تخصیص بالتالیف کتابی که مشتمل باشد بر بیان حقیقت خلافت ابوبکر صدیق و عمر ابن الخطاب رضی الله
عنهما از من تمنی نمودند و من بنا بر رغبت در خدمت آنجناب اجابت نمودم بوجهی لطیف و منهجی شریف و مسلکی منیف
نوشتم و در شهر رمضان سنه تسع و تسعمایه التماس نمودند که آن تالیف شریف را در بلاد و در صحبة الحرام
خلق بخوانند و بواسطه کثرت شیعه و روافض و امثال ایشان در مکه معظمه که شرف بلاد اهل اسلام است
بعضی از افراد اهل اسلام برگشته بودند قبول التماس نمودم و باز بخاطر رسید که آنرا زیاده
حقیقت خلافت ائمه اربعه رضی الله تعالی عنهم و فضائل ایشان و آنچه لایق است با وائل و اواخر
پس بعد از اتمام کتابی شد خود جامع و مطلا در زیور رسانیدن و تحقیق ساطع و سیفی شد بر دلایل
مبطلین و اعیان اشرار مبتدعین گمراه را قاطع بواسطه اشتمال براهین عقلیه و دلایل واضحه مستغنیه
که تعقل نماید آنرا عالم متبحر و انکار آن نکند مگر آیات حق تعالی را منکر لیکن چون قادر
در استنباط مسائل باهر شد [illegible] ایام سلطنت اعلی حضرت خورشید عدالت دستگاه
پناه سایه لطف اله الملک الرفیع الامم مرجع [illegible] العرب والعجم باسط بساط الامن والامان ناشر
مناشر الجود والاحسان ماحی آثار الکفر بجهاده و قاطع رسوم الجور بقوة سیفه و سداده طراز
رایت ظفر آیتش اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا و نقش لوای فتح انتمای کشورش وَيَنصُرَكَ اللَّهُ
نَصْرًا عَزِيزًا مربی السادات والعلماء مظهر اسماء الحسنی و مظهر کلمات الله العلیا المؤید من السماء
علی الاعداء بجنده و الشرع المبین بجده و سعده اعاظم السلاطین المنصور بنصر الله تعالی المؤید من
المستعان بخاقان المستنین بعنایة الله الموسوم خلیل الله المظفر ابراهیم عادل شاه خلد الله تعالی ظلال جلال
السلطنة و عم البرایا من جوده و کرمه [illegible] رتق و فتق جمیع بلاد و قطع و فصل مهام عباد
در قبضه قدرت آنحضرت متعالی مرتبت شاهی منقبت آصف صفات ملایک سمات صاحب
النفس القدسی و الریاسة الانسی مستوده عاظم الورد [illegible] فاخر الامراء [illegible] خواص و عوام المخصوص
ملک العلام ذو السیف والقلم مرجع علماء العرب والعجم کاسر جیش الکفرة و حاسم مادات الفجرة قاطع اعلام
البدع والاهواء رافع لوای شریعت احمدی جامع فنون سرمدی مجتهد مبانی عدالت و انعام مشید
قوانین قواعد دین ملة اسلام ناصر جیوش اهل السنة والجماعة و مقوی قلوب اهل الصلاح والطاعة
معتمد الدولة المستعد السلطانیه مقرب الحضرت العلیه الخاقانیه [illegible] ای همه را صورت تمکین زیب و زینت
درگاه سلاطین [illegible] نظر الهی معز الاسلام والمسلمین دلاور خان عادل شاهی ظل
العالی ممدود باد بر آنکه آنحضرت در تعظیم اوامر و نواهی و اعلام معالم دین و احیای مراسم شرع [illegible]

وتعمیر بقاع و مساجد و ترتیب سادات و علمای ساعی و بر عیش شان و همت عالی همتش بترویج سنت
و جماعت میگماشت و اکثر اوقات شریفش با وجود کثرت اشتغال امور مملکت صرف صحبت علما
و مباحثه علمی میشد در سنه اربع و تسع مایه برین قلیل البضاعه کمال الدین بن فخر الدین جهرمی امر
ساخت آنکه کتاب مذکور را بزبان فارسی نقل کناد تا فائده عام باشد و فارسی با نثر انیز از ان حظی و
نصیبی کامل باشد و این ضعیف با وجود تفرقه حال و تشتت احوال و قصور باع و قلت متاع امتثال امر
والطاعت امر را واجب دانسته بعد از استخاره عنان عزیمت بجانب امور معطوف ساخته و در ان شروع
نمودم و بی تغییر و تبدیل در وضع و ترتیب کتاب آن را بفارسی نقل کردم بی آنکه چیزی از اصل کتاب را
نقصان کنم و یا زیاده نمایم مگر ترجمه آیات و احادیث و بیان الفاظ مشکلات از روی تفاسیر معتبره و
شروح احادیث ثقات مشهوره استخراج نمودم و احیانا تا بسبیل تایید و تقویه دلیل از تفسیر کشاف و قاضی و
تفسیر کبیر و جامع البیان و صحیح البخاری و مسلم و آنچه مناسب مقام بود روایت کردم و این کتاب را بدر این
قاطع در ترجمه صواعق محرقه موسوم گردانیدم تا مول از مکارم اخلاق اولو الالباب آنکه اگر سهوی
یا ذللی اطلاع یابند بنظر اصلاح در نگرند والله الموفق للسداد و الیه المرجع والمعاد و قال الشیخ فی الاصل
و رتبته علی مقدمات و عشرة ابواب و خاتمه یعنی این کتاب را ترتیب ساختم بر چند مقدمه و ده باب **مقدمه اول**
در ذکر احادیثی که در باب اهل بدعت و شیعه و روافض وارد شده **مقدمه دوم** در بیان وجوب نصب
امام **مقدمه سوم** در اثبات امامت **باب اول** در بیان خلافت ابوبکر صدیق رض و استدلال
بحقیقت آن بدلائل عقلیه و نقلیه و ذکر شبهای شیعه و روافض و جواب از ان و غیر ذلک از مسائلی که بان
متعلق است و در آن چند فصل است **باب دوم** در اخبار اکابر اهل بیت رضوان الله علیهم وارد شده از
مزید ثنا بر شیخین رضی الله عنهما **باب سوم** در فضیلت حضرت ابوبکر صدیق بر تمام امت بعد از عمر بعد از عثمان
باز حضرت علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنهم اجمعین در ذکر فضیلت ابوبکر رضی الله عنه آیات و احادیثی
که در شان وی وارد شده و در آن چند فصل است **باب چهارم** در خلافت عمر رض و در آن چند
فصل است **باب پنجم** در فضل و فضائل و خصوصیات عمر رض و در آن چند فصل است **باب ششم** در
خلافت عثمان رض **باب هفتم** در فضل و در خلافت و مآثر و بعضی از حالات امیر المومنین علی ابن ابیطالب
کرم الله وجهه **باب هشتم** در خلافت حضرت علی [illegible] و بعضی مآثر و فضائل وی **باب نهم** در بیان
خلافت حضرت امام حسن رضی الله عنه و فضائل او [illegible] و در آن چند فصل است **باب**
دهم در فضائل آل البیت النبی صلی الله علیه وسلم و در آن چند فصل است **خاتمه** در بیان اعتقاد

اہل سنت وجماعت وشان صحابہ رضی اللہ عنہم و در قتال حضرت معاویہ با امیر المومنین کرم اللہ وجہہ
و در بیان اختلاف علمای در کفر یزید پلید واختلاف در لعن یزید وغیر ذالک **مقدمہ اول**

بدانکہ باعث بر تالیف درین باب اگرچہ قاصر بودم از درک حقایق آنچہ درین مقام است حدیثی
بود کہ خطیب بغدادی در جامع وغیر از کتب روایت کردہ از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمود
اذا ظهرت الفتن او قال البدع وسبت اصحابي فليظهر العالم علمه فمن لم يفعل ذلك فعليه
لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل الله له صرفا ولا عدلا یعنی کہ ظاہر گردد
فتنہای یا گفت بدعتہای دست کردہ شوند اصحاب من باید کہ ظاہر سازد عالم علم خود را پس اگر چنین نکند
یعنی علم خود را ظاہر نسازد پس بر وی ہست لعنت خدای و فرشتگان و مردمان جمیعًا و قبول نکند
خدای تعالی مر او را نہ صرفی و نہ عدلی و نہ توبہ از وی قبول و نہ فدیہ و نہ نفل از وی قبول کند و نہ [illegible]
و بدعت در لغت چیزیست کہ بنیاد نو نہند و پیش ازین نبودہ باشد و از بعضی سلف چنین فرمودہ اند
و منقول است کہ بدعت نزدیک ابلیس دوستر است از معصیت ظاہرہ زیرا کہ از معصیت ظاہرہ توبہ
میکنند واما از بدعت توبہ نمیکنند ...... بواسطہ آنکہ مبتدع می پندارد کہ نیک عمل میکند پس فتنہ در
اصل شریعت انداختہ باشد و مضرت بدیگران سرایت میکند و نزدیک بعضی از علمای بدعت دو قسم است
بدعت حسنہ و بدعت سیئہ بدعت حسنہ آنست کہ در شریعت نہی ظاہر از آن وارد نشدہ باشد
و در کردن آن مصلحت مردم خاصہ یا عامہ ہست مثل حضرت عمر رض کہ مردم را جمع کردہ نماز تراویح
را در مسجد بجماعت گذارند بعد از آن گفت نعم البدعة هذه یعنی نیکو بدعت است این
وجہ تسمیہ این فعل بدعت بواسطہ آن بود کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و ابو بکر رض نماز تراویح باینطریق کہ عمر رض
کرد ایشان نکردہ بودند اما فی الحقیقة این بدعت مخالف شریعت نبودہ است بدلیل علیکم بسنتی وسنة
الخلفاء الراشدين المهديين الخ در حدیثی دیگر وارد شدہ کہ کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة ہر امری کہ
محدث است بدعت است و ہر بدعتی کہ ہست ضلالت است و گمراہی است محمول بر چیزیست کہ مخالف شریعت
باشد و موافقتی با سنت نداشتہ باشد کذا فی نہایة الجزری و بدعت سیئہ آنست کہ در شریعت نہی ظاہر از آن
وارد شدہ باشد و مراد ازین بدعت درین حدیث و احادیثی کہ بعد از آن خواہند آمد این قسم دوم است
واللہ تعالی اعلم و حدیثی دیگر کہ مرویست بروایت حاکم از ابن عباس رض کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
ما ظهر اهل البدع الا اظهر الله فيهم حجته على لسان من شاء من خلقه ظاہر نمیشوند
اہل بدعت مگر آنکہ ظاہر کند خدای تعالی در میان ایشان برہان خود را از زبان کسیکہ خواہد از مخلوق خود

ودیگر مرویست از ابونعیم که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم اهل البدع شر الخلق والخلیقة اهل
بدع بدترین مخلوقات اند بعضی گفته اند که خلق وخلیقه هر دو یکی معنی دارند وبعضی گفته اند مراد از خلق
بهائم اند ومراد از خلیقه انسان کذا فی النهایه ودیگر مرویست بروایت ابو حاتم خزاعی که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود اصحاب البدع کلاب النار اهل بدعت سگان دوزخ خواهند بود ودیگر روایت رافعی
مرویست که فرمود عمل قلیل فی سنة خیر من عمل کثیر فی بدعة عمل اندک در سنت بهتر است
از عمل بسیار در بدعت وطبرانی روایت کرده است وقر صاحب لبدعة فقد اعان علی هدم
الاسلام هر کس که توقیر وتعظیم اهل بدعت کند بتحقیق وی نصرت کند وکرد مدد بر خرابی اسلام ودیگر روایت
بیهقی وابن ابی عاصم در سنه مرویست که فرمود ابی الله ان یقبل عمل صاحب البدعة حتی
یدع بدعته ابا وامتناع مینماید خدا تعالی از آنکه عمل قبول کند عمل صاحب بدعت را تا وقتیکه بدعت خود را
ترک کند وبروایت خطیب بغدادی مرویست که فرمود اذا مات صاحب البدعة فقد فتح فی
الاسلام فتحا از آنکه یکی از صاحب بدعت بمیرد بتحقیق فتحی عظیم در اسلام واقع شد ودیگر طبرانی وبیهقی وضیا
روایت کرده اند ان الله تعالی احجر التوبة علی کل صاحب بدعة بدرستیکه خدا تعالی منع کرده است
توبه را بر هر که از اهل بدعت باشد واین حدیث از باب مبالغه است در وعید اهل بدعت بروایت طبرانی
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود ان الاسلام لیتیع ثم یکون له فترة فمن کانت فترته
الی غلو وبدعة فاولئک اهل النار بدرستیکه اسلام شایع وعام خواهد شد وقوت خواهد گرفت باز مر اورا
فترتی یعنی سکونی وضعیفی خواهد بود پس کسانی را که راه فترت ایشان بسوی غلو وبدعت باشد ایشان اهل
دوزخ خواهند بود بروایت بیهقی مرویست که فرمود لا یقبل الله تعالی لصاحب بدعة صلوة
ولا صوما ولا حجا ولا عمرة ولا صرفا ولا عدلا یخرج من الاسلام کما یخرج الشعرة من العجین
قبول نمیکند خدا تعالی از صاحب بدعت نماز وروزه نه صدقه ونه حج ونه عمره نه نفل ونه فرض وبیرون میرود از اسلام
چنانچه موی از خمیر میرود واین اشعار بسوی خاتمه مبتدع است نعوذ بالله منها یعنی آنکه بعد ازین خواهد آمد درین
کتاب چیزی که تر از آن علم قطعی حاصل آید که شیعه وروافض وامثال آن از اکابر اهل بدعت اند پس وعیدی نیز
وارد شده از آنجمله حدیثی است که حاکم وطبرانی وحاکم از عویم بن ساعده روایت کرده اند که رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود ان الله اختارنی واختار لی اصحابا فجعل لی منهم وزراء وانصارا واصهارا فمن سبهم
فعلیه لعنة الله والملئکة والناس اجمعین لا یقبل الله تعالی منه صرفا ولا عدلا تحقیق که
خدا تعالی مرا اختیار فرمود وبرگزید واختیار فرمود از برای من اصحاب گردانید مرا از ایشان وزیران ومددگاران

اصحاب یعنی پدر زن و داماد و قرابت پس اگر کسی ایشان را سب کند بر وی لعنت خدا تعالی باد و
قبول نخواهد بود از وی هیچ فدیه و نه نفل و نه فریضه خطیب از انس مرفوعاً روایت کرده اند که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان الله تعالی اختارنی واختار لی منهم اصهارا و انصارا فمن
حفظنی فیهم حفظه الله ومن اذانی فیهم اذاه الله بدرستیکه خدا تعالی برگزید مرا و برگزید از برای
من اصحاب و برگزید از ایشان برای من انصار و اصهار را پس کسیکه نگهداشتی کند مرا در باب ایشان خدای
تعالی نگهدارد او را و کسیکه برنجاند مرا در باب ایشان برنجاند خدا تعالی ورا عقیلی در ضعفا از انس رضی
روایت کرده که حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود ان الله اختارنی واختار لی اصحابا و انصارا و اصهارا
وسیاتی قوم یسبونهم وینقصونهم فلا تجالسوهم ولا تشاربوهم ولا تواکلوهم ولا تناکحوهم
بدرستیکه خدا تعالی مرا اختیار فرمود و صحابه و انصار را برای من اختیار فرمود و بعد ازین قومی خواهند آمد
که سب و نقصان ایشان کنند پس اگر شما آن قوم را در یابید با ایشان مجالست نکنید و میاشامید با ایشان و مخورید
با ایشان و مناکحت نکنید با ایشان مرویست بروایت بغوی و طبرانی و در معرفة ابن عساکر از عیاض انصاری
که نبی صلوات الله و سلامه علیه فرمود احفظونی فی اصحابی و اصهاری فمن حفظنی فیهم حفظه الله فی
الدنیا والآخرة ومن لم یحفظنی فیهم تخلی الله تعالی منه ومن تخلی الله تعالی منه یوشك ان
یاخذه نگهداشتی من کنید در باب یاران من و اصهار من پس هر که در باب ایشان نگهداشتی کند در باب
خدا تعالی نگهداشتی کند در دنیا و آخرت و کسیکه نگهداشتی من نکند در حق ایشان خدا تعالی فارغ و بری شود از او و
کسیکه خدا تعالی از وی بری شود زود جزای او را خواهد داد و ابو ذر هروی مانند این حدیث از جابر و امام
حسن بن علی و ابن عمر رضی الله عنهم روایت کرده و ایضاً ابو ذر هروی و ذهبی از ابن عباس مرفوعاً روایت
کرده اند که فرمود یکون قوما فی آخر الزمان یسمون الرافضة یرفضون الاسلام پدید آید در میان
امت من قومی در آخر الزمان که نام ایشان رافضی ست و رفض کنند اسلام را یعنی ترک اسلام کنند و دار قطنی
از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت کرد که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود سیاتی من بعدی قوم
لهم نبذ یقال لهم الرافضة فان ادرکتهم فاقتلوهم فانهم مشرکون قال قلت یا رسول الله
ما العلامة فیهم قال یفرطونك بما لیس فیك ویطعنون علی السلف بعد از من قومی خواهند آمد
مر ایشان را لقبیست یعنی ایشان را لقب باشد گفته شود ایشان را رافضیه یعنی لقب ایشان رافضیست
پس اگر ایشان را دریابی مقتول ساز ایشان را زیرا که مشرک اند حضرت علی رضی الله عنه میگوید گفتم
یا رسول الله علامت ایشان چیست گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم نشان ایشان آنست که بیجا در صفت

کنند مر نزا بچیزی که در او نباشد و طعن و سب و لعنت میکنند و دار قطنی نیز از طریقی دیگر از طرق بمانند
مانند این روایت کرده از علی علیه السلام و زیاده کرده درین روایت آنکه ینتحلون حبنا اهل البیت و
لیسوا کذلک و آیة ذلک انهم یسبون ابا بکر و عمر رضی الله عنهما یعنی دوستی که اهل بیت بخود
نسبت میدهند و حال آنکه دوست ایشان نیستند علامت عدم دوستی ایشان آنست که سب شیخین رضی الله تعالی
عنهما میکنند و در روایت ابو موسی حافظ قزوینی آنکه حضرت امیر المومنین علی رض فرمود و نشان ایشان
چیست رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود علامت ایشان آنست که جمعه و جماعت را فرو نهند . [illegible] و
شتم ابو بکر و عمر رض میکنند و دار قطنی نیز از فاطمة الزهراء رضی الله عنها بچند طریق همچنان و دار از حضرت ام
سلمه رضی الله عنها مانند این حدیث روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من سب اصحابی
فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین هر کس که سب اصحاب من میکند بر وی است لعنت خدای
تعالی و فرشتگان و آدمیان جمیع و طبرانی از حضرت امیر المومنین علی رض روایت کرده که پیغمبر فرمود صلوات الله
وسلامه علیه و علی آله من سب الانبیاء قتل و من سب اصحابی جلد یعنی کسیکه سب پیغمبران کند حکم او کشتن است
و کسیکه سب اصحاب من کند حکم او زدن است و تفصیل حکم این حدیث که در تمهید مذکور است موافق مذهب [illegible]
او در خاتمه باب این کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و دیلمی از انس رضی الله روایت کرده که فرمود صلی الله علیه
وسلم اذا اراد الله برجل من امتی خیرا القی حب اصحابی فی قلبه زمانیکه خدا تعالی بخواهد بکسی از امت
من خیر خواهد محبت اصحاب من در دل او بنهد و ترمذی از عبد الله بن مغفل روایت کرده که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فرمود الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم
ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله فیوشک ان یاخذه
بترسید بترسید از خدا تعالی در حق اصحاب من ایشان را هدف مکنید و تیر ملامت منهید از پس من پس هر که دوست دارد
ایشان را پس بسبب دوستی من دوست داشت ایشان را ...... و هر که دشمن
دارد ایشان را پس بسبب دشمنی من دشمن داشته است ایشان را و هر که ایشان را برنجانید پس مرا رنجانیده باشد و هر که مرا
رنجانیده خدا تعالی را رنجانیده باشد و هر کس که خدا تعالی را رنجانید زود خواهد بود که او را عقاب نماید و خطیب از ابن عمر رض
روایت کرده که فرمود صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم الذین یسبون اصحابی فقولوا لعنة الله
علی شرکم زمانیکه ببینید جماعتی را که سب اصحاب من میکنند بگوئید ایشان را که لعنت خدای تعالی
بر شر شما باد و ابن عدی از عائشه رض روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ان شرار امتی
اجرأهم علی اصحابی بدترین کسیکه بدترین امت من کسی است که دلیری بر اصحاب من زیاده کند و ابن ماجه از عمر رض [illegible]

کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود احفظونی فی اصحابی ثم الذین یلونهم نگهداشتی من کنید در باب
اصحاب من و بعد از ایشان اند یعنی جماعة تابعین و تبع تابعین از علمای مجتهدین و ائمه مهتدین رضی
الله تعالی عنهم اجمعین و شیرازی در القاب از ابوسعید رض روایت کرده احفظونی فی اصحابی فمن
حفظنی فیهم کان الله علیهم حافظا ومن لم یحفظنی فیهم تخلی الله منه یوشک ان یاخذه
محافظت و نگهداشت کنید مرا در باب اصحاب من پس هر که نگهداشت من کند در باب ایشان هر آئینه از جانب خدای
تعالی حفظی که محافظت می کند و هر کس که خدایتعالی از وی بری شد زود باشد که خدایتعالی او را عقاب کند
خطیب از جابر و دارقطنی در افراد از ابو هریره رضی الله عنهما روایت کرده ان الناس یکثرون
واصحابی یقلون فلا تسبوا اصحابی فمن سبهم فعلیه لعنة الله بدرستیکه مردمان بسیار
میشوند و اصحاب من کم میشوند یعنی بواسطه آنکه اگر یکی از اصحاب وفات یافت بدل او یافته نمی شود
ولهذا غیر اصحاب بسیار میشوند پس اصحاب مرا سب مکنید و کسیکه ایشان را سب میکند بر وی است لعنت
خدایتعالی و حاکم از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده انه لا یدرک قوم بعدکم صاعکم
ولا مدکم آگاه باشید و بدانید که قومی بعد از شما خواهد بود و ای اصحاب نخواهد یافت صاع شما را و نه مد شما را
یعنی خیر و برکت و حسن عمل که شما دارید بعد ازین بطریق نخواهد بود و قرن شما بهترین اعمال و صاع چهار مد است
و مد یک رطل عراقی است نزد شافعی رحمة الله علیه و اهل حجاز و دو رطل است نزد ابو حنیفه رحمة الله علیه و نزد
اهل عراق پنج رطل است و ثلث رطل نزد شافعی رح و هشت رطل نزد ابو حنیفه رح و بعضی گفته اند که مد یک
و دو کف است کذا فی النهایة الجزری بروایت احمد بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابوسعید و مسلم و ابن
ماجه از ابو هریره رض مرویست که پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی
بیده لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه سب مکنید اصحاب مرا سوگند
بخدا که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر یکی از شما مانند کوه احد تصدق نماید بمد یکی از ایشان و
آن نمیرسد یعنی عمل بسیار شما برابری نمیکند با اعمال اندک ایشان چنانچه یکی از شما اگر کوه احد ذهب نفقه
کند باین مقدار فضیلت نمیابد که ایشان مدی یا نصف مدی نفقه کنند بروایت احمد و ابو داود و ترمذی
ابن مسعود رض مرویست که پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود لا یبلغنی احد عن احد من اصحابی
شیئا فانی احب ان اخرج الیکم وانا سلیم الصدر نمیرسد کسی خبری با از یکی اصحاب من
بدرستیکه من دوست میدارم آنکه بیرون آیم بسوی شما حال آنکه گویی که سلیم الصدر باشم و غشی و کدورتی
از هیچکس در دل من نباشد و احمد از انس رض روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود دعوا لی

قرن و عمل شما بهترین

اصحابی فوالذی نفسی بیده لو انفقتم من مثل احد ذهبا ما بلغتم اعمالهم مگذارید بسب اصحاب مرا
بخدای که جان من بقبض قدرت اوست که اگر یکی از شما مثل کوه احد طلا انفقه کند بعمل ایشان نرسد و دارقطنی
روایت کرده من حفظنی فی اصحابی ورد علی الحوض ومن لم یحفظنی فی اصحابی لم یرد علی
الحوض ولم یرنی کسیکه نگهداشتی من کند بر اصحاب من بر حوض من حاضر خواهد بود و کسیکه نگهداشتی
من نکند در باب ایشان بر حوض من حاضر نخواهد آمد و مرا هم نخواهد دید و طبرانی و حاکم از عبد الله
بن بشیر روایت کرده که فرمود که طوبی لمن رآنی و آمن بی وطوبی لمن رای من رآنی ولمن رای
من رای من رآنی و آمن بی طوبی لهم وحسن مآب وخوشی و لذت جنت یا درخت طوبی باد هر کس را که دید مرا
و ایمان آورد بمن و کسی را که دید کسی را که دید مرا و ایمان آورد بمن خوشی و لذت و بهشت باد مر ایشانرا و نیکو
جای بازگشت و این بشارت بحسن خاتمه که سبب حصول بدرجات جنت است و فوز رضای رحیم و رحمن و
عبد بن حمید از ابو سعید و ابن عساکر از واثله روایت کرده طوبی لمن رآنی ولمن رای من رآنی
ولمن رای من رای من رآنی و طبرانی از ابن عمر رض روایت کرده فرمود لعن الله من سب اصحابی
لعنت خدا بر کسی باد که اصحاب مرا سب کرد و روایت کرد ترمذی و ضیا از ابو هریره رض که پیغامبر فرمود
صلی الله علیه وسلم ما من اصحابی یموت بارض الا بعث قائدا لهم ونورا لهم یوم القیامة
هیچ از اصحاب من در زمینی وفات نیافت مگر آنکه برانگیخته شود حال کو هی که راه نما و پیشوای ایشان باشد و نور
باشد مر ایشانرا در روز قیامت و ابو یعلی از انس رض روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
مثل اصحابی مثل الملح فی الطعام ولا یصلح الطعام الا بالملح اصحاب من مثل نمک است در طعام که
اصلاح نمی‌آید طعام مگر بنمک یعنی با وجود ایمان و اعمال صالحه مکلف را ناچار است از دوستی اصحاب چنانکه
طعام را از نمک ناچار است پس اعمال بغیر محبت اصحاب فاسد است و از حسن بصری رحمة الله علیه گفت چنانکه
منقولست که گفت که چون نمک ما برفت پس لم چگونه اصلاح یابیم والله اعلم و احمد و مسلم از ابو موسی رض روایت
کرد که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم النجوم امنة السماء فاذا ذهبت النجوم اتی السماء
ما توعد وانا امنة لاصحابی فاذا ذهبت اتی اصحابی ما توعدون واصحابی
امنة لامتی فاذا ذهبت اصحابی اتی امتی ما توعدون ستارها سبب ایمنی و حفظ آسمان
اند پس وقتیکه ستارها و کواکب غائب شدند آسمانرا خواهد آمد چیزیکه آن وعده داده شده و هستم یعنی
منتفی شدن و ناپدید گشتن در روز قیامت و من سبب ایمنی و نگهداشتی اصحاب خودم پس چون من از
میان ایشان سپری شوم خواهد آمد اصحاب مرا آنچه موعود ایشان است از وبال و جدائی که واقع خواهد شد

وصحابہ سبب امن وحفظ امت من اند وچون صحاب من انقطاع یابند خواہد رسید امت مرا آنچہ وعدہ
کردہ شدہ اند بآن یعنی از شرور و فتن و ظہور بی برکتی کہ واقع است بالفعل و مرویست بروایت
ترمذی از جابر رض لا تمس النار مسلما رانی او رای من رانی یعنی نمی رسد آتش دوزخ مسلمانی کہ مرا دید
و یا آنکہ دید کسی را کہ آنکس کہ مرا دید یعنی دید او را کہ بر متابعت من مستقیم باشند یعنی اصحاب و تابعان ایشان
کہ بر طریق آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودند و براہ رفتن او شتافتند یعنی قول خدا تعالی است والذین
اتبعوھم باحسان و بروایت ترمذی و حاکم مرویست خیر القرون ثم الذین یلونھم الحدیث
بہترین قرنہای قرن منست باز جماعتی کہ پہلوی ایشانند باز جماعتی کہ پہلوی آن جماعت اند یعنی
صحابہ و تابعین و تبع تابعین و فضایل ایشان بترتیب است و قرن اہل زمن واحد است بعضی گفتہ صد سال
و بعضی گفتہ اند چہل سال و بعضی گفتہ اند سی سال است و طبرانی و حاکم از جعدۃ بن ہبیرہ روایت کردہ اند
خیر الناس قرنی الذین انا فیھم ثم الذین یلونھم ثم الذین یلونھم والآخرون اراذل
و مسلم از ابوہریرہ روایت کردہ خیر امتی القرن الذی بعثت فیہ ثم الذین یلونھم ثم الذین
یلونھم الحدیث مضمون این دو حدیث سابق موافق است لہذا محتاج ترجمہ نیست و حاکم و ترمذی از ابوداود
رض روایت کردہ اند خیر امتی اولھا و آخرھا و فی وسطھا الکدر بہترین امت اول ایشان یعنی رسول
صلی اللہ علیہ وسلم و صحابہ و اتباع ایشان و آخر ایشان یعنی عیسی و مہدی و در میان ایشان کدورت
و تیرگی است یعنی بسبب ظہور عیب و ہرج و مرج چنانچہ حدیث مرسل کہ ابونعیم در حلیہ روایت کردہ خیر
ھذہ الامۃ اولھا و آخرھا اولھا فیھم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و آخرھا فیھم عیسی
ابن مریم و بین ذلک نھج اعوج لیسوا منی و لست منھم بیان معنے این حدیث مرسل آنست کہ تابعی گوید رسول
صلی اللہ علیہ وسلم چنین گفت و یا چنین کرد یعنی آنکہ اسناد متصل سازد با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و طبرانی
از ابن مسعود رض روایت کردہ اند خیر الناس قرنی ثم الثانی ثم الثالث ثم یجیء قوم لا خیر
فیھم بہترین مردم اہل قرن من اند باز قرن دوم باز قرن سوم باز قومی خواہد آمد کہ خیری در ایشان
نباشد یعنی باعتبار غالب و در صحیح مسلم حدیثی آوردہ کہ تفسیر این حدیث میکند و مضمونش آنست کہ باشند
بعد از من پیشوایان ضلالت کہ راہ بطریقی غیر پیروی سنت من کنند و در میان ایشان جماعتی باشند
کہ دلہای ایشان مثل دل شیاطین باشد در جسد آدمیان و بروایت ابن ماجہ از انس رضی اللہ عنہ مرویست
کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود امتی علی خمس طبقات فاربعون سنۃ اھل بر و تقوی ثم
الذین یلونھم الی عشرین و مائۃ اھل تواصل و تراحم یعنی صلہ رحم بجا آورند و شفقت با یکدیگر میکنند

از جماعتی که نزدیک ایشان تا یکصد و شصت سال که ایشان اهل تدابر اند یعنی پشت بیکدیگر میکنند پس ظلم
و قطع صله رحم مینمایند با زهرج و مرج خواهد شد یعنی قتال و فساد و اختلاط در میان مردم پدید آید و دویست
سال که پنج طبقه بوده باشد هر طبق چهل سال چنانچه از حدیث آینده معلوم میشود و النجا النجا منصوب
بفعل محذوف ای انجوا النجا یعنی خلاصی نجات دهید نفسهای خود را از فسادی که در میان مردمان
واقع خواهد شد ایضاً ابن ماجه از انس رض روایت کرده کل طبقة اربعون عاماً فاما طبقتی و طبقة
اصحابی فاهل علم و ایمان و اما الطبقة الثانية ما بين الاربعين الى الثمانين فاهل بر و تقوی
هر طبقه چهل سال است الطبقة من و طبقه اصحاب من اهل علم و ایمان اند اما طبقه دوم که ما بین چهل و هشتاد است
اهل صلاح اند و تقوی از آنجهت سابق ذکر ساخت و بر روایت حسن بن سفیان و ابن منده و ابونعیم
در معرفه از وا تمیمی مرویست که فرمود طبقه اول منم و اصحاب اهل علم اند و تقوی تا چهل سال و طبقه دوم
اهل صلاح اند و تقوی تا هشتاد سال و طبقه سوم اهل تراحم و تواصل اند تا صد و بیست سال و طبقه پنجم اهل
هرج و مرج خواهند بود و در روایت ابن عساکر مانند این روایت است لیکن در روایت او عبارت است که
گفت طبقتی و طبقة اصحابی اهل علم و ایمان و بجای هرج حروب آورده و از جهت استدلال بر فخر
و بزرگی اصحاب این مقدار کافی است که حق سبحانه و تعالی گواهی داد با آنکه ایشان بهترین مردمانند بقول خود
کنتم خیر امة اخرجت للناس یعنی هستید شما در امم ماضی یا در لوح محفوظ بهترین امتی که ظاهر شد از
برای مردمان و اصحاب کبار اول کسانی اند که درین خطاب داخل اند و همچنین رسول الله صلی الله علیه وسلم
گواهی داد که ایشان بهترین ناس اند بدلیل حدیثی که بر صحت آن علما اتفاق نموده اند یعنی حدیث خیر
القرون چنانچه گذشت و مقامی بزرگتر و بلندتر نیست از مقام قومی که خدا تعالی ایشان را از جهت صحبت و
بفلویت پیغامبر صلی الله علیه وسلم اختیار کرد و در حق ایشان فرمود محمد رسول الله محمد فرستاده خدا است
والذین معه اشداء علی الکفار و آنکسانیکه با وی اند سخت دل و غلیظ اند بر کافران رحماء بینهم
مهربان و مشفق اند میان یکدیگر تریهم رکعا سجدا می بینی ایشان را رکوع آورندگان یعنی در اکثر
اوقات مشغول اند بنماز در کتاب خشوع صحیح آورده که این مناقب راجع است بجمیع اصحاب لیکن درین الفاظ
اشارتیست باختصاص یکی از خواص اصحاب بنقیبی خاص والذین معه صفت صدیق است رضی
الله عنه که بتقرب معیت و رفاقت در غار و در دار و اسفار موصوف بود و اشداء علی الکفار
صفت فاروق است رضی الله عنه در نهایت شدت و غلظت او با اهل کفر و شرک جمیع علما را اتفاق است
رحماء بینهم صفت ذی النورین است که رافت و حیا و دلنوازی و ناز او مشهور است و معروف و

خالق و خلایق بآن صفت موصوف کما سجدا شرح حال حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که اکثر اوقات
شریفش او بوظائف طاعات و عبادات میگذشت تا حدیکه هر شب هزار تکبیر از حرم خلوت بسمع
خادمان میرسید یبتغون فضلا من الله و رضوانا میطلبند بزرگان از خدای تعالی فضل یعنی زیادتی
ثواب از خدا می‌خواهند و خوشنودی میطلبند سیماهم فی وجوههم من اثر السجود علامت ایشان
در روی ایشان هست از اثر سجده کردن در کتاب آورده اند که اثر نماز در جبین هبین ایشان ظاهر است
چه روی نماز گذارنده در نظر اهل خود شید تابنده است ذلک مثلهم فی التوریة این صفت که مذکور
شد صفت ایشان هست در کتاب موسی علیه السلام یعنی اصحاب رسول صلعم این صفت در توریت مذکور اند
و مثلهم فی الانجیل و صفت ایشان نیز همین است در کتاب عیسی ع مسطور است این صفت یعنی
در انجیل مقدس کزرع اخرج شطأه مانند کشته است که اول بیرون آورد شاخ خود را یعنی تخم
زند و یک شاخ بیرون آرد فآزره پس قوی گرداند آن شاخ را فاستغلظ پس سطبر شود و
فاستوی علی سوقه پس برابر باشد بر ساقها خود اول دانه بود و بعد از آن گیاهی ضعیف شد و آخر
درخت گشت یعجب الزراع که بشگفت آرد مزارعان را قوت و سطبری و راستی و خوبی او این مثلی است
بمثل وی حضرت رسالت پناه صلعم و یاران که اول دعوت ضعیف بود و هر چند بر آمده قوت گرفته
سبب تعجب عالمیان شد و حقتعالی این تمثیل فرمود لیغیظ بهم الکفار تا خشم گیرند با اصحاب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم کافران و تفسیری فرموده که این آیت در شان اصحاب است پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن
دارد داخل کفار خواهد بود بتصریح کلام الله وعد الله الذین امنوا و عملوا الصلحت وعده کرده خدای
تعالی آنان را که گرویده اند و کردند کارهای شایسته منهم مغفرة و اجرا عظیما مر ایشان را وعده آمرزش
و مزد بزرگ و تمام تفسیر این آیت در خاتمه کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی و هم در شان اصحاب فرموده
والسابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و سبقت گیرندگان نخستین که اول اند مهاجران
انصار مترجم میگوید که در تفسیر بیضاوی آورده که مراد سابقان مهاجران اهل بدر اند یا آنانکه پیش از
هجرت ایمان آورده اند یا آنانکه بدو قبله نماز گذارده اند و از انصار یعنی ساکنان مدینه که رسول الله صلی
الله علیه وسلم یاری داده اند مراد از سابقان ایشان اهل بیعت عقبه اولی است که هفت کس
بودند و اهل بیعت عقبه ثانیه که هفتاد کس بودند و آنانی که ایمان آوردند وقتی که ابو زرعه مصعب بن عمیر
نزد ایشان آمد یعنی جهت تعلیم شرائع آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی را بمدینه فرستاد والذین اتبعوهم
باحسان و آنانکه متابعت سابقان کردند بایمان و طاعت مراد بقیه صحابه اند از مهاجر و انصار و گفته اند

که هر کس که متابعت ایشان تا روز قیامت نگهدارد و از زمرهٔ متابعان است رضی الله و رضوا عنه
خشنود شد خدای تعالی از ایشان بقبول طاعت ایشان و خشنود شدند ایشان از خدای تعالی در آنچه یافتند از تفضلات
دنیا و آخرت واعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار و آماده کرد خدای تعالی از برای ایشان بهشت
و بوستانها که میرود در زیر آن درختان جویها خالدین فیها ابدا جاوید باشند در آن و همیشه ذلک
الفوز العظیم آنست فیروزی بزرگ رسیدن تمام مراد پس تامل فرما در کریمه این آیات شریفه تا بینی که
شبهه های و افتراهای که رفضه اصحاب کبار رضی الله عنهم کرده اند چنانچه بعد ازین بیان شبهه های ایشان و جواب
از آن مفصل در باب اول این کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و بر بطلان آن اعتقاد و اندک مستغنی در حق اصحاب
کنی چرا که اختیار کرده خدای تعالی از برای صحبت اکمل افضل انبیای خود مگر اکمل و افضل و از باقی آیات مقول
تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس بیان کردیم و دلیل بر کذب شبهات رفضه آنکه هیچ چیز نقل کرده اند
باسناد که راوی آن معلوم بوده باشد تا تعدیل فلان آن توان نمود بلکه جمیع مبنی آنها بر بهتان و جهل و
حماقت ایشان است بجهد خود و را از آنکه هیچ نگذاری تابع سقیم نشوی در روایات از علی المرتضی کرم الله وجهه
و بزرگان اهل البیت رضی الله عنهم خواهد آمد بعد ازین در باب تعظیم و توقیر خصوصاً ابوبکر و عمر و عثمان و باقی عشره
مبشره رضی الله عنهم و آنکس که ملهم برشد و صواب است آن روایات او را کافیست و کسی که از زمره نبوت است از
متابعان و پیروان ایشان است چگونه جایز است مر او را که عدول کند از آنچه امام ایشان امام المتقین و امیر
المومنین حضرت علی رضی الله عنه فرمود خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر ثم عمر بهترین این امت بعد
از پیغامبر ایشان ابوبکر است بعد از و عمر رضی الله عنهما و روافض انکار این حدیث از امیر المومنین علی [illegible]
تقیه نموده چنانچه در بیان بطلان تقیه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و خواهد آمد که این اعتقاد فاسد است و بعضی
روافض مثل ابی کامل که راس رئیس ایشان بود برین اعتقاد رفته است که بکفر امیر المومنین علی رضی الله عنه
روایت کرده اند و گفته که وی امداد کفار کرد و بر کفر ایشان بنابرین کافر شد نعوذ بالله من
فی حقه رضی الله عنه و گفت الله الله فی اصحاب نبیکم صلی الله علیه وسلم فانه اوصی بهم
بترسید از خدای تعالی در شان اصحاب پیغامبر خود و بحقیقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصیت فرمود
در توقیر ایشان علیهم الرضوان مقدمه صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین [illegible]
کرده اند آنکه نصب امام بعد از انقطاع زمان نبوت واجب است بلکه آنرا از اهم واجبات دانسته
از جهت آن مشغول شدند از دفن رسول علیه السلام و اختلافی که در میان بود بواسطه تعیین امام واقع
اختلاف در اجماع قصوری نمیکند بنابرین صحت و حقیت تهمت بود که چون رسول الله صلی الله علیه

رحلت فرمود ابوبکر صدیق رضی الله عنه برخاست و خطبه بر خواند چنانچه خواند یا ایها الناس هر که بندگی
میکرد محمد را صلی الله علیه وسلم بدرستی که محمد رسول الله از عالم رحلت فرمود و هر که بندگی خدا تعالی میکرد خدای تعالی
جل شانه و عز اسمه زنده است که هرگز نمیرد و این امر خلافت را ناچار است از کسیکه بآن قیام نماید که درین امر
نظر کنند و آنچه رای شما درین باب قرار گیرد بآن عمل نمائید اصحاب گفتند راست گفتی درین امر مشورت
خواهیم نمود و کسی را بامر خلافت مقرر خواهیم ساخت باز وجوب نزد ما که اهل سنت و جماعتیم و نزد
اکثر معتزله بسمع است یعنی از جهت تواتر اجماع مذکور و بسیاری از علمای گفته اند که وجوب بعقل است و
حجت آنکه امر فرمود باجرای حدود و سد طرق مخوفه و تعمیر و تجهیز لشکر از جهت جهاد و محافظت بیضه
اسلام و غیر ذلک و این امور تمام نمیشود و تمشیت نمی پذیرد مگر بنصب امام و چیزیکه واجب مطلق تمام نمیشود
مگر بآن مقدور است آنچیز واجب است و دیگر آنکه در نصب امام جلب منافع و دفع مضار بسیار است
و هر امری که چنین باشد آن واجب است اما **صغری** بر آن وجهی که در شرح مقاصد است نزدیک بآن
است که بدیهیات ملحق شود بلکه بمشاهدات آنچه می بینیم از فتنه و فساد و شکست امور عباد بمجرد موت امام اما
کبری ثبوت آن باجماع است نزد ما و بدیهه بعقل است پیش کسیکه قائل بوجوب است از معتزله مثل ابی الحسین و
حافظ و کعبی امخالفه خوارج و مانند ایشان در وجوب معتد نیست زیرا که بمخالفت ایشان مثل مبتدعه
موجب خلل و شکست در اجماع نمیشود و خلل در آنچه فایده است از قطع بحکم مجمع علیه راه نمی یابد و دعوی
آنکه در نصب امام ضرر است از آنجهت که ملزوم ساختن و تحکیم شخصی را که مثل وی باشد بقبول او و ضرر است
بآن شخص و انحراف بفتنه می انجامد و دیگر دعوی آنکه معصوم نیست از کفر و فسق و اگر عزل نکنند او را ضرر بمردم
میرسد و اگر عزل کنند او را منجر بجنگ و قتل میشود و اعظم واجب است بایشان ضرر بلکه مرتبه ایست که نسبت بمیان
ایشان نمی گنجد و هرگاه که دو چیز با یکدیگر معارضه کنند دفع ضرر اعظم واجب است اما منتظم شدن احوال
مردم بغیر امام چنانکه بعضی گفته اند محال است بحسب عادت چنانچه دیده و دانسته شده است در وقت موت
ولاة و حکام **مقدمه سوم** بدانکه امامت ثابت نمیشود الا برضای از جانب امام بر خلافت
شخصی الیست آن داشته باشد یا باقرار اهل حل و عقد از جهت کسی که اهل آن باشد چنانکه بیان آن در باب
اول بعد ازین خواهد آمد یا بغیر اینست چنانچه در کتب قصه مبین شده و بدانکه جایز است نصب مفضول
بدانکه افضل بوده باشد از و بدلیل آنکه علمای اجماع کرده بعد از خلفای بر بعضی از قریش و دلیل آنکه حضرت
عمر رضی الله عنه خلافت را بشوری گردانید میان شش تن از عشره مبشره و از آنجمله یکی عثمان و دیگر
علی بود رضی الله عنهما و ایشان افضل از اهل زمان خود بودند بعد از عمر رض پس اگر افضل بخلافت متعین

بودی بر آینه عمر و عثمان و حضرت علی معین میساختند پس این عدم تعیین دلالت میکند بر آنکه نصب
غیر عثمان و علی رضی الله عنهما جایز بود پس هر گاه وجود ایشان و معنی نصب غیر افضل با وجود فاضل است
که غیر افضل گاه هست که تدبیر او در قیام مصالح دین زیاده هست و بر تدبیر مملکت داناتر و انتظام
حال رعیت دواتق تر هست در دفع فتنه ها و استوار و بیشتر از افضل و اما شرط عصمت در امام
و بودن او اعلم به ظهور معجزه که نعمد او از آن معلوم شود جمیع از خرافات کذب امثال شیعه جهل ایشان است
چنانکه بعد این خواهد آمد که حقیقت خلافت حضرت ابوبکر صدیق و عمر و عثمان رضی الله عنهم ثابت بود
هست با آنکه این شروط در میان ایشان موجود نبود و از جمله جهالات شیعه است که غیر معصوم را
ظالم میگویند و استدلال میکنند به قول خدا تعالی لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی نرسد عهد من که امامت است
ظالمان را و ستمگاران را و حال آنکه اینچنین نیست که ایشان فهم کرده اند زیرا که بحسب لغت ظالم کسی را میگویند
که وضع چیزی در غیر جای خود کند و بحسب شرع ظالم را به عاصی اطلاق میکنند و کسیکه غیر معصوم است گاه
هست که محفوظ است گناهی از و صادر نشده باشد و گاه هست که گناهی از و صادر شده باشد و در حال آن توبه
نصوح کرده است پس این تأویل او نباشد بلکه متناول نمیشود مگر عاصی را با آنکه عهد در آیت همچنانکه احتمال دارد
که مراد امامت عظمی باشد نیز احتمال دارد که مراد از آن نبوت یا امامت در دین باشد یا مانند این از مراتب
کمال و این جهالت که از ایشان صادر میشود اختراع کرده اند مگر از برای آنکه منتهی سازند مذهب بطلان
خلافت غیر امیر المؤمنین کرم الله وجهه بیان رد عناد و نادانی و گمراهی ایشان خواهد آمد
ان شاء الله تعالی

باب اول در کیفیت خلافت صدیق رضی الله عنه و استدلال تحقیق آن بدلائل عقلیه و نقلیه و آنچه تابع آنست و درین باب چند فصل است

فصل اول

در بیان کیفیت خلافت روایت کرده اند شیخین بخاری و مسلم در صحیحین خود که اصح کتب اند که بعد از
قرآن با جماع معتمد هست که عمر رضی الله عنه در زمانی رجوع از حج خطبه گفت که بمن چنین رسید که فلانی از
شما گفته است که عمر رض چون بمیرد بفلانی بیعت خواهم نمود پس مغرور نشود یکی از شما بآنکه گوید بیعت ابوبکر
فجاة واقع شده و آگاه باشید که اینچنین بود الا آنکه خدای تبارک و تعالی از شر آن نگاه داشت و امروز
در میان شما کسی نیست که قطع از جانب و شود یعنی کسی نیست که سبقت کند در جمیع خیرات بر همه کس
مثل ابوبکر صدیق رضی الله عنه بتحقیق که او بهترین ما است و روایت از عمر رض در زمانی که رسول الله صلی
الله علیه و سلم رحلت فرمود حضرت علی و زبیر رضی الله عنهما و جمعی دیگر که با ایشان بودند در خانه فاطمه
نشسته تخلف کردند و همچنین انصار از ما تخلف کرده در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و مهاجرین بجانب

ابوبکر رضی الله عنه شتافتند پس گفتم ای ابوبکر بیا تا برویم بجانب برادران خود از انصار پس بجانب ایشان
قصد کرده روان شدیم و در اثنای راه دو مرد صالح یعنی عویم بن ساعده و معن بن عدی با ما ملاقات
شدند و از مشورتی که قوم کرده بودند در باب خلافت ما را خبر گردانیدند باز پرسیدند که کجا میروید ای گروه
مهاجر گفتیم بجانب برادران خود از انصار میرویم آن دو کس گفتند ای معاشر مهاجران اگر شما هم خود
فیصل میدهید نزد ایشان مروید بر شما حرجی نیست گفتیم بخدای سوگند که پیش ایشان میرویم بعد از آن
روان شدیم تا رسیدیم بسقیفه بنی ساعده دیدیم که انصار همه گرد آمده اند در میان ایشان مزمل یعنی مردی که خود را
بثوب پیچیده در میان ایشان هست و تکیه کرده گفتم این مرد کیست گفتند سعد بن عباده است پرسیدم
که حال او چیست جواب دادند که مریض است پس چون قدری نشستیم خطیب ایشان برخاست خدای را ثنا گفت
آنچه اهل آنست و گفت اما بعد انصار خدائیم و لشکر عظیم اسلامیم و شما ای معاشر مهاجران رهطی از ما اید
و حال آنکه آمده اند قومی از شما که استبداد و بزرگی کنند بر ما و میخواهند که منقطع میسازند ما را از امر خلافت
و خود با آن منفرد میشوند و چون ساکت شد خواستم و مقاله در نفس خود ترتیب کرده بودم میخواستم که
آنرا بگویم در حضور حضرت ابوبکر رض و حال آنکه من همیشه مدارا و مدافعه بعضی غضب و صلابت در دین
ابوبکر رض میکردم و حلم و وقار او از من زیاده بود پس ابوبکر صدیق رض مرا منع کرد و گفت علی رسلک
یعنی شتابی مکن و به تأنی و وقار خود باش و چون او از من اعلم بود مکروه داشتم که او را در غضب آرم
بنابرین ساکت شدم بخدای سوگند که آنچه من در خاطر خود تخمیر کرده بودم یک کلمه از آنها ترک نکرد و تمام
آنها را در بدیهه گفت با زیادتی بعد از آن گفت اما بعد آنچه شما ذکر ساختید از نیکوئی سزاوار آن هستید لیکن
مردم عرب امر خلافت را اطاعت نکنند مگر آنکه در قبیله قریش باشد زیرا که ایشان بهترین عرب اند در
حسب و نسب و دار یعنی مکه و من راضی شدم برای خلافت شما یکی ازین دو مرد هر کدام که خواهید اختیار کنید و
دست عمر و ابوعبیده جراح را گرفت پس امیرالمومنین عمر رضی الله عنه گفت جمیع کلماتی که ابوبکر گفت مکروه من نبود
غیر ازین کلمه بخدای سوگند کسی پیش من آمدی اگر گردن من میزدی مادام که گناهی بمن لاحق میشد دوست
تر بود نزد من از آنکه امیر باشم بر قومی که ابوبکر در میان باشد بعد از آن یکی از انصار جناب مجای مهلهد
معضوده و بار موجده ابن منذر بود گفت منم صاحب رای و تدبیر که مردم در جمیع حوادث برای تدبیر من تکیه
میکنند و از آن ایشان را شفا حاصل میشود در خصوص این ماده رای من چنان هست که از ما امیری و از شما
ای معشر قریش امیری بسیار شد اختلاف سخنان و بلند شد آوازها تا زمانی که ترسیدیم که مبادا در میان قوم
خلافی و جنگ و سرکشی پدید آید گفتم ای ابوبکر دست خود را بگشا پس او دست خود را گشاده کرد پس

عویمر
ن
معن
در آن
باشد عمر گفت

بیعت کردم با وی بیعت کردند مهاجران باز انصار بیعت بخدای سوگند ما نیافتیم در آنچه من حاضر
بودیم امری را که موافق تر باشد و مخالفت از آن کمتر باشد از مبایعت ابوبکر رضی الله عنه ترسیدیم که اگر جدا
شویم از قوم و بیعت نشده باشد شاید که بعد از ما بیعت کنند کسی که با او راضی نبودیم یا آنکه مخالفت ایشان
می بایست کرد و بهر تقدیر در آن فساد می رسید و در روایتی آنکه ابابکر صدیق رضی الله عنه غلبه کرد بر
انصار بخبر الائمة من قریش یعنی امامان بهترین قریش اند و این حدیث صحیح است که وارد شده از جهة طرق باسناد
از جانب چهل اصحابی و روایت کرد ابو یعلی و حاکم تصحیح کرد و ابن مسعود که گفت چون رسول الله صلی الله
علیه وسلم رحلت فرمود انصار گفتند از ما امیری و از شما امیری پس عمر رضی الله عنه آمد نزد ایشان و گفت ای
انصار نمیدانید که رسول صلعم امر کرد ابوبکر رضی الله عنه را با آنکه امامت مردم کند و کدام یکی از شما خوشحال میشود
از آنکه مقدم شویم بر ابوبکر رضی الله عنه و روایت کرد سعد و حاکم و بیهقی از ابی سعید خدری رضی الله عنهم آنکه چون
اصحاب جمع شدند در سقیفه بنی ساعده در خانه سعد بن عباده و ابوبکر رضی الله عنهم در میان ایشان بود و برخاستند
خطیبان انصار و خواستند پس یکی از ایشان گفت ای معاشر مهاجران تحقیق چنین بود که رسول صلی الله
علیه وسلم زمانی که یکی از شما را بعملی میفرستاد دیگری از ما همراه میشد پس صلاح می بینیم که دو شخص والی امر خلافت
شوند یکی با تی تابع این هر یکی شده همین طریق گفتند بعد از این زید بن ثابت برخاست و گفت ای معاشر
میدانید که رسول صلی الله علیه وسلم از مهاجران بود و ما انصار رسول صلعم بودیم پس همچنان انصار خلیفه رسول
صلعم بودیم انصار خلیفه رسول خدا ایم باز دست ابوبکر صدیق رضی الله عنه برگرفت این صاحب شما است
پس عمر رضی الله عنه بیعت کرد و بعد از و مهاجران و انصار بیعت کردند ابوبکر صدیق رضی الله عنه بالای
منبر رفته نظر در قوم کرد و زبیر را ندید بعد از آن او را طلب کرد آمد گفت که ای پسر عم رسول صلعم میگویی که پسر عم
رسول صلعم و مخصوص او حضرتم اراده داری که شق عصای مسلمانان کنی یعنی میخواهی که مفارقت کنی
جماعت مسلمانان را زبیر گفت لا تثریب سرزنش و ملامت مکن مرا ای خلیفه رسول الله بعده
برخاست بیعت کرد باز نظر در وجود قوم کرد و علی رضی الله عنه را ندید او را طلب نمود آمد گفت ای علی
تو ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم و داماد آنحضرتی میخواهی که شق عصای مسلمانان کنی اراده مفارقت
مسلمانان داری علی گفت لا تثریب یعنی سرزنش مکن مرا در این وقت بیعت کرد و در روایت
ابن اسحاق از زهری از انس آنکه چون بیعت ابوبکر صدیق رضی الله عنه شده در سقیفه روز دیگر بر منبر
نشست و عمر رضی الله عنه برخاست پیش از و تکلم نموده حمد و ثنای خدا تعالی بجا آورده گفت خدای تبارک
وتعالی جمع کرده امر ایشان بهترین صاحب رسول الله ثانی اثنین اذ هما فی الغار برخیزید با او بیعت کنید

پس مردمان بیعت کردند بیعت عام بعد از بیعت سقیفه باز ابوبکر رض تکلم نمود و بعد از حمد و ثنای خدا تعالی
گفت ای مردمان بتحقیق والی شده‌ام بر شما و حال آنکه نیستم بهتر از شما پس اگر نیکوی کنم مدد و یاری کنید و اگر
بدی کنم بعدل و راستی در آئید مرا راستی امانت است و دروغ خیانت است و ضعیف در میان
شما قوی تر است نزد من تا آنکه رد شود به وی حق او اگر خواهد خدا تعالی حق ازو خواهد و قوی شما در میان
شما ضعیف است تا آنکه گرفته شود و ترک نکند قومی جهاد را در راه خدا تعالی که مگر خدا تعالی بذلت و
خواری ایشان را مبتلا سازد و شائع و فاش نشود اعمال فاحشه در قومی هرگز که مگر آنکه گرفتار سازد
خدا تعالی ایشان را ببلای که عام باشند و همه ایشان اطاعت کنید مرا پس اگر عصیان کنم خدا و رسول او را
مرا نیست اطاعتی بر شما برخیزید بر نماز شما رحمت کند خدا تعالی شما را روایت کرد موسی بن عقبه در مغازی
و حاکم صحیح کرد از عبدالرحمن بن عوف رض گفت ابوبکر صدیق رض خطبه خواند و گفت سوگند بخدا که
حریص نبوده‌ام من بر امامت نه روزی و نه شبی هرگز و نه بوده‌ام راغب بدان و طلب نکرده‌ام از خدا تعالی
نه در سر و نه در علانیه ولیکن ترسیدم از فتنه و نیست مرا در من از امارت راحت که بتحقیق تکلیف کرده شده‌ام
امر عظیم را و نیست مرا طاقتی و قوتی بر آن مگر بتقویت خدا تعالی بعد از آن علی و زبیر گفتند رضی الله
عنهما غضب نکرده بودیم ما مگر برای آنکه مؤخر داشتند ما را از مشورت و ما میدانیم که ابوبکر رض سزاوار ترین
مردم است بر خلافت و اوست صاحب غار و شرف و نیکو کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم امر کرد او را
که نماز کند با مردم در حالتی که خود زنده بود روایت کرد ابن مسعود از ابراهیم تیمی که عمر رض اول
بجانب ابو عبیده آمد که بیعت با او کند و گفت تو امین این امتی بر زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو عبیده
گفت ندیده بودیم مثل تو ضعیف رای از زمانیکه اسلام آوردی تا این زمان مگر همین کلمه که گفتی آیا بیعت میکنی و حال
آنکه در میان شماست صدیق ثانی اثنین روایت کرد ابن سعد نیز چون ابوبکر رض شنید که عمر بطرف
ابو عبیده میل دارد ابوبکر بعمر گفت رضی الله عنهما دست خود بگشا تا با تو بیعت کنم عمر گفت تو افضلی
از من پس ابوبکر جواب داد قوت تو از من زیاده است و الشیخین را مکرر گردانید بعد از آن عمر رض گفت
قوت من ترا است با زیادتی فضل پس از آن بیعت با ابوبکر کرد رضی الله عنه روایت کرد احمد که ابوبکر رض
چون خطبه کرد در روز سقیفه ترک نکرد چیزی را که در باب انصار نازل شده بود و آنچه رسول
صلی الله علیه وسلم در شأن ایشان گفته بود الا آنکه جمیع آنرا ذکر کرد و گفت بتحقیق میدانید که رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت لو سلک الناس وادیا و سلکت الانصار وادیا لسلکت وادی الانصار
اگر جمیع مردم بوادی دیگر روند و انصار بوادی دیگر هر آئینه [illegible]

خواهیم کرد و تحقیق شنیدم ای سعد که رسول صلی الله علیه وسلم گفت در زمانی که تو نشسته بودی قریش
وُلاةُ هذا الامر خیار الناس بَرُّ الناسِ تَبَعٌ لِبَرِّهِم وفاجرهم تبع لفاجرهم قریش والیان امر
خلافت اند که بهترین مردان اند نیکان متقیان تابع مردم متقیان ایشان اند زیرا که ایشان مردمانند
و اطاعت رسول الله صلی الله علیه وسلم بر همه کس سابق اند و عاصیان و گنهگاران تابع عاصیان و گنهگاران
ایشان اند زیرا که در دعوت رسول هم با دیگران سابق اند و دیگر تابع ایشان اند بعد از آن سعد گفت
بیعت کنید او زیرا که هم و شما امیر است و از این گرفته اند قول ضعیف ابن عبد البر ذکر کرده که سعد بن
عباده از بیعت ابوبکر ابا کرد و تا زمانیکه فوت شد در روایت کرده اند از ابی بکر رضی الله عنه آنکه عذر از قبول
بیعت چنین گفت که ترسیدم از فتنه که بعد از وی برپا شد و بروایتی ابی اسحاق غیر او آنکه سائلی
گفت ای ابوبکر رض چه چیز ترا برین داشت که والی مردمان شدی و حال آنکه نهی میکردی ما را از آنکه بر دو
کس امیر باشیم ابوبکر رض گفت مرا ازین چاره نیست ترسیدم که امت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم متفرق
گردند و خلل افتد در دین و در روایتی که ابوبکر رض بعد از یکماه ندا کرد در مردمان که بدانید الصلوة
جامعة و آن اول نمازی بود که در آن ندا کرد و باین لفظ باز خطبه کرد و گفت ای مردمان دوست
ندارم که قائمقام شوم درین امر دیگری غیر من و اگر مرا میگیرید به سنت پیغامبر صلی الله علیه وسلم طاقت
آن ندارم زیرا که پیغامبر معصوم بود از شیطان و نازل میشد بر وی وحی از آسمان و در روایت ابن سعید
چنین است که اما بعد من والی این امر شدم و من این امر را کاره ام بخدای سوگند که دوست میدارم که بعضی از
شما مثل من قائم مقام باشد و اگر تکلیف کنید مرا بآنکه عمل کنم در میان شما مثل عمل رسول صلی الله علیه
وسلم با آن اقامت نمیتوانم که رسول صلی الله علیه وسلم بنده بود که خدا تعالی او را بوحی گرامی داشته بود و او را
محافظت مینمود و نیستم مگر بشری مثل شما و بهتر نیستم از یکی شما پس رعایت من کنید در زمانی که راستی و درستی
ببینید مرا تابع من شوید و گاهی که ببینید که من میل کرده ام از استقامت پس تعدیل و درستی امر مرا بنمائید
که مرا شیطانی است که عارض میشود و گاهی که ببینید که عصیان کنم از من اجتناب کنید اختیار نکرده اید
مرا در شعرهای و ابشارهای خود یعنی امر خلافت بدین تعلق دارد که کمال احتیاط در دین در عمل نمیکند مرا
متنبه سازید اگر از من جهاد چیزی شود و از بی دینی در روایت دیگر که از ابن سعید و خطیب منقول است که
گفت اما بعد من والی امر شما شدم و نیستم از شما بهتر لیکن نازل شد قرآن و رسول نیز سنتها را نهاده و
دانستم آنرا بدانید ای مردمان که عاقلترین مردان پرهیزگارانند و عاجزترین مردمان گنهگاران
اند و فاسقین اند و قوی ترین شما ضعیف است نزد من تا وقتیکه بگیرم از ضعیف حق او را و ضعیف

تر ین شماندو من قوی ست تا زمانیکه بگیرم از قوی حق را ای گروه مردمان جز این نیست که من تابعم و مبتدع نیستم پس هر گاه که نیکی کنم امداد و یاری کنید مرا و زمانیکه میل از حق کنم بر راستی و عدل وادارید مرا تا الکے رحمه الله روایت کرده منع باشد هر گز کسی که امام باشند مگر با بن شرط و روایت کرده حاکم از ابوقحافه بوقت خلافت پسر خود ابوبکر صدیق رضی الله عنه ابوقحافه حیات بود و گفت ابوبکر رض را که هوشیار باش درین امر که این امر محال است آیا راضی شدند بنو عبد مناف و بنو مغیرة گفت نیست پست کنند مرآنرا که تو آنها بلند کردی و نیست بلند کنند مرآنرا که تو آنرا پست کردی و روایت کرده واقدی از چند طرق اسناد که ابوبکر رضی الله عنه روزی شد که رسول عم رحلت فرمود و روایت کرده طبرانی از ابن عمر رض که ابوبکر بر منبر بجای رسول الله صلی الله علیه وسلم نشست و عمر بجای ابوبکر و عثمان بجای عمر و علے بجای عثمان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

فصل دوم منعقد شدن اجماع بر خلافة ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه

والسته شد بکلامی که قبل ازین گفتیم که صحابه رضی الله عنهم اجماع کرده اند برین امر و آنچه گفته اند از تخلف ابن عباده از بعضی مردود است و از جمله چیزیکه تصریح باجماع شده است در آن حدیث است که روایت کرده آنرا حاکم و صحیح کرده است آنرا ابن مسعود رض

قال ما راٰه المسلمون حسنًا فهو عند الله حسن و ما راٰه المسلمون سیّئًا فهو عند الله سیّئ

یعنی چیزیکه آنرا مسلمانان نیکو دانستند پس آنچیز نزد خدا تعالی نیکوست و چیزیکه مسلمانان آنرا بد دانستند پس آنچیز نزد خدا تعالی بد است و حال آنکه جمیع صحابه خلافت ابوبکر را مستحسن دانستند پس نظر کن در آنچه صحیح شد از ابن مسعود رض که از اکابر صحابه و فقهای و متقدمین ایشان است که جمیع صحابه اجماع کرده اند بر خلافت او و بنابرین او احق ست بخلافت نزد جمیع اهل سنت و جماعت و در هر عصری از عصرهای تا زمان صحابه و تابعین او احق بخلافت نزد جمیع معتزله و اکثر فریق باقی و اجماع ایشان بخلافت او قاطع است بر آنکه او اهلیت و استحقاق این امر داشت با آنکه از ظهور بمثابه است که بر هیچکس مخفی نیست اگر قائلے گوید که حکایت وقوع خلافت احتمالی دارد که از بعضی صحابه رضوان الله عنهم نرسیده باشند و اگر تمام رسیده باشد محتمل است که از بعضی صحابه خلاف ظاهر شده باشد بنابرین اجماع منعقد نشده **جواب میدهیم** بآنکه این توهم وقتے میشود که از بعضے صحابه که این امر را مشاهده کرده اند از اول تا آخر حکایة اجماع صحیح نشده باشد و اما زمانیکه صحیح شد که از ابن مسعود صحت یافت حکایت اجماع صحابه نیست تو هم اصلاً نمیشود و خصوصًا امیر المومنین علی بن ابیطالب نیز از آن کسانی است که حکایت اجماع باین امر کرده اند بیچنانکه خواهد آمد بعد ازین روایت از و که چون بصبره آمد از آمدن او سوال کردند که آیا

گفت بلی

دلیل

این امر بعد از آن است که از جانب پیغامبر شده یا آنکه برای خود کرده است پس تقریب آنکه جواب
متابعت خود [illegible] با تمام صحاب با ابوبکر نمود و آن دو کس درین امر خلاف نکردند بلکه تمام متفق
بودند و روایت کرد از زعفرانی که گفت شنیدم از شافعی رحمة الله علیه گفت اجماع کردند مردم
بر خلافت ابوبکر رض و این اجماع از آن جهت بود که مضطر شدند بعد از رسول صلی الله علیه وسلم و نیافتند
در زیر ادیم آسمان بهترین از ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس او را والی ساختند و روایت کرده ابن ناصر از
السلمان معاویه بن قره گفت نبود اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم شکوه گر از خلافت ابوبکر صدیق رضی
الله عنه و نمی نامیدند او را مگر خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم و اتفاق و اجماع نکردند ایشان مگر بحق
نه بر ضلالتی و دیگر دلیل آنکه امت اجماع کرده اند حقیقت امامت یکی از سه کس علی
عباس با ابوبکر رض نزاع نکردند و بیعت با او کردند پس تمام شد این دلیل اجماع بر امامت چرا که اگر امامت
نبودی با او نزاع میکردند چنانکه نزاع کرد حضرت علی با معاویه با آنکه شوکت معاویه ملاحظه نکرد با
نزاع کرد و با ابوبکر رض با عدم شوکت او نزاع نکرد و این معنی دلیل است بر آنکه اعتراف کرده است بحقیت
خلافت او و دیگر آنکه حضرت عباس رض اراده بیعت با علی کرم الله وجهه کرد و علی قبول نکرد
و تمهید است که حضرت علی اگر از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در باب خلافت مأمور شده بودی قبول
میکرد خصوص آنکه در آن وقت با کمال شجاعت بنو هاشم و غیر ایشان با او بودند و تقویت او میکردند و مع ذلک
قبل ازین گذشته که انصار کرده و داشته بیعت ابوبکر ایشان را لازم ساخت بخبر الائمة من قریش
بنا برین اطاعت و انقیاد کردند و حضرت علی رض از روی شوکت و قدرت و استعداد و شجاعت قوی تر
بود از ایشان پس اگر روی رضا نمی بود و درین هنا نصی بود و سزاوار تر بود با جابت از دیگران
تاخیر علی و زبیر و عباس [illegible] در بیعت قصوری در اجماع نمیکند بچند وجه وجه اول آنکه ایشان چنین
دیدند که امر اجماع تمام شد بحضور کسی که امیر بود در آن وقت از حل و عقد ثانی آنکه چون
تاخیر بیعت معذرت کردند علی و زبیر رضی الله عنهما چنانچه گذشت از چند طریق باسناد با آنکه تاخیر از
از جهت قصور در خلافت صدیق نبود بلکه از آن جهت بود که ایشان را درین مشورت حقی بود و ایشان را
مؤخر داشتند با آنکه محتاج بود و این امر مشورت تام و بنا برین از عمر رض صحیح چنین گذشت که این بیعت
فجاره واقع شد لیکن خدا تعالی نگهداشت شر آن را و موافقت کرد با آنچه گذشت از استدلال حضرت علی و
زبیر رض که دارقطنی روایت کرده است از طرق بسیار و آن این است که حضرت علی و زبیر رض گفتند در
درست است که ابوبکر رض سزاوارترین مردم بخلافت میدانیم بتحقیق که او صاحب غار است و ثانی

اثنین رسول الله صلی الله علیه وسلم ست وسبا انهم شرفت و بزرگی او را الا آنکه مؤخر داشتند مرا از
مشورت و در آخر آن حدیث ست که ابو بکر رض معذرت از ایشان خواسته می گفت بخدای سوگند که من
حریص نبوده‌ام بامارت روزی و نه شبی هرگز و رغبت نبوده‌ام و از خدا تعالی طلب ننموده‌ام نه در سر و نه در
علانیه ولیکن ترسیدم از فتنه و نیست مرا در امارت راحتی و فی الحقیقت امر عظیم شده‌ام تا آخر حدیث چنانکه
گذشت بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علی و زبیر رضی الله عنهما سخنان ابو بکر رضی الله عنه پسندیده و
معذرت او را قبول کردند و روایت کرد دارقطنی از عائشه رض که حضرت علی کسی را نزد ابو بکر فرستاد
و طلب میراث خود از اموال مدینه و فدک و باقی خمس خیبر که از آن حضرت صلی الله علیه وسلم مانده بود
کرد ابو بکر رض در جواب رحمت خانه گفت که رسول صلی الله علیه وسلم بود و انا معاشر الانبیاء لا نرث
ولا نورث ما ترکناه فهو صدقة انما تاکل آل محمد من هذه الاموال ما میراث نمیگیریم و ما
میراث برده نمیشویم آنچه را که ما گذاشته‌ایم پس آن صدقه است جز این نیست که آل محمد از این مال یعنی آل
خدا تعالی میخورند و زیاده از خوردن ایشان روا نیست و بخدای سوگند چرا که تغییر صدقه رسول الله از
حالتی که در میان رسول الله صلی الله علیه وسلم بود نمیکنم و بطریقی که رسول صلعم در آن عمل میکرد عمل
خواهم کرد و چون ابو بکر رض ابا کرد از آن که چیزی از آن مال اموال بفاطمه رضی الله عنها دهد فاطمه غضب
کرد بر ابا بکر صدیق رض و از وی هجرت کرد و تکلم نکرد تا زمانیکه حضرت فاطمة الزهرا رض حیات بود و بعد
از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شش ماه زیست و چون وفات یافت حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در
حیات فاطمة الزهرا بیعت نکرده بود ولیکن او را عزتی و جاهی بواسطه حیات حضرت خیر النساء نزد
مردمان بود و چون حضرت وفات یافت حضرت علی از روی مردمان انکار نمود و عزلت اختیار کرد و
کسی با او آمد شد نکرد و در این اشارات متابعت و مصالحت ابو بکر صدیق رض کرده شخصی را با و فرستاد که
بمنزل شما تشریف بیاورد و با تو کسی دیگر نباشد و غرض این بود که عمر رض حاضر نباشد چون ابو بکر رض
قبول این معنی نمود بعد از آن عمر رض با ابو بکر رض گفت که تنهای بخانه ایشان نباید رفت ابو بکر رض گفت چه
اندیشه داری بمن چه خواهد کرد بخدای سوگند که خواهم رفت و چون بمنزل علی رض رفت علی کرم الله وجهه
حمد و ثنای خدای تبارک و تعالی بجا آورده گفت ای ابا بکر را میدانم فضائل ترا آنچه خدا تعالی ترا عطا
کرده از خیر من حسد نکرده‌ام لیکن منفرد شدی بامر لیکن مشورت را تنها کردی و ما را داخل ندانستی و بواسطه
قرابتی به رسول الله صلی الله علیه وسلم ما را نصیبی بود مثل این نوع سخنان رقت آمیز میگفت تا آنکه ابو بکر
صدیق رض بگریه آمد و دموع از چشمهای او بارید بعد از آن ابو بکر رض تکلم کرده گفت بآن خدای که جان

فائده [illegible]

من جدیقه رستا دست بیوستن بر پیلی با قارب رسول الله صلی الله علیه وسلم از خود تقصیر کردم اما خلافی
که در میان ما و شما است بواسطه این اموال واقعه شده من درین امر از خیر تقصیر نکردم که جای این سلسله ابیاتم
و این امر البته یقین که دیدم که رسول صلعم در آن عمل میکرد منها نظر لی بعمل آوردم بعد از آن امیر المومنین
گفت وعده ما و تو از جهت بیعت وقت عشیه است در مسجد و چون در مسجد آمد ابو بکر بعد از فراغ
نماز ظهر بالای منبر رفت حمد و ثنای خدا تعالی بجا آورده فضائل و شرف حضرت علی رض را تعدادنموده
تخلف او از بیعت و عذر او را بطریقی که گفته بود بیان نمود و استغفار کرده فرود آمد بعد از آن حضرت علی
رض بر منبر رفت بعد از حمد و ثنای خدا تعالی تعظیم و توقیر در حق ابوبکر بیان نمود و گفت از من واقعه شده
از تاخیر در بیعت نه از جهت حسد و بخل بر ابوبکر رض بود و نه از جهت انکار چیزیکه خدا تعالی او را تفضیل
داده است ولیکن ظن ما این بود که ما را در مشورت نصیبی است و او در آن عمل ما را دخل نداد و بنابرین
غضب کردم در نفس خویش و رتم الیس مسلمانان ازین بیعت خوشحال شدند و آنرا صواب دانستند
مردم در وقت مراجعت علی کرم الله وجهه بامر معروف بوی نزدیک میشدند پس تامل کن عذر او را
قول آنکه منکر نشدم چیزی که بآن تفضیل یافته است و حسد و بخل نکردم بر چیزیکه خدا تعالی او را عطا کرده است
و غیر اینها از آنچه حدیث مشتمل است بر آن تا بیابی خود بابری دمبرا از آنچه روافض و امثال ایشان
باو نسبت میکنند قاتلهم الله تا زیرا آنکه در حدیث تصریح است که از ابی سعید گذشته که علی و زبیر رضی الله
عنهما از اول امر بیعت کردند لیکن ابن حدیث ابی سعید را ابن حبان و غیر او صحیح کرده اند و بیهقی چنین گفت
که حدیث مسلم از ابی سعید نقل کرده است که در بیعت علی و بعضی از بنو هاشم تاخیر شد تا موت حضرت فاطمه
ضعیف است زیرا که روایت ثانی از زهری موصول نیست و اسناد با بو سعید نکرده و روایت اول از ابو سعید
که دال است بر آنکه ایشان اول بیعت کردند از موصول است پس اصح باشد انتهی بر و وارد میشود آنکه میان
این حدیث اصح و میان خبر بخاری که از عایشه صدیقه رض گذشت منافات است زیرا که یکی دلالت بر
تقدیم بیعت میکند و دیگری بر تاخیر و جمع بین حدیثین بعضی چنین کرده اند که علی را اول حال بیعت کرد با
بیعت ابوبکر رض جدا شد بواسطه آنکه واقعه شد میان حضرت فاطمه زهرا بنت رسول الله و حضرت ابوبکر
رض در باب میراث حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از وفات حضرت فاطمه رض بیعتی دیگر کرد و کسیکه در یافتن
ازین امر واقف نشد توهم کرد که تخلف او از بیعت بواسطه آن بود که راضی نبود به بیعت او و آنچه خود
گفت و از جهت که رفع این شبه شود حضرت علی رضی الله عنه ما بایعت بعد از وفات حضرت فاطمه رض
بالای منبر کرد چنانکه در فصل آخر فضائل علی رض خواهد آمد که علی رض در رنگ بیعت کرد و ابوبکر بالای منبر شد

بگفت آیا مکروه داشتی امارت مرا گفت مکروه نداشتم ولیکن سوگند خورده ام که ردائی بر دوش نگیرم مگر
برای نماز فریضه تا از جمع قرآن فارغ شوم از آنجا ازعم کرده اند که علی رض قرآن را بر وفق تنزیل نوشته
پس معلوم شد از آنچه تقریر کردیم اجماع جمیع صحابه و هر که بعد از ایشان است بر حقیقت خلافت صدیق
رض و اهل بیت و درین امر همین قدر کفایت است در استدلال بر تقدیری که نصی نیز باشد بلکه اجماع
قوی تر است از نصی که متواتر نشده باشد زیرا که از اجماع علم قطعی حاصل میشود و از نصوص غیر متواتر
علم ظنی بهم میرسد چنانکه خواهد آمد حکایت کرد امام نووی باسانید صحیح از سفیان ثوری رض که هر
کس که گوید که حضرت علی رض احق بود و سزاوارتر بخلافت بود و اعتقاد او اینست که ابوبکر و مهاجرین
و عمر رضوان الله علیهم اجمعین خطا کرده اند درین امر و کسیکه اعتقاد خطا در حق این جماعت داشته باشد
گمان نمی برم که عملی از اعمال او بآسمان برند روایت دارقطنی از عمار بن یاسر و مانند این فصل

سوم در نصوص سمعی که دلالت میکنند بر خلافت ابوبکر از قرآن و حدیث

رسول صلعم اما نص قرآنی از آنجمله قول خدای تعالی است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن
دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین
یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله واسع علیم ای آنکسانیکه گرویدند بخدای هر که برگردد از شما از دین خود پس زود باشد
و بفرستد خدای تعالی بر ایشان قومی را که خدای تعالی دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان خدای
تعالی را و مشفق و متواضع باشند بر مؤمنان سخت و غالب باشند بر کافران و جهاد کنند در راه خدای تعالی
و نترسند از هیچ ملامت کننده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و این صفتها محض فضل و رحمت خدای تعالی است بر
کسی که میخواهد والله واسع علیم خدا است فراخ عطا دانا است بکسی که استحقاق دارد و روایت کرد
بیهقی از حسن بصری رضی الله عنه که گفت بخدای سوگند که مراد باین قوم ابوبکر است و صحاب وی رضی الله
عنهم تا آنکه چون عرب مرتد شدند جهاد کردند ابوبکر و صحاب وی تا آنکه باز آوردند ایشان را باسلام
روایت کرد یونس بن بکیر از قتاده که گفت چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم از عالم رحلت فرمود
بعضی عرب مرتد شدند پس ابوبکر قتال کرد با آن جماعت تا آنکه باسلام آورد و گفت با هم سخن میکردیم تا آنکه
این آیت نازل شد در شان ابوبکر رضی الله عنه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه و شرح این قصه
آنست که ذهبی روایت کرد که چون وفات پیغامبر صلی الله علیه و سلم مشهور شد و در نواحی مدینه
طایفه بسیار از عرب مرتد شدند و منع زکوة کردند ابوبکر صدیق رض بقتال ایشان برخاست

عمر و بعضی دیگر از اصحاب گفتند صلاح در نیست که دست از قتال ایشان باز داریم ابوبکر گفت
بسوگند که تقصیر نکنم در عقال عناقی که آنچه در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم میدادند از من منع
میکنند و ادای آن نمیکنند هر آینه با ایشان خواهم کرد در منع آن بعد از آن عمر رض گفت چگونه
با ایشان قتال میکنی و حال آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرموده امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا
لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله فمن قالها عصم منی ماله و دمه الا بحقها
وحسابه علی الله امر شدم بقتال مردمان تا زمانیکه بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله و هر کس
این کلمه گفت منع کرد و حمایت کرد از من مال خود را و خون خود را الا بحق این قول یا بحق مال
یا دم و حساب او بر خدا تعالی است یعنی کسیکه گفت لا اله الا الله و اظهار اسلام کرد مقاتله او را ترک
میکنم که مخلص است یا مخلص نیست چرا که آن حسابی است که با خدا تعالی است ابوبکر گفت بسوگند که
مقاتله خواهم کرد بکسیکه در میان صلوة و زکوة فرق کند چرا که آن حسابی است که با خدا تعالی است ابوبکر
رض گفت بسوگند مقاتله خواهم کرد بکسیکه در میان صلوة و زکوة فرق کند چرا که زکوة حق مال است حال
آنکه رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الا بحقها عمر رض گفت بخدای سوگند که شناختم کسی دیگر را آنکه خدا تعالی
مشرح ساخت .. صدر ابوبکر رض را بقتال آنجماعت و معلوم من شد که حق بجانب
ابوبکر رض و آنچه او میگفت راست بود و در روایتی دیگر آنکه چون ابوبکر رض بیرون رفت جهت قتال
آن جماعت و بجوالی نجد رسید تمام عرب گریختند بنا برین بعضی اصحاب صلاح چنین دادند که کسی را امیر
گردانید بتو در پی ایشان نامزد کنند و خود باز گردند پس خالد بن ولید را امیر ساخته فرستادند و خود باز گشت
قد روایت کرد دار قطنی از ابن عمر رض زمام راحله او را گرفت و گفت کجا میروی ای خلیفه رسول الله
میگویم ترا آنچه گفت روز احد با رسول الله گفتی شمشیر خود را در غلاف کن و محروم مکن و دردناک مساز ما را
بنفس خود باز گرد بمدینه بخدای سوگند که اگر دردناک میشویم از جهت تو تشویش بتو رسد و اسلام هرگز
منتظم نخواهد بود و بعد از آن خالد بن ولید بقبیله بنو اسد و غطفان فرستاد و خالد آن قبائل
را تنبیه جمع کثیری از آن بکشت و جمع دیگر را اسیر کرد و باقی رجوع با اسلام کردند و از آنجا خالد بن ولید را
فرستاد بقتال مسیلمه کذاب چون فریقین بیکدیگر رسیدند شروع در قتال نمودند و مسیلمه در قلعه حصین
و اهل اسلام حیدر و تر ستار را محاصره کردند آخر الامر مسیلمه بدست وحشی که قاتل حمزه بود کشته
شد و از رسالت و هم از خلافت ... بعد آنکه اهل بحرین بعد از فوت حضرت رسول شبهه در دل
ایشان پیدا شد مرتد شدند علاء حضرمی را بجانب بحرین بدفع آنجماعت فرستاد و داود بعضی

جواب آنکه باقی شدند بعد مقاتله بسیار مسلمانان نصرت یافتند و اهل عمان نیز چون مرتد شده بودند عکرمه
بن ابی جهل را بآنجانب فرستاد و مهاجر ابن امیه را بطائفه مرتدین نامزد فرمود و همچنین زیاد بن لبید
انصاری را با جماعتی دیگر از اهل ارتداد و ازینجهت است که روایت کرد بیهقی و ابن عساکر از ابوهریره که
گفت سوگند بآن خدایی که غیر او خدایی نیست که اگر ابوبکر رض خلیفه نبودی مردم بندگی خدا اینجا
را بجا نمی آوردند باز مرتبه سوم این سخن را مکرر ساخت بعضی گفتند ساکن شو ای ابوهریره بعد از آن
ابوهریره گفت که رسول صلی الله علیه وسلم اسامه را با هفتصد کس بجانب روم و شام فرستاد و چون در
بموضع ذی خشب فرود آمد رسول صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود و اعراب حوالی مدینه مرتد شدند
صحابه رسول جمع شد گفتند اسامه را باز گردان زیرا که هیچ ندارد که اعراب حوالی مدینه از دین مرتد شده
باشند و لشکر خود را بروم بفرستیم ابوبکر رضی الله عنه گفت بآن خدایی که غیر او خدایی نیست که اگر
قلت مردم مرتبه باشد که در مدینه هیچ کس نباشد و سگان پایهای ازواج می کشیده باشند لشکری که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم متوجه بجانبی ساخته باشد نخواهم گردانید و علمی که رسول خدای صلی الله علیه وسلم بسته
نخواهم کشود پس اسامه روان شد و هیچ قبیله از قبائل که اراده ارتداد داشته بودند نگذشت
مگر آنکه گفتند که این جماعت را اگر قوتی نبودی این لشکر را از خود جدا نساختندی و بجانب روم
نمی فرستادند و باین سبب ارتداد موقوف میداشتند تا خبر قتال اهل اسلام با روم معلوم کنند پس چون
مسلمانان مقاتله با اهل روم کرده ایشان را مقهور و مغلوب ساختند و فتح نموده سالما و غانما باز
گشتند جماعت اعراب تماما بر دین اسلام ثابت ماندند و امام نووی در تهذیب آورده که استدلال
کرده اصحاب بر کثرت و عظم علم صدیق بقول او در آن حدیثی که در صحیحین ثابت شده والله لاقاتلن
من فرق بین الصلوة والزکوة حتی قال والله لو منعونی عناقا عقالا کانوا
یؤدونها الی رسول الله لقاتلتهم علی منعها و شرح این بفارسی بیان کردیم و استدلال کرد شیخ ابواسحاق
باین حدیث و غیر این حدیث در کتاب طبقات بر آنکه ابوبکر رض اعلم صحابه بود زیرا که جمیع صحابه در فهمیدن این مسئله
ایستادند و تامل کردند مگر ابوبکر رض بعد از مباحثه صحابه درین مسئله با ابابکر معلوم ایشان شد که
قول ابی بکر رض صواب است و رجوع بآن نمودند و روایت کرد نووی از ابن عمر رض که از و سوال
کردند که در زمان پیغامبر که فتوی در مسائل میدادند گفت ابوبکر و عمر و عثمان رضوان الله
علیهم اجمعین فتوی میدادند در عهد رسول صلعم و استدلال کرد و باعلمیت ابوبکر بحدیث چهارم از احادیث
که دلالت بر خلافت او میکند چنانچه بعد ازین ذکر آن حدیث خواهد آمد و گفت ابن کثیر که صدیق اقرأ

صحابه بود یعنی اعلم ایشان بود بقرآن زیرا که رسول صلعم مقدم داشت او را جهت نماز با صحابه که
خود فرمود که یؤم القوم اقرأهم بکتاب الله یعنی امامت قوم کند آنکس که اعلم باشد بکتاب الله
وخواهد آمد خبری که لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره نیست مراد از قول نبی که ابوبکر
موجود میان ایشان باشد آنکه غیر او امامت ایشان کند و همچنین اعلم صحابه بود بسنت رسول صلعم چنانچه در بسیاری
از مواقع رجوع با او میکنند در وقت حاجت او ظاهر میساخت ایشان سنتی که از وی یاد بر حفظ
کرده بود یاد داشت و غیر او کلی از صحابه نمیدانستند و چگونه اینچنین نباشد و حالانکه مواظبت و مداومت
بصحبت رسول صلعم کرده بود از اول بعثت تا زمان وفات و با وجود صفات مذکوره از کی در فضل صحابه
الله بود اما قلت روایات احادیث شده ابوبکر از رسول صلعم بواسطه سرعت وفات و کوتاهی ایام او بود
بعد از رسول صلی الله علیه وسلم و اگر مدت حیات بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم بطول انجامیدی
نقل از وی بسیار بودی و اکثر ناقلان حدیث از ابوبکر رض صحابه بودند چون ایشان خود در سماع حدیث
با ابوبکر شریک بودند از حضرت صلی الله علیه وسلم شنیده بودند بنابرین از ابوبکر نقل نکردند اگر چنین بودی
کسی که در زمان ابوبکر محتاج نبودند با آنکه از ابوبکر نقل میکردند با چیزی که از ایشان نبود از وی نقل
کردند ازینجا معلوم شد که سماع از ابوبکر از حضرت صلی الله علیه وسلم بیشتر بود از باقی صحابه بواسطه
مانع مذکور بعدم اهتمام مردم از ایام ضبط حدیث از وی مروی نشده روایت کرد ابوالقاسم البغوی از میمون
بن مهران که گفت زمانی که خصمان پیش ابوبکر در آمدی همیشه نظر میکرد در قرآن اگر آن حکم در قرآن
مییافت میان خصمان آنچه از قرآن یافته بود حکم میکرد و اگر در قرآن نبود از سنت رسول صلعم
در آن باب حکم میدانست بآن عمل میکرد و اگر بآن عالم نبود بیرون می آمد و از مسلمانان سوال
میکرد و میگفت این نوع قضیه است آیا میدانید که از رسول صلی الله علیه وسلم حکمی درین رسیده است
گاه چنین واقع میشد که چندکس متفق اللفظ میگفتند که رسول صلی الله علیه وسلم درین قضیه اینطور حکم
کرد و بعد از آن میگفت حمد و ثنا مر خدا را که این کسان در میان میباشند که حفظ این قضیه از رسول
صلی الله علیه وسلم کرده اند و اگر در سنت رسول چیزی نمییافت اعیان و اشراف و اخیار الناس را
جمع میکرد و با ایشان مشورت مینمود اگر بر یک رای متفق شدند همان حکم میفرمود و اگر مشکل میشد
که از قرآن و یا از سنت نیاید ملاحظه میکرد که ابوبکر رض را درین قضیه حکمی هست یا نه اگر او مییافت
بآن عمل میکرد و الا دعوت مسلمانان را طلب مینمود و آنچه اتفاق بر آن مینمودند حکم میکرد و از جمله
آیاتی که دلالت بر خلافت ابوبکر رض میکند این آیتی است قل للمخلفین من الاعراب ستدعون

باز ماندگان از اعراب و دیر راستند عون الی قوم اولی باس شدید زود هست که خوانده خواهید
شد بحرب گروهی صاحبان کارزار سخت تقاتلونهم او یسلمون مقاتله کنید با ایشان و بکشید ایشان را
یا مسلمان شوند فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا پس اگر اطاعت و فرمانبرداری کنید دیگری را
بدهد خدای تعالی شما را مزدی نیکو که غنیمت در دنیا و جنت در آخرت است وان تتولوا کما تولیتم
من قبل یعذبکم عذابا الیما و اگر برگردید و پشت بر داعی کنید چنانکه گردیده اید پیش ازین در سال
حدیبیه عذاب کند خدای تعالی دردناک مترجم گوید در تفسیر بیضاوی آورده که مخلفون از اعراب قبیله اسلم و
جهینه و مزینه و غفار که با آنحضرت وعده کردند که رفیق آنحضرت صلعم باشند تا آنکه در سال حدیبیه بعد از آن خلاف
وعده کردند باموال و اهل خود مشغول شدند انتهی و روایت ابن ابی حاتم از جویبر که مراد قوم اولی باس
بنو حنیفه بودند و ازینجهت ابن ابی حاتم و ابن قتیبه و غیر ایشان گفتند که این آیت حجت است بر خلافت
صدیق زیرا که وی مردم را بقتال آن قوم خواند و شیخ ابو الحسن الاشعری رحمة الله علیه که امام اهل سنت
و جماعت است گفت از ابو العباس بن سریج شنیدم که خلافت صدیق از قرآن درین آیت است
گفت از بهر آنکه اهل علم اجماع کرده اند برآنکه بعد از نزول این آیت قتالی نبود که خوانده شوند
باز مگر خواندن ابوبکر رض مخلفین و دیگر مردمان را بقتال اهل ردت و کسانیکه منع زکوة کردند گفت پس این
آیت دلیل است بر وجوب خلافت ابوبکر رض و افتراض اطاعتش زیرا که خدای تعالی خبر داد که اگر
برگردند و فرمان نبرند ایشان را عذاب الیم خواهد بود و ابن کثیر میگوید که هر کس که تفسیر کرده است قوم را با
آنچه اهل فارس و روم اند پس صدیق تجهیز کرده و آن جانب فرستاد و تمامی کار آن جماعت بدست عمر و
عثمان داد و ایشان هر دو فرع صدیق اند پس اگر میگوئی که ممکن است که مراد داعی در آیت رسول الله
یا حضرت علی کرم الله وجهه باشد گوئیم این احتمال ممکن نیست چرا که خدای تعالی فرمود قل لن تتبعونا
و این خبر است بمعنی نهی یعنی بگو ای محمد صلعم مخلفین از اعراب که تابع ما مشوید و با ما بیرون میائید و بنابرین
این جماعت هیچ بمحاربه خوانده نشدند در حیات رسول الله صلعم اجماعا چنانچه گذشت و اما علی رض را در زمان
خلافت خود قتالی از جهت اسلام اتفاق نیفتاد اصلا بلکه جمیع مقاتله وی رضی الله عنه جهت طلب امامت
و حقوق خود بوده اما جمعی که بعد حضرت علی رض بودند آن جماعه نزد ما از جمله ظلمه اند و شیعه و امثال ایشان کافر
اند پس متعین شد که آن داعی که متابعتش موجب اجر حسن شود و عصیانش نافرمانی او موجب عذاب
الیم گردد یکی از خلفای ثلاثه است رضی الله عنهم و درین هنگام حقیقت بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه
لازم آمده بهر تقدیر زیرا که حقیقت خلافت عمر و عثمان فرع حقیقت خلافة ابوبکر است بواسطه آنکه

خلافت ایشان را بر دو از خلافت او ناشی شده وبدان مترتب است و از جمله آیات داله بر خلافت ابوبکر
قول خدا تعالی است وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات وعده کرد خدا تعالی کسانی را که
ایمان آورده اند و عمل نیکو کرده اند لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم که
هر آئینه ایشان را خلیفه و متصرف گرداند در روی زمین مراد این جماعت که خدا تعالی ایشان را
وا و مهاجران اند در مفسرین چنانچه متصرف گردانید کسانی را که پیش ایشان بودند یعنی بنی اسرائیل را
که بعد از هلاک قبطیان در مصر و شام خلیفه ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و هر آئینه استوار و ثابت دارد
از برای ایشان پسندیده و مختار ایشان را یعنی اسلام ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی
لا یشرکون بی شیئا هر آئینه بدل دهد ایشان را بعد از ترس ایشان از دشمنان ایمنی لذا ایشان که پرستند
مرا در زمان خلافت و شریک نگردانند بمن چیزی را یعنی جاه و جنگ ایشان از عبادت و توحید باز
ندارد و ابن کثیر گفته که آیت منطبق و مشتمل است بر خلافت صدیق اکبر رض و ابن ابی حاتم در تفسیر خود از
عبد الرحمن بن عبد الحمید المهدی روایت کرده گفت که خلافت ابوبکر رض در قرآن است بقول خدا تعالی وعد
الله الذین امنوا الآیة و از جمله آیات داله بر خلافت صدیق قول خدا تعالی است للفقراء المهاجرین
یعنی قسمت اموال فی برای محتاجان و مسکینان و فقرای مهاجرین است الی قوله واولئک هم الصادقون یعنی آن گروه
مهاجران راستانند یعنی راست گویانند و وجه دلالت .. بر خلافت صدیق آنست که خدا تعالی مهاجران را صادق
خوانده و کسیکه خدا تعالی او را صادق خوانده کذب نه و هرگز صادر نخواهد بود پس لازم آید در چیزی که اتفاق
جمیع مهاجرین و غیرهم اطلاق بر ابوبکر رض کرده او را خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواندند صادق باشد
پس بنا برین مقدمه این آیت نص باشد بر خلافت ابوبکر رض خطیب این دلیل را از ابوبکر بن عیاش نقل کرده
که این استنباط نیکوست چنانچه ابن کثیر تصریح باین معنی کرده و از جمله آیات دال بر خلافت صدیق اکبر
رض قول خدا تعالی اهدنا الصراط المستقیم بنما ما را راه راست صراط الذین انعمت علیهم
راه کسانیکه انعام کرده بر ایشان نعمت نبوت و رسالت و صدق و شهادت و صلاحیت امام فخر
الدین رازی گفته این دلیل است بر خلافت ابوبکر رض زیرا که ما گفتیم که تقدیر چنین است و
خدا تعالی بیان کرده است روایت دیگر که الذین انعمت علیهم چه کسانند و قول خدا تعالی فاولئک مع
الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین یعنی این گروه آن کسانی
اند که انعام کرده الله تعالی بر ایشان از پیغامبران و راست گویان که اول صدق انبیا کردند و کشتگان
در راه خدا تعالی سعودگان و [illegible] احوال هیچ شک نیست که سردار صدیقان و رئیس ایشان است

ابوبکر صدیق آنست معنی چنین باشد که خدا تعالی امر کرد ولکن بمیر اینکه ابوبکر رض و تمام متقین آنهند و
ابوبکر اگر ظالم بودی جائز نبودی اقتدای بوی پس ثابت شد آنچه گفتیم دلالت این آیت بر امامت ابوبکر
واما النصوص که از رسول صلے الله علیه وسلم وارد شده بسیار ست و بعضی از آن تصریح بخلافت ابوبکر
صدیق ست و بعضی دیگر اشارت ست اول حدیث اول روایت کرد بخاری و مسلم از جبیر بن مطعم که گفت
زنی پیش رسول صلعم آمد یعنی بجهت و آنحضرت او را امر کرد که باز آمی بسوی ما بعد از آن گفت اگر بیایم و
شما را نه بینم و این قول او کنایت بود از فوت آنحضرت آنگاه آنحضرت فرمود ان لم تجدینی فأت
ابی بکر یعنی اگر مرا نه بینی نزد ابوبکر بیا و ابن عساکر از ابن عباس رض روایت کرد که گفت زنی پیش آمد
و گفت اگر بیایم و شما را نه بینم یعنی بتعریض آنحضرت بفوت کرد آنگاه رسول فرمود ان جئت
فلم تجدینی فأت ابی بکر فانه الخلیفة من بعدی اگر بیائی و مرا نیابی نزد ابوبکر رض بیا که او خلیفه خواهد
بود بعد از من این حدیث روایت کرد ابوالقاسم بغوی بسندی حسن بر وجهی که ترمذی گفته ست که در
اسناد او کسی متهم بکذب و فسق و غفلت نباشد یعنی راویان او مستور العدالت نباشد نیز باید که شاذ
نباشد و از وجهی دیگر مثل این مروی شده باشد و حدیث حجت ست همچون صحیح از عبدالله بن عمر رض
گفت از رسول شنیده ام که فرمود یکون خلفی اثنا عشر خلیفة ابوبکر لا یلبث الا قلیلاً بعد
از من دوازده خلیفه خواهند بود و ابوبکر رض درنگ نکند مگر اندکی علماء و ائمه حدیث گفته اند صحت این
حدیث اجماع شده ست بر صحت آن و از طرق متعدده وارد شده و بخاری و مسلم و غیر ایشان روایت
کرده اند و از جمله این طرق آنست که آنحضرت فرمود لا یزال هذا الامر عزیزاً ینصرون علی من
عاداهم علیه اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش همیشه این امر اسلام غالب و نصرت می یابد بر هر کسی که
با ایشان دشمنی میکند بر امر خلافت تا دوازده خلیفه که جمیع ایشان از قریش باشند چنانچه عبدالله بن احمد
بسندی صحیح روایت کرده صحیح نیست که اسناد او متصل باشد بنقل عدل ضابط از مثل خود که سالم باشد
از شذوذ و علت و مراد باتصال سند نیست که هیچ جا منقطع نباشد و مراد بعدل آنکه مشهور العدالت و
مراد بضابط حافظ و مستیقظ باشد بسلامت از شذوذ آنکه راوی مخالف روایت نکند و بسلامت
از علت مراد نیست که در حدیث اسباب خفیه غامضه قادحه نباشد و در حدیث صحیح متفاوت ست بحسب
قوت شروط و از جمله طرق چنانچه احمد روایت کرد لا یزال هذا الامر صالحاً همیشه امر مردم بصلاح
مقرون ست لا یزال هذا الامر ماضیاً همیشه این امر خلافت رفت یعنی مادام که این دوازده
خلیفه باشند و از جمله طرق مسلم روایت کرده که آنحضرت فرمود لا یزال امر الناس ماضیاً ما ولیهم اثنا

ما بعد از مرض ... خلیفه خواهد بود

ما صحیح ابن حبان ... از عبد بن حمید ۱۲

عشر رجلاً و از جمله آن لا هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیہم اثنا عشر خلیفه ابن حبان
ینقضی هیچ وقت تا آنکه بگذرد در میان ایشان دوازده خلیفه و از جمله لا یزال . . الاسلام عزیزاً
منیعاً الی اثنا عشر خلیفه همیشه اسلام قوی و غالب باشد تا دوازده خلیفه و از جمله روایت بر این نسق
لا یزال امتی قائماً حتی یمضی اثنا عشر خلیفه کلہم من قریش و زیاده کرد ابو داود که آنکه رسول
صلی اللہ علیه وسلم چون بمنزل خود بازگشت قریش آمدند پرسیدند که بعد از خلیفه چه حالت خواهد شد آنحضرت
فرمود ثم یکون الهرج یعنی بعد از آن قتل و فتنها خواهد بود و از جمله روایت ابو داود است لا یزال
الدین قائماً حتی یکون علیکم اثنا عشر خلیفه کلہم تجتمع علیہم الامة همیشه این دین قائم خواهد بود
که برسند دوازده کس خلیفه باشند که است بر جمیع ایشان مجتمع گردد و در روایت ابن مسعود رضی اللہ عنه بسند
حسن که از وی سوال کردند چند خلیفه مالک امر این امت خواهند شد گفت از رسول صلی اللہ علیه وسلم
پرسیدیم فرمود اثنا عشر کعدة نقباء بنی اسرائیل یعنی خلیفه دوازده کس خواهند بود مثل عدد نقبای
بنی اسرائیل قاضی عیاض گفت شاید که مراد بدوازده کس که درین حدیث و مانند این مذکور شده است که ایشان
خواهند بود در مدت عزت خلافت و قوت اسلام و استقامت امور اسلام و اجتماع همه امت بر کسیکه بامر
خلافت قائم در این یافته شد در کسانیکه اجتماع کردند جمیع مردم بر آنها تا زمانیکه امر بنی امیه مضطرب شد
و فتنه در میان واقع شد در ایام ولید بن یزید این فتنه در میان مردم امتداد یافت تا که دولت خلفای عباسیه قائم
شد و ستاش بامر ایشان مبلغ الشیخ الاسلام ابن حجر در فتح الباری که شرح صحیح بخاری است چنین گفته که
کلام قاضی نیکوتر سخنانی است که در حدیث گفته اند و ارجح اقوال است زیرا که رسول صلی اللہ علیه وسلم در
بعضی طرق کلہم تجتمع الناس علیہم مقوی وست و مراد اجتماع الناس انقیاد و اطاعت بیعت او
است و کسیکه اجتماع همه مردم بر و شده است خلفای ثلاثه رضی اللہ عنہم اند حضرت علی تا زمانیکه امر حکمین واقع
شد در صفین و از آن روز معاویه هم خلیفه اطلاق کردند باز اجتماع مردم بر و شد در وقت صلح جگر گوشه
رسول صلی اللہ علیه وسلم حضرت امام حسن رض از بر پسر او یزید پس حکم و امر حضرت سید الشهدا امام حسین رض
انتظام نیافته قبل از اجتماع جمیع مردم روی شهید شد بار دیگر یزید بر مردم مختلف شدند تا زمانیکه عبد الملک
اجتماع کرد بعد از بعد اللہ بن زبیر رضی اللہ عنه باز اجتماع مردم بر چهار پسر عبد الملک شد اول ولید بعد از و
سلیمان بعد از و یزید بعد از هشام و خلافت عمر بن عبد العزیز در میان سلیمان و یزید بود چنانچه بعد
از خلفاء راشدین رضی اللہ عنہم این هفت کس که مذکور شده بودند دوازدهم این جماعت ولید بن یزید بن
عبد الملک بود و هشام بن عبد الملک که عم او بود فوت شد و بیست چهار سال اجتماع مردم بر و شد باز بر حال

دیر القتل رسانیدند وفتنه منتشر شد و از آن روز احوال مردم متغیر شد و واقع نشد که بر یک خلیفه اتفاق
نمایند بواسطه فتنه که میان لقبیه بنی امیه شد و در ایام بنی عباس نیز اقصی غرب از تصرف ایشان بنابر
تغلب مروانیان که اندلس بر آمد و بیرون رفت و جمیع بلاد در دست ایشان نماند با آنکه ایشان را خلیفه گویند بنابر آن
امر خلافت منقطع شد و از وی باقی نماند مگر اسمی بعد از آنکه خطبه بنام عبدالملک میخواندند در جمیع بلاد
شرقی و غربی و یمینی و شمالی که در تحت تصرف مسلمانان آمده بود و در هیچ بلده از بلاد مسلمانان در
بلاد کسی متوالی امر امارت نبود مگر بامر خلیفه و بعضی گفته اند که مراد وجود دوازده خلیفه در جمیع مدت
اسلام تا روز قیامت که عمل بحق نمایند هر چند که باشد اگر چه متوالی و متعاقب یکدیگر نباشد و موید و مقوی
است قول ابی الجلد گفت تمام ایشان عمل کنند بهدایت و دین حق از ایشان دو کس باشند از اهل بیت
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بنا برین قول مراد بهرج که در حدیث واقع شده فتنهای بزرگ است که در آن
و آنچه بعد از وست و حضرت امیر المؤمنین امام حسن و معاویه و عبدالله بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز
رضی الله عنهم بعضی گفته اند که احتمال دارد که ضم کنیم با ایشان حضرت امام مهدی عباسی از برای آنکه او در
بنی عباس مثل عمر بن عبدالعزیز بود در بنی امیه و طاهر عباسی نیز بواسطه عدالت و دو کس
منتظر اند و هنوز پیدا نشده اند یکی از آن دو کس مهدی است زیرا که او از اهل بیت محمد رسول الله است
صلی الله علیه وسلم و بعضی از محدثین حمل کرده اند حدیث سابق را بر کسی که بعد از مهدی بیاید دلیل ایشان
روایتیست که ثم یلی الامر بعده اثنا عشر رجلا ستة من ولد الحسن وخمسة من ولد
الحسین وآخر من غیرهم باز والی امر خلافت شوند بعد از مهدی دوازده مرد شش از ولد حسن و پنج
مرد از اولاد حسین و یکی دیگر از غیر ایشان خواهد بود در کلام روایت دوازده و هم از اهل بیت که این روایت
واهی معتمد علیه نیست حدیث سیوم روایت کرده اند احمد و ترمذی گفت حدیثی حسن است و
ابن ماجه و حاکم گفت حدیث صحیح است از حذیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا
بالذین من بعدی ابی بکر و عمر امام و پیشوای خود سازید این دو کس که بعد از من اند ابو بکر و عمر و روایت
این حدیث کرده طبرانی از حدیث ابو درداء و حاکم از حدیث ابن مسعود رض روایت کرده اند احمد و ترمذی
و ابن ماجه و ابن حبان و در صحیح خود از حذیفه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لا ادری ما قدر
بقائی فیکم فاقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر و تمسکوا بهدی عمار و ما حدثکم ابن مسعود
فصدقوه گفت بتحقیق نمیدانم مدت بقای خود را در میان شما پس اقتدا کنید باین دو کس که بعد از من
اند از اصحاب من ابو بکر و عمر رض بسیرت و طریقت عمار عمل کنید و بوصیت ابن مسعود و سنت او خود را بچسبید

دهشک تحویلد به هدیه عمار رضی الله

بیان نمود طیبی در شرح مصابیح چنین گفته که شیخ و ابن ابنست که اراده کنیم از عهد ابن مسعود امر خلافت
زیرا که اول کسے که گواهی داد ببیعت و استقامت خلافت ابوبکر و اقامت و دلیل بر آن گفتن عمر است
راضی نباشیم برائے دنیا کسی که رسول الله راضی شد او را از دین ما و آنچه مقوی این معنی ست مناسبت اول
حدیث با آخر حدیث ست ابوبکر و را اول اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر رض و در حدیث تمسک
بعهد ابن مسعود رض پس اگر اراده کنیم از عهد امر خلافت اول آخر حدیث بهم مربوط میشود و در تحریم
امر خلافت ابو بکر از این حدیث نیست حدیث چهارم روایت کرد بخاری و مسلم از ابو سعید
که رسول صلعم خطبه کرد در مرض خود گفت ان الله خیر عبدا بین الدنیا و بین ما عنده فاختار ذلک
العبد ما عند الله فبکی ابو بکر.... وقال بل نفدیک بآبائنا و امهاتنا فعجبنا
لبکائه ان یخبر رسول الله صلعم عن عبد خیر و کان رسول الله هو المخیر و کان ابو بکر اعلمنا فقال رسول الله ان
من امن الناس علی فی صحبته و ماله ابا بکر و لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابا بکر
خلیلا و لکن اخوة الاسلام و مودته لا تبقین باب الا سد و فی لفظ لا یبقین فی
المسجد خوخة الا خوخة ابی بکر و فی اخر لعبد الله بن احمد ابو بکر صاحبی و مونسی فی الغار
سدوا کل خوخة فی المسجد غیر خوخة ابی بکر و فی اخر البخاری لیس فی الناس احدا
امن علی فی نفسه و ماله من ابی بکر بن ابی قحافة و لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر و لکن
خلة الاسلام افضل سدوا عنی کل خوخة فی هذا المسجد غیر خوخة ابی بکر و فی
اخر لاحمد سدوا هذه الابواب الشارعة فی المسجد الا باب ابی بکر طرقه کثیره
یعنی مخیر ساخت خدا تعالی بنده را میان دنیا و میان آنچه نزد خدا تعالی ست پس اختیار کرد این بنده
چیزے را که نزد خدا تعالی ست بعد از آن ابوبکر گریه کرد و گفت بلکه فدا کنیم پدران و مادران خود را بر
تو میسازیم پس تعجب کردیم از گریه ابوبکر که رسول صلعم خبر داد از بنده که خدا تعالی مخیر ساخت و نمیدانستیم که مراد
ازین بنده کیست آخر معلوم شد که آن بنده مخیر رسول الله بوده است و ابوبکر رض از ما بهتر دانسته پس
رسول صلعم فرمود اذل ترین و سخی ترین مردمان بر من در صحبت و مال ابوبکر و اگر من فرا گرفتمی خلیلی
را یعنی کسی که احتیاجی و اعتمادی با و میداشتم غیر خدا تعالی هر آئینه میگرفتم ابوبکر را خلیل خود و لکن میان ما
و او اخوت و صداقت و دوستی اسلام است هیچ دری که از درهای که بر مسجد است مگذارید و همه آنها را
بر بندید مگر دری که از جانب ابوبکر است و در لفظی دیگر از بخاری و مسلم باقی مگذارید در مسجد هیچ
خوخه یعنی در کوچک یا دریچه مگر خوخه ابی بکر و در لفظی دیگر که از عبد الله بن احمد است ابوبکر مصاحب من

و امین منست در غار سدّ جمیع خوخهای کنید در مسجد غیر خوخهٔ ابی بکر و لفظی دیگر از بخاری ست
اینست نیست در مردمان کسی کریم تر و با ذل تر بر من در نفس و مال خود از ابی بکر بن قحافه و اگر
فرا گرفتم خلیلی را ابوبکر رض را خلیل خود میساختم و لکن خلت اسلام افضل است مسدود سازید همه
خوخها این مسجد غیر خوخهٔ ابی بکر و در لفظی دیگر از ابن عدی است مسدود سازید درهای این مسجد مگر
دریکه از جانب ابوبکر رض است و طرق این حدیث بسیار است و از جمله اینست روایة از حذیفه و انس
و عائشه و ابن عباس و معاویه بن ابی سفیان و علمای رحمهم الله فرموده اند در این حدیث اشارتست بسوی
خلافت صدیق رض زیرا که محتاج است که بمسجد نزدیک باشد چرا که احتیاج مردم با و در مسجد از جهت نماز
و غیر آن بسیار است و بستن همه ابواب امر فرموده الا باب او تا ملازمت و مداومت مسجد دشوار نباشد
حدیث پنجم روایت کرد حاکم و صحیح نمود او را از انس رض که گفت بنو مصطلق مرا فرستاد که از رسول
صلعم سوال کنم که صدقات خود را بعد از تو بکدام یک از اصحاب سپاریم آنگاه بخدمت رسول صلعم
آمدم و پرسیدم فرمود که ابوبکر رض را بعد از من تسلیم صدقات بکنید و در این حدیث نیز اشارتست بخلافت
او بواسطه چون خلیفه متولی اخذ ضبط و قبض صدقات است پس کسی را که رسول صلعم امر فرمود که بعد از من
صدقات با و سپارید لازم است که خلیفه باشد حدیث ششم روایت کرد مسلم از عائشه صدیقه رض که
رسول صلی الله علیه و سلم مرا فرمود ادعی لی اباک و اخاک حتی اکتب کتابا فانی اخاف ان
یتمنی متمن و یقول قائل انا اولی و یابی الله و المؤمنون الا ابا بکر طلب کن پیش من
پدر و برادر خود را تا وثیقه بنویسم چرا که خوف است که کسی آرزو کند و آرزو می کنند و طلب خلافت
کند و گوید اولی بخلافت منم و حال آنکه راضی نشود خدا تعالی و راضی نشوند مومنان بخلافت کسی مگر
بجز ابوبکر رض روایت این حدیث کرده است احمد و غیره از چند طرق و سندها و در بعضی روایات آنکه
عائشه گفت رضی الله عنها که رسول صلعم در مرض موت چنین فرمود ادعی لی عبد الرحمن بن ابی
بکر حتی اکتب لابی بکر کتابا لا یختلف علیه احد ثم قال دعیه معاذ الله ان یختلف
المومنون فی ابی بکر بخوان بسوی من عبد الرحمن بن ابی بکر را تا از جهت ابوبکر عهد بنویسم که کسی
مخالفت او نکند باز فرمود بگذارید او را ای عائشه رض معاذ الله که مومنان در خلافت ابوبکر رض اختلاف
بکنند روایتی دیگر از عبد الرحمن بن احمد یابی الله و المومنون ان یختلف علیک یا ابا بکر
راضی نمیشود خدا تعالی و مومنان با آنکه مخالفت تو کنند ای ابوبکر حدیث هفتم روایت کرده اند بخاری
و مسلم از ابوموسی اشعری که گفت رسول صلی الله علیه و سلم مریض شد و مرضش سخت شد ادا فرمود آنگاه

فرموده مروا ابابکر فلیصل بالناس یعنی بگوئید ابوبکر رض را بگوئید تا نماز بگذارد با مردمان بعد از ان عائشه
رض گفت یا رسول الله ابوبکر مردی رقیق القلب است قوت و استطاعت آن ندارد که در جای تو
استاده امامت مردم کند در نماز باز رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است ابابکر فلیصل با
لناس فانکن صواحب یوسف فاتاه الرسول فصلی بالناس فی حیاة رسول الله
امر کنید ای عائشه ابوبکر را تا نماز کند با مردم تحقیق شما مثل صاحبات یوسف اید در فریب دادن
مثل آنها اید و از جنس ایشان اید و میخواهید که. تعبیر من وسید درین باب انگاه رسول فرستاد
نزد ابی بکر رسول آمد امر حضرت صلی الله علیه وسلم بوی رسانید بعد از آن ابوبکر رض در حیات رسول
صلعم امامت کرده با مردم نماز میگذارد و در روایت دیگر آنکه چون عائشه رض سخن خود را اعادت کرد
در نوبتی دیگر گفت رسول صلی الله علیه وسلم معاودت و مراجعت بقبول او ننمود انگاه عائشه با حفصه گفت
رضی الله عنها که تو رسول صلی الله علیه وسلم را بگو که عمر رضی الله عنه را امر سازد تا آن با مردم نماز گذارد
چون حفصه رضی الله عنها این سخن گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا فرمود یعنی منع نمود و مرتبه کمال
غضب فرمود گفت انکن لانتن او لکنتن صواحب یوسف مروا ابابکر و بدانکه
این حدیث متواتر است زیرا که وارد شده است از روایت عائشه صدیقه رضی الله عنها و ابن مسعود و ابن عباس و
عمر و عبدالله بن زمعه و ابن سعید و حضرت علی و حفصه رضی الله عنهم اجمعین و در بعضی از طرق این حدیث از
عائشه رض مرویست که گفت درین مراجعت و معاودت بسیار با رسول الله صلی الله علیه وسلم کردم
که امامت قوم بدیگری امر فرماید و غرض من ازین کثرت مراجعت و مبالغت این بود که در خاطر من چنین
آمد و قرار نمیگرفت بجز و نمیتوانستم که مردم دوست دارند بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی را که در
جای او استاده باشد و امامت مردم کرده شد بلکه ظن من این بود که هیچکس قائم مقام آنحضرت نشود
الا آنکه مردم با وشان نماز کنند و بدانند بنا برین خواستم که رسول الله صلی الله علیه وسلم این امر را از ابوبکر رض
باز گرداند و بدیگری رجوع کند و در حدیث ابن ماجه چنین وارد شده که اصحاب امر کردند بنماز و در آن وقت
عمر رض پیش شده نماز گذارد و انگاه رسول صلی الله علیه وسلم نهی کرد و فرمود یابی الله والمسلمون
بامامة ابی بکر یابی الله والمسلمون الا بامامة ابی بکر فصلی بالناس یعنی منع میشود خدای تعالی
و مسلمانان مگر با امامت ابوبکر رض و این قول که ساخت بعد از آن ابوبکر نماز کرد با مردم و در روایت دیگر
از ابن زمعه است که رسول صلعم او را گفت که بیرون رو و ابوبکر رض را بگو تا نماز کند با مردم انگاه و برون
آمد در خانه رسول الله عمر رض را گفت نماز با مردم کن و آواز عمر بلند بود چون شروع در نماز کرده تکبیر گفت

عمر را با جمع دید و ابوبکر نبود بعد از آن

پیغامبر صلی الله علیه وسلم آواز او شنید فرمود یأبی الله والمسلمون الا ابا بکر و حدیث ابن عمر از
وارد شده که چون عمر رض تکبیر گفت رسول صلعم تکبیر او شنید و سر مبارک بیرون کرد از روی غضب
تمام فرمود این ابن ام قحافه کجاست پسر ابو قحافه گفته اند در حدیث و اصح ترین دلائل آنست
بر آنکه صدیق اکبر رض افضل است از جمیع صحابه رضوان الله عنهم علی الاطلاق و سزاوار ترین ایشان بخلافت
و اولی است از ایشان بامامت قال الاشعری رضی الله عنه معلوم شده به بدیهه عقل که رسول صلعم صدیق
رض را فرمود که نماز کند با مردم با آنکه حاضر بودند مهاجر و انصار با آنکه خود فرموده است یؤم القوم اقرءهم
هم بکتاب الله امامت قوم کند کسی که اعلم باشد بقرآن پس این امر با امامت دلیل است بر آنکه صدیق
اعلم از باقی اصحاب بقرآن بود و نیز به همین استدلال کرده اند افاضل رضی الله عنهم بر آنکه او احق است بخلافت و از
جمله مستدلین یکی عمر ابن الخطاب است و در فصل مبایعت کلام گذشت و از انجمله علی بن ابی طالب چنانچه
روایت کرده ابن عساکر که فرمود امر کرد رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر رض را که نماز کند با مردم و من
حاضر بودم و غائب نبودم و مرضی بیماری نداشتم پس راضی شدیم از برای خود بکسی که راضی شد رسول
صلعم باو از برای دین ما و علما گفته اند که ابوبکر رض معروف بود باهلیت امامت در زمان رسول صلعم
و روایت کرده احمد و ابو داود و غیر ایشان از سهل بن سعد که میان بنی عمرو بن عوف مقاتله و
محاربه بود و این خبر برسول صلعم رسید بعد از نماز ظهر آمد تا مصالحت دهد ایشان را با یکدیگر آنگاه فرمودند
حضرت صلعم یا بلال ان حضرت الصلوة ولم آت فمر ابا بکر فلیصل بالناس یا بلال
چون وقت نماز رسید و من نیامده باشم پس ابوبکر رض را بگو تا نماز کند با مردم چون وقت نماز عصر شد
بلال اقامت گفت و ابوبکر بامامت با مردم نماز گذارد و وجه سابق مکرر شده از آنکه تقدیم ابوبکر جهة
صلوة چنانکه گفته اند اشارتست یا صریح است یا حقیقت بخلافت وجه دیگر آنست که
مقصود بالذات از نصب امام عام اقامت ارکان و علامت دین است بر وجهی که امور رسیده شد اداء
فرض و واجبات و ترک محرمات و احیای سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بر طرف ساختن بدعتها
و غیر ذلک اما امور دنیویه تدبیر آن مثلا استیفای اموال و جمع کردن و رسانیدن بمستحقان و دفع
ظلم از مظلومان و مانند آن مقصود بالذات نیست بلکه این امور از جهت آن نشسته که مردم را فراغ خاطر حاصل
شود و بامور دین بپردازند زیرا که این فرصت خاطر الا که امر معاش منتظم میشود و بر نفس و مال خود ایمن
باشند و حق کسی بصاحبان حق حاصل میشود پس از ینجهت که اصل و عمده در پیشه امامت عظمی است
مقصود بالذات از نصب امام اقامت آن امور است پیغامبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر را رض بامامت

مقدم داشتند خلافت را در امور دنیاویه تا منتفع گردد و بنا بر آنکه امامت که اصل است از جانب پیغامبر صلی الله علیه وسلم بوی رجوع شد اصحاب کرام رضوان الله علیهم اجمعین نیز در خلافت که فرع آن امامت است اجماع کرده برای تدبیر وی مفوض ساختند چنانچه قبل ازین مذکور شد روایت کرد عدی از ابی بکر بن عیاش که گفت هارون رشید را گفتا ای ابوبکر رض مردمان چگونه ابی بکر را بخلافت مقرر داشتند گفتم ای امیر المومنین سکوت اختیار فرمود خدای و رسول او صلی الله علیه وسلم ساکت شدند و مومنان ساکت شدند هارون رشید گفت الله ازین قول تو هیچ معلوم نشد و زیاده کن دیگر جمیل را گفتم ای امیر المومنین رسول صلی الله علیه وسلم هشت روز مریض شد و بلال بخدمت وی آمده گفت کدام اصحاب را امر می سازی که با مردم نماز گذارد و امامت ایشان کند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر رض را تا با مردم نماز گذارد و انگاه در آن هشت روز ابوبکر امامت کرد و در آنوقت وحی علیه السلام بر رسول صلی الله علیه وسلم نازل نمیشد پس ساکت شد یعنی هیچ اصحاب نفرمود که امامت کند بواسطه سکوت خدا تعالی ساکت شد تا مومنان بواسطه سکوت رسول صلی الله علیه وسلم انگاه هارون رشید این مستحسن دانسته گفت بارک الله فیک حدیث ششم روایت ابن حبان از سفینه که چون رسول صلی الله علیه وسلم بنای مسجد میکرد و سنگی را در آن بنا گذاشت و بابوبکر رض گفت که ضع حجرک الی جنب حجری ثم قال لعمر ضع حجرک الی جنب حجر ابی بکر ثم قال لعثمان ضع حجرک الی جنب حجر عمر ثم قال هؤلاء الخلفاء بعدی ای ابوبکر سنگ خود را در پهلوی سنگ من بنه و باز بعمر رض گفت سنگ خود را در پهلوی سنگ ابوبکر رض نصب کن بعثمان رض گفت که سنگ خود را در پهلوی سنگ عمر رض نه انگاه فرمود که این جماعت بعد از من خلیفه خواهند بود و ابو زرعه گفت در اسناد این حدیث قصوری نیست و حاکم در مستدرک روایت این حدیث کرده است و گفت که صحیح است و بیهقی در دلائل نیز روایت کرده اگر گوئی محتمل است که وضع این احجار اشارت باشد بقبور ایشان چنانچه بعضی زعم کرده اند بجواب گوئیم احتمال این معنی ندارد بواسطه آنکه عثمان رض درین امر داخل است و حال آنکه او خارج است از قبر رسول صلی الله علیه وسلم و شیخین رضی الله عنهما پس اشارت بقبور نباشد تا آنکه آخر حدیث معنی هؤلاء الخلفاء بعدی صریح است درین که مراد ترتیب خلافت است حدیث هفتم روایت کرد بخاری و مسلم از ابن عمر رض که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم رایت کانی انزع بدلو بکرة ای بسکون الکاف علی قلیب ای بیر لم تطو فجاء ابوبکر فنزع ذنوبا ای بفتح المعجمة دلوا مملیة ماء او قریبة من مملیة ذنوبین نزعا ضعیفا والله یغفر له ثم جاء عمر فاستقی فاستحالت

غربا ای دلوا عظیما فلم ار عبقریا من الناس یفری فریه ای یعمل عمله حتی روی
الناس وضربوا بعطن والعطن ما تناخ فیه الابل اذا رویت دیدم در خواب خود را بر چاه
که می کشیدم آب از آن چاه بدلو بکره انگاه ابوبکر رض آمد و دلو یا دو دلو کشید کشیدنی ضعیف و خدا
تعالی او را بیامرزد و ذنوب بفتح ذال معجمه دلو پر از آب است وقتیکه خالی شد آنرا ذنوب نمیگویند
بعد از و عمر رض آمد که مردم را آب دهد بعد از آن دلو در دستش منقلب شد بغربی یعنی بدلو عظیم و
من ندیدم از مردان مردی توانا با قوت که عمل کند مثل او آب میکشید تا وقتیکه مردم سیراب شدند و شتران
نیز سیراب شده در میان آب ایستادند و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم بقول نبیا انا نائم
رأیتنی علی قلیب علیها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذها ابن ابی قحافة فنزع ذنوبا
او ذنوبین وفی نزعه ضعف والله یغفر له ضعفه ثم استحالت غربا فاخذها
عمر ابن الخطاب فلم ار عبقریا من الناس ینزع نزع عمر یعنی که در خواب بودم دیدم خود را بر چاه
که بر آن دلو بود پس کشیدم از آن چاه از آنچه خدا تعالی خواسته است باز ابن ابی قحافه آمد و یک دلو کشید و در
کشیدن او ضعفی بود و خدا تعالی بیامرزد ضعف او را باز این دلو منقلب شد بدلو عظیم و گرفت آنرا
ابن خطاب کشید پس ندیدم از آن مردان مردی قوی که بکشد دلو را از چاه مثل کشیدن عمر تا وقتیکه
مردم و شتران سیراب شدند و در عطن که موضع نشستن شتران ایشان است در آمدند..... و در
روایتی دیگر از بخاری و مسلم بینا انا علی بئر انزع منها اذ جاءنی ابوبکر و عمر فاخذ ابوبکر
الدلو فنزع ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه ضعف یغفر الله له ثم اخذ ابن الخطاب من
ید ابی بکر فاستحالت فی یده غربا فلم ار عبقریا من الناس یفری فریه حتی ضرب الناس بعطن
بعطن و در روایت دیگر از بخاری و مسلم فلم یزل ینزع حتی تولی الناس والحوض یتفجر یعنی همیشه
کشید آن دلو را از چاه تا آنکه سیراب شده برگردیدند و آب از حوض بیرون میرفت و در روایتی دیگر
فاتانی ابوبکر فاخذ الدلو من یدی لیریحنی یعنی آنگاه ابوبکر رض آمد و دلو از دستم بگرفت که
مرا راحت دهد و آسوده شوم و در روایتی دیگر آمده است رایت الناس اجتمعوا فقام ابوبکر
فنزع ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه ضعف الخ یعنی مردمان را دیدم که گرد شده بودند انگاه
ابوبکر رض خواست که یک دلو یا دو دلو بزرگ کشید و در کشیدن او ضعفی بود تا آخر حدیث آنانکه نووی
در کتاب تهذیب چنین آورده است که علما گفته اند که در حدیث اشارتست بخلافت ابوبکر و عمر رضی
الله عنهما و کثرت فتوح و ظهور اسلام در خلافت عمر شد رضی الله عنه علمای گفته اند در کتب دیگر نیز از

تهذیب چنانچه آورده‌ام که این جولب حضرت رسالت پناه عبارتست از ظهور آثار صالحه و منافع و
فوائد دینی و دنیاوی که خلیفه اول و ثانی رضی الله عنهما بمردم رسانیدند و تمام این امور از حضرت رسالت
پناه است که صاحب سرّ است فرا گرفتند چرا که در بار حال حضرت صلعم قواعد دین را مضبوط ساخته
و از دار او خود آن قیام نمود کاملترین قیامی بعد از آن ابو بکر رضی الله عنه خلیفه وی شد با مرتدین مقاتله نمود و کفر
را مستاصل ساخت و جمعیت دیگر را در دائرهٔ اسلام آورد و باز عمر رضی الله عنه بامر خلافت قیام نمود و فتح بلاد
او دروازهٔ اسلام کشاده گشت اهل اسلام بسیار شدند لیکن تشبیه کرد مسلمانان را بچاهی که در آب
حیات شمه صلاح ایشان است و تشبیه کرد مسلمانان را کسی که آب ایشان را بیرون می آورد و جهت
و در آنچه فرمود که ابوبکر رضی الله عنه دلو از دست من گرفت که مراد ازین معنی اشارتست بخلافت ابو بکر
بعد از وفات حضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که موت راحت است از آن معنی که چون ابو بکر رضی الله عنه از
مشقت و تعب شدت مردم قبول کرد گویا که رسول صلی الله علیه وسلم را از آن مراحت و آسایش داد و
آنچه فرمود که در نزع دلو ابو بکر رضی الله عنه ضعفی بود اخبار است از حال قلت و کوتاهی ایام خلافت ابو بکر رضی الله عنه
و خلافت عمر رضی الله عنه چون بطول انجامید انتفاع مردم بسیار شده و دائرهٔ اسلام وسیع گشت بواسطه کثرت فتوح
بلاد کفر و بنای شهرها برای اسلام و دیگر فتوحات و غیر ذلک و آنچه فرمود که خدا تعالی بیامرزد ابوبکر رضی الله عنه را
مقتضی کوتاهی ذنوب بشان ابو بکر رضی الله عنه لازم نیست که بعد از معذرت کوتاهی یاد او شده تا رسول صلی الله علیه
وسلم طلب مغفرت نمی کرده بلکه این کلمه در وقتی که اهتمام و اعتنا بشان امری باشد میگویند پس بیان
این کلمه قصور نباشد بلکه بر عظیم شان و رفعت امر وی دلالت میکند رضی الله عنه روایت کرده اند احمد
و ابو داود از حضرت سمره بن جندب که مردی گفت یا رسول الله صلی الله در خواب دیدم که دلوی از آسمان
فرود آمده بود ناگاه ابو بکر رضی الله عنه آمد و آنرا گرفت و بیاشامید چندانکه از کثرت شرب پهلوی
و اطراف خود گسترد باز عثمان آمد همچنان کرد باز علی رضی الله عنه آمد پس آن دلو مرتفع شده چیزی از آن بر وی
پاشیده شد **حدیث دهم** روایت کرد ابن عساکر از حفصه رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه وسلم را گفت
ستودی مقدم ساختی ابو بکر رضی الله عنه را آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لست انا قدمته
..... ولکن الله قدمه یعنی نیست که مقدم داشتم ابو بکر رضی الله عنه را لیکن خدا تعالی او را مقدم داشته است
حدیث یازدهم روایت کرد احمد از سفینه و هم از اصحاب سنن نیز روایت کرده و حدیث صحیح است گفت آنرا
ابن حبان و غیره قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول الخلافة ثلاثون عاما ثم یکون
بعد ذلک الملك وفی روایة الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم یصیر ملکا عضوضا و

گفت از رسول صلی الله علیه وسلم که مدت خلافت سی سال است بعد از آن انتقال میکند بملکی عضوض یعنی
ملک گیرنده یعنی بعضی از ایشان بعضی دیگر را علما چنین گفته اند که تا سی سال بعد از رسول الله صلی الله علیه
وسلم کمیت خلافت مکمل خلفای اربعه و حضرت امام حسن رضی الله عنه وجه دلالت این حدیث بر حقیقت
خلافت ابو بکر رضی الله عنه اینکه خلافت از وی قرار گرفت درین مدت که سی سال خواست و آنچه بعد ازین
سی سال حق نیست و درین هنگام قول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم دلیلی روشن است بر
حقیقت خلافت هر یکی خلفای اربعه رضی الله عنهم و خلافت ابو بکر رض از آنجمله بلکه اصل همه است پس
باین دلیل حقیت ثابت است و سعید بن جهمان گفتم که بنی امیه زعم این دارند که ایشان خلیفه اند
و سفینه گفت که خلافت در میان ایشان هست جواب داد که دروغ گفتند پسران زرقا بلکه ایشان ملوک اند از بد
ترین ملوک اگر گویی این خبر که خلافت بعد از من سی سال است منافی خبر سابق نیست که فرمود بعد از من دوازده
خلیفه خواهند بود گوییم هیچ منافی با خبر سابق ندارد زیرا که الف و لام درینجا از برای کمال
است یعنی خلافت کامله بعد از من سی سال است و آن منحصر است در خلافت خلفای اربعه و خلافت
امام حسن رض مکمل و متمم سی سال است و آنچه درین حدیث سابقه است که دوازده خلیفه خواهند بود مراد بآن
مطلق خلافت است اعم از آنکه کامل باشد چرا که در قول اول از اقوال ثلاثه سابقه در معنی حدیث گذشته
که از جمله دوازده کس یکی یزید بن معاویه است و بر تقدیری که اطلاق خلافت بر کسی کنند که کامل نبوده است
و اما توجیه این حدیث نسبت بقول ثانی از اقوال ثلاثه سابقه در معنی حدیث سابق این است که کمال خلفای
اربعه و حضرت امام حسن رض حاصل بود باقی خلفای مذکور را حاصل نشد پس نهایت مرتبه از مراتب کمال
در آن سی سال بود والله اعلم بحقیقة الحال حدیث دوازدهم روایت کردند دارقطنی و خطیب و ابن
عساکر از حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود سألت
الله ان یقدمک ثلاثا فابی علی الا تقدیم ابی بکر از خدای تبارک و تعالی درخواست نمودم سه
کرت که مقدم ترا دارد بر همه پس ابا کرد و راضی نشد مگر بتقدیم ابی بکر رضی الله عنه حدیث سیزدهم
روایت کرد ابن سعد از حضرت امام حسن که ابی بکر رض گفت یا رسول الله همیشه در خواب می بینم که قدم
در مجالس محل قضا حاجت مردم می نهم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لتکونن من الناس بسبیل تو
خواهی بود از جهت مردمان راهی یعنی خلیفه من خواهی شد و مردم را بتو آمد شد و رجوع خواهد بود و
قدم در مجلس ایشان خواهی نهاد و حاجت ایشان گذاری آنگاه گفت مثل دو رقم دیدم در سینه خود
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود سنتین یعنی خلافت تو دو سال خواهد بود حدیث چهاردهم

یعنی خلافت تو دو سال خواهد بود

روایت کرد بزار بسندی حسن از ابی عبیده ابن جراح که امین این امت ست که گفت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان اول دینکم بدا نبوة ورحمة ثم یکون خلافة ورحمة ثم یکون ملکا وجبریة
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بتحقیق ظاهر شد اول دین شما در حال نبوت و رحمت و از عقب آن
ایام خلافت و رحمت خواهد بود و بعد از آن ملک و قهر خواهد بود و وجه دلالت این حدیث بر حقیقت خلافت
ابوبکر رض آنست که رسول صلعم خلافت و رحمت فرمود و شامل ست پس خلافت ابوبکر رض را حق ست و لازم آمد
حقیت الخ خلافت خلفاء دیگر هم روایت کرد ابن عساکر از ابی بکره که گفت بخدمت عمر رض آمدم وقتی که
جمیع نزد او نشسته بودند و طعام میخوردند آنگاه چشم خود بجانب شخصی انداخت که آخر نشسته بود و گفت
چه چیز یافتی در سابق این کتابهای که خوانده آن شخص گفت یافته ام که خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم صدیق او
باشد و روایت کرد ابن عساکر از محمد بن الزبیر که گفت عمر بن عبد العزیز مرا نزد حسن بصری فرستاد
که سوال کنم از وی چیزیرا آنگاه نزد او آمده گفتم خبر ده مرا از آنچه مردم مختلف اند که محمد رسول الله ابوبکر رض را
خلیفه خود ساخت یا نه بعد از آن حسن راست نشسته گفت پدر مباد ویرا که درین شک دارد آری بآن خدای
که غیر او خدای نیست که رسول صلی الله علیه وسلم او را خلیفه خود ساخت و اگر او را امر بخلافت نکرده بودی
پس هرگاه و زیاده بودی او از آنکه حال از دنیا برود و حال آنکه او اعلم بود بخدای و پرهیزگار تر بود از همه اصحاب
رضی الله عنهم اجمعین **فصل چهارم آنکه در بیان رسول الله صلی الله علیه وسلم نص بر**
خلافت ابوبکر رضی الله عنه کرد یا نص بر خلافت او نکرد بدانکه علما را درین اختلاف است و کسی
که تامل و تفکر میکند در احادیثی که قبل ازین مذکور ساختیم از اکثر آن حدیث یافته میشود که رسول صلی الله
علیه وسلم نص ظاهر فرموده است در خلافت او و برین رفته اند بعضی از محدثین و این حق ست نزد جمهور اهل سنت
و نزد معتزله و خوارج آنست که رسول صلی الله علیه وسلم نص بر هیچکس نکرد و مؤید و مقوی این بیان ست
حدیثی که روایت کرد بزار در مسند خود از حذیفه رض که صحابه گفتند یا رسول الله یا خلیفه نمیگردانی
کسی را بر ما رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان استخلف علیکم فتعصون خلیفتی ینزل علیکم
العذاب یعنی اگر خلیفه سازم کسی را بر شما پس عاصی شوید بخلیفه من و طاعت وی نکنید عذاب بر شما
نازل شود و روایت این حدیث کرده است حاکم در مستدرک لیکن در سند او ضعیفی است حدیث
دیگر که بخاری و مسلم روایت کرده اند از عمر رض که گفت در وقتی که زخم خورده بود فرمود که اگر خلیفه
گردانم بر شما بتحقیق خلیفه گردانم آن کسی را که نزد من بهتر باشد یعنی ابوبکر را و اگر بگذارم شما را بی خلیفه
بگذارم بر شما بتحقیق گذارم بر شما کسی را که بهتر از من باشد و او ابوبکر رض بود یعنی رسول صلی الله علیه وسلم

فرمود و روایت کردند احمد و بیهقی بسند حضرت امام حسن رض از حضرت علی رض که در روز جمل گفت
یا ایها الناس بتحقیق رسول صلی الله علیه وسلم هیچ عهدی و وصیتی با ما در باب امارت نفرمود تا آنکه رای
ما بر همه برین قرار گرفت که ابوبکر رض را خلیفه سازیم پس ابوبکر این امر خلافت اقامت نمود و سلام
را بر پای داشت و بر آن ثابت بود تا آنکه او گذشت در وقت رحلت رای او برین قرار گرفت
که عمر رض را بر مردم خلیفه گردانید پس عمر رض بعد از ابوبکر رض امر اسلام را بپای داشت و استقامت
در آن نمود تا آنکه دین قرار گرفت و ثابت ماند و حدیثی دیگر که روایت کرد حاکم بسندی صحیح آنکه
حضرت علی رض را گفتند که کسی را بر ما خلیفه خود نمیگردانی فرمود که چون رسول صلی الله علیه وسلم امر
خلافت معین نساخت من نیز تعیین خلیفه نخواهم کرد لیکن اگر خدا تعالی خیر خواسته است به مردمان
خود ایشان را جمع خواهد کرد بعد از من بر کسی که بهترین ایشان باشد چنانچه بعد از پیغامبر جمع
کرد ایشان را بر بهترین ایشان و حدیث دیگر که روایت کرد آنرا ابن سعد از علی رض که گفت که چون
رسول صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود ملاحظه امر خود کرده دیدم که رسول صلی الله علیه وسلم مقدم
داشت ابوبکر رض را در صلوة آنگاه راضی شدیم با جهت دنیا بر کسی که راضی شد با و رسول خدای
صلی الله علیه وسلم جهت دین ما پس ابوبکر رض را مقدم داشته والی امر خود کردیم و همچنین موید قول قائلین
بعدم استخلاف قول بخاری که در تاریخ خود گفته است و استدلال کرده است بر آنکه عمر و عثمان و
علی رض چنین گفته اند که رسول صلی الله علیه وسلم استخلاف هیچکس نکرد مگر در بیان حدیثی که نقل کرده است
از ابن حبان و از سفینه که رسول صلی الله علیه وسلم با ابوبکر و عمر و عثمان رض گفت هؤلاء الخلفاء
بعدی این سه کس بعد از من خلیفه خواهند بود و بخاری گفت برین حدیث متابعی نیست یعنی
دیگری غیر ازین راوی نیست که روایت نماید انتهی کلامه و قبل ازین گفتم انتهی کلامه و قبل ازین چنین مذکور
ساختم که حدیث هؤلاء الخلفاء بعدی صحیح و هیچ منافاتی ندارد و هیچ منافاتی میان قول
بعدم استخلاف چرا که مراد کسی که نفی استخلاف میکند نیست که در وقت وفات تعیین هیچکس نکرد
بخلافت و کسیکه اثبات استخلاف میکند مرادش اینست که رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل
ازین نص کرد بر استخلاف اشارت بر آن کرده و هیچ شک نیست که نص بر استخلاف پیش از آنکه
ایام وفات نزدیک شود احتمال عدم آن راه می یابد اگرچه احتمال بعید باشد و اما نص در وقت وفات
در آن احتمال راه نمی یابد و ازین جهت است که جمهور نفی استخلاف در شان عمر و عثمان و علی
کرده اند و موید و مقوی این معنی است قول بعضی محققین از متاخرین علمای اصول که گفته اند لم

بنص علیها احد که در عبارت قوم واقع شده است که امر خلافت نکرد کسی را تا آنکه نص کسی کرد
وتا آنکه از حدیثی که بخاری از عثمان رض نقل کرده فراهم توان گرفت که خلافت ابوبکر رض منصوص
علیه است و آن حدیث بعینه این است از حدیثی که بخاری در هجرت حبشه از عثمان رض روایت کرده و آن
بعینه این است که گفت مصاحبت کردم با رسول الله صلی الله علیه وسلم و بیعت با آنحضرت نمودم
بخدای سوگند که عصیان او نکردم و دل من با و صاف بغش بود و او که درگذشت از و نداشتم تا
آنکه خدای تعالی او را متوفی ساخت بعد از آن الله تعالی استخلاف کرد ابوبکر رض را بخدای سوگند
که با او عصیان نکردم و غش و کینه دلی با و نداشتم تا آخر حدیث پس تامل کن در قول عثمان رض که گفت
خدای تعالی او را خلیفه کرد و همچنین در شان عمر او را خلیفه ساخت تا بیابی و بر تو روشن شود دلیل بر آنچه
گفتم و مذکور ساختیم از نص بر خلافت ابوبکر رض و چون قول عثمان رض درین مقام دلالت میکند
بر نص خلافت ابوبکر رض حدیثی که قبل ازین مذکور شد از عثمان که بخاری استدلال آن کرده است
دلالت بر عدم نص این جمع میان قول علما در نص و عدم نص احتمال کلام عثمان رض بر معنی موید
مدعا آن صحیح است که ما قبل ازین ذکر کردیم و آن جمله رسول الله صلی الله علیه وسلم باعلام الهی میدانست که بعد
از وی متصدی امر خلافت کیست و مع ذلک مامور نشده بود که نص بر یک شخص معین در وقت
موت بامت رساند و وارد نشده بعض احادیث ظاهره از و صلی الله علیه وسلم مگر از جهت آنکه
دلالت کند بر آنکه او باعلام الهی دانسته است که خلافت بعد از وی حق ابوبکر است و آنرا مردم اختیار
کرده است چنانچه گذشت و هرگاه که رسول صلی الله علیه وسلم باعلام الهی دانسته خالی نیست از آنکه
دانسته که موافق حق است و در نفس الامر دانسته است یا آنکه امری واقع که مخالف حق است و دانسته
و بهر تقدیر اگر مبایعت غیر ابوبکر رض بر امت واجب بودی هر آئینه مبالغه میکرد پیغامبر صلعم در
رسانیدن این امر واجب بامت بنظری که نفی ظاهر درین باب بیان کند که از و نقل کنند و مشهور
شود در میان امت و بهمه ایشان برسد و چون نقل چنین نیست با آنکه دواعی نقل بسیار است این
دلالت میکند بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نص وارد نشده و اما آنکه توهم کرده اند که بیان
این امر بامت بواسطه آن بود که میدانست که امت اطاعت و قبول این امر نخواهند کرد و وجوب تبلیغ
از پیغامبر صلی الله علیه وسلم ساقط نمیسازد چنانکه سائر تکالیف ایجاد است میرسانید با آنکه عالم
بود بانکه اطاعت نمیکنند پس علم رسول صلی الله علیه وسلم بعدم اطاعت ایشان ساقط نمیسازد
وجوب رسانیدن را واگر گوئی محتمل است که امر امامت نصب یک شخص را و دو شخص رسانیده باشد و همین

دلیل قاطع هست برآنکه آنچه ایشان ازین دو حدیث توهم کرده اند مراد نیست بر تقدیر که حدیث
احتمال این معنی دارد که ایشان اخذ کرده و دانسته باشند و حال آنکه احتمال ندارد و مهلا چنانچه بیان
خواهد شد پس ظاهر شد که آنچه این جماعت بسوید اوراق خود آن کرده ازین احاد دلالت بر مدعا
ایشان نمیکند و احتمال آنکه درین باب نص غیر آنچه زعم کرده اند بوده باشد و آنرا حضرت علی السلام
یا یکی از مهاجر و انصار رضی الله عنهم آن نیز باطل است زیرا که اگر نص بودی آنکس که عالم بودی
نص البته در روز سقیفه که در باب خلافت سخن میگفتند ایراد آن نص میکرد و ظاهر میساخت چرا که
ظاهر ساختن واجب بود در آنوقت و آنچه ایشان گفته اند که حضرت امیر المومنین بنابر تقیه
کرده اند و آنرا ظاهر نساخت باطل است زیرا که کسیکه اندک چیزی احاطه علمی احوال اصحاب دارد
میداند که بمجرد ذکر این نص و منازعت در باب امامت هیچ خوفی و دغدغه نبود چگونه محل خوف
باشد و حال آنکه ابو بکر رضی منازعت درین باب میکرد با آنکه از علی کرم الله وجهه اضعف بود و در کثرت
و استعداد مردم او در آنوقت کمتر بود و با اینهمه دلیلی بر آنچه میگفت نیز نمود و این حال کسی ایراد
یک کلمه نکرد خصوصا آنکه او را بکشتند پس ظاهر شدن بطلان این تقیه میشود که ایشان قایل میشوند
به تخفیف آنکه عالم بود و لو واقعه حیات بعدم ایذاء او بقول یا عمل با آنکه دعوی میکرد با آن قبیله نبود
و او و قوم او در کمال ضعف بودند نسبت دادن او و بعلی و قوم او رضی الله عنهم میتواند بود که
رضی ظاهر ساخته باشد نصی که در شان او وارد شده و اصحاب رجوع با آن نص نکرده و با آن عمل ننموده
باشند این نیز بسبب عادت از مثل اصحاب که اطاعت مر خدا و پیغمبر را از همه یاد است و عمل بجد دارد
و دوری از اتباع حظوظ نفسانی ایشان بشرست ممتنع بدلیل عصمت ایشان از اجتماع بر ضلالت
و بدلیل خبر صحیح خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم برین قرنها قرن هست باز آنزمانی که پهلوی
ایشان هست و نیز عشره مبشره در آنوقت همه حاضر بودند و از آن جمله ابو عبیده جراح که امین امت
چنانچه از طریق سنا و صحیح شده پس بنابر آنکه ایشان بآن صفات جلیله متصف باشند توهم این نمیشود
که ترک کرده باشند عمل بروایت امیر المومنین علی رضی بی دلیل راجح که معتمد علیه باشد معاذ الله تجویز
این معنی کنند اما نسبت از ایشان بر طرف میشود در جمیع آنچه نقل کرده اند از قرآن و احکام و جزم در هیچ
از مورد دینی نمیشود تا آنکه اصول و فروع دین همه از ایشان منقول است و مع ذلک نسبت که ایشان
و اخفا بحضرت امیر المومنین علی رضی نهایت نقصان است در شان او و زیرا که ازین لازم می آید که او
از اشجع ناس نیست که منسوب بترس و ظلم میسازند و بنا بر همین توهم بعضی از ملاحده خذلهم الله تعالی تکفیر

او کرده اند چنانچه خواهد آمد پس معلوم شد از جمیع آنکه مذکور ساختیم که هیچ نصی بر امیر المومنین علی
نیست و وارد نشده حتی آنکه اشارتی به آن نشده و اما در باب ابوبکر رض پس نصوص سابقه
مصرح بخلافت او معلوم شد و بر فرض آنکه نص صریح نبوده باشد اما در اجماع صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین بر استغنای از آن نص حاصل میشود چرا که آن اجماع قطعی است و مدلول خبر واحد
ظنی است و اما تخلف جمعی مثل امیر المومنین علی و عباس و زبیر رضی الله عنهم از بیعت در وقت
عقد جواب مستوفی از آن داده ایم قبل ازین حاصل از جواب باز یاد نی نیست که ابوبکر رض بعد از بیعت
بنشست با حضار ایشان کسی فرستاد و بعد از آن که حاضر شدند با صحابه گفت این حضرت امیر المومنین
علی ابن ابیطالب است و بیعت من در گردن او نیست و او را مختار ساختم در امر خود و یک جمیع
شما را در بیعتی که با من کرده اید مختار ساختم پس اگر شما بغیر از من بر خلافت کسی قرار می یابید
من اول خواهم بود که با و بیعت کنم آنگاه حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت غیر ترا
با این امر شایسته نمیدانم و بیعت ابوبکر رض تمام آنها که مخالفت کرده بودند بعد از امیر المومنین
علی در همان ساعت بیعت کردند **فصل پنجم** در ذکر شبهای شیعه و روافض و امثال
آن و بیان بطلان آن شبهای با دله واضحه ظاهره **شبه اول** آنکه ایشان زعم کرده اند
که رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر را رضی الله عنه والی نساخته بر عملی که اقامت قوانین شرع و
سیاست در آن عمل کنند پس این عدم والی نساختن دلالت میکند بر آنکه قوانین شرع و امر سیاست
خوب نمیدانست و هر کس که این عمل خوب نداند امامت او صحیح نیست **جواب این شبه**
آنست که ایشان زعم کرده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر رض را والی بر عمل نساخته باطل است
زیرا که بخاری رح در صحیح خود از حضرت سلمه بن الاکوع نقل کرده است که گفت غزا کردیم با رسول
صلی الله علیه وسلم در هفت غزا و از لشکرهایی که نامزد فرمود میفرستاد در نه غزوه بیرون
رفتیم و در آن نه غزوه یک دفعه ابوبکر رض بر ما امیر بود و یک دفعه اسامه بن زید رض بر ما امیر
بود و دیگر آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در سن نهم او را امیر حاج ساخته بمکه معظمه زادها الله
شرفا و تعظیما فرستاد و اما آنکه زعم کرده اند که امر سیاست و قواعد شرع خوب نمیدانست آن
نیز باطل است چرا که امیر المومنین علی رض مقر بود با آنکه ابوبکر رض اشجع صحابه است دلیل حدیثی که
روایت کرد بزاز در مسند خود از حضرت امیر المومنین علی رض که گفت خبر کنید مرا که اشجع ناس کیست
قوم گفتند اشجع ناس توی گفت من مبارزت و مقاتله می کنم بکسی مگر آنکه استیفای او از خود از وی

علیهما السلام و بعضی علمای گفته‌اند از جمله دلیلی که دلالت بر آنکه ابوبکر رض اشجع است آنست که رسول
صلی الله علیه وسلم اخبار کرده بود حضرت علی رض را که تو بدست ابن ملجم مقتول خواهی شد و بنا برین هر گاه که علی
ابن ملجم لعین را میدید میگفت که کدام وقت سر و روی مرا در خون خواهی کرد و همیشه مستفسر میبود که او
قاتل منست چنانچه خواهد آمد در آخر این حدیث ترجمه و لهذا هر گاه که در حربی داخل میشد و خصم خود را میدید
و میدانست که این خصم منست او را بر قتل من قدرتی نیست پس او در جنگ مثل آن بود که بر فراش خود باشد
از خصم اندیشه نمیداشت و اما ابوبکر رض اخبار بقاتل او نشده بود و گاهیکه بحرب داخل میشد نمیدانست که
کشته خواهد شد یا نه هر گاه که کسی بر قتل قاتل خود واقف نیست در حرب مشقت کردن جزع و فزع
و زدن با و میرسد بخلاف کسیکه قاتل خود را میداند و در وقت جنگ گویا بر فراش خود است و الا از
مقاسات و تعب اهل حرب تفاوتی نیست انتهی و از جمله شجاعت ظاهره ابوبکر رض آنست آنچه در
قتال اهل ردت واقع شد در روایت اسماعیل از عمر رض که چون رسول صلی الله علیه وسلم از عالم رحلت
فرمود کثیری از عرب مرتد شدند گفتند نماز نمیگذاریم و زکوة نمیدهیم بنا بر آن ابوبکر رض بقتال آن جماعت
امر فرمود آنگاه نزد وی آمده گفتم ای خلیفه رسول خدا آنحضرت مردم را الفت ده باسلام و با ایشان رفق و
مدارا کن چرا که ایشان بمنزله حیوانات وحشی اند ابوبکر رض گفت ای عمر امید نصرت و مدد از تو داشتم حالا که آمده
نزد من بچیزی که در آن خذلان و عدم نصرت است تو در ایام جاهلیت قهار بودی حالا که زمان اسلام
است ضعیف و سست دل میشوی میگوی بچه چیز ایشان را الفت دهم بشعری که انشا کرده
ام یا بسحری که افترا کرده‌ام هیهات هیهات که چیزی مثل اینها بوده باشد رسول صلی الله علیه وسلم از
میان ما رفت و وحی الهی منقطع شد بخدای سوگند که جهاد خواهم کرد با ایشان تا وقتیکه شمشیر در دست من
باشد اگرچه جهت منع عقالی بوده باشد عمر رض گفت یافتم ابوبکر رضی الله عنه که امر او از من نافذتر بود
و جرات و دلیری از من زیاده بود و در ایام خلافت خود سلوکی نموده بود در امور مردم که بسیاری
از مؤنات آن بر من آسان شد در وقتی که والی امر شدم پس معلوم شد بآنچه مقرر کردیم از عظم شجاعت
ابوبکر رض بر رسول صلی الله علیه وسلم معلوم است و همچنان در صحابه کرام رضی الله عنهم نیز شجاعت و ثابت
بود و ابوبکر رض را در کارهای مدبر میدانستند بنا برین تقدیم او از برای امامت عظمی بر ایشان لازم شد
چرا که امامت را این دو امر میباید و اهم است از باقی امور خصوص در وقت احتیاج بقتال اهل
ردت و غیر ایشان و دلیل بر شجاعت و ثابت بودن ابوبکر رض در امور آنست که در حدیث صحیح ثابت
شده است که زمانی که رسول الله در حدیبیه قرار صلح داد عمر رض گفت چنین میبینم که مشاور نخواهیم بود تمام اصحاب

ابن مسعود الثقفی که از کفار مکه بود ۱۲

خواهند گریخت و ترا خواهیم گذاشت ابو بکر رضی الله عنه از این سخن در خشم شد و این سخن را گفت امصص ببظر اللات نحن نفر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم کلمهٔ امصص ببظر بامر موحده مفتوحه و ظای معجمه ساکنه گوشت پاره ایست که بعد از ختنه زنان را ختنه میکنند و در فرج ایشان باقی میماند و لات نام بتی ست از بتهای ایشان و عرب این لفظ را بمعرض ذم میگویند یعنی آن گوشت پاره فرج بت را که نامش لات است بمک ما از و بخواهیم گریخت یا او را خواهیم گذاشت علمای گفته اند که مبالغه ست از ابو بکر در این سخن بنا بر آن گفت که نسبت فرار باصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده بود پس ملاحظه کن که ابو بکر رضی الله عنه چگونه این سخن که نزدیک عرب از ده از بس بی حیایی شد و آن کافر شدید القوت با هیبت و صلابت را که قوت و مردمی او معروف بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم با او دخول را معظم کرده بود این شتم مخاطب ساخت و از قوت شوکت آن کافر اصلا اندیشه را بخاطر خود راه نداد و با آنکه نسبت فرار بجمیع اصحاب کرده بود اما هیچکدام از ایشان نتوانستند که یک کلمه ضربت با او بگویند بغیر ابو بکر رضی الله عنه که او را بانطریق دشنام داد و اندیشه ننمود پس معلوم شد که او اشجع از باقی اصحاب بود چنانکه گذشت در روایت از علی کرم الله وجهه و از جملهٔ شجاعت ابو بکر قتال بر مانعین زکوة کردند و عزیمت بر آن کسی را نبا شد چنانچه در فصل سوم مبسوط گذشت و در این فصل نیز اشارت بآن میباشد و از آنجمله بود قتال با مسیلمه لعین و قوم او و بنو حنیفه مرتد که آیة در شان آن قوم نازل شده چنانچه جمعی از مفسرین که زهری و کلبی از آنجمله است گفته اند و نیز از آنجمله ثابت ماندن او بجای خود در وقت مصیبت عظیم که عقول صحابه رضی الله عنهم زائل شد چنانچه بخاری و غیر او روایت کرده اند که دهشت و حیرت عظیم روز وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مردم استیلا یافته حتی که عمر رضی الله عنه در اثبات قدم کسی او بمثل سیدی وجود باین حال جزم کرده با آنکه رسول صلعم فوت نشده و شمشیر خود را از غلاف بیرون کرده میگفت هر کس که بگوید رسول صلی الله علیه وسلم متوفی شده او را گردن خواهم زد تا وقتیکه ابو بکر رضی الله عنه از منزل خود که در حوالی مدینه بود بسبب نبی صلی الله علیه وسلم داخل شده بجست حال برقع از روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم انداخت و روی آنحضرت را بوسه داد صلی الله علیه وسلم و گریه بسیار کرد بعد از آن بیرون آمد و امیر المومنین عمر رضی الله عنه را فرمود که فلان روز نشنیده بودی که آیت نازل شده انک میت و انهم میتون عمر رضی الله عنه آرام خاطر شد و عمر را از آن سخنی که گفته بود خوش ساخت با آنکه تمامی ترک آن سخن بسبب نمود و بواسطهٔ نصیحت و تشفی که او را حاصل بود چون اصحاب علو در شان و رفعت و تقدم ابو بکر رضی الله عنه

خطبه مشتمل بر حمد و ثنای خدای تعالی و صلوة زاکیات بر سرور انبیا می‌خواند گفت اما بعد هر کس که عبادت
می‌کرد محمد را صلی الله علیه وسلم بتحقیق محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم از عالم رحلت فرمود و هر کس
که بندگی و پرستش خدای تعالی میکرد و بتحقیق که او زنده است هرگز نمی‌میرد و این آیت بخواند

ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم

الآیة و نیست بنده ستوده من مگر فرستاده از جانب خدا بتحقیق که گذشته اند پیش از وی فرستادگان
آیا پس اگر بمیرد این رسول صلی الله علیه وسلم یا کشته شود باز میگردید بر پاشنه‌های خود یعنی ترک جهاد
میکنید یا مرتدان و بعد از استماع آیت تصدیق کردند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
رحلت فرموده است و انکار ازین میکردند گویا که وسطه ستیلای دهشت و حیرت این آیت نشنیده
بودند پس بنا برین حدیث معلوم شد که استحکام رای ابوبکر رضی الله عنه از باقی اصحاب زیاده بود و
عقلش از همه کاملتر آنچه روایت کرده اند تمام و ابن عساکر که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که

اتانی جبریل فقال ان الله یامرک ان تستشیر ابا بکر جبرائیل عم نزد من آمد و گفت که خدای تعالی

مامور میسازد ترا آنکه مشورت میکنی با ابابکر در کارهای روایت کرده اند طبرانی و ابو نعیم و غیر
ایشان که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم اراده آن فرمود که معاذ رضی الله عنه بجانب یمن روان
سازد و مشورت با بعضی اصحاب که از آنجمله ابوبکر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و اسید بن حضیر رضی الله
تعالی عنهم اجمعین بودند هر یک از اصحاب بمقتضای رای خود سخن گفتند آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
ما ترى یا معاذ رای تو درین باب چیست یا معاذ گفت رای من آنست که ابوبکر رضی گفت بعد از آن رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله یکره ان یخطأ ابو بکر خدای تعالی مکروه میدارد که خطا صادر شود از
ابی بکر رضی الله عنه روایت کرد طبرانی بسندی که رجال او ثقات اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان
الله تعالی یکره ان یخطأ ابو بکر و این دلیل دیگریست در غایت قوت بر آنکه ابوبکر اکمل اصحابست
از روی عقل و رای و اعلم ایشانست بلاشک و شبهه بین این دلائل مذکوره عظیم شجاعت و کمال
عقل و رای و علم و ثبات قدم او ثابت شد و ازین جهت است که علمای گفته اند که ابوبکر رض در صحبت
رسول صلعم از زمانی که مسلمان شد تا ایام وفات بود مفارقت ازو نکرد و هرگز نه در سفر و نه در حضر مگر آنکه
آنحضرت صلعم او را اذن ساخته باشد در خروج بحج یا غزوه و در تمام غزوات با رسول الله صلی الله علیه
وسلم حاضر بود و با او هجرت کرد و عیال و اولاد خود را گذاشت از جهت رغبت او که بخدای و رسول صلی
الله علیه وسلم بود و در مواضع بسیار بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم قیام نمود در روز احد و حنین که

مردم همه گریختند او ثبات ورزید آثار خصال جمیله او بسیار است و این کتاب گنجایش آن ندارد و این
صفات که ذکر ساختیم چگونه کسی نسبت عدم شجاعت و عدم ثبات قدم با کند نعوذ بالله منها مگر شجاعت
و ثبات در امور و آثار حمیده و صفات پسندیده او بی نهایت ست **شبهه دوم** آنکه زعم کرده اند
که رسول صلی الله علیه وسلم چون ابوبکر رض را والی ساخته سورت برات را بمکه برده بمردم بخواند در
تا ذی الحول او را عزل کرد و علی رض را والی ساخته و این دلیل ست بر عدم اهلیت در امر خلافت **جواب**
این شبهه نیست که آنچه ایشان زعم کرده اند که او را عزل فرموده آن نیز باطل ست چرا که علی رض را بعد از
ابوبکر فرستاد که قرات برات نماید بواسطه آنکه عادت عرب نیست که گاهی از ایشان عهدی میکنند و گاهی
عهدی را بر طرف میکنند آن شخص خود متولی آن امر میشود یا یکی از بنی اعمام او و چون فرستادن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم علی رضی الله عنه مخصوص بود بقراءة فقط و بغیر آن مامور نشده بود ازین
جهت ابوبکر رض را از امارت حج معزول نساخت و همان امارت بر حال خود باقی گذاشت و حضرت علی
رض در غیر امر قرات مامور ابوبکر رض بود با وجود اینحال حضرت علی رض در ایذان و اعلام برائت منفرد
نبود بلکه ابوبکر رض در ان امر نیز داخل بود چنانکه در صحیح بخاری روایت کرده است که ابوهریره رضی الله
عنه گفت که ابوبکر فرستاد مرا در آن حج با مردانی دیگر در روز نحر در منا همه بودند که بعد ازین سال
هیچ مشرکی حج نکند و طواف بیت الله نکند کسی عریان باشد حمید بن عبد الرحمان نقل کرد باین عبارت
که رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رض را ردیف ابوبکر ساخت و امر فرمود که اعلام بسورت برات نماید
یعنی چون سورت برات نازل شد کافران را از حج کردن منع شد و ابوهریره رض در روز نحر در منا با
اذان کرد ببرات و آنکه حج نکند بعد ازین سال هیچ مشرکی و طواف نکند در بیت الله هیچ عریان
پس تامل کن درین حدیث تا بر تو ظاهر میشود که حضرت علی رض اذان نکرد مگر با موذنان ابوبکر رضی الله
عنه و از آنچه بگه مصرح ست با آنچه ذکر کرده ایم نیست که زمانی که ابوبکر صدیق رض موذنان خود را
عزل نکرد و این عدم عزل و شریک ایشان ساختن با علی رض در آن دلیل ست بر آنکه حضرت علی رض نیابت
مگر جهت وقائعات عرب چنانچه قبل ازین گفتیم نه از جهت عزل ابوبکر و اگر چنین نبودی موذنان
ابوبکر رض همراه نبودند پس ظاهر و واضح شد آنچه گفتیم که شیعه و روافض و امثال ایشان را هیچ دلیل
که دلالت کند بر مدعای ایشان غیر کذب و عناد و جهل **شبهه سوم** نیست که میگویند که پیغامبر صلی
الله علیه وسلم در ایام مرض ابوبکر رض را با مامت صلوة امر کرد و باز او را عزل فرمود **جواب شبهه**
آنکه ادعای معزول شدن ابوبکر رض از امامت صلوة محض کذب و افترا است از ایشان خذلهم الله تعالی

چرا که در حدیث ششم از احادیث صحیحه متواتره داله بر خلافت ابوبکر رض مذکور شد اخص و صریح
در آن که باقی بود بر امامت تا وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بخاری مرویست از انس رضی
الله عنه که گفت در وقتیکه مسلمانان در نماز بودند در وقت صبح از روز دوشنبه ابوبکر صدیق رض امامت
نماز میکرد رسول صلی الله علیه وسلم پرده که بر در حجرهٔ صدیقه رضی الله عنها بسته بود برداشت نظر مبارک
بصفوف مسلمانان افتاد و تبسمی فرمود آنگاه ابوبکر رض گمان میکرد که رسول صلی الله علیه وسلم ارادت
بیرون آمدن جهت نماز دارد بنابرین میل کرد که در نماز بصف آید و متصل شود بصف انس رض گفت
که مسلمانان عزم کردند که قطع نماز کنند و مفتون شوند در نماز از خوشحالی آنکه پیغامبر را دیدند آنگاه
رسول صلی الله علیه وسلم بدست اشارت فرمود که نماز خود را تمام کنید پرده انداخته در حجره داخل
شدند در همان روز وقت چاشت از عالم رحلت فرمود پس تامل کن در حماقت و جهالت این قوم که
با وجود آنکه امامت صلوٰة ابوبکر رض بخلافت رسول صلی الله علیه وسلم مجمع علیه است از جانب ما و از
جانب ایشان و انکار این معنی نمیتوان کرد و در دعوی عزل او از امامت باقی حجتی ندارند در
این معنی و این نوع افترای عظیم است و عظم بهتان بر رسول صلی الله علیه وسلم میشود عاذنا الله منها
لم یصل النبی علیه السلام خلف احد من اصحابه الا خلف ابی بکر از ابی هریره رضی الله عنه
مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم در نماز اقتدا بهیچ یکی از اصحاب خود نکرد مگر با ابوبکر رض و در سفر
در یک رکعت نماز اقتدای بعبد الرحمان بن عوف رضی الله عنهما کرده باشد پس بنابرین روایت ابوبکر
رض مخصوص است باین منقبت عظمی و کرامت کبری شبهه چهارم آنست که زعم کرده اند که ابوبکر رض امر کرد
بسوختن کسی را که گفت مسلمانم و دزدی را بقطع [illegible] امر کرد و میراث جده سدس است اینهمه
قدح و قصور اوست در خلافت جواب این شبهه آنست گفتند که قدح و طعن در خلافت او
باطل است چرا که قدح در وقتی میتوان کرد که ثابت شود که او اهلیت اجتهاد ندارد و حال آنکه اینچنین
نیست بلکه او اکابر مجتهدین است و اعلم است علی الاطلاق از جمیع صحابه رض بدلائل واضحه که از آنجمله حدیثی
که بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر رض در صلح حدیبیه از رسول صلی الله علیه وسلم پرسید که چرا این
عادت مذمومه قبول میکنیم در دین خود آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم جواب داد بعد از آن بجانب ابوبکر رض
آمده سوال کرد که از رسول صلی الله علیه وسلم کرده بود از ابوبکر رض کرد و در جواب عمر رض همان گفت که
رسول علیه السلام فرموده بود در جواب او بی زیادت و بی نقصان چنانچه در حاشیه جواب بیان کردیم و از
جمله دلائل حدیثی روایت کرده است ابو القاسم بغوی از ابوبکر رض در فوائد و ابن عساکر از عائشه صدیقه رض

که چون رسول علیه السلام وفات کرد در میان ایشان رسم نفاق برخاست و عرب مرتد شدند و انصار در سقیفه
جمع شدند و ورا نرفت هیچ قائم برخاست بر پدر من غمی که نازل شده اگر بر کوه نازل میشد همه خاک
میشدی و متفرق میشدند و اختلاف نکردند اصحاب در لفظی مگر آنکه سابق شد پدر من بر همه کس به
آن و تفصیل کرد آن را جمیعاً گفتند که آیا رسول خدا را کجا دفن کنیم و هیچ کس از اصحاب عالم نبود باین تا
آنکه ابوبکر رض گفت شنیدیم از رسول خدا صلعم که میگفت ما من نبی یقبض ... الا دفن تحت
مضجعه الذی مات فیه یعنی هیچ نبی از انبیا متوفی نشد مگر آنکه دفن کردند او را در همان موضع که
ارواح او قبض شد و اختلاف کردند در میراث او و نیز هیچ کس از اصحاب عالم این نبود تا آنکه ابوبکر
رض گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت انا معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه
صدقة بتحقیق گروه انبیاء ایم از ما میراث نمی برد آنچه ما گذاشتیم صدقه است یعنی علما
گفته اند که اول اختلافی که در میان اصحاب رض واقع است در دفن حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بود
بعضی گفتند که در مکه دفن میکنیم که مولد و منشا وی اوست و بعضی گفتند که در مسجد دفن میکنیم
و بعضی گفتند که در بقیع و بعضی گفتند که در بیت المقدس که مدفن انبیاست دفن میکنیم تا آنکه ابوبکر
رض خبر داد از علمی که داشت و ابن زنجویه گفته که این سنتی است که صدیق منفرد است تا از مهاجران
و انصار درین باب بسوی رجوع او کردند و ذکر نموده ساختیم قبل از حدیث اتانی جبریل فقال ان الله
یامرک ان تستشیر ابا بکر یعنی جبرئیل آمد مرا پس گفت بتحقیق که الله تعالی امر کند ترا که در امور
مشورت کنی با ابوبکر رض و حدیث ان الله یکره ان یخطأ ابو بکر یعنی خدا تعالی مکروه میدارد که
از ابوبکر رض خطا صادر شود و سند این حدیث صحیح است و همچنین گذشت حدیث لا ینبغی لقوم
فیهم ابو بکر ان یؤمهم غیره سزاوار نیست مر آن قومی را که ابوبکر رض در میان ایشان باشد و غیر
او امامت ایشان کند و در اوائل فصل سیوم گذشت انه و عمر کانا یفتیان فی زمن النبی صلی الله
علیه وسلم فتوی میدادند ابوبکر و عمر رض حالانکه پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم موجود بود و در تهذیب نووی
چنین نقل کرده است که استدلال کرده اند علماء در عظم علم ابوبکر رض بقول او که گفت بخدا سوگند که
مقاتله میکنم بکسی که فرق میکند از صلوة و زکوة یعنی در فرضیت ادای آن شیخ ابو اسحاق استدلال
کرده است باعلمیت ابوبکر رض از باقی اصحاب و بآنکه تمام توقف کردند در فهمیدن حکم درین مسئله بعد
از آنکه ابوبکر رض مباحثه با اصحاب رضی الله عنهم درین باب کرد معلوم شد که قول ابوبکر رض صواب است
رجوع نمودند بقول او رضی الله عنهم اجمعین اگر کسی گوید که علی کرم الله وجهه مثل حدیثی که خواهد آمد

وگوسفندان سفید از عقب آمدند لیکن گوسفندان سفید بسیار بودند بمرتبه که گوسفندان سیاه
پیدا نبودند آنگاه ابوبکر رض گفت اما گوسفندان سیاه عرب است که مسلمان خواهند شد و بسیار می شوند
واما گوسفندان سفید اهل عجم اند که مسلمانان میشوند و کثرت ایشان بمرتبه باشد که عرب مرئی نشوند
از کثرت در میان ایشان بعد از آن رسول صلعم فرمود کذلك عبّرها الملك سحرًا
همچنین که تو تعبیر این خواب دی فرشته تعبیر کرد در سحر پس ثابت شد که او مجتهد است پس در
سوزانیدن آن کس عیبی نبود لاحق نمیشود زیرا که آنمرد سوختن او امر فرمود زندیق بود و در
قبول توبه زندیق اختلاف است و از نهی از سوزانیدن که وارد شده میتواند که از نهی او نرسیده
باشد و احتمال دارد که رسیده تاویل کرده باشد بر غیر مثل زندیق و بسیار از دلائل باشد که چون این بمجتهدین
برسد آنرا تاویل کنند بواسطه علمی که ایشان را حاصل شده بدلیل دیگر بخلاف آن و کسیکه جاهل است تشنیع
انکار اینمعنی مینماید واما آنکه امر بقطع بسیار دزد نمود میتواند بود که این امر در مرتبه سوم بوده
باشد از دزدی بسیار زن در مرتبه اول چون در دفعت سوم دزدی کرده بنا برین امر بقطع
دست چپ وی شده و احتمال آن نیز دارد که خطا از جلاد شده باشد نه از امر و بر تقدیر یکه
نزول کنیم و مسلم داریم که ابوبکر رض در مرتبه اول امر بقطع دست بسیار فرموده است آیة قرآنی
شامل آنچه ادکر ده است پس محتمل است که اجتهاد او چنین شده باشد که اطلاق آیت بر خود باقی
وآنکه رسول الله صلے الله علیه وسلم امر بقطع دست راست تخصیص فرموده در وقت اول از دزدی
آن تخصیص بر سبیل وجوب نبوده بلکه امام درین امر مخیر است و بر فرضیتی که اجماع درین مسئله شده باشد
بقطع یمنی محتمل است که این اجماع بعد از آن کرده باشد اگر در مثل این حکم اجماع منعقد شود و حالانکه
اختلاف است درین چنانچه در اصول کتب مذکور است واگر گوی قرارت ابن مسعود ایمانهما
است در این معنی گویم احتمال دارد که این قرارت نرسیده باشد و بر جمیع تقدیر هیچ اعتراض بر و متوجه
نمیشود بهیچ وجه از وجوه و از جمله این احتمالات اول خوب است و واقع است بدلیل آنکه مالک روایت
کرد از قاسم بن محمد که مردی که یکدست و پای بود و مرد از اهل یمن آمده در منزل ابوبکر رض نزول کرده
و از عامل یمن شکوه کرد که بر من ظلم کرده است داد تا آنکه در آنجا بود و نماز شب میگذارد و عبادت خوب
میکرد و بنا برین عبادت ظاهری ابوبکر رض در شان او گفت ما لیلك بلیل سارق یعنی
دزد این نمی کرد و بر و آمدی و این عبادت که تو کردی شب دزدان نمی باشد اتفاقاً در این
اثنا که تو مرد در آنجا نه بود حلیه از اسماء بنت عمیس که زوجه ابوبکر صدیق رض بود ناپدید شد الخ

آنجا نه تفحص آن حلیه میکردند و اقطع نیز با ایشان همراه بود و تفحص می نمود و میگفت بار خدایا
تو ظاهر ساز آن کس را که ازین اهل بیت صالح دزدی کرده و مال ایشانرا برده انگاه آن حلیه
پیش زرگری ظاهر شد و آن زرگر گفت که این مرد اقطع نزد من آورده و آن اقطع اقرار کرد
و اعتراف نمود که من بزرگر دادم یا با گواهان باو ثابت شد بنا برین ابوبکر رض فرمود که دست
چپ او قطع نمایند چراکه دست و پای راست او هم بواسطه دزدی بدو دفعه بریده شده بود و ابوبکر
رض گفت بخدای سوگند که دعائی که بر نفس خود کرد بر من سخت تر بود از دزدی وی پس دلیل واضح
شد بر باطل شبهه معاندان و اما توقف ابوبکر رض در مسئله جده تا آنکه خبر یافت و رسید بسیاق حدیث او
سزاوار است چراکه درین توقف رد اعتراض معترض ضمنیست المغ ردی چنانچه اصحاب سنن اربعه و
مالک از قبیصه روایت کرده اند که جده نزد ابوبکر صدیق رض آمد و سوال میراث خود کرد ابوبکر رض
گفت در کتاب الله تعین میراث تو نیست و در سنت رسول صلی الله علیه وسلم نیز میراث برای
تو بر من ظاهر نیست کیفیت و کمیت آن معلوم نیست حالا برو و لحظه دیگر بر من بیا تا من از مردمان
سوال کنم انگاه درین باب از اصحاب استفسار نمود مغیره بن شعبه گفت من درین قضیه نزد رسول خدا
حاضر بودم که سدس مال بجده عطا فرمود ابوبکر رض گفت کسی دیگر درین قول نیز با تو شریک است گفت محمد بن مسلمه
انگاه محمد بن مسلمه برخاست و مثل آنچه ابن شعبه گفته بود نقل نمود بنا بر آن ابوبکر رض امضای و
انفاذ حکم رسول الله کرده سدس را بابت میراث از برای جده مقرر داشت پس در سیاق این کلام تامل
کن تا کمال احتیاط و انصاف صدیق رض بر تو روشن گردد که اول نظر در کتاب الله و در محفوظات
خود از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم کرد و در آنجا چیزی نیافت باز مشورت نمود درین
باب با مسلمانان که آنچه از رسول صلعم درین باب یاد داشته ظاهر سازند پس مغیره آنچه
شنیده بود ظاهر گردانید و باز احتیاطی بمزید تثبت طلب ناقلی دیگر کرد با وجود آنکه در روایت تعدد
شرط نیست پس محمد بن مسلمه رض ظاهر کرد و بعد ازین تحقیق و تفتیش تام در آن مسئله حکم فرمود و این
حدیث مؤید و مقوی کلامی است که قبل ازین مذکور شد که صدیق زمانی که خصمان نزد او حاضر
میشدند در بدو حال نظر در قرآن مینمود باز در محفوظات از سنت و اگر حکم جا خود ازین
دو نمییافت با مسلمانان مشورت میکردی و این قاعده مجتهدین است و از بدایع نیست
که در مدارک احکام و مسائل بحث کنند و تحقیق نمایند و روایت کرد قاسم بن محمد که یک جده
مادری و یک جده پدری هر دو نزد ابوبکر رض آمدند و میراث خود طلب کردند صدیق میراث بجده

بادی رجوع کرد آنگاه عبدالرحمان بن سهل انصاری گفت میراث پدری که جمیع او ...
که اگر مرده بودی این مورث از و مستحق تمامی ترکه بودی آنگه صدیق میراث جده که سدس بود را بشد میان
جدتین قسمت فرمود پس تامل کن و تدبر فرما که صدیق با کمال رفعت و جلالت از سخن طریق سخن
شخصی که از وی کوچک بود شنیده رجوع بحق نمود و از و استنکاف نفرمود شبهه هفتم
آنچه زعم کرده اند که عمر رض مذمت ابوبکر رض کرده و کسیکه مثل عمر رض او را مذمت کند لائق خلافت نباشد
جواب این شبهه آنست که این زعم محض کذب و افتراست از بهتان زیرا که از عمر رض بثبوت پیوسته
است که هرگز مذمت ابوبکر رض نکرده است بلکه آنچه از و واقع شده آنست که همیشه ثنای ابوبکر
رض کرده و تصریح نموده که او اکمل صحابه است از روی علم و رای و شجاعت چنانچه در تتمه
مباحث و غیر آن مذکور شد چگونه او را مذمت کند و حال آنکه عمر رض بعهد ابوبکر رض متصدی امر
خلافت شد پس اگر ذم او کند پس ذم نفس خود کرده باشد و اگر قدح در خلافت او کند در خلافت
خود کرده و انکار کردن عمر بر ابوبکر صدیق رض جهت آن بود که خالد بن ولید مالک بن نویره
را که مسلمان شده بود کشت و نکاح زوجه او کرده در همان شب دخول کرد و قبل از انقضای
عدت و چون عمر رض برین معنی اطلاع یافت با صدیق گفت خالد بن ولید بدین عملی که کرده مستحق
قتل است ابوبکر رض تامل فرمود پس ابوبکر رض را لازم کرده باشد و الحاق نقص باو نکرده که در خلافت
او قصوری بوده باشد بلکه از عادت مجتهدین است که در بعضی فروع اجتهادی بر یکدیگر انکار
میکنند چنانچه طریق سلف این بود و این معنی را نقص یکدیگر نمیدانستند با آنکه حق این بود که خالد
را نکشتند چرا که مالک بن نویره را بدین واسطه کشته بود که او از دین مرتد شده بود بعد از وفات
رسول صلی الله علیه وسلم و قوم را منع کرد از زکوة دادن و هم زکوة که گرفته بود با ایشان رد کرد
و در تاریخ الحول برادر مالک نزد عمر رض باین معنی اعتراف کرد و این که تزویج زن کرد پس آن از آن بود
که عدت او منقضی شده باشد در همان روز بوضع حمل با آنکه این زن محبوسه بوده باشد نزد مالک
بن نویره بعد از انقضای عدت از ازواج بر عادت جاهلیت و بر هر تقدیر تقویم کلام زیاده
بود که از این نوع چیزی که از ادنی مؤمنی صادر نشده که در حق او میکنند و حال آنکه رسول الله
صلی الله علیه وسلم او را سیف الله المسلول علی اعداء الله خوانده بود و چون حق عدم قتال خالد
است پس اجتهاد ابوبکر رض حق باشد و مؤید و مقوی این معنی است آنکه چون عمر رض متقلد خلافت
گشت هیچ اعتراض بخالد نکرد و درین باب یک کلمه هرگز منقول نشد پس معلوم شد که در تاریخ الحول

حقیقت فعل ابوبکر و عمر رض ظاهر بود والا در وقت استقلال امر خلافت خالد را میگذاشت و
متبع حکم او از خدا تعالی زیاده از آن نبود که مدارا و مداهنت کند با کسی در دین خدای عز و جل
طعن ششم آنکه عمر رضی الله عنه گفت که بیعت ابوبکر رضی الله عنه فلتة بود و لیکن خدا تعالی
شرش را از نگاه داشت و هر کسی که باز کند مثل آن بیعت و آن نوع بیعتی فجاة کند بکشید او را
بنابرین زعم کرده اند که این گفتن عمر رض قدح و طعن است در حقیقت خلافت ابوبکر رضی الله
عنه جواب آنچه زعم کرده اند از عناد و جهل ایشان است زیرا که قول عمر رض دلالت
کند بر آنچه مدعای ایشان است از قدح و شک در خلافت بلکه معنی کلام عمر رض اینست که
می باید که کسی مرتکب اینچنین بیعتی نشود اگر ممکن باشد باتفاق و مشاورت بیعت نماید چنانکه
من مرتکب شدم و سالم ماندم بخلاف عادت و این سلامتی من از برکت صحبت او ست در
خوف فتنه بود چنانچه گذشت در فصل مبایعت شبهه هفتم آنکه زعم کرده اند شیعه و
روافض که ابوبکر رضی الله عنه بفاطمه رضی الله عنها ظلم کرد که منع میراث از پدر کرده بحق حدیث
چنانچه انا معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه فهو صدقة دلیل او نمیشود زیرا که
در آن احتجاج بخبر واحد است معارضه با آیت و خبر واحد چون مفید ظن است معارضه با آیت مواریث
که مفاد او قطعی است نمیکند چنانچه مقرر است نزد اصولیین و نیز زعم کرده اند که خیر النساء فاطمه
معصوم بود بنص انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت جز این نیست که میخواهد
خدا تعالی تا ببرد از شما گناه را ای اهل البیت رسول الله و بدلیل حدیث فاطمة بضعة منی تا آخر
یعنی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که فاطمة الزهرا جزو ویست از من و رسول صلی الله علیه
وسلم معصوم است پس فاطمة الزهرا رضی الله عنها نیز معصوم است و چون معصوم است لازم
که در دعوی صادق باشد جواب از این شبهه اما از اول اینست که ابوبکر رض حکم نکرده است بخبر
واحدی که محتمل خلاف است بلکه حکم کرده است بحدیثی که خود از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده و
آن حکم نزد وی قطعی است مساوی شد با آیت مواریث در قطعیت متن و اما آنکه حمل کرده است
حکم را بر آنچه از حدیث فهمیده است نه بر آیت بنا بر اینست که احتمالاتی که ممکن است بآن راه یابد
در نقل از حضرت صلی الله علیه وسلم منتفی است بقرینه حال و مقام یعنی ابوبکر رض بی واسطه
کسی خود از زبان رسول علیه السلام شنیده و احتمالی دیگر غیر این ندارد و پس این حدیث نزد ابوبکر رض
دلیل قطعی شد که مخصص این آیت مواریث است و جواب از ثانی اینست که ازواج پیغامبر

از جملهٔ اهل بیت اند معصوم نیستند باتفاق علما پس باقی اهل بیت نیز معصوم نباشند و اما حدیث
بضعة منی پس حجت است شیعه را پس لازم عصمت سیدة النساء فاطمة الزهرا نباشد نیز تساوی بعض
با جمله در جمیع احکام لازم نیست بلکه ظاهر آنست که مراد مانند بضعة منی است یعنی بضعة من
در چیزی که راجع شود بشفقت و نیکی و اما آنکه حضرت فاطمه دعوی کرد که رسول صلی الله علیه
وسلم فدک باو بخشید و تملیک او کرد این معنی حضرت علی و ام ایمن ادای شهادت کردند بصحت
نرسیده و بر تقدیر وقوع دعوی تملیک شهادت علی و ام ایمن جهت ادای شهادت چون
نصاب بینه که دو مرد است یا یک مرد و دو زن باتمام نرسیده بود بنابرین ابوبکر رض در حکم تامل
فرمود با آنکه در قبول شهادت زوج از برای زوجه خلافی میان علمای است و آنکه بیک گواه
و قسم حکم نکرده است بنابر آنست که بسیاری از علمای برین رفته اند با آنکه بعد از شهادت
یک کس فاطمة الزهرا طلب یمین بکرد و ساکت شد و آنچه زعم کرده اند که حسن و حسین و ام کلثوم
اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم گواهی داده اند آن زعم باطل است با آنکه شهادت فرع و صغیر
مقبول نیست و بعد ازین خواهد آمد روایت زید بن امام زین العابدین بن حضرت الشیخ
الاشجع سید الشهدا امیر المؤمنین امام حسین رضی الله عنهم که رای ابوبکر را درین باب صواب
دانسته و گفت اگر بجای ابوبکر رض من بودیم حکم میکردیم بهمین طریق که ابوبکر رض کرد و ابوبکر مرد
رحیم بود و مکروه میداشت که تغییر کند چیزی را که رسول صلی الله علیه وسلم گذاشته بود پس حضرت
سیدة النساء فاطمة الزهرا نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده گفت که رسول صلی الله علیه وسلم
فدک بمن عطا فرمود ابوبکر گفت که شاهدی برین باب هست آنگاه علی کرم الله وجهه و ام ایمن گواهی
دادند بعد از آن ابوبکر رض گفت که بشهادت مردی و زنی مستحق این نمیشوی منقول است از زید
بن حضرت امام محمد باقر که از وی پرسیدند که ابابکر و عمر در حق شما چیزی ظلم کردند گفت قسم بخدای که
فرقان نازل گردانید که بوزن حبهٔ خردلی از حق ما نگذرانیدند و در حق ما ظلم نکردند و نیز از زید رضی الله عنه
گفت که اگر مرا افتادی این امر نزد یک من بودی حکم میکردیم بآنچه ابوبکر رض کرده است و در روایت دار قطنی
که از وی پرسیدند که حضرت علی رض در سهم ذوی القربی بچه طریق عمل کرد و گفت در آن عمل میکرد بهمان طریق
که ابوبکر و عمر رض عمل میکردند و مکروه میداشت که مخالفت ایشان کند و اما عذر فاطمه رضی الله عنها
میراث
در طلب میراث با آنکه ابوبکر رض حدیث روایت کرده است که سیدة النساء فاطمه رضی الله عنها برین اعتقاد بود
که خبر واحد مخصص قرآن نیست چنانچه بعضی گفته اند پس چون عذر ابوبکر رض در منع معلوم کردی

و عذر فاطمه در طلب نیز واضح شد اشکالی که درین باب هست دفع آن بر تو آسان هست تامل کن
درین توجیه که امر مهم ضروریست حدیث بخاری درینمقام چون مشتمل هست بر کلمات
نفیسه که دفع شهادت قاصر ازان میشود توضیح آنچه بیان کردیم میکنیم و آن حدیث را بخاری
نقل کرده از زهری رض که گفت مالک بن اوس بن الحدثان البصری مرا چنین خبر داد که عمر بن
الخطاب مرا طلبیده بود بمنزل خود و درین اثنای حاجب او یرفا آمد و گفت عثمان بن عبد الرحمان
و زبیر و سعد رضی الله عنهم آمده اند و اذن در دخول میطلبند عمر گفت ایشان را طلب کن انگاه
داخل شدند و من بانی در آنجا درنگ کردم باز همان حاجب آمد گفت علی و عباس رضی الله عنهما
میخواهند پس چون داخل شدند عباس با عمر گفت رضی الله عنهما ای عمر حکم کن میان من و علی رضی الله عنهما
در آنچیز یکه خدا تعالی بر رسول صلعم رجوع کرده است از اموال بنی النضیر حضرت امیر المومنین علی
و حضرت عباس رضی الله عنهما منازعت میکردند درین اموال انگاه حضار مجلس گفتند ای
امیر المومنین حکم کن میان ایشان و خلاص کن ایشانرا از یکدیگر عمر رضی الله عنه گفت با رفق و
مهربانی باشید سوال میکنم از شما بآنخدا انیکه آسمان و زمین باو قائم است شما میدانید که رسول
فرموده صلی الله علیه وسلم که کسی از ما میراث نمی برد چیزیکه از ما می ماند صدقه است اصحاب گفتند
این سخن رسول صلی الله علیه وسلم ما میدانیم باز عمر رض بجانب علی و عباس متوجه شد و گفت سوگند
میدهم شما را بخدا تعالی که میدانید که رسول صلی الله علیه وسلم اینحدیث فرموده است گفتند بلی
میدانیم بعد از آن گفت بیان این امر چنان است که خدا تعالی مخصوص ساخته است رسول خود را
صلی الله علیه وسلم بعطای این مال هیچکس را باو شریک نساخته است و این آیت را خواند ما افاء
الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل ولا رکاب ولکن الله یسلط
رسله علی من یشاء والله علی کل شیء قدیر یعنی آنچه باز گردانید خدا تعالی بر رسول خود
از مال و ملک ایشان و غنیمت وی ساخته پس جاری نساختید بر تحصیل او هیچ اسپی و نه شتری
یعنی پیاده باین حصار آمدید و جنگ بسیار نشد که شما را کلفتی رسیده باشد و لیکن خدا تعالی
بنصرت خود مسلط میسازد رسولان خود را بر هر که میخواهد و خدا تعالی بر جمیع چیزها توانا است
از نصرت پیغامبران و غیر آن باز عمر رض گفت پس این خالص باشد از برای رسول الله صلی الله
علیه وسلم بخدای سوگند چنین نبود که این غنائم بنی النضیر را رسول الله صلی الله علیه وسلم خود نگیرد
و شما را ندهد یا آنکه دیگری را بر شما اختیار کند بلکه شما را عطای این اموال کرده و منقسم ساخت و میان

شما تا آنکه این اموال مخصوص شد از جمله آنها باقی ست رسول صلی الله علیه وسلم نفقه یکساله اهل بیت خود را
ازین میداد و باقی را میگرفت و در مصرف مال الله خرج میکرد و در جمیع ایام حیات خود همین طریق
عمل مینمود تا زمانیکه ازین عالم رحلت فرمود و بعد از وی ابوبکر رض گفت من والی بخلافت رسول الله
ام و همین طریق که او عمل کرده بود میکنم پس آنرا قبض کرد و عمل کرد در آن بآنچه رسول الله صلی الله علیه
وسلم کرده و شما نیز هر دو قائل اید که ابوبکر رض درین مال بهمین طریق عمل کرد و خدای تعالی عالم است با آنکه
او درین امر بطریق راستی و خیر و متابعت حق عمل میکرد و بعد از آن والی رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر
شدم دو سال این اموال را گرفتم و حال آنکه خدای تعالی عالم است با آنکه من درین قول صادقم
و درین امر راه رشد و کار خیر و متابعت حق بجا آوردم باز شما هر دو نزد من آمدید و سخن شما یکی
بود و متفق بودید باهم دفعه دیگر تو آمدی ای عباس و میگفتی این مال تصرف برادر زاده من بمن
اول حال جواب شما دادم که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است انا معاشر الانبیاء لا نورث
ما ترکناه صدقة ما میراث گرفته نمیشویم آنچه مال داشتیم صدقه است باز در ثانی الحال رای من آن
رسید که این اموال در تصرف شما دهم گفتم اگر میخواهید که تسلیم شما کنم عهد و میثاق خدای تعالی بر شما باد که عمل
کنید بهمان طریق که رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رض در آن عمل میکردند و بطریقی که من درین مال عمل کردم
بنابرین شرط این اموال را تسلیم شما کردیم حالا یا شما طلب قضای چه چیز از من میکنید و میگوئید که درمیان
شما بجز نوع حکم کنم قسم بآن خدای تعالی که آسمان و زمین بامر او قائم است این حکم که اقرار کرده اید عمل کنید
در آن حکمی دیگر نخواهم کرد تا قیامت قائم شود و اگر عاجز آمدید از آنچه بهمین طریق تصرف نمائید رد کنید
بمن تا من هم شما را کفایت کنم ازین مال را آدمی گفت که این حدیث بعروه بن زبیر نقل کردم عروه گفت
بن اوس راست گفت که من شنیدم از عائشه صدیقه رض که گفت ازواج پیغامبر صلی الله علیه وسلم حضرت
عثمان را رض فرستادند نزد ابوبکر رض و ثمن خود طلب کردند از مالی که خدای تعالی بر رسول خود رجوع کرده بود
و من آن ازواج را باز میداشتم ازین طلب و گفتم آیا شما ازین طلب از خدای تعالی نمی ترسید آیا
نمیدانید که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده لا نورث ما ترکناه صدقة انما یاکل آل محمد
من هذا المال میراث برده نمیشویم آنچه گذاشتیم صدقه است و مراد ازین آنچه بنفس خود بود
و زیاده ازین روا نیست ایشان را انگاه ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم باینچیزے که من آنچیز
داده ام از آن طلب ساکت شدند و عروه گفت حضرت علی رض غالب بر عباس در آن صدقه در دست
او بود و بعد از و در دست امیر المومنین حسن بن علی رضی الله عنهما بود و هر دو بهم مصرف خود میکردند

متن

باز در دست امیر المومنین حسن رضی الله عنه بود بطریق صدقه رسول صلی الله علیه وسلم در مصرف
خود صرف میکردند و بخاری بسند خود روایت کرده که سیدة النساء فاطمة الزهراء و عباس رضی
الله عنهما از ابوبکر رضی الله عنه آمدند و میراث خود از زمین فدک و خمس خیبر که از رسول الله صلی
الله علیه وسلم مانده بود طلب کردند آنگاه ابوبکر رض گفت که از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام که
میگفت لا نورث ما ترکناه صدقة انما یاکل آل محمد هذا المال بخدای سوگند که پیوستن
و احسان نمودن بقرابت خود هست تامل کن در ین حدیث و سابق حدیث تا معلوم شود حقیقت آنچه ابوبکر
رض در ین باده بتفصیل آورده هست بنابر آنکه تنازع امیر المومنین علی و حضرت عباس رض صریح است
و با آنکه ایشان هردو متفق بودند در ین که این مال غیر میراث والا اگر چنین نبودی با هم مخاصمت
نمیکردند چرا که عباس رض را سهم خود بود و حضرت علی را سهم زوجه بطریق میراث و بزنی احتیاج
نداشتند پس مخاصمت ایشان جهت آن بود که مال صدقات بود و هر یک از ایشان میخواهند که
متولی آن امر شوند لهذا عمر رض اصلاح کرد میان ایشان بعد از آنکه بیان ساخت از برای ایشان
و تمام اعضای مجلس که از اکابر عشره مبشره بودند بحدیث لا نورث ما ترکناه صدقة
حضرت علی و عباس رض قائل شدند و اعتراف نمودند باینکه از رسول الله صلی الله علیه وسلم این حدیث
شنیده ایم که آنگاه عمر رض بعد از آنکه اثبات کرد که میراث نیست تصرف ایشان داد تا بسنت
رسول الله صلی الله علیه وسلم و بسنت ابوبکر رضی الله عنه در آن عمل کنند و ایشان باین طریق قبول کرده
متصرف شدند و نیز عمر رض بیان ساخت که ابوبکر رض باین طریق عمل نموده و در آن صادق و نیک خواه و
تابع حق بوده است و جمیع صحابه رض که حاضر بودند خصوصا حضرت علی و حضرت عباس رض تصدیق وی
نمودند و بعد ازین بیان واضح کرده در ین احادیث که مذکور شد صراحة است که هیچ کس شبهه
نماند پس اگر تو هم کسی که هنوز در عدم ارث شبه باقیست گوئیم اگر این اعتقاد داشته باشی که این
اموال میراث بوده و صدقه نبوده لازم میشود بر تو از تغلب حضرت علی بر عباس رض و در تصرف
جمیع آن بلا مشارکت عباس آنچه اثبات ظلم کنم از سبب علی رض زیرا که بر تقدیر که میراث بوده باشد
عباس رض را حصه معین خواهد بود از آن اموال و هرگاه که معین بوده باشد حضرت علی رض چگونه
جایز است که جمیع را تغلب کند بر عباس و از وی تا زمانی وفات متصرف شود و بعد از آن در
دست اولاد او نسلا بعد نسل بوده باشد و در دست بنی عباس هیچ چیز ازین اموال نبوده
باشد و چون جایز نیست و ظلم از حضرت علی رض متصور نیست پس تصرف ایشان در ین اموال

بجهت خصوصیت ایشان را مشارکت نبود عباس را عزافی صحیح صریح است بر آنکه اموال صدقه است میراث نیست
والا لازم می آید عصیان و ظلم و فسق بر حضرت علی و حال آنکه ایشان اتقی و اطهر و معصوم اند از آنکه
این نوع نسبتی به ایشان توان کرد حاشا ثم حاشا من ذلک بلکه ایشان نزد روافض و نحو هم معصوم
اند و هلا از ایشان گناه متصور نیست از این جماعت پس حضرت علی و ذریت او دخل نداد معلوم
شد که ایشان قائل اند و برینکه این اموال صدقه است میراث نیست و این عین مدعای ماست
و دلیل دیگر برین مدعای آنکه ابوبکر صدیق رض جمیع ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم را منع کرد
از ملک و مخصوص نبود این منع بحضرت سیدة النساء فاطمة الزهرا و عباس رضی الله عنهما و اگر
غرض او این بود که ملاحظه جانب کسی کند و بعضی را مخصوص و ممتاز سازد اصلا چیزی از آن
اموال با وعطا نکرد معلوم شد که او برحق متصرف شده است و از ملامت هیچ ملامت کننده
نمی ترسید رضی الله عنه **وایضاً** تامل کن در تقریر عمر برعلی و حضار مجلس را بحدیث لا نورث و
تقریر عائشه رض مر امهات مومنین را بهمین حدیث و آنکه هریک را از ایشان گفت آ انشدکم یعنی شما
نیز علم این حدیث دارید این از عبارت ظاهر شد که ابوبکر رض منفرد نیست بروایت این حدیث بلکه
امهات مومنین و عثمان و عباس و عبدالرحمان بن عوف و زبیر و سعد رضی الله عنهم اجمعین میدانستند
که رسول صلی الله علیه وسلم این حدیث فرمود و لیکن منفرد شد ابوبکر بآنکه اول استحضار این حدیث نمود و بعد
از و باقی صحابه باستحضار ابوبکر مستحضر شدند و دانستند که از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده اند پس صحابه
رض عمل بروایت تنها نکرده اند اگرچه همین قدر کافی است و کمال کفایت دارد بلکه عمل کرده اند با
روایت و آنچه منضم شد با آن از فاضل و اکابر ایشان چنانچه مذکور ساختیم پس بنابرین تقریر ظاهر شد
حقیقت آنچه ابوبکر رض بآن حکم کرده بهیچ وجه در آن شکی و شبهی نیست و آنکه این حکم حکمی است حق
که هیچ شائبه تعصبی و حمایتی با آن نیست و کسیکه مخالفت این معنی کند و او را درین امر منسوب بخطا سازد
آن کس یقیناً کاذب و معاند و احمق و جاهل است و خدای تعالی اهتمامی بشان او و بقول او و منکر او ندارد
محافظت نخواهد کرد و در هر وادی که خواهد رود و هلاک شود و امید که حق تعالی همه را سلامتی عقل
و دین روزی کند بمنه و کرمه اگر کسی گوید که ابوبکر امهات المومنین را در حجره ها گذاشت با ایشان گذاشت
و حالانکه سزاوار آن بود که صرف فقرا کند چنانچه فدک را صرف فقرا میکرد و دیگر آنکه چگونه
تجویز کردند ابوبکر و عمر رض که ایشان را با رسول الله صلی الله علیه وسلم دفن کنند که خدای تعالی فرموده
است لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم و در نیایید در خانه پیغامبر مگر آنکه اذن

بموجب این تحقیق این اموال مخصوص حضرت عباس رضی الله عنه و ذریت او را ... عم حقیقی

داده شود **و دیگر آنکه** ابو بکر رض چرا شمشیر و استر پیغامبر صلی الله علیه وسلم بحضرت علی داد با آنکه گفته
که این اموال صدقه است و بر حضرت امیر المؤمنین حلال نیست **و دیگر آنکه** ابو بکر و عمر رض هر سال ده هزار درم
بعایشه و حفصه میدادند و عطاے این مبلغ بعایشه و حفصه رضی الله عنهما اگر کرده اند اگر بطریق جاگیر
دادن و اختصاص او از باقی ورثه یا بطریق زیادتی از انفاقی که در ترکه رسول الله صلی الله علیه وسلم
از مال فدک و غیر آن از براے هر کس ترتیب و تعین نموده بودند و بر هر تقدیر طریقه اعتدال مرعی نشده
اند **جواب سوال اول** آنکه این حجرها ملک امهات مومنین بود بایشان اختصاص یافته بقول
خدا تعالی وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ یعنے بیارامید ای زنان پیغامبر صلی الله علیه وسلم در خانه های خویش یا
آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در ایام حیات خود منقسم کرده باشد این حجره ها را بازواج خود و بنابرین
اخراج از خانها خود تجویز نکرد چنانچه فاطمه رضی الله عنها را مقرر داشت در همان خانه و تجویز اخراج
او نکرد با آنکه مصلحت وقت آن بود که این خانها در دست وی بود و دلیل دیگر آنکه ازواج رسول
صلی الله علیه وسلم در حکم زنانے بودند که عدت ازواج ایشان باشد چرا که حرام بود ایشان را بعد
از رسول صلعم تزویج بکسی چنانچه زنانی در عدت ازواج باشند حرام است مزاوجت ایشان بکسی گاه
که امهات مومنین در حکم عدت بوده باشند اخراج ایشان از مسکن جائز نیست بنابرین رسول صلی
الله علیه وسلم فرموده ما تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمُؤْنَةِ عِيَالِي فَهُوَ صَدَقَةٌ آنچه گذاشتیم
بعد از نفقه زنان از متروکات صدقه است صریح است در آنچه گفتیم **جواب سوال**
دوم آنکه حجره عایشه صدیقه رض چون ملک او بود مخصوص بود داد ابو بکر رضی الله عنه و عمر رضی الله
عنهما از وی اذن خواستند و صیت کردند که ایشان را در آنجا دفن کنند و بنابرین که عمر رض با آنکه ایام
حیات از عایشه صدیقه خواسته . . وصیت کرد که بعد از موت من یک نوبت دیگر از عایشه
رض رخصت طلب نمائید چرا که محتمل است در ایام حیات من از من حیا نموده باشد و رضا نداده باشد
و نیز میگوئیم چنانکه ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم در حین حیات قرار گرفته بحجره ها و باب
حجرها خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم را انتفاع از آن میرسد که در آن باب همان مصلحت بیندیشد
محتمل آنکه ایشان مصلحتی در آن دیده باشند که خود در آنجا مدفون شوند تا فرع دفن خلیفه و امثال ایشان
از آن مکان شریف شود و یا صلاح دیگر درین بوده باشد که ما ندانیم یا آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
ایشان را رخصت داده باشد در ایام حیات یا اشارتی بآن کرده باشد و مثل قصه بشر چنانچه
بآن اشارتی شده و نیز رسول الله صلی الله علیه وسلم اشارت فرموده است با آنکه مکان ابو بکر و عمر نزد

نزدیک تیر علامت و مکان دار یختہ علی رضی چون آمد بر عمر رضی ریاینکه بر سریر بود پس او گفت رحمک الله
انی کنت لارجو الله ان یجعلک مع صاحبیک لانی کنت کثیرا اسمع من رسول الله یقول
کنت انا وابوبکر و عمر و ذهبت انا وابوبکر و عمر یعنی رحمت کند خدایتعالی ترا امید آن دارم
که خداتعالی ترا با رسول الله و ابوبکر رضی رفیق گرداند بر آنکه بسیار شنیدم از رسول صلی الله علیه وسلم که می گفت
بودم من و ابوبکر و عمر رضی رفتم من و ابوبکر و عمر و من امید میدارم که خدایتعالی رفیق ایشان گرداند و دلیلے
دیگر برین جواز آنکه حضرت حسن رضی الله عنه وصیت کرد که مرا در دفن رسول الله صلی الله علیه وسلم
نزد ایشان دفن کنید انگاه مروان و غیر آن منع کردند اگر جایز نبودی حضرت امام حسن رضی تجویز
نمیکردی پس این جوابی که ایشان از جانب امام حسن جواب میدهند جواب ماست **جواب سوال**
سیوم آنکه ابوبکر رضی الله عنه شمشیر و استر بطریق صدقه بعلی المرتضی نداده بود بلکه رسول الله
صلی الله علیه وسلم وصیت کرده باشد و احتمال است که بطریق عاریت باو داده بود یا جهت آن
داده باشد که در جهاد و آن استعانت نماید و او از دیگران اصلح از نمود بواسطه زیادتی بر خیبر و شجاعت
عظمی و محتمل است که دیگر چیزی باشد منتقل شده باشد بحضرت علی کرم الله وجهه یا آنکه صدقه بغلبه برو
حرام نبود واما بردی که در دست خلفای بود از متروکات صلی الله علیه وسلم نبود بلکه رسول الله
صلی الله علیه وسلم آنرا بکعب بن زهیر بخشیده بود که قصیده بانت سعاد در مدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گفته بود و معاویه از کعب بن زهیر خرید نمود و خلفا آنرا بمیراث بردند **جواب سوال**
چهارم آنکه تعظیم و حرمت امهات مومنین رضی الله عنهن واجب است و وجوب آن برامام
بطریق اولی است واین اعتراض وقتی برایشان می آید که عایشه و حفصه را از میان سایر امهات مومنین
مخصوص میساختند و حال آنکه چنین نبود بلکه ابوبکر و عمر رضی از برای هر یکی از امهات مومنین همین قدر
مبلغ تعیین کرده بودند با آنکه امیر المومنین علی رضی نیز همین طریق عمل فرمود پس حسب آن بایشان عتابی
متوجه نشود حاشا من الله من ذلک بلکه عایشه رضی در ایام خلافت حضرت علی رضی طلب زیادتی نمود
و از وی التماس کرد که اخراجات ما بدین قدر وفا نمیکند در تعینات ما چیزی زیادتی کن حضرت علی
گفت آنچه ابوبکر و عمر رضی میداده اند بر آن چیزی زیاده نمیکنم و قوی ترین دلیلی که دلالت بر آن
که حضرت علی رضی اعتقاد نداشت که متروکات پیغامبر صلی الله علیه وسلم میراث بوده باشد و ابوبکر و عمر
رضی ظلم کرده اند آنست که چون علی رضی بمسند خود جلوس فرمود و متروکات پیغامبر صلی الله علیه وسلم
از اراضی و غیره آن تمام در دست او بود تغیر نمود و هیچ چیز را از آنچه ابوبکر و عمر رضی کرده بودند

وهمه آنها را بهمان قاعده قرار داده بود و از جهت اولاد عباس و امهات مومنین هیچ چیز از آن
اموال متروکه متعین نساخته و از جهت فرزندان خود از فاطمة الزهرا بطریق میراث حصه و نصیبی
از آن اموال مقرر نداشته پس حضرت علی رض موافق بوده است باعتقاد ابوبکر و عمر رض درین باب
همچون باقی اصحاب رضی الله عنهم تشبیه بدانکه قول رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن معاشر الانبیاء
لا نورث معارضه نمیکند با آن قول خدا تعالی و ورث سلیمان داود یعنی میراث برد
سلیمان از داود علیهما السلام و این قول ظاهر مناقض قول رسول است صلعم که فرمود ما جماعت پیغامبران
میراث برده نمیشویم و خدا تعالی فرموده است و ورث سلیمان داود و قول رسول الله است پس
بیان این طریق است که قول خدا تعالی و ورث سلیمان داود معارضه حدیث رسول نیست زیرا که
مراد از وارث سلیمان از داود وارث سلیمان نیست بلکه وارث نبوت و امثال آنست بدلیل
آنکه سلیمان ع م مخصوص نشد بمیراث با آنکه نوزده برادر دیگر داشت و اگر مراد ازین وارث مال بودی
سلیمان مخصوص نمیشدی بلکه همه برادران تقسیم میکردندی و سوق کلام علمنا منطق
الطیر واوتینا من کل شیء مشعر است بر آن چرا که معنی آیت که آموخته شدیم گفتار مرغان را
و عطا کرده شدیم هر چیزی که محتاج بودیم بآن و این دلیل ظاهر است بر آنچه گفتیم که مراد وارث سلیمان
نبوت و مرملک را بلکه علم است و در چندین آیات از آیات قرآنی وارث علم است از آنچه قول خدا تعالی
است ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا یعنی تا خیر کردیم نزول قرآن را از کتب سابقه که
میراث دهیم بندگان برگزیدگان خود را از اول اصحاب تو و کسی که بعد از ایشان باشد از امت تو
از آنجمله فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یعنی از عقب صلحا در آمد پس آیندگان که
میراث گرفتند توریت را یعنی علم آنرا بیاموختند از پدران خود و همچنین حدیث معارضه نیست با
قول خدا تعالی فهب لی من لدنک ولیا یرثنی زیرا که معنی آیت راجع بآنست که زکریا از حق تعالی
استدعای خود که عطا کن بمن فرزند که متولی امور دین باشد از روی استحقاق میراث علم و امامت
بعد از من پس مراد باین وارث علم است و هرگاه مراد علم بوده باشد معارضه باین حدیث نمیکند و
دلیل بر آنکه مراد از میراث علم است قول خدا تعالی در صدر همین آیت وانی خفت الموالی
من ورائی که حکایت از زکریا میکنند که میگفت من میترسم از بنی اعمام و عصبات خود که بعد از من
ضایع سازند علم و دین را و دلیل دیگر برین مدعا بقیه آیت است و یرث من آل یعقوب یعنی
تا آنکه فرزندان ...... یعقوب نیز میراث برد و آل یعقوب پسران یعقوب اند که نبی بودند صلوات

الله علیهم علی نبینا وارث از پیشان غیر نبوت و علم چیزی دیگر نبود تا آنکه از زکریا علیه السلام کسی حکایت نکرده که او را مالی بود و طلب ولد از برای این کرده که از وی میراث مال برد و اگر مسلم داریم که او را مال بود میگوئیم نبوت این معنی را آبا میکند زیرا که غرض از ولد احیاء نام ولد است و ذکر او بها و کثرت سواد است و کسیکه طلب ولد از برای چیزی دیگر غیر از نبوت کند بجای آنکه او را ولد حاصل نشود پس این دلائل واضح شد که مراد از میراث درین آیات مذکوره میراث علم و نبوت است نه مال و آنچه رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که از انبیای کسی میراث نمی برد مراد ازین میراث مال است نه علم است پس این آیت این حدیث معارضه نتواند کرد والله اعلم بالصواب شبهه ششم آنکه زعم کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم نص اجمالی کرده در خلافت علی کرم الله وجهه و میگویند که میدانیم بعلم قطعی که نص جلی ظاهر بوده باشد اگرچه بما نرسیده باشد آن نص زیرا که عادت رسول الله صلی الله علیه وسلم این بود که هرگاه که از مدینه بیرون میشد کسی را خلیفه میساخت تا مردم بی رئیس و حاکم نباشند و هرگاه که در حال حیات بی خلیفه مردم را نمیگذاشتی بعد از وفات بطریق اولی جواب ازین شبهه مبسوط گذشت در فصل چهارم با دلائل آن و از آنجمله جواب این است که رسول صلی الله علیه وسلم کسی را بعد خلافت معین نساخت زیرا که معلوم است که صحابه رضوان الله تعالی عنهم این امر قیام خواهند نمود و مبادرت بآن خواهند کرد چرا که ایشان معصوم بودند از خطائی که لازم می آید از عدم قیام ایشان باین امر و ازین جهت بود که بسیاری از احکام نصی نفرموده و برای مجتهدین صحابه مفوض ساخت یا آنکه میگوئیم که عدم نص جلی معلوم است قطعا و یقینا چرا که اگر نص می بود پنهان کردن آن ممکن نبودی بوسیله آنکه خواهند نقل کرد چرا که از ضروریات دین بود و دیگر اگر نص جلی درباره حضرت علی رض بودی آن نص منع غیر میکرد چنانکه ابوبکر رض ضعیف بود از علی منع نمیکرد بخبر الائمة من قریش و انصار اطاعت او کردند و ترک امامت دیگری کردند بوسیله آن خبر واحد در امر امامت و در صلابت در دین بمرتبه اعلی بودند بدلیل آنکه نفس و مال خود را در راه دین صرف میکردند و مهاجرت از وطن و اهل خود می نمودند و فرزندان و پدران و برادران خود را بجهت نصرت دین بقتل میرسانیدند و اگر نص جلی بودی چرا حجت نساختند یا آنکه هیچکس از مهاجرین و انصار در وقت نزاع در امامت نمیگفت که چرا در امامت نزاع میکنید و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فلانی را باین معین ساخته است اما اصحاب اطاعت آن نکردند گوئیم آنکس که این زعم کند یا جاهل و یا گمراه است و یا که ذی تعصب معاند که منکر بدیهیات میشود پس صحیح او التفات

نباید کرد و اما حدیثی که بعد ازین خواهد آمد در فضل و فضائل امیر المومنین علی رضی الله عنه که بر حضرت خدا تعالی را حمد و ثنا کرده بعد از آن گفت سوال میکنم و سوگند میدهم بخدا تعالی کسانی را که حاضر بودند روز خم غدیر که برخیزد و گواهی دهد برای خدا تعالی و برنخیزد از جای خود که گوید خبر داده نشد و یا چنین هم نرسیده بلکه کسی برخیزد که شنیده باشد از رسول الله صلی الله علیه وسلم و فهم کرده باشد از کلمات آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنگاه هفده صحابه و در روایتی سیزده صحابه برخاستند بعد از آن حضرت امیر المومنین علی رض فرمود که آنچه در آن روز شنیده اید بگوئید صحابه حدیثی که بعد ازین خواهد آمد روایت کردند و از جمله آن حدیث این بود من کنت مولاه فعلی مولاه حضرت علی رض تصدیق آن نمود و فرمود ما نیز شاهدیم این حدیث بگفت مگر بعد از آنکه خلافت او منتقل شده بود و غرض او از این حدیث این بود که مردم بآن متمسک شوند و در نصرت و معاونت او رغبت گردند نه آنکه باین حدیث اثبات نص خلافت در حق خود کرد چرا که اگر حضرت علی رض میدانست این حدیث میفرمود در وقتی که مهاجر و انصار در خلافت سخن میگفتند و دلیل بر آنکه حضرت علی رض این حدیث در ایام خلافت خود نقل فرمود روایت ابی طفیل ست چنانچه از احمد و بزار ثابت شده که امیر المومنین علی رض در عراق مردم را جمع کرد و گفت سوال میکنم و قسم میدهم بخدا تعالی کسانی را که روز خم غدیر حاضر بودند تا آخر حدیث چنانچه گذشت شبهه نهم آنکه زعم کرده اند که نص تفصیلی بر خلافت حضرت علی بوده و آن قول خدا تعالی ست و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض چرا که معنی این آیت این ست که اقربای هم خویشان میراث برند بعضی از ایشان از بعضی بهتر گرا اولی النسب اند در میراث بردن از بیگانگان و این آیت عام ست در خلافت و در غیر خلافت و حضرت علی از اقارب رسول الله ست پس بخلافت اولی از دیگران جواب این شبهه منع عموم آیت ست یعنی این آیت عام نیست در خلافت و غیر آن بلکه مطلق ست پس در نص خلافت نباشد و فرق بسیارست میان مطلق و عام زیرا که عموم مطلق بر سبیل بدلیت و عموم عام بر سبیل عموم ست شبهه دهم آنست که زعم کرده اند که از جمله نص تفصیلی که مصرح ست بخلافت علی رضی الله عنه قول خدای عز وجل انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون ترجمه آیت آنست که جز این نیست که دوست شما بتحقیق الله تعالی و فرستاده او و آن کسانیکه ایمان آورده اند آنانیکه برپا میدارند نماز را در بهترین اوقات که وهم راکعون حال ست از یؤتون یعنی زکوة میدهند

بر آنکه ولی بمعنی ناصر ست نیست که اگر حمل کنیم بر ایشان زعم کرده اند آیت با قبل و با بعد خود مناسب نمیشود زیرا که والی در قول خدا تعالی لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء که ما بعد آیت بمعنی نصرت ست پس حمل آیت که در میان روایت ست بمعنی ناصر کرده لازم ست تا اول و آخر کلام مناسب و ملائم یکدیگر باشد و در معنی نیز خلل نشود و شبهه یازدهم زعم کرده اند که حمله تفضیل مصرح ست بخلافت امیر المومنین علی رض که رسول صلی الله علیه وسلم در وقتی که از حجة الوداع بازگشت و رسید بغدیر خم که موضع ست در جحفه که میقات اهل شام ست اصحاب جمع شدند و گفت الست اولی بکم من انفسکم آیا من بشما اولی نیستم از نفسهای شما و این را مکرر سه بار فرمود و صحابه تصدیق کرده گفتند بلی یا رسول الله آنگاه دست علی رض بلند گردانید گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واحب من احبه وابغض من ابغضه وانصر من نصره واخذل من خذله وادر الحق معه حیث دار هر کس که من مولای اویم علی رض مولای اوست بار خدایا نصرت ده کسی را که او نصرت دهد علی رض را و عداوت کن با کسی که او عداوت کند او را و دوستدار کسی را که او دوست دارد او را و غضب کن کسی را که او غضب کند او را و نصرت ده کسی را که او نصرت دهد او را و خوار کن کسی را که او خوار کند او را و حق را با او گردان بهر جا که او باشد پس ثابت شد بزعم شیعه روافض که معنی مولی تصرف ست و هر ولایتی که رسول را صلی الله علیه وسلم بر مومنان ست حضرت علی رض را نیز هست بدلیل قول رسول صلعم الست اولی بکم من انفسکم و اگر معنی ولی ناصر بودی احتیاج نبودی که اصحاب را جمع کند جهت اینکار که این دعا از برای علی کرم الله وجهه چرا که مولی بمعنی ناصر همه کسی میدانستند و این نوع دعای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نفرموده مگر برای امام معصوم که اطاعت او فرض باشد پس این نص صریح صحیح باشد در خلافت امیر المومنین علی رضی الله عنه **جواب این شبهه** که قوی ترین شبهه های ایشان ست محتاج ست بمقدمه و آن مقدمه بیان حدیث و رد ائمه سنت و بیان آنکه حدیث صحیح ست و شک در آن نیست و جمعی کثیر از محدثین مثل ترمذی و نسائی و احمد بن حنبل این روایت کرده اند شانزده صحابه و در دیگر روایت از احمد منقول که سی صحابه این حدیث را از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده اند و گواهی داده در ایام خلافت علی کرم الله وجهه زمانی که نزاع در خلافت افتاد بسیار از اسانید این حدیث صحیح ست و حسن و قول آنکس که میگوید که این حدیث صحیح نیست آن کسی که [illegible]

اینحدیث میکنند باینطریق که حضرت علی در آنوقت در یمن لمنفعت اهل‌البیت برا که نا بسته
که حضرت علی از یمن گشته بود در آنوقت حج با رسول صلی الله علیه وسلم گذارد و همچنین قول
دیگر که گفته اند اللهم وال من والاه درین زیادتی ست از قول مردود و موضوع ست لیکن آنچه
شیعه ازینحدیث زعم کرده اند که دلیل خلافت علی المرتضی ست و صحت بسیار این جوهر و بصحاح آنرا
حواله کرد و اگرچه بطول انجامد از تامل در آن غافل مباش وجه اول از وجوه آنکه فریق شیعه معترف
اند بر اینکه خبری که استدلال خلافت و امامت آن میکنند می باید که این متواتر باشد و حال آنکه
این خبر متواتر نیست بلکه در صحت این حدیث چنانچه گذشت خلاف کرده اند و طاعنان در
صحت آن جمعی اند عدول مرجوع الیهم از ائمه حدیث مثل سجستانی و ابوحاتم رازی و غیر
ایشان پس اینحدیث با آنکه از آحاد ست و در صحت آن نیز اختلاف کرده اند پس چگونه باید
ست ایشانرا از شرائط تواتر در احادیث امامت نمایند و حدیثی که باتفاق همه صلاحیت حجت
ندارد و لو مسلم عدم تواتر حجت خود میسازند و ارتکاب این معنی ممنوع نیست مگر تناقض صریح که
هیچ چیز از اسباب ترجیح آن نیست وجه دوم از وجوه رد آنکه مسلم نمیداریم معنی امام
و والی متصرف ست بلکه معنی او دوست و ناصر ست زیرا که مولی مشترک ست در میان چند معنی
معتق و عتیق و متصرف در امر و ناصر و محبوب و در هر یک ازین معنی حقیقت ست و تعیین یکی از
معانی مشترک بی دلیلی که مقتضی آن باشد تحکم محض نیست و تعمیم او در جمیع مفهومات جائز
نیست زیرا که مشترک لفظی ست باینطریق که وضع او متعدد شده بحسب تعدد معانی
پس رد و خلاف ست نزد جمهور اصولیین و علمای بیان و در استعمال فصحا نیز آنست که عام در
جمیع معانی نیست تا آنکه بتعمیم قائل شویم چنانچه نزد بعضی دیگر ست بنابر آنکه مشترک معنوی باشد باین
طریق که وضع شده باشد از برای قدر مشترک آن قرب معنوی ست و ماخوذ از ولی بفتح واو
و سکون لام بمعنی قرب و صدق و هر یک از معانی مذکوره با وجود این حال در خصوص کلام ما نحن فیه
ست تعمیم حاصل نمیشود زیرا که ممتنع ست اراده هر یک از معتق و عتیق و چون این اراده
ممتنع ست متعین اراده بعض ست و چون اولیان هر دو متفق اند بر صحت اراده حبیب و ناصر
معنی دوست چرا که حضرت علی سید و حبیب ماست پس اراده این معنی متعین باشد لا غیر آنکه
مولی بمعنی امام معهود نیست و نیامده نه در لغت و نه در شرع نادرست اما آنکه در لغت نیامده
زیرا که هیچکس از ائمه عربیه ذکر نکرده است که مفعل بمعنی افعل آمده باشد و قول آنکه اتقی مولیکم

المنادهی مولاکم بمعنے مقرکم یعنے جای قرار گرفتن شما ای کفار نار ست نه لاشیای بمعنے ا
کم واین مبالغه ہست در نفی نصرت یعنی جای شما آتش و ہیچ دوستی و معاونی ندارید غیر آتش که
از و مدد و معاونت شما خواہد بود چنانچہ در باب مبالغه میگویند که گرسنگی ہزاد و تشنگی آنکس ست که
بی زاد و بی توشہ ہست و نیز استعمال اولی ہست از آنکہ مفعل بمعنے افعل آمدہ باشد چرا که ہیچ کس از اہل عربیت
اولی من کذا نمیگویند و ہمچنین در ربنا فتنا ولی الرجلین میگویند اما آنکہ قبل ازین گفتیم که از معانی
مولی یکے متصرف در امور ہست نظر بر وقایع ہست که بعد ازین خواہد آمد یعنے من کنت ولیہ
و لفظ مولی و استعمال او بمعنے متولی نیست پس غرض رسول اللہ صلعم از نص بر موالات حضرت علی
اجتناب از بغض و دشمنی او ہست با این عبارت او فرمودہ تا دلالت بر شرف علی زیادہ شود
از جہت ہمین مقصد مدعا ساخت و دلیل بر آنچہ گفتیم آنست که رسول صلی اللہ علیہ وسلم در این خطبہ
ترغیب محبت اہلبیت و تمسک با ایشان بر سبیل عموم فرمودہ با این حدیث و بر حضرت علی بر سبیل خصوص
و لفظی که ابتدای حدیث با آن فرمودہ ہست نیز مشعر با ہمین ہست و لفظ حدیث نزد طبرانی و غیر
او بسند صحیح اینست که در خم غدیر در زیر درخت چند خطبہ فرمودہ گفت ایہا الناس انہ
قد نبانی اللطیف الخبیر انه لم یعمر نبی الا نصف عمر الذی یلیه من قبله وانی
لاظن ان یوشك ان ادعی فاجیب فانی مسئول وانکم مسئولون فماذا انتم
قائلون قالوا نشهد انك قد بلغت وجهدت ونصحت فجزاك الله خیرا فقال الیس
تشهدون ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وان جنته حق و ناره
حق وان الساعة اتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور قالوا بلی نشهد
بذلك قال اللهم اشهد ثم قال یا ایها الناس ان الله مولای وانا مولی المؤمنین وانا اولی
بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فهذا مولاه یعنی علیا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
ثم قال یا ایها الناس انی فرطکم وانکم واردون علی الحوض حوض ما بین بصری الی
صنعا فیه عدد النجوم قدحان من فضة وانی سائلکم حین تردون علی عن الثقلین
فانظروا کیف تخلفونی فیهما الثقل الاکبر کتاب الله عزوجل وسیلة طرفه
بید الله وطرفه بایدیکم فاستمسکوا به ولا تضلوا ولا تبدلوا وعترتی اهل بیتی
فانه نبانی اللطیف الخبیر انهما لن ینقضیا حتی یردا علی الحوض ...

اعرض
بهانه ۱۲

سبب
ترسن

عمر آن پیغامبرست که قبل ازوی بود بعمر نصفه و من چنین گمان میبرم که نزدیک آن رسیده است که خوانده شوم پس داعی را اجابت کنم بتحقیق که من سوال کرده خواهم شد از شما و شما نیز مسئول خواهید بود از من بعد از سوال شما چه جواب خواهید گفت آنگاه اصحاب رضی الله عنهم گفتند داوی شهادت خواهیم نمود که آنچه نازل شده تبر تو جمیع آنها را رسانیدی و کمال جد و جهاد بجا آوردی و موعظه گفتی خدا تعالی ترا خیر دهد باز رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا گواهی نخواهید داد که نیست معبود بحق مگر خدای تعالی و آنکه محمد بنده او و فرستاده اوست و آنکه جنت و نارست و موت و بعث حق ست و آنکه روز قیامت خواهد آمد هیچ شبهه و شکی در آن نیست و مردمان از قبر انگیخته خواهند شد اصحاب گفتند بلی بجمیع مذکورات شاهدیم و گواهی خواهیم داد و بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بار خدایا گواه باش باز فرمود یا ایها الناس بتحقیق خدا تعالی ناصر من ست و من ناصر مومنانم و اولی بایشانم از نفسهای ایشان آگاه باشید که ناصر وی ام علی ناصر ویست بار خدایا دوست دار کسیکه علی را دوست دارد و دشمن دار کسی را که علی را دشمنی کند باز فرمود یا ایها الناس بتحقیق خواهم گرفت پیشتر از شما در روز حوض و شما خواهید نمود بر من و حاضر خواهید شد و عرض حوض من زیاده خواهد بود و زیادتی از عرض ما بین بصری و صنعاء و در آن حوض بعدد ستارها قدحها خواهد بود و زمانی که بر من وارد شوید بر حوض سوال خواهم کرد شما را از ثقلین پس نظر کنید که بعد از من در رسیدن این هر دو تعظیم آن چه نوع بسلوک خواهید کرد و ثقل اکبر کتاب الله و آن حبلی ست که یکطرف او بید قدرت الله تعالی و طرف دیگر بدست های شماست آنرا نگاه دارید و تمسک جوئید آن گمراه نشوید و هیچ چیز بدل آن نکنید و دیگری از دعوت ظاهر اهل البیت عترت من ست و بتحقیق که خبر داد مرا خدا تعالی که عالم بخفیات و جلیات امورست آنکه کتاب الله تعالی و اهل بیت من انقضای ایشان و از هم جدا نمیشوند یعنی زائل نمیشوند حکم تعظیم و تمسک ایشان هر دو تا دامی که دنیا باقیست تا آنکه وارد شوند بر من بر حوض و نیز دلیلی بر آنکه مراد از امر بموالات حضرت امیر المومنین علی اجتناب از بغض و عداوت آنحضرت رسول صلی الله علیه وسلم انست که حافظ شمس الدین جزری رح روایت کرده مذکر با خطبه خواندن رسول صلی الله علیه وسلم و سبب ذکر این حدیث آن بود که بعضی از اصحاب رض که در امیر المومنین علی رض بجانب یمن رفته بودند سخنی بنسبت حضرت امیر المومنین گفته بودند چون رسول صلعم از حج فارغ شده اراده فرموده که تنبیه کند مردمان را بر قدر و مرتبه علی رض و رد کند بر آن کسی در باب وی سخنی گفته بودند یعنی بریده چنانچه بخاری روایت کرده است که بریده در ملازمت حضرت علی

بجانب یمن رفته واز علی رض ناخوشی دیده وآنرا نزد رسول الله رسانید رسول الله از آن حکایت متغیر
شد وفرمود ای بریده آیا من مومنان را اولی نیستم از ایشان بنفسهای خود بریده گفت بلی یا رسول الله
آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه واما روایت بریده که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لا تقع یا بریدة فی علی فان علیا منی وانا منه وهو ولیکم بعدی
یعنی مذمت حضرت علی مکن ای بریده که حضرت علی ع از من ست ومن از ویم واو ولی شماست بعد
از من سند این حدیث ضعیف ست زیرا که یکی از رواة او اجلح ست اگرچه ابن معین او را ثقه دانسته
لیکن غیر ابن معین حکم بضعف او کرده اند بنا بر آنکه شیعه بوده ست وبر تقدیر صحت احتمال دارد
که بالمعنی نقل کرده باشد بر حسب اعتقاد خود وبر فرض اگر بلفظ روایت کرده متعین تاویل آن
بر لایتی خاص بنظیر آن قول رسول الله صلی الله علیه وسلم اقضاکم علی با آنکه اگرچه احتمال تاویل بشبهه
باشد اجماع بر حقیت خلافت ابوبکر وعمر وعثمان رضی الله عنهم درین هنگام حاکم ست بحقیت خلافت
ابوبکر رض وبطلان خلافت عقب موت رسول الله صلی الله علیه وسلم زیرا که از اجماع عام قطعی
حاصل شود واز خبر واحد ظن حاصل میشود ودرمیان قطعی وظنی اصلا تعارض نیست بلکه بقطعی میباید کرد
وظنی را طرح میباید با آنکه ظنی نزد شیعه درین باب معتبر نیست چنانچه گذشت پس استدلال باطل باشد
وجه سیوم از وجوه رد آنکه مسلم داشتیم که مولی بمعنی اولی باشد لیکن مسلم نمیداریم که
اولی بامامت باشد بلکه بمعنی اولی باتباع وقرب باو ست مثل قول خدا تعالی ان اولی الناس
بابراهیم للذین اتبعوه یعنی اقرب واحق الناس باتباع دین ابراهیم آن کسانی اند که پیروی کردند
او را وهیچ دلیلی قاطع یا ظاهر بر نفی این احتمال درین حدیث نیست بلکه این احتمال واقع همین معنی ست
چرا که ابوبکر وعمر خود بعلی مولی المومنین گفته اند **وجه چهارم** آنکه ایضا بر تقدیریکه مسلم داریم که معنی او
بامامت ست لیکن نمیداریم که امامت در حال باشد والا لازم می آید که با وجود رسول الله صلی الله
علیه وسلم حضرت امیر المومنین علی امام باشد واین باطل ست پس مراد امامت فی المآل خواهد بود
در حدیث وقت آل سا[illegible] پس درین هنگام مراد وقتی ست که بیعت یافته شود ومردم با وی بیعت
کنند وبنا برین منافاتی میان خلافت حضرت علی وتقدیم خلفاء ثلاثه رض بر خلافت وی نیست
زیرا که عقد باجماع اصحاب رض از علی رض ثابت شده با وجود اخباری که مصرح ست بخلافت ابوبکر
پس از افضلیت علی بر متقدمین او هیچ گونه بطلان امامت غیر لازم نمی آید چنانچه قبل ازین
گذشت که اهل سنت وجماعت اجماع کرده اند بر صحت امامت مفضول با وجود فاضل بدلیل اجماع

ایشان بر خلافت عثمان رض یا آنکه اختلاف کرده‌اند در فضیلت عثمان رض بر حضرت علی رض اگرچه اکثر اهل
برین اند که عثمان افضل است از علی المرتضی چنانچه بیان این مسئله خواهد آمد و از سفیان ثوری بصحت
رسیده که گفت کسیکه زعم کند که حضرت علی احق و اولی بود بامامت از شیخین حکم کرده است بخطای
شیخین و خطای جمیع مهاجرین و انصار رضی الله عنهم و هر کس که حکم بخطای مهاجرین و انصار کند گمان
این ندارم که عملی از اعمال او بآسمان رفع کند و اینکلام امام نووی از سفیان ثوری رحمهما الله تعالی
نقل کرده و گفت اینکلام سفیان با آنکه حسن اعتقاد او نسبت حضرت امیر المؤمنین علی مشهور و
معروف است و از بیان مستغنی و در روایت کرده زید بن حبان که سفیان ثوری رحمه الله در اول
حال اجتهاد او مثل اصحاب اش بود و از اهل کوفه که علی رض را بر ابوبکر و عمر رض تفضیل میداد و لیکن بعد ازانکه
ببصره رفت از رای اول رجوع نمود و تفضیل میداد ابوبکر و عمر را بر علی رضی الله عنهم اجمعین
وجه پنجم آنکه این حدیث اگر نص بر امامت علی بودی چگونه در وقت قرار کار خلافت محتاج الیه بود حضرت
علی و عباس رض و غیر ایشان از اصحاب هیچکس این حدیث را حجت نساخت و اظهار این معنی نکرد و آنکه علی رض
در ایام خلافت خود حجت ساخته اصحاب را از آن مذکر ساخت و استشهاد از ایشان نمود چنانچه در جواب
شبهه ... گذشت پس ساکت شدن حضرت علی رض از احتجاج باین حدیث تا زمان خلافت خود
دلیل قاطع است نزد کسی که اندک فهم و عقلی دارد و از کلمهٔ الحق استنکاف نمی نماید زیرا که علی رض عالم بود
با آنکه در حدیث نصی در باب خلافت او عقب فوت رسول الله صلعم نص در باب خلافت نماد و نشد
در شان او و نه در شان دیگری چنانچه خواهد آمد و حدیث خروج حضرت علی و حضرت عباس رضی الله
عنهما از خانه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم و در بخاری و غیر آن از کتب حدیث مطولاً مذکور است صریح
در آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در وقت رحلت از دنیا نص بر امامت هیچکس از اصحاب نفرموده و بعد
از تأمل درین حدیث هر عاقل میداند که من کنت مولاه نص در امامت علی رض نیست و الا محتاج نبودند
حضرت علی و حضرت عباس رض بمراجعت برسول الله صلعم چنانچه در وقت وجود علامت موت در بشره
رسول الله صلعم عباس آن علامت یافته با حضرت علی رض گفت بیا تا از حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم سوال کنیم که اگر خلافت درمیان ما خواهد بود بدانیم و اگر غیر ما باشد معلوم کنیم که کیست از
وی التماس کنیم تا در حق ما وصیت فرماید حضرت علی رض در جواب گفت بخدای سوگند که اگر سوال
کنیم از خلافت و ما را از آن منع کند مردم بعد از حضرت بما نخواهند داد و ما از رسول صلی الله علیه
وسلم این سوال نمیکنیم و دنیا نمی طلبیم با آنکه آنحضرت صلعم از روز غدیر خم تا ایام مرض موت رسول الله

صلی الله علیه وسلم قریب یک دو ماه بیشتر نگذشته بود و تجویز نسیان برین تمام اصحاب که خبر روز غدیر خم
شنیده بودند و حال آنکه ایشان از اهل ذکاوت و فطنت و عدم تفریط و غفلت بودند در آنچه از
رسول الله صلی الله علیه وسلم میشنیدند محال عادت است و هر عاقل ببدیهه عقل میداند که اصحاب
را رضی الله عنهم درین باب نسیان و تفریط واقع نشده بود و در حال بیعت ابوبکر مذکور این حدیث
بوده اند و عالم بمعنی این حدیث نیز بوده اند با آنکه رسول الله صلعم روزی دیگر بعد از روز خم غدیر
خطبه خوانده و درباره ابوبکر رض حدیثی که بعد ازین در فضائل او در حدیث یکصد و سیوم
خواهد آمد بیان فرموده در آن نظر کرده و در معنی آن تامل کن و نیز بعد ازین در آیت چهارم که در
فضائل اهلبیت مذکور شده حدیثی خواهد آمد که رسول الله در مرض موت ترغیب بر مودت
و محبت و اتباع اهلبیت فرموده و در بعضی از احادیث است که آخر کلمه که رسول الله صلی الله علیه وسلم
بآن تکلم فرمود این بود اخلفونی فی اهل بیتی یعنی محبت من ملازم و تابع اهل بیت من باشید و ملاحظه
بجانب من در عید ارید و این در شان اهلبیت فرموده و فرق میان وصیتی که رسول الله صلی الله علیه
وسلم در شان اهلبیت فرموده و میان خلافت بسیار است و زعم شیعه و روافض که اصحاب رضی الله
عنهم اجمعین باین نص عالم بودند و اطاعت نکردند عناد و مکابره باطل است چنانچه مبسوطاً بیان
کردیم و آنچه که حضرت علی رض بنا بر تقیه ترک خلافت و ترک استدلال باین حدیث کرد گفته اند آن نیز کذب
و افترا است بدلائلی که گذشته مبسوطاً و از جمله آن دلائل یکی این بود که حضرت علی با شوکت و
حشمت در میان قوم خود بود با کثرت شوکت و شجاعت که داشت احتیاج تقیه نداشت و
از کسی نمیترسید و ابوبکر رض شوکت و کثرت نمیداشت تا از کسی نمیترسید تا بتقیه نصا گفتند
از ما امیری و از شما امیری به حدیث الائمة من قریش استدلال کرد و جمیع استدلال او را قبول کردند با آنکه
این حدیث عام بود در جمیع قریش و هیچکس از اصحاب نگفت که نص بر امامت حضرت علی خاص
وارد شده و روایت کرده بیهقی از ابوحنیفه رح که گفت اصل عقیده شیعه تضلیل صحابه است
انتهی و تنبیه کرد ابوحنیفه رحمه الله بر شیعه بواسطه آنکه شخص شیعه در عقیده کمتر نیست از روافض که
تکفیر اصحاب میکنند و میگویند که ایشان عناد کردند و ترک عمل بنص در امامت علی المرتضی
رضی الله عنه بلکه زیاده کرد ابوکامل که از رؤسای روافض است تکفیر علی رضی الله عنه و زعمش این است
که حضرت علی اعانت و مدد گرفتن کفار را بر کفر ایشان و پنهان
ساختن نص بر امامت و پوشیده داشتن چیزی که دین تمام میشود و نگذاشتن تقویت ایشان در این اعتقاد

فاسد و مذهب باطل ابو کامل خذله الله تعالی و علیه لعنة الله ناستی چنان قبایح شده که آن هرگز از
حضرت علی رضی الله عنه وارد نشده که نص صحیح بر امامت خود ساخته باشد بلکه از وی رضی الله عنه
بتواتر رسیده که فرموده است که افضل این امت ابوبکر و عمر است رضی الله عنهما و عمر رضی الله عنه چون او را در شوری
داخل نمودند قبول کرد و از بیعت ابا نفرمود و بنا بر این آن کاذب استنباط نموده که علی رضی الله عنه
در کتمان نص اعانت اصحاب کرد و اصحاب باعتقاد فاسد او کافر شدند پس معین کنند کافر
باشد پس بنا بر کلام این جهال کذاب ملاحده که طعن بر دین و در قرآن کرده اند و المنة العلام
را لازم باید لازم که متعدی در کلام ملاحده گردیده و کلام روافض صحبت خود ساخته و در
دین طعنه زنند را جواب گویند که ما جور نخواهند شد و از جمله آنچه ملاحده گفته اند است که چگونه خدای
تعالی میفرماید کنتم خیر امة اخرجت للناس هستید شما نیکوترین گروهی که از خلوتخانه غیب
بیرون شده اید از برای مردمان و حال آنکه بعد از وفات پیغامبر صلی الله علیه وسلم ایشان مرتد شدند
تا شش تن که حال قبول نمودند از تقدیم ابوبکر رضی الله عنه بر حضرت علی که وصیت در حق او شده بود پس نظر
کن در حجت این ملاحده که عین حجت رافضه است قاتلهم الله بلکه مضرت این گروه رافضه در دین از
یهود و نصاری و سایر فرق ضلالت بدتر است چنانچه حضرت علی رضی الله عنه تصریح این معنی فرموده نقل
خود لعنهم و هذه الامة علی ثلث و سبعین فرقة اشرها من ینتحل حبنا و یفارق
امرنا یعنی این امت هفتاد و سه فرقه خواهد شد بدترین آن فرقه ها فرقه است که فرط محبت با بجود
بند و مخالفت امر ما میکند و وجه اشتمال انضمام این جماعت بزیادتی ضرر در دین است که بواسطه
افترای خیاد و بدعتهای شنیعه ایشان ملاحده تسلیط یافتند و طعن بر دین ائمه مسلمین نمودند بلکه قاضی
ابوبکر باقلانی رحمة الله علیه گفت که در آنچه روافض رفته اند ابطال جمیع اسلام است زیرا که
چون ممکن بود اجتماع جمیع بر کتمان نصوص ممکن است اتفاق ایشان بر نقل کذب از جهت غرضی از اغراض
نفس ممکن باشد که تمام احادیثی که نقل کرده اند کذب و بهتان است و نیز ممکن باشد که قرآن معارض شده باشد
بچیزی که افصح است و اصحاب آن را بهتان کرده باشند چنانچه ادعای یهود و نصاری و همچنین سایر
امم نقل کرده اند از پیغامبران صلوات الله علیهم و علی محمد صلی الله علیه وسلم جایز باشد کذب و بهتان
و تهمت چرا که زمانی که در این امت که بهترین امم است تجویز میکنند تجویز کردن در باقی طریق ایشان
اولی است پس تامل کن در این مفاسد که بر قول فاسد روافض مترتب میشود و روایت کرده از شافعی
رحمة الله علیه که گفت هیچ فرقه از فرق بدعت ما سوای در شهادت زور و بهتان بر تر بر روافض نیست

بلکه ایشان بر همه فرقه‌های یاد می‌کنند درین باب او می‌گوید که هرگاه شافعی ذکر اجماع است بنمود ایشان را عیب بکرد و سخت‌ترین عیبی **وجه ششم از وجوه رد** آنکه هیچ بلغ نبود و آنکه رسول صلعم در خطبه سابقه در روز خم غدیر تصریح فرمود که علی رض بعد از من خلیفه است پس عهد ول صلی الله علیه وسلم از تصریح بامر خلافت بحدیث من کنت مولاه الخ و دلیل ظاهر است زیرا که مراد حضرت صلی الله علیه وسلم ولایت خلافت نبوده بلکه ارشده بسندی که راویان اینهمه مقبول اند چنانچه قوم بیهقی گفته از طرق متعدده از حضرت علی که رسول صلی الله علیه وسلم را گفتند که یا رسول الله بعد از امر خود امر خلافت مفوض بکه خواهی ساخت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان تؤمروا

ابا بکر تجدوه امینا زاهدا فی الدین راغبا فی الآخرة وان تؤمروا عمر تجدوه قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم وان تؤمروا عثمان تجدوه فائدة فی الدارین وان تؤمروا علیا ولا اراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا یاخذ بکم الطریق المستقیم

یعنی برای شما مفوض است این امر اگر ابوبکر رض را این خود سازید خواهید یافت او را امین و تارک دنیا و رغبت در آخرت و اگر عمر را امیر خود سازید خواهید یافت او را صاحب قوت و امانت که خوف نمیکند در راه خدا تعالی از ملامت هیچ ملامت کننده و نیز رسد و اگر عثمان را امیر خود سازید فائده دو جهان یابید و اگر علی رض را بر خود امیر سازید حال آنکه نمی‌بینم که آنرا بالفعل خود آرید می‌یابید و را نا و راه حق که شما را راه راست نماید و نیز روایت این حدیث بسندی که رواة آن ثقه اند چنانچه بیهقی گفت پس این حدیث دلالت میکند بر آنکه امر امامت موقوف شد بکسیکه مسلمانان با وی بیعت کنند و بر عدم نص در شان امیر المومنین علی مؤید و مقوی است قول که جمعی کثیر مثل احمد بسند حسن و امام احمد و غیر ایشان بسند قوی چنانچه قوم بیهقی گفت روایت کرده اند از حضرت اسد الله رض که چون با وی بیعت شد گفتند که کسی را بر ما خلیفه سازد فرمود که کسی را بر شما خلیفه نخواهم ساخت بلکه چنانچه رسول صلی الله علیه وسلم شما را گذاشته بر من نیز شما را بهمان طریق خواهم گذاشت بر و نیز روایت کرد کسیندی که رجال او رجال صحیح است از علی کرم الله وجهه که فرمود ما استخلف رسول الله علیکم ولا استخلف علیکم یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی را بر شما خلیفه نگردانید و من بر شما کسی را خلیفه نگردانم همین حدیث روایت کرد دار قطنی نیز از حضرت امیر المومنین علی و در بعضی از طرق اسناد او زیادتی است که دخلنا علی رسول الله فقلنا یا رسول الله استخلف علینا قال .... لا ان یعلم الله فیکم خیرا یولی علیکم خیرکم فقال علی فعلم الله فینا خیرا فولی علینا ابا بکر و اثل

بیهقی گفته امامت موقوف بر بیعت مسلمانان

شایکم بر رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم و لعتیم رسول اللہ خلیفہ تعین فرما برا فرمود تعیین خلیفہ بخود ہم
کردی مگر اینکہ خداے تعالی درشما نیرے می بیند بہترین شما را والی میسازد بر شما پس حضرت علی فرمود کہ خدای تعالی
در ما خیری دید کہ بہترین ما را بر ما والی گردانید پس ازین دلیل ثابت شد کہ حضرت علی تصریح کرد کہ
رسول اللہ نص خلافت نفرمودہ در شان ہیچکس نہ در شان ابوبکر و روایت کرد مسلم از حضرت
علی کرم اللہ وجہہ فرمود من زعم ان عندنا شیئا نقرأہ غیر کتاب اللہ وہذہ الصحیفۃ فیہا اسنان الابل و
اشیاء من الجراحات فقد کذب ہر کس کہ زعم کرد کہ نزد ما چیزی ہست کہ میخوانیم آنرا غیر کتاب اللہ
واین اوراق کہ در آن ہمان بل ہست یعنی در آن کیفیت دیان اصناف شتران کہ در دیت بر
قاتل لازم میشود و چیزی از جراحات یعنی حکم تحریم قتل مسلم بکافر و غیر ذلک از احکام قصاص آن
زاعم کاذب ہست و بیان این حدیث آنست کہ جماعتی از شیعہ زعم کردہ اند کہ نزد اہل بیت خصوص
حضرت علی چیزے چند از وحی ہست کہ پیغامبر ایشان را بآن مطلع ساختہ و ہیچکس بآن مطلع نشدہ غیر
اہل بیت بنا برین ابوجحیفہ وغیر او از حضرت علی سوال کردند کہ آیا نزد شما چیزے غیر آنکہ در قرآن مجید
ہست باقی است آنگاہ امیر المومنین در اثنای خطبہ بر بالای منبر فرمود کہ واللہ نزد ما ہیچ چیز از وحی غیر کتاب اللہ
نیست واین چند ورق کہ در قراب سیف من ہست و آنرا بیرون آوردہ بمردم نمود در ان احکام
مقادیر و اصناف شتران بود کہ در دیت قتل بر قاتل لازم میشود و بعضے از احکام قصاص مثل تحریم
قتل مسلم بعوض کافر و فکاک اسیر و غیر ذلک کہ از رسول صلے اللہ علیہ وسلم شنیدہ یا آنکہ خود از کلام اللہ
استنباط نمودہ بود واللہ اعلم و روایت کردہ اند جمعی مثل دار قطنی و ابن عساکر و ذہبی و غیر ایشان کہ حضرت
علی چون بجانب بصرہ نزول فرمود ابن الکواء و قیس بن عباد برخاستہ از آنحضرت سوال کردہ گفتند
کہ خبر دہ مرا ازین آمدن خود کہ آیا بحسب غلبہ بر امر خلافت یا امامت ست یا بعہدی کہ از جانب رسول
صلے اللہ علیہ وسلم ست ما را از آن خبر کن کہ اعتماد و وثوق باخبار تو داریم و میدانیم کہ آنچہ حق و صدق ہست
نقل خواہی فرمود آنگاہ حضرت علی فرمود اما ان یکون عندی عہد من النبی عہدہ
الی فلا واللہ لئن کنت اول من صدق بہ فلا اکون اول من کذب علیہ ولو کان عندی منہ عہد
فی ذلک ما ترکت اخا بنی تیم بن مرہ و عمر ابن الخطاب یقومان علی منبرہ ولقاتلتہما بیدی
ولو لم اجد الا بردتی ہذہ ولکن رسول اللہ لم یقتل قتلا ولم یمت فجاءۃ
مکث فی مرضہ ایاما ولیالی یاتیہ المؤذن او بلال فیؤذنہ بالصلوۃ فیامر ابابکر

سند رادیست ۱۲

فصلی بالناس

وهو يرى مكانى ولقد ارادت امراة من نسائه تصرفه عن ابى بكر فابى
وغضب وقال انتن صواحب يوسف مروا ابا بكر فليصل بالناس فلما قبض رسول
الله نظرنا فى امرنا فاخترنا لدنيانا من رضيه رسول الله لديننا وكانت الصلوة اعظم
شعائر الاسلام وقوام الدين فبايعنا ابا بكر وكان لذلك اهلا ولم يختلف عليه
منا اثنان وفى رواية فاخترنا لدنيانا من اختاره صلعم لديننا فاديت الى ابى بكر حقه
وعرفت له طاعته وغزوت معه فى جنوده كنت اخذ اذا اعطانى واغزو
اذا اغزانى واضرب بين يديه الحدود بسوطى فلما قبض ولاها عمر فاخذ بسنة صاحبه
وما يعرف من امره فبايعنا عمر لم يختلف عليه منا اثنان فاديت له حقه و
عرفت له طاعته وغزوت معه فى جيوشه وكنت اخذ اذا اعطانى واغزو
اذا اغزانى واضرب بين يديه الحدود بسوطى فلما قبض تذكرت فى نفسى قرابتى
وسابقتى وفضلى وانا اظن ان لا يعدل بى ولكن خشى ان لا يعمل الخليفة بعده شيئا
الا لحقه فى قبره فاخرج منها نفسه وولده ولو كانت محاباة لاثر ولده بها
وبرئ منها الرهط انا احدهم وظننت ان لا يعدلوا بى فاخذ عبد الرحمن مواثيقنا
على ان نسمع ونطيع لمن ولاه الله امرنا ثم بايع عثمان فاديت له حقه وعرفت له طاعته
وغزوت معه فى جيوشه وكنت اخذ اذا اعطانى واغزو اذا اغزانى واضرب
بين يديه الحدود بسوطى فلما اصيب نظرت فاذا الخليفتان اللذان اخذاها بعهد
رسول الله بالامامة والخلافة وقد مضيا وهذا الذى اخذ له ميثاقى قد اصيب
فبايعنى اهل الحرمين واهل هذين المصرين اى البصرة والكوفة فوثب فيها من ليس
له قرابة كقرابتى ولا علمه كعلمى ولا سابقته كسابقتى وكنت احق بها منه يعنى معاويه
ا با آنکه اگر رسول الله صلی الله علیه وسلم درین باب من عهدی و وصیتی کرده باشد چنین نیست و اگر
وصیتی و عهدی در امر خلافت در شان من شده بودی اول کسیکه تصدیق و عمل از و کردی من بودم
و تکذیب آن و ترک عمل نمیکردمی و نمیگذاشتمی که ابوبکر بن قحافه و عمر ابن الخطاب رضی الله
عنهما بر منبر رسول الله روند و ایستادند و با ایشان مقابله میکردم و هیچ چیز غیر این نبودیم
که با من بود و نیکن رسول صلی الله علیه وسلم کشته نشده و فجاة و وقعه نیز وفات نکرد بلکه مرض او
صلی الله چند روز بطول انجامید و بلال آمد و اعلام بوقت نماز کرد پس رسول صلی الله علیه وسلم

ابوبکر رض را فرمود که امامت با مردم کرده نماز گذارد و مکان مرا مسید ید و مسند ساب و بعضی از ازواج
رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواستند که امر صلوة از ابوبکر بگردانند رسول الله صلی الله علیه وسلم ازین
معنی ابا فرمود و غضب فرمود و گفت انتن صواحب یوسف مرن ابا بکر فلیصل للناس
وچون رسول الله صلی الله علیه وسلم از دنیا رحلت فرمود نظر کردم در امر خود اختیار کردم از برای
دنیا خود کسی را که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از برای دین ما او را راضی شده و حال آنکه صلوة اعظم
اشعار اسلام ست و دین بآن قائم ست لیکن بیعت کردم با ابابکر رض و نیز اهل بیت این امر را ست
و دو کس از ما در این باب مخالفت او نکردند بلکه تمام متفق بودند با او درین امر و در روایتی دیگر آنکه
فرمود اقامت امر خلافت کرد در میان ما و ما هم متفق بودیم و کسی از ما بر و مختلف نشد و مآل
هر دو عبارت یکیست اگرچه بحیثیت لفظ مختلف ست و در روایتی دیگر آنکه فرمود اختیار کردیم
از برای دنیا کسی را که رسول صلی الله علیه وسلم از برای دین ما اختیار کرده بود پس حق ابابکر صدیق
را در امر خلافت موادی ساختیم و اطاعت او بر خود لازم الزم دانستیم و غزا کردیم باتفاق در لشکری
که او بود و هرگاه که عطای مال غنیمتی بمن میکرد میگرفتم و اگر مرا بغزای و انه میکرد میرفتم و غزا
میکردم و بتازیانه خود اجرای امر حدود در حضور او بر مردم میکردم و بعد از آنکه او فوت شد عمر
رض عمل نمود در نتیجه بر اعمال او واقف بود پس بعده بیعت کردم بعمر رض و دو کس که اقل مرتبه
اختلاف ست در میان ما اختلاف نکردند پس ادای حقوق حق خلافت او کردیم و اطاعت او نمودیم
و غزا همراه او کردیم در لشکری که بود و اگر میدادی میگرفتیم و اگر بغزای رجوع میفرمود غزا میکردیم
و در حضور او بسوط خود اجرای حدود بر مردم میکردیم آنچون عمر رض متوفی شد قرابتی خود برسول
صلی الله علیه وسلم و سبقت خود در اسلام و فضل خود بخاطر رسانیدم گمان من این بود که دیگری را
بر من اختیار نکنند لیکن ترسیدم که خلیفه او اگر عمل نکند وبال او در قبر او لاحق شود بنابرین نفس خود را و لد
خود را از آن امر معزول میداشتم ملاحظه تمام درین باب نموده این امر برای چند کس مفوض میساخت
که من یکی از آنها بودم و گمان من این بود که من دیگری نخواهد کرد و عبدالرحمن بن عوف با من
مواثیق گرفت که اطاعت آنکس کنم که خدا تعالی او را والی امر سازد و آنگاه بیعت بعثمان رض
کردم و من ملاحظه نمودم که اطاعت کردن سابق بر من بود بیعت کردم و من ادای حق او در
خلافت او کرده اطاعت کردم همراه او غزا کردم در لشکری که او بود و عطای مالی که میفرمود میگرفتم
و اگر رجوع بغزای میشد بغزای میرفتم و بسوط خود در اجرای حدود بر مردم میکردم تا آنکه عثمان

شہید شد انگاہ من نظر درین امر کردہ دیدم کہ دو خلیفہ کہ بعہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در امر صلوۃ وخلافت کردند گذشتند واین خلیفہ ثالث کہ عہد و میثاق برای من گرفتہ بودند او نیز رفت پس اہل مکہ و مدینہ واہل این دو شہر کہ کوفہ و بصرہ باشند بمن بیعت کردند درین اثنای کسیکہ خود مثل او نیست و قرب و مثل من نیست باین امر برخاستہ ادعای خلافت دارد یعنی معاویہ و حال آنکہ من احق واولی بخلافتم و روایت کردہ جماعت مذکورہ اسحاق بن راہویہ از چند طرق و دیگر و غیر ایشان نیز از طرق دیگر روایت کردہ اند و ہبی گوید طرق این حدیث بعضی مقوی دیگر ست واصح این طرق روایت سماعیل بن علیاست و در آن روایت آنکہ چون حضرت علی را گفتند کہ از امر خود خبر دہ مرا کہ آیا بعہد بہ شما رسول صلی اللہ علیہ وسلم و نشان شما امر کردہ است یا آنکہ برای خود متصدی این امر شدہ رید باجتہاد خود و در روایت کردہ احمد از حضرت امیر المومنین علی کہ در جمل گفت لم یعہد الینا رسول اللہ عہدًا ..... ناخذ بہ فی الامارۃ ولکن شیئ رأیناہ من قبل انفسنا در امر خلافت ہیچ احدی را وصیتی از رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشد کہ با آن عمل کنیم بلکہ امری بود کہ ما برای اجتہاد خود در روایت کردند ہروی و دار قطنی مانند این حدیث با زیادتی جمیع طرق این حدیث متفق ست از علی المرتضی کرم اللہ وجہہ بر نفی نص امامت و علمای نیز برہمین متفق اند چنانچہ ابو نعیم از حسن مثنی بن حضرت حسن سبط رضی اللہ عنہ روایت کرد کہ چون باو گفتند کہ خبر دہ من کنت مولاہ فعلی مولاہ نص در امامت ست حضرت علی جواب داد کہ اما واللہ لو کان الامر من النبی صلعم بذلک الامارۃ والسلطان ..... لافصح لہم فان رسول اللہ کان افصح الناس للمسلمین ولقال لہم یا ایہا الناس ہذا والی امرکم والقائم علیکم بعدی فاسمعوا واطیعوا ما کان من ہذا شیئ ثم ترک علی امر اللہ ورسولہ ان یقام بہ او یعذر فیہ الی المسلمین لکان اعظم الناس خطیئۃ لعلی اذا ترک امر اللہ ورسولہ وحاشاہ من ذلک یعنی آگاہ باشید بخدای سوگند کہ اگر مراد رسول از این حدیث امارت و سلطنت بودی ہر آئینہ ظاہر و مبین میساخت تصریح آن پیغمبر بودند زیرا کہ رسول صلعم فصیح ترین بود از مردم خصوصًا از برای امر مسلمانان و ہر آئینہ ایشانرا میگفت ایہا الناس علی المرتضی والی امر شما ست و نیز در خلافت بعد از من قیام باو نمائید سخن او بشنوید و اطاعت او میکنید و بخدای سوگند کہ اگر خدای ورسول خدای بامر مسلمانان باو قیام نماید و علی رضی اللہ عنہ ترک بامر خدا و رسول خدا میکرد و در قیام بامر مسلمانان عذر میگفت ہر آئینہ علی را ذنب از جمیع مردم بیشتر بودی بواسطہ ترک امر

م فواللہ لئن کان اللہ ورسولہ اختار علیا لہذا الامر والقیام للمسلمین من بعدہ م

خدا تعالی و رسول و حاشا که حضرت علی امر خدا و رسول را ترک کند روایت کرد از وی که گفت
لو کان هذا الامر کما تقول فان الله اختار علینا للقیام علی الناس لکان اعظم
الناس خطیئة ان ترک امر رسول الله اگر امر چنین بودی که میگویند که الله تعالی علی را
اختیار کرده بود برای امر اقامت مسلمانان هر آینه علی اعظم خطیئه بودی از همه مردم زیرا که
ترک امر خدا و رسول خدا کرد که امر مسلمانان قیام ننموده است آنگاه آن شخص گفت که آیا رسول
الله صلی الله علیه وسلم نگفت من کنت مولاه فعلی مولاه حضرت امام حسن در جواب گفت لو عنی
به القیام علی الناس بالامارة لافصح عنه کما افصح عن الصلوة والزکوة ولقال
یا ایها الناس ان علیا ولی امرکم .. من بعدی والقائم فی الناس بامری فلا تعصوا
امره یا اگر مراد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین حدیث قیام بامر مسلمانان بودی آنرا منکشف ساختی و گفتی
ایها الناس علی امیر شما بعد از من و با امر مسلمانان قیام خواهد نمود بامر من اطاعت او کنید و فرمان او
بکنید روایت کرد دارقطنی از ابو حنیفه که چون به مدینه آمد از امام جعفر الصادق رضی الله عنه
از حال ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سوال کرد امام جعفر فرمود که رحمت خدا بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما باد آنگاه
ابوحنیفه رح گفت که در عراق چنین میگویند که تو از ایشان بری شدی فرمود معاذ الله کذبوا ورب
الکعبه پناه بخدای میگیرم که از ایشان تبرا کنم دروغ میگویند به پروردگار کعبه سوگند است آنگاه
امام جعفر رضی الله عنه ذکر تزویج ام کلثوم از فاطمه رضی الله عنها که بود با عمر رض نمود و گفت ای
ابوحنیفه رح لو لم یکن اهلا لها ما زوجه ایاها اگر عمر رض اهل بیت را استحقاق این امر نداشتی
حضرت علی دختر خود را بوی نمیداد ابوحنیفه گفت اگر این کلمه را بعراق بنویسی خوبست امام در جواب گفت
لا یطیعونی بالکتب اطاعت من نخواهند کرد بنوشتن بدانکه تزویج حضرت امیر المومنین علی رض دختر
خود را بعمر رض دلیل قاطع است بر بطلان روافض چرا که بزعم فاسد این جماعت عمر را رض حکم تکفیر می کنند
که چگونه جائز بود که علی المرتضی دختر خود را بکافری میدهد نعوذ بالله منها من هذا الاعتقاد و وجه
هفتم از وجوه رد آنکه آنچه ایشان میگویند که اللهم وال من والاه وعاد من عاداه درین
حدیث دعائی هست که نمی باشد مگر برای معصوم پس این دعوی هست بی دلیل زیرا که جائز نیست
این نوع دعائی برای ادنی کسی از مومنان و هرگاه که برای کسی ادنی از مومنان جائز باشد چه جای آن
برای اخص و اشرف ایشان بحسب شرع هم بحسب عقل بطریق اولی است پس معصومیت
امامت علی المرتضی عقب رسول الله صلی الله علیه وسلم ازین دعا لازم نیاید چنانکه ابوبکر هرگ

روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم در شان عمر رض فرمود که عمر معی وانا مع عمر والحق بعدی
مع عمر حیث کان عمر با من است و من با عمر و حق با عمر بعد از من هر جا که باشد و درین حدیث هیچ دلالتی
بر امامت عمر رض عقب فوت رسول صلی الله علیه وسلم نیست و بر عصمت او نیز دلالتی نمیکند زیرا
اگر مراد ایشان از عصمت عصمتی که برای انبیا ثابت است آن باطل است و اگر مراد ازین عصمت
محافظت است آن برای ادنی کسی از مومنان جائز است خصوصا از برای علی رض و دعوی
وجوب عصمت امام مبنی برین است باطل است آن چند وجه و بیان آن وجوه قاضی ابوبکر باقلانی
در کتاب در بیان امامت نموده است بیانی تمام و حاکم بسندی صحیح و غیر آن بسند امام حسن
از حضرت امیر المومنین علی روایت کرده اند که فرمود یهلک فی محب مفرط یفرطنی بما
لیس فی و مبغض مفرط یحمله شنآنی علی ان یبهتنی بما لیس فی هلاک میشوند در باب من
دو کس یکی دوست مفرطی که مدح و وصف میکند مرا بچیزی که در من نیست و دشمنی و دروغ گوی
که بغض من او را برین میدارد که بر من بهتان بندد بچیزی که در من نیست ثم قال و ما امرتکم
بمعصیة فلا طاعة لاحد فی معصیة الله تعالی باز فرمود امر نمیکنم شما را به بیفرمانی خدا تعالی
و اگر شما را بمعصیتی امر کنم پس اطاعت نیست احدی را در معصیت خدا تعالی پس معلوم شد باین دلیل که حضرت
علی اثبات عصمت از برای نفس خود نفرموده آنکه عصمت در امام شرط نیست وجه
ثانی آنکه ایشان در امام عصمت شرط میکنند که می باید که امام افضل امت باشد و حال آنکه
بشهادت حضرت علی که نزد ایشان واجب العصمة است ثابت شده است که افضل این امت ابوبکر
است و بعد از و عمر رضی الله عنهما پس صحت امامت این هر دو ثابت شد بقول حضرت علی رضی الله عنه و
باتفاق و اجماع چنانچه گذشت شبهه دوازدهم آنکه زعم کرده اند که از جمله نص تفصیلی بر امامت
حضرت علی حدیثی که از رسول صلی الله علیه وسلم در وقتی که بغزوه تبوک میرفت و علی اسد الله را بر مدینه خلیفه
گردانیده فرمود وانت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی تو از من بمنزله
هارونی از موسی الا آنکه بعد از من نبی نخواهد بود و شیعه و روافض استدلال باین حدیث کرده میگویند
که جمیع منازلی که بود ثابت هارون را از موسی علیهما السلام غیر نبوت علی رض را ثابت است از رسول
صلی الله علیه وسلم چرا که اگر از جمیع منازل برای علی ثابت نباشد استثنا صحیح نیست و از آنجمله یکی ثابت
بود مر هارون را از موسی علیهما السلام استحقاق خلافت بعد از موسی اگر هارون زنده میماند بعد
از وی زیرا که در حیات موسی هارون پیغمبر است خلیفه او هم بود بواسطه نقص او و حال آنکه نقص

و مبغض

برانبیا کی جائز نیست پس استحقاق خلافت بعد از رسول صلعم از برای حضرت علی ثابت و نیز از جمله
منازل هارون از موسی علیهما السلام آنست که با او در رسالت شریک بود و اگر بعد از موسی می زیستی
اطاعت او بر مردم لازم بود پس اطاعت حضرت علی نیز بر مردم لازم و واجب است که مفترض الطاعة
بعد از رسول صلعم بنابرین عمل دلیل بنهایت آنچه ممکن است **جواب این شبهه** آنکه بر تقدیر که این
حدیث صحیح باشد چنانچه ائمه حدیث گفته اند و قول ایشان معتمد علیه است خصوصا آنکه در صحیحین این
حدیث وارد شده جواب آنست که حدیث احاد است و شیعه و روافض حدیث احاد را در امامت
حجت نمیدانند و تقدیر یکه ازین دلیل نیز تنزل کنیم میگوئیم که عموم در جمیع منازل از برای حضرت علی
ثابت نیست بلکه مراد بر وجهیکه ظاهر حدیث دلالت میکند آنست که حضرت علی رض خلیفه بود از
رسول صلعم در مدینه منوره غیبت او از تبوک همچنانکه هارون عم خلیفه بود از حضرت موسی عم در غیبت
موسی عم بهارون گفت یعنی خلیفه در قوم زمانی که از برای مناجات رفته بود و کلمه اخلفنی فی قومی
که موسی عم بهارون گفت یعنی خلیفه من باش در قوم من عموم در آن قول نیست که تقاضای
کند آنکه در جمیع زمان حیات و ممات خلیفه او بوده باشد بلکه تبادر آن قول آنست که خلیفه او باشد
مدت غیبت او فقط و این خلافت هارون از موسی عم شامل بعد وفات موسی عم نیست تصریحا
که نسبت بواسطه عموم لفظی است در اداء آن معنی نه بواسطه نقص هارون عم و معزول شدن او
و این مثل آنست که تصریح بخلافت او کند در زمان معین بر تقدیر که مسلم داریم که لفظ شامل بعد
موت است و عدم بقاء خلافت او بعد از موسی بواسطه عزل و دست از یکی عزل نقص بهارون لاحق
میشود بر تقدیر یکه زنده بودی بعد از موسی عم بلکه این مستلزم کمال او بود زیرا که با تقدیر یکه بعد از موسی
در امر مستقبل برسالت میشود از جانب خدای تعالی و این مرتبه اعلی است از آنکه خلیفه موسی عم باشد یا شریک
باشد با او در رسالت اگر مسلم داریم که حدیث عام در جمیع منزلتها که او را بود و لیکن عام مخصوص است
زیرا که از جمله منزلتهای هارون آنست که نبی بود و علی نبی نبود و عام مخصوص در باقی حجت نمیشود و اگر
حجت میشود و لیکن ضعیف است بر اختلافی که در میان علما است و درین امر هارون بعد از وفات
موسی عم بر فرض حیات هارون نبود مگر از رهگذر نبوت از جهت خلافت از موسی و حال آنکه درین
در نمیتام نبوت نیست زیرا که محال است که حضرت علی نبی باشد پس اطاعت او و نفاذ امر او
نیز واجب و لازم نباشد و ازین بیان معلوم شد که مراد ازین حدیث با آنکه از احاد است بلحاظ
سنفا و مت نمیکند هیچ امر دیگر نیست مگر اثبات بعضی از منزلتها که هارون را از موسی عم حاصل

بود برای حضرت علی از جانب رسول و میثاق حدیث و سبب این حدیث بیان میکند چنانچه پیش گذشت
که رسول صلعم حضرت علی را در مدینه خلیفه خود ساخت و خود بنفس نفیس متوجه غزوه تبوک شد
آنگاه حضرت علی این را از گذشت خود منقصتی دانسته این سخن با رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت بنا برین رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون
من موسی آیا راضی نیستی که باشی تو از من بمنزله هارون از موسی یعنی وقتیکه متوجه طور شد با
هارون گفت که خلیفه باش در قوم و نیز استخلاف حضرت علی در مدینه لازم نمی آید او لوینه
او بخلافت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم از جمیع کسانیکه در آن عصر بودند بر سبیل نیب ملک
آنچه لازم می آید اهلبیت بر خلافت سنت فی الجمله و ما یان قائلیم و دلیلی بر عدم لزوم اولویته
بخلافت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم آنکه چند مرتبه دیگر غیر امیر المومنین علی رضی الله عنه مثل
ابن ام مکتوم خلیفه از رسول صلی الله علیه وسلم و بسبب این خلافت لازم نیست که اولی بخلافت
و امامت باشد بعد از رسول صلی الله علیه وسلم شبه سیزدهم آنکه زعم کرده اند از جمله
نصوص تفضیلی که دال است بر خلافت حضرت علی آنست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لعلی
انت اخی و وصیی و خلیفتی و قاضی دینی و انت سید المسلمین و امام المتقین و قائد
الغر المحجلین و قوله سلموا علی علی ..... یا ایها الناس ای علی تو برادر منی و خلیفه و وصی
و قاضی دین منی بکسر دال مهمله و تو سید مسلمانی و امام متقیانی و پیشوای آنکسانیکه از اثر صلوة
پیشانیهای ایشان نورانی خواهند بود در روز قیامت و آنکه گفت که سلام کنید بر علی به امیر
بودن و مردمان را جواب از بن شبه مبسوط گذشت در فصل چهارم و در آنجا این بود که گفتیم
این حدیث کذب و باطل است و بر رسول صلی الله علیه وسلم افترا کرده اند الا لعنة الله علی
الکاذبین و هیچکس از ائمه حدیث نگفته است که این مرتبه آحاد مطعون فیه رسیده باشد بلکه جمیع ائمه
حدیث متفق اند بر آنکه این حدیث محض کذب و افتراست پس اگر زعم کنند این جاهلان کذاب که بر خدا
و رسول و ائمه اسلام افترا میکنند این حدیث نزد ایشان خود بصحت رسیده گوییم این محال است
بحسب عادت زیرا آنکه نخواند بود که این جماعت با آنکه متصف بر روایتی نشده اند و بصحبت
محدثی هرگز نرسیده اند منفرد شوند باین روایت و این همه حدیث را جهل باین روایت نسبت دهند
و حال آنکه سائر ائمه حدیث و سابقان درین علم تمام عمر خود تصرف کرده اند و مسافت بعیده از جهت
طلب کثیر و قلیل از راویات نموده اند و تحقیق و تفتیش کرده صحیح را از سقیم جدا کرده در کتب نوشته

اند با وجود آنکه احادیث موضوعه از شیعه تجاوز نیست واضع جمیع آنها را دانسته اند و سبب باعث بر وضع آنها بر رسول خیر معلوم آمده خدا استیصال ایشان کرد و حسن منبع و سلطنت ایشان در این شیوع هر آینه مبطلان و متمردان مفسد بر دین استیلا یافته تغیر شرائع و معالم دین مینمودند و مخلوط میساختند حق را بباطل خود تا آنکه حق از باطل و صدق از کذب متمیز نمیشد و مردم را نیز مثل خود گمراه میکردند مگر چون حقتعالی شریعت پیغامبر را صلی الله علیه و سلم محافظت نمود از تبدیل و تغیر و از اکابر امت در هر عصری طائفه برامر شریعت برگماشت تا حق را از باطل و صدق از کذب متمیز ساختند تا آنکه دین مبین متین محفوظ و مصئون ماند از تصرفات این جاهلان کاذب باطل و از همین جهت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ترکتکم علی الملة الواضحة البیضاء لیلها کنهارها و نهارها کلیلها لا یزیغ عنها بعدی الا هالک گذاشتم شما را بر ملتی واضح روشن که شب آن چون روز است و روز آن چون شب است میل نکند و نگردد از آن ملت بعد از من مگر کسیکه هالک باشد و از جمله امور عجیبه این جهال شیعه و روافض آنکه هر گاه که با استدلال مینمائیم باحادیث صحیح صریح داله بر خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و غیر این احادیث نص بر خلافت ابوبکر رض چنانچه در فصل سوم بیان کرده شد در جواب میگویند که این حدیث خبر واحد است مفید یقین نیست و در امر امامت علم یقینی میباید تا دلالت بر خلافت و امامت کند و هر گاه که ایشان خود میخواهند که استدلال کنند بر آنچه بزعم ایشان است نص بر خلافت حضرت علی کرم الله وجهه آنست که خبری روایت میکنند که بزعم ایشان دلالت میکند مثل حدیث من کنت مولاه و حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی با آنکه هر دو حدیث احاد است یا آنکه اخبار باطل که متیقن البطلان واضح الوضع والبهتان است نقل میکنند که بدرجه احادیث ضعیفه که ادنی مراتب احادیث احاد است نمیرسد پس تامل کن تناقض صریح و جهل قبیح این جماعتی که بواسطه کثرت عناد و میل از حق در هر چه موافق مذهب فاسد ایشان است زعم تواتر میکنند و اگر چه اجماع اهل حدیث بر آن باشد که موضوع و مختلق است و در آنکه مخالف مذهب ایشان است زعم احاد میکنند اگر چه اتفاق بر صحت آن و تواتر روایت کرده باشند این معنی از ایشان نیست مگر تحکم و عناد و میل از حق نعوذ بالله منها

شبهه چهاردهم آنکه زعم کرده اند که ابابکر رض اهلیت امامت نداشت و گفت فسخ بیعت من کنید چرا که شخصی را که بیعت کردند آن بیعت خود از خود دور نمیکند . . . . . و طلب فسخ آن نمی نماید مگر زمانیکه اهلیت آن نداشته باشد

جواب این شبه آنکه آنچه میگویند که فسخ بیعت نمیکنند کسی مگر وقتیکه اهلیت آن نداشته
باشند منحصر میدانند درین که آن حصر ممنوع است چرا که می تواند بود که بواسطهٔ ورع و تقوی
و زهد بوده باشد چنانچه بسیاری از سلف و خلف ورع و زهد کرده اند از امور یکه استحقاق
و اهلیت آن داشته اند بازیادتی بلکه حقیقت ورع بکمال نمیرسد مگر باعراض از چیزی که معرض
اهلیت آن داشته باشد اما اگر اهلیت نداشته باشد در نصورت اعراض واجبست نه آنکه
زهدست باز پدید آنکه سبب این اقاله و فسخ از ابوبکر رض آن بود که اندیشه نمود که مبادا آنچه قیام
امور بر وجهی که لائق بکمال باشد بفعل نیاید یا آنکه غرض او از طلب اقاله بیعت آن بود که
بر وی ظاهر شود که در میان قوم کسی هست که عزل او را دوست میدارد یا نه بنا برین باین
طریق استکشاف این معنی نمود بر وی ظاهر شد که جمیع قوم بامامت او قائل اند و عزل او را
دوست نمیدارند یا آنکه چون ثابت شده بود از رسول صلی الله علیه وسلم که لعنت کرد بر
امام قومیکه آن قوم امامت او را اکراه میدارند و ابوبکر رض اندیشه کرد که مبادا در قوم
کسی باشد که امامت او را اکراه میدارد و در تحت آن حکم داخل شود بنا برین گفت بیعت
مرا فسخ کنید تا معلوم کند که بیعت او را کاره هست یا نه و چون کسی مرتکب اقاله و فسخ او
نیست بر وی روشن شد که در میان قوم کسی کاره بیعت او نیست و خاطر ازین ممر جمع نمود
و حاصل جواب آنکه غباوت و حمق و جهل ثابت است مر کسی را که گوید این اقالت بواسطهٔ عدم
اهلیت بود با وجود این احتمالات ظاهره که مذکور ساختیم شبهٔ پانزدهم آنکه زعم کرده اند
که حضرت علی کرم الله وجهه ساکت نبود از نزاع در امر خلافت مگر جهت آنکه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم او را وصیتی کرده بود که بعد از وی فتنه که واقع شود شمشیر از غلاف
بیرون نیارد و جواب ازین شبه آنکه این کذب و افتراست و بر منقول کمال جهالت
و نهایت عناد مترتب میشود بواسطهٔ آنکه زعم ایشان آنست که رسول صلی الله علیه وسلم
حضرت علی را بعد از خود امام و ولی ساخت بر مردم و با اینحال چگونه امر فرمود که بعد از وی
شمشیر نکشد بر کسانیکه از قول حق امتناع نمایند و این متناقض است بر کلام حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم که وصیت فرمود که شمشیر نکشد بعد از وی اگر صحیح بودی بایستی که حضرت
علی در جنگ صفین و غیر آن شمشیر نکشیدی و حال آنکه در آن حرب بنفس نفیس خویش و اهل
بیت و توابع و لواحق خود جمیعا مقاتله نمودند و چندین هزار کس کشته شدند از جانب ایشان

دا ابن معاویه و نیز چگونه متصور است باعتقاد اینجماعت که حضرت صلعم فرماید بعد من مقاتله کنهم
بزعم فاسد ایشان کافر شدند بواسطه آنکه بوصیت رسول صلعم عمل نکردند و حال آنکه خدا تعالی
واجب گردانیده است جهاد با امثال این نوع کسانی که اطاعت خدا و رسول نکنند بعضی
از ائمه اهل بیت نبوت و عترت طاهره رضی الله عنهم اجمعین چنین گفته اند که در کلمات طائفه شیعه
و روافض تامل کرده دیدیم و دانستیم که هوای چشمهای ایشان را پوشیده است بنابرین فساد
که بر کلمات ایشان مترتب میشود از آن باک نمیدارند آیا نمی بینی که میگویند که عمر رضی الله عنه رسن در
حائل سیف علی اسد الله زده و بر کشید و خیر النساء فاطمة الزهراء رضی الله عنها را در خانه
حبس نموده که ترس برو استیلای یافته فرزندی که نام محسن بود از وی ساقط شد و امثال این
مزخرفات و مفتریات گفته اند و میگویند غرض ایشان اینست که مردم بر عمر رضی الله عنه غیرت کنند و از
مستقیم شوند و غافل میشوند از نسبت عجز و ذلت عاری که با علی و جمیع بنو هاشم متصور است
با آنکه بزرگی و نجابت و شجاعت و جمعیت و شوکت و کثرت از باقی صحابه بمراتب زیاده بودند و نیز
چگونه از اصحاب کبار رضوان الله عنهم نسبت با اهل بیت نبوت این فعل بظهور آید و حال آنکه
متواتر رسیده است که غیرت ایشان بر آل رسول صلی الله علیه وسلم بمرتبه بود که پسران و پدران خود
بقتل رسانیدند در طلب رضای خدای و رسول صلی الله علیه وسلم و توهم اوفی نقص و سکوت بر چنین
با اصحاب کبار که خدا تعالی بواسطه صحبت رسول صلی الله علیه وسلم پاک و مبرا ساخته اند از هر گناهی
و نقصانی چنانچه در کتاب و سنت مبین شده و ما در اول کتاب نوشته و در مقدمه اول ایراد آن کردیم
نمیتوان کرد مگر کسی که این نوع توهم در حق اصحاب رضی الله عنهم کند خدا تعالی او را گمراه ساخته که
اعانت و نصرت او کرده باشد محل و ماوای مقر او در جهنم بئس القرار قرار کرده باشد و شیخ
الاسلام و مجتهد العصر شیخ سبکی رحمة الله علیه میگوید که در زاهر و دمشق شام در ماه جمادی الاولی
سنه خمس و سبعین و سبعمایه در جامع بنی امیه بودم که شخصی از صف مسلمانان ظاهر شد و با مردم
نماز نگذارد و گفت لعنت خدا بر آنکس باد که بر آل محمد صلی الله علیه وسلم ظلم کرد و چون این سخن میگفت
آنگاه او را نزد یک آوردند سوال کردم که آن کس که بر آل محمد صلی الله علیه وسلم ظلم کرده کیست
جواب داد ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید آنگاه امر کردم که او را بزندان ببرند و غل در گردن او
نهند بعد از آن قاضی مالکی او را گرفته تازیانه چند بر وی زد و او باین کلمه اصرار مینمود و مکرر یاد
میگفت که فلانی یعنی ابوبکر عدو الله است و دیگری نیز گویم و دو اند باین مضمون باز گفته

که او مرد یعنی ابوبکر رضی بغیر حق در باب میراث حضرت خاتون جنت ظلم کرد و دروغ گفت
بر رسول صلی الله علیه وسلم که منع میراث از حضرت بضعه رسول صلی الله علیه وسلم یعنی فاطمة الزهرا
کرد و چون کلمات شنیعه از وصادر شد قاضی مالکی بگردن زدن او امر کرد و در همان روز
روز دوشنبه در مواجهه او ادای شهادت کردند در آنچه از وی شنیده بود و از و منکر نشد
و نیز اقرار نمود و هر چند که از وی سوال میکردند جواب همین داد که اگر گفتم خدای میداند
باز او را در مقام مقدره در آورده با و گفتند که توبه بکن او در جواب گفت که از خود توبه کرده
ام و هر چند توبه او وی مینمودند او در جواب همین لفظ میگفت تا آنکه در مجلس بحث کفر او و
عدم قبول توبه او و بطول انجامید آنگاه نائب قاضی مالکی حکم بقتل او کرده او را بقتل رسانید
و نزد من آسان نمود قتل او و از آن استدلال کرده بودم و صدر من منشرح شده بود که حکم
بکفر او بواسطه سب بود و حکم بقتل او بجهت توبه او و نیافتن کسی را در این استدلال که سبقت
کرده باشد بر من مگر آنچه آمد در کلام نووی با ضعف و مصنف گوید کلام سبکی رحمة الله علیه
درین باب بطول انجامید و من حاصل آنچه او گفت ذکر خواهم کرد و باز یادتی بر آن از آن چیزیکه
متعلق باین مسئله و توابع آن بوده باشد و تنبیه میکنم بر یادتی که خود کرده ام بلفظ آنکه
پس میگوییم که بعضی از ناس ادعائی کرده اند که این شخص رافضی بغیر حق مقتول شد و تشنیع کرد و سبکی
قدر او بر مدعی این امر بسبب آنکه بر وی ظاهر شده بود که مذهب خود ساخته بوده و الا در مذهب ما
یعنی مذهب شافعی رحمة الله علیه خواهی دانست که باین قدر کافر نمیشود که گفت یعنی سبکی
هر کس که میگوید که این شخص بغیر حق کشته شده است کاذب است بلکه قتل او بحق بود زیرا که او کافر بود
که اصرار بر کفر مینمود و حکم نکردیم بکفر او مگر بواسطه چند امر امر اول آنکه قول رسول الله صلی الله
علیه وسلم و آله و اصحابه و ازواجه و ذریاته اجمعین در حدیث صحیح من رمی رجلا بالکفر او
قال عدو الله ولیس کذلک الا کان کما قال فیهما و الا رجعت علیه هر که نسبت کفر
بکسی دهد یا گوید که او دشمن خدا است و چنین نبوده باشد اگر او چنین باشد که او گفته است فبها
و الا آن قائل باز میگردد و به تحقیق و الیقین میدانم که ابوبکر رضی الله عنه مومن است عدو الله
نیست پس این شخص آنچه در حق ابوبکر گفته است راجع بقائل میشود و مقتضی این حدیث بنا بر آن
حکم بکفر او میکنیم اگرچه اعتقاد کفر نداشته باشد که امام مالک رحمه الله حمل این حدیث بر خوارج که
اعلام و مشاهیر و اکابر امت را تکفیر میکنند کرده است پس آنچیزیکه مستنبط از این حدیث کردم

موافق ست بانچه مالک نص کرده یعنی استنباط من از حدیث موافق قواعد مالکیست نه
بقواعد شافعی رح آنکه از کلامی که بعد ازین خواهد آمد معلوم خواهد شد آنچه معتمد ست نزد ایشان
درین باب فی این حدیث اگرچه خبر واحد ست لیکن او را اخذ عمل میکنند در حکم تکفیر اگرچه از روی جحود
انکار نباشد واز روی کفر نباشد چرا که این تکفیر تکفیر ظنی ست بلکه تکفیر منکر امر قطعی ست آنچه
امام نووی رحمة الله علیه گفته که حمل کردن مالک این حدیث را بر خوارج ضعیف ست و مذهب صحیح
عدم تکفیر ایشان ست و درین قول نظر ست زیرا که ضعف حمل مالک رح وقتی
شود که از خوارج سبب تکفیر غیر خروج و قتال نمایان صادر نشود لیکن گاهی که ایشان تکفیر
کنند کسی را که متحقق الایمان بوده باشد درینصورت نووی را نمیرسد که حکم بضعف آن کند
جواب از اعتراض سبکی بر نووی چنین داده اند که نص شافعی رح گفته ست که شهادة
اهل بدعت و هوا قبول میکنیم مگر خطابی صریح ست در آنچه امام نووی گفته باآنکه معنی نیز
بآن مساعدت میکند و نیز تصریح ایراد بآنچه باآنکه تکفیر ایشان نمیکنیم اگرچه ایشان تکفیر ما میکنند
صریح ست در آنچه گفت او مقوی اوست قول اصولین چنانچه گفته اند که تکفیر شیعه روافض
نمیکنیم باآنکه ایشان تکفیر کبار و عظمای صحابه رضوان الله عنهم اجمعین میکنند که رسول صلی الله
علیه سلم جزم فرموده ست که ایشان اهل بهشت اند میکنند علم قطعی ندارند بر تزکیه و تعدیل
ایشان تا زمان ممات بدانند و معهذا تکفیر کنند درینصورت ما تکفیر شیعه و خوارج میکنیم زیرا که
درین هنگام تکذیب رسول الله صلی الله علیه وسلم میشود و باین بیان معلوم شد که جمیع آنچه
گذشت و بعد از آن که خواهد آمد از سبکی ایراد نکرد و آنکه آنچه مختار اوست و مبنی ست بر تغییر قواعد
شافعیه یعنی آنچه در جواب اصولین مذکور گفته که ایشان نظر کرده اند در عدم تکفیر آن دو فرقه
باآنکه قول ایشان مستلزم تکذیب رسول صلی الله علیه سلم نیست و نظر نکرده اند بآنچه ما گفتیم
که حدیث سابق دال ست بر کفر آن دو فرقه و حال آنکه امام الحرمین و غیر او گفته اند که تکفیر مثل
صنم میکنیم واگر در دل خود تکذیب نکند لازم نمی آید از آنچه ما در حدیث سابق گفتیم کفر هر
کس که با مسلمانی گوید یا کافر زیرا که محل آنچه ما استدلال بآن کردیم کسانی اند که ایمان
ایشان مقطوع باشد و شکی در ایمان ایشان نباشد مثل عشره مبشره و عبد الله بن سلام و مانند ایشان
رضی الله عنهم اگر کسی حکم بکفر ایشان کند کافر ست بخلاف غیر ایشان از مسلمانان زیرا که
در کلام رسول صلعم که درین حدیث فرموده ست کما قال والا رجعت علیه یعنی اگر چنین نباشد

که او باشد فیها و الا کفر راجع بقائل میشود و اشارتی باعتبار این خلافت هست و فرق میان عشره مبشره و مانند ایشان و باقی مسلمانان از آن معلوم میشود بلکه نزد من لاحق میشود باین مذکورات کسانیکه اجماع بر صلاحیت و امامت ایشان شده مثل ابن مسیب و حسن بصری و ابن سیرین و مالک و شافعی رحمهم الله و اگرچه هیچ متکلمی و فقیهی نگفته که این نص در شان چه کسان وارد شده و بعضی گفته اگر کسی گوید که کفر انکار ربوبیت یا رسالت هست و حال آنکه این مقتول ایمان بخدای و رسول و اهلبیت نبی صلی الله علیه وسلم و بسیاری از صحابه داشت پس چگونه حکم بکفر او میکنید گوئیم که تکفیر حکم شرعی هست و سبب آن انکار خدا و رسول هست یا قولی هست یا فعلی که شارع حکم کند بکفر آن و اگرچه انکاری بآن نباشد و احسن اولہ درین مسئله حدیث مذکور هست و منضم میشود باین حدیثی که صحیح هست من اذی لی ولیا فقد اذنته بالحرب یعنی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس که اذی دوستی از دوستان من میکند بتحقیق اعلام و اخبار کردم او را بجنگ و حدیثی دیگر صحیح هست لعن المؤمن کقتله رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس که لعن کند مومنی را مثل آنست که آن مومن را کشته باشد و حال آنکه ما میدانیم که ابوبکر رض اعظم اولیای مومنان هست پس این اخذ حجتی هست که بر من ظاهر شد در قتل آن شخص و اگرچه تقلید فتوی و حکم نکردم و منضم ساختم بحجت حدیث سابق افعال این شخص را از اظهار لعن و ایذای و افترای نسبت باصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم در نظر الناس و مصر بودن او بران و اظهار عیب و تشهیر اهل بیت و عیب و تحقیر سنت و اهل آن و مجموع این امور درین ساعت که یاد کردیم دگاه هست که احتیاج چند امر حکمی حاصل میشود که حاصل نمیشود از هر یکی این امور با نفراد و انیست قول مالک که گفت حادث میشود از برای حکمها بحسب آنچه حادث میشود از ایشان از فجور و یامی گوییم که احکام متغیر میشود و بتغیر زمان لیکن احکام مختلف میشود باختلاف صور حادثه پس این نهایت چیزی هست که منشرح شد صدر من بآن در قتل این رجل و اما سب تنها بیان آن گذشت و خواهد آمد بعد از ین ایضاح آن و ایذای رسول صلی الله علیه وسلم امری عظیم هست لیکن محتاج هست تا آنکه دران ضابطه بوده باشد و الا جمیع معاصی موذی هست مر رسول صلی الله علیه وسلم را و نیافتم در کلام احدی از علمای که سب اصحابی موجب قتل میشود الا آنچه خواهد آمد از آنکه بعضی اصحاب شافعی و اصحاب ابوحنیفه رضی الله عنهما اطلاق کفر برکسی که سب اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم میکند و تصریح بقتل نکرده اند چنانچه ابن المنذر گفته که نمیدانم کسی را که واجب داند قتل بر آنکس که سب اصحاب

رسول صلعم میکند انتهی نعم حکایت قتل از بعضے کوفیین و غیر آن کرده اند لیکن از حنابله از امام احمد بن
حنبل رحمة الله علیه نیز روایت کرده در قتل و نزد من آنست که حنابله غلط کرده اند درین روایت
زیرا که این نقل را فرا گرفته اند از قول احمد که شتم عثمان زندقه و شیعیکے رح گفته که نزد من آنست
که احمد اراده کرده است ازین عبارت که شتم عثمان رض کفر است والا زندقه نمیگفتند زیرا که
اظهر است از زندقه بلکه اراده احمد رحمه الله علیه در موضع دیگر از دو مرو لیست آن آنست که
طعن در خلافت عثمان رض کردن طعن در جمیع مهاجر و انصار است یعنی چون عبد الرحمن بن
عوف رض که امر شوری با و مفوض شده شبانروز توقف نمود و مشورت با جمیع مهاجر و انصار
از مردان و زنان نمود و با هر کس علیحده نیز خلوت کرده مصلحت می دید تا آنکه اجماع کردند بر بیعت عثمان
رض در ظاهر شتم اوست و در باطن تخطیه جمیع مهاجران و انصار است و تخطیه جمیع ایشان کفر
است پس شتم عثمان رض زندقه باشد باین اعتبار و ازین عبارت فهم میشود که شتم ابوبکر و عمر رضی
الله عنهما کفر باشد چون شتم عثمان رض نیز نقل از احمد رحمة الله علیه نکرده است پس هر کس که بر روایت
حمل کرده است در قول او در شتم عثمان و بسب ابوبکر کفر است و روایت کرده است از و که سب
ابوبکر و عمر رض کفر است و حکم آن قتل است غلط کرده و در آن راوی روایت به قضا بطه آنست که
هر شتمی که قصد کنند بآن ایذای رسول الله صلی الله علیه وسلم ..... چنانچه از عبد الله بن ابی
واقع شد کفر است و اگر آن شتم قصد ایذاء رسول الله صلی الله علیه وسلم نکرده باشد کفر نیست چنانچه
از مسطح و حمنه واقع شد در قصه افک نسبت بعائشه صدیقه رض در حدیث صحیح است لا تسبوا اصحابی
فوالذی نفسی بیده لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما ادرک مد احدهم ولا نصیفه
سب مکنید اصحاب مرا سوگند بآن خدای که نفس من بید قدرت اوست که اگر تصدق کند یکے از شما مثل کوه احد
طلا نمی یابد مدے از یشان و نه نصف آن و در حدیث که رجال آن ثقات اند اگرچه ترمذی گفته که
غریب است الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم
فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله یوشک ان یاخذه بترسید از خدای
تعالی در حق من ایشان را بعد از من هدف ملامت مسازید بعد از من پس هر که اصحاب مرا دوست دارد
بدوستی من ایشان را دوست داشته است و هر کس که دشمن دارد ایشان را بدشمنی من دشمن داشته است
و هر کسیکه ایذا ایشان کند مرا ایذا کرده است و هر کس که خدای تعالی را ایذای کرده نزدیک باشد که خدا بگیرد
خواهد داد او را قول رسول الله صلی الله علیه وسلم اصحابی ظاهر آنست که مراد ازین اصحاب کبار

اند که پیش از فتح مسلمان شده خطاب باکسانی هست که بعد از فتح باسلام درآمده اند بدلیل تفاوت
ایشان قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة
من الذین انفقوا من بعد ترجمه برابری نیستند شما ای مومنان هر که انفاق کرد پیش از فتح
مکه که اهل اسلام بی برگ بودند وکارزار کردند با دشمنان خدای تعالی و رسول او صلعم باکسانیکه
بعد از فتح مکه انفاق کردند وکارزار کردند چرا که مال بسیار بود واحتیاج بمقاتله نبود وانفاق
بسیار بود وآن گروه منفق ومقاتل پیش از فتح مکه بزرگتر اند از روی مرتبه از آنکه نفقه ومقاتله
کردند بعد از فتح مکه پس ناچارست از آن که حدیث را تاویل کنند باینطریق یا طریق دیگر تا صحابیکه
مخاطب اند در حدیث غیر اصحابی باشند که رسول صلعم در حق ایشان وصیت فرموده است و معنی
حدیث صحیح باشد پس باین تاویل مراد بموصی بهم کبار اصحابست ومخاطبین صغار ایشان اگرچه
اسم صحبت شامل همه جمیع است و گفته یعنی یکی از شیخ خود عطا رالله تکلم صوفیست بر
طریق شاذلیه شنیدم که در وعظ تاویلی دیگر گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم را تجلیات
بود که دران تجلیات کسیکه بعد از و بود مشاهده میفرمود و حدیث خطاب بکسیکه بعد از رسول
صلعم باشد و بر جمیع اصحاب رضی الله عنهم پیش از فتح مکه وبعد او و این اگر ثابت شود و ممیست در حدیث
شامل جمیع اصحابست و الا شامل کسانی هست که قبل از فتح مکه بشرف اسلام یافته اند وکسانیکه بعد از
فتح در اسلام درآمده اند ملحق اند بایشان و بر هر تقدیر حرمت سب وایذا ثابتست بهر یکی از
اصحاب رضی الله عنهم یعنی کلام نووی وغیر صریح است درین معنی باز این کلام نیست مگر در سب
بعضی از اصحاب و اما سب جمیع شک و شبه نیست در آنکه کفرست وهمچنان است که یکی از اصحاب باین
حیثیت که اصحابست چرا که استحقاق ها دست صلی الله علیه وسلم پس کفر باشد و بر همین معنی حمل آنکه
طحاوی گفته است که سب بعضی و جمیع صحابه کفرست وبغض بعضی از ایشان هم هیچ شک در آن
نیست که کفرست و اما سب یا بغض بعضی از ایشان که از حیثیت صحبت نباشد بلکه از رهگذر دیگر
بوده باشد کفر نیست حتی شیخین که ابوبکر وعمر رضی الله عنهما که با دو وجه حکایت کرده است عدم
کفر آنکه سب یا بغض شخص یا دو شخص معین از صحابه گاه است که بوسط امری خاص است از امور
دینیه یا دنیویه همچون سب وبغض رافضی مر شیخین را که ناشی شده از جهت رفض و تقدیم
حضرت علی بر ایشان و اعتقاد آنکه شیخین ظلم کرده اند بر حضرت علی و حال آنکه ایشان ازین معنی
بری اند و حضرت نیز قطعا و جزما این اعتقاد در حق ایشان ندارد و آن کس که بوسط جهل که دارد

او در حضور اکابر و علما و جمیع خلایق همچون طعن در دین ست و طعن در دین کفر ست پس این همه
دلیل ست که بر ما ظاهر شده در قتل این شخص یعنی باعتبار آنچه بر سبکی ظاهر شده والا مذهب
شافعی رحمه الله نیست که قبل ازین معلوم شد امر چهارم آنکه منقول است از علمای مذهب
ابو حنیفه رحمه الله نیست که هر کس که خلافت ابو بکر و عمر را رضی الله عنهما انکار کند کافر ست و
بعضی از علمای مذهب ابو حنیفه رح حکایت خلاف آن کرده اند و صحیح نیست که کافر ست و
این مسئله مذکور ست در کتاب غایت سروجی و در فتاوی ظهیری و در اصل محمد بن حسن رضی
الله عنه و در فتاوی بدیعیه او تقسیم کرده است رافضی را بکافر و غیر کافر و ذکر خلافی در طوائف
ایشان نیست و خلافی که در باب امامت ابو بکر رض کرده و زعم نموده که صحیح نیست که
کافر ست و در محیط از محمد بن حسن رحمه الله علیه نقل کرده که در نماز اقتدای بروافض
جایز نیست و گفت از برای آنکه منکر خلافت ابو بکر رض اند و حال آنکه اصحاب رضی الله عنهم
اجماع بر خلافت او کرده اند و در خلاصه چنین میگوید که هر کس که منکر خلافت ابو بکر صدیق
رضی الله عنه است کافر ست و در محیط باین عبارت منقول است که رافضی اگر غلو
داشته باشد و خلافت ابو بکر را رضی الله عنه منکر باشد صلوة خلف او جائز نیست و در
مرغینانی چنین آورده است که مکروه ست صلوة عقب صاحب بدعت و هوا و عقب
رافضی جائز نیست باز گفت حاصل کلام آنکه اگر هوای وی بمرتبه ایست که بآن کافر میشود
در نماز اقتدای با وی جایز نیست والا جایز ست با کراهت و در شرح مختار چنین اختیار کرده
است و بغض یکی از اصحاب رضی الله عنهم کفر نیست لیکن کراهیت ست چرا که امیر المومنین علی
رض ایشان خود را تکفیر نکرده است (دشنام کنند ۱۲) عبارت فتاوی بدیعیه اینست هر کس که منکر امامت ابو بکر
است کافر ست و بعضی گفته اند که مبتدع ست و صحیح نیست که کافر ست و همچنین حکم کسی
که منکر خلافت عمر رض ست و اما اصحاب شافعی رح قاضی حسین رض در تعلیق چنین آورده که هر کس
که سب نبی صلوات الله علیه و سلامه علیه کند کافر ست و هر کس که سب یکی از اصحاب کند
فاسق ست و اما آنکس که سب شیخین رض یا حسنین رض کند در ان دو وجه ست یکی ازین
وجه نیست که کافر میشود زیرا که امت اجماع کرده اند بر امامت ایشان وجه دوم
نیست که فاسق ست کافر نیست و هیچ خلافی نیست در آن که هر کس که حکم بکفر او نشده
است از اهل هوا جزم بمخلود بودن ایشان بدوزخ نشده بود و جزم بدخول ایشان در دوزخ

در وجه است نفیه و داعی اسماعیل مالکی گفته که مالک رح در باب قدریه و سائر اهل بدعت
گفته است ایشانرا توبه دهند اگر توبه کنند فبها و الا بکشند ایشانرا زیرا که از اهل فساد
و بدعت اند در زمین چنانچه در باب اهل حرب گفت که فساد این جماعت در مصالح دنیا ست
و در دین نیز داخل میشود مثل قطع طریق حج و فساد اهل بدعت معظم آن در دین است و
گاهی در دنیا نیز داخل میشود مثل در میان مسلمانان عداوت می اندازند و قول مالک
و اشعری در تکفیر قدریه و جمیع اهل بدعت مختلف است و اکثر در ترک تکفیر رفته اند قاضی
عیاض گفت رحمه الله که نزد یک خصلت است که آن جهل بوجود باری تعالی و وصف رسول
صلعم روافض را بشرک و الحاد و لعن بر ایشان و بر خوارج و سائر اهل هوای جماعت
ست که تکفیر میکنند و جماعت دیگر از علمای که تکفیر اهل بدع و هوای نمیکنند جواب داده
اند ... که الفاظ وارد شده بر سبیل تغلیظ از غیر کفر چرا که کفری که غیر شرک
دون شرک می باشد و قول صلعم در خوارج اقتلوهم قتل عاد که حکم بقتل ایشان فرموده
مثل قتل عاد و تقاضای کفر میکنند مانع جواب میدهد که این امر بقتل حد است نه کفر قاضی
عیاض گفت در سب اصحاب علمای را اختلاف است و مشهور مذهب مالک اجتهاد است
و قائل او را حبس ساندا اما مالک رحمه الله گفت که هر گاه رسول الله صلی الله علیه وسلم را
شتم کند حکم آن قتل است و اگر شتم اصحاب او کند حکم آن تادیب است و گفت نیز هر کس که
شتم یکی از اصحاب او کند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان یا عمرو بن العاص یا غیر ایشان اگر گوید که ایشان بر
ضلال یا کفر بوده اند آن کس را باید کشت و اگر شتم بغیر این کند آن شتمی که مردم میکنند او را
عذابی سخت باید کرد اما قول مالک رح او را بکشند اگر نسبت بضلال و کفر میدهند قتل او بکو
ست زانی که نسبت کفر بیکی از اصحاب مذکور کند زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم گواهی
داده است با آنکه ایشان اهل جنت اند و هر کس که نسبت کفر با ایشان دهد مستحق قتل میشود به
اعتباری که تکذیب رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن لازم آید اما اگر نسبت اصحاب بظلم دهند
دون کفر چنانچه زعم بعضی روافض است در حکم بقتل او محل نزد است چرا که این نسبت بظلم
از حیثیت صحبت نیست و از جهت امری که متعلق بدین باشد نیز نیست بلکه این خصوصیات
که بعین صحابه متعلق است از روی تنقیص نیست و تنقیص نیست در آنکه روافض انکار ما علم
بالضرورت و اقرار اصحاب میکنند لیکن انکار ایشان مقتضی این نیست که رسول

صلی الله علیه وسلم را تکذیب کنند بلکه زعم ایشان اینست که موافق رسول صلی الله علیه وسلم
سنت کرده ایشانرا تکذیب میکنیم ودر دعوی توافق لیس مالک رحمه الله مستحق نشده تا این زمان
چیزی که مقتضی قتل این نوع کسان باشد که شان او اینست که بیان کردیم وابن حبیب
گفت که هر کس که از شیعه غلو کند در بغض عثمان رض وکناره کند که از وی بری شود او را
تادیب شدید کنند وهر کس که زیاده کند در غلو بمرتبه که بغض ابوبکر وعمر رض کند عقوبت برو
زیاده کنند وضرب برو مکرر رسانند وحبس مخلد کنند تا بزمانی که بمیرد ودر مرتبه قتل نرسانند مگر در
سب رسول الله صلی الله علیه وسلم وسحنون گفت هر که تکذیب یکی از اصحاب رسول صلی
الله علیه وسلم کند او را الم ضرب رسانند وابن ابی زید از سحنون روایت کرده است که گفت
هر که در شان ابوبکر وعمر وعثمان وعلی رض بگوید که ایشان بر کفر وضلالت بوده اند حکم او
قتل است وهر که شتم غیر این چهار یار اصحاب کند او را اعذابی وعقوبت شدید کنند انتهی
اما قتل آن کس که تکفیر چهار یار اصحاب کند ظاهر است زیرا که خلاف جمیع امت کرده است
واما تکفیر خلفای ثلاثه وحضرت علی را تکفیر نکند درین باب سحنون تصریح نکرده است بچیزی
وکلام مالک رحمه الله که گذشت برین تصریح تر است روایت کرده اند از مالک رح که گفت
هر کس که سب ابوبکر رض کند اجرای تازیانه برو کنند وهر کس که سب عایشه رض کند او را بکشیم
وامام حنبل رح گفت در شان کسی که سب اصحاب کرده بود حکم بقتل او نمیکنم چرا که از آن می
ترسم لیکن او را میزنم زدنی سخت وابو یعلی حنبلی گفت آنچه فقهای برین اند که در سب صحابه
رض اگر سب حلال دانند کافر است واگر حلال نداند فاسق است کافر نیست وگفت طایفه
از فقهای کوفه وغیر ایشان حکم جزم کرده اند بقتل کسیکه سب صحابه کرد وتکفیر رافضه ومحمد بن
یوسف فریابی را سوال کردند از کسیکه شتم ابوبکر رض کند گفت کافر است باز از و سوال کردند
که اگر بمیرد برو نماز کنند یا نه گفت نی واز کسانی که تکفیر میکنند احمد بن یوسف وابو بکر
وهر دو میگویند که ذبیحه روافض را نمی خوریم زیرا که ایشان مرتد اند وعبد الله بن ادریس
که یکی از ائمه کوفه است گفت رافضی را شفعت نیست زیرا که هیچکس شفعت نیست
مگر مسلمانان را وایشان مسلمان نیستند پس ایشانرا شفعت نیست وگفت امام حنبل
رحمة الله علیه روایت ابو طالب که هر که شتم عثمان از وی چه در شود زندقه است واجماع کرده
اند قائلین بعدم تکفیر بر کسی که سب صحابه کند وآن آنکسانی اند که بوجوب قتل ساب

ابوبکر و عمر بن فتنه اند و از عمر ابن الخطاب منقول ست. اراده کرده بود که زبان عبید الله بن عمر قطع کند در زبانی که شتم مقداد بن اسود رضی کرده و چون مردم در خواست دفع آن از برای او کردند گفت بگذارید مرا که قطع لسان او کنم تا دفعه دیگر شتم احدی از اصحاب رسول صلعم نکند و در کتاب ابوسفیان مذکور ست که هر کس که در حق یکی از اصحاب گوید که اعرابی نادان اگر او در این اصحاب سلمان ست قائل را تعزیر کنند و بعضی از اصحاب ما دو حد باید زد یکی بواسطه حرمت اصحابی و یکی بواسطه قذف تا در او اجرای دو حد جهت فضل صحابی ست بر دیگران چرا که رسول صلعم فرمود من سب اصحابی فاجلدوه و اگر مادر این اصحابی کافره بوده باشد قائل را حد افترا نزنند زیرا که در حقیقت سب اصحابی کرده ست و از اولاد اصحابی اگر کسی زنده باشد با جرا حد بر آن قائل قیام نماید و الا از مسلمانان هر کس که باین امر قیام نماید بر امام قبول کردن آن لازم ست زیرا که حقوق صحابه مثل حقوق دیگران نیست بواسطه فضل صحبت رسول صلی الله علیه وسلم و اگر امام خود بشنود و اشهاد برین کند ولی قیام باین امر او ست و هر کس که سب عائشه رضی کند در آن دو قول ست یکی آنکه او را بقتل رسانند و قول ثانی مثل سب سائر اصحاب ست او را حد مفتری بزنند و قائل گفته من بقول اول قائلم و روایت کرد ابومصعب از امام مالک رح که گفت که سب اهل بیت محمد صلی الله علیه وسلم کند او را بزنند زدنی سخت که مورد ناک شود و او را تشهیر نموده حبس طویل بنمایند تا آنکه اظهار توبه کند زیرا که استخفاف در حق رسول صلعم کرده ست و ابوالمظفر فتوی کرد بتادیب شدید در حق کسی که راضی نمیشد که زنی را سوگند دهد در شب و آن زن گفت که اگر تو دختر ابوبکر رض باشی نزد او در روز طلاق خواهم داد و فتوی داد بتادیب آن شخص بواسطه آنکه بی ادبی کرد و درین نوع هشام بن عمار گفت از مالک رحمة الله علیه شنیدم که گفت هر که سب ابوبکر کند او را مقتول سازند و همچنین حکم کسی ست که سب عائشه صدیقه کند یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مؤمنین پند میدهد خدا تعالی شما را از آنکه باز گردید مثل این سخن هرگز اوامی که زنده باشید اگر هستید شما با ایمان و زندگان انتهی پس هر که سب عائشه کند رضی الله عنها مخالفت قرآن مجید کرده باشد و هر کس که مخالف قرآن مجید کرد حکم آن قتل ست و ابن حزم گفت اصول صحیحه و حجت جمعی که تکفیر شیعه و خوارج میکنند هست که شیعه و خوارج تکفیر اعلام و مشاهیر کبار صحابه نمایند و تکذیب ... ل مسلم کنند تا فرست این حجتی صحیح ست

در شان کسیکه پر و ثابت شود که تکفیر اعلام صحابه کرده است قبل ازین مذکور شد که ائمه حنفیه بتکفیر منکر خلافت ابوبکر و عمر رض میکنند و این مسئله در غایت و غیر آن از کتب حنفیه و در اصل محمد بن حسن رحمة الله علیهم مذکور است و ظاهر است که ایشان از امام خود ابوحنیفه رحمة الله علیه فرا گرفته اند و ابوحنیفه اعلم بود از دیگران بحال روافض زیرا که او کوفی بود و منبع رفض و روافض کوفه است و روافض چند طائفه اند و تکفیر بعضی ازین طائفه واجبست و تکفیر بعضی دیگر واجب نیست پس هرگاه ابوحنیفه رحمة الله علیه حکم بتکفیر کسیکه منکر امامت صدیق است رضی الله عنه میکند حکم بکفر کسیکه لعن بر صدیق رض میکند نیز داده اولی است الا ان یفرق یعنی مگر آنکه فرق میان منکر انکار امامت و لعن کنند چرا که سبب تکفیر منکر امامت صدیق رض مخالفت اجماع است بنا بر آنکه منکر حکم مجمع علیه کافر است چنانچه نزد اصولیین مشهور است و امامت صدیق اجماع شده بران از آن وقتی که عمر رض با و بیعت کرد تا خیر بیعت بعضی صحابه منع صحت اجماع نمیکند بواسطه آنکه بعضی ایشان چند روزی بتاخیر افتاد در بیعت اما امامت ابوبکر رض خلافی نداشتند و لهذا اعطای که او میکرد میگرفتند و در امور محاکمه ذمرافعه بجانب او رضی الله عنه مینمودند و بیعت و اجماع هر دو یک چیز نیست بلکه بیعت چیزیست و اجماع چیزی دیگر و از وجود احدهما وجود دیگری نمی آید و عدم احدهما عدم دیگری لازم نمی آید پس درین تفرقه تامل و تفهیم آنرا که بسیاری از مردم درین باب غلط کرده اند اگر گوئی که شرط کفر انکار امر مجمع علیه است که معلوم شده باشد بالضرورة بودن آن از دین گوئیم خلافت صدیق رضی الله عنه چنین زیرا که بیعت صحابه باو ثابت شده است و هیچ شک در آن نیست که در ایام صدیق رض هیچکس از روافض نبود و همچنین در ایام عمر و عثمان رضی الله عنهما ازین جماعت کسی نبود و بعد از آن حادث شده اند پس مقاتله ایشان درین کار بعد از آن اجماع معلوم حادث شده باشد و جواب این آنکه اطلاق خلاف او قلع حادث است و حکمی شرعی نیست و منکر ضروری وقتی کافر است که این ضروری حکم شرعی بوده باشد مثل صلوة و حج بواسطه آنکه مستلزم تکذیب رسول صلعم بخلاف خلافت مذکوره مگر آنکه گویند که باین خلافت نیز احکام شرعیه متعلق است مثل وجوب طاعت و مثل وجوب انقیاد و امثال آن و قبل ازین از قاضی حسین دو وجه مذکور ساختیم در باب سب شیخین و ختنین دیگر وجه از ان دو وجه حکم بکفر بود و منافات ندارد این حکم با حکم جزم او در موضعی دیگر بفسق شخصی که سب کننده اصحاب کرام باشد بقول ابن صلاح و غیر او که روایت کرده اند از شافعی رحمه الله در حکم بفسق این دو مسئله است حکم بنا بفسق در سب کلی از آحاد صحابه اصاغر ایشان است و حکم بکفر مخصوص است بسب شیخین و ختنین

که بعلم ضروری معلوم شده است

رضی الله عنهم و چون این سبّ شد و اغلظ سبّها ست یکی از اصاغر اصحاب بنابرین وجه جاری
ساخته اند ورا حکم کفر و آ در باب کسی که تکفیر ابوبکر رض و امثال او کند که رسول صلعم حکم فرموده است بکرامت ایشان
در جنت از اصحاب شافعی رحمة الله علیه بران تکلم نکرده اند مصنف گوید آنچه بر ایم حکم بتکفیر ست جز او درین
مسئله تا موافق باشد با حکم سابق آنچه از امام احمد رحمه الله قبل ازین روایت کردم که گفت هر کسی که طعن
در خلافت عثمان کند طعن جمیع مهاجر و انصار کرده است و وی درین قول صادق ست زیرا که
عمر رض امر خلافت را شوری ساخت میان شش کس عثمان و علی و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر
و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم اجمعین اما طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص ایشان بحق خود گذشتند
یعنی ارادت خلافت نداشتند و عبد الرحمان بن عوف رض نیز اراده نداشته که خود متصدی این امر
خلافت کرده بلکه میخواست که بیعت با عثمان یا علی المرتضی کند لیکن بواسطه دین خود و احتیاط تمام
مر عبد شبه و شبا روز این امر را موقوف داشت و خواب نکرد و بر جمیع مهاجر و انصار گردید و مشورت
نمود که از عثمان و حضرت علی رضی الله عنهما کدام یک مقدم دارد و رای جمیع اصحاب رجال و نسا را ایشان
فردا فردا و جماعتا جماعتا برین متفق شدند که عثمان رض را مقدم دارند و اجماع بر بیعت او کردند
بنابرین عبد الرحمن بن عوف بعثمان رض کرد و چون بیعت رض از اجماع قطعی جمیع مهاجر و انصار رضی
الله عنهم حاصل شد طعن در جمیع مهاجر و انصار باشد و ازین جهت ایضا امام احمد گفت شتم عثمان رض
زندقه است و جهت آنست که شتم بعثمان بحسب ظاهر کفر نیست و بباطن کفرست زیرا که تکذیب مهاجر و انصار می
ازین کلام امام احمد حنبل رحمه الله کفر ساب صحابی معلوم نمیشود بخلاف قول بعضی علما از مذهب او چنانچه
ازین گفتم و ظاهر همین است که شتم ابو بکر رض کفرست نزد ابو حنیفه رحمه الله و بر یک وجه نزد ایشان
یعنی شافعی رحمه الله و مشهور مذهب مالک رحمه الله آنست که موجب جلد میشود و کفر نیست لیکن قبل
ازین روایت از و مذکور ساختم در آنکه حکم بکفر خوارج کرده است پس این مسئله نزد او دو حال وارد
اگر سب کننده اختصار بسب کند و تکفیر اصحاب نکند کافر نیست اگر تکفیر کند کافرست و بنابرین
کافر است شخص رافضی که قبل ازین مذکور ساختیم نزد مالک و ابو حنیفه رحمهما الله و بیک وجه نزد شافعی رح و نیز
نزد احمد رحمه الله بواسطه آنکه شتم عثمان رضی الله عنه که متضمن تخطیه جمیع مهاجر و انصار شده و کفر این
شخص مذکور کفر ردت است زیرا که قبل از آنکه این قول از و صادر شد حکم او حکم مسلمانان بود
و بعد ورا این قول از و مرتد شد و مرتد را امر بتوبه باید کرد و اگر توبه کند فبها و الا او را باید کشت و چون
او را امر بتوبه کردم توبه نکرد پس قتل او بنابر جمیع علمای بود و بواسطه آنکه جمیع از علما که سب صحابه را

تا تکفیر نمیکنند این حکم عام نمیباشند مگر آنکه در حق کسے که تکفیر اصحاب رضی الله عنهم کنند و یک وجه از شافعی
رحمه الله که بر حکم فسق اقتصار کرده است آن نیز وقتی است که سب تنها از وی صادر شود و اما اگر
تکفیر اصحاب کبار کند او را کافر میدانند مطلقاً و همچنین امام احمد گفته است که من از حکم بقتل میترسم
ترسیدن او وقتی است که غیر سب از وی صادر نشود و آنچه از این شخص مذکور صادر شد اعظم از
سب است و قبل ازین مذکور شد که طحاوی مع عقیده خود آورده که بغض صحابه رض کفر است و احتمال
دارد که بر مجموع صحابه حمل کنند و احتمال دارد که بر هر یک اصحاب رض فرداً فرداً عمل کنند و قتیکه صحابه را
دشمن دارد از حیثیت صحبت رسول صلی الله علیه وسلم و اما آنکه مجرد بغض صحابه کفر بوده باشد
محتاج بدلیلے است و این شخص رافضی و امثال آن که بغض شیخین و عثمان رض دارند نه از جهت صحبت
رسول صلی الله علیه وسلم است چرا که ایشان امیر المومنین علی و حسنین و غیر ایشان را از ائمه دوست میدارند
بلکه بسبب این است که بغض ناشی از هوای نفس و عناد است آنکه بواسطه جهل دارند که اعتقاد کرده اند که خلفای ثلاثه
رضی الله عنهم در حق اهلبیت ظلم کرده اند پس ظاهر این است که اگر ایشان بر سب اقتصار کنند و تکفیر صحابه
و انکار امری که اجماع بر آن شده باشد نکنند تکفیر نباید اما تحریم از امور واجب و الذی قتل این شخص آنچه
ممکن است متمسک شوی در قتل او به ابن ولید در مقامی که این شخص قائم شده و امری که از وی صادر شده
بلاشک ایذای رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده و رسول صلی الله علیه وسلم فرموده در حق کسی که او را
صلی الله علیه وسلم ایذا کرده است من یکفینی عدوی کیست که کفایت کند شر دشمن مرا که از من انکار کند
خالد بن ولید گفت یا رسول الله من شر او را کفایت کنم بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم
خالد را فرستاد و آن شخص را بقتل رسانید لیکن قبل ازین مذکور شد که هر ایذا موجب قتل نمیشود و لا
حکم قتل عام میشود در جمیع معاصی زیرا که هر معصیت که از امت ما و غیر صادر میشود آن برسول
الله صلی الله علیه وسلم میرسد قال الله تعالی ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم الآیة
بدرستیکه این نشستن شما بعد از طعام میرنجاند نبی را صلی الله علیه وسلم و شرم میکند از شما که بگوید بیرون
روید پس با ابن ولید معلوم شد که هر ایذای موجب قتل نیست یا آنکه این شخص مذکور بزعم خود نصرت
اهلبیت کرده است بنا برین زعم و قصد ایذای رسول الله صلی الله علیه وسلم نکرده است خواهد بود یعنی
پس ابن ولید واضح نبوده باشد به قتل او و اما نسبت و قذف عایشه رضی الله عنها موجب قتل است
از جهت آنکه قرآن شاهد است به برائت و پاکی وی پس قذف و تکذیب قرآن کفر است و یا از جهت آنکه
هم فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده و هم قذف در حق کسیکه فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم

تنقیص رسول صلی الله علیه وسلم کفرست و ایذاست و افترا در شان بقیهٔ امهات مومنین تمام
دلیل اول که بیان کردیم کفر نیست و بنابرین بیان ثانی که تنقیص رسول صلی الله علیه وسلم کفر
واین قول برجم ست نه و بعضی انکه **سوال** اگر چه رسول الله صلی الله علیه وسلم هم ازین جهت ایذا کرده
بود نگشت **جواب** بواسطه آنکه این قذف ایشان پیش از نزول آیت قرآنی بود در
باب برات عایشه صدیقه رضه پس متضمن تکذیب قرآن نبود که موجب قتل بود و از جهت آنکه این
حکمی بود که نازل شد بعد از نزول آیت براة و بنابرین حکم آن بر ما قبل آن معطوف نمیشود و امر
بقتل نفرمود امر ششم ازین امور آنکه قبل حدیث مذکور شد که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که
سب اصحاب من مکنید و کسیکه ایشانرا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر کس که ایذای ایشان
کند مرا ایذای کرده است و این حکم جمیع صحابه لیکن درجات و مراتب بعضی از صحابه زیاده است
از بعضی دیگر پس حکم ایشان درین باب بتفاوت درجات و مراتب است و جریمه زیاده میشود نزد
کسیکه باو تعلق کبیره و بنابرین اگر کسی سب صدیق رضی الله عنه کند اقتصار بجلد نمیکنیم چنانچه در غیر
او اقتصار میکنیم بر آن زیرا که انجمله مجرد حق صحبت و هرگاه که با صحبت امور دیگر منضم شود
که بمقتضای تعظیم و احترام بوده باشد مثل نصرت دین و اتفاق بر مسلمین و آنچه مراد او حاصل شد از
فتوح بلاد و خلافت رسول صلی الله علیه وسلم و غیر ذلک هر یک ازین امور مقتضی زیادتی خوست
و آن موجب زیاده عقوبت کسی میشود که بر وی رضی الله عنه دلیری کند و این نه بواسطه حکم مجرد
ست که بعد از رسول صلعم نیست بلکه ازین جهت است که رسول صلی الله علیه وسلم احکام را مشروع ساخت و
اسباب آن موقوف و معلق گردانیده تا نتیجه آن اسباب کرده مرتب میسازیم و هر حکمی را بسبب آن
حکم معلوم ست که صدیق رضه در ایام حیات مصطفی حق سبق باسلام و تصدیق رسول صلی الله علیه
وسلم و قیام باین امور در راه خدا تعالی و صحبت التامه و انفاق عظیم در نهایت وسع و امکان
رسول صلی الله علیه وسلم و اصحاب او و نصرت تامه و غیر این از فضائل چنانکه در کتاب و غیر ازین کتب
مذکور ست و داشت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم بر آن خصوصیات و فضائل دیگر مرتب و مؤید شد
مثل تصدی امر خلافت که هیچکس را از امت نمیرسد که بآن امر قیام نماید بعد از رسول صلی الله
علیه وسلم مثل مقاتله اهل ردت و مانعین زکوة و شجاعتی که درین باب از و رضی الله عنه
صادر شد که احدی درین باب مرا و پیروی نتوانست نمود که بآن امر خطیر اقدام نماید و هر
یک ازین حقوق خصوصیات مذکوره حرمت و تعظیم او زیاده میگرداند و هر کسیکه دلیری نماید

کند مستحق زیادتی عذاب و نکال میگردد و چون صدیق اکبر رض در مرتبه عالی و مقام اعلی ست این
و در حدیثست که هر کسی که سب او کند طعن در دین کرده باشد پس مستحق قتل شود چنانچه لدست
و حال آنکه خدای تبارک و تعالی بسبب قتل یحیی بن زکریا علیهما السلام هفتاد هزار کس را مقتول
ساخت و بعضی از علمای گفته اند که حرمت همه پیغامبران علیهم السلام برابر. این مقدار است که
خدا تعالی وحی فرستاد به پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم که بسبب قتل یحیی بن زکریا علیهما السلام هفتاد
هزار کس را کشتم و بسبب قتل امام حسین پسر دختر تو رضی الله عنهما هم هفتاد هزار کس را خواهم کشت و همچنین
خدا تعالی اظهار حق و حرمت صدیق رضی الله عنه فرموده باین که بسیاری از روافض را فضیحت
و رسوا گردانید و اگر از قتل این رافضی عفو میفرمود کار آنجماعت بالا میگرفت و موجب فساد
میشد صاحب ابوحنیفه رحمه الله تعالی گفت که تعزیر بقتل جائز است و حال آنکه دلیری و جرات این
شخص رافضی بر مقام عالی که مقام صدیقین و خلفاء الراشدین ست در قوی‌تر ازین مبالغه‌ایست که موجب
تعزیر میشود که نزد ابو یوسف رحمه الله تعزیر بقتل جائز است یعنی معلوم شد که قتل این شخص رافضی صحیح
و هیچ اعتراض نیست بنا بر مذهب مالکی حکم بقتل او کرده چنانچه گذشت و همچنین حق و صحیح است بنا بر
مذهب ابوحنیفه رحمه الله تعالی علیه و بر وجه شافعی رحمه الله تعالی و همچنین مذهب حنابله بر وجهی که مذکور شد
مصنف گوید تدبر و تامل کن درین واقعه و در آنچه باین تفصیل بیان کردم از کلام علمای کبار که
مشتمل است بر احکام مهمه و فواید کثیره کم واقع میشود که این احکام و فواید در یک کتاب جمع
شده باشد باین طریق که من جمع کرده ام و واضح ساخته ام بلا طعن و ریب و تعصب و عیب و در کتاب
من که ملقب باحکام در قواطع اسلام است مذکور ساخته ام چیزی را که توضیح آنچه در اثنای کلام
سبکی علیه الرحمة گفته ام میکند و چیزی که متفرع میشود بقول او و در اختیار آنچه موافق با قواعد مذهب ما است
بیان آن از کتاب مذکور طلب کن پس بدرستی که هیچکس از ائمه ما در باب مکفرات کتابی علیحده مفصلا
ذکر مسائل و احکام آن در مذاهب اربعه کرده باشد نیافته ام که تصنیف کرده باشند و من درین مولف
عدیم النظیر نزد کسی که سالم باشد از حسد و عنا و استیفای جمیع مسائل که متعلق باین باب است با کلام
هر یک ازین مسائل که صدور آن منتشر شده کرده ام منتفع ساز و خدا تعالی ما را بآن مدام مستدام
دارد بر ما فضل و کرم خود انه رؤف کریم رحیم **باب دوم در مرویات اکابر اهل بیت**
وارد شده از مزید ثنای شیخین رض در آنچه مرویست از اکابر اهل بیت رضی الله عنهم در مدح
ابوبکر صدیق و عمر رضی الله عنهما معلوم میشود براءت و پاکی ایشان آنچه زعم کرده اند که علی المرتضی

هفتاد هزار

شیعه و رافضه

امر خلافت خود بعد از رسول صلی الله علیه وسلم منصب لیکن تقیه کرده ظاهر نساخت باطل ست
زیرا که تامل کن که در جواب اهل بصره بن الکه او و قیس بن عباده چه فرمود کرم الله تعالی وجهه چنانچه
گذشت و باز روایت دارقطنی از ابوحنیفه رضی الله عنهم لفهم آورده تامل کن که گفت چون بمدینه
آمدم نزد امام جعفر صادق رضی الله عنه از حال ابوبکر و عمر رض سوال کردم امام جعفر فرمود که رحمت خدا
بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما باد ابوحنیفه آنگاه گفت در عراق چنین میگویند که تو از ایشان بری شده
فرمود معاذ الله کذبوا ورب الکعبه پناه بخدای میگیرم که از ایشان تبرا کنم دروغ میگویند
بپروردگار کعبه سوگند ست آنگاه امام جعفر صادق رض ذکر تزویج ام کلثوم که از فاطمه رضی الله عنها
بود با عمر رض نمود از روی تفضیل عمر رض و گفت الی صحیفه لولم یکن اهلا لها ما زوجه اباها
ابوحنیفه گفت اگر انیکلمه را باهل عراق بنویسی خوب ست او در جواب فرمود و لا یطیعونی بالکتب
بنوشتن من اطاعت نخواهند چنانچه گذشت و نزول آیت انما ولیکم الله ورسوله در حق علی کرم الله
وجهه منافی آن نیست که شامل غیر او باشد زیرا که حسن بصری که جلالت و امامت او در میان مفسرین
ظاهر ست برین رفته است این آیت عام در میان جمیع مومنان و موافق اینمعنی ست آنچه روایت
از حضرت امیر المومنین محمد باقر رضی الله عنه که ازو سوال کردند که این آیت در شان حضرت امیر المومنین
علی ست که نازل شده یا در شان غیر او فرمود حضرت علی از جمله مومنان ست و بعضی از مفسرین را
قولی هست درین که مراد به الذین آمنوا الخ ابن السلام و اصحاب او ست و بعضی دیگر ایشان قولی
دارند که مراد عباده ابن صامت ست که بیزاری جست از همه سوگندان خود از یهود و عکرمه مفسر که حافظ
عام مولای ترجمان قرآن عبدالله بن عباس بود گفت که این آیت نازل شده است در شان
ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس دعوی اجماع که درین باب کرده اند باطل ست و دلیل دیگر بر آنکه ولی بمعنی
ناصر ست لغت که اگر حمل کنیم بر ایشان تامل کن ...یتیم روایت کرد دارقطنی از عبدالله ملقب بمحض و
سبب لقب بمحض آن بود که او اول کسی بود که فرزندی امام حسن و امام حسین را جمع نمود و او شیخ
بنی هاشم و بزرگ ایشان بود در زمان خود و لقب پسر او نفس زکیه بود بنابر آنکه از ائمه دین و کبار
بنی هاشم بود و در زمان امام مالک رح در مدینه مردم با او بیعت کردند و منصور خلیفه که یکی از خلفای
عباسیه بود این خبر استماع نموده لشکری که او فرستاده بعد از مقاتله بسیار او را مقتول ساختند و
حصل کلام آنکه کسی از عبدالله محض سوال کرد که تو مسح بر خفین میکنی پس عبدالله جواب داد که مسح
فقد مسح عمر تو مسح کن چرا که عمر رض مسح بر خفین کرد باز آن شخص گفت که سوال من اینست که

تو سخن میکنی بانعبد الله گفت ذلک خبرلک عن عمر رض آن خبر میکنم ترا از رای عمر رض وتسألنی
عن رایی فعمر خیر منی وملاء الارض مثلی این سوال اشتکال ترا زیاده گردانید من ترا از رای عمر رض خبر
میکنم تو از رای من سوال میکنی و حال آنکه عمر رض از من بهتر بود و بمقدار پری زمین مثل من بود بعد
از آن آن شخص گفت که تو این سخن بسبیل تقیه میگوئی فقال عبد الله رضوان الله علیه
نحن بین القبر والمنبر اللهم هذا قولی فی السر والعلانیة فلا تسمع قول احد بعدی
ثم قال من هذا الذی یزعم ان علیا کان مقهورا وان النبی صلی الله علیه وسلم امره بامر فلم
ینفذه فکفی بهذا ازراء علیه ومنقصة له گفت در میان قبر و منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضریم
بار خدایا تو میدانی که سخن من اینست در سر و علانیه و تو بعد از من بی فلانی سخن هیچکس را گوش
مکن پس گفت کیست آنکه زعم کند که حضرت امیر المومنین علی مقهور شد و رسول صلی الله علیه وسلم او را
بامری مامور ساخت و نتوانست که امر رسول صلی الله علیه وسلم نافذ سازد و اگر کسی برای او کرم الله وجهه
این زعم کند که او در اثبات امر و اجرای احکام شرعیه منقص و ضعف کرده است حاشا ثم حاشا
عن ذلک و نیز دارقطنی روایت کرده از پسر عبد الله بن کو رکه ملقب بابن الکیه بود که او را چون از حال
ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سوال کردند گفت افضل عندی من علی نزد من ایشان بهتر اند از علی
رض و روایت کرد دارقطنی نیز از امام الجن والانس محمد باقر رض که گفت اجمع بنو فاطمة رضی
الله عنهم اجماع کرده اند فرزندان فاطمه بر آن که نیکوترین قولی در حق شیخین میگفته باشند و ایضا
روایت کرد دارقطنی از حضرت امام المتقین والصادقین جعفر الصادق و او از پدر خود امام محمد
باقر رض که مردی نزد پدر او حضرت امام زین العابدین ابن سید الشهدا امام حسین رضی الله عنهما آمد
و گفت خبر ده مرا از حال و شان ابوبکر رض گفت از حال صدیق رض سوال میکنی این شخص گفت تو
صدیق میگوئی ابوبکر را آنگاه سلطان العابدین رض گفت ثکلتک امک ....
قد سماه صدیقا رسول الله صلی الله علیه وسلم والمهاجرون والانصار ومن لم یسمه
صدیقا فلا صدق الله عز وجل قوله فی الدنیا والآخرة اذهب فاحب ابا بکر وعمر
مادرت بر تو بگرید نشود من صدیق نام او کرده ام پاک رسول الله صلی الله علیه وسلم و جمیع مهاجرین
وانصار صدیق نام او کرده اند و هر کس که ابوبکر رض را صدیق نخواند قول او را خدا تعالی در دنیا
و آخرت تصدیق نخواهد کرد و برو و دوست دار باش ابابکر صدیق رض را و عمر رض را و روایت کرده اند
از عروة بن عبد الله که گفتند که سوال کردیم از امام محمد باقر رض از حلیه سیف فرمود لا بأس به

۷ ونقصانا

اعطانی فدکاً فقال اهل لک بینة فشهد لها علی وام ایمن فقال لها برجل وامرأة
تستحقیها ثم قال زید والله لو رجع الامر فیها الی لقضیت بقضاء ابی بکر رضی الله عنه
ابوبکر رض بود شخصی مهربان رقیق القلب و مکروه میداشت که ترکهٔ رسول صلی الله علیه وسلم را از حالی که بود
تغییر نماید آنگاه فاطمه رضی الله عنها آمد نزد او و گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم فدک را بمن داده
است ابوبکر رض گفت آیا ترا شاهدان درین باب هست پس علی و ام ایمن رضی الله عنهما گواهی دادند
آنگاه ابوبکر رضی الله عنه گفت بشهادت مردی و زنی مستحق آن میشوی باز زید رضی الله
عنه گفت بخدای سوگند که اگر این امر بمن رجوع شده بودی هر آئینه حکم میکردمی بطریقی که ابوبکر
رضی الله عنه حکم کرده است **ایضاً** روایت کرد حافظ ابن شیبه رض از زید رضی الله عنه که فرمود لو فلقتم ولن
تستطیعوا ان یقولوا فیهما شیئاً فانطلقتم نطفرتم ای فثبتم فوق ذلک فبرئتم
منهما فمن بقی فوالله ما بقی احد الا ترکتم عنه و استطاعت آن نداشتند خوارج
در حق این دو کس چیزی بگویند پس شما ای رافضیان رفتید و بالاتر جهیدید و نشستید شما فزون تر
از مرتبهٔ شیخین پس بیزار شدید شما از آن هردو پس کیست که باقی ماند از طعن شما بخدای سوگند
که هیچ نماند که شما از و بیزار نشدید روایت کرد حافظ مذکور و ابن عساکر از سالم ابن ابی حفصه
که با محمد بن حنفیه رض گفتم که ابوبکر صدیق رض از جمیع قوم بیشتر باسلام درآمد او گفت لا گفتم پس
بچه دلیل نام او بلند گشت و سابق بر همه شد حتی آنکه هیچ دیگر را ذکر نمیکنند غیر ابوبکر گفت لانه
کان افضلهم اسلاماً حین اسلم حتی لحق بربه یعنی برای آنکه او افضل بود از جمیع اصحاب آن
زمانی که باسلام درآمد حتی بپروردگار خود رسید روایت کرد دارقطنی از سالم بن ابی حفصه
و ابن سالم اگرچه شیعه بود لیکن ثقه بود که گفت حضرت امام الصادقین امام الجن و الانس ابوجعفر
محمد باقر بن محمد بن علی را و امام الصادقین جعفر الصادق بن امام الجن و الانس محمد باقر رضی
الله عنه از حال شیخین رضی الله عنهما سوال کردم ایشان هردو گفتند یا سالم تولهما
وابرأ من عدوهما فانهما کانا امامی هدی ای سالم دوستی و یاری خود فرا گیر شیخین را و از دشمنان
ایشان بری و بیزار شو که ایشان هردو امام و راه نمای حق بودند روایت کرد دارقطنی نیز
از سالم که گفت داخل شدم بر حضرت امام ابوجعفر یعنی محمد باقر رض و در روایتی بر امام المتقین
والصادقین جعفر الصادق بن امام الجن و الانس محمد باقر رض آنگاه گفت اللهم انی اتولی
ابابکر و عمر و احبهما اللهم ان کان فی نفسی غیر هذا فلا نالتنی شفاعة محمد یوم

القيامة بار خدايا فرا گرفتم ابوبکر و عمر را بدوستی خود و دوست ميدارم ايشانرا و اگر در نفس من
غير اين بود نباشد شفاعت محمد صلی الله عليه وسلم بمن رسيده باشد در روز قيامت راوی گويد آنکه
کرد بنا بر صحت و شفقت اين سخن بر من فرمود باعثی ديگر نبود و روايت از همان راوی که گفت
بر امام المتقين و الصادقين جعفر بن محمد رضی الله عنهما داخل شدم در حالتيکه مريض بود و فقال انی
احب ابابکر و عمر و اتولاهما اللهم ان کان فی نفسی غير هذا فلا نالتنی شفاعة محمد رسول الله
صلی الله عليه وسلم ايضاً روايت کرد دارقطنی از وی که امام المتقين و الصادقين جعفر الباقر
با من گفت يا سالم ايسب الرجل جده ابوبکر جدی لا نالتنی شفاعة محمد ان لم اکن
اتولاهما و ...... ابراء من عدوهما ای سالم آيا مردم سب جد خود ميکنند ابوبکر جد من
است شفاعت محمد رسول الله صلی الله عليه وسلم بمن نرسد اگر من ايشانرا بنصرت و دوستی نگيرم
و اگر از دشمن ايشان بری بيزار نباشم ايضاً روايت کرد دارقطنی از حضرت امام الصادقين جعفر
صادق که باو گفت که فلانی زعم کرد که تو بيزاری جسته از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما آنگاه فرمود
بری الله من فلان انی لارجوان ينفعنی الله بقرابتی من ابی بکر و لقد مرضت فاوصيت
خالی عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن ابی بکر بيزار باشد الله تعالی از فلان هر آينه اميد دارم
اينکه نفع دهد خدا تعالی مرا القرابت از ابوبکر و بدرستيکه وقتی بيمار شدم و وصيت کردم بسوی خال
خود عبد الرحمان قاسم بن محمد بن ابوبکر يعنی او را وصيتی خود ساختم روايت کردند دارقطنی و حافظ
عمر و حافظ ابن شيبه از کثير که گفت با ابو جعفر محمد بن باقر بن علی رضی الله عنهم گفتم خبر ده مرا از ابوبکر
ابوبکر و عمر در حق شما چيزی ظلم فرمود فقال و منزل القرآن علی عبده ليکون للعالمين نذيرا
ما ظلمنا من حقنا ما يزن حبة خردل سوگند بآن کسی که قرآن نازل کرد است بر بنده خود تا اهل
عالم را بيم کننده باشد که ظلم نکردند ايشان بما از حق ما چيزی که بوزن دانه خردل بوده باشد آنگاه من
گفتم خدا تعالی مرا فدای تو گرداند پس با ايشان تولا کنم و دوست دارم ايشانرا فرمود نعم
يا کثير تولهما فی الدنيا و الاخرة قال و جعل يصك عنق نفسه و يقول ما اصابك فبعنقی
هذا ثم قال بری الله و رسوله من المغيرة بن سعيد و بنان فانهما کذبا علينا اهل
البيت بلی يا کثير تولا کن و دوستدار ايشان باش در دنيا و آخرت راوی گفت که امام ابو
جعفر محمد باقر رضی الله عنه دست بگردن خود سخت زد و گفت هر چيزيکه بتو برسيد در دوستی ايشان
رسيد بازگفت بيزار شود خدا تعالی از مغيره بن سعد و بنان که ايشان دروغ بسته اند بر ما که اهل بيت

حضرت محمد رسول اللہ علیہ السلام و ایضاً روایت کرد دارقطنی از بسام صیرفی کہ گفت با ابوجعفر محمد باقر رضی اللہ عنہ گفتم چہ میگوئی در حق ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما فرمود واللہ انی لاتولاھما و ما ادرکت احدا من اھل بیتی الا وھو یتولاھما بخدا سوگند کہ من ایشان را بنصرت و محبت فرا گرفتم و طلب آمرزیدن ایشان میکنم و ہیچکس ندیدم از اہل بیت مگر آنکہ او ایشانرا بدوستی فرا گرفت ایضاً روایت کرد دارقطنی از شافعی رح و از جعفر بن ابی طالب ولینا ابوبکر خیر خلیفۃ و ارحمہ لنا و احناہ علینا و فی روایۃ فما ولینا احد من الناس مثلہ و فی روایۃ فما رأینا قط کان خیر امتہ ...... والی امر خود ساختیم ابوبکر را کہ بہترین خلیفہ بود و از ہمہ بر ما مہربان و مشفق تر بود بر ما و در یک روایت آنکہ ہیچکس خلافت مثل او نکرد و در روایتی دیگر آنکہ ندیدم ہرگز کہ بہتر از و بوده باشد و ایضاً روایت کرد دارقطنی از ابوجعفر محمد باقر رض کہ باو گفتند کہ فلان نقل میکند از علی بن الحسین رض کہ گفت و نزعنا ما فی صدورھم من غل در شان ابوبکر و عمر رض و حضرت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہم نازل شده ابوجعفر باقر محمد رض گفت واللہ انھا لفیھم انزلت فیمن نزلت الا فیھم قیل فای غل ھو بخدا سوگند کہ این آیت در شان ایشان نازل شده پس کیست کہ در شان او نازل شود غیر ایشان از از جعفر بن باقر رضی اللہ عنہما پرسیدند کہ این چہ غل ست یعنی چہ کینہ است کہ خدا تعالیٰ از سینہ ہای ایشان بیرون کرده فرمود غل الجاھلیۃ ان بنی تمیم و بنی عدی و بنی ھاشم کان بینھم شیء فی الجاھلیۃ فاخذ ابوبکر الخاصرۃ فجعل علی یسخن یدہ و یکمد بھا خاصرۃ ...... ابی بکر فنزلت ھذہ الایۃ فیھم کینہ جاہلیت است کہ در میان بنی تمیم و بنی عدی و بنی ہاشم در ایام جاہلیت چیزی کینہ بود و چون این قبیلہ ہا در اسلام در آمدند یک دیگر را دوست میداشتند و در روایت دیگر نشست کہ از ابوجعفر پرسیدم از حال ابوبکر و عمر رض گفت من شک فیھما فقد شک فی السنۃ ہر کہ شک و ریب کند در شان ایشان بہ تحقیق در سنت ریب کرده است در سنت و بعد از آن ہمین معنی را ذکر کرد کہ میان این قبائل خصومتی بود و چون باسلام در آمدند دوست میداشتند یکدیگر را و خدا تعالیٰ آن خصومت و کینہ از دلہای ایشان نزع فرمود حتی آنکہ ابوبکر صدیق رض را درد کمر داشت و حضرت علی رض دست خود را گرم کرده بموضعی کہ درد و داشت مالید بعد از آن این آیت نازل شد و روایت کرد دارقطنی از حضرت علی کرم اللہ وجہہ کہ فرمود ھذہ الآیۃ نزلت فی بطون الثلاثۃ بنی تمیم و عدی و بنی ھاشم ایضاً روایت کرد دارقطنی از ابوجعفر محمد باقر رض کہ از و سوال کردند کہ از اہل بیت ہیچکس

فاسئلو اھل الذکر ۸

عن ... سلم ... سئل ... عن ابی ... احمد بن ... عن ...

۸ فلما ... القوم ... الامام ... جعفر ... ایضاً

تحقیق ... نقل ... سیف ... ابن تیمیہ ... من عینیہ

ابوبکر و عمر را کرده است فرمود معاذ الله بل یتولونهما و یستغفرون لهما و یترحمون علیهما
پناه بخدا ازین حکایت که گفتی اهل‌بیت وحی و یاری طلب آمرزش بوبکر و عمر رضی الله عنهما می‌نمودند و میگفتند
که رحمت خدای بر ایشان باد و ایضاً روایت کرد دارقطنی از ابوجعفر حضرت محمد باقر و او از
پدر خود امام سجاد یعنی زین العابدین بن سید الشهداء امام حسین رضی الله عنهم که گروهی از اهل عراق
در برش رفته سخنان میگفتند الا تخبرونی انتم المهاجرون الاولون الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم
یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون
آگاه باشید خبر دهید مرا آیا شما اید آنکسانیکه هجرت نمودید و بیرون کرده شدید از شهرهای خود
در مکه بودند و وا افتادند از مالهای خود و حال آنکه میطلبید از خدا بخشش و خشنودی رسول
او و یاری میکنید دین خدا را بنفس و مال و نصرت مینمایید پیغامبر او را آن گروه گفتند نه قول
نقل یعنی زین العابدین رضی الله عنه انجماعت که در شان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما خوض باطل میکردند
گفت که با من بگوئید ای آنکسانیکه در حق ایشان این آیت نازل شده آن شما اید فقالوا لا
گفتند ما آنکسان نیستیم و این آیت در شان ما نیست باز فرمود انتم الذین تبوؤا الدار والایمان
من قبلهم یحبون من هاجر الیهم ولا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا و یؤثرون علی
انفسهم ولو کان بهم خصاصة یعنی شما آنکسانی اید که جای گرفته اید در سرای هجرت و دار ایمان یعنی اهل
مدینه پیش از هجرت مهاجران و دوست میدارند کسی که هجرت کند بدیار ایشان و او را جای میدهند و یاری
کنند و نیابند در دلهای خود هیچ حقد و غصه از آنچه عطا داده شده اند و ایثار مینمایند و مقدم میدارند
ایشان را بر نفسهای خود باز میگردند و بمهاجران میدهند و اگرچه ایشان را حاجت آن دیار آنچه ایثار
مینمایند یعنی گروهی که موصوف اند باین صفات مذکوره و آیت در حق ایشان نازل است شما اید
قالوا لا قال اما انتم فقد برئتم ان تکونوا فی احد هذین الفریقین و انا اشهد
انکم لستم من الذین قال الله تعالی فیهم آنجماعت گفتند که ما ازین گروه که این آیت در شان ایشان از
ست نیستیم انگاه حضرت سجاد امام زین العابدین رضی الله عنه فرمود آیا شما بری شدید ازین دو
فرقه و من گواهی میدهم که شما از زمره فرقه نیستید که خدا تعالی در شان ایشان فرمود والذین جاؤا
من بعدهم و آنکسانیکه آمدند بعد از مهاجر و انصار یعنی تابعان صحابه تا روز قیامت یقولون
ربنا اغفرلنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان آنانکه گویند ای پروردگار من بیامرز
ما را و مر برادران ما را در دین آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین

و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون

امنوا و مگردان در دلهای ما کینه و حسدی خیانتی آنکسانی که ایمان آورده اند پیش از ما یعنی کینه اصحاب پیغامبر صلی الله علیه وسلم در دل ما منه ربنا انك رؤف رحیم ای پروردگار ما تو مهربانی و عاها ما استجاب کن و بخشنده ما را برحمت خود و در زمرهٔ سابقان داخل کن مفسر حرم گوید شما و خود امام زین العابدین علی ابن الحسین رضی الله عنهم آنجماعت که باطل خوض در شان شیخین رضی الله عنهما موده سب شیخین میکنند و کینه کبار صحابه رضی الله عنهم در دل داشته بکفر و ظلم منسوب میسازند ازین سلسله فرقه این سه آیت در شان ایشان نیست یعنی مهاجر و انصار و تابعان ایشان بایمان و طاعت تا روز قیامت که شامل جمیع مومنان هست چنانچه در تفسیر بیضاوی و مع البیان و غیر آن از تفاسیر مذکور هست که خارج باشند و موید این قول است آنچه افضل المتاخرین و نقاد المفسرین مولانا حسین کاشفی رحمة الله علیه در تفسیر خود درین آیت نقل کرده است که گفته اند هر که را کینه در دل یکی از اصحاب باشد از اهل این آیه نیست و آنچه از صاحب انوار روایت کرده اینست که حق تعالی مومنان را بسه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسلامت دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد والله اعلم و ایضاً روایت کرد دارقطنی از فضیل بن مرزوق که گفت شنیدم از ابراهیم بن الحسین رض گفت والله لقد مرقت علینا الر افضة کما مرقت الحرورية علی علی رض بخدا سوگند که خروج و برما روافض همچنانکه خروج کردند حروریه بر حضرت امیر المومنین علی رض و حروری منسوب بحرورست که دهی هست در کوفه ایشان طائفه از خوارج اند که بر امیر المومنین علی رض خروج کرده بودند و چون ابتدا خروج ایشان از آن دیه بود بنابرین آنجماعت را حروریه گویند کذا فی مقدمه شرح بخاری للشیخ ابن الحجر رحمة الله علیه ایضاً روایت کرد دارقطنی از فضیل بن مرزوق که گفت از حسن بن حسین شنیدم که با مردی از روافض گفت والله لئن امکننا الله منکم لنقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ولا نقبل التوبة منکم بخدای سوگند اگر متمکن بسازد خدایتعالی ما را از شما یعنی اگر ما را بر شما مسلط سازد هر آینه دستهای و پایهای شما را قطع کنیم از خلاف یعنی دست راست و پای چپ قبول نکنیم توبه از شما و ابضار روایت کرد دارقطنی از محمد بن حاطب که گفت کسی که عثمان رضی الله عنه نزد حسن و حسین رضی الله عنهما کرد ایشان گفتند هذا امیر المومنین ای علی یاتیکم الان ان یخبرکم عنه اذ جاء علی قال الراوی فما ادری اسمعهم یذکرون فقال عثمان من الذین اتقوا وامنوا ثم الذین اتقوا واحسنوا

والله يحب المحسنين ايست امير المومنين علي رض حالیا خواهد و خبر دهد شما را از عثمان رض رسید تا
حضرت امیر المومنین علی رض آمد و او می گوید نشستم که خود بنفس نفیس رسید که ذکر عثمان رض میکردند
یا انکار و سوال کردند انگاه گفت عثمان رض از آن کسانی است که ثابت مسمی بودند در تقوی
و در پرهیزگاری خود و کارها نیکو کردند و خدا تعالی دوست میدارد نیکوکاران را و ایضاً روایت
کرد دارقطنی از محمد بن حاطب از طرق کثیر روایت کرده گفت که نزد علی اسد الله رفتم و گفتم که
امیر المومنین من اراده رفتن بجانب حجاز دارم و مردم از من خواهند پرسید پس شما چه میگوئید
در قتل عثمان رض و در آنوقت علی کرم الله وجهه تکیه کرده بود و گفت یا ابن حاطب انی لارجو
ان اكون انا وهو كما قال الله تعالى ونزعنا ما في صدورهم من غل الآیة یعنی بدرستیکه امید دارم
که من و عثمان از جمله کسانی باشیم که خدا تعالی از دلهای ایشان حسد و کینه و سایر برداشته در بهشت در
آیند در حالتیکه برادران باشند یکدیگر را در مهربانی و دوستداری مؤید اینست آنچه در روایت
دیگر از عثمان رض وارد شده که مروی انی لارجو ان اكون انا وعثمان وطلحة والزبير منهم امید
میدارم که من و عثمان و طلحه و زبیر رضی الله عنهم از آن کسانی باشیم که خدا تعالی عز وجل غل از سینهای
ایشان نزع کرده در بهشت در آیند ایضاً روایت کرد دارقطنی از سالم بن ابی الجعد گفت
نشسته بودم نزد محمد بن الحنفیه رضی الله عنه و اهل مجلس ذکر عثمان رض میکردند انگاه محمد بن الحنفیه
نهی کرد و گفت کفوا عن هذا باز دارید زبان خود را از دشنام عثمان رض باز روز دیگر در خدمت
او رفتم ما را زیاده از آن روز زجر و منع کرد و گفت آیا نهی نکردم شما را از دشنام این مرد و در
اثنای ابن عباس رضی الله عنه نزد او نشسته بود با او گفت ای ابن عباس یاد داری که در روز
جمل من از دست راست علی المرتضی بودم و تو دست چپ انگاه از جانب حضرت استماع کلامی نمود
بنابرین رسول فرستاد که حقیقت آن معلوم نماید و رسول آن موقع رفته باز آمد و خبر داد که این
عائشه است که قاتلان عثمان رض را لعن میکند انگاه حضرت رض هر دو دست مبارک خود بلند کرد تا
دو دفعه یا سه دفعه بروی لحیه گفت انا العن قتلة عثمان لعنهم الله في السهل والجبل
یعنی من هم لعنت میکنم قاتلان عثمان رض لعنت خدا بر ایشان باد در هر مکانی که باشند راوی
گفت بعد از آنکه ابن عباس رض تصدیق قول محمد حنفیه رض نمود محمد بن حنفیه بجانب ما که اهل مجلس
بودیم اقبال نموده گفت فيّ وفي هذا لكم شاهدا عدل در من و در این شخص از برای شما
دو گواه عادل است یعنی من و ابن عباس از علی رض شنیدیم و دیدیم و شاهد عادل است ترجمه تمام

باید که تنبیه بشوید و محافظت کنید از طعن قوم عثمان رض بلکه قاتلان او را ملامت و طعن کنید حضرت علی
کرم الله وجهه و ایضاً روایت دار قطنی از حسین بن محمد بن الحنفیه رض که گفت یا اهل الکوفه اتقوا الله
عز وجل من المحرمات ولا تقولوا لابی بکر و عمر ما لیس له باهل ان ابا بکر الصدیق
کان مع رسول الله فی الغار ثانی اثنین وان عمر اعز الله به الدین ای اهل کوفه بپرهیزید
از آنچه خدا تعالی بر شما حرام گردانید و مگوئید در حق ابو بکر و عمر چیزی که اهل آن نیستند بدرستیکه ابو بکر با
رسول ثانی اثنین بود در غار و بدرستیکه عمر رض خدا تعالی با و دین را غالب و عزیز گردانید و ایضاً
روایت کرد از جندب اسدی که قومی از اهل کوفه و جزیره نزد محمد بن عبد الله بن حسن رضی الله عنهم
آمدند و سوال کردند از حال ابو بکر رض آنگاه بجانب من ملتفت شد و گفت انظر الی اهل بلادک
یسالونی عن ابی بکر و عمر هما عندی افضل من علی ملاحظه کن به بین مردم بلاد خود را که
سوال میکنند از حال ابو بکر و عمر و حال آنکه ایشان نزد من افضل اند از حضرت علی و ایضاً روایت
کرد دار قطنی از عبد الله بن حسن رضی الله عنهما که گفت والله لا یقبل .... توبة عبد تبراء
من ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وانهما لیعرضان علی قلبی فادعو الله لهما اتقرب به الی الله
قبول نمیکند خدا تعالی توبه از بنده که بیزاری جوید از ابو بکر و عمر رض بدرستیکه چون بخاطر ما می آیند پس دعای
میکنیم بخدای تبارک و تعالی از جهت ایشان و تقرب میجوئیم بخدای عز وجل این دعای یعنی زمانی که
ایشان را در دل خود یاد مینمائیم دعای خیر در حق ایشان میکنیم و این دعای خیر را سبب تقرب نزدیکی
بحقتعالی سبحانه میسازیم و ایضاً روایت کرد از فضیل ابن مرزوق که گفت از عمر ابن علی ابن الحسین
سوال کردم که آیا در میان شما امامی که اطاعت او فرض بوده باشد که امر امامت او مخصوص با و
دانید و هر کس که او را امام زمان نداند و نشناسد اگر بمیرد بمرگ جاهلیت مرده است بالفعل هست
پاینه فرمود والله ما ذالک فینا من قال هذا فهو کاذب بخدای سوگند نبوده نیست و در میان
ما امامی باین صفت هر کس که این میگوید او کاذب است آنگاه من گفتم که شیعه و روافض میگویند که
این منزلت حضرت علی و هست چرا که رسول صلی الله علیه وسلم از برای او وصیت کرده بود بار حسن بن
علی را این منزلت حاصل شد زیرا که حضرت علی در حق او وصیت کرد و باز بحسین بن علی باز بنا بر وصیه
حسین بن علی بعلی ابن حسین انتقال یافت باز علی بن الحسین در حق محمد بن علی یعنی محمد باقر که برادر
عمر مذکور است وصیت نموده این مرتبه و منزلت او را حاصل شد آنگاه عمر بن الحسین گفت فوالله
ما اوصی ابی بحرفین اثنین فقاتلهم الله لو ان رجلا اوصی فی ماله وولده وما ترک

کہ شما در وقت خطبہ میخوانید و میگوئید اللہم اصلحنا بما اصلحت بہ الخلفاء الراشدین المہدیین مراد از خلفاء الراشدین المہدیین کیستند اندآنگاہ اشکہا از چشمہائی مبارک خود ریختہ فرمود ھما حبیبای ابوبکر و عمر اماما الہدی و شیخا الاسلام رجلا قریش المقتدی بہما بعد الرسول صلی اللہ علیہ وسلم من اقتدی بہما عصم و من اتبع اثارہما ہدی الی الصراط المستقیم و من تمسک بہما فہو من حزب اللہ ایشان دو دوست من اند ابوبکر و عمر امامان ہادی بودند کہ مردم را بحق راہ کردند و دو شیخ و مقتدای اسلام بودند از قریش بعد از رسول صلعم و فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ ہر کس کہ بایشان اقتدا کرد محفوظ ماند از عقاب و سالم شد از عذاب و ہر کس کہ متابعت و پیروی ایشان کند ہدایت یافت براہ راست و ہر کس کہ دست بدامن ایشان زد او از لشکر خدای عز و جل ست این سخنان اکابر اہل بیت بودہ کہ ائمہ احادیث و حفاظ معتمد علیہ در معرفت حدیث صحیح و تمیز صحیح از سقیم باسانید متصلہ از ایشان روایت کردہ این حال چگونہ باشد کسانی را کہ متمسک بحبل اہل بیت شدہ اند و دعوی محبت ایشان میکنند و حال آنکہ خود بیرون روند از آنچہ اہل بیت بر آن رفتہ اند و در آنچہ دینیت کردہ اند بہ تعظیم و توقیر ابوبکر و عمر و اعتقاد خلافت ایشان و چون سخن اہل بیت بشنوند بلکہ خواہند کہ بچیزہای نسبت دہند اہل بیت را کہ ایشان بیزار باشند از ان و آنرا ذمت و عیب خود دانند چنانچہ زین العابدین علی بن حسین فرمود ایہا الناس احبونا حب الاسلام فواللہ ما برح بنا حبکم حتی صار علینا عارا و فی روایۃ بغضتمونا الی الناس ای مردمان دوست دارید مرا مثل دوستی اسلام یعنی این نوع دوستی کنید با ما کہ خدا و رسول خدا ہم بآن امر کردہ اند و از شرع نگذرید بخدا سوگند کہ این دوستی با فراط شما بمرتبہ رسیدہ کہ عیب و عار شد بر ما و در روایت دیگر آنکہ دوستی بحدی رسانید بدکہ نقص و ذم ما کردید نزد مردم یعنی بسبب آنکہ نسبت دادید باہل بیت چیزی چند را کہ ایشان از ان بری و عاری بودند و آنرا نقص خود میدانستند چنانچہ بیان اکاذیب کہ بر ائمہ اہل بیت بستہ اند کہ گذشت در ہمین باب پس محافظت کن زبان خود را از آنکہ کذب و بہتان بر ایشان می بندی و میگوئی زیرا کہ کذب و بہتان بر ایشان موجب ضلال و طرد او از رحمت رحیم رحمن خواہد بود اعاذنا اللہ من الکذب و الکذاب

باب سوم در فضیلت ابوبکر رضی اللہ عنہ

بر سائر این امت تا بہ عمر و عثمان یا حضرت علی بن ابی طالب و در ذکر فضائل ابوبکر الصدیق بخصوص و ارد شدہ یا خلفاء ثلاثہ و در آن چند فصل ست

فصل اول

در ذکر فضیلت شیخین بترتیب و در تصریح حضرت علی رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین با فضیلت شیخین بر جمیع امت بعد انبیاء

فضل شیخین کنند وایشانرا دوست دارد وبآنچه اهل آن اند ایشانرا ثنا می گویند وگفت ابن شیخ
را بوکیع نقل کردیم آنگاه تعجب کرد از حسن این قول و دوست داشت او را انتهی و معمر ملاحظه
نکرده است بعد ملامت قائل این قول مگر آنکه تفضیل مذکور ظنی است و قطعی موید قول صاحب
مفهم و ایضاً آنچه خطابی از بعضی مشائخ خود حکایت کرد که گفت ابوبکر رضی الله عنه خیر است
و علی رضی الله عنه افضل است لیکن بعضی گفته اند که این ساقط است یعنی بواسطه آنکه معنی خیر
نیست مگر افضلیت زیرا که از خیریت ابوبکر رض خیریت از بعضی وجوه میخواهی و از افضلیت از
وجهی دیگر این محل خلاف نیست و این محل امر خاص ابوبکر و عمر رض و امر علی رض نیست بلکه در ابوبکر
و عبیده مثل این نیز توان گفت باین طریق که امانتی که در ابوعبیده است رض و رسول الله صلی الله
علیه وسلم او را بآن مخصوص ساخته نیست و ابوبکر رض مخصوص بآن مثل نیست پس ازین وجه
است مخصوص ابوعبیده است و حاصل سخن آنکه در مفضول گاه است که زیادتی یافته میشود
که در فاضل نیست پس اگر نتیجه خطابی اراده این معنی کرده اند که ابوبکر رض افضل مطلق از
حضرت علی و اگر نه از روی نسبت با رسول الله صلی الله علیه وسلم زیادتی هست یافته میشود
که در ابوبکر نیست این کلام او صحیح و اگر اراده این معنی نکرده است کلام او در نهایت سقوط و بطلان
و اگر بعضی نصرت کلام او را موجب بوجهی ساخت که نفع نمیدهد بلکه آن اصلا مفهوم نمیشود و اگر
کسی گوید آنچه قبل ازین مذکور ساختی که اجماع بر افضلیت ابوبکر شده منافی قول عبد البر است که سلف
اختیار کرده اند در تفضیل ابوبکر و علی رضی الله عنهما و ایضاً قبل ازین گفته است که از سلمان
و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابوسعید خدری و زید بن ارقم رضی الله عنهم مرویست که
حضرت علی اول کسی بود که باسلام در آمد و همین جماعت مومنان مذکوره حضرت علی را تفضیل
میدهند و غیر او جواب گوییم بآنچه حکایت کرد او از سلف در تفضیل ابوبکر و علی رضی
الله عنهما اختلاف کرده اند که آن چیزی غریب است که عبد البر بنقل آن منفرد است و کسانیکه
از وی حفظ و اطلاع بر احادیث او زیاده اند از خلاف آن نقل کرده اند پس قول معتمد علیه
نیست اینچنین نباشد و حال آنکه صحابه و تابعین بر تفضیل ابوبکر و تقدیم ایشان بر سایر صحابه
جمعی از اکابر ائمه کرده و از آنجمله شافعی است همچنانکه بیهقی و غیره از وی نقل کرده اند مگر در
حضرت علی و عثمان و بر تقدیر تنزیل کنیم و گوییم که او حفظ کرده چیزی که غیر حفظ نکرده اند
پس ازین جواب میدهیم که ائمه اربعه اعتراض ازین مقاله نکرده اند مگر بواسطه آنکه صحابه

تفضیل ایشان بر غیر شاذ و قلیل ست این شد و نوقلت صوری در اجماع نمیشود با آنکه جماعه
آن کروه که امر مخالفت بعد از انعقاد اجماع حادث شد بنابرین در حکم طرح و رد و نشستند
اعتدادی نکرده اند با آنکه مفهوم از کلام ابن عبد البر آنست که اجماع مستقر شده است بر تفضیل
شیخین بر ختنین و آنچه سبکی رحمه الله در طبقات کبری از بعضی متاخرین تفضیل ختنین نقل
کرده است ازین جهت که پاره از جان پاک بضعه رسول صلی الله علیه وسلم اند منافاتی با اجماع
بر افضلیت ندارد زیرا که قبل ازین گفته شد که در مفضول گاهی جهت زیادتی یافته میشود که در فاضل نیست
با آنکه این تفضیل بکثرت ثواب راجع نمیشود بلکه بمزید شرف راجع میشود و لیس در ذوات طاهره
اولاد رسول صلی الله علیه وسلم شرف عالی هست که در ذوات شیخین رضی الله عنهما نیست لیکن شیخین اکثر ثوابا
اند و اعظم نفعا از برای اسلام و مسلمانی و همچنین تر س شیخین رضی الله عنهما از خدا بیشتر و تقدی
ایشان را عدا خود و از اولاد پاک مطهر رسول الله صلی الله علیه وسلم و اما حکایت ابن عبد البر نیا از جماعه
مذکوره مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و حبه ابی سعید و زید بن ارقم
این معنی میکنند که ایشان قائل شده اند با فضلیت حضرت علی بر ابوبکر نه بر سبیل اطلاق بلکه از
تقدیم اسلام او ست بنا بر قول ایشان در تقدیم با آنکه مراد ایشان تفضیل حضرت علی بر باقی است
غیر شیخین و عثمان رضی الله عنهم زیرا که دلائل صریحه قائم است بر افضلیت خلفاء ثلاثه بر حضرت علی
پس اگر گوئی مستند ایشان در اجماع برین امر چیست گویم اجماع حجت است بر همه کس اگرچه مستند آن را
ندانند زیرا که خدای تعالی معصوم ساخته است این امت را از آنکه اجماع بر ضلالتی کنند و برین معنی دلالت
میکند بلکه تصریح با ینقول خدای تعالی است و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدى
و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولى و نصله جهنم و هر کس مخالفت رسول صلی الله علیه
وسلم کند بعد از آنکه ظاهر شود برو راه هست قوت بر معجزات و ظهور دلائل و پیروی کند غیر این که مومنان
بر آنند یعنی اعتقادی یا عملی غیر این اعتقاد و عمل مومنان پیش گیرد با گذاریم او را در آن سرائی از
اعتقادی و عملی کفر و ردت و در آریم او را در دوزخ مترجم گوید موید این قول است آنچه صاحب
کشاف در تفسیر خود آورده است که این آیت دلالت میکند بر آنکه اجماع حجت است و مخالفت
کتاب شبه است جائز نیست زیرا که خدای تعالی جمع کرده میان پیروی و غیر سبیل مومنان و میان مخالفت
رسول صلی الله علیه وسلم و عید شدید بر آن مترتب ساخته است پس از این هر دو هر امر جائز نباشد و
هرگاه این دو امر جائز نیست حرام است پس پیروی مومنان مثل دوستی و متابعت رسول صلی الله علیه

وسلم در تفسیر بیضاوی نیز آورده است که این آیت دال است بر آنکه مخالفت اجماع حرام ست و
معلل بهمین علت ساخته است که مذکور در قول صاحب کشاف ست انتهی وایضا علما که اکابر
اجماع کرده اند باستحقاق خلفای اربعه بهمین ترتیب لیکن این اجماع قطعی ست نه ظنی چنانچه قبل
ازین مذکور شد با دلائل آن مبسوطا یعنی در باب اول بیان این کردیم اگر گوی جز التفضیل
درمیان ایشان بهمین ترتیب قطعی نبوده باشد ایضا حتی نزد غیر اشعری هم زیرا که اجماع شده
است بران گویم اما میان عثمان و علی واضح ست بواسطه خلافی که در آن کرده اند چنانچه گذشت
واما میان ابوبکر با عمر با غیر ایشان اگرچه اجماع بر آن شده است لیکن درین که اجماع حجت است
قطعی ست مطلقا و مقدم ست بر جمیع دلائل و هیچ دلیلی با وی معارضه نمیکند اصلا و مخالف اجماع
کافر ست یا مبتدع و گمراه امام فخر الرازی و آمدی برانند که ظنی ست مطلقا و آنچه حق ست درین باب تفصیل
ست باینطریق که گویم آنچه معتبر نزد اهل السنت بر آن اتفاق کرده اند مثل اجماع سکوتی و اجماع که مخالف
آن نادر ست ظنی ست و حال آنکه معلوم شد از تقریر یکه من کردیم آنکه این اجماع را مخالفی از
نادر ست و این مخالف اگرچه معتد به نیست لکن این اجماع را فرود می آرد از اجماع که او را مخالف نیست
پس اجماع اول که مخالف دارد ظنی ست و اجماع ثانی که مخالف ندارد قطعیت بنابر وجود
مخالف آنچه غیر اشعری گفتند که اجماع درین مقام ظنی است راجح ست و لائق آنچه قرار دادیم که نزد
اصولیین تفصیل مذکور ست زیرا که اشعری از اکثر ست که قائل با آنکه اجماع درینمقام مطلق ست و
مؤید قول آنکه اجماع درینمقام ظنی است آن است که اهل اجماع ایشان خود قطع و جزم بافضلیت مذکور نکرده
اند بلکه بمجرد ظن فقط ست چنانچه از عبارات و اشارات ائمه مفهوم میشود و سبب اجماع با این ظن
آنکه این مسئله اجتهادیات ست علم ظن کافی ست و از جمله مستندات این اجماع آنکه خدای تبارک و تعالی
این چهار شخص را جهت خلافت رسول الله صلی الله علیه وسلم و اقامت دین مبین اجتهاد فرمود
پس ظاهر نیست که منزلت ایشان در ثبت ترتیب ایشان نزد او عز و علاست که ترتیب ایشان در
خلافت باشد ایضا وارد شده است در فضیلت ابوبکر رض و غیر او مثل حضرت علی نصوص متعارض
چنانچه در باب خصائل بسط خواهد آمد و این نصوص مفید قطع و جزم نیست زیرا که جمیع این نصوص آحاد اند
متعارض ایضا ست و اختصاص بکثرت اسباب موجب یا وی ثواب بطریق ظن میشود زیرا که ثواب
تفضیلیست از جانب حق تعالی او را میرسد که ثواب مطیع ندهد و بغیر مطیع دهد و اما ثبوت امامت
اگرچه قطعی ست لیکن افادت قطع بافضلیت نمیکند بلکه نهایت افاده آن ظن و چگونه اینچنین نباشد

وحال آنکه دلیل قطعی نیست بر بطلان امامت مفضول با وجود فاضل لیکن ما سلف را با عتماد که
تفضیل ایشان باین ترتیب بوده وحسن ظن بسلف حکم جازم است با آنکه ایشان اگر اطلاع بر دلیل نداشتند
در بنای اجماع منکر دند پس ما را لازم است که متابعت و پیروی ایشان کنیم و تفویض تحقیق حق
درین باب بخدای تعالی نمائیم و باز گذاریم آمدیم بر آنکه گاهست که اراده میکنند بتفضیل اختصاص
یکی از دو شخص از دیگری با صل فضیلتی که در آن شخص دیگر وجود ندارد مثل عالم و جاهل و گاهی بزیادتی
فضیلت بواسطه علمیت مثلا و این معنی نیز در میان صحابه رضوان الله علیهم مقطوع نیست زیرا که
هیچ فضیلتی نیست که مخصوص یکی ایشان بوده باشد مگر آنکه ممکن نیست اختصاص بیان مشارکت
غیر او در آن فضیلت و بر تقدیر عدم مشارکت ممکن است از اختصاص بیان فضیلتی آن غیر ایضا
هیچ راهی ترجیح بکثرت فضائل نیست زیرا که احتمال دارد که فضیلتی واحد راجح باشد از بسیاری فضائل
یا بواسطه زیادتی شرف آن یک فضیلت در نفس خود یا بواسطه زیادتی بسبب آن و بر هر تقدیر جزم
بفضیلت باین معنی نیست حقیقت فضل آن فضلی ست که نزد خدا تعالی ست بغیر وحی هیچکس را
اطلاع ندارد و متابعی بر ایشان وارد شده مستحق نمیشود بافتن حقیقت این فضل نزد عدم دلیل
قطعی از روی متن و سند مگر کسانی را که زمان وحی و احوال رسول الله صلی الله علیه وسلم دریافته اند
حقیقت آن نزد ایشان متحقق نیست بلکه اخبار سمعیه بایشان رسیده که موکد شده است نزد ما بتفضیل
باین ترتیب بواسطه افادت آن سمعیات صریحا یا استنباطا چنانچه خواهد آمد در باب فضائل و سوابق
و مؤید قول سابق است آنکه لازم نیست از اجماع بر حقیقت بخلاف اجماع بر افضلیت زیرا که اهل
سنت اجماع کرده اند بر آنکه عثمان بود بخلافت علی کرم الله وجهه با آنکه خلاف کرده اند درین که کدام
یکی ازین هر دو افضل اند از یکدیگر و اینمقام بر بعضی که خالی از فطنت اند ملتبس شده زعم این کرده اند
که از اهل اصول هر کس که گفته که فضیلت ابوبکر رضی الله عنه بظن ثابت شده بقطع قول آن کس
دلالت میکند که خلافت او نیز بظن ثابت شده وحال آنکه چنین نیست که زعم آن بعض است با
آنکه جماعت از اصولیین همانکه تصریح کرده اند نیز بر آنکه خلافت او قطعی ست پس درین هنگام
چگونه زعم آن بعضی حاصل شده باشد نهایة میتواند بود که بگوئی افضلیت ابوبکر رضی بدلیل قطعی
ثابت شد حتی نزد جمیع اشعری نیز بنا بر معتقد شیعه و روافض زیرا که حضرت علی که نزد ایشان
معصوم است و بر معصوم کذب جائز نیست وارد شده است که ابوبکر افضل این امت است و
گوید این حدیث از حضرت علی رض بتواتر رسیده در ایام خلافت وقتیکه در مملکت خود بر کرسی خلافت

برجای حق مطلق بود و میان جمعی کثیر از اتباع خود بآن اسانید صحیحه ضبط نمود گفت میگویند
راویان حدیث از حضرت علی رضی الله عنه هشتاد و دو کس است و تعداد بعضی از ایشان کرده گفت فقبح
الله الرافضیة ما اجهلهم انتهی کلامه و از جا حضری که تقویت و تایید این حدیث میکند
آنست که در بخاری از حضرت امیر المومنین علی رضی روایت کرده که گفت خیر الناس بعد
رسول الله ابوبکر ثم عمر ثم رجل آخر بهترین مردمان بعد از رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر رضی
هستند باز عمر رضی باز مردی دیگر آنگاه پسر او حنفیه گفت بعد ازین تو کسی بهترین ناس تو نه
حضرت علی فرمود انما انا رجل من المسلمین جز این نیست که من مردی از مسلمانان ام
و ذهبی و غیره این حدیث را از چند طرق دیگر تصحیح کرده اند از حضرت امیر المومنین علی رضی باین
لفظ و در بعضی از طرق باین لفظ است الا و انه بلغنی ان رجالا یفضلونی علیهما
فهو مفتر علیه ما علی المفتری الا ولو کنت تقدمت فی ذلک لعاقبت الا و انی
اکره العقوبة قبل التقدم آه باشید که من شنیده که بعضی از مردم تفضیل میدهند مرا
بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و هر کس که تفضیل دهد مرا بر ایشان آن دروغ گوی است بروی است
از عقوبت آنچه بر افترا کنندگان و دروغ گویان است باز تخصیص خطاب فرموده گفت آگاه
باشید هرگاه من مقرر میشدم خلیفه البته مقدم کرده میشدم درین باب و فضیلت هر آینه مواخذه
می نمودم الا آنکه من مکروه میدارم که عقوبت کنم کسی را پیش از تقدم صدور این امر یعنی از
کسی امری صادر میشود که خدای تعالی معین نه گشته باشد در رفعه مکروه میدارم که تعزیر میکنم والله
اعلم براوه بصحت رسیده است از مالک جعفر صادق از پدر خود علی الباقر آنکه علی رضی الله عنه
بر بالین عمر ایستاده در وقتیکه او را در مغتسل حاضر ساختند و بروی کفن پوشیده بودند گفت ما
اقلت الغبراء و لا اظلت الخضراء احدا احب الی ان القی الله بصحیفة من هذا
المسجی بر نداشت که جای فم زمین و سایه نیفکند آسمان آنرا که دوست تر باشد من آنکه
برسم بخدای تعالی بمثل نامهٔ او ازین شخص که در ثوب پوشیده است مترجم گوید موید است حدیثی
که در بخاری و مسلم مذکور است که ابن ابی ملیکه از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده گفت
در وقتیکه عمر رضی الله عنه بر سریر نهاده بود نزد مردم با و احاطه نموده دعای ثنای و طلب
مغفرت او میکردند قبل از آنکه او را بردارند درین اثنا شخصی دست بر دوش من نهاد از عقب
من چون ملتفت شدم دیدم که حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه میگوید رحمت خدا باد

بر لوای عمر رض مَا خلقتَ احدًا احبّ الی ان القی الله بمثل عمله منك الحدیث
لمتقی و در روایت صحیحه وارد شده که وقتیکه بر چوب پوشیده بود حضرت علی گفت صلی الله علیه
یعنی دعا کرد بر وی رضی الله عنه سفیان راوی حدیث گفت که امام الجن و الانس ... ...
گفتند که آیا چنین نیست که صلوة بر غیر انبیا رضی عنه نیست گفت چنین شنیده ام و هرگاه
سخن قائل وارد است پس توجیهش بانیطریق محتمل است که حضرت علی رض بعدم کراهت ...
بقول رسول صلی الله علیه و آله وسلم و آله و اصحابه اهل بیته و ازواجه اللهم صل علی آل ابی اوفی قائل
کرده باشد و روایت ابوبکر الاجری از ابو جحیفه که گفت از حضرت علی رضی الله عنه شنیدم
که بر بالای منبر کوفه میگفت ان خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر ثم عمر
و روایت کرده حافظ ابو ذر هروی از طرق متعدده و دار قطنی و غیر ایشان از ابو جحیفه
رح که گفت بر حضرت امیر المؤمنین داخل شدم در خانه او و گفتم یا خیر الناس بعد الرسول
فقال مهلا یا ابا جحیفة الا اخبرك بخیر الناس بعد الرسول ابوبکر و عمر ویحك
یا ابا جحیفة لا یجتمع حبّی و بغض ابی بکر و عمر فی قلب مؤمن یعنی با علی گفتم ای بهترین مردمان
بعد از رسول آنگاه حضرت علی گفت باز قرار باش ای ابو جحیفه آیا خبر کنم ترا به بهترین ناس بعد
از رسول صلی الله علیه وسلم آن بهترین ابوبکر و عمر است رحمت باد بر تو ای ابو جحیفه جمع نمیشود
دوستی من با دشمنی ابوبکر و عمر در دل هیچ مومن و بدانکه اخبار صحیحه بتفضیل شیخین از سائر امت وارد
شده از حضرت علی بروایت پسر وی محمد بن الحنفیه رضی الله عنهما ایضا از طرق بسیار
بحیثیتی که هر کس که تتبع او کند جزم میکند بانکه این منقول از حضرت علی بها در شده و روافض و امثال
چون انکار نمیتوانند کرد بواسطه ظهور صدور این منقول از وی رضی الله عنه بحیثیتی که منکر میشود مگر جاهل
نادان یا مبهوتی حیران میگویند که این منقول از حضرت علی رض بسبیل تقیه ثابت شده قبل ازین
گفتیم که گذشت و بعد ازین ایضا خواهد آمد که این منقول از ایشان محض کذب و افتراست و احسن قول
درین مقام قول خدا تعالی است الا لعنة الله علی الکاذبین و روایت کرده دار قطنی که ابو سفیان
رح علی المرتضی را افضل امت میدانست و شنید که مردم مخالف آن میگویند ازین محزون و پریشان
بود بعد از آن حضرت علی دست او را گرفته بخانه خود برد و گفت چه چیز ترا محزون ساخته است
ابو جحیفه رح گفت آنچه ... گفته بود نقل کرد آنگاه امیر المؤمنین حضرت علی فرمود الا اخبرك بخیر
الامة خیرها ابوبکر ثم عمر بعد از آن ابو جحیفه رح گفت با خدا عهد کردم

بعد از آنکه شنیده از علی المرتضی این حدیث شنیده بودم که این حکایت پنهان ندارم با وادی که زده باشم و قول شیعه و روافض و مانند ایشان که میگویند این حدیث از حضرت علی رض بسبیل تقیه بوده سخت کذب و افترا است و چگونه توهم این معنی کند کسیکه صاحب ادنی فهم و عقلی بوده باشد حال آنکه این منقول از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در خلوت صادر نشده در ایام خلافت او رضی الله عنه و بر عرض کوفه نیز بالای منبر گفت در وقتیکه از حرب اهل بصره فارغ شده بکوفه آمده بود و آن وقت در کمال نفاذ حکم و قوت امر خلافت بود و بعد از مدتی از فوت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و بعضی از ائمه اهلبیت نبوی صلی الله علیه وسلم که ذکر تقیه نزد ایشان نمودند گفتند که صدور آن از روی تقیه چگونه میتوان کرد که عقاید اکثر اهلبیت و سادات اهلبیت مائل شدند بتقلید ایشان حتی اهل جماعت از آن جماعت سادات و شرفا میگفتند که کمیابست این چیز تا در دنیا شریف سنی هست و بنا بر حسد در این افعال و اقوال از ایشان مضرت بسیار باهل بیت نبوت رسیده و هر ایشان با وشان است اینجا امام باقر رضی الله عنه چه نیکو باطل ساخت این تقیه را در آن زمانی که از حال شیخین ابو بکر و عمر رضی الله عنهما سوال کردند فرمود انی اتولاهما من ایشان از محبت و یاری ایشان فرا گرفته ام آنگاه شخصی از حضار مجلس گفت شیعه و روافض زعم کردند که مدح تولا از شیخین از شما بسبیل تقیه صادر میشود گفت انما یخاف من الاحیاء ولا یخاف من الاموات فعل الله بهشام بن عبد الملک کذا و کذا مردمان از زندگان میترسند و نه از مردگان خدا بکند با هشام بن عبد الملک چنین و چنین کند روایت کرد این حدیث را دار قطنی و غیر او پس نظر کن که چگونه این حجت واضح و مبین شد از این امام اعظم ایشان که در بزرگی و فضل و جلالت و جمیع متفق اند بر امامت او رضی الله عنه معصوم است باعتقاد این جماعت و بقول او واجب التصدیق است و مع ذلک والقصر کرد و ببطلان این تقیه استدلال نموده از برای ایشان که ترسیدن از شیخین بعد از فوت ایشان وجهی ندارد زیرا که در زمان حیات ایشان از سطوت و غلبه نیست و ثانیا بد عای که بر هشام کرد و مبین ساخت او قائم است بیشتر سهم با آنکه جای آن هست که بواسطه شوکت و قهر و غلبه بترسد از اموات که شوکت و شهامت و سطوتی ندارند چگونه کسی نترسد و تقیه کند و زمانی که حال امام محمد باقر رضی الله عنه چنین بوده باشد ظن تو چه خواهد بود بحضرت امیر المؤمنین علی که هیچ مناسبتی نبود میان او و محمد باقر در قوت و شجاعت و کثرت مردم و اسباب و جاه و بزرگی و عدم خوف او از هیچ ملامت کننده و باین بشنو از سیدی و خبر صحیح مالک از امام جعفر الصادق و از پدر خود محمد باقر خود و از علی رضی الله عنهم

از و رضی الله عنه مدح و ثنای شیخین رضی الله عنهما و آنکه ایشان بهترین این امت اند ص

روایت کرده گذشت پس تأمل کن درین که علی را چه احتیاج بود با آنکه اسدیت بسبیل تقیه لیست تعبیر
میکرد و باقر را نیز چه احتیاج بود که بسبیل تقیه روایت احادیث از برای جعفر صادق میکرد
و جعفر الصادق را نیز چه احتیاج داشت که از برای مالک بسبیل تقیه روایت این احادیث کند و چگونه تجویز
اشیعه توان کرد که این نوع اسناد را نگذارد و حمل بر تقیه کند بی دلیل صحیح و چگونه نیکو گفته اند
بعضی شیعه مثل عبد الرزاق که گفت تفضیل میدهم شیخین را بتفضیل امیر المؤمنین ایشان را بر خود اگر علی
رض تفضیل ایشان را نداده بود من نیز نمیدادم ورنه همین گناه ما را کافی است که دعوی محبت امیر المؤمنین
علی میکنیم و مخالفت قول او میکنیم و از جمله آنچه تکذیب قول ایشان در دعوی میکنند آنست که دارقطنی
روایت کرده که سفیان بن حرب رض در وقتیکه مردم با ابوبکر بیعت میکردند آواز بلند با حضرت علی
رض گفت ای علی فرو دترین اهل قریش درین امر خلافت شد بر شما بخدای سوگند اگر خواهی پر سازم
مدینه را از سوار و پیاده آنگاه علی رضی الله عنه در جواب وگفت یا عدو الاسلام واهله فما ضر
ذلک الاسلام واهله شیئا انا رأینا ابابکر لها اهلا ای دشمن اسلام همیشه با اسلام و اهل اسلام دشمنی
کردی این دشمنی تو هیچ مضرت باسلام نرسید ما ابوبکر رض را اهل این امر میدانیم پس معلوم شد باین دلیل
بطلان آنچه ایشان زعم و افترا کرده اند که حضرت علی رض بیعت نکرد مگر بسبیل تقیه و قهر و آنچه
میگویند صحیح نیست هر آینه نقل میکردند و میشنیدند از علی کرم الله تعالی وجهه پر اگر باعثی بر کتمان
آن نیست و دارقطنی و غیر او از طرق کثیره روایت کرده اند از علی کرم الله وجهه که گفت والذی
فلق الحبة وبرء النسمة لو عهد الی رسول الله عهدا لجاهدت علیه ولم اجد الا ردائی
ولم اترک ابن ابی قحافه یصعد درجة واحدة من منبر رسول الله ولکنه رأی موضعی
وموضعه فقال له تقدم فصل بالناس وترکنی فرضینا به لدنیانا کما رضی به رسول الله
بخدای سوگند که دانه را بشگافت از جهت رویانیدن و ذوی الروح را آفرید که اگر از جانب رسول الله
صلی الله علیه وسلم عهدی و وصیتی در امر خلافت بمن شده بودی هر آینه غایت سعی و طاقت در تحصیل
آن مبذول میکردم پس نیافتم چیزی الا ردائی که با من است و ابوبکر رض را نمیگذاشتم که یکی نردبان
بالای منبر رسول صلی الله علیه وسلم میبرود ولیکن رسول الله صلی الله علیه وسلم جای مرا و جای ابوبکر را دید
پس او را گفت برخیز با مردم نماز گذارد و مرا گذاشت پس ما او راضی شدیم از برای دنیای خود همچنانکه
رسول الله صلی الله علیه وسلم راضی شد با او از برای دین ما در باب دوم و در جواب
پنجم من کتب مولانا فضل مولاه و غیر آن که گذشت بآن رجوع کن که بسیار اهم است

و از جمله مفاسد مسئی قبایح عظیمه که لازم می آید از نسبت حضرت علی بتقیه آنکه علی رض بنا بر زعم ایشان
ترسناک و مقهور و عاجز بوده باشد اعاذنا الله عنه و حال آنکه چنانکه او در ایام خلافت خود کرد
با اهل بغی و شجاعت که با نفس نفیس خود مباشرت جنگ چندین هزار کس از ایشان نموده مشهور و معروف
است و هر کس که بتهور رسد در آن امور از حضرت علی رض کند جزم خواهد نمود بکذب آنچه این جاهلان
احمق او کرم الله وجهه نسبت میدهند با آنکه اهل شوکت بود و لیعنی در غایت قوت بود و بنو امیه
اعظم قبائل قریش بودند از روی شوکت و کثرت هم در ایام جاهلیت و هم در زمان اسلام و ابوسفیان
بن حرب قبل از آنکه در اسلام در آید سردار مشرکان بود در جنگ احد و احزاب و غیر هما و قوم
ابوبکر و عمر که بنو تیم و بنو عدی بوده باشند از ضعیف ترین قبائل قریش بودند پس در جواب ابوسفیان
از علی بطریقی که گذشت با کمال شوکت و ریاست او بخلاف شیخین با مخالفین و در وقت
خلافت خود بنو امیه مذکور شد مجموع آنها دلائل واضح و قاطعه است بر آنکه کرم الله وجهه با حق همراه
بوده و در شجاعت در مرتبه اعلی بود و از کسی ترس نمیداشت که بتقیه محتاج باشد و اگر وصیتی از رسول
صلی الله علیه وسلم با او کرم الله وجهه بودی آن وصیت را بجای خود رسانیدی اگرچه شمشیر
کشنده بر سر او بودی کرم الله وجهه شک و ریب درین نمیکند اگر کسی که اعتقاد کند در حق حضرت علی
بجز بلکه او ازین چیز بری و بیزار است وایضا از نسبت این تقیه مشئوم بعلی رضی الله عنه بر
قول او کرم الله وجهه هرگز اعتماد نباشد زیرا که هر قول که از و صادر میشود احتمال آن دارد که
مخالفت کرده باشد بنا بر خوف و تقیه و اینقول از حجة الاسلام ابوحامد محمد غزالی هر و نیست و غیر
غزالی دیگر گفته که قبیح تر ازین لازم می آید از آنچه امثال ایشان گفته اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم تعیین
امامت نکرد مگر از جهت علی رض لیکن ازان منع کرد آنگاه بسبیل تقیه گفت که ابوبکر رض را بگوئید که با قوم
نماز کند و بنا برین هر چیزی که رسول صلی الله علیه وسلم ازان خبر داده شده است او کرم الله وجهه
احتمال در آن راه می یابد که بسبیل تقیه گفته باشد و درین هنگام اثبات عصمت رسول صلی الله
بیفائده میشود نعوذ بالله من هذه الاعتقاد وایضا مشهور و شایع از علی کرم الله وجهه که پروای
کسی نمیکرد چنانچه بیهقی روایت کرده که شافعی را گفتند که مردم از علی نمیگریختند مگر از جهت
آنکه علی رض پروای کسی ندارد و نمیکرد و از کسی اندیشه نمود آنگاه شافعی رح گفت انه بود زاهد
و اهل دنیا التفات نمیکرد و از آن پاکی نمیداشتی و عالم از هیچکس اندیشه ندارد و شجاع بود
و شجاع از کسی اندیشه ندارد و شریف از کسی نمی اندیشد پس اگر از علی کرم الله وجهه بر حق شیخین

رضی الله عنهما السبیل لعنهما درشتو و آنچه ولایتها و دشنامهای آن میکنید که منفی باشد و حال
آنکه چنین نیست بلکه مدح ایشان و کرم الله وجهه در خلوت و در مجمع ناس و رغامت مشرک و حرمت
و عظمت بود بر بالای منبر کوفه صادر شده چنانچه گذشت ابوذر هروی و دارقطنی از چند طرق
اسناد روایت کرده اند که جمعی را بسب شیخین رضی الله عنهما میکردند شخصی گذشت تا که
نزد امیرالمومنین رضی الله عنه آمد و گفت اگر این جماعت را گمان نبود که تو پنهان میداری آنچه
ایشان میکنند از سب شیخین رضی الله عنهما درین امر دلیری نمی توانستند کرد
آیا دین درست در آیت همین است که میکنند آنگاه امیرالمومنین علی گفت اعوذ بالله منها
و رحمهما الله و برخاست و دست این شخص گرفته همراه خود بمسجد برده بالای منبر رفت و لحیه مبارک
خود را که سفید شده بود در دست گرفته بشکسار چشمهای او میبر سخت و پاک میکرد و چون مردم گرد آمدند
خطبه بلیغ خواند از آنجمله این بود که ما بال اقوام یذکرون اخوی رسول
الله و وزیریه و صاحبیه و سیدی قریش و ابوی المسلمین و انا بریء مما یذکرون
و علیه معاقب صحبا رسول الله بالجد و الوفاء فی امر الله تعالی یامران
وینهیان و یقضیان و یعاقبان لا یری رسول الله کرأیهما رأیا و لا یحب کحبهما حبا
لما یری من عزمهما فی امر الله فقبض و هو عنهما راض و المسلمون راضون فما
تجاوزا فی امرهما و سیرتهما رأی رسول الله فی حیاته و بعد موته فقبضا علی ذلک
رحمهما الله فوالذی فلق الحبة و برئ النسمة لا یحبهما الا مومن فاضل و لا
یبغضهما و لا یخالفهما الا شقی مارق حبهما قربة و بغضهما مروق چیست
حال قومی چند را که ببدی یاد میکنند دو برادران رسول الله صلی الله علیه وسلم و دو وزیر و دو صاحب
او را صلی الله علیه وسلم و دو سید بزرگ قریش و دو پدر مسلمانان را و من از آنچه آن قوم میگویند بیزارم
و بر آن مواخذه و عقاب خواهم کرد که ایشان مصاحبت کردند با رسول صلی الله علیه وسلم
بجد و وفاداری یاد کردند و در کار خدا تعالی سعی و جد نمودند و امر و نهی میکردند و حکم در عذاب
امور و عقاب مینمودند و رسول صلی الله علیه وسلم رای کس دیگر مثل رای ایشان نمیدانست
و مثل ایشان کسی را دوست نمیداشت بواسطه سعی و جد ایشان را در امر خدا تعالی و از عالم رحلت
فرمود در حالتیکه از ایشان راضی بود و در امر و طریقت خود تجاوز نمیکردند از امر و رای رسول
صلی الله علیه وسلم در حیات و بعد از ممات او همین عنوان از دنیا رفتند خدا تعالی بر ایشان رحمت

کنند بخدای که حبوب منشق ساخت از جهت وی و پدید آورد نفوس را آفرید سوگند که دوست
ندارد ایشانرا مگر مومنی فاضل و دشمنی ندارد و خلاف نکند مگر منافقی شقی از
اطاعت خدا تعالی و از رسول صلی الله علیه و آله وسلم خارج و غافل است دوستی ایشان موجب
قربت و دشمنی ایشان موجب خروج از اطاعت بار خدا و امر رسول الله صلی الله علیه
وسلم ابوبکر رضی الله عنه را بامت صلوٰة و ذکر بیعت و استخلاف عمر کرده بعد از ان گفت
الا و لا یبلغنی عن احد انه یبغضهما الا جلدته حد المفتری آگاه باشید که من
نرسد که یکی از شما ایشانرا دشمن دارد و مگر اجرای حد بروی کنم مثل حدی که بر مفتری جاری میسازند
روایت دیگر آنکه شخصی با حضرت علی گفت که اینجا جمعیت که از آنجمله عبدالله بن سبا است بر
سب شیخین دلیری میکنند مگر بمدعای ایشان نیست که تو موافق ایشان هستی و عبدالله بن
سبا بیش از کسی بود که اظهار سب کرد آنگاه حضرت امیر المومنین علی رض فرمود معاذ الله
ان اضمر لهما ذلك لعن الله تعالی من اضمر لهما الا الحسن الجميل و ستری ذلك ان شاء
الله تعالی پناه بخدا میگیرم از آنکه در خاطر من بدی و بدی ایشان بوده باشد و لعنت خدا
بر کسی باد که در خاطر او غیر نیکی ایشان بوده باشد و خواهی دید آنرا اگر خدا تعالی خواهد آنگاه کسی نزد
ابن سبا فرستاد و او را اخراج کرد بجانب مدائن فرمود که در هیچ شهر نگذارید او را که ساکن
شود و بعضی ائمه گفته اند که ابن سبا یهودی بود که اظهار اسلام کرد و بزرگ طائفه از روافض بود که حضرت
امیر المومنین علی او را بیرون کرد و قتیکه ادعای الوهیت در حق او رض کرده بود و ایضا
دارقطنی روایت کرد از چند طریق سنا و که بعلی المرتضی رسید که مردم عیب شیخین میکنند آنگاه
او را حاضر ساختند در حضور او تعریض بعیب ایشان کرد که شاید که اعتراف کند باین معنی
و او را عقاب فرماید مرد واقف باین معنی گشته اعتراف نکرد او گفت اما والذی بعث محمدا
بالحق ان لو سمعت منك الذی بلغنی ...... او الذی تثبت عنك او یثبت علیك ببینته
بالشهادة لافعلن كذا بك و كذا خدای سوگند که محمد صلی الله علیه وسلم را فرستاد بحق بخلق
اگر دیگر بار بشنوم آنچه من شنیده ام از تو یا ثابت شود بر تو بگواهان هر آینه بتو چنین و
چنین خواهم کرد و چون این معنی ظاهر شد پس لایق بحال سادات و اهل بیت نیست که در باب
اعز تابع سلف و اکابر خود باشند و اعراض نمایند از اکاذیب که روافض و غلاة شیعه
در خاطر ایشان در می آورند و میگویند از غایت جهل و عناد و در عزبا باید که حذر کنند از

بآنچه با ایشان التماس میکنند مثل اعتقاد کفر در حق کسی که ابوبکر را از علی افضل میداند زیرا که غرض
روافض و غلاة شیعه ازین لعنت که قرار داده‌اند که صحابه و تابعین و هر کس که بعد از ایشان از ائمه دین
علمای شریعت خاص و عوام اند همه کافر اند و غیر ایشان کسی مومن نیست و از معنی مودی میشود
بآنکه قواعد شریعت اساس منهدم میشود و عمل نکنند بکتابهای اهل سنت بآنچه از رسول صلی الله علیه وسلم
وارد شده و از اصحاب و اهلبیت روایت کرده اند که راوی جمیع آثار و اخبار و احادیث و اهل
قرآن در هر عصری از وقت رسول صلی الله علیه وآله وسلم تا قیامت صحابه و تابعین و علمای دین اند و امثال
روافض را روایتی و درایتی نبود که فروع شریعت را بدان بدانند و نهایت امر ایشان این است که
در رجال بعضی اسانید بسبیل ندرت یک رافضی یافته میشود و کلام در قبول نزد ائمه از وثقات نیست
مشهور و ثبت است پس هرگاه که طعن در صحابه و تابعین و علمای دین کنند طعن در قرآن و حدیث کرده باشند
و شریعت من اصله باطل گردد و امر انتقال یابد بجهال بنوعی که در زمان جاهلیت بود و پس عاقل را
نمیرسد که اعتقاد سواد اعظم از امت محمد مصطفی علیه التحیة تکفیر کند با آنکه در اجتهاد دین و قبول شریعت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم میکنند و هیچ وجه تکفیر نبوده باشد و تسلیم داشتیم که افضل نیست از ابوبکر رض
در نفس الامر لیکن کسانیکه ابوبکر را افضل میدانند بدلائل متمسک اند چه ایشان مجتهد اند و مجتهد بر تقدیریکه
خطا کند در اجتهاد او را یک اجر است پس چگونه این جماعت حکم میکنند بتکفیر قائلین بافضلیت
ابوبکر رض و حال آنکه کفر نمی باشد مگر بانکار امری مجمع علیه که بودن آن از دین معلوم باشد بالضرورت
مثل صوم و صلوة زنانی که انکار از روی عناد بوده باشد و اما چیزیکه محتاج بنظر و استدلال باشد
انکار آن کفر نمیشود اگرچه اجماع بر آن شده باشد برخلافی که در آن واقع شده میان علمای
و نظر کن بانصاف به معاشرات اهل سنت و جماعت که خدا تعالی پاک ساخته است مارا از رذائل
و جهالات و عناد و تعصب و عناد که تکفیر قائلین افضلیت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه نمیکنیم
اگرچه مخالف آن چیزیست که اجماع بر آن کردیم در هر عصری از زمان ما تا زمان رسول الله صلی الله
علیه وسلم بر آن وجهی که در باب اول گذشت بلکه از جانب ایشان عذری که مانع از تکفیر است
میگوئیم و از علمای ما هست کسی که ایشان را تکفیر میکند نه بواسطه فضیلت امیرالمومنین علی بلکه بواسطه
دیگر امور تشنیع که با آن منضم شده است پس حذر کن و پرهیز از آنکه بلا وجهی اعتقاد تکفیر کسانیکه قلب
ایشان مملوست از ایمان بنا بر تقلید جهال گمراه و تامل کن در آنچه از حضرت علی و اهلبیت ثابت
شده بتفضیل شیخین اگرچه این جهال حمل بر تقیه باطل میکنند اما نقل عذر اهل سنت و جماعت

سنت در آنکه متابعت حضرت علی و اهل البیت کرده اند در باب تفضیل شیخین چرا که ایشان ترک قول علی نکرده اند که اطلاق بر منبر علی که مدح و ثنای شیخین می‌نمود بسبیل تقیه میگویند بلکه قرائن احوال و اعظم شجاعت و اقدام بر امور و عدم خوف و رعب در راه خدای عز و جل از ملامت هیچ ملامت کننده دلیل قاطع است بر آنکه تقیه نکرده اند و اقل مرتبه آنست که صدور این اقوال از حضرت علی و اهل بیت او را شبه اهل سنت و جماعت دانند که مانع است از اعتقاد کفر در حق ایشان سبحانک هذا بهتان عظیم خاتمه سوال کردند از شیخ الاسلام محقق عصر خود ابو ذر از کسیکه اعتقاد افضلیت نسبت بخلفای اربعه رضی الله عنهم بترتیب خلافت دارد لیکن محبت یکی از ایشان را بیشتر دارد آیا گنهگار میشود یا نه جواب محبت گاه بواسطه امر دینی است و گاه بواسطه امر دنیوی است اما محبت دینی لازم فضیلت است پس هر که افضل است محبت دینی ما با او بیشتر است و هرگاه که اعتقاد کنیم با فضلیت یکی از ایشان و محبت غیر او بیشتر داشته باشیم از تناقض است بلی اگر زیادتی محبت غیر افضل بواسطه امر دنیوی بوده باشد مثل قرابت و احسان و مانند آن درین هنگام تناقض نیست و ممتنع نیز نیست پس کسیکه اعتراف کرد بآنکه افضل امت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم ابو بکر است باز عمر باز عثمان باز علی لیکن بحضرت علی محبت بیشتر دارد از ابو بکر مثلا اگر محبت دینی است این معنی ندارد زیرا که محبت دینی لازم افضلیت ابو بکر است چنانچه اقرار کردیم و این شخص ابو بکر رض را افضل میداند مگر بزبان اما بدل علی را افضل میداند زیرا که محبت دینی خلاف تفضیل است و این جایز نیست و اگر محبت مذکوره محبت دنیوی بوده باشد بواسطه آنکه از ذریه امیر المومنین علی است یا بواسطه غیر این امور دنیویه درین صورت امتناع نیست جایز است

فصل در ذکر آنچه در فضائل ابو بکر رض منها وارد شده است از آیات و احادیث قوله تعالی واللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی وما خلق الذکر والانثی ان سعیکم لشتی فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش و سوگند بروز چون روشن شود بزوال ظلمت شب و سوگند بکسیکه بیافرید الذکر والانثی یعنی آدم و حوا را علیهما السلام یا مذکر و مونث را و جمیع حیوانات جواب قسم اینست که ان سعیکم لشتی بدرستیکه جزای سعی شما و کردار شما هر آینه پراگنده است یعنی مختلف افتاده است مناسب عمل بعضی را از ثواب و کرامت و جمعی را عقاب و ملامت پس بیان اعمال مختلفه و پاداش آن میکند و میفرماید فاما من اعطی واتقی پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدا تعالی و پرهیز کرد از شرک و کبائر وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری و تصدیق نمود

کلمهٔ نیکوتر را که لا اله الا الله محمد رسول الله ست یقین دو دانسته باشد که بهیا سازیم ورد دنیا وبرای
برای عمل صالح لطریق نیکوتر که برساند او را بسیر جنت در آخرت و روایت کرد ابن ابی حاتم از
ابن مسعود که ابوبکر صدیق رض بلال را از امیه بن خلف یا ابی بن خلف خرید نمود به برد و فی ردیه
نقره و در راه خدا تعالی آزاد کرد آنگاه خدا تعالی این آیت فرستاد و نازل ساخت و بعضی گفته اند
که در شان امیه بن خلف و ابوجهل فرود آمده و در کشف الاسرار آورده که فاما من اعطی واتقی
وصدق بالحسنی در باره صدیق اکبر که بشیر و صدیقان ست و اما من بخل واستغنی وکذب
بالحسنی در باره ابوجهل و امیه آیت دوم وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی وما
لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی و دور خواهد بود از آتش پرهیزگار
یعنی ابوبکر رض که میدهد مال خود را و میخواهد پاکی و نیکنامی و دلیست دقتیکه ابوبکر رض بلال را از امیه
بن خلف بخرید و آزاد کرد بواسطه آنکه بلال باسلام در آمده بود و امیه او را عذاب میکرد که از دین برگردد
و کافران گفتند که بلال حقی داشت بر ذمه ابوبکر رض بنا برین او را خرید و آزاد کرد حق سبحانه و تعالی
رد سخن ایشان فرمود وما لاحد عنده من نعمة تجزی نبود هیچکس را نزد ابوبکر رض نعمتی که مکافات
کرده شود ولیکن اینکار کرد برای طلب رضای پروردگار خود که برتر و بزرگ ست از همه و کیف خشنود گردد
بثوابی که وعده داده شده ست ابن جوزی گفت اجماع بر آن شده که این آیت نازل شده در شان
ابوبکر رضی الله عنه که اتقی ست از سائر امت و اتقی . اکرم ست نزد خدا تعالی یعنی افضل ست
از باقی امت و ممکن نیست که حمل این آیت بر امیر المؤمنین علی کنیم چنانچه بعضی بر آن رفته اند زیرا که
قول خدا تعالی وما لاحد عنده من نعمة تجزی نمی پس مراد و ما صلی الله علیه وسلم نعمت عظیم لازم
المکافات ست بر علی کرم الله وجهه هرگاه که حمل این آیت بر امیر المؤمنین علی محال کرد متعین ست که حمل
بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه کنیم زیرا که اجماع شده ست بر آنکه اتقی یکی از این دو کس است غیر ایشان روایت
کرد ابن ابی حاتم و طبرانی که ابوبکر رض هفت کس را آزاد کرد که جمیع ایشانرا عذاب میکردند در راه خدا
تعالی بعد از آن آیت وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی تا آخر سوره نازل شد
آیت سیوم قوله تعالی الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی
اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا اگر نصرت و یاری نمیدهید
پیغامبر را که محمد ست صلی الله علیه وسلم زود باشد که خدا تعالی .... او را یاری کند که
مستقبل و فرو نگذارد او را از یاری که قصد بیرون کردن آنحضرت از مکه کفار کردند خدا تعالی او را دست گیری

بیرون رفتن واو در حالتیکه دوم دو بود و نصرت داد وقتی که بیرون کردند یعنی محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم وابوبکر صدیق رضی الله عنه در غار ثور و ثور کوهی است در جانب یمین از مکه قدر
یکساعت زمانی راه است و مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم شب پنجشنبه غره ربیع
الاول از مکه از خانه صدیق رضی الله عنه برفاقت وی بیرون رفته بآن غار توجه نمود و سه شب
دران غار بودند مترجم میگوید در تفسیر بیضاوی چنین آورده که روز دیگر مشرکان تفحص آن
حضرت بیرون رفتند پی بدر غار آوردند خدای تعالی غار را از نزد ایشان پنهان ساخت که او را
ندیدند و بعضی میگویند که چون رسول صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رض در غار رفتند خدای تعالی دو کبوتر
را فرستاد وتا ودر علاآن پرده کشیدند و کفار را از آنحالت متعرض غار نشدند و گفت ایضاً
مرویست که وقتیکه کفار در فوق غار بودند ابوبکر صدیق رض برسول صلی الله علیه وسلم ترسید گفت
اگر یکی از کفار در زیر قدم خود نگاه کند ما را خواهد دید آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم ما ظنک
باثنین الله ثالثهما فرمود چیست گمان تو بدو کس که خدای تعالی سیوم ایشان است چنانچه ازین
حال خبر میدهد بقوله اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا وقتیکه رسول صلی الله
علیه وسلم مر یار خود را که ابوبکر است گفته اندوه مخور بدرستیکه خدای تعالی با ماست بنگاه داشتنی
از دشمنان و نصرت فانزل الله سکینته علیه پس خدای تعالی فرستاد امن خود را که سبب
سکونت قلب است بر رسول صلی الله علیه وسلم و اینقول اظهر است زیرا که صدیق اکبر مضطرب بود بر حال
رسول صلی الله علیه وسلم و گریه میکرد وایده بجنود لم تروها و قوت داد خدای تعالی پیغامبر صلی
الله علیه وسلم بلشکری که ندیدند ایشان را یعنی ملائکه را فرستاد تا در غار نگاه داشتنی کنند یا مراد
ملائکه منزله است در روز بدر و احزاب برین تقدیر این جمله وایده بجنود معطوف است
بر جمله نصره الله است واجماع جمیع مسلمانان برین شده که مراد از صاحب درینجا ابوبکر است رضی الله
عنه و بنابراین گفته اند که هر کس که منکر صحبت ابوبکر رض باشد او کافر است مترجم گوید که این قول
در کشاف همچنین عبارت آورده که گفته اند که هر کس که انکار کند صحبت ابوبکر را بتحقیق کافر است
زیرا که انکار کلام الله کرده باشد و مر باقی صحابه را این حال نیست و هم در کشاف آورده
که مرویست که چون جبرائیل علیه السلام آمد و رسول صلی الله علیه وسلم را امر کرد که از مکه بیرون رود
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من یخرج معی با من که بیرون خواهد آمد جبرائیل گفت ابوبکر
با تو بیرون خواهد آمد و روایت کرد ابن ابی حاتم از ابن عباس رض که ضمیر علیه در قول خدای تعالی

و یا بر صاحب او

فانزل الله سکینته علیه ابوبکر صدیق ست چنانچه در بیان ترجمهٔ آیت ثانی اثنین باشد
و ضمیر ایّده راجع ست برسول صلے اللہ علیہ وسلم و منافات آن نداد و زیرا که ضمیر هر یک
راجع میشود بچیزی که لایق ست و مناسب آنست و جلالت علم و بزرگی ابن عباس معلوم
ست تا آنکه اگر درین باب نصّی نیافته بودی حمل این آیت نکردی تا آنکه مخالفت ظاهرست
مثنوی از حضرت شیخ فریدالدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق اکبر رضی الله عنه
مثنوی خواجهٔ اول که اول یار اوست + ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست + چون سکینه شد
حق منزل بر او + گشت مشکلهای عالم حل برو آیت چهارم والذی جاء بالصدق
وصدق به اولٰئک هم المتقون آنکه آمد بسخن راست و آنکه تصدیق آن کرد و آن راست
شمرد اینها ایشانند که پرهیزگارانند و روایت کردند بزار و ابن عساکر که علی ابن ابیطالب
رضی الله عنه در تفسیر این آیت فرمود که الذی جاء بالحق محمد رسول الله صلے الله علیه
وسلم والذی صدق به ابوبکر ست رضی الله عنه بالفظ حق وارد شده است شاید که قرائت علی
کرم الله وجهه چنین بوده باشد والله اعلم مترجم میگوید که اقوال مفسرین در تفسیر این آیت
بسیارست بعضی گفته اند که مراد از آینده جنس رسل علیهم السلام اند و مراد از تصدیق صحابه اند
جنس مومنان و بعضی گفته اند آینده جبرائیل ست و تصدیق کننده صحابه اند و در تبیان
مجاهد نقل کرده که مصدق امیرالمومنین علی لیکن آنچه امام رازی رحمة الله علیه در تفسیر کبیر آورده
مقوی دعوی مذکور روایت مصنف ست از بزار و ابن عساکر چنانچه گفته اند در قول خدای تعالی والذی
جاء بالصدق و صدق به از اول محمد رسول الله و از دوم ابوبکر ست و این قول مرویست از
امیرالمومنین علی کرم الله وجهه از مفسرین قول ثانی آنکه مراد هر کسی ست که ایمان بصدق آورده
است از انبیاء و هر کسیکه اتباع انبیاء کرد و حجت قائلین باین قول ولٰئک هم المتقون و بدانکه رسالت
تمام نمیشد مگر بچهار رکن ارسال و مرسل و رسالت و مرسل الیه و غرض از ارسال آنست که مرسل الیه
قبول و تصدیق کند پس اول کسیکه تصدیق کرد ارسال باو تمام شود و گفت در منقبت وی
شنیدم از بعضی عابدین که از سیدنا محمد صلے الله علیه وسلم روایت کردند که فرمود دعوا ابابکر
فانه من تتمة النبوة و بدانکه مراد از صدق هر کسیکه موصوف باین صفت باشد و بر هر تقدیر
ابوبکر در آن داخل ست بر تقدیر اول دخول او رضی الله عنه در آن ظاهرست زیرا که این اسبق
الناس ست و تصدیق بر آن شده ست که افضل و اسبق ابوبکر ست بر حضرت علی و حمل این

لفظ بر ابوبکر اولی ست رضی الله عنه و علی در وقت بعث پیغمبر بود و معلوم ست که اقدام ولد صغیر
کودکانه بوده باشد بر تصدیق فائده زیادتی قوت و شوکت در اسلام نمی بخشد اما ابوبکر رض چون
کبیر السن و کبیر المنصب بود و بنا برین اقدام او بر تصدیق موجب زیادتی قوت و شوکت در اسلام
شد پس حمل این لفظ بر ابوبکر رض کردن اولی ست و اما بر تقدیر ثانی که مراد هر کسی ست که موصوف
باین صفت باشد ابوبکر رض در آن داخل ست انتهی آیت پنجم قوله تعالی ولمن خاف مقام
ربه جنتان هر کسی که بترسد از مقام حساب پروردگار خود او را دو بهشت یکی جنت
عدن دوم یعنی جنت نعیم یا آنکه جنت خائفان انسی ست و یکی جنت خائفان جنی را زیرا که
خطاب بهر دو فرقه ست یکی آنکه بواسطه خوف الهی دوم دیگر بواسطه اجتناب از مناهی یا بهر یک شعار
دو جنت ست یکی بواسطه عقیده و دیگر برای عمل یا یکی برای ثواب و جزای دوم دیگری برای عمل یا یکی
برای ثواب و جزای دوم دیگری برای تفضیل ابوبکر رض یا یکی جنت روحانی دوم دیگری جسمانی نقل
القاضی فی تفسیره روایت کرد ابن ابی حاتم و ابن شوذب که این آیت در شان ابوبکر صدیق
رض نازل شده آیت ششم قوله تعالی وشاورهم فی الامر یعنی مشاورت کن ای محمد
با اصحاب در امر یکه صلاحیت مشاورت داشته باشد و از حکم حق تعالی حکم جزم صادر نشده روایت
کرد ابن عباس حاکم از رضی الله عنه و مقوی این ست حدیثی که بعد ازین خواهد آمد که رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود که خدای تعالی مامور ساخت مرا با آنکه مشورت کنم با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما آیت
هفتم قوله تعالی ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما وان تظاهرا علیه فان الله
هو مولیه وجبریل وصالح المومنین درین آیت خطاب بعائشه و حفصه رضی الله عنهما ست و بیان آن خطاب
در تفسیر کشاف و غیر آن از تفاسیر مذکور ست بقول اشهر آنکه رسول صلی الله علیه وسلم در روز
نوبت بنت عمر یعنی حفصه رضی الله عنهما با ماریه قبطیه خلوت فرمود و حفصه بر آن مطلع شده اظهار ملال کرد
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اگر راضی نیستی ماریه را بر خود حرام گردانم گفت بلی راضی ام انگاه
رسول صلی الله علیه وسلم او را بر خود حرام ساخت و با حفصه گفت که این سخن بکسی نگوئی و بقولی
آنکه عسل نیز بر خود حرام ساخت و بقولی آنکه با حفصه گفت که بعد از من خلافت ابوبکر رض خواهد
بود اما افشای این سخن مکن و حفصه قبول این معنی نمود لیکن از آنجا که طبیعت زنان ست چون رسول
صلی الله علیه وسلم بیرون شد آن راز را با عائشه صدیقه در میان نهاد و مژده باو رسانید و خدای
تبارک و تعالی محمد رسول الله را ازین معنی خبر داد و بعد از آن بعائشه و حفصه خطاب فرمود و آن

تتوبا الی الله اگر توبه کنید و بازگردید بخدای عزوجل در اظهار سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم شما را
خا بهتر است وان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه وجبریل واگر هم پشت شوید بر رنج
رسول صلی الله علیه وسلم خورش نیاید از غیرت او فشا می ترس پس بدرستیکه خدا تعالی یار و مددگار اوست
وجبرائیل علیه السلام که رئیس کروبیانست وصالح المومنین وصلحاء مومنان یعنی صحابه رضی
الله عنهم انتهی مرویست بروایت طبرانی از ابن عباس رض و ابن عمر رض که مراد از صالح المومنین
صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه و فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه با وجود
آنکه پدران عائشه و حفصه اند لیکن معاونت یار آنحضرت را بر معاونت فرزندان خود اختیار کردند مجاهد
گفته که صالح المومنین علی مرتضی است آیت هشتم هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم
من الظلمات الی النور وکان بالمومنین رحیما اوست خدا تعالی که درود میدهد یعنی رحمت
میکند بر شما و فرشتگان او درود میدهند یعنی طلب آمرزش گناهان شما میکنند این جهت است
که بیرون آرد شما را از تاریکی کفر و معصیت بسوی ایمان و طاعت مستقیم دارد بر آن و هست
خدا تعالی با ایمان آرندگان مهربان که خود رحمت میکند و ملائکه را الطلب آمرزش میفرماید و روایت
کرد عبد بن حمید از مجاهد که آیت ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا
صلوا علیه وسلموا تسلیما نازل ساخت خدا تعالی بر تو چیزی مگر آنکه شریک ساخت ما را در آن آنگاه
هو الذی یصلی علیکم الآیه نازل شد آیت نهم قوله تعالی ووصینا الانسان بوالدیه احسانا
حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلاثون شهرا حتی اذا بلغ اشده
وبلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی و
ان اعمل صالحا ترضیه واصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک وانی من المسلمین اولئک
الذین نتقبل عنهم احسن ما عملوا ونتجاوز عن سیئاتهم فی اصحاب الجنة وعد الصدق
الذی کانوا یوعدون فرمودیم آدمی را بپدر و مادر نیکی کردن برداشت آدمی را پدر و مادر او
برنج و سختی و بنهاد وی را و را یعنی پرورده است او را بمشقت و دشواری وحمله وفصاله ثلاثون
شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة و مدت حمل او و زیاده و از شیر باز کردن او سی ماه است
تا وقتی که برسید آدمی بکمال قوت که سی و سه سالگی است تا آنکه برسید بچهل سالگی قال رب اوزعنی و گفت
ای پروردگار من الهام ده مرا و توفیق بخش تا شکر گویم نعمت ترا که بر من انعام کرده بر من خویش
یعنی نعمت اسلام و نعمتی که بر پدر و مادر من داده که آن حیاتست و قدرت و نعمت این دو

الهام ده که عمل کنم عملی ستوده که خشنود باشی از آن و جاری گردان سخن راستی ساز صلاح را از برای من در
فرزندان من بدرستیکه من باز گشتم بحضرت تو از آنچه رضای تو در آن نیست و بدرستیکه من یکی از مخلصان
و فرمانبرداران توام اولئک الذین آنانکه با مادر و پدر نیکی کردند و شکر نعمت بجا آوردند نتقبل
عنهم احسن ما عملوا قبول کرده میشود از ایشان نیکوترین آنچه کرده اند و نتجاوز عن سیاتهم
فی اصحاب الجنة و درگذرانیده شود از گناهان ایشان در میان اهل بهشت وعد الصدق الذی
کانوا یوعدون وعده داد خدای تعالی وعده راست و بتجاوز از بدیهای تو وعده که در دنیا وعده او
شده اند یعنی با این آیت که فرموده وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات الآیه روایت کرد ابن عباس
از ابن عباس رض که جمیع این آیت در شان ابوبکر رض نازل شد و هر کس که تامل کرد درین آیه میباید از عظیم
منقبت ابوبکر رض دست بو چیزی که یابد از برای کسی دیگر نظیر او از اصحاب رضی الله عنهم مترجم
گوید در تفسیر چنین آورده است که قوله تعالی انعمت علی وعلی والدی مؤید این آیت در
شان ابوبکر رض نازل شده زیرا که … از مهاجر و انصار هیچکس نبود که پدر و مادر او بشرف اسلام
مشرف شوند غیر ابوبکر رض و این دلیل است در غایت قوت بر آنکه در شان ابوبکر رضی الله عنه والله
اعلم آیت … ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین بیرون کنیم
در دنیا و بیرون آوردیم در آخرت آنچه در سینه های ایشان باشد از کینه در دنیا باهم و نشسته باشند
در آیند در بهشت حال گوئی که برادر باشند یکدیگر را در مهربانی و دوستداری برادران نشسته بر
تختهای از زر و نقره مکلل بجواهر در حالتیکه رویها بر یکدیگر داشته باشند این آیت نازل شد در
شان ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنانچه قبل ازین روایت از علی بن الحسین رض گذشت آیت
… قوله تعالی ولا یاتل اولوا الفضل منکم والسعة ان یؤتوا اولی القربی و
الیتامی والمساکین والمهاجرین فی سبیل الله ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان
یغفر الله لکم والله غفور رحیم و نباید که سوگند خورند خداوندان فضل در دین و خداوندان
فراخی و توانائی در مال یعنی مردمان چنین باید که سوگند نخورند بر آنکه نفقه بدهند درویشان و
خویشاوندان و محتاجان را و هجرت کنندگان را در راه خدای تعالی ولیعفوا ولیصفحوا و باید
که درگذرند از جرائم و روی بگردانند از انتقام ازیشان الا تحبون ان یغفر الله لکم آیا دوست
نمیدارید که بیامرزد خدای تعالی شما را بسبب عفو و احسان شما بر کسی که بدی کرد بشما والله غفور
رحیم و خدای تعالی آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام و مهربان است بر اهل جرائم و آثام شما

نیز متعلق با طلاق وی شود و در بخاری و غیر آن مروی است از عائشه صدیقه رضی الله عنها که این آیت
نازل شده در شان ابوبکر رضی الله عنه زمانی که سوگند خورد که انفاق بآن قوم که عائشه را رضی الله
عنها قذف گفتند مسطح نکند بواسطه آنکه رمی عائشه کرد و عائشه مبرا گشت تا آیاتی که در شان او نازل
ساخت و چون این آیت نازل شد ابوبکر گفت بلی والله پروردگارا دوست میداریم که بیامرزی
ما را آنگاه بطریق اول انفاق که بر مسطح میکرد جاری و مستمر ساخت و در یک روایت بخاری از
عائشه رضی الله عنها نیز در حدیث طویل که در قصه افک برآورده چنین است که گفت خدای تعالی
نازل گردانید ان الذین جاؤا بالافک عصبة منکم تا ده آیت جمیع این آیات در حدیث
براءت من و ابوبکر صدیق نیز بر مسطح بواسطه خویشی او و فقر او انفاق میکرد و چون بعائشه رض قذف کرد
صدیق سوگند خورد که هرگز بر مسطح انفاق نکند آنگاه حق سبحانه و تعالی فرمود ولا یأتل اولوا الفضل
منکم والسعة نازل گردانید و عائشه صدیقه آیات سابقه را مذکور ساخت و گفت که ابوبکر رض گفت
والله دوست میدارم که بیامرزد خدای تعالی مرا آنگاه انفاقی که پیش از آن بمسطح میکرد بر او رجوع
فرمود و گفت والله که هرگز از او باز نخواهم گرفت علما ازین آیه استدلال بر فضل ابوبکر کرده اند
چنانچه صاحب کشاف باین معنی اشارت کرده اند و حکیم سنائی درین باب فرموده **مثنوی**

بود چندان کرامت و فضلش + که ابوالفضل خواند ذوالفضلش + صورت و سیرتش بهم جان بود
گرچه در چشم عام پنهان بود + روز و شب بار و سال در همه کار + ثانی اثنین اذ هما فی الغار

تنبیه و مستند شده از حدیث مشار الیه آنکه هر کس که عائشه صدیقه را بزنا منسوب سازد کافر است
و باین مذهب تصریح کرده اند و غیر ایشان نیز بر آنکه ازین تکذیب نص قرآنی لازم می آید و مکذب
قرآن کافر است باجماع و باین سبب است که علمای جزم کرده به تکفیر بسیاری از غلاة روافض که
ایشان این نسبت میکنند و کرده اند قاتلهم الله انی یؤفکون **آیت دوازدهم** قوله
تعالی فرض الله و ترجمه این آیت در آیت سیوم از آیاتی که مصنف بعد او ذکر کرده بیان کردیم
و روایت کرد ابن عساکر از ابن عیینه که گفت خدای تعالی عتاب فرمود جمیع مسلمانان را در باب
رسول صلی الله علیه وسلم مگر ابوبکر صدیق را رضی الله عنه تنها که او از معاتبت بیرون رفت پس
الا تنصروه تا آخر بر خواند و اما احادیث رسول صلی الله علیه وسلم در فضائل ابوبکر صدیق رضی الله عنه
بسیار و مشهور است و در فصل ثالث از باب اول چهارده حدیث از آنها مذکور شد بنابر آن
که احادیث مذکوره دلالت بر خلافت شان و فضائل جمیعاً میکرد و از آن جهت بنابر تعداد احادیث

فضیلت بر آن نموده گفتم **حدیث پانزدهم** روایت کردند بخاری و مسلم از عمرو بن العاص
که او گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود عائشه را از همه کس دوست تر میدارم پس انگه من
گفتم از مردان دوست تر نزدیک تو کیست فرمود ابو ها یعنی پدر عائشه که صدیق بود
باز گفتم بعد از و کیست فرمود عمر ابن الخطاب را و تعداد بعضی مردان فرمود و در روایتی دیگر
آنکه عمرو بن العاص رض گفت از اهل تو سوال نمیکنم یا رسول الله بلکه از اصحاب سوال میکنم **حدیث**
شانزدهم روایت کرد بخاری در صحیح خود از ابن عباس رض که گفت در زمان رسول الله
صلی الله علیه وسلم هیچکس را از اصحاب برابر ابوبکر نمیدانستیم باز عمر باز عثمان رضی الله عنهم دیگر تفضیل
در میان باقی از اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم نمیکردیم مترجم میگوید قول صواب درین حدیث آنست
که بعضی از علمای گفته اند که مراد ازین عمر ایشان ستکه درین حدیث مذکور مشائخ اصحاب
که رسول الله صلی الله علیه وسلم در اموریکه حادث میشد با ایشان مشورت میفرمود و امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم شاب بود در سن نه آنکه مراد او عدم
فضیلت علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه است زیرا که عدم فضیلت او نمیکند مگر جاهلی و معاندی
والله اعلم و در روایتیکه بخاری نیز اخراج کرده است که گفت تخیر میکردیم میان ناس در
زمان رسول صلی الله علیه وسلم یعنی میگفتیم که کدام یک از اصحاب بهتر اند و ابوبکر را بهتر داشتیم
باز عمر رضی الله عنهما و در روایت دیگر که ابوداود و را اخراج کرده است که ما میگفتیم در زمانی
که رسول صلی الله علیه وسلم در حیات بود که افضل امت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر باز
عمر رض باز عثمان رضی الله عنهم و طبرانی زیادتی کرد آنکه این خبر برسول صلی الله علیه وسلم رسید انکار نمی
نفرمود و بخاری **ایضاً** از محمد بن الحنفیه روایت کرد که گفت از پدر خود علی کرم الله وجهه که کدام
یک از مردان بهتر است بعد از رسول صلی الله علیه وسلم گفت ابوبکر گفتم بعد از و کیست گفت عمر
رض و از ترس آنکه مبادا عثمان بگوید گفتم یا علی کرم الله وجهک بعد از و تو خواهی بود گفت نیستم
مگر مردی از مسلمانان **ایضاً** روایت کرد ابن عساکر از ابن عمر رض که تفضیل میدادیم ابوبکر و عثمان
و علی را رضی الله عنهم و حال آنکه رسول صلی الله علیه وسلم در میان ما بود **ایضاً** روایت کرد از
ابوهریره که گفت ما گروه اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم بسیار بودیم و میگفتیم افضل این امت
بعد از رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر است باز عمر باز عثمان باز ساکت شدیم **ایضاً** روایت
کرد از جابر که عمر با بوبکر گفت یا خیر الناس بعد رسول صلی الله علیه وسلم انگاه ...... ابوبکر گفت

سوال کردن از نبی که دوست ترین مردان نزد تو کیست

تو این سخن میگوئی و حال آنکه من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت ما طلعت الشمس علی خیر من عمر آفتاب طلوع نکرد بر کسیکه بهتر از عمر باشد و دلیل نزین مذکور شد آنکه تو آن شنیده از علی کرم الله وجهه که گفت بهترین امت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر اند و آنکه گفت تفضیل ندهد هیچکس مرا بر ابوبکر و عمر مگر آنکه او را افترا بزنم واخراج این حدیث ابن عساکر کرده وایضاً روایت ترمذی و حاکم از عمر که گفت ابوبکر صدیق رض بر منبر برآمده گفت آگاه شوید بدرستیکه افضل این امت بعد از پیغامبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر است و هر کس که غیر این گوید آنکس افترا کرده و بر وی است آنچه بر افترا کنندگان است حدیث هفتم روایت کرد عبد الله بن حمید در مسند خود و ابونعیم و غیر ایشان از چند طریق مسنداً و از ابودردا که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد افضل من ابی بکر الا ان یکون نبی وفی لفظ ما طلعت الشمس علی احد بعد النبیین والمرسلین افضل من ابی بکر طلوع و غروب نکرد آفتاب بر هیچکس که افضل باشد از ابی بکر مگر آنکس که پیغامبر باشد و لفظی دیگر اینست که طلوع نکرد آفتاب بر احدی بعد از پیغامبران و رسولان علیهم وعلیهم السلام که افضل بود از ابوبکر از حدیث جابر و لفظ آن اینست ما طلعت الشمس علی احد افضل منه و این حدیث را طبرانی و غیر او روایت کرده اند از چند وجه شواهد دارد که حکم بر صحت و حسن آن میکند و ابن کثیر اشارت بر صحت آن حکم کرده است حدیث هشتم روایت کرد طبرانی از سعد بن زراره که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان روح القدس جبرائیل نبانی ان خیر امتک بعدک ابوبکر یعنی روح القدس که جبرائیل علیه السلام باشد خبر داد مرا که بهترین امت تو بعد از تو ابوبکر است رضی الله عنه حدیث نهم روایت کردند طبرانی و ابن عدی از سلمه بن الاکوع که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر خیر الناس الا ان یکون نبی حدیث دهم روایت کرد عبد الله بن احمد در زواید المسند از ابن عباس که فرمود ابوبکر صاحبی ومونسی فی الغار سدوا کل خوخة فی المسجد غیر خوخة ابی بکر ابوبکر صاحب و مونس منست در غار همه دریچه ها که بسوی مسجد دارد مسدود سازید مگر دریچه که از جانب ابوبکر است حدیث یازدهم روایت کرد دیلمی از عائشه صدیقه رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر منی وانا منه وابوبکر اخی فی الدنیا والآخرة ابوبکر از منست و من از ابوبکرم و ابوبکر برادر منست در دنیا و در آخرت حدیث دوازدهم روایت کرد ابوداود و حاکم از ابوهریره

رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اتانی جبرائیل علیه السلام فاخذ بیدی فارانی
باب الجنة الذی یدخل منه امتی فقال ابوبکر وددت انی کنت معک حتی انظر الیه
فقال اما انک یا ابابکر اول من یدخل الجنة من امتی جبرائیل آمد و دست مرا گرفت و دری که
امت من از ان در در بهشت میروند بمن نمود انگاه ابوبکر گفت که میخواهم که در ان وقت با تو باشم
تا آنکه میدیدم آن در را بعده از آن رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بدرستیکه تو ای ابوبکر اول کسیکه
خواهی بود که درآید در بهشت از امت من حدیث بیست و سوم روایت کرد طبرانی از سمره
که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم ان ابابکر یاول الرؤیا وان رؤیاه الصالحة حظه من النبوة
بدرستیکه ابوبکر تاویل و تعبیر خواب میکند و خواب صالح او نصیب او ست از آثار نبوت رسول صلی الله
علیه وسلم که باو میرسد بواسطه صدق و تخلیه او از سائر حظوظ دنیا و اعراض او از هوای نفس
و اهل خود رضی الله عنه حدیث بیست و چهارم روایت کرد دیلمی از سمره که پیغامبر صلی الله
علیه وسلم فرمود امرت ان اولی الرؤیا ابابکر مامور شدم با آنکه ابوبکر را والی امر رؤیا گردانیم
بواسطه مهارتی که او در تاویل و تعبیر رؤیا دارد حدیث بیست و پنجم روایت کرد احمد و بخاری
از ابن عباس رض که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود لیس فی الناس احد امن علی فی نفسه
وماله من ابی بکر ابن ابی قحافة ولو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا و
لکن خلة الاسلام افضل سدوا عنی کل خوخة فی هذه المسجد غیر خوخة ابی بکر
ترجمه این حدیث در باب اول در بیان احادیث داله بر خلافت گذشت و تکرار مصنف محمول بر واسطه
تعدد راوی باشد والله اعلم حدیث بیست و ششم روایت کرد ترمذی از عائشه رضی الله عنها
که بابوبکر رض فرمود پیغامبر صلی الله علیه وسلم انت عتیق من النار تو آزادی از آتش دوزخ یعنی
بواسطه کثرت اعمال صالحه خدایتعالی ترا آزاد ساخته از آتش دوزخ حدیث بیست و هفتم روایت کرد ترمذی
از ابن عمر رض که ابوبکر را فرمود پیغامبر صلی الله علیه وسلم انت صاحبی علی الحوض وصاحبی فی الغار
تو صاحب و همنشین من خواهی بود بر حوض کوثر و مصاحب من بودی در غار ثور وقتی که از مکه بیرون
آمده بودیم چنانچه گذشت در ترجمه ثانی اثنین اذ هما فی الغار حدیث بیست و هشتم روایت
کرد ابویعلی در مسند خود و ابن سعد و حاکم تصحیح کرد آنرا از عائشه رض که بدرستیکه من در خانه بودم
و پیغمبر در میان صحن ایشان بود در این اثنا ابوبکر رضی الله عنه آمد آنگاه رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود من سره ان ینظر الی عتیق من النار فلینظر الی ابی بکر کسیکه خوشحال سازد او را

آنکه نظر کند بسوی آن او از آتش دوزخ باید که نظر کند بسوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و اسم ابوبکر از جانب پدر بر تن عیسی بود و آنکه عبد الله است بنا بر آن که رسول صلی الله علیه وسلم او را عتیق خواند بلقب بروی اطلاق کردند حدیث بیست و نهم روایت کرد حاکم از عائشه صدیقه که پیغامبر علیه الصلوٰة والسلام فرمود ابوبکر را انت یا ابابکر انت عتیق الله من النار یا ابابکر تو آزاد کرده خدا هستی از آتش دوزخ راوی گوید که از آن روز که رسول صلی الله علیه وسلم این حدیث فرمود ابوبکر را عتیق می نامند حدیث سی ام روایت کردند بزار و طبرانی بسند نیکو و جند باز عبد الرحمن بن الزبیر رضی الله عنه که گفت که اسم ابوبکر عبد الله بود آنگاه نبی صلی الله علیه وسلم مرا او را گفت انت عتیق الله من النار و از آن وقت او را عتیق میگویند تسمیه مصدقا و منسوب از تحدیث آنچه اصح است نزد علمای که اسم ابوبکر عبد الله است و لقبش عتیق الله حدیث سی و یکم روایت کرد حاکم بسند جید که مشرکان بکه نزد ابوبکر رضی الله عنه آمدند و گفتند که صاحب تو یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم میگوید که مرا شب معراج به بیت المقدس بردند و ابوبکر گفت که بتحقیق راست میگوید و من تصدیق او میکنم یعنی در چیز که صبح و شام از آن خبر میدهد تصدیق میکنم آنچه او گفته است راوی گوید از جهت ابوبکر را صدیق میگویند و این حدیث وارد است ایضاً از طریق انس و ابوهریره و اصبهانی رضی الله عنهم از انس ابن عساکر کرده روایت از اصبهانی طبرانی حدیث سی و دوم روایت کرد سعید بن منصور در مسند خود از ابو وهب مولی ابوهریره که گفت وقتیکه رسول صلی الله علیه وسلم از معراج باز گشت و بموضع ذی طوی رسید گفت یا جبرائیل قوم من تصدیق من نخواهند کرد حضرت جبرائیل گفت ابوبکر رضی الله عنه تصدیق خواهد کرد و او صدیق اکبر است و طبرانی در اوسط این حدیث را وصل کرد از ابی وهب از ابوهریره حاکم از ابن سبره که علی کرم الله وجهه گفتم ای امیر المومنین خبر ده مرا از ابوبکر رضی الله عنه آنکه علی گفت ذاک امرء سماه الله الصدیق علی لسان محمد لانه خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم رضیه لدیننا فرضینا لدنیانا مرویست که خدا تعالی نام او صدیق کرده بر لسان محمد صلی الله علیه وسلم خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر خشنود شده از برای دین ما یعنی او را فرمود که در صلوٰة امامت قوم کند پس ما خشنود شدیم بآنکه از جهت دنیای ما و دین خود یعنی امر خلافت او راضی شدیم و اسناد این حدیث جید است و صحت سعید از حاکم بن سعد که گفت شنیدم از امیر المومنین علی رضی الله عنه که سوگند یاد کرد که تسمیه ابوبکر از آسمان نازل شد حدیث سی و سیوم روایت کرد حاکم از انس که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ما ظنک باثنین الله ثالثهما

اجمعین صاحب افضل من ابی بکر ...... پیغامبران و مرسلان سابقان
جمیعا را اصحاب بودند لیکن نیست هیچکدام افضل از ابو بکر حدیث سی و چهارم روایت
کرد ترمذی از ابو هریره رض که رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود مالاحد عندنا ید الا
وقد کافیناه ماخلا ابی بکر فان له عندنا یدا یکافیه الله یوم
القیامة وما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر ولو کنت متخذا خلیلا
لاتخذت ابا بکر خلیلا الا وان صاحبکم خلیل الله هیچکس را نزد من نعمتی و عطائی
نبود مگر آنکه جزای آن دادیم او را و دل شادی حاصل نشد مگر ابو بکر را که او را نزد ما عطای نعمتی و
ست که خدا تعالی تبارک و تعالی جزای مکافات روز قیامت او عطای خواهد فرمود و منفعت
از مال هیچکس هرگز ندیدم اینقدر منفعت که از مال ابو بکر من رسید و اگر خلیلی یعنی دوستی میگرفتم
که مرا احتیاج باو بوده باشد غیر پروردگار خود هر آینه ابو بکر را بدوستی فرا میگرفتم بدرستیکه
صاحب شما یعنی محمد صلی اللہ علیہ وسلم خلیل خدایست عزوجل حدیث سی و پنجم روایت کرده
شیخان و احمد و ترمذی و نسائی از ابو هریره که رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود من انفق
زوجین فی سبیل الله نودی من ابواب الجنة یا عبد الله هذا خیر فمن کان
من اهل الصلوة دعی من باب الصلوة ومن کان من اهل الصیام دعی من باب
الریان ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد ومن کان من اهل
الصدقة دعی من باب الصدقة فقال ابو بکر هل یدعی ...... احد
من تلک الابواب کلها قال نعم وارجو ان تکون منهم هر کس که خرج کند دو زوج از
مال خود از هر چیز یکه بوده باشد در راه خدا تعالی خوانده شود از درهای بهشت که ای بنده
خدای ازین در در آی که این در بهتر ست پس هر که اهل صلوة ست از باب الصلوة خوانده
خواهد شد و هر که اهل صوم ست از باب ریان خوانده خواهد شد و هر که از اهل جهاد ست از باب جهاد
خوانده خواهد شد و ریان اسم باب ست و بقول دیگر مشتق ست از روی بمعنی سیراب یقال
رجل ریان وامرأة ریا یعنی روزه داران بواسطه آنکه نفس خود را در دنیا تشنگی
در ریافت فرموده اند ایشان را ازین در بهشت میخوانند تا قبل از تمکن ایشان در بهشت از
تشنگی امین گردند کذا فی نهایة الجزریة ناقلا عن الجزری و هر کس که اهل صدقه ست او را از باب
صدقه میخوانند آنکه ابو بکر رضی الله عنه گفت آیا کسی باشد که از جمیع این ابواب خوانده شود رسول صلی

الله علیه وسلم فرمود نعم وارجوا ان تکون منهم یعنی آری کسانی هستند وامید من چنین
ست که تو از ایشان خواهی بود حدیث سی و ششم روایت است از عائشه صدیقه که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود لا ینبغی لقوم فیهم ابو بکر ان یؤمهم غیره سزاوار نیست مر
قومی که ابوبکر درمیان ایشان باشد ودیگری غیر او امامت ایشان کند واین حدیث را نسبتی ظاهر و
تعلق تام بچهاردهم حدیث مناقب که بر خلافت است یعنی ذکر این حدیث در باب اثبات
خلافت اولی وانسب بود حدیث سی و هفتم روایت کردند بخاری ومسلم واحمد وترمذی
از ابوبکر که رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا و را گفت در غار یعنی زمانی که رسول صلی الله علیه وسلم
از مکه بیرون آمده در غار ثور درآمدند ومشرکان بحوالی غار درآمده تفحص ایشان میکردند
ابوبکر رض گفت یا رسول الله اگر کفار بزیر قدم خود نگاه کنند ما را خواهند دید آنگاه رسول الله
گفت یا ابا بکر ما ظنک باثنین الله ثالثهما ای ابوبکر چیست گمان تو که بدو ست پاک کسی
که سوم ایشان ست خدای تعالی است یعنی هیچ خوف و اندیشه را بخاطر خود راه مده که حق تعالی
با ما یارست ومعاونت ما خواهد کرد حدیث سی و هشتم روایت کرد عبدان مروزی و
ابن قانع از بهز که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا ایها الناس احفظونی فی ابی بکر
فانه لم یسؤنی منذ صحبنی ای مردمان محافظت کنید مرا در باب ابوبکر بدرستی که او
بدی نکرده است بمن از روزیکه مصاحبت من میکند حدیث سی و نهم روایت کرد ابن
عساکر از عبدالرحمن بن عوف رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اذا کان نادی منادٍ
لا یرفعن احد من هذه الامة کتابه ...... قبل ابی بکر یعنی که روز
قیامت خواهد رسید درآن روز منادی ندا میکند ومیگوید که هیچکس از این امت یعنی امت محمد رسول
الله صلی الله علیه وسلم نامه اعمال خود را بلند نسازد پیش از ابوبکر رضی الله عنه مترجم گوید این حدیث هم
دلالت بر کمال فضل وامتیاز ابوبکر از سائر اصحاب میکند ودر این بشارت تقدیم خلافت او رضی
الله عنه نیز هست کما لا یخفی علی من له ملکة حدیث چهلم روایت کرد طبرانی از ابوامامه که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا
وان خلیلی ابوبکر رضی الله تعالی عنه بدرستی خدای تعالی مرا خلت یعنی بدوستی
ظاهری وباطنی وبعدم احتیاج بغیر خود فرا گرفت همچنانکه ابراهیم علیه السلام را بخلت و دوستی
فرا گرفت وبدرستیکه ابوبکر خلیل منست اگر گوئی این حدیث معارضه میکند بحدیث سابق که لو کنت متخذا

یوم القیامة

خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا زيرا كه آنحديث نفى خلت ابوبكر ميكند وايحديث اثبات خلت
ميكند پس اين حديث هردو متناقض ومعارض يكديگر باشند گوئيم ممكن هست كه حديث سابق را حمل كنيم
بر نفى كمال خلت واين حديث را حمل ميكنيم بر اثبات نوعى از خلت يعنى ابوبكر را بكمال خلت فرو
نگرفتم زيرا كه آن مخصوص بخدا تعالى هست واما نوعى از خلت مراورا ثابت هست حديث
چهل ويكم روايت كردند حارث وطبرانى وابن شاهين از معاذ رض كه پيغامبر صلى الله عليه وسلم
فرمود ان الله تعالى يكره فوق سمائه ان يخطأ ابا بكر فى الارض يعنى بدرستيكه خداى تعالى
مكروه ميدارد در آسمان آنكه ابوبكر را رضى الله عنه در اقوال وافعال خطا كند در روى زمين ودر روايت
ديگر كه رجال اسناد آن همه ثقات اند چنين وارد شده كه ان الله يكره ان يخطأ ابو بكر
حديث چهل ودوم روايت كرد طبرانى از ابن عباس رض كه پيغامبر فرمود صلى الله عليه وسلم
ما احد عندى اعظم يدا من ابى بكر واسانى بنفسه وماله وانكحنى ابنته يعنى هيچكس نزد
من بزرگتر نيست از روى يد از ابى بكر كه شريك ساخت مرا در نفس خود ومال خود ودختر خود
يعنى عائشه رضى الله عنها در نكاح من در آورد وهيچ يكى از اصحاب را اين توفيق دست نداد
كه اورا دست داد حديث چهل وسوم روايت كرد طبرانى از معاذ رض كه رسول صلى
الله عليه وسلم فرمود انى رأيت انى وضعت فى كفة وامتى فى كفة فعدلتها ثم وضع ابوبكر فى كفة وامتى فى
كفة فعدلها ثم وضع عمر فى كفة وامتى فى كفة فعدلها ثم وضع عثمان فى كفة وامتى فى كفة
ثم رفع الميزان در واقعه ديدم كه مرا در يك پله ترازو نهادند وامت مرا در پله ديگر پس در وزن برابر
آمدم با امت باز ابوبكر را در پله نهادند وامت مرا در پله ديگر هردو برابر آمدند باز عمر رضى الله عنه را در يك
جانب ترازو نهادند وامت مرا در پله ديگر نهادند هردو برابر آمدند وبعد از آن عثمان رض را در يك پله
از آن ترازو نهادند وامت مرا در طرف ديگر هردو مقابل آمدند آنگاه ميزان را برداشتند حديث
چهل وچهارم روايت كرد مسلم وترمذى ونسائى وابن ماجه وحاكم وبيهقى كه رسول صلى الله عليه وسلم
فرمود ارحم امتى بامتى ابوبكر رحيم مهربان ترين امت من بامت من ابوبكر است وتتمه اينحديث
بعد ازين خواهد آمد انشاء الله تعالى حديث چهل وپنجم روايت كردند احمد وابوداود وابن
ماجه وضيا از سعد بن زيد كه رسول صلى الله عليه وسلم فرمود عشرة فى الجنة ابوبكر فى الجنة
تتمه اينحديث نيز خواهد آمد حديث چهل وششم روايت كرد احمد وضيا از سعد بن زيد وترمذى
از عبد الرحمن بن عوف رضى الله عنهم كه رسول صلى الله عليه وسلم فرمود ابوبكر فى الجنة وتتمه حديث

طول است که بعد ازین در کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی حدیث چهل و هفتم روایت کرده
ترمذی از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود رحم الله ابابکر زوجنی
ابنته وحملنی الی دار الهجرة واعتق بلالا وما نفعنی مال احد فی الاسلام ما نفعنی مال ابی بکر رحمت کند
خدا تعالی ابابکر را که دختر خود را در نکاح من در آورد و سوار کرد مرا بر راحله از مکه تا مدینه که دار
هجرت است و آزاد کرد بلال را و نفع نرسید بمن از مال هیچکس الا از مال ابوبکر یعنی نفع آن مال از همه مالها بمن
نسبت بیشتر بود چنانچه بعد ازین خواهد آمد که زمانی که ابوبکر رض باسلام در آمد صاحب چهل هزار
بود جمیع آنها را در راه خدا و رسول او صرف کرد و هیچ چیز جهت خود و فرزندان خود نگذاشت
اگر گویی در حدیث بخاری چنین مبین گشته که رسول الله صلی الله علیه وسلم راحله از ابوبکر رض نگرفت
مگر بقیمت و درین حدیث از قوله حملنی الی دار الهجرة چنین معلوم میشود که راحله رسول صلی الله علیه
وسلم بخشیده باشد و این تناقض است گوییم که جمع بین الحدیثین باین طریق میکنیم که در اول حال ابوبکر رض
ذمه رسول الله ساخته باشد از قیمت راحله و برین تقدیر دفع تناقض میشود و تتمه حدیث بعد ازین
خواهد آمد حدیث چهل و هشتم روایت کرد بخاری از ابو الدرداء رضی الله عنهما که نزد رسول الله
صلی الله علیه وسلم نشسته بودیم در این اثنای ابوبکر آمد رض و سلام کرد و گفت که میان من و عمر
گفتگوی شد در ایذای او سرعت نمودم باز مرا ندامت حاصل شد آنگاه از و خواستم که از من عفو کند و از
معنی ابا کرد و بنابرین بخدمت تو آمدم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یغفر الله لک یا ابابکر
یغفر الله لک یا ابابکر یغفر الله لک یا ابابکر راوی گوید باز عمر نیز از عفو نکردن پشیمان شده
بمنزل ابوبکر آمد و او را در خانه خود نیافت اینجا بخدمت رسول صلی الله علیه وسلم دید که روی مبارک
حضرت رسالت پناه متغیر شد بمرتبه که ابوبکر رض گفت ترسیدم که مبادا که بعمر اعراض فرماید آنگاه آمده
بدو زانو نشست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله بعثنی الیکم فقلتم کذبت وقال ابوبکر
صدقت وواسانی بنفسه وماله فهل انتم تارکوا لی صاحبی یعنی بدرستیکه خدا تعالی فرستاد مرا بسوی شما
برسالت و در آن وقت که جمیع شما تکذیب میکردید و ابوبکر تصدیق من میکرد و نفس و مال خود را در راه من صرف
نمود و مرا در آن شهر بیکساعت آیا مصاحبت یار مرا بمن نخواهید گذاشت و رعایت جانب من نخواهید
کرد راوی گوید بعد از وقوع این قصه ابوبکر از هیچکس ایذای و آزار نیافت علامه ذهبی از حدیث ابن عمر رض
مانند این حدیث را روایت کرده و در آن حدیث است آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لا تؤذونی
فی صاحبی فان الله بعثنی بالهدی ودین الحق فقلتم کذبت وقال ابوبکر صدقت ولولا

ان اللّٰه سماه صاحبا لاتخذته خلیلا ولکن اخوة الاسلام مرا مرنجانید درباب اصحاب
مصاحبت ویار من بدرستی که خدا تعالی مرا فرستاد که هدایت خلق کنم و ملت حق خوانم و را لوقت
شما تکذیب من کردید وابوبکر تصدیق من کرد که حق سبحانه وتعالی ورا صاحب من فرموده هر آینه
او را خلیل خود ساختم ولیکن میان ما و او برادری اسلام است حدیث چهل و نهم روایت
کرد ابن عساکر از مقداد که گفت میان ابوبکر و عقیل بن ابیطالب نزاع و خصومتی شد و ابوبکر
مردی سباب بود با نساب یعنی کثیر العلم بود بانساب مردم لیکن بملاحظه قرابتی عقیل رض با رسول
صلی اللّٰه علیه وسلم نمود از و اعراض کرده شکوه او نزد رسول برخاست در میان مردم فرمود
الا تدعون لی صاحبی ما شانکم وشانه فو اللّٰه ما منکم رجل الا علی باب بیته ظلمة الا باب
ابی بکر فان علی بابه النور ولقد قلتم کذبت وقال ابوبکر صدقت و امسکتم الاموال
وجاد لی بماله و خذلتمونی ... اسانی ... واتبعنی آیا نمیگذارید از برای من مصاحب
و یار مرا از وجه چه میطلبید با او چه کار دارید بخدا سوگند که هیچ مردی از شما نیست مگر آنکه بر در خانه
او ظلمتی ست غیر ابوبکر که بر در او نور است شما مرا دروغگوی گفتید وابوبکر مرا راست گو گفت شما مالهای
خود را نگهداشتید وابوبکر مال خود بخشش نمود مرا شما ترک نصرت و یاری من کردید ابوبکر همراهی من نمود
و مرا شریک ساخت در نفس و مال خود و متابعت من نمود حدیث پنجاهم روایت کرد بخاری
از ابن عمر رض که گفت رسول صلی اللّٰه علیه وسلم فرمود من جر ثوبه خیلاء لم ینظر اللّٰه الیه یوم
القیامة هر کس که جامه خود را دراز میکند و بدست آنرا بالا میکشیده باشد از روی عجب و تکبر خدا تعالی
در روز قیامت بسوی او نظر نکند آنگاه ابوبکر گفت یکطرف جامه من دراز میشود و من آنرا محافظه
میکنم رسول صلی اللّٰه علیه وسلم فرمود انک لست ذلک تصنع خیلاء بدرستیکه تو نگاه نداشتی جامه
خود را از روی عجب و تکبر تمیکنی حدیث پنجاه یکم روایت کرد مسلم از ابوهریره رض که رسول اللّٰه
صلی اللّٰه علیه وسلم فرمود کیست از شما که تابع جنازه شده باشد درین روز ابوبکر گفت من شده ام باز
گفت کیست از شما که عیادت مریض کرده باشد درین روز ابوبکر گفت که من کرده ام آنگاه رسول
صلی اللّٰه علیه وسلم فرمود ما اجتمعن فی امرء الا دخل الجنة وفی روایة عن انس رض وجبت
له الجنة این خصال مذکوره در هیچکس مجتمع نمیشود مگر آنکه در بهشت داخل شود و در روایتی از انس رض
مگر آنکه واجب شد برای او بهشت حدیث پنجاه و دوم روایت کرد بزاز از عبدالرحمن بن ابی
بکر رض که گفت رسول صلی اللّٰه علیه وسلم صلوة صبح گذارده روی مبارک خود جانب اصحاب کرد

کیست از شما امروز روزه دار باشد عمر رض گفت یا رسول الله در شب نیت روزه نکرده بودم بامداد
روزه دار نیستم انگاه ابوبکر رض گفت من شب نیت روزه کرده بودم حالا روزه دارم رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود آیا از شما کسی هست که امروز عیادت مریض کرده باشد عمر رض گفت یا رسول
الله هنوز ما از مسجد بیرون نرفته ام چگونه عیادت مریض کرده باشم انگاه ابوبکر گفت من چنین
رسید که برادرم عبدالرحمان بن عوف مریض شده است بنابرین در راه آمدن مسجد از جانب او آمدم
واحوال او را معلوم کردم باز رسول صلی الله علیه وسلم فرمود آیا امروز کسی طعام مسکین کرده است
عمر گفت رض یا رسول الله نماز گذارده ام و هنوز از مسجد بیرون نرفته ام چگونه طعام مسکین کرده
باشم انگاه ابوبکر گفت هنوز زمانی که در مسجد در آمدم مسکین را دیدم درین اثنای پاره نان موجود در
دست عبدالرحمان بود آنرا گرفته بآن مسکین دادم بعد از آن رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انت
ابشر بالجنة ترا بشارت میدهم به بهشت باز کلمه گفت که راضی شد بآن عمر رض هرگز اما او چیزی نکرده
است مگر آنکه بهر سابق شده است بدو در ان مصنف گوید لفظ حدیث در نسخه که دیدم همچنین بود و خبرها
محتاج الی التامل وابویعلی روایت کرد از ابن مسعود رض که بودم در مسجد و نماز میگذاردم در این اثنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد وابوبکر و عمر رض با او بودند زمانی که دعای میکردم نظر مبارک او صلی الله
علیه وسلم بر من افتاد فرمود سل تعطه ثم قال من احب ان یقرء القرآن غضا طریا فلیقرأه
بقراءة ام عبد طلب کن تا داده شوی باز گفت هر کس که دوست میدارد که قرائت قرآن کند بغیر
تصرف چنانچه نازل شده باید که بطریق ابن مسعود بخواند انگاه بمنزل خود باز گشتم وابوبکر آمد و بشارت
مرا این حدیث داد باز عمر آمد دید که ابوبکر رض سبقت گرفته و بیرون میرود از منزل من انگاه عمر گفت ای
ابابکر لسباق بالخیر بدرستیکه تو سبقت بردی بر من در افعال و اعمال خیر حدیث پنجاه وسیوم
روایت کرد احمد بسندی حسن از ربیعه اسلمی که گفت میان ما وابوبکر بحثی واقع شد وابوبکر رض نسبت
من سخنی گفت که من ناپسند کرده میداشتم و از ان سخن پشیمان شده گفت ای ربیعه مثل همین سخن بمن رد
کن تا قصاص کرده باشی من گفتم رد نخواهم کرد انگاه ابوبکر روان شد درین اثنای چند کس از
قبیله اسلم آمدند و گفتند رحمت خدا بر ابوبکر رضا باد در چه باب است که زیادتی میکند بر تو و نسبت
تو این نوع سخنان گوید من جواب ایشان دادم ای یاران میدانید که این کیست ابوبکر صدیق است
ثانی اثنین رسول الله صلی الله علیه وسلم و شیخ بزرگ مسلمانان است پرهیز کنید و ساکت شوید مبادا
که بجانب التفات شود و ببیند که شما حمایت و نصرت من میکنید از من بجهت خشم کرده نزد رسول

ابوبکر

صلی الله علیه وسلم رود و رسول صلی الله علیه وسلم بواسطه غضب ابوبکر بر من غضب کند و خدای تعالی
بواسطه غضب ایشان بر من غضب فرماید و هلاک شوم آنگاه ابوبکر از آن سو شیخ رفت و من تابع او
شدم تا آنکه نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد حکایت چنانکه گذشته بود بعرض رسالت پناه رسانید
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای ربیعه چیست ترا با صدیق گفتم یا رسول چنین و چنین بود و ابوبکر
صدیق رض کلمه نسبت بمن گفت و من آنرا مکروه داشتم باز پشیمان شده گفت آن سخن را بمن ذکر کن تا قصاص
کرده باشی من ازین سخن ابا کردم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اجل لا ترد علیه ولکن
قل غفر الله لك یا ابابکر این سخن را رد مکن و لیکن بگو خدای تعالی ترا بیامرزد ای ابوبکر بعد از آن حدیث پنجاه
و چهارم روایت کرد ترمذی و گفت اسناد آن حسن است از ابن عمر رضی الله عنه رسول صلی
الله علیه وسلم ابوبکر رض را گفت انت صاحبی علی الحوض وصاحبی فی الغار و مونسی فی الغار حدیث
پنجاه و پنجم روایت کرد بیهقی از حذیفه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان فی الجنة
طیرا امثال البخاتی بدرستیکه در بهشت مرغان هستند مثال شتران گردن بلند آنگاه ابوبکر
یا رسول الله گفت نعم منها من یاکلها و انت ممن یاکلها منعم تر از آن مرغان کسی هست که
این مرغان را بخورد و تو از ان کسانی که خورش ایشان از مرغان بهشت و اینحدیث را روایت نمود احمد
حدیث پنجاه و ششم مرویست از ابوهریره رض که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
عرج بی الی السماء فما مررت بسماء الا وجدت فیها اسمی محمد رسول الله صلعم و ابوبکر الصدیق
خلفی یعنی که معراج من بآسمان شد پس نگذشتم مگر آنچه یافتم اسم خود را که نوشته شده است محمد رسول
الله و ابوبکر صدیق عقب من و اینحدیث ایضا روایت از ابن عباس رض و ابن عمر و انس و ابو سعید
و ابو درداء وارد شده و اسناد جمیع این طرق ضعیف است لیکن من حیث المجموع بدرجه سند حسن میرسد
حدیث پنجاه و هفتم روایت کردند ابن ابی حاتم و ابونعیم از سعید ابن جبیر که گفت نزد رسول
الله صلی الله علیه وسلم یا ایتها النفس المطمئنة خواندند آنگاه ابوبکر رض گفت یا رسول الله هذا
انت محسن آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اما ان الملك سیقولها لك عند الموت
بدرستیکه ملک الموت این کلمه را بتو خواهد گفت در وقت وفات حدیث پنجاه و هشتم روایت کرد
ابن حاتم از عامر بن عبد الله بن عبد الزبیر که چون آیت ولو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسکم
نازل شد ابوبکر صدیق رض گفت یا رسول الله اگر مامور سازی مرا تا آنکه نفس خود را بقتل رسانم هر آینه
خواهم کرد رسول الله فرمود صدقت راست گفتی که خواهی کرد حدیث پنجاه و نهم روایت

کرد طبرانی در کبیر و ابن شاهین مسنداً از ابن عباس رضی الله عنهما موصولاً و ابو القاسم البغوی
گفت خبر داد مرا عبد الجبار بن الورد از ابن ملیکه و متابع وکیع از عبد الجبار بن الورد در روایت کرد
ابن عساکر و نیز عبد الجبار ثقه است و شیخ او ابن ملیکه امام است لیکن این حدیث از این طریق مرسل
روایت کرده گفت رسول الله بر غدیر خم آب آمده فرمود که هر مردی بجانب صاحب خود شناوری
کند تا زمانی که رسول صلی الله علیه وسلم ماند پس بطرف ابو بکر شناوری کرد و او را معانقه نمود و فرمود
لو کنت متخذا خلیلا حتی القی الله لاتخذت ابا بکر خلیلا ولکنه صاحبی حدیث شصتم
روایت کرد ابن ابی الدنیا در مکارم الاخلاق و ابن عساکر از طریق صدقه ابن میمون القرشی از
سلیمان بن یسار که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خصائل خیر سیصد و شصت خصلت
است هر گاه که حق سبحانه و تعالی عز وجل اراده خیر بنده کند یک خصلت ازین خصائل عطا فرماید
که آن سبب داخل بهشت شود آنگاه گفت ابو بکر یا رسول الله چیزی ازین خصائل در من موجود باشد
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نعم جمیعا یعنی از جمیع خصائل در تو موجود است ابن عساکر از طریق
دیگر روایت کرد که رسول صلعم فرمود خصائل الخیر ثلاث مائة وستون خصلتها خیر سیصد
و شصت چیز است آنگاه ابو بکر گفت رض یا رسول الله مرا ازین خصائل چیزی هست رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود کلها فیک فهنیئا لک یا ابا بکر جمیع این خصائل در تو هست خوشگواری ترا ای ابا بکر
حدیث شصت و یکم روایت کرد ابن عساکر از طریق مجمع انصاری از پدر او گفت که گفت
اصحاب در خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم در می نشستند و آن مجلس حلقه وار می بودند یعنی مثل
دست برنجن که در دست میکنند و با وجود اینحال وقتی ابو بکر رض می آمد بجای خود می نشست حدیث
شصت و دوم روایت کرد ابن عساکر از انس رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که حب ابی بکر
و شکره واجب علی امتی دوست داشتن ابو بکر و شکر او واجب است بر جمیع امت من و مثل همین حدیث از
سهل بن سعد روایت کرده است حدیث شصت و سیوم روایت کرد ابن عساکر از عائشه رض
که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الناس کلهم یحاسبون الا ابو بکر جمیع مردمان را حساب خواهند
کرد در روز قیامت مگر ابو بکر را که بی حساب به بهشت خواهد رفت حدیث شصت و چهارم
روایت کرد احمد از ابو هریره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما نفعنی قط ما نفعنی مال ابی بکر
هیچ مال با منفعت نرسانید هرگز مثل مال ابو بکر رض آنگاه ابو بکر را گریه دست داده گفت آیا من غیر تو
و مال من نیست مگر از برای تو یا رسول الله و ابو یعلی از حدیث عائشه رض مرفوعا همین حدیث را روایت

اسباحت شناوری کردن آنکه سنت ۱۲

کرده و ابن کثیر گفت که اینحدیث منکر است **ایضاً** از علی ابن ابیطالب و ابن عباس و انس و جابر و عبد الله
ابی سعید خدری در روایت کرد خطیب اینحدیث را از ابن مسیب مرسلاً و زیاده کرد آنکه رسول الله
صلی الله علیه وسلم در مال ابوبکر حکم فرمود همچنانکه در مال خود و روایت ابن عساکر از چند طریق اسناد
از حضرت عائشه و عروه رض که ابوبکر رض روزیکه باسلام در آمد چهل هزار دینار و دیگر چهل هزار
درم از مال خود داشت و جمیع آن مال را انفاق نمود بر رسول صلی الله علیه وسلم **حدیث شصت**
و پنجم روایت کردند بغوی و ابن عساکر از ابن عمر رض که گفت در خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم
بودم و ابوبکر نیز در آنجا بود و عبائی بر خود گرفته بود که خلالی از چوب در آن گذرانیده هر دو طرف
از عبائی بهم دوخته بود و آنگاه جبرائیل عم نازل شد و گفت یا محمد چه حال است ابابکر را می بینم که عبائی
بر خود گرفته که سینه آنرا بخلال بهم دوخت آورده است رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای جبرائیل
ابوبکر مال خود را انفاق کرد بر من پیش از فتح مکه جبرائیل گفت خدای تبارک و تعالی او را سلام گوید
بگو یا ابابکر آیا درین فقر از من راضی هستی یا ناراضی از من آنگاه ابوبکر گفت اءسخط علی ربی
انا عن ربی راض آیا بر پروردگار خود سخط کنم و ناراضی باشم چنین نیست بلکه از پروردگار خود
راضی هستم اکرم سند اینحدیث غریب است جداً و ابونعیم از ابوهریره و ابن مسعود مثل همین حدیث روایت
کرده و سند ایشان ضعیف است و ابن عساکر مانند این روایت کرده از حدیث ابن عباس از رسول
صلی الله علیه وسلم و گفت جبرائیل عم آمد و طنفسه یعنی بساطی که بر و بود باریک بر خود پوشیده بود
و طرفین خود را بخلال بهم آورده بود و آنگاه من گفتم یا جبرائیل چیست این پوشیده جبرائیل عم گفت
که خدا تعالی ملائکه را امر فرمود که در آسمان متخلل بخلال شده اند بواسطه آنکه متخلل بخلال باشند ابن کثیر
گوید که اینحدیث منکر است جداً و اگر چنین نبودی که اینحدیث و حدیثی دیگر که قبل ازین است بسیار
که از مردم متداول ساخته بودند اعراض از آن کردن اولی بود **حدیث شصت و ششم**
بصحت رسیده از عمر رض که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم ...... مرا امور ساخت که تصدق سازم
در راه خدا تعالی و در آنوقت نزد من مالی بود با خود گفتم که وقتی بر ابوبکر سابق خواهم شد آن روز
خواهد بود و آنگاه نصف مال خود را نزد رسول صلی الله علیه وسلم بردم رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود که از برای اهل عیال خود چیزی گذاشتی گفتم مثل همین مقدار که بخدمت تو آورده ام جهت اهل
خود گذاشتم بعد از آن ابوبکر آمد با جمیع مال خود و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ای ابابکر برای
اهل خود چیزی نگذاشتی ابوبکر گفت خدای و رسول خدای صلی الله علیه وسلم برای اهل خود گذاشتم

انگاه من با خود گفتم که هرگز در هیچ چیز با ابوبکر سبقت نخواهم کرد حدیث شصت و هفتم روایت کرد ابن عساکر که ابوبکر را گفتند در میان جمعی از اصحاب که در زمان جاهلیت هرگز شراب خورده بودی ابوبکر گفت اعوذ بالله بخدای پناه میگیریم از خوردن شراب باز پرسیدند که چرا نمی خوردی گفت نگهداشتی عرض خود میکردم و حفظ مروت خود مینمودم زیرا که هر کس که شراب میخورد تضییع عرض و کم مروت خود را میکند انگاه این خبر به رسول صلی الله علیه وسلم رسید فرمود صدق ابوبکر و فرمود که ابوبکر رضی هرگز شعر نگفت نه در زمان جاهلیت و نه در اسلام و ابوبکر و عثمان نیز هر دو در زمان جاهلیت ترک شراب خوردن کرده بودند و ابونعیم بسند جید روایت کرد از عائشه رضی که گفت ابوبکر شرب خمر بر خود حرام کرده در زمان جاهلیت حدیث شصت و هشتم روایت کردند عائشه و ابونعیم و ابن عساکر از ابن عباس رضی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما کلمت فی الاسلام احدًا الا ابی علی و راجعنی الکلام الا ابن ابی قحافة فانی کلمته شیئًا الا قبله و استقام علیه و فی روایة لابن اسحاق ما دعوت احدًا الی الاسلام الا کانت له عنه کبرة و تردد و نظر الا ابابکر ما عتم عنه و ما تردد فیه یعنی سخن نگفتم در باب عرض کردن اسلام با هیچکس مگر سر باز زد در سخن و در کلام مراجعت و معاودت با من کرد مگر ابن ابی قحافه که هیچ چیز نگفتم با او درین باب الا آنکه قبول نمود بر آن ثابت و مستقیم ماند و در روایت ابن اسحاق چنین است که فرمود هیچکس را باسلام نخواندم الا آنکه در بر او توقف و تردد و تفکر مینمود مگر ابوبکر که او درنگ نکرد وقتیکه اسلام با او عرض کردم هیچ تردد و تفکر ننمود و فی الحال باسلام در آمد بیهقی گفت سبب در این امر از ابوبکر بواسطه این بود که قبل از بعثت رسول صلی الله علیه وسلم میدید و آثار نبوت شنیده بود وقتیکه رسول صلی الله علیه وسلم او را باسلام دعوت فرمود چون قبل ازین درین باب فکر و نظر کرده بود در حال باسلام در آمد و این تامل موید آن منقول است آنچه روایت کرد ابونعیم از فرات بن سائب که گفت از میمون بن مهران پرسیدم که امیر المومنین افضل است نزد تو یا ابوبکر و عمر انگاه از شنیدن این سخن لرزه بر اعضای او افتاد و مرتبه که در رویش مبدل شد و عصا از دست مبارک او ساقط شد و گفت گمان این نداشتم که باقی ماند تا زمانی که مردم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما با دیگری برابر دانند خدا تعالی ایشان را خیر دهد که راس و رئیس اسلام بودند باز پرسیدم که اسلام ابوبکر سابق بود یا امیر المومنین علی گفت بخدای سوگند که ابوبکر ایمان به پیغمبر صلعم آورد در زمان بحیرا راهب وقتیکه با و گذشت و علما اختلاف است در آنچه که میان او و خدیجه ام المومنین بود تا زمانی که تزویج خدیجه ام المومنین واقع شد و جمیع آنها قبل از تولد

امیر المؤمنین اسد الله بود و از زید بن ارقم بصحت رسیده که اول کسیکه نماز با رسول الله گذارد ابوبکر
بود روایت کرد ترمذی و ابن حبان در صحیح خود از ابوبکر رض که گفت الست احق الناس بها
الست اول من اسلم الحدیث آیا نیستم من احق و اولی بخلافت آیا نیستم من کسیکه مسلمان شده تا
آخر حدیث و روایت کرد طبرانی در کبیر و عبد الله بن احمد در زوائد الزهد از شعبی که گفت از
ابن عباس رضی الله عنه پرسیدم که اسلام کدام یک از اصحاب سابق بود گفت اسلام ابوبکر رضی
الله عنه آیا نشنیده قول حسان بن ثابت شعر اذا تذکرت شجوا من اخی ثقة + فاذکر
اخاك ابا بکر بما فعلا + خیر البریة اتقاها و اعدلها + الا النبی و اوفاها بما حملا
والثانی التالی المحمود مشهده + و اول الناس منهم صدق الرسلا + یعنی هرگاه که کسی را
بخواهی و با فعال حسنه یاد کنی برادر دینی خود ابوبکر را یاد کن که او بهترین مردم و اتقی و اعدل
ایشان بود نزد پیغامبر صلی الله علیه ثانی و تالی و صلوات الله علیه در هر موضعی و مقامی و اول
کسیکه تصدیق کرد به پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ایمان آورد ابوبکر بود رضی الله عنه و از ینجهت است که
خلقی کثیر از اصحاب و تابعین و غیر ایشان برین رفته اند که ابوبکر رض اول کسی بود که در اسلام در آمد
بلکه بعضی دعوی اجماع برین کرده اند و جمع میان اینحدیث و احادیثی که منافی اینست باینطریق
کرده اند که اول کسیکه از مردان باسلام در آمد ابوبکر بود و از زنان اول ایشان خدیجه بود رضی الله
عنها و از صبیان اول ایشان علی مرتضی رض بود و از موالی زید و از بندگان بلال رضی الله عنهم و ابن
کثیر خلاف اینقول کرده میگوید که ظاهر اینست که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و مولی او زید و زوجه ام
ایمن و حضرت امیر المؤمنین علی و ورقه مؤید و مقوی وست از سعد بن ابی وقاص رض بصحت رسیده
که بیش از ابوبکر رض زیاده از پنجکس مسلمان شده بودند ولیکن گفتند که ابوبکر از ما بهتر بود حدیث شصت
و نهم روایت کرد ابویعلی و احمد و حاکم از امیر المؤمنین علی که رسول صلی الله علیه وسلم در روز بدر فرمود
مر او ابوبکر را مع احدکما جبرئیل و مع الآخر میکائیل یا یکی جبرائیل و با دیگری میکائیل حدیث
هفتاد و هم روایت کرد تمام در فوائد خود و ابن عساکر از عبد الله بن العاص که گفت از رسول الله
صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود اتانی جبرائیل فقال ان الله یامرك ان تستشیر ابا بکر
جبرائیل آمد و گفت که خدای تعالی امر میکند ترا باینکه در کارهای مشورت با ابابکر کرده باشی رضی الله عنه

فصل سیوم در ذکر فضائل ابوبکر رضی الله عنه که مشارکت عمر و عثمان رضی الله
عنهم اجمعین وارد شده و این احادیث از احادیث اول جدا ساختم بواسطه اعتبار سوق کلام

خیر اول است و اما اعتبار فائده فضیلت ابوبکر و شرف او رضی الله عنه اکلام سابق از یک خبر
است بنابر اول نهاده گشتم حدیث هفتاد و یکم روایت کرد حاکم در کنیتها و ابن عدی
در کامل و خطیب در تاریخ خود از ابوهریره که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر و عمر
خیر الاولین و الآخرین و خیر اهل السموات و خیر اهل الارضین الا النبیین و المرسلین ابوبکر و عمر
بهتر اند از کسانی که در اول و آخر بوده اند و بهترین اهل آسمان و زمین مگر پیغامبران و فرستادگان
از جانب حقتعالی حدیث هفتاد و دوم روایت کرد طبرانی از ابو الدرداء اقتدوا
بالذین من بعدی ابی بکر و عمر فانهما حبل الله الممدود من تمسک بهما فقد تمسک بالعروة
الوثقی لا انفصام لها پیشوای مقتدای خود سازید و متابعت کنید این دو کس را که بعد از
من خلیفه خواهند شد ابوبکر و عمر رض هر دو ایشان حبل الله اند یعنی ایشان ثبات در دین و
استحکام ایمان بمنزله حبل ثابت و مستحکم اند که از مکان بلند فرود آمده اند پس هر گاه که با ایشان
کسی پیوسته شود انقطاع نمی یابد و این حدیث از چند طریق دیگر وارد شد چنانچه در احادیث قبل
گذشت حدیث هفتاد و سیوم روایت کرد ابونعیم که رسول صلعم فرمود اذا انا مت
و ابوبکر و عمر و عثمان فان استطعت ان تموت فمت زمانیکه من و ابوبکر و عمر و عثمان از
دنیا انتقال نمودیم اگر استطاعت مردن داری پس بمیر یعنی چون زمان ایشان بگذرد در میان
مردم فتنه و فساد و بدعتها ظاهر گردد در آن وقت بهتر بحال هر کس اینست که زنده نباشد تا از
شرور و فساد مفسدین ایمن باشد حدیث هفتاد و چهارم روایت کرد بخاری در تاریخ
و نسائی و ابن ماجه از ابوهریره رضی الله عنهم که پیغامبر فرمود نعم الرجل ابوبکر یعنی نیکو مردیست ابوبکر
حدیث هفتاد و پنجم روایت کرد ترمذی از ابوسعید که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم ما من نبی
الا له وزیران من اهل السماء و وزیران من اهل الارض فاما وزیرای من اهل السماء
فجبرئیل و میکائیل و اما وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر یعنی هیچ پیغامبر نیست مگر او را دو
وزیر است از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین پس دو وزیر من از اهل آسمان جبرئیل و میکائیل اند و از اهل زمین ابوبکر
و عمر یعنی دو وزیر آسمانی انتقالات سماوی بر من سبب میسازند و دو وزیر ارضی انتقال ارضی بر من
سبب میسازند حدیث هفتاد و ششم روایت کرد بسند احمد و بخاری و مسلم و نسائی از ابوهریره
که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که پیش از این یعنی در زمان بنی اسرائیل چوپانی
بود گوسفند از دست گرگ خلاص نمود گرگ گفت ای راعی امروز این را از دست من خلاص کردی

روز موت و فتنه که آنرا ذابح چوپان نیست غیر من کیست که او را خلاص سازد و مردی دیگر گاوی میراند وقتیکه مانده گشت بر آن گاو سوار گشت گاو بسخن درآمد و گفت مرا از برای بار و سواری خلق نکرده اند بلکه از برای زراعت مخلوق شده ام حاضران مجلس گفتند سبحان الله گرگ و گاو سخن میکنند آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود فانی اومن بذالك وابوبکر وعمر یعنی بدرستیکه من تصدیق اینحکایت کردم و ابوبکر و عمر تصدیق آن میکنند و ایمان بآن می آرند اگرچه در آن مجلس حاضر نبوده اند یعنی شما این حکایت را غریب میدانند و از آن تعجب میسازند اما من تصدیق میکنم و ابوبکر و عمر برین گواهی داد که ایشان ایمان باینحکایت می آرند باآنکه در آنجا حاضر نبودند حدیث هفتاد و هفتم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان در صحیح خود و از ابوسعید و طبرانی از جابر بن سمرة و ابن عساکر از ابن عمر از ابوهریره رضی الله عنهم که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان اهل الدرجات العلی لیراهم من هو اسفل منهم کما ترون الکوکب الدری فی افق السماء وان ابا بکر وعمر منهم وانعما یعنی بدرستیکه جمعی که مرتبه ایشان عالی و بلند است هر آینه می بینند ایشانرا کسانیکه پائین تر اند از ایشان همچنانکه ایشان یعنی شما ستاره نورانی را می بینید در آسمان و آن هر دو ابوبکر و عمر از مرتبه عالی اند و زیاده اند در درجه مرتبه ایشان یعنی صاحبان مرتبه علیا و بعضے گفته اند یعنی ابوبکر و عمر در نعیم بهشت داخل شوند حدیث هفتاد و هشتم روایت کرد ابن عساکر از ابوسعید که پیغامبر فرمود ان اهل علیین یشرف احدهم علی الجنة فیضیئ وجهه لاهل الجنة کما یضیء القمر لیلة البدر لاهل الدنیا وان ابابکر وعمر منهم وانعما یعنی بدرستیکه صاحب بلندی چون مشرف و ظاهر گردند بر بهشت روشنی او از برای اهل بهشت چون روشنی ماه شب چهاردهم از برای اهل دنیا شود و تحقیق که آن ابوبکر و عمر از اهل علیین خواهند بودند و زیاده اند بر ایشان در فضل و درجه حدیث هفتاد و نهم روایت کرد احمد و ترمذی از امیر المومنین علی و ابن ماجه و از ابوجحیفه و ابویعلی در مسند خود و ضیا در مختاره از انس و طبرانی در اوسط از جابر و از ابوسعید که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود در فضل ابوبکر و عمر ان هذان سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والاخرین الا النبیین والمرسلین یعنی ابوبکر و عمر فاضل ترین کهول اهل بهشت خواهند بود و از امم سابقه و این امت مگر پیغامبران و مرسلان ایشان و کهول جمع کهل است از مردان کسی است که عمر او از سی سال زیاده باشد تا چهل سال و بعضے گفته اند از سی و سه سال تا پنجاه سال کهول است کذا فی نهایة الجزری حدیث هشتادم روایت کردند ترمذی و حاکم تصحیح کرد از

عبد اللہ بن حنظلہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم ابوبکر و عمر را دید و گفت ہذان السمع والبصر یعنی این دو کس مثل سمع و بصر اند در اعتبار یا آنکہ ایشان را سمع و بصر خواند بواسطہ شدت حرص ایشان بر شنیدن حق و مشاہدہ آفاق و انفس و طبرانی بجہت روایت کردہ حدیث عمرو بن عمران حدیث ہشتاد و یکم روایت کرد ابو نعیم در حلیہ از ابن عباس و خطیب از جابر و ابو یعلی کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ابوبکر و عمر بمنزلہ سمع و بصر است از سر حدیث ہشتاد و دوم روایت کردہ طبرانی و ابو نعیم در حلیہ از ابن عباس کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ان اللہ تعالی ایدنی باربعۃ وزراء اثنین من اہل السماء جبرائیل و میکائیل و اثنین من اہل الارض ابوبکر و عمر یعنی حق تعالی تائید و تقویت کرد مرا بچہار وزیر دو وزیر از اہل آسمان و دو وزیر از اہل زمین جبرائیل و میکائیل علیہما السلام و ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما حدیث ہشتاد و سوم روایت کرد طبرانی از ابن عباس و ابن مسعود کہ گفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ان لکل نبی خاصۃ من اصحابہ و ان خاصتی من اصحابی ابوبکر و عمر یعنی ہر پیغمبر را از اصحاب خود می باشد از مخصوص من از اصحاب ابوبکر و عمر است حدیث ہشتاد و چہارم روایت کرد ابن عساکر از ابوذر کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ان لکل نبی وزیرین و وزیرای و صاحبای ابوبکر و عمر یعنی بہ تحقیق ہر پیغمبر را دو وزیر است و وزیر و مصاحب من ابوبکر و عمر است حدیث ہشتاد و پنجم روایت کرد ابن عساکر از حضرت امیر المومنین علی و زبیر رضی اللہ عنہما کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود خیر امتی بعدی ابوبکر و عمر و ان ابابکر فی الجنۃ مثل الثریا فی السماء فاستعرین کہول اہل الجنۃ ابوبکر و عمر سید و ابوبکر در بہشت مثل الثریا در آسمان و ثریا ستارہ معروف کثیر العدد است در آسمان حدیث ہشتاد و ششم روایت کرد ابن نجار از انس کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ما قدمت ابابکر و عمر و لکن اللہ قدمہما مقدم نداشتم ابوبکر و عمر را بر دیگران و لکن خدا تعالی ایشان را مقدم داشتہ است حدیث ہشتاد و ہفتم روایت کرد ابن قانع از حجاج تمیمی کہ رسول فرمود صلی اللہ علیہ وسلم من اراد ان یذکر ابابکر و عمر بسوء فانما یرید ہدم الاسلام ہر کہ بہ بیند کہ ابوبکر و عمر را بہ بدی یاد کند ارادہ او جز خرابی اسلام دیگر نیست حدیث ہشتاد و ہشتم روایت کرد ابن عساکر از ابن مسعود رض کہ پیغامبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم القائم بعدی فی الجنۃ والذی یقوم بعدہ فی الجنۃ والثالث والرابع فی الجنۃ کسیکہ امر خلافت قیام نماید بعد از من یعنی ابوبکر رضی اللہ عنہ در بہشت است و آنکس کہ بعد او قیام نماید یعنی عمر و سوم یعنی عثمان و چہارم علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہم در بہشت اند حدیث ہشتاد و نہم

ابن عساکر از ابن انس که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اربع لا یجتمع حبهم فی قلب منافق ولا
یحبهم الا مومن ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم چهار کس اند که دوستی ایشان جمع نمیشود
در دل منافق و دوست نمیدارد ایشان را مگر مومنی و این چهار کس ابوبکر و عمر و عثمان و علی اند رضوان الله
علیهم و عن جمیع اصحابه صلی الله علیه وسلم حدیث لود و هم روایت کرد ترمذی از امیر المومنین
علی کرم الله وجهه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود رحم الله ابابکر زوجنی ابنته
وحملنی الی دار الهجرة واعتق بلالا من ماله وما نفعنی مال فی الاسلام ما نفعنی
مال ابی بکر رحم الله عمر یقول الحق وان کان مرا لقد ترکه الحق وماله من صدیق رحم
الله عثمان تستحییه الملائکة وجهز جیش العسرة وزاد فی مسجدنا حتی وسعنا رحم الله
علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار رحمت کنا و خدای تعالی ابوبکر را که دختر خود را در نکاح من
در آورد و راحله داد مرا از مکه تا بدار هجرت که مدینه باشد رسانید و آزاد گردانید بلال را از مال
خود و هیچ مالی در اسلام اینقدر منفعت بمن نرسانید که از مال ابوبکر منفعت دیدم رحمت خدای
باد بر عمر که کلمه حق میگوید اگرچه تلخ و دشوار است و از حق گفتن بمرتبه رسید که او را دوستی نماند
رحمت خدا بر عثمان باد که حیای او بمرتبه ایست که ملائکه از وی شرم میدارند و مصالح و اسباب جیش
عسرت یعنی غزای تبوک از مال خود داد و مسجد کشاده گردانید تا جمیع مردم در آنجا بفراغت نماز
میگذارند و رحمت خدای باد بر علی بار خدایا حق را با وی همراه گردان بهر طریق که او بگردد حدیث
لود و هم روایت کردند احمد و ابوداود و ابن ماجه و ضیا از سعید بن زید که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
عشرة فی الجنة ابوبکر فی الجنة وعمر فی الجنة وعثمان فی الجنة وعلی فی الجنة وطلحة فی
الجنة والزبیر بن العوام فی الجنة وسعد بن مالک فی الجنة وعبد الرحمن بن عوف فی الجنة وسعید بن
زید مترجم میگوید رسول صلی الله علیه وسلم حکم فرمود و بشارت داد که جماعت مذکوره که در حدیث هستند در بهشت
خواهند بود و هر کس که اعتقاد خلاف این در حق ایشان کند قول پیغامبر را خلاف کرده باشد و
مخالف قول رسول صلی الله علیه وسلم در دوزخ خواهد بود و بمعنی این حدیث ترمذی از عبد الرحمن بن
عوف کرده و در لفظ آن حدیث بدل النبی فی الجنة ابو عبیدة ابن الجراح فی الجنة وارد شده
در آخر حدیث و مراد از سعد بن مالک وقاص است والله اعلم حدیث لود و هم روایت
کرد بخاری در تاریخ خود و نسائی و حاکم از ابوهریره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نعم الرجل
......ابوبکر نعم الرجل عمر نعم الرجل ابو عبیدة ابن الجراح اسید بن حضیر نعم الرجل

نعم الرجل

ثابت بن قیس نعم الرجل معاذ بن جبل نعم الرجل عمرو بن الجموح نعم الرجل سهیل بن بیضا
حدیث نود وسوم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم و بیهقی از انس
رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ارحم امتی بامتی ابوبکر واشدهم فی امر الله عمر واصدقهم حیاء
عثمان واقراهم لکتاب الله ابی بن کعب
وافرضهم فی دین الله زید بن ثابت واعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل ولکل امة امین و
امین هذه الامة ابوعبیدة بن الجراح رحیم ترین امت من ابوبکرست وسخت ترین
است در دین خدا تعالی عمرست وصادق ترین ایشان از روی حیا عثمانست واعلم ایشان
بعلم قرآن ابی بن کعب ست واعلم ایشان بحلال وحرام معاذ بن جبل وهر امتی را امینی هست وامین
این امت ابوعبیده ابن الجراح ست رضی الله عنهم اجمعین و طبرانی در اوسط رحیم ترین امت
من بر امت من ابوبکرست وارفق ایشان از روی دین عمرست واصدق ایشان از روی حیا
عثمان و اعلم ایشان بعلم قضا علی رضی الله عنه واعلم ایشان بحلال وحرام معاذ بن جبل ست روز قیامت
پیشوای علما خواهد بود واعلم ایشان بعلم میراث زید بن ثابت ست و داده شده است عویمر عبادت
یعنی ابودردا رضی الله عنهم از علم وفضل الهی نصیبی از محفوظ و در روایتی دیگر نزد ابن حبان کر
آنست که فرمود ارحم ترین امت من ایشان ابوبکر رضی الله عنه ست وخوش خلق ترین ابوعبیدة ابن الجراح
وراستگوترین ایشان ابوذر است وصلب ایشان در کلمه حق گفتن عمرست واعلم ایشان بعلم
قضا علی بن ابیطالب و در روایت نزد عقیلی آنست که فرمود ارحم امت ایشان ابوبکر و قوی
ترین در دین الله عمر واعلم ایشان بعلم فرائض زید بن ثابت ست واصدق ایشان از روی حیا
عثمان ست و امین ترین این امت ابوعبیده بن الجراح است واعلم ایشان بعلم قرآن ابی بن کعب ست
وابوهریره ظرف مملو از علم ست وسلمان عالمی ست که کسان برابری وی نتوانند کرد و معاذ بن
جبل اعلم ست بحلال و حرام وسایه نمیدهد آسمان و بر نمیدارد زمین هیچ لهجه را که اصدق است از
ابوذر رض و در روایت دیگر از ابویعلی چنین ست که فرمود مهربان ترین امت من ابوبکرست وصلب
ترین ایشان در دین عمرست واصدق از روی حیای عثمانست واقضی امت علی ست
وافرض ایشان زید بن ثابت واقرا ایشان ابی ست واعلم ترین ایشان بحلال وحرام معاذ بن
جبل ست وهر امتی را امینی ست وامین امت ابوعبیده بن الجراح ست **حدیث نود و چهارم**
روایت کرد ترمذی از انس که گفت وقتی که رسول صلی الله علیه وسلم از منزل خود بیرون تشریف فرمود

بود از اصحاب مهاجر و انصار نشسته هیچکدام از اصحاب بجانب حضرت نمیدیدند و نظر نمیکردند مگر ابوبکر
و عمر رض که ایشان بسوی حضرت صلی الله علیه وسلم میدیدند و حضرت بجانب ایشان نظر میفرمود و با
یکدیگر تبسم میکردند حدیث نود و پنجم روایت کرد ترمذی و حاکم از ابن عمر رض و طبرانی در اوسط از
ابوهریره رض که رسول صلی الله علیه وسلم روزی بیرون رفت و در مسجد داخل شد ابوبکر و عمر یکی
از جانب راست و یکی از جانب چپ آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست هر دو را گرفته بود و فرمود
هکذا نبعث یوم القیامة بهمین طریق که دست یکدیگر گرفتیم روز قیامت برانگیخته خواهیم شد
حدیث نود و ششم روایت کرد ترمذی و حاکم از ابن عمر رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
انا اول من ینشق عنه الارض ثم ابوبکر ثم عمر اول کسیکه زمین از وی شگافته خواهد شد یعنی
برانگیخته خواهد شد روز قیامت منم باز ابوبکر و عمر رض حدیث نود و هفتم روایت کرد بزار
از ابی اروی الدوسی که گفت روزی نزد رسول صلی الله علیه وسلم بودیم درین اثنای ابوبکر و عمر رض
آمدند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الحمد لله الذی ایدنی بکما سپاس مر خدا را که تائید و تقویت
کرد مرا بشما و ایضاً طبرانی در اوسط این حدیث را از ابن عباس روایت کرده حدیث کرده حدیث
نود و هشتم روایت کرد عبد الله بن احمد در زوائد از انس مرفوعاً انی لارجو لامتی فی حبهم
لابی بکر و عمر ما ارجو لهم فی قول لا اله الا الله امیدوارم از برای امت خود در دوستی ابوبکر و
عمر آنچه امیدوارم از برای ایشان در گفتن لا اله الا الله توقع دخول بهشت در دوستی ایشان
همین توقع و امید هست که بگفتن لا اله الا الله است حدیث نود و نهم روایت کرد ابو یعلی
از عمار ابن یاسر که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اتانی جبریل آنفا فقلت یا جبریل
حدثنی بفضائل عمر ابن الخطاب فقال لو حدثتک بفضائل عمر منذ ما لبث نوح فی قومه
ما نفدت فضائل عمر و جمیع حسنات عمر مقابله حسنة ابی بکر جبرائیل علیه السلام این زمان
نزد من آمد گفتم ای جبرائیل خبر ده مرا از فضائل عمر ابن الخطاب گفت که اگر اینقدر که نوح میان
قوم خود درنگ نمود از فضائل عمر سخن کنیم تمام نمیشود و جمیع حسنات عمر بمنزله یک حسنه از حسنات
ابوبکر است حدیث صدم روایت کرد احمد بن عبد الرحمان بن نعیم که رسول صلی الله علیه وسلم
مر ابوبکر و عمر را گفت لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما اگر شما اتفاق کنید در امری
در مشورت شما مخالفت نخواهم کرد و این حدیث را طبرانی اعادت کرد حدیث صد و یکم
روایت کرد طبرانی از سهل که چون رسول صلی الله علیه وسلم از حجة الوداع بازگشت بر منبر آمد

وبعد از حمد وثنای خدا تعالی فرمود یا ایها الناس ان ابابکر لم یسؤنی یوما قط فاعرفوا
ذلک له یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر وعمر وعثمان وعلی وطلحة وزبیر وسعد
وعبد الرحمن بن عوف والمهاجرین الاولین فاعرفوا ذلک لهم ای مردمان بدرستیکه ابوبکر
هرگز نسبت بمن بدی نکرده باید که این معنی را بدانید و او را بدین حالت بشناسید ای مردمان من راضی
ام از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر بن عوام و سعد ابن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف
و جمیع مهاجرین سابق رضی الله عنهم بدانید این حالت را از برای ایشان حدیث صد و
دوم روایت کرد ابن مسعود از نظام بن اسلم که رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر را گفت
لا یتأمر علیکما احد بعدی یعنی بعد از من کسی بر شما امیر نخواهد بود و مامور کسی نخواهید شد بلکه دیگران
اطاعت امر شما خواهند کرد حدیث صد و سوم روایت کرد ابن عساکر از انس مرفوعا
حب ابی بکر و عمر ایمان و بغضهما کفر دوستی ابوبکر و عمر ایمان است و دشمنی ایشان کفر است
یعنی بعد از تصدیق بوحدانیت الهی و تصدیق برسالت پناه مومن را در کمال ایمان لابدست
از محبت ابوبکر و عمر ازین حیثیت که ایشان کبار صحابه رسول صلی الله علیه وسلم اند و اجتناب از بغض
و عداوت ایشان نیز واجبست حدیث صد و چهارم روایت کرد ابن عساکر ایضا که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حب ابوبکر و عمر من السنة دوستی ابوبکر و عمر از سنت است یعنی
از پیغامبرست ازین حیثیت که پیغامبر ایشان را دوست میداشت واما ازین حیثیت که امر بمحبت
ایشان فرموده اطاعت آن واجبست حدیث صد و پنجم روایت کرد احمد و ترمذی و ابو
حاتم از انس رضی الله عنه که گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم بر کوه احد
بر آمدند و احد بحرکت و زلزله در آمد رسول صلی الله علیه وسلم پای مبارک خود بر آن زد و گفت
اثبت احد فان علیک نبی و صدیق و شهیدان ثابت و ساکن باش ای احد جز این نیست
که بر تو پیغامبری است و صدیق و شهیدان اند و در این قول از رسول صلی الله علیه وسلم اسقاط
بواسطه تحریف کلمه واقع شد زیرا که آن حرکت و زلزله غضبی بود از حقتعالی و این حرکت طرب و
نشاط جبل است و بنابرین نص پیغام نبوت و صداقت و شهادت که موجب سرور و خوشحالی
جبل است فرمود جبل باین قول قرار گرفت و در جای خود مستقر و ثابت ماند و روایت کردند
ترمذی و نسائی و دار قطنی از عثمان رضی الله عنه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم بر کوه ثبیر که بود و ابوبکر
و عمر و من نیز حاضر بودم و درین اثنا آن کوه بحرکت در آمد بمرتبه که سنگهای کوه متحدر شده بری

زمین می افتادند انگاه رسول صلی الله علیه وسلم پای مبارک بر کوه زد و فرمود اسکن یا ثبیر
فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان و روایت کرد مسلم از ابوهریره رض که رسول صلی الله علیه
وسلم بر کوه حرا بر آمده بود با ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و آن کوه متحرک شد انگاه رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود اسکن یا حرا فان علیک نبی و صدیق و شهید مسئله در
یک روایت سعد بن ابی وقاص را نکوره ساخته و ذکر علی نکرده و ترمذی نیز این حدیث روایت کرده
گفت صحیح است لیکن ذکر سعد رضی الله عنه نکرده و دیگر روایت ترمذی آنست که عشره مبشره همه جا
بودند مگر ابوعبیده ابن الجراح رضی الله عنهما و این روایات متعدده که وارد شده
محمول بر آنست که این وقایع مکرر شده باشد در هر موضع و هیچ نزاعی در وی نیست زیرا که مخرج
هم درست بواسطه آنکه احادیث همه صحیح است پس متعین است که جمع کنیم میان این احادیث باین طریق
که گفتیم
و در صحیح مسلم از ابوهریره رض روایت کرده که بتوید لقد دست حدیث صدوق ثقه
روایت کرد محمد بن یحیی ذهبی و رزهیات از ابوذر که گفت روزی قبل از همه کسرا
ذهلی
سجده است رسول صلی الله علیه وسلم از خانه خود بیرون آمده بود انگاه از خادم پرسیدم خادم گفت
در فلان خانه است چون بآنخانه رفتم دیدم که رسول صلی الله علیه وسلم نشسته اند و هیچکس نزد او نیست
در آنوقت ظن من این بود که وحی نازل شده بود انگاه سلام کردم جواب باز داده گفت چه چیز
ترا آورده گفتم خدای و رسول صلی الله علیه وسلم انگاه فرمود که بنشین نشستم و از هیچ چیز سوال نکردم الا
آنکه از سبب من بیان آن فرمود چون اندک زمانی درنگ کردم دیدم که ابوبکر رض بشتاب
آمد و سلام کرد و بعد از سلام رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چه چیز ترا آورد ابوبکر گفت خدای و رسول
صلی الله علیه وسلم مرا آورد و بعد از آن اشارت فرمود که بنشین ابوبکر رض در بلندی مقابل رسول صلی الله
علیه وسلم نشست بعد از آن عمر آمد همین طریق عمل نموده پهلوی ابوبکر نشست باز عثمان مثل همین بفعل
آورده به پهلوی عمر بنشست انگاه رسول صلعم هفت عدد یا نه عدد سنگریزه یا قریب باین سنگ
مبارک گرفت و آن سنگریزها در دست مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم تسبیح میگفت که
سبحان الله والحمد لله چنانچه آوازی مثل آواز زنبوری نحل از آن شنیده میشد باز دست ابوبکر رض داد
آن سنگریزه های تسبیح نکرد انگاه از و گرفته باز گذاشت آن سنگریزه های ترک تسبیح کرده و خاموش
خموش رفتند انگاه آنرا گرفته بدست عمر رض داد همچنین در کف عمر رض تسبیح میگفتند چنانچه در کف ابوبکر
رض میگفتند و چون از دست عمر باز پس گرفته بر زمین نهاد ترک تسبیح کردند بعد از آن بعثمان داد

در دست او مثل سابق تسبیح میگفتند باز آنها را گرفته بر روی زمین نهاد و آنها بحال اصلی خود که جماد
است راجع شدند و بزاز و طبرانی در اوسط روایت این حدیث از ابوذر رض نیز کرد
لیکن باین عبارت که رسول صلعم هفت سنگریزه گرفت در دست مبارک آنحضرت تسبیح میکردند
چنانچه من آواز شنیدم باز بدست ابوبکر داده همچنین تسبیح میگفتند چنانچه من آواز شنیدم و طبرانی
زیاده کرد آنکه ابوذر گفت تسبیح آن سنگریزهای هر کس که در حلقه مجلس بود شنید باز چون بما
داد با هیچیک ازما تسبیح نگفتند پس تامل کن در روایت اول که کمال قرب ابوبکر از آنجا معلوم شود
بوجه آنکه رسول صلی الله علیه وسلم از دست مبارک خود دست ابوبکر رض را اجنبی ندانست
وقبل از آنکه سنگریزه ها را بر زمین نهاد و حیات آنها زائل گردد بدست ابوبکر رض داد بخلاف عمر و عثمان
رض که بعد از آن که سنگریزه ها را بر زمین نهاد و اخذ نموده بایشان داد حدیث صد و ششم
روایت کرد ملا در سیرت خود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی افترض علیکم حب
ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم کما افترض علیکم الصلوة والصوم والحج
فمن انکر من فضلهم فلن یقبل الله تعالی منه الصلوة ولا الزکوة ولا الصوم ولا الحج
بدرستیکه خدای تعالی فرض کرده بر شما دوستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی رض همچنانکه فرض کرده است بر شما نماز
و روزه و حج و زکوة پس هر کس که منکر میشود از فضل ایشان نماز و روزه و حج و زکوة از و قبول نخواهد
کرد حدیث صد و هفتم روایت کرد حافظ سلفی در مشیخه خود از حدیث انس رض که رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود حب ابی بکر واجب علی امتی دوستی ابوبکر واجب است بر امت من حدیث صد و هشتم
روایت کرد بخاری و مسلم و احمد و غیر ایشان از ابوموسی اشعری که گفت روزی بمسجد رفتم و دیدم رسول
صلی الله علیه وسلم در مسجد شریف نیافتم که کجاست صلی الله علیه وسلم گفتند متوجه آن
جانب شده آنگاه برابر رسول صلی الله علیه وسلم رفتم تا وقتیکه در بئر اریس را که چاهیست مشهور قریب
مسجد قبا در مدینه بخدمت آنحضرت صلعم رسیدم و آن محفوظ بوضو ساختن مشغول شد بعد از فراغ
وضو ساختن در اوسط که سر چاه بسته بودند جلوس فرمودند و من نزدیک دروازه که از چوب نخل
ساخته بودند نشستم و با خود گفتم که امروز دربانی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواهم کرد تا دیدم
ناگاهی دیدم که ابوبکر رض آمد و در زد گفتم که کیست گفت ابوبکر گفتم اندکی اینجا صبر کن تا رسول صلی
الله علیه وسلم را خبر کنم بعد از آن رفتم گفتم یا رسول الله ابوبکر رض ایستاده است اذن دخول میخواهد فرمود
ائذن له و بشره بالجنة رخصت آمدن او را و بشارت ده او را به بهشت آنگاه آمدم و گفتم

داخل شو ای ابوبکر و بشارت باد ترا به بهشت ابوبکر رض آمد از جانب یمین رسول صلی الله علیه وسلم و
همان در نشست و پای خود را در چاه و ساق مبارک را منکشف ساخت چنانکه رسول صلعم کرده
بود بعد از آن من باز گشتم و در محل خود نشستم و چون در وقت بیرون آمدن من از خانه برادر من وضو
میساخت که بمن ملحق شود با خود گفتم که اگر خدا تعالی اراده خیر در حق برادر من دارد درین وقت
خواهد رسید و انتظار او میکشیدم ناگاه شخصی در را زد و چون در را باز کردم عمر خطاب را دیدم گفتم زمانی
توقف کن تا اذن از رسول صلی الله علیه وسلم حاصل کنم چون طلب اذن کردم فرمود ائذن له
وبشره بالجنة آمدم و گفتم داخل شو ای عمر که رسول صلعم ترا بشارت داد به بهشت آنگاه عمر آمد و در
همان جای درگاه از جانب یسار رسول صلی الله علیه وسلم بنشست و پاهای خود را در چاه کرد آنگاه بجای
خود آمدم گفتم اگر خدا تعالی در حق برادر من خیر خواسته باشد درین وقت خواهد آمد باز شخصی در زد
گفتم کیست گفت عثمان بن عفان باز همان طریق او را موقوف داشته بعرض حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم رسانیدم که عثمان رض اذن میخواهد فرمود ائذن له وبشره بالجنة علی بلوی تصیبه
رضا آمدن داده او را و بشارت بدخول بهشت مع تعبی که باو خواهد رسید و این اشارة بشهادت او است
عثمان رض آمد چون دران درگه جای نشستن نبود در رکه دیگر که مقابل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود
نشست پس شریک از سعید بن المسیب نقل کرده است که گفت نشستن ابوبکر و عمر را بنوعی نزدیک و نشستن عثمان
دور تر از حضرت صلی الله علیه وسلم تاویل بقبور ایشان کردم که همین طریق واقع شد مصنف گوید
تاویل این قضیه بر خلافت ثلاثه بر ترتیبی که آمده اند ممکن است بلکه این تاویل موافق است بحدیث بئر
که از پیش گذشت یعنی حدیث نهم از احادیث واله بر خلافت ابوبکر و نشستن شیخین از هر دو طرف آنحضرة
صلی الله علیه وسلم و جای تنگ شدن بر عثمان تا آنکه مقابله رسول الله صلی الله علیه وسلم نشست اشارت
است بعظم خلافت شیخین و سلامتی از تطرق فتنه بود ان وجهی اتم و اکمل و احوال اسلام در زمان
ایشان در غایت سرور و خوشحالی است و امر ایشان در غایت اعتدال است و اما خلافت عثمان
اگرچه صدق و حق و عدل بود لیکن چون مقترن باحوال بعضی سفهای بنی امیه بود ازینجهت کدورت
تشویش مسلمانان رسید و موجب فتنه و فساد گشت و مؤید این قول آنکه رسول صلی الله علیه وسلم
یعنی قول علی بلوی تصیبه زیرا که این بلوی حاصل نشد مگر از قبح احوال بنی امیه چنانچه خواهد آمد در مبحث
خلافت عثمان و ذکر فضائل و مآثر او رضی الله عنه و بدانکه در بعضی روایت دیگر بطریقی واقع شده
که نوعی مخالفتی با بعضی از روایت سابقه دارد چنانچه ابوداود ذکر کرده از ابوسلمه از نافع ابن عبدالحارث

خزاعی که رسول صلے اللہ علیہ وسلم جاسوسی از حوالی مدینہ داخل شد و بلال مؤذن را گفت اصلت علی
الباب یعنی در دروازه مرا محافظت کن که کسی بیجا نزد من نیاید انگاہ ابوبکر آزاذن خواست مانند
این حدیث را ذکر ساخت و طبرانی گفت در یک واقع شده باشد انتهی مصنف گوید که این قول مگر از
و نمود و تعدد ظهر است از آنچه شیخ الاسلام ابن حجر العسقلانی رحمۃ اللہ گفتند که صواب آنست که این قصه
متعدد بوده و این روایت از ابوموسی اشعری هست و قول غیر او وهم است انتهی حدیث صد و
یازدهم روایت کرد بخاری از ابوقتاده رض که گفت رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود که بغزوه حنین
بیرون رفتیم و چون هر دو صف بهم ملاقی شدند بعد از مقاتله اهل الاسلام در اول حال جای خود را
گذاشتند و در این اثنا دیدم که یکے از مشرکان بر مسلمانی غالب گشته میخواهد که او را بقتل رساند
من پیشدستی کرده از قفای او آمدم و شمشیر بحبل چنان زدم که زرهی که پوشیده بود قطع نمود
در وی کارگر شد آنگاه او را گذاشته بجانب من اقبال نمود و مرا در بغل گرفت و بفشرد چنانچه
بوی موت شنافتم آخر در همان لحظه جان بداد و مرا گذاشت از پیش آمدم و بعمر بن الخطاب ملحق شده
گفتم حال مسلمانان چیست عمر گفت امر اللہ عزوجل بازاهل اسلام مراجعت نمودند و بعد از فتح
در خدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمدند و نشستند آنحضرت فرمود که کافری را هر که کشته
باشد و او را بر آن قتل شاهدی باشد براقے که از آن مقتول اند مثل اسپ و سلاح و ثیاب از آن
قائل باشد انگاه من برخاسته گفتم گواه در قتل این کافر کیست هیچکس جواب نداد باز رسول اللہ صلے اللہ
علیہ وسلم فرمود ای ابوقتاده چه میگویی گفتم یا رسول اللہ فلان کافر را کشتم انگاه شخصے در خدمت آنحضرت
صلے اللہ علیہ وسلم نشسته بود و گفت یا رسول اللہ ابوقتاده راست میگوید و براق آن مقتول
نزد من است او را از من راضی ساز ابوبکر حاضر بود گفت واللہ ان لا یعاهدان اسد من
اسد اللہ تعالی یقاتل فی سبیل اللہ و رسوله فیعطیك سلبه یعنی بخدا سوگند که رسول صلے
اللہ علیہ وسلم این قصنیه نخواهد کرد که شیری از شیرهای خدا یعنی مردی مثل شیر در شجاعت در راه خدا و
رسول خدا غزا کرده باشد و سلاح و براقی که حق وست بتو دهد انگاه رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود
صدق فاعطه الحدیث یعنی ابوبکر صدیق رض راست گفت حق ابوقتاده را باو دهید انگاه براق را
بمن داد و من باغ نخل باز خریدم و آن اول مالی بود که در اسلام مالک آن شدم و در روایتے دیگر از بخاری
آنست که ابوبکر صدیق گفت کلا لا یعطیه اصیبغ من قریش و یدع اسدا من اسد اللہ یقاتل عن
اللہ و رسوله و اصیبغ بصاد مهمله و عین معجمه تصغیر و صف آمده و بروایت اهل سیاهی لون کرده ...

بضعف و عجز کرده بنا بر تشبیه او باضبع که مرغی ضعیفست و دیگر روایت بثنا و معجمه و عین مهمله وارد شده
و برین تقدیر تصغیر اضبع بر سبیل شذوذ و بنا بر وصف آن شخص بضعف تشبیه کرده است او را بضبع که در
فارسی کفتار گویند زیرا که ضبع از میان سباع ضعیف دل میباشد یعنی رسول صلی الله علیه وسلم سلاح و
یراق این مقتول را بشخصی از قریشین که باین صفات موصوف نیست نخواهد داد که ترک شیری کند که در راه
خدا اینچنین رسول صلی الله علیه وسلم مقاتله کرده باشد و امام ابو عبد الله محمد بن ابی نصر الحمیدی الاندلسی
گوید که شنیدم از بعضی اهل علم در وقتیکه این حدیث مذکور میشد گفت که اگر فضیلت ابوبکر رض بغیر ازین چیز
دیگر نباشد او را کافیست زیرا که بعلم ثاقب و شدت فراست و فهم و قوت رای و انصاف و
صحت توفیق و صدق تحقیق مبادرت کرد بسخن حق و زجر و منع نمود و حکم فرمود و مضار آن کرد
و خبر داد بمدح پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حضور آنحضرت بلکه تصدیق آن نمود بزبان مبارک خود جاری
کرد صلی الله علیه وسلم و کسی دیگر از اصحاب این فضیلت حاصل ننمود و این از خصوصیات ابوبکر رض بود
و دیگر فضائل بی نهایت داشت فصل چهارم در آنچه از کلام عرب و صحابه رضی الله عنهم در فضیلت ابوبکر رض
وارد شده بخاری از عائشه رضی الله عنها روایت کرده که گفت نقل نکردم و نیافتم پدر و مادر
خود را وقتی از اوقات مگر که بدین و طاعت مشغول بودند و هیچ روز بر ما نگذشت مگر آنکه در آن روز
رسول الله صلی الله علیه وسلم در وقت صبح و شام بمنزل ما تشریف می آورد و چون در اول اسلام کفار
تشویش مسلمانان میدادند ابوبکر رضی الله عنه از مکه بیرون آمده بجانب حبشه هجرت نمود تا
که بموضع برک غماد که وادی ست در اقصای یمن در کنار بقول غیر او شهری از شهرهای حبشه است
رسید ابن دغنه که بزرگ آنموضع بود با او ملاقات نمود و گفت کجا میروی ای ابوبکر رض گفت قوم مرا بیرون کردند
میخواهم که در عالم دیگر روم و عبادت پروردگار خود کنم ابن دغنه گفت مثل تو کسی را بیرون نکنند
ای ابوبکر تو عطا کنی بمردم چیزی را که نزد ایشان معدوم است و صله رحم بجا می آری و بهر چیز با هر کسی رفق
میکنی و اعانت مینمائی من ترا در جوار خود در آورم بازگرد و در عبادت پروردگار مشغول شو در
شهر خود انگاه ابوبکر رض بازگشت باتفاق ابن دغنه متوجه مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما شد
و ابن دغنه در میان قریش گردیده این خبر بهر جا رسانید که ابوبکر در جوار من است و صفات مذکوره
ابوبکر را بتفصیلی که اول گفته بود مذکور ساخت و بیان نمود و گفت این نوع کسیکه این صفات
دارد او را بیرون نمیتوان کرد قریش تکذیب ابن دغنه نکردند و جوار او را مقرر داشتند چنانچه در
بخاری این حدیث بطوله مذکور است و اگر تامل در این حدیث کنی خصوصیات ابوبکر رض مثل هجرت

معتبر

اوراز که بمانیه در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم کرامات و فضائل و مآثر و مناقبی که درین مقام اورا
حاصل شد بر تو ظاهر خواهد شد ایضاً باید که تامل کنی در ترجیح ابن الدغنه ابوبکر را در میان و تبیین صفت
کرد از اوصاف حمیده جمیله که مبادی آن صفتی هست که خدیجة الکبری رضی الله عنها آن موصوف ساختند
اشراف قریش با آنکه کمال عداوت با ابوبکر رضی داشتند بسبب آنکه باسلام در آمده بود با این حال
همه ساکت شدند و نتوانستند که یک کلمه در باب صفات طعنه کنند و این تواند بود با اعتراف برآنکه ابوبکر رضی الله عنه بوده است
در میان ایشان باین صفت شهرتی تمام داشته والا هر نوعی که انسان را ممکن بود در آن نزاع
میکردند و انکار مینمودند بسبب دوستی و موالات و کمال مودت ابوبکر رضی با رسول الله صلی الله علیه
وسلم و دفع و منع کفار از وصلی الله علیه وسلم یعنی از آنها و بیان شجاعت ابوبکر رضی گذشت
ایضاً بخاری روایت کرد که عمر رضی گفت ابوبکر سید ماست و بیهقی از عمر رضی روایت کرد که گفت اگر ایمان
ابوبکر با ایمان اهل روی زمین وزن کنند ایمان ابوبکر راجح خواهد بود ایضاً
ابن ابی الدنیا و ابن عساکر روایت کردند که عمر رضی گفت دوست میدارم که در بهشت مرا
محلی بوده باشد که از آنجا ابوبکر را رضی میدیده باشم و روایت کرد ابونعیم که گفت ابوبکر خوشبوی
تر از مشک بود و روایت کرد ابن عساکر از امیر المومنین علی ابن ابیطالب که با ابوبکر رضی داخل شدم
در وقتیکه او را بثوبی پیچیده در مغسل حاضر ساخته بودند گفتم هیچ فردی از افراد انسان که بخدا تعالی
واصل شود و با انصاف بصفت رسول صلی الله علیه وسلم باشد نزد من دوست تر نیست ازین شخص
که در ثوب پیچیده شده است و روایت کرد ابن عساکر از عبدالرحمن بن ابی بکر رضی که گفت رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود یا عمر بن الخطاب ما سابقت ابا بکر الی خیر الا سبقه ابوبکر الی خیر یا عمر بن الخطاب که هیچکس
سبقت و پیشدستی در کار خیر بر ابوبکر نکرد مگر آنکه ابوبکر رضی برو سابق شد در آن کار یعنی هرگز قصد
سبقت بر ابوبکر رضی در اعمال خیر نکردم الا آنکه ابوبکر پیشتر از و آن عمل خیر کرده بود و طبرانی روایت کرد
از امیر المومنین علی ابن ابیطالب که فرمود بآنخدای که نفس من بید قدرت اوست هرگز طالب سبقت
در کار خیر بر ابوبکر نکردیم الا آنکه ابوبکر رضی در آن کار خیر بر ما سابق شده و روایت کرد ابن سعد از
زهری که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حسان بن ثابت را هل قلت فی ابی بکر شیئا یعنی در
مدح ابوبکر رضی چیزی گفته گفت بلی مدح کردم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود قل و انا اسمع
بگو که من بشنوم گفت شعر وثانی اثنین فی الغار المنیف وقد + طاف العدو به اذ صعد
الجبلا + وکان حب رسول الله قد علموا + من البریة لم یعدل به رجلا + یعنی ابوبکر

ثانی رسول صلی الله علیه وسلم بود در غاری بلند که غار ثور است وقتیکه دشمنان یعنی کفار مکه
بتعاقب ایشان بر آن کوه بالا رفتند بفوق غار رسیدند و هیچکس از خلایق با او برابری نمیکند انگاه
رسول صلی الله علیه وسلم خندید چنانچه نواجد آنحضرت ظاهر گشت و فرمود صدقت یا حسان
هو کما قلت گفتی یا حسان ابوبکر همچنین است که تو گفته این حدیث اگرچه همچون آن بود که در
سیاق احادیث سابق منتظم گردد چون مرسل بود از جهت درین مقام ذکر کردیم و ابن سعد از
ابراهیم نخعی روایت کرد که گفت ابوبکر رض را اواه می نامیدند بواسطه رقت و مهربانی او بر خلائق
و ابن عساکر از ربیع بن انس روایت کرد که گفت در کتاب اول نوشته است که مثل ابوبکر مثل
باران است در هر مکانی که واقع شد منفعت میرساند و گفت نظر کردیم در اصحاب
انبیا علیهم الصلوة والسلام و نیافتیم هیچ پیغامبر که مر او را صاحبی مثل ابوبکر باشد
روایت کرد ابن عساکر از زهری که گفت از جمله فضائل ابوبکر آنست که هرگز یکساعت
ریب و شک در خدا تعالی نکرد و روایت کرد ابن عساکر ایضا که پیغامبر فرمود در شان ابوبکر
ما صب الله فی صدری الا وقد صببته فی صدر ابن ابی قحافة ایضا از ابی حصین که
در ذریت حضرت آدم علیه السلام بعد از انبیا کسی افضل از ابوبکر متولد نشده و در روز ارتداد
عرب ابوبکر رض قائم مقام یکی از انبیا شده یعنی ثواب عمل او آن روز بثواب عمل پیغامبری بود
و دینوری و ابن عساکر روایت کرد از شعبی که گفت خدا تعالی ابوبکر را بچهار خصلت مخصوص
ساخت و غیر او هیچکس را باین خصائل اختصاص نداد اول آنکه او را صدیق خواند و کسی
دیگر را صدیق نگفت دوم آنکه مصاحب غار بود با رسول صلی الله علیه وسلم سیوم آنکه در
هجرت رفیق بود چهارم آنکه رسول صلی الله علیه وسلم او را امر کرد بامامت صلوة و
مسلمانان همه حاضر بودند دیگری را مامور نساخت و ابن ابی داؤد از ابوجعفر روایت کرد که گفت
ابوبکر صدیق تکلم جبرائیل با رسول صلی الله علیه وسلم می شنید لیکن جبرئیل علیه السلام نمیدید و حاکم
از سعید بن المسیب روایت کرد که ابوبکر رض بجای وزیر رسول صلی الله علیه وسلم بود و در جمیع
امور با و مشورت می فرمود و ثانی او بود در اسلام و در غار و در عریش یعنی در روز بدر و همچنین ثانی او
بود در قبر و رسول صلی الله علیه وسلم هیچکس را بر ابوبکر رض تفضیل نمیداد و زبیر بن بکار و ابن عساکر
از معروف بن خربوذ روایت کرد که ابوبکر رض یکی از آن ده کس بود از قریش که شرف
جاهلیت ایشان متصل شد بشرف اسلام و بیان آن اینست که قریش را پادشاهی نبود که در جمیع امور

باو رجوع مینمودند بکسر امری از امور مفوض بسبب رئیس قبیله از قبائل بود چنانچه امر سقایه که
آب دادن حاجیان است و امر رفادت که طعام دادن ایشانست در میان بنی هاشم بود و از
رعمل بمعنے معاونت یعنی بقدر استطاعت هر کس را امداد میکردند تا مالی عظیم جمع میشد
آن مال را صرف میکردند تا آنکه حاجیان طعام و آب کسیکه غیر ایشان باشد نمیخوردند و همچنین امر حجابت که حفظ خانه کعبه است و امر
بستن که علم جنگ آن و امر مشورت که در دار الندوه می شد در بنی عبد الدار بود یعنی هیچکس در خانه کعبه
نمیشد مگر از آن بنی عبد الدار و هیچکس علم جنگ نمی بست مگر کسیکه از ایشان باشد و اگر برای
مصلحت و مشورتی مجتمع میشدند اجتماع ایشان واقع نمیشد مگر در دار الندوه که از بنی
عبد الدار بود الی غیر ذلک چون امر دیات و غرامات که با ابوبکر رض رجوع مینمودند از جهت
گفته اند که از کسانی است که شرف جاهلیت و شرف اسلام ایشان متصل شد و امام نووی
در تهذیب بیان ترجمه صدیق بسبیل اختصار اشارت به بسیاری از فضل و فضائل و مواهب
ابوبکر رض که بسبیل تفصیل بیان آن نموده و از آنجمله اجماع امت بر تسمیه ابوبکر شده زیرا که مبادرت
مینمود بتصدیق رسول صلی الله علیه وسلم و هیچ حال ورا فکری و تاملی و درنگی در ایمان آوردن
واقع نشد و در اسلام او در انواع مقامات رفیعه و از آنجمله شدید و از معراج سبب ثبات قدم
او در جواب کفار گفتن وقتیکه تکذیب رسول صلی الله علیه وسلم کردند و در باب معراج و هجرت او
با رسول صلی الله علیه وسلم در غار و در راه مدینه و وقتیکه امر بتاخیر در دخول مکه بر مردم مشتبه شده بود
بازگردیدی و در وقتیکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنده را تخییر ساختند میان دنیا و آخرت
و دیگر ثبات قدم او در وفات رسول صلی الله علیه وسلم و خطبه از برای مردم خواندن و تسکین ایشان
کردن باز قبول بیعت خلافت کردن از جهت صلاح حال مسلمانان دیگر اهتمام در شان اسامه بن زید فرستادن
بجانب شام با آنکه جمیع مردم غیر ابوبکر بر آن متفق شدند که این لشکر را بازگردانند دیگر قیام آوردن
او در قتال اهل ردت و مناظره کردن با صحابه و ایشانرا ملزم ساختن تا شرح شدن
صدر ایشان بانچه صدر ابوبکر رض منشرح شده بود و باز ختم کردن بچیزی که از احسن مناقب و
فضائل اوست و آن خلیفه ساختن عمر رض بر مسلمانان و فضائل مناقب صدیق رض لا تعد و لا
تحصی است انتهی و در تهذیب آورده که ابوبکر یکی بود از جمله کسانیکه حفظ جمیع تمام قرآن کرده بودند
و جمعی دیگر غیر صاحب تهذیب نیز ذکر این معنی کرده اند و بعضی از محققین متاخرین بر منقول اعتماد
کرده و گفته اند اما آنچه انس رض روایت کرده که در ملازمت رسول صلی الله علیه وسلم چهار کس بودند که جمع

قرآن کردند مراد او نیست که از چهار کس بود و نزد او اما آنچه ابوداود بشعبی روایت کرده که ابوبکر رض
فوت شد و جمع قرآن نکرده مرفوع است یا مؤول است باینطریق که مراد او نیست که جمع در مصحف
باین ترتیبی که حالا موجود است نکرد چراکه عثمان رض باینطریق ترتیب در مصحف جمع کرد پس از فضائل عظیمه
ابوبکر رض جمع قرآنست چنانچه ابویعلی از حضرت علی روایت کرده کرم الله وجهه زیرا که اول کسی بود
که جمع قرآن کرد بین اللوحین (دفتین) و روایت کرد بخاری از زید بن ثابت که گفت چون مقتل اهل یمامه
واقع شد ابوبکر رض کسی بطلب من فرستاد زمانیکه رفتم صدیق و عمر رض هر دو نشسته بودند آنگاه ابوبکر رض
گفت ای زید عمر نزد من آمده میگوید که درین قتل بسیاری از قراء از میان ما برود مگر آنکه قرآن را
جمع کنید و من جواب عمر رض داده گفتم که رسول صلی الله علیه وسلم نکرد چون ما نمی کنیم عمر رض
یاد نمود که اگر این امر بفعل آید هر آینه بهتر خواهد بود و همیشه درین امر با من مراجعت میکرد و میگفت
تا این زمان که سینه من منشرح شده رای من موافق رای عمر رض گشت و تو ای زید جوانی عاقلی و متهم نیستی
و در زمان رسول صلی الله علیه وسلم کاتب وحی بودی حالا میباید که تتبع قرآن بکنی زید گفت بخدا که
اگر مرا تکلیف میساختند که کوهی از جای بردارم از جمع قرآن بهتر بود و نزد من اثقل نبود آنگاه گفتم
کاری که رسول صلی الله علیه وسلم نکرد چگونه میکنید ابوبکر رض گفت والله که جمع کردن قرآن بهتر است از
جمع نکردن و همیشه تکرار این امر میفرمود تا وقتیکه خدا تعالی مرا انشراح صدر کرامت فرمود و تتبع قرآن
کرده آنرا از رقعها و شانها و چوبهای نخل و از صدور رجال جمع کردم تا آنکه دو آیت از سورت توبه یعنی
لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر نزد خزیمه بن ثابت بود و نزد کسی دیگر غیر او نبود و آنرا گرفته منتظم ساختم
بعد از آن صحفی که قرآن جمع در آن شد پیش ابوبکر تا حین وفات ابوبکر بعد از وی نزد عمر بود تا ایام وفات او
باز نزد حفصه بنت عمر رض بود و از جمله خواص ابوبکر رض آنست که اول خلیفه بود که رعیت تعین [illegible] جهت
خرج الیوم او کردند روایت کرد بخاری از عائشه رض که گفت چون امر خلافت ابوبکر قرار یافت قوم
این معنی میدانستند که کسبی که میکردم (یعنی چون خلیفه نشده بودم) قبل ازین مؤنت عیال و اطفال من
وفا میکرد و حالیا که بامر مسلمانان مشغولی دارم خورش آل ابوبکر ازین مال خواهد بود و کسب در امر
خلافت از برای مسلمانان میکرده باشد و ابن سعد از عطاء بن السائب روایت کرد چون مردم با ابوبکر
بیعت کردند روز دیگر صباح مردم چند همراه خود گرفته بجانب بازار میرفت آنگاه عمر رسید که کجا میروی
ای خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم صدیق گفت ببازار میروم عمر گفت این زمان که والی امر مسلمانان
گشتی ترا با بازار چه کار است ابوبکر رض جواب داد که اگر در بازار تجارت نکنم طعام عیال و اطفال من

از کجا خواهد بود عمر گفت ای خلیفه نزد ابو عبیده باید رفت تا قوت عیال شما تعیین کند
ولباس زمستان و تابستان هرگاه که کهنه شود اورا به بیت المال رد کرده بگیرد آنگاه در روزی نصف گوسپندی
تعیین کردند از لباس آنمقدار که ضرور باشد وایضاً روایت کرد ابن سعد از میمون که وقتیکه
امر خلافت بر ابوبکر قرار گرفت دو هزار درهم در سالی جهت اخراجات تعیین کردند آنگاه ابوبکر
گفت چیزی زیاده کنید که عیال من بسیار است واز امر تجارت خود باز ماندم بوسیلهٔ اشتغال امر
خلافت بعد از آن پانصد درم بر آن افزودند وروایت کرد طبرانی از امام حسن بن حضرت
علی رضی الله عنه که ابوبکر رضی الله عنه در وقت مرض الموت عائشه را وصیت کرد وگفت ای عائشه این
شتر که شیر آنرا می آشامیم واین قدح واین قطیفه کهنه وقتیکه والی مسلمانان بودم
از آن انتفاع می یافتم نه آنکه از دنیا رحلت کنم اینهارا نزد عمر فرست عائشه میگوید بعد از آن
که ابوبکر وفات کرد این متروکات را نزد عمر رضی الله عنه فرستادم عمر گفت رحمك الله یا ابا بکر من جائی
بعد از رحمت خدای بر تو باد ای ابوبکر هر آئینه در تعب و مشقت انداختی کسی را که بعد از تو خواهد
یعنی بواسطهٔ تقوی و عفت وصلاح روزگار خود را دادی متعب و مشقت گذرانیدی و کسی که بعد
تو خواهد بود و متابعت تو خواهد کرد او نیز در تعب خواهد بود وروایت کرد ابن ابی دینار از ابوبکر
بن حفص که گفت ابوبکر رضی الله عنه در وقت وفات با عائشه گفت ای دختر من والی مسلمانان بودم واز مال
مسلمانان دیناری و درهمی نگرفتم ولیکن از طعام ایشان خوردم ولباس خشن ایشان پوشیدم و هیچ چیز
از مال مسلمانان نزد من نیست نه قلیل ونه کثیر مگر این عبد حبشی واین شتر آبکش واین قطیفه وقتیکه من
رحلت کردم این متروکات نزد عمر رضی الله عنه بفرست

باب چهارم در خلافت عمر رضی الله عنه و در آن چند فصل اند

فصل اول در حقیقت خلافت عمر رضی الله عنه

بدلیلی وحجتی زیرا که از حقیقت خلافت ابوبکر رضی الله عنه بکتاب وسنت واجماع ثابت شد حقیقت خلافت
عمر رضی الله عنه نیز ثبوت آن باجماع ونصوص کتاب وسنت است زیرا که ثبوت فرع بحیثیت
فرعیت بطریقی است که اصل بآن ثابت شد ودرین هنگام هیچ یک از رفضه و شیعه را جای نزاع
در حقیقت خلافت عمر رضی الله عنه نیست چرا که دلائل واضحه قطعیه حقیقت مستحقیت یعنی ابوبکر
رضی گذشت وبعد از ثبوت حقیقت اگر کسی نزاع در آن کند محض عناد ومکابره وانکار
ضروریات کند از روی عناد و تحقیق نباشد که اعراض کنند وهر باطلی را کافی است
التفات واعتقاد نکنند چون این مقدمه دانستی بدانکه از علم بفضائل صدیق است آنکه عمر را بر مسلمانان

خلیفه ساخت زیرا که بسیاری از بلاد اسلام بلکه اکثر بلاد در ایام او فتح شد و در آن وقت اسلام
بسوی تمام یافت چنانچه بعد ازین خواهد آمد و نیز در کثیری از احادیث خلافت صدیق مثل حدیث اقتدوا
بالذین من بعدی ابی بکر و عمر بطریقی که پیش ازین گذشت و مثل حدیث رسول الله صلی الله علیه
وسلم بوضع احجار بجنب یکدیگر و قوله هؤلاء الخلفاء من بعدی و حدیث رؤیا پیغامبر صلی الله
علیه وسلم آب نزع بدلو بکر علی قلیب الی آخره و حدیث ان اول دینکم بدء نبوة و رحمة ثم یکون
خلافة و رحمة و حدیث الخلافة ثلثون سنة تصریح بر خلافت عمر هست و دلالت بر حقیقت
او میکنند بر تقدیر یکه اجماع نشده باشد خصوصاً آنکه اجماع نیز منعقد شده است بر خلافت او رضی الله
عنه **فصل دوم** در کیفیت تفویض امر خلافت بوصیت ابوبکر در مرض موت و سبب مرض ابوبکر رض
متغیر شد و مفارقت رسول صلی الله علیه وسلم در او اثر کرده همیشه لاغر و ضعیف میشد تا وقتیکه
وفات یافت و بصحت رسیده است از ابن شهاب که شخصی جهت ابوبکر رض حریره که نوعی از طعام است هدیه
آورده بود و آنرا باتفاق حارث تناول کردند حارث ...... گفت ای خلیفه رسول صلی
الله علیه وسلم ازین طعام باز دار که درین سم کرده اند بگفتن دست از طعام باز گردانیدند لیکن از
همان روز بمرض گرفتار شدند و بعد از انقضای یکسال هر دو در یک روز رحلت از عالم کردند و اگر
کسی گوید که اینحدیث منافات دارد با حدیث اثبت احد فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان
چنانچه قبل ازین گذشت که رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق را رض صدیق خواند و شهید خواند
او عثمان و علی را رضی الله عنهما شهید خواند گوییم هیچ منافاتی نیست درمیان این و حدیث زیرا که
ابوبکر رضی الله عنه صفت صدیقیت و شهادت هر دو داشت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصفت
صدیقیت که اخص اوصاف است اکتفا نمود زیرا که صفت شهادت مشترک بود میان جمیع
ایشان و ازینجهت بود که رسول صلی الله علیه وسلم تعبیر از نفس نفیس خود نکرد مگر بصفت نبوت
که اخص صفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود با آنکه موصوف بشهادت نیز بود چنانچه مرویست
بروایت صحیح که رسول صلی الله علیه وسلم در مرض موت تصریح فرموده که سبب این مرض زهریست
که در خیبر بآنحضرت صلی الله علیه وسلم داده بودند و عود میکرد در هر سال تا وقتیکه بهمان
از عالم فنا رحلت نمود و مرویست از عائشه رض بروایت واقدی و حاکم که ابتدای مرض ابوبکر
رض در سه شنبه بیست و دوم ماه وفات یافت و سال
سیزدهم از هجرت در سن شصت و سه سالگی هر دو مرویست از واقدی بچند طریق اسناد که ابوبکر

ت عبدالرحمان بن عوف گفت که عمر را چگونه می بینی گفت از حال کسی از
از کی می پرسی که تو داناتری بحال وی از من انگاه عبدالرحمان گفت که عمر رض افضل ست از آنچه در رای
تو در ای وی دارد گرفته بعد از آن عثمان بن عفان رض را طلب نمود گفت از حال عمر رض مرا
خبر ده عثمان رض گفت ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم تو از حال او بما خبر کن که اعلمی بحال
او از ما صدیق گفت چنین ست که تو میگوئی ولیکن تحقیق حال او مشورت در باب استخلاف وی بر
من لازم است عثمان گفت بار خدایا آنچه معلوم من ست آنست که عمر رض سر او بهتر ست از علانیه
او مثل عمر کسی درمیان ما نیست انگاه سعید رض بن زید و اسید بن حضیر و غیر ایشان از مهاجر و انصار
گفتند چنین میدانیم که عمر رض بعد از تو بهترین ست در جای رضا راضی و در جای سخط ساخط سر او
بهتر از علانیه او ست و کسیکه قوت او زیاده از عمر رض نباشد والی امر خلافت نخواهد شد نقل است
که یکی از صحابه رض نزدیک ابوبکر رفته گفت ای خلیفه جواب خدای تعالی را چه خواهی گفت و چه خواهی داد
که عمر را بر ما خلیفه میسازی و حال آنکه شدت وی للغلظتنا ورا میدانی ابوبکر گفت خواهم گفت خدایا
بهترین اهل ترا یعنی بهترین مهاجرین یا بهترین اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم بر ایشان خلیفه ساختم
و این سخن از ما برسان بکسانی که درینجا حاضر نیستند انگاه عثمان بن عفان رضی الله عنه را حاضر
ساخت و گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما عهد الخ یعنی این عهدنامه ایست از
جانب ابوبکر بن ابی قحافه رض در آخر عهد او بدنیا و در اول عهد او باخرت در زمانی که ایمان می آرد
کافر و از فجور رسته میشود و توبه میکند فاجر و راست میگوید کاذب بدرستیکه خلیفه ساختم بر شما بعد از
خود عمر بن الخطاب رضی الله عنه را باید که سخن او بشنوید و اطاعت او کنید و بتحقیق که من در کار
خدای و رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دین او و در حق خود و شما از چیزی تقصیر نکردم و کمال احتیاط
مرعی داشتم اگر عدل و راستی کند گمان من در شان او و علم من باو همین ست و اگر تغیر عدل بظلم و جور کند
هر کس بعمل خود خواهد رسید و من اراده خیر کرده ام و علم غیب نمیدانم وسیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته و بعد از آن امر فرمود تا عهدنامه
را مهر کرده بیرون بردند و مردم بیعت کردند و بدان راضی شدند و ابوبکر عمر را در خلوت طلب
کرده وصیتی چند فرمود و بعد از آنکه عمر بیرون رفت ابوبکر دست بدعا برداشته گفت
اللهم انی لم ارد بذلک الا صلاحهم الی آخره یعنی بار خدایا اراده نکردم باستخلاف
عمر مگر صلاح حال بندگان تو و خوف فتنه بر ایشان عمل کردم آنچه تو اعلمی بدین اراده از من

غایت واجتهاد در آنکه کرده بهترین و قوی‌ترین ایشان را بهدایت و رشد بر ایشان والی ساختم کرم
تو یعنی موت من نزدیک من حاضر است بار خدایا عمر را در میان خلق خلیفه گردان واز جمله خلفا
الراشدین گردان و اصلاح حال رعیتنا وکن که ایشان بندگان تواند و تو اصلح ایشان بید قدرت
تست و ابن سعد و حاکم از ابن مسعود روایت کردند که گفت افرس الناس ثلاثة یعنی صاحب فراست
بعلم و فراست سه کس بودند یکے ابوبکر رض وقتیکه عمر را خلیفه خود ساخت دوم مصاحب یعنی دختر
شعیب علیهما السلام وقتیکه با پدر خود گفت استأجره یعنی موسی علیه السلام را باجرت گیر سیوم
عزیز مصر وقتیکه گفت اکرمی مثواه یعنی تعهد یوسف کرد با زن خود زلیخا را اکرمی مثواه یعنی تو تعهد یوسف
علیه السلام نیکو کن و اورا گرامی دار و بعضے از علماء گفته اند که سلیمان بن عبد الملک نیز ملحق است باین
سه کس از ین که عمر بن عبد العزیز را خلیفه ساخت و فراست بمعنی اطلاق کنند یکی آنکه در قلوب
اولیاء خود القا میکند که عالم باحوال بعضے مردم میشوند بنوعی از کرامات و حدس و اصابت و ظن و وهم
بدلائل و تجارب عالم باحوال بعضے مردم میشوند کذا فی نهایة الجزری و روایت میکند از یسار بن حمزه که
گفت چون مرض ابوبکر رض شدت یافت از روزنه خود را ابرز نموده گفت یا ایها الناس
عهدت الیٰ ای مردمان آنچه عهد کرده ام آیا بآن عهد راضی هستید گفتند بلی راضی شدیم بعهدی که تو کردی ای خلیفه
رسول الله صلی الله علیه وسلم آنگاه امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه برخاسته گفت لا
نرضی الا ان یکون عمر را ضی نیستیم مگر آنکه این عهد تو در حق عمر بوده باشد آنگاه ابوبکر گفت فانه
عمر یعنی آنکسیکه والی عهد من است عمر است روایت کرد ابن سعد از شداد که بعد از آنکه عمر رض بامر خلافت
مقرر شده چون بمنبر برآمد اول کلام که تکلم بآن نمود اللهم انی شدید فلینّی وانی ضعیف
فقوّنی وانی بخیل فسخّنی بار خدایا من تند مزاج و غلیظم باهستگی و نرمی آر مرا و من ضعیفم پس قوی ساز
مرا و من بخیلم سخی و کریم گردان مرا زهری گوید که در روز وفات ابوبکر عمر بامر خلافت قیام نمود و در
ایام او فتوح عظیم واقع شد از انجمله فتح اکبر فتح اقلیم شام و عراق و فارس و روم و مصر و اسکندریه
مغرب بود و رسول صلی الله علیه وسلم اشارت بآن فرمود در حدیث هفتم از احادیث داله بر خلافت
صدیق رض چنانچه گذشت و لفظ این حدیث نزد بخاری و مسلم از بعضی طرق از ابن عمر و ابوهریره آنست
که گفتند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بینما انا نائم رأیتنی علی قلیب وعلیها دلو فنزعت منها
ما شاء الله ثم اخذها ابو بکر فنزع ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه ضعف والله یغفر له
ثم جاء عمر فاستقی فاستحالت فی یده غربا فلم ار عبقریا . . . . من الناس یفری فریه

یعنی گشت دلو در دست او دلو عظیم

ابن عساکر

حتی روی الناس وضربوا بعطن و را شمار نه آنکه من در خواب بودم خود را بر سر چاه دیدم دلو ها
بر سر آن چاه بود آب آن کشیدم آن مقدار که خدا تعالی خواسته بود باز ابوبکر رضی الله عنه آن دلو را
گرفته یک دلو یا دو دلو کشید و در آن کشیدن ضعفی یافت و خدا تعالی بیامرزد او را باز
عمر رضی الله عنه آمد و آب کشید و در دست او آن دلو منقلب شد بدلوی عظیم و ندیدم مردی صاحب قوت
که عمل کند مثل عمل عمر رضی الله عنه چندان آب کشید که مردم سیر شدند و شتران خود را سیراب کردند و در
که موضع اقامت ابل است بعد از شراب خفته است و علما گفته اند که در این حدیث اشارتی هست بخلافت
ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و اشارتست بکثرت فتوح و ظهور اسلام در زمان عمر رضی الله عنه چنانچه گذشت

فصل سیوم در ذکر اطلاق اسم امیر بر عمر امیر المؤمنین و عدم اطلاق اسم خلیفه رسول صلی الله علیه
وسلم بر او روایت کرد عسکری در اوائل و طبرانی در کبیر و حاکم از طریق ابن شهاب که عمر بن عبد
العزیز رح سوال کرد از سلیمان بن ابی حثمه که در زمان ابی بکر رض در فرامین من رسول الله صلی الله
علیه وسلم الی فلان می نوشتند بچه سبب در ابتداء اطلاق اسم امیر المؤمنین بعمر رض کردند و کدام شخص اول کرد
اطلاق مکتوب مینوشت و عمر را رضی الله عنه خلیفه خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم مینوشت تا آنکه
عمر رضی الله عنه بعامل عراق نامه نوشت مضمونش آنکه دو مرد جلد صاحب وقوف نزد من بفرستد تا
از احوال عراق از ایشان سوال کنم آنگاه عامل عراق لبید بن ربیعه و عدی بن حاتم را فرستاد
و ایشان چون بمدینه رسیدند بمسجد در آمدند عمرو بن العاص در مسجد بود با او ملاقات کرده گفتند
امیر المؤمنین کجاست عمرو بن العاص گفت والله که شما را در اطلاق اسم صواب گردید آنگاه نزد عمر رض
رفته گفت السلام علیکم یا امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت چه نوع در خاطر تو رسید اطلاق این
اسم عمرو بن العاص رض بمعنی او را خبر داده گفت تو امیری و ما مومنانیم راوی گوید از آن روز در
مکاتبات وغیر او این اسم جاری شد امام نووی در تهذیب آورده که ربیعه و عدی مذکور عمر را
مسمی باین اسم ساختند زیرا که عمرو بن العاص بنابر تقلید ایشان این اسم بلسان جریان داد و بعضی
گفته اند اول کسیکه عمر را مخاطب باین اسم کرده مغیره بن شعبه بود و ابن عساکر از معاویه بن قره روایت
کرد که ابوبکر رضی الله عنه می نوشت من ابوبکر خلیفه رسول الله میگفته باشند گفتند این لفظ طول
دارد یاران گفتند تو امارت ما میکنی و امیر مائی گفت بلی شما مومنانید و من امیر شما ام آنگاه
از آن تاریخ امیر المؤمنین می نوشتند و این روایات مذکوره منافات ندارد بآنچه مقرر شده که
عبدالرحمن بن جحش در سریه کرد در آن آیت ویسئلونک عن الشهر الحرام نازل شده اما

امیر المومنین گفتند زیرا که این تسمیه مخصوص بود .... و کلام با در تتمه
خلیفه با این اسم ست پس عمر رض اول کسیست که باطلاق این اسم یاد کردندش از حین خلافت

باب پنجم در فضائل و خصوصیات عمر رض و در ان چند فصل ست فصل اول در اسلام او و از عجائب

چنین مرویست که عمر رض در سال ششم از نبوت بشرف اسلام مشرف شد و در آنوقت بیست و هفت
ساله بود رض و از اشراف قریش بود و امر سفارت و رسالت ایشان باو رجوع بود و هرگاه اراده حربی
داشتند بودند با جماعتی او را برسالت میفرستادند و اگر منافری و مفاخری با ایشان میکردند او را
میفرستادند که منافرت و مفاخرت بروی کنند و اسلام او رض بعد از اسلام چهل کس یا از سی و نه
یا چهل و پنج کس بود از مردان و یازده کس و یا سیزده کس از زنان بود و در آن روز اهل اسلام را خوشحالی
عجب دست داد و بعد از اسلام او رض در مکه اسلام ظهور یافت روایت کرد ترمذی از ابن عمر رض
وطبرانی از ابن مسعود رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم اعز الاسلام باحب هذین الرجلین
الیک بعمر بن الخطاب او بابی جهل بن هشام بار خدایا عزیز و قوی گردان دین اسلام را به هر
کدام که دوست تر داری ازین دو مرد بعمر ابن الخطاب یا بابی جهل ابن هشام و روایت کرد حاکم
از ابن عباس و طبرانی از ابوبکر رض و ثوبان که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم اعز الدین
بعمر ابن الخطاب خاصة روایت کرد احمد از عمر رض که گفت بیرون رفتم بقصد آنکه رسول صلی الله علیه
وسلم را تعرض رسانم دیدم که بر من سبقت نموده در مسجد آمد انگاه از عقب آنحضرت ایستادم
و او صلی الله علیه وسلم سوره الحاقه شروع نمود برخواندن من تعجب از تالیف قرآن کرده با خود گفتم که این
کلام شعر است چنانچه قریش میگویند انگاه این آیت برخواند انه لقول رسول کریم وما
هو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون انگاه از سماع این آیت محبت در دل من افتاد و محبتی تمام از
روایت کرد از جابر که عمر گفت رض شبی همشیره مرا وجع ولادت گرفت از پیش ان از منزل خود بیرون
آمده در استانه کعبه داخل شدم انگاه رسول صلی الله علیه وسلم تشریف آورده در حجره داخل شد
و نماز گذارد چندانی که خواست الهی بود و چون باز گشت چیزی شنیدم که مثل آن نشنیده بودم
بعد از آن بیرون رفت و من تابع او شدم فرمود کیست گفتم عمر انگاه فرمود نمیگذاری مارا
در هیچ وقت نه در شب و نه در روز از این سخن ترسیدم که بر من دعای بد کند گفتم اشهد ان لا اله
الا الله واشهد انک عبد الله و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا اسلام خود پنهان
میداری ای عمر گفتم با آنخدائی که ترا بخلق فرستاد که اسلام خود را آشکارا خواهم کرد همچنانکه شرک خود را

آشکارا میکردم و روایت کردند ابو یعلی و حاکم و بیهقی از انس رض که گفت عمر رضی الله عنه
...... شمشیر خود را حمائل کرده بیرون آمد در اثنای راه شخصی از بنی زهره ملاقی شد گفت ای
عمر قصد کجا داری عمر گفت میروم که محمد صلی الله علیه وسلم را بکشم آن شخص گفت که محمد صلی الله علیه
وسلم را بقتل رسانی چگونه از بنی هاشم و بنی زهره ایمن خواهی بود و از دست آنها خلاصی خواهی
یافت گفت عجب تر از این نمایم ترا خواهر و داماد تو هر دو دین ترا گذاشته اند آنگاه بخانه خواهر
و داماد آمد و در وقت خباب نزد ایشان بود و قرائت سورة طه میکردند چون خباب آواز حرکت
بود از عمر در خانه پنهان شد عمر گفت آهسته آوازی شنیدم چه چیز میخواندید گفتند سخنی در میان
داشتیم گفت شاید که شما دین مرا گذاشته دین دیگر اختیار کردید داماد گفت اگر عمر دین تو حق نباشد چه میکنی
کرد آنگاه عمر رض از جای خود برجست و او را بشت لگد زد باز خواهرش آمد که شوهر خود را خلاص
کند بدست دیگر او را نیز دفع نموده اند چنانچه روی او از خون آلوده شد خواهرش چون اینجا
دید در غضب شد و گفت اگر غیر دین تو این دین حق باشد چه میتوانی کرد اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله گفت عمر رض چون این سخن شنید از غضب باز
ایستاده گفت آن کتابی که نزد شماست بیارید تا بخوانم خواهرش گفت تو طاهر نیستی قرآن را دست
تو نرسد لا یمسه الا المطهرون برخیز غسل کن و وضو بساز آنگاه برخاست و وضو ساخت و قرآن
بر داشت و سورت طه برخواند تا وقتیکه باین رسید انی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی واقم
الصلوة لذکری گفت دلالت کنید مرا بر محمد صلی الله علیه وسلم چون خباب این قول از عمر رض شنید
از پس پرده بیرون آمد و گفت ای عمر بشارت باد ترا که در شب پنجشنبه رسول صلی الله علیه وسلم در حق تو
دعای کرده فرمود اللهم اعز الاسلام بعمر ابن الخطاب او بابی جهل بن هشام امید آنست
که دعای رسول صلی الله علیه وسلم در حق تو مستجاب شده باشد و چون در آن وقت رسول صلی الله علیه
وسلم در خانه که اصل خود که واقع بود تشریف داشت عمر رض متوجه آن جانب شد چون بآن منزل رسید دید
حمزه و طلحه و بعضی دیگر از مردان در آنخانه نشسته اند حمزه رض گفت این عمر است که آمد
اگر خدا تعالی در حق او خیر کرده مسلمان خواهد شد والا قتل او بر ما آسانست راوی گوید در آن
وقت وحی علیه السلام بر رسول صلی الله علیه وسلم نازل شده بود بعد از فراغ از آن حجره بیرون آمده ملاقات
عمر کرد و حمائل سیف او را گرفته فرمود آیا ای عمر ایمان نمی آری تا وقتیکه خدا تعالی عبرت و عقوبتی بر
ولید بن مغیره نازل ساخت بر تو نازل گرداند آنگاه عمر گفت اشهد ان لا اله الا الله

وانک عبدہ و رسولہ بروایت بزار و طبرانی و ابونعیم و بیہقی در دلائل از اسلم روایت کہ گفت مرا گفت عمر کہ من غلیظ ترین مردم بودم بر رسول صلے اللہ علیہ وسلم اتفاقا در روزی حار بوقت نیم روز حرارت در بعضے از طرق مکہ میرفتم مردی را دیدم گفت عجبست از تو یا ابن الخطاب کہ زعم تو اینست کہ مثل تو کسی نیست و حال آنکہ در خانہ تو بعضے مسلمان شدہ اند چون از حقیقت آن حال از وی سوال کردم گفت خواہر تو باسلام در آمدہ من چون این بشنیدم غضبناک شدہ بازگشتم چون بخانہ رسیدم در را زدم گفتند کیست گفتم عمر چون آمد از شنیدند جمعی کہ صحیفہ کہ قرآن نزد ایشان بود تلاوت میکردند پنہان شدند و خواہر من برخاستہ در خانہ را بکشود و انگاہ باو گفتم کہ ای دشمن نفس خود دین خود را ترک دادہ بدین محمد درآمدہ و مشتی بر سر او زدم مرتبہ خون از سر او روان شد و شروع در گریہ کردہ گفت یا ابن الخطاب مسلمان شدہ ایم من آنچہ خواہی کرد بفعل آر او را ترک کردم آنگاہ بر سریری کہ در آنخانہ نہادہ بود نشستم گفتم آن صحیفہ را نزد من آور خواہرم گفت تو اہل آن نیستی و غسل جنابت نکردہ و این کتابیست کہ بغیر طہارت مس آن نمیتوان کرد من تکلیف بسیار کردہ آن صحیفہ را گرفتم چون کشادم بسم اللہ الرحمن الرحیم نوشتہ دیدم چون باسمی از اسماء اللہ گذشتم در بدن لرزہ افتاد از آن اسم و صحیفہ را انداختم باز رجوع بنفس خود کردہ صحیفہ را گرفتم آیت یسبح للہ ما فی السموات یافتم گفتم اشہد ان لا الہ الا اللہ چون آنجماعت کلمہ از من شنیدند بسرعت نزد من آمدہ تکبیر آواز بر آوردند گفتند بشارت باد ترا ای عمر کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم روز دوشنبہ این دعا فرمود اللہم اعز الاسلام باحب الرجلین الیک اما ابوجہل واما عمر یعنی قوت دہ اسلام را بہر کدام ازین دو مرد کہ دوست تر باشد ابوجہل یا عمر انگاہ مرا بر رسول صلے اللہ علیہ وسلم دلالت کردند در خانہ کہ اسفل صفا واقع بود چون بآنجا رسیدم در زدم گفتند کیست گفتم عمر بنا بر آن شدت و غلظت کہ مرا بر رسول صلے اللہ علیہ وسلم میدانستند ہیچ کدام از اصحاب بفتح باب جرأت نکردند و قتیکہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود افتحوا لہ الباب یعنی در را از برای او بکشائید تا او در آید انگاہ در را کشادند و دو کس ہر دو بازوی مرا گرفتہ نزد رسول صلے اللہ علیہ وسلم آوردند رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود بگذارید او را و مجامع قمیص مرا گرفتہ بسوی خود کشیدند گفت اسلم یا ابن الخطاب اللہم اہدہ مسلمان شو ای بسر خطاب بار خدایا تو او را ہدایت دہ انگاہ من کلمہ شہادت گفتم و مسلمانان تکبیر آواز بلند بر آوردند چنانچہ مردمان در اطراف مکہ شنیدند بعد از آن کہ بشرف اسلام فائز گشتم مسلمانان را امید یدم کہ

دارے لیوسے فدا دم نم بسبیل خوف آنرا خواندم تا آیت امنوا باللہ و رسولہ رسیدم

۲ و قبل ازین اسلام را مخفی میداشتند

کفار ایشانرا میزدند بواسطهٔ آنکه مسلمان شده بودند و ایشان نیز بقدر قوت خود کفار را میزدند مرا کسی تعرض نرساند ولیکن میخواستم که مدافعت و محاربتی با کفار داشته باشم تا ثواب اخروی حاصل شود چون خال من ابوجهل بن هشام که شریف و بزرگ بود بخانهٔ او رفتم و در زدم گفت کیستی گفتم عمر دین خود را گذاشته دین اسلام گرفته ام گفت ای عمر دین خود را ترک مکن و این سخن گفته باندرون خانه رفت و مرا گذاشت با خود گفتم که این چیزی نبود مقصود من ازین حاصل نشد بجای دیگر باید رفت انگاه من بخانهٔ دیگری از عظمای قریش رفتم چون بیرون آمد چنانچه با خال گفته بودم باین گفتم او نیز جواب من مثل جواب خال داد و در حجرهٔ خود داخل شد و مرا گذاشت گفتم اینجا نیز فائده حاصل نشد چرا که کفار مسلمانانرا میزدند و من کسی را نمیزنم آخر شخصی بمن گفت اگر خواهی که اسلام شائع گردد وقتیکه مردم در حجره مجتمع شوند اسلام خود را بفلان مرد عرض کن که او هرگز سر کسی را پوشیده ندارد انگاه در وقت اجتماع ناس بحجره رفتم و نزدیک آن مرد نشسته گفتم من بدین اسلام در آمدم آن مرد گفت آیا این امر واقع شد و اینکار کردی گفتم بلی آن فاسق باواز بلند فریاد بر آورد که عمر بن الخطاب از دین خود برگشته و بدین اسلام در آمده کفار چون این سخن بشنیدند بجانب من مبادرت نمودند مرا میزدند و من ایشانرا میزدم الحاصل جمعی کثیر بمن گرد آمدند انگاه خال من گفت سبب گرد آمدن اینجماعت چیست گفتند عمر از دین خود برگشته انگاه باستین خود اشارت کرد که خواهرزادهٔ خود را بجوار خود در آوردم بنابرین اشراف کفار ازو جدا شدند و دیگر تعرض بمن نرسانیدند چون مسلمانانرا میدیدم که مدافعت و محاربت کفار میکردند من ازین ثواب محروم مانده بودم نزدیک خال خود رفته گفتم جوار ترا رد کردم بعد ازین همیشه با کفار منازعت و مخاصمت میکردم و ایشانرا میزدم تا وقتیکه اسلام را قوت داد و غالب گردانید

فصل دوم در تسمیهٔ عمر رض بفاروق روایت کرد ابونعیم در دلائل و ابن عساکر از ابن عباس که گفت از عمر رض پرسیدم که وجه تسمیه بفاروق چیست گفت بیان آنقدر نیست که روزی بمسجد رفتم دیدم که ابوجهل در سب و ایذای رسول مبالغت و این خبر بحمزه رض رسانیدند حمزه کمان خود برداشت و متوجه مسجد شد و در حلقهٔ قریش مقابل ابوجهل بر کمان خود تکیه زد تا ابوجهل مشاهدهٔ اینحال نمود که حمزه غضبناک است گفت چیست ترا ای ابا عماره در سخن بود که حمزه رضی الله عنه کمان بر پشت و بر گردن او حمایل زد که بعضی از رگهای گردن گسسته شد و خون جاری گشت انگاه قریش از خوف فتنه در میان افتادند و سلاح در میان ایشان کردند چون در آنوقت رسول صلی الله علیه

وسلم در خانه ارقم بن الارقم مخزومی مختفی بود و حمزه رض من بعد وقوع این قضیه بآنخانه رفته مسلمان شد و من بعد از سه روز دیگر از تاریخ اسلام حمزه رض ملاقات با ارقم مخزومی کرده گفتم ترک دین پدران ....

خود کرده تابع دین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم گشته اگر من انکار کرده ام کسانیکه حق تو بر ایشان بیشتر است از من ایشان نیز ترک دین پدران خود کرده اند اگر میتوانی ایشان را منع کن گفتم آنها کیستند گفت خواهر و داماد تو انگاه بجانب ایشان متوجه شدم چون بخانه آمدم همه شنیدم گفتم این همه چه بود و چه چیز میخواندید جواب دادند میان من و ایشان بسیار واقع شد تا وقتیکه بر سر خواهر خود چنان زدم که خون آلوده شد و او نیز از اضطراب گریبانم گرفت و گفت بر رغم تو مسلمان شده ایم حالیا چه خواهی کرد و من چون سر او را خون آلوده یافتم شرمنده شدم انگاه نشستم و گفتم این کتاب را بمن نمائید گفت فی طهارت مس این کتاب جائز نیست غسل کرده صحیفه را گرفتم بسم الله الرحمن الرحیم یافتم این اسما از اسما طیبه طاهره است انگاه طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی الی قوله له الاسماء الحسنی خواندم این آیت در خاطر من بسیار عظیم نمود گفتم آیا قریش ازاین گذشتند بعد از آن مسلمان شدم و خبر از رسول صلی الله علیه وسلم گرفتم در خانه ارقم است چون بمنزل او رفتم اهل اسلام جمیع اصحاب حاضر بودند حمزه پرسید که کیست گفتند عمر است گفت در بکشائید تا درآید اگر بجانب ما اقبال کند مسلمان شود از و قبول خواهیم کرد و اگر از ما روی بگرداند او را خواهیم کشت انگاه رسول صلی الله علیه وسلم این گفتگو را شنید از حجره بیرون آمد پس از و در حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم کلمه شهادت گفتم و مسلمانان باواز بلند گفتند چنانچه اهل مسجد شنیدند بعد از آن گفتم یا رسول الله آیا ما بر حق نیستیم فرمود بلی بر حق هستیم پس فرمودن خود را چرا مخفی داریم انگاه اهل اسلام را دو صف ساخته بیرون آمدیم در یک صف من بودم و در صف دیگر حمزه رض تا وقتیکه در مسجد الحرام داخل شدیم و چون نظر قریش بر من و حمزه افتاد اندوه و حزن بسیار بر ایشان رسید و در آن روز رسول صلی الله علیه وسلم مرا فاروق و فرق کننده بین الحق والباطل خواند و ابن سعد از ذکوان روایت کرد که از عائشه رض پرسیدم که چه کس بود که عمر رض را مسمی بفاروق ساخت و واضع این اسم کیست گفت رسول الله صلعم او را فاروق خواند و ابن ماجه و حاکم از ابن عباس رضی الله عنهم روایت کردند که چون عمر مسلمان شد حضرت جبرائیل علیه السلام آمد و گفت ای محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

اهل آسمان مستبشر و خوشحال شدند بسبب اسلام عمر رضی الله عنه روایت کرد بزار و حاکم و صحیح کرد
آنرا از ابن عباس رض که گفت در وقت اسلام عمر رض مشرکان گفتند این زمان مسلمانان نیم
شدند اگر از او درشتی و غلظتی نسبت ایشان واقع شود و جزای آن خواهند داد و فروگذاشت
نخواهند کرد و یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین در این روز نازل شد و
بخاری و غیر او از ابن مسعود رض روایت کردند که گفت از وقتیکه عمر رض بشرف اسلام فائز شد
همیشه عزیز و غالب بودیم و ابن سعد نیز از ابن مسعود رض روایت کرد که گفت اسلام عمر رض فتح بود و
هجرتش نصرت بود و امامتش رحمت بود قبل از اسلام او رض ما استطاعت اقامت نماز در بیت الحرام
نداشتیم چون عمر رض باسلام درآمد با ایشان کارزار میکردیم تا وقتیکه اهل اسلام مجال خود گذاشتند
و دست از ایشان باز داشتند و ابن سعد از حذیفه رض روایت کرد که گفت چون عمر رض مسلمان شد
اسلام چون مردی مقبل بود که زیاده نمیشد مگر بقرب و در زمانی که عمر رض شهید شد اسلام بمرتبه که
در زمان او قوی بود ضعف و نقصان مییافت و طبرانی از ابن عباس رض روایت کرد باسناد
حسن که گفت اول کسیکه اسلام را آشکارا کرد عمر ابن الخطاب بود و مرویست روایت
ابن سعد از صهیب رض و علانیه مردم را دعوت باسلام میکردیم و حوالی خانه کعبه نشسته حلقه میزدیم
و طواف میکردیم و اگر کسی با شدت و غلظتی میکرد جزای ایشان در کنار ایشان می نهادیم

فصل سوم در باب هجرت عمر رضی الله عنه بروایت ابن عساکر از امیر المؤمنین امام
المتقین علی کرم الله وجهه که فرمود ندانستیم که کسی از مهاجرین بسبیل علانیه هجرت کرده باشد الا
عمر بن الخطاب که چون قصد هجرت کرد سیف خود حمائل کرد و کمان بر دوش انداخت و
چندان عدد تیر از ترکش بیرون آورده بدست خود گرفت و در وقتیکه اشراف قریش
در فنای خانه کعبه بودند بکعبه آمد و هفت نوبت طواف نمود .... و در خلف مقام
دو رکعت نماز گذارد و نزد یکایک از اشراف قریش آمده گفت شاهت الوجوه یعنی زشت
رو شوید هر کس که میخواهد که مادرش بیفرزند و فرزندش یتیم شود و زنش بی شوهر شود باید که ملاقات
کند مرا در ورای این وادی آخر هیچ یک از ایشان تاب مقاومت او نداشتند و از عقب او نرفتند
و روایت ابن عساکر از براء که گفت اول کسی که آمد از مهاجران مصعب بن عمیر و ابن ام مکتوم
بود بعد از ایشان عمر ابن الخطاب رض با بیست سوار آمد و از وی سوال کردیم رسول الله صلی
الله علیه وسلم مدینه را بنور ظهور خود منور گردانید برفاقت ابو بکر رض ....

مذکور شد

فصل چهارم در فضائل عمر فاروق رضی الله عنه قبل ازین سی و چهار حدیث دال بر خلافت
و فضائل ابو بکر و عمر حدیث سی و پنجم اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب حدیث سی و ششم
لما اسلم عمر نزل جبرائیل علیه السلام فقال یا محمد قد استبشر اهل السماء باسلام
عمر رضی الله عنه حدیث سی و هفتم لما اسلم عمر رض قال المشرکون لقد انتصف القوم الیوم
منا و انزل الله یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین چنانچه در همین باب
ترجمه این حدیث نیز مذکور شد حدیث سی و هشتم بروایت بخاری و مسلم مرویست از ابو هریره رض
که رسول فرمود بینا انا نائم رایتنی فی الجنة فاذا امرأة تتوضأ الی جانب قصر قلت لمن
هذا القصر قالوا لعمر فاردت ان ادخلها فذکرت غیرتک فولیت مدبرا فبکی و قال علیک
اغار یا رسول الله وقتی در خواب بودم خود را در بهشت دیدم و در آنجا زنی بود در
قصری از قصور بهشت وضو میساخت پرسیدم که این قصر از کیست گفتند که از عمر میخواستم که در
آن قصر در آیم آنگاه غیرت ترا یاد آوردم و پشت گردانیدم و رفتم بعد از آن عمر رض را گریه رسید
و او گفت آیا بر تو غیرت میکنم یا رسول الله اینکلام استفهام انکاری است یعنی سزاوار نیست
از من که غیرت کنم بر تو و نخواهم کرد حدیث سی و نهم روایت کردند احمد و بخاری و مسلم از جابر
که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود بینا انا نائم رایتنی دخلت الجنة فاذا انا بالرمیصاء
امرأة ابی طلحة و سمعت امامی خشفا فقلت ما هذا القصر قالوا لعمر بن الخطاب فاردت
ان ادخله فانظر الیه فذکرت غیرتک در خواب دیدم خود را در بهشت ناگاه رمیصا زن
ابو طلحه پیدا شد و از پیش روی خود خشفی و حرکتی شنیدم گفتم این کیست ای جبرائیل گفت این
بلال است و قصری سفید دیدم در فضای آن قصر دختری بود گفتم از کیست ای جبرئیل گفت از عمر بن
الخطاب آنگاه خواستم که در آن داخل شوم چون غیرت تو بخاطر رسید داخل نشدم حدیث
چهلم روایت کردند بخاری و مسلم از ابن عمر رض که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود بینا انا
نائم شربت یعنی اللبن حتی انظر الی الری یجری فی اظفاری ثم ناولته عمر قالوا
فما اولته یا رسول الله قال العلم در اثناء که در خواب بودم قدحی شیر مرا دادند
از آن شیر آشامیده سیر شدم چنانچه دیدم که در ناخنهای من جاری شد باز آنچه باقی بود آن را
بعمر رضی الله عنه دادم اصحاب گفتند یا رسول الله تاویل این خواب چه چیز کرده فرمود
بعلم حدیث چهل و یکم بروایت احمد و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابو سعید خدری

مرویست که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم بینا انا نائم رأیت الناس عرضوا
علی وعلیهم قمص فمنها ما یبلغ الثدی ومنها ما یبلغ دون ذلک وعرض علی
عمر وعلیه قمیص یجره قالوا فما اولته یا رسول الله قال الدین در ترجمه آنکه
در خواب بودم دیدم که مردم بمن عرض میکردند و بر هر یکی از ایشان جامه بود بعضی از آن جامه‌ها
تا . ازین قبیل بود که پستان ایشان رسید و بعضی پایین‌تر از پستان و عرض کرده شد بر
عمر رض و بر وی جامه دراز بود که در زمین میکشید اصحاب گفتند یا رسول الله تاویل آن چیست
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود تاویل او بدین کردم و دیگر روایت از ترمذی است که گفتند
علی ماذا تاویل هذا بر چه تاویل کردی این خواب را و درین روایت آنکه فرموده جامه بعضی از
تا ناف بود بعضی تا زانو و بعضی تا نصف ساق پاهای ایشان میرسید و در قول رسول صلی
الله علیه وسلم الدین رفع و نصب هر دو جائز است یعنی رفع بنا بر آنکه مبتدا است و جواب استفهام
و خبر او محذوف است و نصب بنا بر آنکه مفعول فعل محذوف است و درین روایت بدل دین
بایمان تعبیر میکردند و در وجه تعبیر قمیص بدین گفته اند که قمیص ستر عورت میکند و در آخرت
و حجاب میکند جمیع مکروهات قمیص بدین و بجز آنکه طول قمیص دلالت بر بقای آثار صاحب قمیص میکند
بعد از موت و ابن عربی میگوید تاویل قمیص کرده اند بدین از جهت آنکه دین عورت جهل را می
پوشد همچنانکه قمیص بدن را میپوشد و غیر عمر رض هر کس که به پستان رسید خود را از کفر منع کرده
اگرچه عصیان از وی صادر شده باشد و آن کس که قمیص او بر پایان رسید فرج او ظاهر است
پای خود را از رفتن در معصیت پوشانیده و آنکس که بپای او رسیده از جمیع وجوه بحجاب تقوی
مستور گشته . و آنکس که طول قمیص او زیاده از نیست چنانچه او را گذشت یعنی عمل صالح خود
زیادتی دارد بر دیگران و عارف ابی حمزه گوید مراد بلباس درین حدیث و مانند این متنا
اند و مراد ازین امتثال اوامر و اجتناب از نواهی است و عمر رضی الله عنه در مقام عالی است
و از حدیث گرفته اند که اکثر جنس جامه نقصان آن بواسطه نقصان ایمان است و در حدیث
آمده که اهل دین بر یکدیگر زیادتی دارند در قلت توانایی و کثرت ضعف و دراز جامه از جمله
منهیات است که موجب حسرت در خواب و شب قیامت در بیداری بحسب شرع چرا که وعید وارد شده
در حق کسی که جامه دراز پوشد حدیث چهل و دوم روایت کردند بخاری و مسلم از سعد بن
ابی وقاص که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود یا ابن الخطاب والذی نفسی بیده ما

لقیک الشیطان فجّا قط الا سلک فجّا غیر فجّک ای پسر خطاب بآن خدائی که جان من بید قدرت
اوست که شیطان ملاقی تو نشود و در هیچ راه گذری مگر آنکه گذشته براه غیر راه تو و یعنی بواسطه
ترس و بیم که از تو دارد و قطع راه میکند حدیث چهل و سیوم مرویست بروایت احمد و بخاری
از ابو هریره رض و بروایت احمد و مسلم و ترمذی و نسائی از عائشه رضی الله عنها که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود لقد کان فیما قبلکم من الامم ناس محدثون فان یکن فی امتی احد
فانه عمر یعنی تحقیق که در امم سابقه کسان صادق الظن بوده اند از ملا اعلی ملهم میشدند و صوابها
میشد پس اگر در امت من از آن قبیل کسی هست آن عمرست بن الخطاب رض و در آن شرط
مبالغه است چنانکه میگویند اگر مرا دوستی هست آن فلانی ست و بخاری از ابن عمر روایت کرد
که گفت عمر رضی الله عنه هرگز نشنیدم که بگوید ظن من در فلان امر چنین ست مگر آنکه چنان باشد
که او ظن کرده باشد چنانچه وقتی نشسته بود و مردی جمیل یعنی سواد ابن قارب باو گذشت
عمر رضی الله عنه گفت یا ظن خطا واقع شد یا آنکه این مرد بر دین جاهلیت ست یا کاهن ایشان بود
آنگاه سواد ابن قارب را طلب نموده این سخن با او گفت و او اول انکار این معنی نموده گفت گاهی مثل امروز
ملاقی من نشده باز عمر رض گفت بجد میگویم ازین سخن مرا ازین معنی خبردار کن آنگاه گفت
نیکوترین و عجب ترین چیزی که جنیه تو آتیان آن کرده باشد چیست گفت روزی
در بازار بودم جنیه و من مشاهده فزع از وی کردم او این شعر برخواند شعر الم تر الجن
وابلاسها ... ویاسها من بعد انکاسها + ولحوقها
بالقلاص واحلاسها آنگاه عمر رض گفت راست میگوید من نزد آلهه ایشان خوابیده بودم یعنی
در زمان جاهلیت در زمین اثنای مردی آمد و بچه شتر دشت فرج کرد در همین وقت کسی فریاد بر
آورد باواز بلند که مثل آن نشنیده بودم میگفت یا جلیح امر نجیح رجل فصیح یقول
لا اله الا انت آنگاه قوم از جا بر جستند من گفتم نمیروم از همین مقام تا این خبر دیگر بار معلوم
کنم در این اثنا باز ندا کرد یا جلیح امر نجیح رجل فصیح یقول لا اله الا الله آنگاه استادم
و درنگ نکردم تا آنگاه گفتند این پیغمبر خواهد بود حدیث چهل و چهارم روایت کردند
احمد و ترمذی از ابن عمر و احمد و ابو داود و حاکم از ابو ذر و ابو یعلی از ابو هریره و طبرانی
از بلال و معاویه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی جعل الحق علی لسان عمر و قلبه
امری خلقی طبیعی ست نه عارضی آمد و لیستند از ابن عمر رض که گفت هرگز امری نازل نشد

که قوم دران امر چیزے نمیگفتند و عمر چیزی گفت مگر آنکه قرآن موافق القول نازل شد حدیث
چهل و یکم روایت کرد احمد ترمذی و حاکم صحیح کرد آنرا از عقبه بن عامر و طبرانی از عصمت بن
مالک که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لو کان بعدی نبی لکان عمر ابن الخطاب اگر بعد از
من پیغمبری میشد هر آینه عمر بن الخطاب میشد و طبرانی روایت این حدیث از ابو سعید خدری نیز او
کرده و ابن عساکر از حدیث ابن عمر رض حدیث چهل و دوم روایت کرد ترمذی از عائشه رض
که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انی لانظر الی شیاطین الجن والانس قد فروا من عمر
بدرستیکه من می بینم شیاطین جنی و انسی را که از عمر رض میگریزند ایضاً ابن عدی از عائشه رض روایت کرد
که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود رایت شیاطین الجن والانس فروا من عمر رضی الله عنه
حدیث چهل و سیوم روایت کرد ابن ماجه و حاکم از ابی بن کعب که گفت رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که اول من یصافحه الحق عمر و اول من یسلم علیه و اول من یاخذ بیده فیدخله الجنة
در بهشت سیر ند عمر است و مصافحه درین مقام کنایت است از مزید انعام و اقبال حق و
اگر گوئی قبل ازین حدیثی مذکور شد که ابوبکر رض اول کسی است از امت من که داخل میشود در بهشت
پس میان این دو حدیث منافات است گوئیم منافات نیست تطبیق میان این دو حدیث باعتبار نوعیت
اولیت و در حدیث نسبتی یعنی اول کسے در بهشت داخل میشود بعد از ابوبکر عمر رض حدیث
چهل و چهارم روایت کرد ابن ماجه و حاکم از ابوذر که گفت از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت
ان الله تعالی وضع الحق علی لسان عمر یقول به بدرستیکه خدا تعالی القا حق بر زبان عمر رض کرده که آن تکلم
میکند حدیث چهل و پنجم روایت کرد احمد و بزار از ابوهریره رض که گفت رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قلبه این حدیث قبل ازین مذکور شد و ابن منیع در مسند
خود و انا امیر المومنین امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب رض روایت کرد که گفت کنا اصحاب
محمد صلی الله علیه وسلم لا نشک ان السکینة تنطق علی لسان عمر و قلبه بودیم ما اصحاب
محمد صلی الله علیه وسلم ریب و شک نداشتیم درینکه سکینه بر زبان عمر رض است مترجم میگوید که اقوال در تفسیر
سکینه بسیار است بعضی ازیشان معنی این حدیث چنین گفته اند که هیچ شک نداشتیم در آنکه عمر رض
تکلم میکند بچیزی که مستحق است که نفوس بآن ساکن شود و قلوب بآن مطمئن گردد و آنچیز از غیبی
از خدا تعالی با و القا کند کذا فی حواشی المشکوة و بعضے گفته اند که مراد از سکینه ملک من جانب الله است
که در کتاب عزیز فرموده و بعضے غیر این نیز گفته اند کذا فی النهایة الجزری حدیث

پنجاهم روایت کرد بزار از ابن عمر رض و ابن عساکر از ابو هریره و مصعب بن جثامه رضی الله عنهم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که عمر سراج اهل الجنة عمر چراغ اهل بهشت است مترجم گوید که این حدیث امیر المومنین اسد الله الغالب علی رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم روایت کرد مؤید این قول آنکه در فصل الخطاب از ابن عباس رض نقل کرده که در ایام خلافت عمر رض امر کرد تا جمیع غنائم به مسجد رسول صلی الله علیه وسلم بردند اول کسیکه در آمد بمسجد امام الجن والانس حضرت امام حسن بن امیر المومنین علی بود رضوان الله عنهما که با عمر رض گفت ای امیر المومنین از آنچه خدا تعالی بر مسلمانان فتح فرمود حق من بده عمر رض تعظیم و تکریم نمود فرمود هزار درم از آن غنائم باو داد چون سبحانه تشریف ارزانی فرمود امام مطلق و هادی برحق سید الشهدا امام حسین بن امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه آمد و گفت ای امیر المومنین حق من از آنچه مسلمانان را فتح شده عطا کن عمر رض بالرحب والکرامة هزار درم دیگر بخدمت شباب الجنة امام حسین رض عطا کرد آنگاه عبد الله بن عمر رض نزد پدر آمده حق خود طلب کرد عمر رض آنرا پانصد درم داد عبد الله گفت ای امیر المومنین من کبیر السن ام و در خدمت پیغامبر صلی الله علیه وسلم شمشیر زده ام مرا پانصد درم میدهی و امام حسن و امام حسین را رضی الله عنهما که طفل اند و در کوچهای مدینه بازی میکنند هر یکی را از ایشان هزار درم دادی عمر رض گفت بلی چنین کردم تو برو و پدری مثل پدر ایشان بیار و مادری مثل مادر ایشان و جدی مثل جد ایشان و جده مثل جده ایشان و عمی مثل عم ایشان و عمه مثل عمه ایشان و خال و خاله مثل خال و خاله ایشان بیار تا مقتدا امی که با ایشان داده ام تو دهم و میدانم که تو این نوع کسانی نخواهی آورد چرا که پدر ایشان امیر المومنین و امام المتقین حضرت علی و مادر ایشان فاطمه زهرا و جده ایشان خدیجة الکبری و عم ایشان جعفر بن ابیطالب و خال ایشان ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم و خاله ایشان رقیه و ام کلثوم دختران رسول صلی الله علیه وسلم چون این خبر بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه رسید تحسین قول عمر کرد و گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت عمر سراج اهل الجنة فی الجنة باز چون عمر رض استماع نقل حدیث از شاهمردان علی المرتضی نمود با جمعی از اصحاب که نزد وی بود برخاسته بمنزل امیر المومنین اسد الله علی بن ابیطالب آمده بیرون آمد عمر رض گفت ای علی آیا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیدی علی فرمود که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم عمر رض گفت که خطی بدین مضمون بنویس از جهت من آنگاه امیر المومنین علی رض نوشت بسم الله

الرحمن الرحیم هذا ما ضمن علی ابن ابیطالب لعمر بن الخطاب عن رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو عن جبرائیل وهو عن الله تعالی ان عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة فی الجنة یعنی این خط ضمانت امیر المومنین علی بن ابیطالب است مر عمر بن الخطاب را رضی الله عنهما از پیغامبر صلی الله علیه وسلم از جبرائیل علیه السلام و او از خدای تبارک و تعالی که عمر بن الخطاب چراغ اهل بهشت ست در بهشت بعد از آن عمر آن خط گرفته بیکی از اولاد خود بسپرد و وصیت کرد که وقتیکه من بمیرم بعد از غسل و تکفین این خط را در کفن من مندرج سازد تا نزد پروردگار خود بروم و چون شهید شد بنا بر وصیت در کفن او مندرج گردانیده دفن کردند و در سراج اهل جنت بعضی از علما گفته اند مراد آنست که از جهل کس که تمامی ایشان باسلام عمر حاصل شد جمیعا اهل جنت اند عمر قوت گرفت و در آن وقت اسلام اظهار کردند بعد از آنکه خایف و مختفی بودند همچنانکه راه روشنائی چراغ هدایت می یابد کذا فی نهایة الجزری رحمة الله علیه

حدیث پنجاه و یکم روایت کرد بزار از قدامه بن مظعون از عم خود عثمان بن مظعون که گفت رسول صلعم اشارت مبارک خود بجانب عمر کرده فرمود ... غلق الفتنة لا یزال بینکم وبین الفتنة باب شدید الغلق ما عاش هذا بین اظهرکم یعنی این مرد ابواب فتنه را مسدود میسازد و همیشه میان شما و میان فتنه بابی سخت مغلق هست که باسانی کشاده نشود مادامی که این مرد یعنی عمر زنده در میان شماست

حدیث پنجاه و دویم روایت کرد طبرانی در اوسط و حکیم در نوادر الاصول و ضیا از ابن عباس رض که گفت جبرئیل علیه السلام نزد پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت عمر را از من سلام برسان و بگو که غضب تو عزت ست و رضای تو حکم ست و در روایت دیگر آمده اتانی جبرائیل فقال اقرأ عمر السلام وقل له ان رضاه حکم وان غضبه عز

حدیث پنجاه و سیوم روایت کرد ابن عساکر از عایشه صدیقه رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الشیطان یفرق من عمر بتحقیق که میگریزد شیطان از عمر رض و احمد و ترمذی و ابن حبان در صحیح خود روایت کرده از طریق بریده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ان الشیطان لیفرق منک یا عمر هر آینه شیطان میگریزد و میترسد از تو ای عمر

حدیث پنجاه و چهارم روایت کردند ابن عساکر و ابن عدی از ابن عباس که پیغامبر خدای صلی الله علیه وسلم فرمود ما فی السماء ملک الا وهو یوقر عمر ولا فی الارض شیطان الا وهو یفر من عمر در آسمان فرشته نیست مگر آنکه توقیر و تعظیم عمر میکند و در زمین هیچ شیطان نیست

مگر آنکه میترسید از عمرؓ **حدیث پنجاه و پنجم** روایت کرد طبرانی در اوسط از ابوہریرہ که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله باهی باهل عرفة عامة وباهی بعمر خاصة بدرستیکه خدا تعالی مباہات ومفاخرت کرد ملائکه را با اهل عرفه بر سبیل عموم وبعمر بر سبیل خصوص **حدیث پنجاه و ششم** روایت کرد طبرانی و دیلمی از فضل ابن عباسؓ مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الحق بعدی مع عمر حیث کان بعد از من حق با عمرؓ ست در هر مکان که باشد **حدیث پنجاه و هفتم** طبرانی از سدیسه روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الشیطان لم یلق عمر منذ اسلم الا خر لوجهه بتحقیق که شیطان در هیچ وقتی از اوقات ملاقی عمرؓ نشد از زمانی که عمرؓ بشرف اسلام فائز شد مگر آنکه بر روی در افتاد از خوف وبیمی که از وی در دلش داشت و دار قطنی این حدیث را در افراد از طریق سدیسه از حفصه روایت کرد **حدیث پنجاه و هشتم** روایت کرد طبرانی از ابی بن کعب که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود قال لی جبرئیل لیبک الاسلام علی موت عمر گفت مرا جبرائیل هر آئینه میگرید اسلام بر موت عمرؓ **حدیث پنجاه و نهم** روایت کرد طبرانی در اوسط از ابی سعید خدری که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من ابغض عمر فقد ابغضنی ومن احب عمر فقد احبنی ان الله تعالی باهی بالناس عشیة عرفة عامة وباهی بعمر خاصة وانه لم یبعث الله نبیا الا کان فی امته محدث وان یکن فی امتی منهم احد فهو عمر قالوا یا رسول الله کیف هو محدث قال تتکلم الملائکة علی لسانه هر کس که دشمن دارد عمر را بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر کس که دوست دارد عمر را بتحقیق مرا دوست داشته است بدرستیکه خدا تعالی مباہات ومفاخرات کرده بمردم در روز عرفه بر سبیل عموم و بعمر بر سبیل خصوص و خدا تعالی هیچ پیغامبری را نفرستاده مگر آنکه در امتش محدثی بوده است واگر در امت من محدثی باشد آن عمر ست صحابه گفتند یا رسول الله چگونه او محدثی بود فرموده ملائکه بر زبان او تکلم میکنند و باسناد این حدیث حسن ست **حدیث شصتم** روایت کرد احمد و ترمذی و ابن حبان در صحیح خود و حاکم از بریده رضی الله عنهم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا بلال بم سبقتنی الی الجنة وما دخلت الجنة قط الا سمعت خشخشتک امامی فاتیت علی قصر مربع مشرف من ذهب فقلت لمن هذا القصر فقالوا لرجل من العرب فقلت انا عربی لمن هذا القصر فقالوا لرجل من امة محمد فقلت انا محمد لمن هذا القصر فقالوا لعمر ابن الخطاب ای بلال بچه چیز سابق شدی

برمن ... در بهشت و من داخل نشدم در بهشت هرگز مگر آنکه شنیدم حرکتی (خش) پیش خود پس
در آمدم بقصری مربع که از طلا ساخته بودند پرسیدم که این قصر کیست گفتند که از عمر بن الخطاب
حدیث شصت و یکم روایت ابو داود مرویست از ابن الخطاب که گفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم مرا گفت لا تنسنا یا اخی من دعائك فراموش مکن ما را ای برادر من از
دعای خود حدیث شصت و دوم روایت کردند احمد و ابن ماجه از عمر رض ایضا که
پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ای برادر اشرکنا فی صالح دعائك ولا تنسنا شریک ساز
ما را در دعای صالح خود و مکن فراموش ما را حدیث شصت و سوم روایت کرد
بخاری از ابن عباس رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الحق بعدی مع عمر حیث کان
روایت کردند طبرانی و ابن عدی از ابن عباس رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود عمر معی وانا
مع عمر والحق بعدی مع عمر حیث کان عمر با من است و من با عمرم و حق بعد از من با عمر است
هر جا که بوده باشد حدیث شصت و پنجم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن حبان در
صحیح خود از انس و بخاری و مسلم از جابر و احمد از بریده و از معاذ رضی الله عنهم که رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود در بهشت داخل شدم ناگاه قصری از ذهب دیدم پرسیدم این قصر از کیست
گفتند از آن جوانی که از قریش است گمان بردم که آن جوان من خواهم بود باز چون تحقیق
از بعضی کردم گفتند عمر ابن الخطاب اگر نه این بودی که غیرت ترا میدانستم در آن قصر داخل
میشدم و لفظ این حدیث از پیش گذشت حدیث شصت و ششم روایت کردند ترمذی
و حاکم از ابو بکر رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما طلعت الشمس علی ......
خیر من عمر طلوع نکرد آفتاب بر کسی که بهتر باشد از عمر رض حدیث شصت و هفتم روایت کرد
ابن سعد از ایوب بن موسی مرسلا که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی جعل الحق
علی لسان عمر وقلبه وهو الفاروق فرق بين الحق والباطل بدرستیکه خدا تعالی جاری
ساخته است حق بر زبان و دل عمر و او فاروق است خدا تبارک و تعالی فرق میان حق و
باطل کرد حدیث شصت و هشتم روایت کرد طبرانی از عصمة بن مالک که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود ویحك اذا مات عمر فان استطعت ان تموت فمت ویح کلمه
است بر سبیل توجع و ترحم با کسی میگویند که بهلکه افتاده باشد و مستحق آن نباشد یعنی رسول
الله صلی الله علیه وسلم با او ترحم در رفق فرمود گفت زمانی که عمر رض از عالم رحلت کند اگر بتو

خود قادر باشی بمیر تا از فتنه اهل زمان محفوظ باشی **فصل پنجم** در بیان ثنا بر اصحاب
سلف بر عمر رضی الله عنهم اجمعین مرویست روایت ابن عساکر از صدیق رضی الله عنه که گفت بر زمین
کسی دوست تر نزد من از عمر رض نیست و ابن سعد ایضاً از صدیق رض روایت کرد که در ایام
مرض او گفتند که جواب بخدا چه خواهی داد که عمر را بر ما والی ساختی و حال آنکه غلظت او را
میدانی گفت اگر از من سوال کنند خواهم گفت که بهترین ایشان را والی ساختم و طبرانی از امیر
المومنین علی بن ابیطالب رض روایت کرد و گفت اذا ذکر الصالحون فحی هلا بعمر ما کنا
نبعد ان السکینة تنطق علی لسان عمر رض هرگاه که ذکر صلحا کنند بعمر رض ابتدا کن و بذکر او تعجیل
نما بعید نداشتیم که سکینه بر لسان عمر رض ناطق بود و قبل ازین معنی سکینه مذکور شد و ابن سعد رض
روایت کرده که گفت ندیدم کسی بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم از وقتیکه از عالم رحلت
فرمود احد و اجود از عمر رض و طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایت کرد که گفت که علم عمر رض در یک
پله ترازو نهند و علم زندگان روی زمین در پله دیگر هر آئینه علم عمر رض راجح خواهد آمد بر علم ایشان
و ظن اصحاب در حق عمر رض آن بود که نه قسم از علم او دارد و یک قسم دیگر سائر مردم و زبیر بن
بکار از معاویه رض روایت کرد که گفت اما ابوبکر رض اراده دنیا نداشت و دنیا اراده او نداشت و اما
عمر رض دنیا اراده او دارد و او اراده دنیا ندارد و اما ما در دنیا آلوده شده ایم و پشت و
روی در آن میگردیم و حاکم از امیر المومنین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب رض آخر روایت کرد
در وقتیکه عمر رض در مغتسل حاضر ساختند به ثوبی پوشیده بودند بر وی داخل شده گفتم رحمت خدا
باد بر تو هیچکس دوست تر نزد من نیست که بصحیفه علم او بخدا تعالی برسم بعد از صحیفه رسول صلی
الله علیه وسلم مگر ازین شخص که پوشیده بثوب و قبل ازین تسجید طریق بسنا و از امیر المومنین علی بن
ابیطالب رض مذکور شد و طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده اند که گفت زمانی که صلحا مذکور
شوند ابتدا کنید بذکر عمر رض بدرستیکه او اعلم بود بکتاب الله از ما و افقه بود از ما در دین خدا تعالی
ایضاً طبرانی از عمر رض بن ربیع روایت کرده که عمر رض با کعب الاحبار گفت که نعت و صفت
ما را چگونه یافتی یعنی در توریت گفت نعت تو قرنی از حدید است عمر رض گفت قرنی از حدید
چیست گفت امیری شدید که در امر خدا تعالی هیچ ملامت کننده او را فرو نگیرد و از آن پس چه
گفت چه یافتی کعب الاحبار گفت بار ازین یافته ام که بعد از تو شخصی خلیفه باشد که لشکر ظالم او را
بقتل رسانند گفت باز چه چیز یافتی گفت یافتم که بعد از آن بلا و فساد خواهد شد و عمر و لیست بردانه

ح اینجد میشد

احمد و بزار و طبرانی از ابن مسعود رضی الله عنه که گفت تفضیل عمر رضی الله عنه بر مردم بچهار چیز است اول باب قتل
اسیران بدر که خدا تعالی آیه لولا کتاب من الله سبق الآیه موافق رای او نازل ساخت
دوم آنکه زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم امر بحجاب نمود و سبب کیکه از ازواج مطهرات
آنحضرت بود علیه السلام گفت ای عمر وحی بر ما نازل میشود و تو بر ما حکم میکنی آنگاه حق تعالی آیت
وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ که آیه حجاب است نازل ساخت سیوم
آنکه رسول صلی الله علیه وسلم جهت اسلام او دعای فرمود گفت اللهم ايد الاسلام
بعمر چهارم برای اجتهاد در باب بیعت ابوبکر رضی الله عنه و اول کسی بود که بیعت کرد با ابوبکر رضی الله عنه و
ابن عساکر از مجاهد روایت کرد که آیا نید بگر در ایام عمر رضی الله عنه در زنجیر بود شیطان و چون عمر رضی الله عنه را
شهید کردند خلاصی یافت و اعوان و انصار او متفرق گشتند **فصل ششم** در موافقات
عمر رضی الله عنه با قرآن و سنت و تورات روایت کرد ابن مردویه از مجاهد که گفت عمر رضی الله عنه میدید یعنی
اجتهاد میکرد و موافق رای و اجتهاد او قرآن نازل میشد و ابن عساکر از امام الصادقین
هادی الخلق امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرد که گفت ان فی القرآن لرایا من رای عمر رضی الله عنه یعنی
در قرآن هر آینه رای است از رای عمر رضی الله عنه و از ابن عمر روایت کرده که گفت نیست
و چیزیکه مردم سخن میگفتند که عمر رضی الله عنه خلاف آن گفته باشد مگر آنکه قرآن بر موافق آنچه عمر رضی الله عنه گفته بود
نازل شد و موافقات عمر رضی الله عنه بسیار است اول و دوم و سیوم روایت کردند بخاری و مسلم از
عمر رضی الله عنه که گفت موافقت کردم با پروردگار خود در سه چیز گفتم یا رسول الله اگر مقام ابراهیم مصلی سازیم
خوب خواهد بود و آنگاه آیه وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى نازل شد موافقت رای و قول
من دیگر گفتم یا رسول الله بر تو فاجر آمد ازواج مطهرات که مجتمع شده بودند در آشکارا کردن سر رسول
الله صلی الله علیه وسلم در غیرت شدند گفتم یا رسول الله اگر طلاق دهی ایشان را خدا تعالی بدل ایشان
بهتر بتو خواهد داد و آیه عَسَىٰ رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ نازل شد موافق
قول من چهارم در باب اسیران بدر بروایت سالم از ابن عمر رضی الله عنه مرویست که گفت در سه چیز موافقت
با پروردگار خود کردم در حجاب و در اسیران بدر و در مقام ابراهیم پنجم در باب تحریم خمر بروایت
اصحاب سنن و حاکم از عمر رضی الله عنه مرویست که گفتم اللهم بين لنا بيانا شافيا في الخمر بار خدایا بیان
کن از برای ما بیانی شافی و وافی در باب خمر ششم در آیت فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ
ابن ابی حاتم در تفسیر خود از انس روایت کرده که عمر رضی الله عنه گفت در چهار چیز موافقت با پروردگار

خود کردم سه مذکور شد وچهارم آنکه چون آیت ولقد خلقنا الانسان من سلالة
من طین الآیة نازل شد گفتم فتبارک الله احسن الخالقین پنجم در قصه عبد الله بن ابی
چنانچه در صحیح از عمر رض روایت کرده که چون عبد الله بن ابی وفات یافت رسول صلی الله علیه
وسلم را خواندند که نماز گذارد من پیش روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرفته گفتم آیا بر دشمن خدا
که عبد الله بن ابی چنانچه در فلان روز چنین وچنین گفت نماز خواهی گذارد وقتی که آنحضرت گفتم
زیادت نگذشت که آیت ولا تصل علی احد منهم مات ابدا که نهی از صلوة بر منافقان است
نازل شد ششم در قضیه استغفار طبرانی از ابن عباس رض روایت کرده که چون رسول صلی الله
علیه وسلم اکثار در استغفار بر قومی از منافقان فرمود گفت عمر رضی الله عنه
سواء علیهم یعنی برابر است بر ایشان استغفار و عدم ....
استغفار تو یا رسول الله انگاه آیت سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن
یغفر الله لهم ان الله لا یهدی القوم الفاسقین نازل شد هفتم در مشورة رفتن
بجنگ بدر بیان آنکه رسول صلی الله علیه وسلم در خروج بجانب بدر با اصحاب رضوان الله علیهم
اجمعین مشورت فرمود و عمر رضی الله عنه اشارت بخروج کرد انگاه آیت کما اخرجک ربک
من بیتک بالحق وان فریقا من المومنین لکارهون که اشارتست بآنکه خروج از
مدینه بجانب بدر خوبست وبامر خدا تعالی نازل گشت هشتم در مشورت در قصه افک یعنی در باب
عایشه صدیقه رض مشورت کرد عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله تزویج عایشه صدیقه رض با تو
که کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود خدا تعالی کرد عمر رض گفت آیا گمان شما اینست که اگر
عایشه رض باین صفت بودی موصوف ذات خدا تعالی پنهان میکرد او را لایق شما میداند نیست
سبحانک هذا بهتان عظیم انگاه براة از افک بهمین طریق نازل شد یازدهم در قصه
صوم بیانش آنکه شبی در ماه صیام عمر رضی الله عنه بعد از آنکه از خواب بیدار شد با زوجه خود
مجامعت نمود و چون در اوائل اسلام حرام بود نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت از
عمله کرده ام شکوه میکنم نزد خدا تعالی انگاه آیت احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم
الخ که حکم تحلیل مجامعت منکوحات در لیالی صیام نازل گشت مترجم میگوید در کشاف آورده
که چون عمر رض بیان این معنی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم کرد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
لایق نبود که این امر از تو صادر میشود یا عمر انگاه از حضار مجلس بر خاستند اعتراف کردند که

در شب روزه بعد از عشا از این امر ازبا صبا در شد و بعد از وقوع این امر مذکور آیت نازل شد **دوازدهم** از موافقت عمر رضی الله عنه با قرآن این آیت ست که قال الله تعالی من کان عدوا لله وملئکته ورسله وجبریل ومیکال فان الله عدو للکافرین ابن جریر و غیر او روایت کرده اند و اما روایتی که بموافق اقربست روایت ابن حاتم ست از عبد الله ابن ابی لیلے که گفت یهودی ملاقی عمر شده گفت آن جبرائیل که صاحب شما یعنے رسول صلے الله علیه وسلم میگوید آن عدو ماست عمر گفت هر کسی که عدو خدائی و ملائکه و رسل صلے الله علیهم وسلم و جبرائیل و میکائیل ست بتحقیق خدا تعالی عدو اوست بعد از آن آیت بلسان عمر نازل شد **سیزدهم** فلا وربك لا یؤمنون الخ از موافقات عمر ست چنانچه ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابی الاسود روایت کرده اند که میان دو کس دعوی مخاصمتی بود نزد رسول صلے الله علیه وسلم رفتند و رسول صلے الله علیه وسلم میان ایشان حکم فرمود آنگاه آن کسی که بروی حکم کرده بود بآن راضے نشد و گفت نزد عمر بن الخطاب میرویم چون نزد عمر رض رفتند آن مدعی گفت که نزد رسول صلے الله علیه وسلم رفته بودیم و او حکم چنین فرموده بود عمر رض چون حال چنین یافت باندرون رفته بایشان گفت درهمین مقام باستید تا من بیرون آیم آنگاه شمشیر حمائل کرده بیرون آمد و آن کس را که بحکم رسول صلے الله علیه وسلم راضی نشده بود بقتل رسانید و آن شخص دیگر که مخاصم مقتول بود دشت کرده نزد رسول صلے الله علیه وسلم آمد و گفت والله عمر صاحب مرا مقتول ساخت رسول صلے الله علیه وسلم فرمود گمان این نداشتم که عمر بر قتل مومنی لیری کند آنگاه این آیت آمد فلا وربك لا یؤمنون حتی یحکموك فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما نازل شد و خون آن شخص هدر گشت و عمر از اثم قتل و خلاصی یافت و این حدیث موصول ست ترجمه این آیت اینست که فرمود پروردگار تو سوگند ای محمد صلی الله علیه وسلم که ایشان مومن نیستند تا آنکه ترا حاکم سازند در اختلافی که میان ایشان واقع ست پس نیابند در نفس خود تنگی و شکی در آنچه تو حکم کرده و مطیع و منقاد تو باشند **چهاردهم** از موافقت استیذان در دخول ست بیان آنکه عمر رضے الله عنه را غلامی بود و در وقتیکه در خواب بود آن غلام بی اذن وی داخل شد عمر رض گفت بار خدایا داخل شدن بی اذن حرام ساز آنگاه آیت استیذان نازل شد **پانزدهم** موافقت اوست با خدا تعالی ثلة من الاولین وثلة من الاخرین و این حدیث مرسلست و در سبب نزول بروایة ابن عساکر از جا

وقصه او مذکورست در سبب نزول شان نزد بهم موافقت و در بعضی آن مرویست بروایت
ابن عدی درکامل از طریق عبد الله بن نافع لیکن با ضعف از عمر رض چون بلال رض در اذان
گفت اشهد ان لا اله الا الله متصل حی علی الصلوٰة گفت عمر رض گفت ای بلال بگو اشهد ان
محمد رسول الله در عقب آن بگو باز رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا بلال قل کما قال عمر
همچنانکه گفت عمر بگو لیکن حدیث صحیح که اثبات مشروعیت اذان در اول امر میکند رد این حدیث
مینماید روایت کرد عثمان بن سعید دارمی از طریق ابن شهاب از سالم بن عبد الله که
کعب الاحبار گفت ویل لملک الارض من ملک السماء هلاکی باد ملک زمین را از جانب
ملک آسمان آنگاه عمر رض گفت الا من حاسب نفسه مگر کسی که محاسبه نفس خود کرده باشد بعد
از آن کعب الاحبار گفت که بآن خدائی که نفس من بید قدرت اوست که اینچنین که عمر رضی الله
عنه گفت در توریت ست آنگاه عمر رض بسجده افتاد فصل هفتم در ذکر کرامات عمر رضی الله عنه
که والی شد کرامت اول مرویست بروایت بیهقی و ابو نعیم واللالکائی و ابن اعرابی
و خطیب بغدادی از ابن عمر رض باسناد حسن گفت که عمر رض لشکری را بجانبی متوجه ساخت و مردی ساریه
نام امیر گردانید بعد از مدتی که ایشان رفته بودند یکروز در وقتیکه عمر رض خطبه میخواند بلند
و صفت منادی کرد یا ساریه بجانب کوه توجه کن و خود را قائم دار بعد از ایام رسولی از جانب لشکر
آمد عمر رض خبر لشکر پرسید رسول که از جانب لشکر آمده بود گفت که ای امیر المومنین ما منهزم شده
بودیم درین اثنا آوازی از کسی وقت شنیدیم که میگفت یا ساریة الجبل آنگاه پشت بجانب
جبل کرده خود را قائم کردیم خدای تعالی دشمنان را منهزم ساخت راوی گوید با عمر رض گفتند
جبلی که ساریه در آنجا بود در زمین عجم و تو در مدینه چگونه منادی دی گفت بی اختیار کلام از من
صادر شد و موید این قول روایت ابن مردویه است از طریق میمون بن مهران از ابن عمر که گفت که
عمر رضی الله عنه در روز جمعه خطبه میخواند در اثنا گفت یا ساریة الجبل من استرعی
الذئب ظلم آنگاه اهل مسجد بیکدیگر نگاه کردند و حیران بودند امیر المومنین اسد الله الغالب علی
ابن ابیطالب رض گفت از عهده آنچه گفت بیرون خواهیم آمد چون فارغ شد از خطبه خواندن این
قصه سوال کردند گفت در خاطر من آمد که مشرکان برادران ما را منهزم ساختند و بطریق
کوهی مرور ایشان واقع شد اگر خود را متمیز ساختند از یک جانب مقاتله میکنند و اگر از کوه
تجاوز کنند هلاک خواهند شد بنابرین از من بی اختیار صادر شد آنچه شما زعم کرده اید

وشنیدیم آخر الامر بعد از یکماه از جانب لشکر خبر رسید گفتند که ما در آن روز آواز عمر رضی الله عنه
شنیدیم و بنابرین بجانب کوه میل کردیم تا وقتیکه خدا تعالی فتح و نصرت کرامت فرمود و نیز بیهقی
از عمر رض روایت کرده که گفت روز جمعه در اثنای که عمر رض خطبه میخواند ترک خطبه کرد و دو نوبت
یا سه نوبت گفت یا سارية الجبل باز در خطبه خواندن شروع نمود چنانچه بعضی از
حضار مجلس گفتند که مجنون شده وقتیکه عبد الرحمان بن عوف آمد بنا بر آنکه انبساط و موانستی
که با یکدیگر داشتند نزد او رفت و گفت ای امیر المومنین مقاله از تو صادر شده وقتیکه خطبه
میخواندی در اثنای خطبه گفتی که یا سارية الجبل سبب صدور این از تو چه چیز بود عمر رض گفت
والله که من مالک این امر نبودم قوم را دیدم که نزدیک کوهی مقاتله میکردند و اعدا از پیش و پس
ایشان می آمدند که ایشان را منهزم سازند بی اختیار از من صادر شد آنچه گفتم تا ایشان با این
کوه ملحق شوند و نجات یابند و روزی چند این حکایت در میان بود تا وقتیکه رسول ساریه آمد و کتابتی از جانب
ساریه آورد مضمونش آنکه در روز جمعه با اعدا مقاتله میکردیم تا وقت نماز جمعه ناگاه شنیدیم
که منادی ندا میکرد دو دفعه و گفت یا سارية الجبل آنگاه بجانب جبل ملحق شدیم و همیشه
بر اعدا غالب بودیم تا وقتیکه خدا تعالی ایشان را منهزم گردانید و ما فتح کردیم و بعد از آن جمعی
که طعن کرده بودند از خجالت گفتند که این مرد از خود این حکایت ساخته است کرامت دوم
مرویست بروایت ابی القاسم ابن بشر از طریق موسی بن عقبه از نافع از ابن عمر رض که گفت عمر
رضی الله عنه شخصی را که حاضر بود گفت پسر کیستی گفت پسر شهاب گفت از که گفت از حرقه است باز
بازگفت مسکن تو کجا است گفت حره باز گفت کدام از آن ... گفت بذات لظی آنگاه عمر رض گفت دریاب اهل
خود را که سوخته خواهند شد بعد از آن این شخص بخانه خود رفت اهل خود را دید که سوخته شده اند امام
مالک در موطا مانند این حدیث روایت کرده و دیگر علما نیز روایت کرده اند بهمین طریق کرامت
سیوم روایت کرده ابو الشیخ در عظمه بسند ابن لقس ابن حجاج از کسیکه او را اخبار کرده بود
که فتح مصر شد عمرو بن العاص بامارت آن شهر آمد و یکروز از ماه گذشته بود که در شهر مصر داخل شد
آنگاه اهل مصر گفتند ای امیر این رود نیل را سنتی و قاعده ایست که جاری نمیشود مگر با این سنت
خود عمرو بن العاص پرسید که چیست آن سنت گفتند چون یازده شب ازین ماه میگذرد دختر باکره را
و مادر و پدرش را خشنود میسازیم و زینت تمام کرده بهترین حلیه و زیور می پوشانیم و در رود نیل
می اندازیم تا جاری میشود عمرو بن العاص گفت این قاعده در اسلام نمی باشد و هرگز نخواهد شد

واسلام قواعد ایام کفر را منقطع و منہدم ساختہ نشست وہمین حال مرسلے بودند ونیل جاری
نمیشد اصلا نہ قلیل نہ کثیر تا وقتیکہ مردم قصد جلا وطن کردند عمرو بن العاص رض چون این معنی مشاہدہ
کرد وکیفیت احوال بعمر رض نوشت وعمر بر مضمون مکتوب اطلاع یافت در جواب کتاب عمرو نوشت کہ
در ین صواب کردی وقواعد اسلام کہ قبل ازین منہدم بود برپا کردہ و رقعہ صغیر نوشتہ
و در کتابتہ عمرو بن العاص نہاد و باو اعلام کرد این رقعہ را درمیان رود نیل انداز چون کتاب
بعمرو بن العاص رسید آن رقعہ را مطالعہ کرد مضمونش این بود من عبد اللہ عمر الی رود نیل
اما بعد . . فان کنت تجری من قبلک فلا تجر . . . . . . وان کان اللہ یجریک فاسئل
اللہ الواحد القہار ان یجریک یعنی این رقعہ ایست از بندہ خدای امیر المومنین عمر بن الخطاب بجانب
رود نیل اما بعد اگر تو جاری شوی از پیش خود حالیا جاری مشو واگر خدا تعالی ترا جاری
ساخت پس از خدا تعالی واحد قہار مسالت مینمایم کہ ترا جاری سازد وانگاہ رقعہ را در رود
نیل انداخت بیکروز پیش از صلیب وچون روز دیگر وقت صبح شد خدا تعالی رود نیل را جاری
ساخت و مقدار شانزدہ ذراع در یکشب ساخت وازآن تاریخ تا امروز قطع این سنت از اہل
مصر کردہ بفضلہ وکرمہ کرامت چہارم ابن عساکر از طارق بن شہاب روایت کردہ
مردی با عمر رض حکایتی میکرد در اثنای حکایت سخنی کہ دروغ گفتہ بود احبس ہذا یعنی
این سخن را نگہدار و مگو باز چون بسخن دیگر رسید گفتا احبس ہذا انگاہ آنمرد عمر رض را گفت ہر
حکایتی کہ با شما گفتم ہمہ صدق و حق بود مگر آنچہ مرا محبوس ساختی ونگفتم آن ایضا ابن عساکر
از حسن روایت کردہ کہ گفت اگر کسی بود در عالم کہ سخن دروغ را بشناخت عمر است کرامت
پنجم بیہقی روایت کرد در دلائل از ابی جعد حمصی کہ گفت عمر را رض خبر کردند کہ اہل عراق یعنی
کوفہ با امیر خود عصیان ورزیدند و او را سنگ بزدند عمر از استماع این خبر غضبناک از خانہ بیرون
آمد وشروع در نماز گزاردن کرد بواسطہ اعراض کہ داشت دران نماز سہو کرد وچون فارغ شد
سلام داد و گفت نماز را کہ بر من ملتبس ومشتبہ ساختند بار خدایا امر ایشان را ملتبس ساز و
شخصی ثقفی بر ایشان مسلط گردان کہ حکم کند درمیان ایشان حکم جاہلیت
کہ قبول نکند از محسن ایشان وتجاوز نکند از گناہان ایشان یعنی عفو نکند ابن لہیعہ گوید کہ
حجاج متولد نشدہ بود خاتمہ در بعضے سیرت عمر رض مرویست بروایت ابن سعد از احنف بن
قیس کہ گفت روزی بر دروازہ خانہ عمر رضی اللہ عنہ نشستہ بودیم ودرین اثنا جاریہ گذشت گفتند این سریہ

نیل مصر

امیر المومنین عمر نیست او گفت که بر من حلال نیست الا این قدر که اکنون ست گفتیم پس از مال الله چه
چیز حلال ست بر امیر المومنین گفت حلال نیست بر من که بگیرم از مال الله مگر دو حله یکی از برای
زمستان و یکی از برای تابستان و آنقدر که حج و عمره گذارم و قوت اهل من مثل قوت مردی
از قریش ست که نه غنی تر از ایشان باشد و نه فقیرتر از ایشان باشد بعد ازین که من مردی ام از مسلمانان
و بروایت ابن سعد و سعید بن منصور و غیر ایشان از چند طریق مستند از عمر رضی الله عنه مروی است
که گفت من نفس خود را از مال الله بمنزله ولی یتیم ساخته ام اگر احتیاجی ندارم استعفاف
مینمایم و در آن تصرفی نمیکنم و اگر محتاج شوم بقدر معروف از وی تناول مینمایم باز چون مالی بهم
آید آنرا قضا میکنم و گفت من از برای تداوی بعسل احتیاج دارم و در بیت المال کهابی عسل ست
اگر رخصت دهید قلیلی بگیرم و الا بر من حرام ست آنگاه اذن داد و منقول ست که مدتی صبر کرد و
از بیت المال چیزی نگرفت تا وقتیکه جوع و احتیاج او را فرا گرفت آنگاه با اصحاب رضی الله عنهم مشوره
کرد که نفس من باین کار مشغول خواهد شد چه مقدار از آن مرا مصلح باشد امیرالمومنین امام العابدین
حضرت علی کرم الله وجهه گفت شما را قوت شبانروزی مصلح ست بعد ازین مشورت عمر رض
امیر المومنین علی منبر مسجد مجموع نفقه او در یکسال شانزده دینار بود و معهذا میگفت که اسراف
کردم درین مال و چون حفصه و عبدالله و غیر ایشان گفتند که اگر طعام خوب تناول کنی قوت
تو در عبادت حق زیاده خواهد بود گفت آیا شما همه برین اعتقاد دارید که طعام خوب باید خورد
گفتند بلی گفت نصیحت اخلاص شما را میدانم لیکن صاحبین خود را باین صفت گذاشته ام اگر
از جاده که ایشان قرار داده اند تجاوز کنم و آنرا بگذارم منزلگاه ایشان را نخواهم
یافت مرویست که سالی در مدینه قحط و تنگی شد عمر رضی الله عنه آنسال هیچ روغن و فربهی نخورد
ولونی دیگر کسی در باب طعام خوردن او سخن کرد گفت ویحک آیا میگوئی که در حیات دنیا
طیبات خود را بخورم و از آن تمتع بگیرم گویند روزی عاصم پسر او گوشت تناول میکرد عمر رض
گفت در اسراف کافیست از برای مرد آنکه تناول کند هر چیزی که طبیعت او آن را مشتهی باشد در
وقت خلافت جبه پشمینه که رقعهای از پوست در آن دوخته بود می پوشید و تازیانه بر گردن مبارک نهاده
در بازار طواف میکرد و آن دره مردم را تادیب میفرمود و باز استخوان خرما بر چیده در منازل
مردم میریخت تا از آن انتفاع میگرفتند انس میگوید جامه عمر را دیدم که چهار پاره بر میان کتف
آن زده بود و ابوعثمان نهدی گوید ازار عمر رض را دیدم که پارچه های پوست بآن دوخته

بود و در ایام حج کساء یا قطع برد ریختنی می انداختی بسایه او و غیر آن نبود و از کثرت گریه دو خط
سیاه بر رخسار مبارکش کشیده شده بود و قد روی که دهشت گاهی میرفت از زور و بانگ
می افتاد و چند روز آن آیت را عادت میکرد و تدبر و تفکر در آن میفرمود و از زمین کاه
برگ کاهی بر میداشت و میگفت کاشکی من چیزی نبودمی کاشکی مادر مرا نزادی و در جراحات نقبات
شتران دست میمالید و میگفت ترسم که از من سوال میکنند از آنچه بر تو واقع شده و گاهی
مشک آب بر گردن خود می نهاد و چون مردم درین باب سخن میگفتند جواب میداد که در
نفس من عجب و تکبر پدید آمده میخواهم که او را ذلیل گردانم آنش میگوید که در سال قحط در
شکم عمر رض نفخی پدید آمد بواسطه اکل زیت زیرا که دران سال روغن بر خود حرام کرده بود
روزی دست بر شکم خود میمالید و میگفت درینوقت غیر زیت نزد ما چیز دیگر نیست تا وقتیکه
مردم نجات یابند و ازینجهت بود که رنگ او رضی الله عنه در آنسال تغیر یافته گندم گون شده
بود و گفت بهترین مردم نزد من کسی ست که عیب من مرا بنماید ابن عمر رض میگوید که هرگز ندیدیم که
عمر غضب کند و وقتیکه نام خدا تعالی نزد او مذکور بسازند یا او را تخفیف کنند یا شخصی آیتی
از قرآن نزد او بخواند مگر آنکه از آن غضب باز ایستادی و ترک کردی فعلی را که وقوع آن
بود والنتی گویند روزی گوشت پخته که روغن با آن آمیخته بودند نزد وی آوردند
از تناول انکار فرمود و گفت هریک از گوشت و روغن و نان خورش علحده است و نان
خورش با نان میخورم وقتی ران خود را منکشف ساخت اتفاقا در آنوقت از اهل نجران
حاضر بودند علامتی سیاه بر ران او رضی الله عنه دیدند آنگاه گفتند ما در کتاب خود دیده ایم
که شخصی باین علامت ما را از زمین خود دور کند و کعب الاحبار عمر را رضی الله عنه گفت ما
در کتاب الله یافتیم ترا که در ایام حیات گویا بر دری از درهای جهنم ایستاده مردم را از
دخول جهنم منع میکنی و چون از عالم رحلت کنی مردم همیشه خود را در جهنم انداخته باشند تا
روز قیامت نقلست که اعمال خود را که از آنجمله یکی سعد بن ابی وقاص است امر فرمود تا
اموال خود را بقلم در آوردند آنگاه نصف مال با ایشان گذاشته و نصف دیگر گرفته
در بیت المال داخل گردانید جمیع مذکورات ابن سعد روایت کرده و مرویست بروایت عبد
الرزاق از جابر که او نزد عمر رض شکوه کرد از اذی که از جانب زنان خود باو میرسید عمر رضی الله
عنه در جوابش گفت ما نیز از زنان این اذیت و اضرار می بینیم چنانچه گاهی اراده داریم که

حکایتی

سپاهی بهی بروم با من میگویند که میروی گمر بیدین دختران بنی فلان آنگاه ابن مسعود رض
گفت آیا کافی نیست شما را آنکه ابراهیم صلوات الله علی نبینا وعلیه السلام از خلق ساره شکوه
کرد وبخدا تعالی جواب داد وچنین آمد از ضلع کج و مدام باستقامت مخلوق شده اند باو مدارا کن و بپوشان
بر وجهی که هست او را میکه سهل تکسیر گردد درین زجر تمام باشد و نیز مرویست که یکی از
پسران عمر رض نزد وی آمد و جامه نیکو پوشیده بود آنگاه بدره زد بمرتبه که گریه کرد وچون از سبب
آن پرسیدند گفت دیدم که نفس خود را در تعجب و تکبر آورده چنین دوست داشتم که او را ذلیل
گردانم اینگار روایت کرده که عمر و عثمان رضی الله عنهما در مسائلی نزاع میکردند بحدی که مردم
میگفتند که بعد ازین هرگز میان ایشان اختلاط و مجالست نخواهد بود ولیکن از یکدیگر جدا
نشدند مگر باحسن واجمل وجهی **باب ششم در خلافت عثمان رضی الله عنه** درین
مستدعی ذکر عهد و وصیت عمرست در حق عثمان رضی الله عنهما و ذکر سبب ومقدمات آن
وشهادت عمر رضی الله عنه بعد از رجوع چنانچه حاکم از ابن مسیب رحمة الله علیه روایت کرد که چون
عمر رض از منا بیرون آمد در ابطح اناخت فرموده دستها باسمان برداشت وگفت اللهم
كبرت سنى وضعفت قوتى وانتشرت رعيتى فاقبضنى اليك غير مضيع ولا مفرط
راوی گوید که هنوز ذو الحجه نگذشته بود که وی را شهید کردند نقلست که کعب الاحبار عمر را گفت
رضی الله عنه که در توریت است که تو شهید خواهی شد گفت در جزیره عرب می باشم چگونه شهید خواهم
شد و بخاری از عمر رض روایت کرد که گفت بار خدایا نصیب کن مرا شهادت در راه تو و
بگردان موت من در بلد پیغامبر صلی الله علیه وسلم حاکم روایت کرد که عمر رض خطبه خواند گفت
که در خواب دیدم گویا خروس مرا یک منقار زد و منقار زد و گمان نمیکنم مگر آنکه اجل مرا نزدیک
شده و قومی مرا امر میسازند بانکه شخصی را خلیفه سازم وبه تحقیق خدا تعالی دین خود را و خلافت
خود را ضایع نخواهد گردانید اگر امر من بسبیل تعجیل واقع شود خلافت شوری باشد میان
این شش کس یعنی عثمان و علی المرتضی و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی
وقاص که رسول صلی الله علیه وسلم از ایشان راضی بود و حال آنکه از عالم رحلت فرمود و نقل
است که مردی عمر را گفت رضی الله عنه که پسر خود را خلیفه نمیگردانی عمر رض گفت قاتلک
الله والله که درین سخن که گفتی ملاحظه جانب خدا نکردی مردی که زن خود را طلاق نتواند
داد او را چگونه خلیفه گردانم بر مسلمانان مراد ازین سخن آن بود که عبدالله در زمان

رسول الله صلی الله علیه وسلم زن خود را در ایام حیض طلاق داد آنگاه آنحضرت علیه السلام
عمر را فرمود بگو تا عبدالله زن خود را رجعت نماید روایت کرد مغیره بن شعبه رضی الله عنه که عمر رض
دستوری نمیداد که صبیان که بیش از بلوغ رسیده باشند در مدینه در آیند اتفاقاً در آن وقت
مغیره بن شعبه رض بر کوفه امیر بود مکتوبی بر عمر رض نوشت در او حال کودکی که هنرها
نیکو میداند که از آن منفعت مسلمانان میرسد مثل حدادی و نقاشی و نجاری نماید و آسیا
ساختن و غیر ذلک التماس آنکه او را اذن دخول مدینه دهند آن غلام مجوسی بود و اسم او ابولؤلؤ
بعد از دخول مدینه یکروز نزد عمر رض آمد و از ثقل خراج که چهار درم بود شکایت
نمود عمر رض گفت با این هنرها که داری بسیار نیست آنگاه آن غلام خشم گرفت و رفت و
گفت عدل او بهمه کس رسیده است غیر از من چون چند روزی از این حکایت گذشت او را طلب
نموده گفت چنین شنیدم که تو آسیا توانی ساخت آنرا بهر مسلمانان کن ابولؤلؤ روی
ترش کرده خصمانه بجانب عمر رض نظر کرد و گفت آسیا بجهت تو سازم که مردم سالها از آن باز
می گفته باشند چون پشت کرد عمر رضی الله عنه با اصحاب گفت که این غلام مرا وعید قتل داد چنین
بود که بدقتی قتل او را در دل پنهان نموده و خنجر تیز مسموم ساخته بود تا وقت صبحی که هنوز تاریکی
شب باقی بود که در زاویه از زوایای مسجد کمین کرد تا زمانیکه عمر رض بیرون آمد و مردم را از
برای نماز بیدار کرد و قبل از احرام صلوة مردم را بتسویه صفوف امر فرمود در این اثنا ابولؤلؤ
نزدیک آمد و سه نوبت خنجر را بر کتف و خاصره عمر رض زد و عمر رض بهمان ساعت افتاد و سیزده کس
دیگر را زخم کرد که شش کس از آنجمله مردند آخر مردی از اهل عراق جامه بر وی انداخت و چون نفس را
گیر شد خود را کشت و قریب طلوع آفتاب بود که عمر رض را بخانه خود بردند و در آن روز عبدالرحمان
بن عوف رض امامت مردم کرده در نماز کوتاه ترین سوره خواند آنگاه عمر رضی الله عنه شیر یا نبیذ آشامید
از جراحات بیرون آمد بعد از آن نبیذ آشامید آن نیز از جراحات ...... بیرون آمد مردم
گفتند باکی نیست عمر گفت اگر باکی هست من مقتول شده ام آنگاه اصحاب او را ثنا کردند و گفتند
تو در میان ما بودی که مثل تو کسی نبود و بیان اوصاف او رض میکردند در جواب ایشان گفت
والله که من دوست میدارم که از دنیا بیرون آیم که مرا باشد و نه بر من و صحبت رسول صلی الله
علیه وسلم برای من سالم باشد آنگاه ابن عباس رض بروی ثنا کرد و عمر رض گفت والله که اگر پری
زمین طلا میداشتم فدیه میدادم از هول قیامت و خوف عذاب مترجم میگوید ثنای ابن عباس

بر جهره بطریقی که بجا می آرند ابن مخرمه آورده است که گفت چون عمر را زخم خنجر زدند تالم و جزع میکرد و ابن عباس گفت ای امیر المؤمنین مبالغه مکن در جزع اگر امری واقع شود تو صحبت رسول علیه الصلوٰة والسلام رسیدی و نیکو صحبت داشتی و رسول ع مر ترا مفارقت کردی حال گویی که از تو راضی بود باز مصاحبت نیکو کردی با ابوبکر رضی الله عنه و مفارقت او کردی حال مقرر گویی در حالتی که از تو راضی بود و در صحبت اصحاب بودی بوجهی جمیل و اگر مفارقت ایشان کنی در حالتی است که ایشان از تو راضی و شاکر اند انگاه عمر رض گفت اما مصاحبت رسول صلے الله علیه وسلم از منن نیست الا منتی و نعمتی که خدا رسید بر من آنچه گفتی از صحبت و رضای ابوبکر رض کذالک اما آنچه می بینی از جزع من نیست مگر جهت تو و اصحاب تو یعنی وقوع فتنه بر شما میترسم والله لو ان لی ملاء الارض ذهبا لافتدیت من عذاب الله من قبل ان اراه یعنی که اگر مرا مقداری پر زمین چندانی که فلک در وان گردد ذهب می بود فدیه میدادم از عذاب خدا تعالی پیش از آنکه او را ببینم گویم که آنکه خدا را از آن مستغنی است و من از عذاب میترسم و بعد از آنکه خلافت میان شش کس شوری نیکو ساخت صهیب را امر کرد که با مردم نماز گذارد و وقوع این قضیه در روز چهارشنبه بیست و ششم ماه ذی حجه بود و در روز یکشنبه مدفون شد و بصحت رسیده که در روز شهادت عمر رض آفتاب منکسف شد و جن و پری نوحه کردند و در صحیح بخاری است که در وقت رحلت فرمود شکر خدا مرا که موت من بدست کسی نبود که دعوی اسلام کند و با پسر خود عبدالله گفت که حساب کن که دین من چندان است بعد از آنکه حساب کردند هشتاد و شش هزار درهم یا مانند آن بود انگاه گفت اگر مال آل عمر با آن وفا کند از آن مال ادا کن و اگر وفا نکند در میان قریش سوال کن و گفت ای عبدالله برو نزد عائشه رض و بگو که عمر رض دستوری میخواهد که نزدیک صاحبین خود مدفون شود در این باب مشار الیها جواب آمد و پیغام رسانید عائشه صدیقه رض گفت تا غایت من این مقام را از برای خود داشته بودم از این زمان ایثار کردم بر عمر چون عبدالله باز آمد و بشارت اذن عائشه رضی الله عنها رسانید عمر رض شکر خدا تعالی بجا آورد انگاه بعضی از حضار مجلس گفتند ای امیر المؤمنین وصیت کن با کسی با امر خلافت منفرد نسبت گفت هیچکس سزاوار این شش که مذکور ساختم نیست و گفت عبدالله در مجلس ایشان حاضر شود ولیکن چیزی با امر خلافت او متعلق نباشد و اگر امر خلافت بسعد ابن ابی وقاص رسید او اهلیت این امر دارد و الا هر کدام که خلیفه بوده باشد او را مدد گار و معین خود سازد چرا که

من عزل نه بواسطه عجز و خیانت کردم بعد از آن گفت وصیت میکنم کسی را که بعد از من خلیفه
خدا شود بتقوی و ترس از خدا تعالی و وصیت میکنم او را بمهاجر و انصار و باهل امصار بخیر
و همچنین راوی گوید چون وفات کرد همراه جنازه رفتیم تا روضه رسول الله صلی الله علیه و سلم
انگاه عبد الله سلام کرد و گفت عمر رضی الله عنه اذن میخواهد عایشه رضی الله عنها گفت بیارید چون
در حرم در آوردند در آن مکان شریف با صاحبین خود مدفون شد بعد از فراغ از دفن
جماعت مذکوره یعنی اصحاب شوری در یکجا مجتمع شدند عبد الرحمن بن عوف گفت امر خود را بیکس
باز گذارید زبیر گفت من امر خود را با امیر المومنین امام بر حق علی گذاشتم و سعد گفت من امر خود
را بعبد الرحمان بن عوف گذاشتم و طلحه گفت من اراده این امر خلافت ندارم هر یک از شما
که تبرا کند این امر خلافت بدست او سپید هیم و عهد خدای و اسلام بر و باد که در نفس خود ملاحظه
افضل کند و حریص باشد بر اصلاح حال امت انگاه عثمان و امیر المومنین علی رضی الله عنهما هر دو سکوت
گفت درین امر اختیار میکنید . رجوع بمن شید و خدا ترسست بر من که تقصیر نمیکنم از فضل ایشان
هر یک گفتند بلی بتو رجوع کردیم بعد از آن عبد الرحمان با امیر المومنین حضرت علی خلوه کرده
گفت عهد و میثاق خدا تعالی از تو میگیرم اگر ترا امیر سازیم طریقه عدل مرعی داری و اگر دیگری
بر تو امیر گردانیم اطاعت و انقیاد پیش آری علی رضی الله عنه فرمود بلی قبول دارم باز بعثمان
رضی الله عنه خلوت کرده همین طریق گفت و بعد از عهد و میثاق بیعت کرد بعثمان و امیر المومنین
علی نیز بیعت باوی کرد رضی الله عنهما و این بیعت سه روز بعد از فوت عمر بود رضی الله عنه ابن
عساکر روایت کرد که مردم درین ایام نزد عبد الرحمان مجتمع شده در بیان مشورت میکردند هیچ مرد
ذی رأی نیافت که مایل بخلافت عثمان رض نباشد بنا برین وقتی که جهت بیعت نشست حمد
و ثنا بسجا آورد بود . . . اثنای سخن گفت مرد اجنبی یافته ایم که اباء میکرد از بیعت عثمان
رض و در روایتی آنکه گفت اما بعد امیر المومنین علی مرا باز دیدم که بخلافت عثمان رض مایل اند در
خاطر مبارک تو چیزی را نباید انگاه دست عثمان رض را بگرفت گفت بیعت میکنم با تو بر سنت خدای
و سنت رسول خدای که تو ئی خلیفه رسول صلی الله علیه و سلم و بعد از بیعت عبد الرحمان جمیع مهاجر
و انصار بیعت کردند و در بیت بروایت ابن سعد از انس رض که گفت که عمر یکساعت قبل از فوت
شدن نزد ابو طلحه انصاری کسی فرستاد و گفت باید که پنجاه کس از انصار با اصحاب شوری همراه
باشی که در خانه مجتمع خواهند شد بر آن خانه بایستی با اصحاب خود و نگذاری که کسی بر ایشان

صلی الله علیه وسلم از غزوهٔ بدر موخر ماند لیکن در سهم و اجر با اهل بدر شریک بود و در اهل بدر معدود
بشارت نصرت مسلمانان در روزی که دفن رقیه میشود باو رسید در مدینه و بعد از وفات
رقیه رسول صلی الله علیه وسلم خواهر او را ام کلثوم بنکاح عثمان علیه الرضوان در آورد و در سال
نهم از هجرت او نیز وفات یافت علمای گفته اند معلوم نیست که غیر از عثمان رض لقب او ذی النورین
بنا برین است پس او رضی الله عنه از جمله سابقین اولین و اول مهاجرین است و یکی از عشره
مبشره است و یکی از ختنان رسول صلی الله علیه وسلم است و یکی از جامعان قرآن مبین است
و قبل ازین مذکور شد که صدیق رضی الله عنه ایضا جمع قرآن کرده و اما میر عثمان رضی الله عنه جمع
قرآن بوسطه آن شد که او جمع در مصحف بترتیبی که این زمان معروف است نمود و از جمله فضایل عثمان
رض آنکه رسول صلی الله علیه وسلم او را بر مدینه خلیفه خود ساخت در وقت غزوه ذات الرقاع
و غطفان و گفت ابن اسحق که عثمان رض اول از بدو اسلام بود و بعد از ابوبکر و امیر المومنین علی و زید بن حارثه
رضی الله عنهم و بسا صاحب جمال بود و ابن عساکر از اسامه بن زید روایت کرد که گفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم مرا فرستاد با کاسه که در آن گوشت بود گوشتی به عثمان رض نگاه میکردم و
گوشتی دیگر ملاحظه روی رقیه مینمودم و چون باز گشتم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هل رایت
زوجا احسن منهما ؟ یا زوجی نیکوترین ازیشان دیده گفتم ندیده ام بخوبی ایشان کسی یا رسول
الله صلی الله علیه وسلم بروایت ابن سعید مرویست که چون عثمان رض بشرف اسلام فایز شد حکم که
عم او بود ویرا گرفته بطنابی مستحکم بست و گفت والله که ترا خلاص نسازیم از بند تا وقتیکه از دین
محدث برگشته بدین آبای و اجداد خود باز آیی عثمان رض گفت والله که هرگز ازین دین روی
بیرون نکنم و مفارقت این ننمایم انگاه چون حکم صلابت او درین مشاهده نمود او را گذاشت
و ابو یعلی از انس رض روایت کرده که گفت اول کسیکه با اهل خود بجانب حبشه هجرت نمود عثمان
بود و رسول صلی الله علیه وسلم او را گفت صحبهما الله ان عثمان لاول من هاجر الی الله باهله
بعد لوط خدا تعالی توفیق رفیق همراه عثمان و زوجه او کرد که بتحقیق عثمان اول کسی است که با
اهل خود هجرت بسوی خدا تعالی نمود بعد از لوط علیه السلام و ابن عمر از عایشه رضی الله عنها روایت
کرده که گفت چون رسول صلی الله علیه وسلم دختر خود ام کلثوم را بعثمان رض تزویج کرد ام کلثوم
را گفت شوهر تو اشبه الناس بجد تو ابراهیم علیه السلام

فصل دوم در فضایل عثمان

رض در باب خلافت و فضل ابوبکر

حدیث اول مرویست

فضایل عثمان رض نیز مذکور شده و این نیز مذکور شد که خلافت او رض بعد خلافت عمر است و از جمله احادیث که دال اند بر فضل عثمان رض

بروایت مسلم و بخاری از عائشه صدیقه رض که گفت وقتی عثمان رض نزد پیغمبر یعنی حضرت سرور انبیا صلی
الله علیه وسلم آمد ثیاب خود را جمع فرمود الا استحیی من رجل یستحیی منه الملائکه آیا شرم
نکنم از مردی که ملائکه از وی شرم میکنند حدیث دوم روایت کرد ابو نعیم در حلیه از ابن عمر که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اشد امتی حیاء عثمان سخت ترین امت من از روی حیا عثمان است
حدیث سیوم روایت کرد خطیب از ابن عباس رض و ابن عساکر از عائشه رضی الله عنها که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله اوحی الی ان ازوج کریمتی من عثمان بتحقیق خدا تعالی وحی کرد بسوی
من که تزویج کنم دختر خود را یعنی ام کلثوم رض را بعثمان رض حدیث چهارم بروایت
احمد و مسلم از عائشه رض مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان عثمان رجل حیی و انی خشیت ان اذنت
له بالدخول و انا علی تلک الحالة ان لا یبلغ فی حاجته بتحقیق که عثمان مردیست شرمگین بتحقیق
ترسیدم که اگر بدین حالت یعنی بحالتی که کشف فخذ یا ساقین خود کردم او را اذن دخول هم بخشم
که دارو نزد من نیاید و باز گردد از غایت شرم حدیث پنجم بروایت احمد و مسلم از عائشه رض ایضا
مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الا استحیی من رجل یستحیی منه الملائکه حدیث
ششم ابن عساکر از ابو هریره رض روایت کرده و ابو نعیم از ابن عمر رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
عثمان احیی امتی و اکرمها عثمان شرمگین و گرامی ترین امت منست حدیث هفتم روایت ابو نعیم
از ابو امامه که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم اشد هذه الامة بعد نبیها حیاء عثمان ابن عفان
اشد حیا در این امت بعد پیغامبر عثمان ابن عفان است حدیث هشتم روایت کرد ابو یعلی از
عائشه رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ان عثمان حیی ستیر یستحیی منه الملائکة
بتحقیق عثمان شرمگین پرده پوش و حیا دار و شرم میکند از وی ملائکه حدیث نهم طبرانی از انس روایت کرده که رسول
الله صلی الله علیه وسلم فرمود که ان عثمان لاول من هاجر باهله الی الله بعد لوط ترجمه این گذشت
حدیث دهم مرویست بروایت ابن عدی و ابن عساکر از ابن عمر که گفت رسول فرمود صلی الله علیه
وسلم ان عثمان لیشبه بابا ابراهیم جز این نیست که تشبیه میکنیم عثمان را به پدر خود ابراهیم علیه السلام
حدیث یازدهم روایت کرد طبرانی از ام عیاش رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما
زوجت عثمان ام کلثوم الا بوحی من السماء تزویج عثمان با ام کلثوم نکرده ام مگر بوحی آسمانی
حدیث دوازدهم روایت کرد ابن ماجه از ابو هریره رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
یا عثمان هذا جبرائیل یخبرنی ان الله زوجک ام کلثوم بمثل صداق رقیه و علی مثل صحبتها

ای عثمان این جبرائیل است و خبر میدهد مرا که خدا تعالی تزویج کرده است ام کلثوم را بتو بمثل مهر رقیه و بر مثل صحبت او حدیث چهاردهم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه و حاکم از عائشه صدیقه رضی الله عنها که گفت رسول صلی الله علیه وسلم عثمان را گفت یا عثمان ان الله مقمصك قميصا فان ارادك المنافقون علی خلعه فلا تخلعه حتی تلقانی ای عثمان بدرستیکه در راستی خدا تعالی ترا قمیص یعنی جامه خلافت پوشانید پس اگر اراده کنند اهل نفاق که اینجامه ترا که از خود دور کنی تو آنرا دور مکن تا وقتیکه ملاقات کنی بمن اینجمله احادیث واضحه ظاهر اند در خلافت او رضی الله عنه وایضا دلالت واضحه بر حقیت خلافت او میکنند زیرا که در حدیثی که کنایه از خلافت است نسبت قمیص که خلعت خلافت است بخدا تعالی کرده فرمود و گفت ان الله مقمصك الخ حدیث پانزدهم روایت کرد ابو نعیم و ابو یعلی از جابر که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود عثمان بن عفان ولیی فی الدنیا وولیی فی الآخرة عثمان صاحب و ناصر من است در دنیا و در آخرت حدیث شانزدهم بروایت ابن عساکر رسیده از جابر رض که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم عثمان معی فی الجنة عثمان همراه من در بهشت خواهد آمد حدیث هفدهم مرویست بروایت ابن عساکر از ابو هریره که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لکل نبی خلیل فی امته وان خلیلی عثمان بن عفان هر پیغامبری را در امت خود خلیلی است یعنی صدیقی و دوستی که در باطن و قلب جا گرفته و خلیل من عثمان بن عفان است مصنف گوید در فضائل صدیق در حق صدیق مثل اینحدیث که مذکور شد در آنجا افتاد کردیم بعضی را که اینحدیث منافاتی با حدیث مشهور که دلالت بر نفی خلة است ندارد زیرا که مراد از حدیث مشهور کمال خلت است حدیث هیجدهم روایت کرد ترمذی از طلحه و ابن ماجه از ابو هریره که پیغامبر گفت صلی الله علیه وسلم لکل نبی فی الجنة رفیق ورفیقی فیها عثمان هر پیغامبر را در بهشت رفیقی هست و رفیق من در بهشت عثمان بن عفان است حدیث نوزدهم روایت کرد ابن عساکر از ابن عباس رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لیدخلن بشفاعة عثمان بن عفان سبعون الفا کلهم استوجب النار الجنة بغیر حساب هر آئینه داخل شوند بشفاعت عثمان هفتاد هزار کس که جمیع ایشان مستوجب دوزخ باشند در بهشت بی آنکه ایشان را حساب کنند

حدیث بیستم مرویست بروایت طبرانی از زید بن ثابت که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ماکان بین عثمان ورقیة وبین لوط من مهاجر بوده میان عثمان و رقیه رضی الله عنهما میان

حدیث ... شفاعت عثمان رض

بوطء قسم بجنسی که در راه خدا ابتغاء کرده باشند یعنی بعد از هجرت بوطء قسم با اهل خود عثمان رض با اهل
خود هجرت کرد بلا فاصله کسی دیگر با این طریق هجرت نکرده باشد **حدیث بیست و یکم**
روایت کرد بخاری از عبد الرحمان سلمی که گفت زمانی که عثمان رض در خانه محاصره کرده بودند
بر آن بام مشرف شده گفت که از شما سوال دارم و سوال نمیکنم مگر از اصحاب پیغمبر رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که هر کس که بئر رومه کند مر او را است جنت و من او را حفر کردم آنگاه اصحاب گفتند
راست است که میگوی و من میدانم که تو بقول رسول صلی الله علیه وسلم عمل نمودی و مراد از جیش
عسرت لشکریست که در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم بغزای تبوک رفتند و جیش عسرت از برای
این گفتند که مردم را در جنگ تنگی و قحط و عسرت از ثمرات و زاد و مرکب و غیره بسیار واقع شد
چنانچه در کتاب سیر مذکورست و بئر رومه چاهی است در مدینه که عثمان رض آنرا حفر نموده سبیل نمود
حدیث بیست و دوم مرویست بروایت از عبد الرحمن بن خباب که گفت حاضر بودم نزد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم که ترغیب میفرمود مردمان را بتجهیز جیش عسرت آنگاه عثمان بن عفان گفت یا رسول
الله صلی الله علیه وسلم بر من است که صد شتر مع اسباب و آلات در راه خدا تعالی بدهم باز رسول الله صلی
الله علیه وسلم تحریص و ترغیب نمود دیگر بار عثمان رض آمد و گفت یا رسول الله بر من است دویست
شتر مع اسباب آن بدهم در راه خدا تعالی کرت سیوم که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تحریص نمود
عثمان رض گفت یا رسول الله سه صد شتر مع جهاز و یراق دارم که صرف لشکر در راه خدا تعالی
کنم آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرود آمدن از منبر فرمود ما علی عثمان ما عمل بعد هذه
باکی نیست بر عثمان اگر کاری کند بعد ازین یعنی خیر و تصدق و کفارت گناهان است **حدیث
بیست و سیوم** مرویست از ترمذی و حاکم صحیح کرد آنرا از عبد الرحمن بن سمره که گفت وقتیکه
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تجهیز جیش عسرت میکرد عثمان آمد با هزار دینار طلا و آنرا در کنار
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ریخت و آنحضرت آن دینار را قبول فرمود و گفت ما ضر
عثمان ما عمل بعد هذا الیوم یعنی ضرر نرساند عثمان را آنچه بعد ازین کند **حدیث بیست و
چهارم** مرویست بروایت ترمذی از انس رض که گفت چون رسول صلی الله علیه وسلم امر نمود
ببیعت رضوان در آن وقت عثمان رض بطریق رسالت از جانب رسول در مکه رفته بود و جمیع بیعت کردند
آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود عثمان فی حاجة الله تعالی و حاجة رسوله ص عثمان
رض بحاجت خدا و رسول خدا رفته بود و هر دو دست مبارک خود را بر یکدیگر زده و بیعت کرد پیمان

رسول صلی الله علیه وسلم دستی که عوض دست عثمان رض آورد بهتر بود ازآنها که دست خود آورند جهت بیعت و نسبت حاجت که در حدیث بخدا تبارک و تعالی کرده بطریق استعاره و تمثیل چنانچه مقرر است در علم بیان **حدیث بست و پنجم** روایت کرد ترمذی از ابن عمر رض که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بعد از من فتنه واقع خواهد شد اشارت بعثمان رض کرده فرمود یقتل هذا مظلوما یعنی عثمان رض در آن فتنه کشته خواهد شد حال آنکه مظلوم بوده باشد **حدیث بست و ششم** روایت کرد ترمذی و ابن ماجه و حاکم صحیح کرد آن را از مرة بن کعب که رسول صلعم ذکر فتنه کرد و گفت در بین نزدیکی واقع خواهد شد در بین اثنا مردی جامه بر سر کشیده میگذشت آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هذا یومئذ علی الهدی این شخص در آن روز بر راه و دلالت خیر باشد چون برخاستم و دیدم که آن شخص عثمان بن عفان است که این شخص فرمود **حدیث بست و هفتم** روایت کرد ترمذی از عثمان رض که در روز محاصره گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم عهد الی عهدا فرمود خدا تعالی قمیص خلافت ترا خواهد پوشانید اگر منافقان اراده خلع آن کنند قبول مکن و صبر کن تا وقتیکه من رسیدم **حدیث بست و هشتم** روایت کرد حاکم از ابو هریره که عثمان رض دو نوبت بهشت را از رسول صلی الله علیه وسلم خریده بود نوبتی در وقت حفر بیر رومه و نوبتی در وقت تجهیز جیش عسرت **حدیث بست و نهم** روایت کرد ابن عساکر از ابو هریره رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود عثمان من اشبه اصحابی خلقا یعنی عثمان شبیه ترین اصحاب منست از روی خلق **حدیث سی ام** روایت کرد طبرانی از عصمة بن مالک که گفت در وقتیکه ام کلثوم دختر رسول صلی الله علیه وسلم زوجه عثمان رض فوت شده بود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود زوجوا عثمان لو کان لی ثالثة لزوجته وما زوجته الا بالوحی دختران خود را نکاح کرده دهید بعثمان اگر مرا ثالثی غیر آن دو دختر بودی بنکاح آوردمی بعثمان و این تزویج نیست مگر بوحی از جانب خدا تعالی **حدیث سی و یکم** روایت کرد ابن عساکر از حضرت علی رض که گفت از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که عثمان رض را میگفت که لو ان لی اربعین بنتا لزوجتک واحدة بعد واحدة حتی لا یبقی منهن واحدة اگر چهل دختر مرا می بودی تزویج بتو میکردم یکی بعد از یکی تا آنکه یکی از ینها باقی نمی ماند **حدیث سی و دوم** روایت کرد ابن عساکر از زید بن ثابت که گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت مر بی عثمان وعندی ملک من الملائکة فقال شهید یقتله قومه انا نستحیی منه عثمان بجانب من مرور واقع شد در وقتیکه فرشته از فرشتگان نزدیک من بود

انگاه آن فرشته گفت ایمرد شهید خواهد شد قوم وی وی را خواهد کشت و تحقیق که ما فرشتگان
از وی شرم میکنیم **حدیث سی و سیوم** روایت کرد از ابن عمر که پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم فرمود ان
الملئکة من عثمان کما تستحیی من الله و رسوله که ملائکه شرم میدارند از عثمان هم چنانچه شرم
میدارند از خدا و رسول او صلے اللہ علیہ وسلم و روایت کرد ابن عساکر از حسن که نزد او ذکر حیاء عثمان
میکرد و میگفت اگر اندرون خانه بودی و در خانه محکم بستی و جامه خود دور کردی که آب بر اعضا
ریزد حیا او را مانع میشد که پشت خود را راست کردی تا آب بجمیع اعضا رسد **حدیث سی و**
چهارم ابن عدی از حدیث انس مرفوعا روایت کرده اند که رسول الله صلے اللہ علیہ وسلم فرمود
ان لله سیفا مغمودا ما دام عثمان حیا فاذا قتل عثمان جرد ذلك السيف فلم يغمد الی
یوم القیامة بتحقیق که مر خدا راست شمشیری که در غلاف است مادامیکه عثمان رض در حیات است و زمانی
که مقتول شود بیرون می آید و باز در غلاف نخواهد رفت تا روز قیامت و اند باین حدیث منفرد است
و مر او را منکری چند ست **فصل سیوم** در بعضی دیگر از آثار و بعض فضائل عثمان رضی الله عنه
در بیان شهادت که خدا تعالی او را بان گرامی داشت و رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود و هو
الصادق المصدوق بان وعده فرمود و خبر داد که عثمان رض مظلوم کشته خواهد شد و او بر
هدایت و طریق حق باشد قال رسول الله صلے الله علیه وسلم یقتل هذا مظلوما کشته خواهد شد
اینمرد یعنی عثمان رض در حالتیکه مظلوم شده باشد و اینحدیث را بغوی روایت کرده در مصابیح و از جمله احادیث
حسان شمرده و ترمذی نیز روایت کرده و گفته که حدیث حسن غریب است و احمد رحمة الله علیه نیز
تصحیح کرده راوی گوید آنچه پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم فرموده بفعل در آورده اند و او را بجان شهید کردند
در حالتیکه مصحف در کنار داشت و چون آیت فسیکفیکهم الله وهو السميع العليم رسید
خون بچکید و در شفاء آورده که عثمان رض کشته خواهد شد در حالتیکه قرآن میخوانده باشد خدا تعالی
او را جامه خواهد پوشانید و بعضی مردم اراده خلع آن خواهند کرد و باین سبب خون و آیه فسیکفیکهم الله
خواهد چکید و مرویست بروایت حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما این لفظ از رسول صلے اللہ علیہ وسلم
یا عثمان تقتل وانت تقرأ سورة البقرة فتقع قطرة من دمك علی فسیکفیکهم الله بتحقیق که رسول
صلے اللہ علیہ وسلم فرمود ای عثمان مقتول خواهی شد در حالتیکه سوره بقره میخوانده باشی و قطره
خون تو بر فسیکفیکهم الله خواهد چکید لیکن ذهبی گفته که این حدیث موضوع است یعنی قول او انت تقرأ سورة
البقرة الخ موضوع است و اما اخبار اصل قتل صحیح است چنانچه در بسیاری از احادیث ثابت و تصریح

واقع شد از انجمله حدیث زبیر که در آخر فضائل ابوبکر رض مذکور شد و از انجمله حدیث صحیح است
که رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر فتنه کرد و درین اثنا مرور مردی را در حضرت رسول الله صلی
الله علیه وسلم واقع شد فرمود که این مرد در آن فتنه مظلوم کشته خواهد شد و ابن عمر گفت چون
نظر کردم دران مرد دیدم که عثمان رض بود و شهادت عثمان در سنه خمس و ثلثین بود در وسط
ایام التشریق و زبیر بروی نماز گذارد بنا برانکه وصیت کرده بود و در حش کوکب در بقیع مدفون
شد و او رضی الله عنه اول کسی بود که در آن موضع مدفون شد و بعضی گفته اند که شش روز
از شهر ذوالحجه مانده بود که شهید شد عمر عثمان رض هشتاد و دو سال بود باختلاف کثیر که در آن
واقعه است روایت کرد ابن عساکر از جمعی که قاتل عثمان رض مردی بود ازرق و اشقر از مصر که نام
او حمار بود و امام احمد رحمة الله علیه از مغیره بن شعبه روایت کرد که گفت نزد عثمان رض رفتم وقتیکه
محصور بود با او گفتم که تو امیر عامه مومنانی و حال آنکه بر تو این مشقت نازل شده من سه امر بر
تو عرض میکنم یکی ازینها اختیار کن یکی آنکه بیرون رو با ایشان مقابله کن زیرا که قوت و شوکت
و دبدبه و لشکر داری و تو برحقی و ایشان بر باطل یا آنکه دری دیگر از صفت خانه بگشا و از آن
در بیرون برو و بر راحله نشین و متوجه مکه شو و چون آنجا روی این جماعت محاربه با تو دران
موضع حلال نمیدانند و تو سالم خواهی ماند یا آنکه بجانب شام توجه نمائی چرا که این جماعت که ترا
محاصره کرده اند از اهل شام اند و معاویه دران جانب است عثمان رض جواب داد اما آنکه میگوئی
که مقاتله کن نمیخواهم که کسی باشم که در امت رسول صلی الله علیه وسلم مخالفت کرده باشم بخون
ریزی مسلمانان و اما آنکه میگوئی بیرون شو بجانب مکه از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود
یلحد رجل من قریش بمکة یکون علیه نصف عذاب العالم خواهد بود مردی از قریش که در مکه
رود از مدینه و نصف عذاب عالم مر او را خواهد بود نخواهم که آنکس من باشم و اما میگوئی که باهل
شام ملحق شو نمیخواهم که دار هجرت و مجاورت پیغمبر را بگذارم و بشام روم و ایضا ابن عساکر
از ابی ثور فهمی روایت کرده که گفت نزد عثمان رض رفتم وقتیکه او را محاصره کرده بودند گفت
ده خصلت را نزد پروردگار خود ذخیره کرده ام یکی آنکه رابع اربعه ام یعنی بعد از سه کس باسلام درآمده
ام دیگر آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم دختر خود را بامن نکاح کرد دیگر آنکه رسول صلی الله علیه وسلم
چون او وفات یافت دختری دیگر در .... نکاح من آورد دیگر آنکه من تغنی نکردم
و دست راست خود بر فرج خود ننهادم از آن روز که بیعت کرده ام بر رسول صلی الله علیه وسلم

دیگر آنکه از وقتیکه بشرف اسلام فائز شده ام هیچ روز جمعه بر من نگذشته ست مگر آنکه در آن روز بنده
شده آزاد کردم دیگر آنکه در اسلام و جاهلیت زنا نکرده ام و دزدی نیز نکرده ام نه در اسلام
و نه در جاهلیت هرگز و قرآن مجید را جمع کرده ام در عهد رسول صلی الله علیه وسلم و مرویست
بروایت ابن عساکر ایضاً از یزید بن حبیب رض که گفت بمن رسید که جمیع مردم که بر عثمان رضی الله عنه
رفتند صحابت و خطا از ایشان واقع شد و مرویست بروایت ابن عساکر ایضاً از حذیفه که گفت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اول فتنها قتل عثمان بود و آخر فتنها خروج دجال و آنکه سوگند بآن
که نفس من بید قدرت اوست که هر کس که در دل بمقدار حبه خردلی از دوستی قتل عثمان رضی الله عنه
باشد از دنیا نرود مگر بمتابعت دجال اگر بیابد او را و اگر ایام او را درنیابد در قبر او
ایمان خواهد آورد و مرویست از ابن عساکر که گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود اگر مردم
طلب خون عثمان نکنند از آسمان سنگ میبارید بنا بران معاویه و عائشه رضی الله عنهما درین باب
در طلب خون عثمان شتابی کردند و ابن عباس ایضاً از امام الجن و الانس حسن رض روایت کرده
که گفت در وقتیکه عثمان را مقتول ساختند حضرت علی کرم الله وجهه غائب بود در مزرعه که داشت
بود و چون این خبر باو رسید گفت اللهم انی لم ارض و لم امال بار خدایا من راضی نبودم بقتل عثمان
و مساعدت معاونت نکردم دیگری را بر قتل او و در روایت کرد حاکم و صحیح نمود آنرا قیس بن عباده که
گفت در روز جمل از علی رضی الله عنه شنیدم که گفت اللهم ابرء الیک من دم عثمان و لقد
طاش عقلی یوم قتل عثمان و انکرت نفسی و جاؤنی للبیعة فقلت والله انی لاستحیی ان ابایع
عثمان لم یدفن بعد فانصرفوا فلما رجع الناس فسألونی البیعة قلت اللهم انی مشفق مما
اقدم علیه ثم جاءت عزیمة فبایعت فقالوا یا امیر المؤمنین فکانما صدع قلبی قلت
اللهم خذ منی لعثمان حتی ترضی بار خدایا من بری ام و پاک ام از خون عثمان رض و در روز قتل او
مرا حیرانی دست داده بود و نفس من منکر بود و چون جهت بیعت نزد من آمدند گفتم بار خدایا
که من شرم میدارم از آنکه بیعت کنم با قومی که عثمان رض را کشته اند و شرم میدارم از خدا که با من بیعت
کنند و حال آنکه هنوز عثمان رض مدفون نشده و چون عثمان را دفن کردند و مراجعت نمودند
باز آمدند طلب بیعت کردند پس چون گفتند ای امیر المؤمنین گویا که دل من شگافته شد گفتم بار خدایا
فرا گیر این را از من برای عثمان رض تا خشنود باشی و مرویست بروایت ابن عساکر از ابی خلده حنفی
که گفت شنیدم از علی کرم الله وجهه میگفت که بنی امیه زعم میکنند که من قتلت عثمان لا والله

الله الا هو ما قتلت ولا مالیت ولقد نهیت فعصونی بتحقیق که بنی امیه عم کرده که من
عثمان را کشته ام وحال آنکه چنین نیست بتحقیق خدای که غیر او خدائی نیست که عثمان رض را مقتول نساختم و مساعدت
ومعاونت کسی را بر قتل او نکردم و هر آئینه منع کردم قتل عثمان را لیکن از من نشنیدند و با من عصیان
ورزیدند ایضاً ابن عساکر از سمره روایت کرده که گفت اسلام در حصاری بلند و مضبوط بود
قاتلان عثمان دران رخنه کردند که سد آن رخنه نخواهد شد تا روز قیامت مر تسبیا از عبد الرزاق
که گفت عبد الله بن سلام نزد جمعی که عثمان رض را محاصره کرده بودند آمد و گفت ای مسلمانان
عثمان را رض مقتول مسازید بخدای سوگند که مقتول نسازد او را یکی از شما مگر آنکه روز قیامت
مقطوع الید نزد پروردگار آید و بتحقیق شمشیر الٰهی در غلاف است همیشه و اگر عثمان را بکشید
خدای تعالی او را از غلاف بیرون آورد و هرگز بغلاف درون نرود تا روز قیامت هیچ
پیغامبری را مقتول نساختند مگر آنکه خدای تعالی مبادله آن پیغامبر هفتاد هزار کس را نساخت خلیفه
از خلفاء او را مقتول نسازند مگر آنکه بعوض آن خلیفه سی و پنج هزار کس مقتول نسازد قبل از آنکه
مجتمع شوند و ابن عساکر از عبد الرحمن بن مهدی روایت کرد که گفت مر عثمان را دو خصلت
بود که ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما آن دو خصلت حاصل نشد یکی آنکه نفس خود را صبر فرمود تا
وقتیکه کشته شد دوم آنکه جمیع مردم را بیک مصحف جمع نمود و ابو نعیم در دلائل از ابن عمر رض
نقل کرده در وقتیکه عثمان رض خطبه میخواند جهجاه غفاری برخاست و عصا از دست او رضی الله
عنه گرفت و بزانوی خود نهاده آن عصا را شکست راوی گوید هنوز سال نرسیده که مرض
آکله در پای وی پیدا شد و بهمان مرض مرد **باب هفتم** در خلافت امیر المومنین و امام المتقین افضل
البشر بعد محمد صلی الله علیه وسلم و بعد الائمة الثلاثة رضوان الله عنهم علی المرتضی کرم الله وجهه
ابن ابیطالب باید که قصه عثمان رضی الله عنه بر آن مقدم داریم زیرا که خلافت حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه بر قتل عثمان رض مترتب است بواسطه متابعت اهل حل و عقد در آنوقت چنانچه
خواهد آمد انشاء الله تعالی و از حمزه مرویست بروایة ابن سعد از زهری که گفت عثمان رض
دوازده سال والی امر خلافت بود و شش سال مردم ناشاکری از وی نداشتند و نزد قریش دوستر
بود از عمر رضی الله عنه زیرا که عمر رض شدت و غلظت با ایشان میکرد و چون عثمان رض والی شد
با ایشان ملاینت و نرمی سلوک مینمود و طریق مواصلت و موافقت پیش گرفته بود لیکن در
سال آخر فتور و قصور در امر قریش پدید آمد و اهل بیت و اقارب خود را پیش کشید و ایشان را

بر عهده و عمل سیدت و عطا مالی میشود و تاویل اینکه حصه ایشان بود اینها بان امر فرموده میگفت
ابوبکر و عمر رض نیز بکه حصه ایشان بود از بیت المال نمیگرفتند ترک کرده بودند و من میگیرم و
با قارب خود تقسیم میکنم بنابرین امور مذکوره مردم بر او انکار کردند و ابن عساکر از زهری روایت
کرد که گفت ابن مسیب را گفتم خبر ده مرا از کیفیت قتل عثمان رض که چه بود و دین امر شان او و شان
مردم و چرا اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم ترک نصرت او کردند ابن مسیب گفت که عثمان رض مظلوم
کشته شد و کسیکه او را کشته ظالم بود و هر که ترک نصرت و اعانت او کرده معذور بود و گفتم
حقیقت آنرا بیان کن گفت عثمان رض والی امر خلافت شد بعضی از اصحاب ولایت و امارت
او را مکروه پنداشتند بواسطه آنکه قوم خود را دوست میداشت و گاه بود که یکی از بنی امیه که صحبت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیافته بود والی میساخت و اموری که اصحاب منکر آن بودند از و صادر میشد چون امر
آن والی را بعثمان رض عرض میکردند آن کس را عزل نمیکرد و از آن منصب در سنه آخر بنی اعمام
خود را والی امور ساخت و دیگر از عزل نمود و ایشانرا بتقوی امر فرمود از انجمله عبدالله بن
ابی سرح را والی مصر ساخت و چند سال در آن شهر والی بود و وقتی اهل مصر آمدند بمدینه و از عبدالله
مذکور شکوه کردند که بر ما ظلم میکند و قبل ازین نیز میان عثمان و عبدالله بن مسعود و ابوذر و عمار بن یاسر
نزاع واقع شده بود و بنو هذیل و بنو زهره آنرا در دل خود داشتند و بنو مخزوم بواسطه عمار بن یاسر
از عثمان دل تنگ آمده بودند و چون اهل مصر شکوه عبدالله بن ابی سرح کردند عثمان رض کتابتی نوشت   بودند
او را تهدید کرد و نهی از آن اعمال فرمود عبدالله مذکور اباکرد و از آنکه سخن عثمان رض بشنود
در باب آن جماعت و آنکس که کتابت از جانب عثمان رض آورده بود بقتل رسانید اهل مصر چون این
حال شنیدند هفتصد کس متفق شده بمدینه آمدند و در مسجد نزول کردند و نزد اصحاب پیغمبر شکوه
آغاز کردند در مواقیت صلوة از آنچه عبدالله بن ابی سرح با ایشان کرده بود آنگاه طلحه بن عبیدالله
برخاسته متکلم شد و سخنی سخت بعثمان رض گفت عایشه رض کسی نزد عثمان فرستاد و گفت
اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم نزد شما آمده اند و التماس میکنند که این عامل را عزل کنید و لیکن ابا
مینمائید و حال آنکه آنمرد شخصی از ایشانرا کشته است ایشانرا طریق عدل و انصاف مرعی
دارید و دیگر آنکه علی کرم الله وجهه آمده گفت این جماعه اراده ندارند مگر آنکه شخصی را بجای آن شخص
نصب کنی و حال آنکه قبل ازین دعوی خون میکردند این عامل را عزل کن و میان ایشان
حکم کن اگر حقی برو ثابت کنند طریق عدالت مرعی دار عثمان رض گفت هر کس را که ایشان

اختیار کنند بجای او و نصیب کنم اتجاعت محمد بن ابی بکر را رض اختیار کردند و عثمان رض او را
والی گردانید فرمان جهت او نوشتند بجانب مصر متوجه شد و بعضی از مهاجران و انصار با
باتفاق ایشان رض و عبد الله بن ابی سرح بکجا منجر خواهد شد و چون محمد بن ابی بکر با رفقا ر
سه روز راه از مدینه دور شدند در اثنای راه غلامی سیاه دیدند که بر شتری سوار است و شتر
را بسرعتی تمام میراند گویا کسی را میجوید یا از کسی میگریزد انگاه اصحاب رسول صلعم با او گفتند حال
قضیه تو چیست این باشد که از کسی میگریزی یا کسی را میجوئی گفت من غلام امیر المومنین عثمانم
که مرا نزد عامل مصر فرستاده است گفتند او در همین مقام حاضر است بیا نزد او در و یکم گفت مرا
با این عامل کار نیست بلکه نزد عامل اول میروم انگاه محمد بن ابی بکر را خبر دار گردانیدند او کسی
را بطلب غلام فرستاد او را گرفته آوردند و چون از وی پرسیدند که غلام کیستی گاهی میگفت غلام
حضرت امیر المومنین عثمانم و گاهی میگفت غلام مروانم اتفاقا مردی در آنجا حاضر بود آن غلام
را بشناخت گفت این غلام مروانست پرسیدند که بچه مهم بمصر میروی و کتابتی همراه داری یا نه
گفت برسالتی میروم و کتابتی نیز دارم چون تفتیش کردند غیر از دواتی خشک شده چیزی دیگر نبود
چون دوات را متحرک ساختند چیزی در آن بود و بیرون نمی آمد انگاه آن دوات را شکافتند
و کتابتی از آنجا بیرون آمد محمد بن ابی بکر جمعی که از مهاجر و انصار در آنجا حاضر بودند ایشان
را طلب نموده آن کتابت را خواندند و مضمون آن کتابت این بود که از عثمان نوشته شد
بجانب ابن ابی سرح که محمد بن فلان و فلان که بآنجانب آیند در قتل ایشان حیله کن و کتابت ایشان را
باطل سازی بر عمل خود باقی و برقرار باشی تا وقتیکه پیغامی یا نامه من بتو رسد و اگر کسی از ایشان تو
بشکایت بطرف من آید او را حبس کن تا وقتیکه خبر بتو رسد انشاء الله تعالی انگاه محمد بن ابی بکر و اصحاب
فارغ شدند از خواندن کتابت آنرا مهر جمعی که همراه او بودند رسانیدند و بکسی این سپردند
و بجانب مدینه مراجعت نمودند و در مدینه حضرت امیر المومنین علی و طلحه و زبیر و سعد غیر ایشان
از اصحاب محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم یکجا آمدند و بر مضمون کتابت و قصه غلام اطلاع یافتند
هیچکس از اهل مدینه نماند مگر آنکه بر عثمان رض ایشان و خشم نمودند و جمعی که بواسطه ابن مسعود و ابو ذر
و عمار در غضب بودند غیظ و غضب ایشان زیاده گشت و اصحاب محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
جمیعا غمناک شده بمنزلهای خود رفتند و جماعه مذکور عثمان را محاصره کردند و محمد بن ابی بکر
بجماعت بنی تمیم و غیر ایشان بر تو لشکر کشیدند و چون ... ابن عمر و طلحه و زبیر و سعد

وعمار را و جمعی دیگر از اصحاب را جمیع اصحاب ابن ابی طلب بودند و نیز دو عثمان رضی الله عنه رفت با غلام و شتر و
کتابت مذکوره آنگاه بجانب عثمان التفات نموده گفت این غلام مر ترا شماست گفت بلی
باز گفت این کتابت شما نوشته اید عثمان رضی قسم یاد کرد و سوگند خورد که این کتابت من ننوشته ام
و کسی را امر نکرده ام بنوشتن آن و باین علم ندارم گفت مهری که برین کتابت است از شماست
عثمان رض گفت بلی مهر من است از سلی رض گفت چگونه غلام شما با شتر و کتابتی که مهر شما
بیرون بیرود و شما خبر ندارید باز عثمان رض قسم یاد کرد که این کتابت ننوشته ام و بنوشتن
آن امر نکرده ام و من غلام را بجانب مصر روانه نکرده ام آنگاه معلوم صحابه شد که
این کتابت بخط مروان است و در امر عثمان رض شکوه کردند گفتند مروان را بما تسلیم کن
و مروان چون در خانه عثمان بود از تسلیم نمودن او امتناع نمود و اصحاب بواسطه امتناع
از تسلیم مروان شاکی و غضبناک از منزل عثمان رض بیرون آمدند و نزد ایشان ظاهر و واضح
بود که عثمان رض سوگند دروغ یاد نمیکند و از همه خبر ندارد و لیکن قومی گفتند که ابرا ذمه عثمان
رض نمیشود مگر آنکه مروان را بما تسلیم نماید و با و مباحثه میکنیم و بدانیم که چون امر نموده است بقتل و ورد
از اصحاب مصطفے صلی الله علیه وسلم بدون حال بیرون نیست اگر عثمان رض نوشته باشد او را عزل
میکنیم و اگر مروان از زبان عثمان نوشته در امر مروان نظر خواهیم کرد و بعد از حکایت اصحاب از خانه
بیرون نیامدند و عثمان مروان را نزد ایشان نفرستاد و از قتل او اندیشید بنا برین آن گروه محاصره
کردند و آب از وی منع نمودند راوی گوید عثمان رض روزی در ایام محاصره بر آن گروه حاضر شد
و گفت آیا علی در میان شماست گفتند نه گفت آیا سعد در میان شماست گفتند نه آنگاه ساکت
شد و بعد از لحظه دیگر گفت آیا کسی هست که از من خبر بنزد علی رضی الله عنه رساند شاید که آبی از جهت ما
بفرستد چون خبر بحضرت علی رسید مشک آب فرستاد و چون اهل محاصره از وصول مانعت نمودند
بنا برین جمعی از موالی بنی هاشم و بنی امیه بیرون آمدند تا وقتیکه بزحمت تمام آب بعثمان رض رسانیدند
آخر خبر رسید نزد علی که جماعت اراده قتل عثمان دارند علی فرمود که ما میخواهیم از عثمان الا مروان
و ما قصد عثمان نکرده ایم آنگاه قرة العین سبط رسول صلی الله علیه وسلم امام حسن و حسین را فرستاد
و گفت شمشیرهای خود را بردارید و در دروازه عثمان بایستید و مگذارید که کسی بعثمان مزاحمت
رساند و طلحه رضی الله عنه نیز پسر خود را فرستاد که منع مردم کنند از دخول بر عثمان و طلب
اخراج مروان از وی نمایند درین اثنا جمعی که محاصره کرده بودند شروع در تیر اندازی

صحابه کردند چنانچه روی حضرت حسن بن علی المرتضی خون آلوده شد و
مروان که اندرون خانه بود نیز مجروح و محمد بن طلحه نیز خون آلوده شد و سر قنبر مولی
شاه مردان علی رض شکسته شد و چون محمد بن ابی بکر رضی الله عنه ملاحظه این امر نمود ترسید که
بنو هاشم بواسطه امام حسن و حسین غضب کنند و فتنه ظاهر گردد بنا برین دست آن دو کس
که مروان را بقتل ایشان اشارت کرده بود بگرفت و گفت اگر بنو هاشم از نمیمتی خبر یابند
که روی حضرت امام حسن بن علی خون آلوده شد فی الحال مردم را از حوالی خانه عثمان رض
دور کنند و آنچه اراده ماست باطل خواهد شد پس باید که شما همراه من باشید تا از دیوار خانه او بالا
رفته مروان را بقتل رسانیم قبل از آن که کسی واقف این امر شود و انگاه محمد با آن دو مرد از طرف
خانه مردی از انصار بدیوار عثمان بالا رفته بموضعی که عثمان بود آمدند و غیر از زوجه کسی
پیش او نبود زیرا که مردمی که با عثمان رض بودند جمیعا در پشت بام بودند و هیچ کس از این مردم بر این
معنی مطلع نشد آنگاه محمد با آن دو شخص را گفت چون زوجه عثمان با او دست شما و نیز همین مقام
باشید تا من پیشتر روم و او را مضبوط به بندم چون شما را طلب نمایم در آئید و او را بزنید تا کشته
شود انگاه داخل شد و محاسن عثمان بگرفت و عثمان گفت و الله اگر پدر تو مینید این جور و ستمی که تو بحال من
میکنی هر آینه چنین نمیکردی و نمی پسندید محمد چون نام پدر بشنود دست او را سست شد بعد از آن
آن دو مرد او را مقتول ساختند و روی بگریز نهادند از آن راهی که آمده بودند و زوجه عثمان رض
فریاد بر آورد و لیکن بواسطه خانه و کثرت مردم بیرون کسی فریاد او نشنیدند تا زنی که بر بام
خانه بر آمد و گفت امیر المومنین عثمان را کشته اند چون مردم آمدند دیدند که او را رضی الله عنه
مذبوح ساختند و چون این خبر بحضرت علی و طلحه و زبیر و سعد و اهل مدینه رسید از استماع این
خبر عقل از سر ایشان برفت و متحیر گشته بخانه عثمان رض آمدند دیدند که مقتول شده و آنرا ستر جاء
علی رض با پسران خود عتاب فرموده گفت امیر المومنین را چگونه کشتند و حال آنکه شما دروازه
خانه را مضبوط نموده بودید و حسن احسن الخلق را لطمه زد و محمد بن طلحه و عبد الله بن زبیر را دشنام
داد و غضبناک شده بمنزل خود تشریف ارزانی داشت انگاه آن جماعت بجانب علی شتافتند
و گفتند دست بکشا تا با تو بیعت کنیم علی گفت شما را باین رجوعی نیست بلکه این امر به
اهل بدر است هیچکس باقی نماند مگر آنکه نزد حضرت علی آمدند گفتند ما احق و اولی از شما نمیدانیم دست
بکشا تا بیعت کنیم علی رض قبول نکرد مروان و ولد مروان بر قرار اختیار نمودند و علی نزد

و باو بیعت کردند … قرار را

زوجه عثمان آمد واز وی سوال کرد که قاتل عثمان که بود گفت من ندانم دو مرد آمدند که اینان
را نشناختم و محمد بن ابی بکر با آن دو مرد همراه بود و بیان آن وقایع بتفصیل نزد علی نمود آنگاه علی کسی را
بطلب محمد ابی بکر فرستاد چون حاضر شد از وی سوال کرد از آنچه زوجه عثمان نقل کرده بود گفت آنچه او
میگوید سخن است والله که من داخل بر عثمان شدم و اراده قتل او داشتم لیکن نام پدر من بر زبان
راند او را گذاشتم و تائب شدم بسوی خدا والله که او را نکشتم و نگاه نداشتم که کدام کس کشت زوجه
عثمان گفت محمد بن ابی بکر راست میگوید ولیکن او ایشان را بدرون خانه آورده بود این تشنیع ترغیب
فرمود ابن سعد گوید بیعت علی وقت صبح روز دویم از قتل عثمان بود در مدینه بود و ناگاه بیعت
نمودند و گفته اند که طلحه و زبیر بیعت حضرت اسد الله الغالب علی را کاره بودند و بعد از آنکه
بیعت کردند از مدینه بیرون رفتند و بمکه آمدند و چون عایشه رض در مکه بود او را برداشته بجانب
بصره توجه نمودند و طلب خون عثمان میکردند چون این خبر بسمع علی رسید عنان عزیمت عراق
عرب معطوف ساخته در بصره با طلحه و زبیر و اتباع ایشان ملاقی شده در ماه جمادی الآخر سنه
ست و ثلثین میان فریقین محاربه واقع شد سیزده هزار کس از آنجمله یکی طلحه و دیگر زبیر بود و در آن
واقعه که مشهور است بواقعه جمل کشته شدند و علی رض ده روز در بصره اقامت فرمود آنگاه متوجه
کوفه شد با معاویه بعد از استماع این اخبار از جانب شام خروج نمود و علی رض نیز بجانب او در ماه
صفر سنه سبع و ثلثین در صفین تلاقی فریقین دست داد و در آن موضع ایام قتل متمادی شد و
خلقی کثیر بقتل آمدند آنگاه اهل شام باستصواب عمرو بن عاص واقعه مصاحف و معرکه حکمین شد که عمرو بن
عاص از طرف معاویه و ابوموسی اشعری از طرف علی حکم شوند و در سال آینده فریقین در موضع اذرح
مجتمع شده در حال است نظر کنند با این مضمون وثیقه نوشته شد و معاویه بجانب شام مراجعت
نمود و علی بجانب کوفه و جمعی کثیر از اصحاب علی که بخوارج مشهور اند بر علی خروج کردند و گفتند لا حکم الا الله
سبحانه و تعالی و در حروراء که قریه از قریات کوفه است لشکر گشتی نمودند و علی ابن عباس را نزد ایشان
فرستاد و مباحثه و مخاصمه آن جماعت نمود ایشان را ملزم ساخت و بعد از الزام جمعی کثیر از آن عقیده
رجوع نمودند و قومی باعتقاد فاسد خود ثابت ماندند و بنهروان رفتند آنگاه علی بر سر آن جماعت
رفته ایشان را بقتل رسانید و ذو الثدیه که رسول صلی الله علیه وسلم خبر داده بود در میان کشتگان
پدید آمد و این واقعه در سنه ثمان و ثلثین بود و در شعبان همین سال بموجب قاعده اجتماع مردم در
موضع اذرح واقع شد و سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و غیر ایشان از اصحاب درین انجمن

حاضر بودند انگاه عمرو بن العاص مکری نموده بابوموسی گفت تو از من افضلی و بزرگتری باید که در تکلم
درین امر مقدم نمائی و ابوموسی فریب خورده پیشدستی نموده حضرت علی را از امارت خلع نموده
چون نوبت عمرو بن عاص رسید معاویه را امیر ساخت و با او بیعت کرد و مردم درین امر متفرق
شدند و علی هم بر خلاف اصحاب مانند و از کثرت غیظ دستهای مبارک میگزید و میگفت اعصانی
واطاع معاویة مردم من عصیان ورزیدند و اطاعت معاویه میکنند این بود خلاصه وقایع
که بیان کردیم و تفصیل زیاده مناسب این کتاب نبود تا آنکه لایق باینمقام اختصار است زیرا که رسول
صلی الله علیه وسلم اطلاع بوقوع این وقایع داشته بشا برین فرمود اذا ذکر اصحابی فامسکوا
زمانیکه ذکر صحابه من مذکور شود در باب ایشان زبان خود نگهدارید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
واقعه جمل و واقعه صفین و قتال عائشه و زبیر با علی کرم الله تعالی وجهه هم بما خبر داده بود چنانچه
بصحت رسیده از حاکم و بیهقی از ام سلمه رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه وسلم ذکر خروج
امهات مومنین کرد انگاه عائشه رضی الله عنها تبسمی نمود بعد از آن رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انظری
یا حمیراء ان لا تکونی انت ای حمیرا نظر کن که تو نباشی باز بجانب علی ملتفت شده گفت
ان ولیت من امرها شیئا فارفق بها اگر در چیزی والی امر عائشه کردی با و رفق کن
ایضا روایت نموده اند که زبیر مذکورین از ابی الاسود روایت کرده اند که گفت من حاضر بودم که زبیر بیرون
آمد علی را میجست انگاه علی میگفت ای زبیر بخدای سوگند میدهم ترا که از رسول صلی الله علیه وسلم
شنیده که فرمود تقاتله وانت له ظالم ای زبیر ترا بحضرت علی مقاتله خواهد بود و در آنوقت
تو ظالم خواهی بود چون زبیر رضی الله عنه این سخن شنید باز گردید و در روایت ابو یعلی و بیهقی آنکه زبیر رض
گفت بلی شنیدم و لیکن فراموش کرده بودم و بزاز و ابو نعیم از ابن عباس مرفوعا روایت
کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازواج مطهرات را خطاب فرموده گفت که
کدام یک از شما که صاحب جمل احمر باشد خروج کند در موضع حوأب سگان آن موضع بانگ زنند و گرد
حوالی او بسیاری از مردم کشته شوند تنبیه معلوم شد از احادیث سابقه که مستحق خلافت بعد
از ائمه ثلاثه امام مرتضی و صلے مجتباست باتفاق اهل حل و عقد مثل طلحه و زبیر و ابو موسی
و ابن عباس و خزیمه ابن ثابت و ابو الهیثم ابن التیهان و محمد بن سلمه و عمار بن یاسر و در شرح مقاصد
از بعضے متکلمین نقل کرده که اجماع بر خلافت حضرت علی منعقد شده و در زمان شوری بر
خلافت حضرت علی آن بود که اگر عثمان نبودی خلافت حق علی بود رضی الله عنه اجماعا

وچون بسبب قتل عثمان از میان ایشان اجماع بر خلافت علی (ع) نماند و از این جهت است که امام الحرمین
گفته که اسناد و اعتباری نیست بر قول کسی که گفته است اجماع بر امامت
علی منعقد نشده زیرا که هیچکس انکار امامت وارث الانبیاء علی نکرد این فتنه و فسادی که
در میان ایشان واقع شده بواسطه دیگر امور بود نه بسبب امامت او

باب هشتم در ذکر فضل و فضائل و بعضی از احوال صاحب الکرم منبع الجود و العلم وارث لوای الحمد علی کرم الله وجهه و در آن چند فصل است

فصل اول در اسلام و هجرت او رضی الله تعالی عنه

مرویست که امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه در سن ده سالگی بود که بشرف اسلام فائز شد و بعضی گفته اند در هشت سالگی بود و بعضی کمتر ازین نیز گفته اند و او رضی الله عنه قدیم الاسلام بود اکثر
ابن عباس و ارقم و انس و سلمان فارسی و جمعی دیگر بر آنند که اسلام علی رض مقدم است بر همگی
خود و سالگی و بعضی دعوی اجماع برین کرده اند و جمع میان اجماع و اولیت ابوبکر رضی الله عنه
و وجه توفیق قبل ازین مذکور شد ابویعلی از علی کرم الله وجهه روایت کرده که رسول صلی الله علیه
وسلم روز دوشنبه مبعوث شد و من روز سه شنبه باسلام در آمدم و ابن سعد از امام حسن روایت کرده
که فرمود حضرت علی هرگز عبادت صنمی نکرده چرا که در حال طفولیت شرف اسلام یافته و درین
باب ابوبکر رضی الله عنه نیز درین شریکست چرا که گفته اند که او نیز عبادت صنم
نکرده و امیر المؤمنین صاحب الکرم علی یکی از عشره مبشره است و رسول صلی الله علیه وسلم گواهی
داده است بآنکه ایشان در جنت اند و برادر رسول صلی الله علیه وسلم است بعقد مواخاة و داماد
رسول الله صلی الله علیه وسلم است بر حضرت خیر النساء فاطمة الزهرا رضی الله عنها که سیدة نساء
عالمین است و یکی از علمای ربانیین است و یکی از شجاعین مشهور است و یکی از زهاد و خطبای
معروفین است و یکی از جامعان قرآن مبین است و یکی از اسخیای ظاهرین است و یکی
از ظاهر است مرویست که ابو الاسود الدؤلی و ابوعبدالرحمن بن ابی لیلی قرآن را بامیر المؤمنین
قراءه میکردند حضرت علی بر رسول صلی الله علیه وسلم عرض میفرمود آورده اند که چون
رسول صلی الله علیه وسلم بجانب مدینه هجرت فرمود امیر المؤمنین اسد الله علی چند روزی در مکه
گذشت تا امانات و وصایا که نزد رسول صلی الله علیه وسلم سپرده بودند بصاحبان آنها باز دهد
و با اهل خود از عقب رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه آید آنگاه بفرموده رسول صلی الله
عمل نمود لیکن در سایر غزوات در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم میبود و از آنحضرت جدا

نشده مگر در غزوهٔ تبوک که حضرت صلعم وی را در مدینه خلیفهٔ خود ساخته فرمود که این زمان تو از من بمنزله
هارون هستی از موسی علیه السلام چنانچه آن بیان گذشت و در مشاهده غزوات آثار مشهوره
از وی رضی الله عنه صادر شده چنانچه مرویست که در روز احد شانزده ضربت بوی رسانیده
بودند و رسول صلی الله علیه وسلم در بسیاری از مواضع تکلم بوی سپرده خصوصا در روز خیبر که
رسول صلی الله علیه وسلم خبر داد که فتح خیبر بدست امیر المومنین صاحب الکرم والعلم خواهد شد چنانچه
در صحیح بخاری و مسلم مرویست نقل است که در آخر در آن قلعه را بر پشت مبارک خود حمل نمود
تا مردم بالا رفته فتح کردند و بعد از آنکه خواستند که در را دیگر باره بجنبانند چهل کس آنرا حمل نمودند و در
روایتی دیگر آنست که دری نزد باب قلعه افتاده بود آنرا بر دوشته سپر خود ساخته مقاتله
مینمود و خدا تعالی قلعه را مفتوح ساخت آن در را بیند هشت بعد از آن هشت کس بر آن
شدند که در را از جو بگردانند نتوانستند و از برداشتن عاجز شدند والله اعلم **فصل**
دوم در فضائل حضرت امیر المومنین علی و آن کثیر مشهور است چنانچه امام احمد گفته که در احادیث
و اخبار فضائل هیچکس مثل فضائل امیر المومنین علی رضی الله عنه وارد نشده و اسمعیل قاضی
و نسائی و ابو علی نیشاپوری گفته اند که این مقدار احادیث باسانید حسنه که در حق حضرت
علی وارد شده سبب کثرت ورود احادیث در حق وی بعضی از متاخرین از ذریت
اهلبیت نبوی الله اعلم گفته اند که خدا تعالی پیغمبر خود را مطلع ساخت بر آنچه بعد از وی حضرت
امیر المومنین علی بدان مبتلا خواهد شد از اختلاف امت در ایام خلافت وی و این معنی مقتضی
آنست که امت را نصیحت فرماید باینطریق که فضائل و کمالات علی المرتضی بیان نماید تا این
خبر که هر کس از امت برسد تمسک بآن احادیث حسنه سبب نجات آن کس گردد
ایضا چون این اختلاف و خروج بروی رض در آن ایام واقع شد هر یک از صحابه که از فضائل
امیر المومنین علی رض میدانستند و شنیده بودند بنا بر نصیحت امت آنرا منتشر ساختند باز چون
این امر شدت یافت بمرتبه که طایفه از بنی امیه خذلهم الله شروع در تنقیص و سب وی
رض در منابر و مساجد کردند و از خوارج لعنهم الله با آن طایفه موافقت نمودند بلکه بالا رفته
بکفر او قائل شدند بنا برین این محدثین و حفاظ و علمای اهل سنت بانتشار و اکثار
فضائل و کمالات علی رض اشتغال نمودند از جهت نصیحت امت و نصرت حق و بار دیگر
در فضائل اهلبیت بسیار از احادیث فضائل علی صاحب الکرم خواهد آمد انشاء الله تعالی

و قبل ازین نیز در فضائل ابوبکر رضی الله عنه در بسیاری از احادیث مجملی از فضائل علی کرم
الله وجهه مذکور شد و درینمقام مجمل حدیثها اختصار کرده که اکمل و اعلی است درین باب حدیث
اول مرویست بروایت بخاری و مسلم از سعد بن ابی وقاص و بروایت احمد و بزار از ابو سعید
خدری و بروایت طبرانی از اسماء بنت قیس و ام سلمه و حبشی بن جناده و ابن عمر و ابن عباس و جابر
بن سمره و علی و براء بن عازب و زید بن ارقم که رسول صلی الله علیه وسلم در وقتیکه بغزای تبوک تشریف فرما شد
علی را در مدینه خلیفه ساخت علی رض گفت یا رسول الله مرا بر زنان و کودکان خلیفه میسازی
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی
الا انه لا نبی من بعدی آیا راضی نیستی که باشی از من بمنزله هارون از موسی علیهما السلام الا آنکه
بعد از من پیغمبر نخواهد بود و قبل ازین در شبهه دوازدهم از سبب این حدیث مبسوط کرده ام حدیث
دوم روایت کردند بخاری و مسلم ایضاً از سهل بن سعد و طبرانی از ابن عمر و ابی لیلی
و عمران بن حصین و بزار از ابن عباس که رسول صلی الله علیه وسلم در روز خیبر فرمود لاعطین
لواء غدا رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله فردا علم را بکسی خواهم داد
که این قلعه بدست او فتح شود و دوست دارد خدای را و رسول را و خدای و رسول او را دوست دارند
آنگاه صحابه شب با یکدیگر گفتند و در فکر بودند که آیا کدام یک از ما خواهد داد روز دیگر صباح
جمیع اصحاب نزد رسول آمدند و در دو شمشیر بستند بامید آنکه علم بایشان عطا فرماید رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود که علی بن ابیطالب کجاست گفتند درد چشم دارد کس او را طلب نمایید چون
علی رض حاضر شد رسول صلی الله علیه وسلم آب دهن مبارک خود بچشمان وی تا کید و دعای فرمود
فی الحال آن درد برطرف شد گویا که هرگز نبود و علم را باو عطا فرمود و ترمذی از عائشه رض روایت
کرده که حضرت سیدة النساء العالمین فاطمه نزد رسول صلی الله علیه وسلم دوست ترین زنان بود
و زوج وی حضرت امیر المؤمنین علی دوست ترین رجال بود حدیث سیوم مسلم از سعد
بن ابی وقاص روایت کرده چون آیت فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم نازل شد رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی و فاطمه و حسن و حسین را طلب فرموده گفت اللهم هؤلاء اهلی بار خدایا اینهاست
اهل من حدیث چهارم در روز غدیر خم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه هر کسیکه من مولای اویم علی مولای اوست بار
خدایا دوست دار کسی را که دوست دارد علی را و دشمن دار کسی را که علی را دشمن دارد تا آخر حدیث

چنانچه در شعبه یازدهم مذکور شد که سی صحابی اینحدیث را روایت کرده اند و بسیاری از طرق او صحیح
یا حسن است و معنی اینحدیث نیز کلامی مستوفی بیان کرده ایم از بیهقی مرویست که حضرت علی رض
از دور پیدا شد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هذا سید العرب این شخص که می آید سید عرب
است عائشه رض حاضر بود گفت یا رسول الله آیا تو سید عرب نیستی فرمود انا سید العالمین
وهو سید العرب من سید عالمین ام و این سید عرب است و حاکم اینحدیث را در صحیح خود از
ابن عباس بلفظ انا سید ولد آدم و علی سید العرب روایت کرده و حکم بصحت آن نموده
و حال آنکه بخاری و مسلم تخریج اینحدیث نکرده اند و چند شاهد دارند که همه ضعیف است چنانچه بعضی
از محققین محدثین بیان کرده و گفت بلکه ذهبی حکم بوضع اینحدیث کرده و برفرض صحت حدیث
سیادت علی را از رهگذر نسبت یا مانند آن پس مستلزم افضلیت بر خلفاء ثلاثه نیست چنانچه
دلائل صریح ذکر کردیم حدیث ششم روایت کرد ترمذی و حاکم صحیح کرد آنرا از بریده که گفت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی امرنی بحب اربعة واخبرنی انه یحبهم بتحقیق
خدا تعالی امر کرد مرا بحب چار کس و خبر داد مرا که این چهار کس را دوست میدارد اصحاب گفتند
یا رسول الله آن چهار کس را بگو که بدوستی آنها ادا ریم هر یک اوشانرا انگاه رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم و علی از ایشان است چند مرتبه این لفظ را فرمود و بر زبان راند باز
گفت و ابوذر و مقداد و سلیمان و علی حدیث ششم روایت کرد احمد و ترمذی و نسائی و
ابن ماجه از حبشی بن جنادة که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که علی منی و انا من علی ولا یؤدی عنی
الا انا او علی یعنی علی از من است و من از علی و ادای امانات نکند از جانب من مگر علی رض حدیث
هفتم مرویست بروایت ترمذی از ابن عمر رض که گفت رسول صلی الله علیه وسلم میان اصحاب عقد
مواخات کرده بود انگاه علی رض آمد و اشک از چشم بارید و فرمود یا رسول الله میان اصحاب عقد
مواخات شد و برادر دینی یکدیگر گشتند و مرا با هیچ یک از اصحاب برادر نساختی رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود انت اخی فی الدنیا والآخرة یعنی تو برادر منی در دنیا و آخرت حدیث هشتم
بروایت مسلم مرویست از علی که فرمود والذی فلق الحبة و برء النسمة انه لعهد النبی
الامی الی ان لا یحبنی الا مؤمن ولا یبغضنی الا منافق بآنخدای که منشق ساخت حبوب را
از جهت رویانیدن و خلق کرد نفوس انسانی که پیغامبر صلی الله علیه وسلم عهد و وصیت نموده
است با من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن و دشمنی ندارد مرا مگر منافقی مرویست بروایت ترمذی

جنادة

حدیث هشتم از ابوسعید خدری رض که گفت منافق را باین شناختیم که امیرالمومنین علی را دشمن میداشت حدیث نهم مرویست بروایت بزار و طبرانی در اوسط از جابر بن عبدالله و بروایت طبرانی و حاکم و عقیلی در ضعفا و ابن عدی از ابن عمر و حاکم و ترمذی از امیرالمومنین علی رضی الله عنه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انا مدینة العلم و علی بابها من شهر علمم و علی دری اوست و در روایت دیگر آمده که فرمود من اراد العلم فلیات الباب هر کس که علم خواهد باید که از در در آید و در روایت دیگر نزد ترمذی از امیرالمومنین علی رض مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انا دار الحکمة و علی بابها منم دار حکمت و علی در آن و در روایت دیگر نزد ابن عدی علی باب علمی علی باب علم منست مصنف گوید علما را در این حدیث اضطرابی و تحیری هست جماعتی که از انجمله ابن جوزی و امام نووی رحمهما الله برین رفته اند که این حدیث موضوعست و کافی ست ترا معرفت ابن جوزی و امام نووی در حدیث و در طرق چنانچه از بعضی محققین و محدثین گفته اند که بعد از امام نووی کسی نیامد که در علم حدیث مثل او باشد خصوصا مساوی بوده باشد با و و حاکم چنانچه عادت و طریقه اوست حکم بصحت او کرده و بعضی از متاخرین محققین متطلع از اهل حدیث حکم بصحت آن کرده و بعضی گفته اند حدیث حسن ست و کلامی که در تمام وارد شده مذکور شد حدیث دهم مرویست از حاکم و گفت صحیح ست از علی المرتضی که گفت رسول صلی الله علیه وسلم مرا به یمن فرستاد گفتم یا رسول الله مرا میفرستی و حال آنکه من جوانم و علم قضا نمیدانم که در میان ایشان حکم کنم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود را بسینه من زد و گفت اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه بار خدایا دل او را هدایت ده و زبان او را ثابت دار امیرالمومنین علی کرم الله وجهه گوید بخدای سوگند که بعد از آن در هیچ حکم مرا شک واقع نشد و بعضی از علما گفته اند سبب قول رسول الله صلی الله علیه وسلم اقضاکم علی که در احادیث ابوبکر صدیق رض سابقا مذکور شد آن بود که رسول صلی الله علیه وسلم با جماعتی از اصحاب نشسته بودند درین اثنای دو شخص که با یکدیگر دعوی داشتند نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمدند یکی از آن دو کس گفت یا رسول الله مرا خری بود و این مرد را گاوی بود خر مرا بکشت آنگاه بخاطر یکی از احضار مجلس گردید و گفت بر بهایم ضمان نیست لیکن آن رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای علی المرتضی حکم کن میان ایشان امیرالمومنین علی از آن دو کس پرسید که آیا این دو حیوان هر دو بسته بودند یا یکی بسته و دیگری گشاده بود چه حال داشتند گفتند خر بسته بود و گاو گشاده همراه بود حضرت علی فرمود بر صاحب گاو ضمان است باید که

و صاحب آن گاو

نزدیک باو

تا وان خرقلعت شده بدہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم آن حکم را مقرر داشت و آن قضا را
نافذ گردانید یعنی درآن روز اقضانا علی فرمود واللہ اعلم حدیث یازدہم روایت کرد ابن سعد
از امیر المومنین علی که گفت باو گفتند که سبب چیست که روایت حدیث شما از رسول صلی
اللہ علیہ وسلم بیشتر است از باقی اصحاب گفت من ہرگاہ که ساکت میشدم رسول صلی اللہ علیہ وسلم
بنفس نفیس خود شروع در تکلم با من مینمود حدیث دوازدہم روایت کرد طبرانی در اوسط
بسندی ضعیف از جابر بن عبد اللہ که گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود الناس من شجرة
شتی وانا وعلی من شجرة واحدة مردمان از درختان مختلف اند و من و علی از یک درخت ایم حدیث
سیزدہم روایت کرد بزاز از سعد که رسول صلی اللہ علیہ وسلم علی المرتضی را گفت لا یحل لاحد
ان یجنب فی هذا المسجد غیری وغیرک حلال نیست مر کسی را که جنب باشد درین مسجد غیر من
و تو بنا بر آنکه راہ ایشان از مسجد بود واللہ اعلم حدیث چہاردہم روایت کرد طبرانی و حاکم
و گفت صحیح است از ام سلمہ که وقتیکه حضرت صلی اللہ علیہ وسلم غضب میفرمود ہیچکس دلیری نمیکرد
که با آنحضرت تکلم کند مگر امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ که در آنوقت با آنحضرت تکلم مینمود حدیث
پانزدہم مرویست بروایت طبرانی از حاکم باسناد حسن از ابن مسعود که پیغامبر صلی اللہ
علیہ وسلم فرمود النظر الی علی عبادة دیدن روی علی عبادت است مترجم گوید که ہیچکه در معنی
این حدیث در نہایہ جزری رحمة اللہ علیہ از بعضی علمای نقل کردہ است که وقتی علی المرتضی پیدا
شدند مردم بروی مبارک او نظر میکردند از شرافت نسب و حسب و علم و زہد و تقوی و شجاعت
وی رض تعجب کردہ میگفتند لا الہ الا اللہ چه شریف است این جوان لا الہ الا اللہ چه
عالم است این جوان لا الہ الا اللہ چه شجاعت دارد این جوان پس بنا برین بروایت علی کرم
اللہ وجہہ تکلم بکلمہ توحید بود فرمودہ که نظر بروی علی کردن عبادت است لیکن این وجہ
جاری است در حق کسانی که در وقت نظر متکلم باین کلمات شدہ باشند در حق جمیع ناظران
زیرا که مبنوا اند بود که بروی علی نظر کردہ باشد و اینکلمہ از وصادر نشدہ باشد مگر آنکه
تعمیم مقام کنیم و گوئیم اعم از آنکه ناظر تکلم کردہ باشد باین کلمہ در آنوقت یا در خاطر گذرانیدہ
باشد و درین ہنگام بیان مذکور مستقیم است حدیث شانزدہم روایت کرد ابو یعلی
و بزاز و سعد بن ابی وقاص که رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود من اذی علیا فقد اذانی
ہر کس که علی را برنجاند بتحقیق مرا رنجانیدہ حدیث ہفدہم روایت کرد طبرانی باسناد حسن

از ام سلمه از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت من احب علیا فقد احبنی ومن احبنی
فقد احب الله ومن ابغض علیا فقد ابغضنی فقد ابغض الله هر کس که علی را دوست
دارد مرا دوست داشته و هر کس که علی رض را دشمن دارد مرا دشمن داشته است آنرا دشمن خدا
ست روایت کرد حاکم واحمد وگفت صحیح ستنا از ام سلمه شنیدم که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود من سب علیا فقد سبنی هر کس که علی را سب کرد پس تحقیق مرا سب کرده است
حدیث بست و سیوم روایت کرده اند احمد وحاکم بسندی صحیح از ابی سعید خدری که رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود انک تقاتل علی القرآن کما قاتلت علی تنزیله بدرستیکه تو کارزار خواهی
کرد بحکم قرآن همچنانکه کارزار بر نازل شدن قرآن میکردی حدیث نوزدهم مرویست برد
بزار وابویعلی وحاکم از علی رض که گفت رسول علیه السلام والصلوة مرا خواند وگفت در تو مثل
عیسی علیه السلام هست که یهود او را دشمن داشتند بمرتبه که بهتان در حق او گفتند ونصاری
او را بمرتبه دوست داشتند که منزلتی که داشت از برای او قرار دادند باز علی گفت آگاه باشید که
دو طائفه هلاک خواهند شد درباب من یکی دوست مفرط که مدح و وصف کند مرا بچیزی که در
من نیست و دیگری که از دشمنی بر من بهتان بندد حدیث بستم روایت کرد طبرانی در
اوسط صغیر از ام سلمه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود علی با قرآنست و قرآن با علی ست جدا
نمیشوند از یکدیگر تا وقتیکه وارد شوند بر من بر حوض حدیث بست و یکم روایت کردند احمد بسندی
صحیح از عمار بن یاسر که پیغامبر صلی الله علیه وسلم علی را گفت اشقی الناس رجلان احیمر ثمود والذی
یضربک یا علی علی هذه شقی ترین و بدبخت ترین ناس دو کس اند احیمر ثمود که ناقه صالح علیه السلام را پی
کرد ودیگر آنکه ضربت بتو رساند یعنی ابن ملجم لعنة الله علیه ولفظ هذه در اول اشارت بفرق
سر مبارک امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرمود و در ثانی اشاره بجبهه فرمود یعنی چنان زند که محاسن
ترا بخون بیالاید خذله الله تعالی واین حدیث از طریق علی کرم الله وجهه وجابر بن سمره وغیر ایشان از طرق
متعدده وابو یعلی از عائشه رض روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم علی را معانقه کرده بوسه داد وگفت
بابی الوحید الشهید بابی الوحید الشهید استعمال لفظ بابی بکلام عرب بر دو قسم است یا از برای
تعظیم است در مفعول اگر قصد قسم کنند منهی عنه است چرا که بغیر خدا تعالی جائز نیست یا از برای تاکید
کلام است بر عادت کلام عرب از غیر قصد قسم و باء بابی متعلق محذوف است یا فعلی یا اسمی و هو
مدتیکه از مفدی هذا الکلام حاصل نهایه الجزری فی هذا الکلام طبرانی وابو یعلی روایت کرده اند بسندی

که جمیع رجال او ثقات اند مگر یکی از ایشان که او ما ثور و مشهور و ثقه است و نیز مرویست که
رسول صلی الله علیه وسلم روزی امیر المومنین علی را گفت که من اشقی الاولین علی گفت اشقی
الاولین کسی ست که عقر ناقه صالح کرد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود راست گفتی باز فرمود که
اشقی الآخرین کیست امیر المومنین علی فرمود عالم باین نیستم یا رسول الله آنگاه رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود الذی یضربک علی هذه یعنی اشقی الآخرین کسی ست که ضربت رساند بفرق سر
مبارک تو این حدیث بود که امیر المومنین علی وقتیکه از اعمال و افعال اهل کوفه منزجر و دلتنگ
میشد میفرمود و نیز ثابت است انه قد انبعث اشقاکم فخضبت هذه من هذه و دوست میدارم که
شقی ترین شما را برانگیخته شود و رنگین سازد محاسن مرا بخون سر من بصحت رسید که عبد الله بن سلام
علی ابن ابیطالب را گفت ای امیر المومنین بجانب کوفه قدم رنجه ...... فرمای بتحقیق که من میترسم
که ذباب سیف یعنی ضرب شمشیر ایشان بتو رسد علی در جواب گفت والله لقد اخبرنی به
رسول الله صلی الله علیه وسلم بخدای سوگند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم مرا از آن امر که تو میگوئی خبر کرده
است ابو الاسود میگوید هرگز مثل او امروز محاربی ندیدم که بقتل خود خبر دهد حدیث بیست و سوم
روایت کرد حاکم و گفت صحیح است از ابی سعید خدری رض که گفت بعضی مردم از امیر المومنین علی
رنجشی شکوه کردند آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم برخاست و خطبه خواند و بعد از فراغ خطبه فرمود
لا تشکوا علیا فو الله انه لاخشن فی ذات الله او فی سبیل الله شکوه از حضرت علی مکنید بخدای
سوگند او اخشن است در ذات خدا یا در راه خدا تعالی و اخیش بتصغیر اخشی است از خشی بخشی کذا فی النهایه
حدیث بیست و چهارم مرویست بروایت احمد و ضیا از زید بن ارقم که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود انی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی فقال فیکم والله ما سددت شیئا و لا فتحته و لکن
امرت بشیء فاتبعته بدرستیکه من امر کرده شدم بسد ابوابی که مفتوح بود در مسجد غیر باب علی
پس یکی از شما در سخن گفت و حالانکه من والله که سد بابی و فتح بابی نکردم لیکن بچیزی که مامور
شدم متابعت آن نمودم و مشکل میشود این حدیث بحدیثی که در باب خلافت ابو بکر رضی الله عنه
گذشت که بسد جمیع خوخهای یعنی درهای کوچک امر فرمود غیر خوخه ابو بکر رض زیرا که در آن حدیث
تصریح امر بسد است و در ایام موت مرض بوده و در این حدیث آن تصریح نیست پس حمل این
حدیث بر امری میکنیم که بر مرض مقدم باشد و از این جهت است که حدیث سابق در ایام مرض الموت
بوده و علما گفته اند در آن اشارتست بخلافت ابو بکر رض با آنکه آن حدیث اصح و اشهر است از این حدیث

لا تخیش

حدیث بیست و پنجم روایت کردند ترمذی و حاکم از عمران بن حصین که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که مرید ون من علی و انا منه وهو ولی کل مومن بعدی چه میخواهید از علی سه نوبت تکرار
این لفظ کرده گفت بدرستیکه علی از من و من از وی ام و او ولی هر مومن است بعد از من بیان
معنی این حدیث و آنچه درست و در شبه اثنی عشر مذکور ساختیم حدیث بیست و ششم روایت کرد طبرانی
از ابن مسعود رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله امرنی ان ازوج فاطمة من علی
بدرستیکه خدای تعالی امر ساخت مرا که تزویج فاطمة الزهرا بعلی ابن ابیطالب کنم حدیث بیست و
هفتم روایت کرد طبرانی از جابر و خطیب از ابن عباس رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان
الله تعالی جعل ذریة کل نبی فی صلبه وجعل ذریتی فی صلب علی ابن ابیطالب بدرستیکه خدای تعالی
گردانید ذریت هر پیغمبرے را در صلب او و گردانید ذریت مرا در صلب علی ابن ابیطالب حدیث بیست و
هشتم روایت کرد دیلمی از عایشه رض که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم خیر اخوتی علی و خیر اعمامی
حمزة نیک برادران من علی . . . . . . ست و بهترین اعمام من حمزه است و ذکر علی
عبادتست حدیث بیست و نهم مرویست بروایت دیلمی از عایشه رض و ابن مردویه از ابن عباس که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود السبق ثلاثة فالسابق الی موسی یوشع بن نون والسابق
الی عیسی صاحب یس والسابق الی محمد علی ابن ابیطالب سبقت گیرندگان سه اند یکی یوشع بن نون
که پیشتر از همه کس بجانب موسی علیه السلام سبق شد سیوم علی ابن ابیطالب که بجانب محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم سبقت نمود بایمان و تصدیق حدیث سی ام مرویست بروایت ابن نجار از
ابن عباس که گفت رسول صلی الله علیه وسلم الصدیقون ثلاثة حزقیل مومن آل فرعون
وحبیب النجار صاحب آل یس و علی ابن ابیطالب رضی الله عنه حدیث سی و یکم بروایت ابونعیم و ابن
عساکر از ابی لیلی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود صدیقان سه کس اند یکی حبیب نجار که مومن آل
یس است که یا قوم اتبعوا المرسلین ای قوم متابعت پیغامبران یا رسولان ایشان کنید ابن
عباس و کعب الاخبار و وهب بن منبه مرویست که حبیب مردی نجار یا قصار بود و در غاری نزدیک
بقریة انطاکیه بود و عبادت میکرد و مردی کثیر الصدقه بود و چون شنید که قوم قصد قتل رسل که
عیسی علیه السلام یحیی و یونس و شمعون باشند کرده اند از آن غار بیرون آمد و قوم خود را نصیحت کرد و
پیرو رسولان شو و ملک آن قریه و اکثر مردم او بعیسی ایمان آوردند بعد از ظهور
بیمار شد قتیل مومن آل فرعون لله تعالی اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله

یعنی نصیحت فرعون و قوم او کرد و نصرت موسی علیه السلام نمود از ما بضاعت که این بود که چون فرعون با
قوم خود خطاب کرده گفت بگذارید مرا تا موسی را بقتل رسانم او گفت میکشید مردی را که میگوید
که پروردگار من خداوند است و سیوم علی بن ابیطالب حدیث سی و دوم روایت
کرد دیلمی از انس که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود عنوان صحیفة المؤمن حب علی ابن ابیطالب حدیث
سی و سیوم مرویست از حاکم که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود علی امام البررة وقاتل
الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله یعنی علی پیشوای ابرار است و کشنده کفار است هر کس
او را یاری کند و نصرت داد او یاری کرده شود و کسیکه ترک نصرت و اعانت او کرد مخذول و منفرد
گشت حدیث سی و چهارم روایت کرد طبرانی و دارقطنی در افراد از ابن عباس که پیغامبر
فرمود صلی الله علیه وسلم علی باب حطة من دخل منه کان مومنا و من خرج منه کان کافرا یعنی علی باب
مغفرتست که خدا نوشته است هر کس که از این در در آمد و متابعت او کرد مومن است و هر کس که از وی
بیرون رفته و پشت گردانید و عصیان ورزید کافر است حدیث سی و پنجم مروی
است بروایت بیهقی و دیلمی علی از انس که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود علی منی بمنزلة
الرأس من بدنی حدیث سی و ششم مرویست بروایت بیهقی و دیلمی از انس که پیغامبر فرمود صلی الله
علیه وسلم که علی نورانی خواهد بود در بهشت مثل ستارهای صبح از برای اهل دنیا حدیث
سی و هفتم مرویست بروایت عدی از علی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود علی یعسوب
المومنین والمال یعسوب المنافقین یعنی علی پیشوای مومنان است و مال پیشوای منافقان یعنی
تمام همت ایشان اینست که جمع مال نمایند و بر همه چیز و همه کس مقدم دانند و پرستش آن کنند و زبان
حال ایشان ناطق است بآنکه مال هرگز زوال نخواهد یافت مترجم گوید که صاحب کشاف در
تفسیر آیه قال ما اظن ان تبید هذه ابدا آورده است که اکثر اغنیای اهل اسلام اگرچه لسان ایشان
بعدم فنا و زوال مال ناطق نیست لیکن حال ایشان بآن ناطق است و منادی میزند بر آن حدیث
سی و هشتم مرویست بروایت بزاز از انس که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود علی یقضی دینی یعنی علی
قضای دین من کرده است و خواهد کرد حدیث سی و نهم بروایت ترمذی و نسائی و حاکم مرویست که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الجنة تشتاق الی ثلاثة علی و عمار و سلمان یعنی بدرستی و راستی که
بهشت مشتاق دیدار سه کس است علی و عمار و سلمان فارسی بخاری و مسلم روایت کرده اند
که رسول صلی الله علیه وسلم علی را در مسجد دید که در مسجد ... اعضای وی پاک کرده

گفت قم یا ابا تراب برخیز ای ابو تراب و از نسخه ثبت بود که علی ابن کنیت از جمیع کنیتها دوستر
میداشت بواسطه آنکه از جانب رسول صلی الله علیه وسلم مکنی باین کنیت شده بود و قبل ازین مذکور
ساختیم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که چهار کس اند که مجتمع نشود دوستی ایشان در دل
منافق و دوست میدارد ایشانرا مگر مومن ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیهم الرضوان و حاکم از علی
رضی الله عنه روایت کرد که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر پیغامبری را هفت رفیق بخشیدند عطا
کردند علی و فاطمه و حسن و حسین و جعفر و حمزه و ابوبکر و ابن الدینار از ابو سعید خدری روایت کرد که رسول
صلی الله علیه وسلم در ایام مرض وفات روزی بیرون آمد و فرمود و ما در نماز صبح بودیم گفت
انی ترکت فیکم کتاب الله وسنتی فاستنطقوا القرآن بسنتی فانه لن تعمی ابصارکم
ولن تزل اقدامکم ولن یقصر ایدیکم ما اخذتم بهما ثم قال اوصیکم بهذین خیرا وانشد
الی علی والعباس لا یکف احد لا یحفظ علی الا اعطاه الله نورا حتی یرد به علی
یوم القیامة بدرستیکه من از دنیا انتقال کرده میگذارم در میان شما قرآن و سنت خود پس
نطق از قرآن کنید بسنت من یعنی تاویل و تفسیر قرآن از حدیث من بجوئید بتحقیق که چشمها
بصیرت شما نابینا نخواهد شد و قدمهای شما نخواهد لغزید و دستهای شما کوتاه نخواهد شد تا وقتیکه دست
بقرآن و سنت من زنید و فرا گیرید آنرا بعد از آن فرمود بنیکی وصیت میکنم شما را در حق این
دو کس یعنی علی و عباس هیچ کس زبان خود باز ندارد از ایشان و حفظ سیرت و حرمت من نکند
احدی مگر آنکه حق سبحانه و تعالی او را نوری عطا فرماید که با آن نور فرود من آید روز قیامت
ابن ابی شیبه از عبدالرحمن بن عوف روایت کرد که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم فتح مکه نمود
بجانب طائف عنان عزیمت متعلق گردانید آنگاه خطبه بلیغ کرده حمد و ثنای خدا بجا
آورد و گفت اوصیکم بعترتی خیرا وان موعدکم الحوض والذی نفسی بیده لتقیمن
الصلوة ولتؤتن الزکوة او لابعثن الیکم رجلا منی فیضرب اعناقکم ثم اخذ بید
علی ثم قال هو هذا وصیت میکنم شما را بنیکی با اهل بیت و ذریت من و وعده شما در حوض است که
نزد من بیائید بخدای که نفس من بید قدرت اوست که هر آینه اقامت صلوة و ادای زکوة
خواهید کرد و یا آنکه مردی از من یا همچون نفس من بر شما مسلط میسازم تا شما را گردن زند بعد
از آن دست علی را گرفته فرمود آنمرد که گفتم اینست و رجال این حدیث جمیعا از ثقات اند مگر
یکی از ایشان که علما در تصنیف او اختلاف کرده اند و در دیگر روایت آمده که رسول صلی الله

علیه وسلم در مرض موت گفت ایها الناس نزدیک بآن رسیده که مقبوض میشوم و از میان
شما بیرون روم و قبل ازین با شما گفته بودم این زمان نیز میگویم تا عذر نیارید بدانید که
من کتاب پروردگار و اهل بیت خود را درمیان شما خواهم گذاشت آنگاه دست علی را
گرفته بلند ساخت و فرمود هذا علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی
الحوض فاسئلهما کیف خلفت فیهما این علی بقرآن هست و قرآن با علی هست از یکدیگر جدا
نخواهند بود تا وقتیکه وارد شوند بر من بر حوض پس از حال ایشان خواهم پرسید که با ایشان چگونه
سلوک کردید بعد از من و امام احمد در مناقب از علی بن ابیطالب روایت کرده که گفت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم مرا جست و در حایطی پای مبارک بر من زد و گفت قم فوالله لارضینک
انت اخی و ابو ولدی تقاتل علی سنتی من مات علی عهدی فهو فی الجنة و من مات
علی عهدک فقد قضی نحبه و من مات بحبک بعد موتک ختم الله له بالامن و
الایمان ما طلعت الشمس و غربت برخیز محمد سوگند که ترا خشنود خواهم گردانید یعنی
باین حدیث که تو برادر منی در دنیا و آخرت و پدر فرزندان منی یعنی حسن و حسین رض و بر سنت من
مقاتله خواهی کرد هر کس که بر عهد من بمیرد یعنی ایمان برسالت من آورد و وصیت مرا قبول
کند او در بهشت خواهد بود و هر کس که بر عهد تو بمیرد و بدرستیکه وفا نموده در عهد خود
نموده باشد و هر کس که بعد از موت تو محبت و دوستی تو میورزد خدا تعالی ختم کار او بامن و ایمان
خواهد کرد تا روز قیامت و بروایت دارقطنی مرویست که علی با شش تن که از اهل شوری
بودند حدیثی طویل گفت و از انجمله آن بود که فرمود از شما سوال میکنم آیا درمیان شما
غیر من کسی هست که رسول م در حق او گفته باشد انت قسیم النار یوم القیامة تو قسمت کننده
دوزخ باشی در قیامت جماعت گفتند غیر تو کسی نیست درمیان ما که باین صفت موصوف
باشد و مراد از قسمت نار آنست که ایشان دو فرقه خواهند شد فرقه که با تو دوستی کنند و همراه
تو اند ایشان بر هدایت اند و فرقه که دشمن تو اند از تو دور اند ایشان بر ضلال اند پس نصفی
با تو در بهشت خواهد بود و آن نصف دیگر که با تو دشمن اند و مقاتله خواهند نمود یعنی خوارج و
بغات و امثال ایشان در دوزخ خواهند بود کذا قال فی النهایه و در معنی این حدیث هست
حدیثی که از علی بن موسی الکاظم امام الجن و الانس مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم علی را
گفت انت قسیم الجنة و النار فی یوم القیامة تقول النار هذا لی و هذا لک تو قسمت

لشنده بهشت و دوزخی دوزخ باتو خواهد گفت در روز قیامت که این گروه یعنی اهل دوزخ
حسنه من اند و آن گروه یعنی اهل بهشت حسنه تو مرویست از ابن سماک که ابو بکر بعلی گفت از
رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که میگفت لا یجوز احد الصراط الا من کتب له علی الجواز
بر صراط نمیگذرد مگر کسی که علی ابن ابیطالب گذشتن او را بنویسد مترجم گوید در فصل الخطاب
و خبر آن کتب در نظر رسیده از قیس ابن حازم مرویست که گفت ابو بکر و علی با یکدیگر ملاقی شدند و علی
با ابو بکر گفت باعث آمدن تو در روی من چیست ابو بکر گفت باعث آنست که از رسول صلی الله
علیه وسلم شنیدم که میگفت مرور بر صراط نکند مگر کسی که علی ابن ابیطالب براتش نویسد انگاه علی
خندید و گفت بشارت دهم ترا ای ابو بکر که رسول صلی الله علیه وسلم مرا گفت که مرور بر صراط منویس
پس گر از برای کسی که ابو بکر را دوست دارد انتهی و در روایت بخاری که از علی منقولست که گفت
انا اول من یجثو بین یدی الرحمن للخصومة یوم القیامة من اول کسی خواهم که در روز
قیامت بدو زانو در آمده نزد خدای تعالی با خصم خود خصومت کنم قیس هذان خصمان اختصموا فی ربهم
در شان علی و حمزه و عبیدة ابن الحارث که در روز بدر با شیبه ابن ربیعه و ولید بن عتبه مبارزت نمودند
نازل شده فصل سیوم در بیان صحابه سلف بر علی اسد الله المرتضی رضی الله عنه روایت کرد
ابن سعد از ابو هریره که عمر روایت کرد که گفت علی اقضانا روایت کرد
ابن سعد از ابن عباس رض که گفت هرگاه که شخصی ثقه در مسئله فتوی علی را نقل میکرد از آن تجاوز
نمیکردیم و از سعید بن المسیب روایت کرده که گفت عمر ابن الخطاب بخدای پناه میگیرم از مشکلی که
ابو الحسن یعنی علی المرتضی بر آن حاضر نباشد ایضا از سعید بن المسیب روایت کرده که گفت هیچکدام
از اصحاب سلونی نگفتند که از ما سوال کنید آنچه خواهید مگر علی گفت اعلم اهل المدینة بعلم الفرائض
و علم قضایا که مر علی را حاصل بود قاطع بود در علم رض در علم هر چند که خواهی یعنی بواسطه تقوی و
طهارت او در مسائل قطع و فیصل مهمات مینماید و امر او نافذ است و ضرس اسم یکی از دندانهاست
که بسبیل استعاره درینمقام استعمال کرده اند کذا فی النهایه مراد اقدم در اسلام و دامادی رسول صلی
علیه وسلم نسبت آنحضرت و شجاعت در حروب و جود و سخاوت در اموال حاصل بود روایت کرد طبرانی
و ابن ابی حاتم از ابن عباس که گفت نازل نشده هیچ آیة یا ایها الذین آمنوا مگر آنکه علی امیر و شریف آن
که خدای تعالی در چند مکان اصحاب محمد را صلی الله علیه وآله واصحابه معاتب ساخته و ذکر علی نکرده مگر بخیر
و خوبی و ابن عساکر از ابن عباس الیعار روایت کرده که قرآن نازل نشده در هیچکس آنقدر که در شان علی

و ذکر عنده العائشة رض فقالت انه اعلم من بقی بالسنة و قال مسروق انتهی علم اصحاب رسول الله صلعم الی عمر و علی و ابن مسعود و عبد الله بن

علی نازل شد ایضاً ابن عساکر از ابن عباس روایت کرده که گفت سیصد آیه در شان علی رض نازل شده ایضاً بروایت ابو یعلی از ابو هریره رض مرویست که گفت عمر ابن الخطاب رض علی را سه خصلت که حاصل شده اند او را اگر یکی از آنها من میداشتم احب الی من ان اعطی حمر النعم میبود نزد من از آنکه شتران سرخ مو می بمن میرسید و این مثلی ست که در بیان لقا ست ایشان میگویند زیرا که عرب را شتر سرخ بهترین اموال است از ابو هریره رض پرسیدند که آن سه خصلت چیست گفت یکی تزویج دختر رسول صلی الله علیه وسلم دوم ساکن شدن او در مسجد چنانچه حلال نیست بر من آنچه بر وی حلال است یعنی با جنب در آمدن سیوم اعطای لوای در خیبر و امام احمد حنبل از وی بسندی از ابن عمر مانند این حدیث روایت کرده **وایضاً** از امام احمد رحمه الله و ابو یعلی بسندی صحیح از علی رض روایت کرده اند که گفت از آن روز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسح فرمود و آب دهن مبارک خود بچشم من مالید در وقت عطای لوای خیبر درد چشم ندیده ام و نیفتاده **وایضاً** مرویست که علی وقتیکه در کوفه نزول اجلال فرمود حکیمی از عرب نزد وی آمد و گفت والله ای امیر المومنین خلافت زینت از تو یافته نه آنکه ترا زینت داده و نه آنکه از وی رفعت یافتی و احتیاج خلافت بتو بیشتر بود از احتیاج تو بخلافت **ایضاً** مرویست بروایت سلفی از عبد الله بن احمد بن حنبل که گفت از حال علی رضی الله عنه و معاویه از پدر خود سوال کردم گفت ان علیاً کان کثیر الاعداء ففتش له اعداءه شیئاً فلم یجدوا فجاؤا الی رجل قد حاربه وقاتله فاطروه کیداً منهم له یعنی بدرستیکه علی رض کثیر الاعدا بود و تفتیش کردند اعدای او شاید که خطائی در وی بیابند و یا منقصتی در وی بیابند آخر نیافتند آنگاه نزد وی آمدند که با او محاربه و مقاتله کرده بود مبالغه در مدح آن مرد کردند بجهت کید وی

فصل چهارم در بعضی کرامات علی ولی صاحب کرم مولای امیر الامم و فضائل و فضائل وی و کلماتی که دلالت میکنند بر قدر و علم و حکمت و معرفت وی بخدای تبارک و تعالی ابن سعد روایت کرد از علی رض که گفت والله هیچ آیت نازل نشده مگر آنکه دانستم که در چه باب نازل شده بدرستیکه خدای تعالی مرا قلبی سلیم و عقول و لسان ناطق بخشیده ست **ایضاً** ابن سعد و غیر او از ابو الطفیل روایت کرده که گفت علی ابن ابیطالب رض فرمود سوال کنید مرا از کتاب الله بدرستیکه هیچ آیتی نیست مگر آنکه میدانستم که بشب نازل شده یا بروز یا در سهل نازل شده یا در جبل **ایضاً** ابن داود از محمد بن سیرین روایت کرده که گفت وقتیکه رسول صلی الله علیه وسلم از دنیا رحلت فرمود علی رض را در بیعت ابو بکر رض واقع شد و چون ابو بکر رض ملاقی وی شد گفت آیا امارت مرا مکروه

داشتی علی رض گفت نکرده پنداشتم ولیکن سوگند بخدای کرده ام که ردا بر دوش نگیرم مگر برای صلوة تا وقتیکه قرآن را جمع کنم ولهذا جهت که زعم کرده اند که قرآن را بر وفق تنزیل نوشت ایضاً محمد بن سیرین گوید که اگر یابن کتاب الله میرسیدم علم در آن بود و از جمله کرامات ظاهر علی رض آنست که وقتیکه سر مبارک حضرت رسالت پناه در کنار او بود و بر آن حضرت وحی نازل شد و علی نماز عصر نگذارده بود و از خدمت پیغمبر فارغ نشد تا وقتیکه آفتاب غروب کرد و آنگاه آنحضرت صلعم فرمود اللهم انه کان علیا فی طاعتک وطاعة رسولک فاردد علیه الشمس فطلعت بعد ما غربت بار خدایا علی رض اگر در فرمان برداری تو بوده و در فرمان برداری رسول تو بوده آفتاب را از جهت او باز گردان آنگاه آفتاب طلوع کرد بعد از آنکه غروب کرده بود ایضاً محب و فاضی در شفا گوید که حدیث رد آفتاب صحیح است و شیخ الاسلام ابو ذر غفاری گوید حدیث حسن است و غیر او از علما مطاعن او نموده رد کرده اند قول جمعی را که گفته اند این حدیث موضوع است زیرا که وقت فوت شد بغروب آفتاب در محل صلوة مانع شد فایده در رد آن نیست مصنف گوید باین جواب قول آنجماعت میدهم همچنانکه از خصوصیتی و کرامتی است با آنکه در مسئله یعنی در آنکه غروب کند باز عود کند آیا اعادت آفتاب وقت باز میگردد یا نی تردد هست بیان آنچه بر آن متوجه میشود در شرح عباب در اوایل کتاب تقریر کرده ام ایضاً سبط ابن جوزی گوید درین باب حکایتی عجیب است که بعضی از مشائخ مرا خبر داده اند در عراق که ایشان ابو منصور مظفر ابن اردشیر عبادی واعظ را دیدند که بعد از عصر این حدیث را مذکور ساخت و بالفاظ منیق ذکر میداد و ذکر فضایل اهلبیت مینمود درین اثنا قطعه ابر ظاهر شد و حائل آفتاب گشت چنانچه مردم ظن غروب آفتاب کردند شعر انشا کرد شعر لا تغربی یا شمس حتی ینتهی + مدحی لآل المصطفی ولنجله + واثنی عنانک ان اردت ثناءهم + انسیت اذ کان الوقوف لاجله + ان کان للمولی وقوفک فلیکن + هذا الوقوف لخیله ولرجله + خطاب با آفتاب کرده میگوید غروب مکن ای شمس تا آنکه مدح من از برای آل مصطفی و اولاد تمام شود و عنان خود را باز گردان اگر ثنای ایشان خواهی شنید مگر فراموش کرده که وقوف و رجوع تو در آنوقت از برای چه کس بود اگر در آن روز وقت بازگشتن و ایستادن تو از جهت مولی بود باید که درین وقت از برای دوستان و یک جهتان او توقف کن و در وقع منها برآوردی گوید بعد از اتمام انشا شعر آفتاب از تحت سحاب ظاهر شد و در روایت عبد الله و عبد الرزاق از جحر مدری که گفت علی رض

چگونه خواهی بود در وقتیکه ترا امر ساخته شد بآنکه بر من لعنت کنی

...... گفتم آیا این امر بوقوع خواهد انجامید علی رض گفت بلی واقع خواهد شد گفتم علاج کار
من در آن وقت چیست گفت لعنت کن لیکن تبرا از من مکن بعد از آن
در وقتیکه محمد بن یوسف برادر حجاج بر یمن امیر شد مرا امر لعن علی رض فرمود من گفتم
ان الامیر امرنی ان العن علیا فالعنوه بدرستیکه امیر یعنی محمد بن یوسف امر کرد مرا بآنکه علی
رض را لعن کنم ...... پس لعن کنید او را یعنی امیر را لعنه الله راوی گوید هیچکس از حضار
مجلس بمعنی یعنی برآنکه من امیر را لعن کردم و علی را .... نکردم متفطن
نشد مگر یکنفر از آنها و این از کرامات علی رض بود که از امور آینده خبر داد و ایضا از جمله کرامات
علی رض آنکه وقتی سخن گفت و شخصی وی را تکذیب کرد امیر المومنین گفت اگر دروغ میگفته باشی
بر تو دعا کنم گفت بلی دعا کن چون علی رض دعا کرد از جای خود نجنبید تا وقتیکه کور شد
و ابن عدا منی روایت کرده که گفت علی رضی الله عنه بیت المال را پاک ساخت و در آنجا نماز
میگذارد تا گواهی دهد بر او که حبس اموال از مسلمانان نکرده نقلست که دو مرد با یکدیگر طعام میخوردند یکی
از آن دو کس پنج گرده نان بود و با دیگر سه عدد در اثنای خوردن مردی دیگر تا آنجا پیدا
شد و از هشت عدد نان باتفاق تناول کردند هر سه با یکدیگر وقت رفتن آنمرد تالث هشت درم
نزد این دو کس انداخت بعوض طعامی که خورده بود آنگاه میان این دو کس نزاع شد صاحب پنج
عدد نان گفت پنج درم از من است و سه درم از صاحب سه عدد نان و او میگفت که نصف هشت
درم که چهار عدد است میگیرم چون این محاکمه نزد علی رض بردند صاحب سه عدد را فرمود که سه درم که
میدهد بگیر که قسمت بحال تو خوب است او گفت راضی نمیشوم مگر بآنچه حق من باشد از روی
حساب آن شخص از بیان آن سوال کرد فرمود که این هشت عدد نان که شما خوردید بیست و چهار
ثلث است و چون زیاده و کم خوردن شما معلوم نیست حمل بر تساوی میکنیم چنانچه تو هشت
ثلث خورده باشی و حال آنکه نه ثلث حق تو در میان است و صاحب پنج عدد نیز هشت ثلث خورده
و حق او پانزده ثلث است پس او را هفت ثلث باقی مانده درهم عوض آن میگیرد و ترا یک
ثلث باقی مانده یکدرهم عوض آن بگیر چنانچه این هشت درهم یکدرهم حق تو باشد و هفت درهم
دیگر حق صاحب تو آنگاه آن شخص گفت این زمان راضی شدم مرویست که دو کس نزد
علی رض آمدند یکی گفت این مرد زعم آن دارد که بمادر من محتلم شده در خواب او چه حکم میفرمائی

علی گفتا ورا در آفتاب بازدار و سایه و را بزن و از جمله کلام علی رضی الله عنه الناس نیام اذا ماتوا
انتبهوا یعنی مردمان در خواب غفلت اند درین دنیا فکر آخرت و احوال قیامت نکنند
همچنانکه حواس خفتگان از درک مدرکات ظاهری در روغیست عقول دنیا پرستان از معرفت
حقائق اشیا محجوبست و فرمود الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم مردمان بروزگار شبیه تر اند از پیشان به
پدران خود یعنی مردمان بچه روزها اند و بروزگار میگذارند و از متابعت آبای با می آیند
فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی چندان معرفت خدا تعالی و علم بحقائق
اشیا مرا حاصل است که اگر پرده از روی چیزها دور شود زیاده نمیشوم از روی دانش یا یاد
نساز مر دانش را و مضمون لم اعبد ربا لم اره و سلونی عما دون العرش و فوقها که از حضرت
علی کرم الله وجهه مرویست دو شاهد اند از برای این معنی فرمود و ما هلک امرء عرف قدره
هلاک نشد یا هلاک مباد آنکه اندازه خود را بشناخت و جاوید از هلاک صوری نجات یافت و
نجات جاوید بیافت و فرمود قیمة کل امرء ما یحسنه از باب [illegible] بمعنی [illegible]
بمعنی نیکو دانستن یعنی بهای هر مرد آن چیزیست که آنرا نیکو میداند اعم از آنکه نیک باشد یا بد یعنی هرچیست
که آنرا نیکو میداند و فرمود من عرف نفسه فقد عرف ربه هر کس که شناخت نفس خود را شناخت
پروردگار خود را باین صفت که بعد از آنکه نبود پیدا شد شناخت پیدا کننده ذات جلت
عظمته لازم آید اینکلام را نسبت بعلی داده اند لیکن مشهور آنست که یحیی بن معاذ رازیست والله
اعلم و فرمود المرء مخبوء تحت لسانه مرد پوشیده شده است در زیر زبان خود بیت تا مرد
سخن نگفته باشد + عیب و هنرش نهفته باشد + و فرمود من عذب لسانه کثر اخوانه
هر کس که خوش شد زبان او بسیار گشت برادران او یعنی هر کس که قول و فعل او نیکو باشد و از روی
تواضع و تملق با خلق خدا سلوک نماید خلایق نیز او را دوست دارند و با وی برادرانه معاشرت کنند
بیت بشیرین زبانی و لطف و خوشی + توانی که پیلی بموئی کشی + و فرمود بالبر یستعبد الحر
اگر بصیغه مجهول خوانیم معنی کلام آنست که بسبب نیکوئی به بندگی گرفته میشود آزاد و اگر تواند بود
که معروف بخوانیم پس معنی کلام آنست که به بندگی بنده میگرداند آزاد مرد یعنی بوسیلت نیکی و عطا
مردم آزاد را بنده خود میسازد و فرمود بشر مال البخیل بحادث او ظالم او وارث مژده ده مال
بخیل را بحادثات جهان مثل نهب و غارت و ظلم و ستم و سرقه و غیر ذلک یا بمیراث خواران
و درین کلمه که فعل بشارت را واقع گردانیده اشارتست که مال از صحبت بخیل ملول و پشیمان

باحسان

وازمفارقت او خورم وشاد ان فرمود لا تنظر الى من قال وانظر الى ما قال لا تنظر
نهى حاضرست وانظر صيغه امر حاضرست و نظر بمعنى نگريستن و بمعنى فكر نيز آمده وممكن ست كه در هر دو
مقام و در صيغه نهى و امر هر دو بمعنى نگريستن باشد وشايد كه هر دو موضع بمعنى فكر باشند و
شايد كه نهى مراد باشد و در امر بمعنى فكر يا عكس آن ليكن قسم سيوم اقربست چنانچه در مثل
وارد ست منگر كه گويند منگر كه چه ميگويد و فرمود الجزع عند البلاء تمام المحنة جزع يعنى بيصبرى
كردن در وقت آزمايش حقتعالى بنده خود را تمام محنت ست چرا كه هر بلاى ثوابى مقرر ست
و هر بى صبرى را عقابى پس اگر مبتلا صبور نباشد آن عقوبت نزديك شود و فرمود لا ظفر
مع البغى فيروزى نخواهد يافت كسيكه ظلم و ستم كرده از حد خود در گذشت بيت هر كه او از حد
خود پا ميكشد + صيد و دهر جانش پا ميكشد + و فرمود لا ثناء مع الكبر اينكلمه دو احتمال دارد
يكى آنكه متكبر ثنائى مردم بر زبان نمى آرند و از صحبت او كناره ميكنند لا خير مع الشح
با بخيل حريص كرم نكند و صرف ننمايد در راه خدا تعالى بلكه تمام همت او جمع اموال ست و هميشه طلب
زيادتى ميكند الى غير النهايه بيت گفت چشم تنگ دنيا دار را + يا قناعت پر كند يا خاك گور
و فرمود لا صحة مع النهم و لا شرف مع سوء الادب يعنى نيست تندرستى با بسيار اشتها طعام
و هيچ رفعت و بلندى با بى ادبى نيست بلكه هر كس آنچه يافته از ادب يافته بيت بى ادب محروم
گشت از لطف رب + گرچه او را جلالت نسبت ست + و فرمود لا راحة مع الحسد ...... لا سؤدد
مع انتقام لا زيادة مع زعارة يعنى آسايش در حسد بردن بر خلايق نيست بلكه اكثر اوقات
حسد منجر بجدال و منازعات عظيمه ميشود و هيچ بزرگى در كينه كشيدن نيست از عيسى صلوات الله تعالى
عليه و على نبينا فرمود كه احسان اين نيست كه نيكى كنى در حق كسيكه بدى كند در حق تو و نعم ما قال
الشاعر ما از سر جرايم خلقان گذشته ايم + در عفو لذتيست كه در انتقام نيست و زعارة بالفتح و التشديد بد خوى
و تندى ست يعنى زياده كردن نباشد با بد خوى اينكلمه اشارتست بآنكه اين بيت را نيك و تلخ
گوى با مهمان نبايد كرد تا ويرا افسردگى و آزردگى حاصل نشود و فرمود لا صواب مع ترك
المشورة خلاصى از خطا نيست با ترك مشورت

يعنى هر امرى كه اراده و وقوع آن دارد بايد كه با دوستان خود و كسانيكه
امانت و ديانت داشته باشند مصلحت و مشاوره نمايد و خود رسى و خود بينى ......
... و نسازد كه بالآخر نشان آن ضررى ببيند چنانچه خدا تعالى به بهترين خلق خود محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم

امر فرموده که با اصحاب در امور مشاورت نماید قال الله تعالی وشاورهم فی الامر و چون آن
حضرت صلعم با علو مرتبه مخاطب این خطاب شد در امور ما باید که با متابعت آنحضرت نمائیم و به سنت
آنحضرت عمل نمائیم تا از خطائی و در عمل خلاصی یابیم فرمود لا مروة الکذب یعنی نیست مروت
مر دروغ گوی را و مذمت دروغ و دروغگوی در قرآن و احادیث بسیار است مختصر جای آن
که بیان کنم الاکرم اعز من التقی هیچ جوانمردی ارجمند و پایدارتر از پرهیزگاری نیست
چنانچه خدای تعالی فرموده ان اکرمکم عند الله اتقیکم بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدای تعالی پرهیزگار
ترین شما است فرمود لا شرف اعلی من الاسلام هیچ بزرگی برتر از اسلام و اطاعت امر خدای
تعالی نیست فرمود لا شفیع انجح من التوبة خواهشگری فیروز و شادمان کننده تر از بازگشتن بخدای
تعالی نیست فرمود لا لباس اجمل من السلامة پوشیدنی خوبتر از سلامتی نیست هر کس
لباس از تندرستی یابد از شکستگی نالد لا داء اعیا من الجهل هیچ دردی دشوارتر و کوفتگی تر از
جهل و نادانی نیست فرمود لا مرض اضنی من قلة العقل بیماری لاغر کننده تر از کم خردی نیست
فرمود المرء عدو لما جهله مرد دشمن است مر چیزی را که نمیداند فرمود رحم الله امرأ عرف قدره
و لم یتعد طوره ببخشاید خدای تعالی مردی که شناخت اندازه خود را و از حد خود تجاوز نکند اعادة
الاعتذار تذکیر الذنوب معذرت خواستن یاد دادن گناه است النصح بین الملاء تقریع پند
دادن در میان مردم سرزنش است نعم الجاهل کروضة علی مزبلة نعمت نادان چون مرغزاری
است در سرگین یعنی نعمت و مال بی معرفت کمال وبال است الجزع اتعب من الصبر بی صبری
رنجاننده تر است از صبر بیت گر صبر کنی ز پی صبری بشنک + دولت بتو آید اندک اندک + فاصبر
کما صبر اولوا العزم من الرسل و فرمود المسئول حر حتی یعد کسیکه از وی چیزی میجویند آزاد است
تا لوید نداده است و چون وعده داد مؤنتی بر خود نهاد و سائل را در طمع انداخت و در ذمه خود حقی
ثابت ساخت و فرمود اکبر الاعداء اخفاهم کیدا بزرگترین اعداء دشمنی است که مکر او پوشیده تر
باشد و فرمود الحکمة ضالة المؤمن حکمت بکسر حا بمعنی عدل است و علم و حلم و سنت و قرآن و انجیل یعنی
عدل یا علم یا حلم یا قرآن گم کرده شده آن کس که بخدای تعالی گرویده یعنی همچنانکه کسی چیزی گم کرده
است بجان طالب است مومن بجان طالب حلم و علم و قرآن و انجیل است و در بعضی نسخ الحرص
جامع المساوی العیوب یعنی حرص بسیاری تمام عیبهای بد است با معنی که حریص مندرجست
اذا حلت التقادیر ضلت التدابیر وقتیکه فرود آید آنچه خدای تعالی تقدیر کرده است گم شود

تدبیر مخلوقات **فرد** قضای فلک چون فرو هشت پر + همه عاقلان میشوند کور و کر + عین الشقاوة
اذل من عبد الرق بنده لذت خوارتر ست از بنده بندگی یعنی از زر خریده الحاسد مغتاظ
علی من لا ذنب له اسم فاعل ست مشتق از اغتیاظ بمعنی خشم گرفتن و در بعضی نسخ غضبان
واقع شده ست که مشتق ست از غضب یعنی بد خواه و حاسد خشم گیرنده ست بر کسی که بیگناه ست
کفی بالذم تشنیعا للمذنب بسنده ست مذمت تشنیع مر گناهگار را یعنی برکشنده خود را بسر زنش
بایی باید که از وی در گذری و در انتقام کشیدن نشتابی السعید من وعظ بغیره نیک بخت
آن کسی ست که پند گرفته شد بسبب غیر خود والاحسان یقطع اللسان هر که با نیکان مروت
کند و با بدان احسان کند زبان ایشانرا ببرد یعنی بواسطه مروت و احسان زبان خود را از
مذمت نگاه میدارند افقر الفقر الحمق واوحش الوحشة العجب اغنی الغنی العقل
الطامع فی وثاق الذل بزرگترین درویشی حماقت ست و نادانی ست و بدترین وحشتها
کبر ست و بهترین توانگری عقل ست **بیت** عقل و دولت قرین یکدگر اند + هر کرا عقل
نیست دولت نیست + و مرد امیدوار در بند خواری ست لیس العجب ممن هلک کیف
هلک العجب ممن نجا کیف نجا شگفت نمی آورد کسی را از آن کسی که در مهلکه و بلیتی واقع
میشود و هلاک گردد اگر خلاصی یافت کسی از آن مهلکه کیفیت خلاصی او مردم را شگفت می آرد
چنانچه در جای دیگر میفرماید **شعر** لیس البلیة فی ایامنا عجب + بل السلامة فیها اعجب
العجب + پرهیز بد از آنکه دولت عنان بر تابد بنازش نباید فرمود اکثر مصارع العقول
تحت بروق الاطماع یعنی عقل چون بر تابیکی حرص افتاد و سحاب طمع او را بسر بر زدن امید
اگرچه بر وشنایی برق طمع قدری بر آید و بر جای پا می نهد تا آخر بسر در می آید فرمود اذا
وصلت الیکم النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر واذا قدرت علی عدوک فاجعل
العفو عنه شکرا لنعم القدرة علیه چون بشما رسد طرفها نعمت پس هر ما تیید نهایت
آن نعمت را بقلت شکر زیرا که اگر شکر کنید نعمت را آن نعمت زیاده خواهد شد از برای شما و هرگاه
بر دشمن قدرت یافتی پس بگردان در گذشتن را از گناه شکرانه آنکه بر وی قوت یافتی و فرمود
ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه وعلی صفحات وجهه یعنی در دل خود نهان
نکرد هیچکس چیزی را مگر آنکه ظاهر شد در اثنای آنکه سخنان بی اندیشه بر زبان میراند و
علامت از روی ظاهر گشت آنجا که نشان ضرب عشق ست از چهره او چون نور پیدا ست

وفرمود البخیل یستعجل الفقر یعیش فی الدنیا عیش الفقراء ویحاسب فی الآخرة
حساب الاغنیاء بل اشد الاغنیاء یعنی بخیل شتابنده است به درویشی زیستن در دنیا
مثل زیستن درویشان است لیکن در آخرت در شمار توانگران است وحساب وعقاب مثل
ایشان خواهد بود ویک سخت از آن بواسطهٔ بخیلی که ورزیده است لسان العاقل وراء
قلبه وقلب الاحمق وراء لسانه زبان خردمند در پس دل است ودل بیخرد در پس آن
یعنی هرکس که بهوش وخردمند است اول تأمل در سخنان میکند وبعد از آن بزبان می آرد
وبیخرد ونادان عکس آنست که تأمل ناکرده سخن میگوید بیت سخندان پرورده پیر کهن
بیندیشد آنگه بگوید سخن العلم یرفع الوضیع والجهل یضع الرفیع العلم یحرسك و
انت تحرس المال العلم حاکم والمال محکوم علیه علم بسیار بلند میسازد وجهل نادان
بلند رتبه را پست میسازد وعلم از مال بهتر است زیرا که علم نگاه وقت میکند مرترا و تو محافظت
مال میکنی وعلم حکم کننده است ومال بر وی حکم میکنند وفرمود قصم ظهری عالم متهتك وجاهل
متنسك هذا ینفر الناس عن علمه وهذا یضل الناس بتنسکه یعنی شکسته است پشت مرا دو کس یک
دانا که متهتک باشد بواسطه تهتک خود مردم را از علم خود رمیده میسازد و دوم نادان متعبد
و نادانی که مردم را در فتنه می اندازد و متنفر
میسازد واین بسبب جهل در عبادت مردم را بهلاک وگمراه میگرداند وفرمود اقل الناس قیمة
اقلهم علما اذ قیمة کل امرء ما یحسنه یعنی کمتر علم او کمتر باشد از مردم بها کم خواهد بود
زیرا که بهای هر مرد چیزیست که آنرا میداند کلام حضرت علی کرم الله وجهه در این اسلوب
بدیع بسیار است از خوف اطالت اختصار نموده مر کلام علی رضی الله عنه که فرمود کونوا فی الناس
کالنحلة فی الطیر انه لیس فی الطیور شیء الا هو مستضعفها ولو یعلم الطیر ما فی
اجوافها لم یفعلوا ذلك بها باشید در میان مردم همچون زنبور نحل در میان مرغان که مرغان او را
ضعیف وحقیر میدانند واین بواسطهٔ آنست که خیر وبرکتی که در جوف آنست مرغان نمیدانند
واگر میدانستند تحقیر او نمیکردند وفرمود خالطوا الناس بالسنتکم واجسادکم وزایلوهم
باعمالکم وقلوبکم فان للمرء ما اکتسب وهو یوم القیمة مع من احب با مردم ملاقات وخلطه
بزبانها وجسدهای خود ومفارقت ایشان کنید باعمال وثبات خود یعنی اگر مصاحب مجالس
عملی فساد شود که خدا ورسول خدا از آن راضی نباشد اگر قدرت دارید منع وزجر کنید
تا از آن عمل باز آید واگر بر منع قادر نباشید باید که باو شان مخالفت کنید در عمل و در باطن

خود بد بینیکه مردم را و آنچه میکند خواهد یافت و آنچه دوست میدارد و در قیامت مصاحب او خواهد بود و فرمود کونوا بقبول العمل اشد اهتماما منکم بالعمل فانه لن یقل عمل مع التقوی فکیف یقل عمل متقبل باید که اهتمام شما بقبول عمل زیاده باشد از عمل بدرستیکه تقوی قبول میکند یعنی در کیفیت عمل بکوشید تا بدرجه قبول برسد و فرمود یا حملة القرآن اعملوا به فانما العالم من عمل بما علم و وافق عمله علمه وسیکون اقوام یحملون العلم لا یجاوز تراقیهم یخالف سرهم علانیتهم و یخالف عملهم علمهم یجلسون حلقا فیباهی بعضهم بعضا حتی ان الرجل یغضب علی جلیسه ان یجلس الی غیره اولئک لا تصعد اعمالهم فی مجالسهم تلک الی الله تعالی ای حاملان قرآن بقرآن عمل کنید چرا که عالم کسی ست که بعلم خود عمل کند و عملش بعلم موافق باشد و بعد ازین قومی خواهد بود که حامل علم باشند که علم از ترقوهٔ ایشان تجاوز نکند و مخالف باشد سر ایشان با علانیه و عمل ایشان موافق علم نباشد و حلقه زده بنشینند پس با یکدیگر تفاخر و مباهات کنند و گاه باشد که مردی غضب کند بر همنشین خود اگر او را گذشته با دیگری نشیند نگر و هی که باین صفت باشند عمل ایشان که در آن مجالس کرده باشند نزد خدا تعالی نخواهد رفت یعنی حباط عمل ایشان خواهد شد و بثواب و جزای آن فائز نخواهند گشت بواسطه حسد و مباهات با یکدیگر و از انجمله آنکه فرمود لا یخاف احد منکم الا ذنبه ولا یرجو الا ربه ولا یستحیی من ان یتعلم اذا سئل عما لا یعلم ان یقول الله اعلم الصبر من الایمان بمنزلة الراس من الجسد نترسد یکی از شما از کسی مگر از گناه خود و امید ندارد کسی مگر از پروردگار خود و هر کسیکه از شما علم ندارد از آنکه گوید الله اعلم و صبر از ایمان بمنزله سر است از جسد فرمود الفقیه کل الفقیه من لا یقنط الناس من رحمة الله تعالی ولم یرخص لهم فی معاصی الله تعالی ولم یومنهم من عذاب الله تعالی ولم یدع القرآن رغبة عنه الی غیره انه لا خیر فی عبادة لا علم فیها ولا فی علم لا فهم معه ولا فی قراءة لا تدبر فیها عالم کامل کسی ست که مردم را از رحمت الهی نا امید نسازد و در معصیت رخصت ندهد و مردم را از عذاب خدا تعالی ایمن نسازد و قرآن را از دست نگذارد که بچیزی دیگر میل کند که بتحقیق خیری در عبادت نیست که با آن علم نباشد و همچنین خیری در علم نیست که با آن فهم معانی نباشد و خیری در قرائتی نیست که قاری تدبر و تفکر در آن نکند و فرمود ابرد ما علی کبدی اذا سئلت عما لا اعلم ان اقول الله اعلم

باشند دادوا چیزی پرسند که آنرا نداند شرم نکند

یعنے دوست ترین اقوال برکسیکہ من ہستم نزد من شخصی است که سوال کنے مرا از چیزے کہ نداند و گویم
اللہ اعلم فرمود من اراد ان ینصف الناس من نفسه فلیحب لهم ما یحب لنفسه ہر کس کہ
خواہد انصاف دہد مردم را از نفس خود باید کہ دوست دارد برای ایشان آنچه از برای
نفس خود دوست میدارد و فرمود سبع من الشیطان شدة الغضب و شدة العطش و
شدة التثاؤب و القیء و الرعاف و النجوی و النوم عند الذکر ہفت چیز است کہ از شیطان
یکے شدت غضب دوم شدت تشنگی بمرتبہ کہ ہر چند آب آشامد سیر نمیشود و آنرا مرض سیوم
شدت فاژه و دہن دره و کسالتی است کہ در اعضا پدید می آید بواسطہ کثرت اکل چہارم کثرت قی
پنجم خون بینی ششم راز دل گفتن ہفتم خواب وقت ذکر فرمود الحزم سوء الظن معنی حدیث
ست و لفظ این حدیث ان من الحزم سوء الظن احتیاط کردن بدگمانی است التوفیق خیر قائد
و حسن الخلق خیر قرین و العقل خیر صاحب و الادب خیر میراث و لا وحشة اشد من
العجب توفیق بودن اسباب موافق مطلوب بہترین راہبر است و خوش خلقی
بہترین رفیق است و عقل بہترین مصاحب است و ادب بہترین ارث است و ہیچ وحشت سخت
از عجب نیست مرویست کہ شخصی از امیر المومنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ از مسئلہ قدر پرسید در
جواب فرمود طریق مظلم لا تسلکه و بحر عمیق لا تلجه و سر اللہ تعالی فقد خفی علیک فلا
تفتشه ایها السائل ان اللہ تعالی خلقک لما شئت قال بل لما شاء قال فیستعملک
کما یشاء راہ الہی بزرگ تاریک است آنرا مرو و دریای بے پایان است در آن غوطه مخور و سر خدای
بر تو پوشیده است تفتیش آن مکن ای سائل خود خدای تعالی ترا مخلوق ساخته است از برای آنچه
تو خواہی گفت بلکہ از برای آنچه خود خواہد پس میشود آنچه میخواہد فرمود پس ترا بعمل میدارد چنانچه
خود خواہد فرمود حوادث مصائب را نہایتی ہست اگر کسی را حادثہ پیش آید البتہ منتہی خواہد
شد پس سزاوار است کہ عاقل را وقتیکہ او را محنتی و حادثہ روی دہد صبر نماید و بر ہمان باقی ماند
تا وقتیکہ مدت او بسر آید و اگر قبل از انقضاء مدت در دفع آن کوشش نماید سودی نخواہد بخشید بلکہ رنج و تعب
آنرا زیادہ میکند و از مرویست از امیر المومنین حضرت علی علیہ السلام کہ پرسیدند کہ سخا چیست فرمود
ما کان منه ابتداء فاما ما کان عن مسئلة فحیاء و تکرم سخا آن است کہ در اول حال عطا کند بلا
سوال اما عطائی کہ بعد از طلب و سوال باشد از حیا و تکرم است نقل است کہ یکی از امیر المومنین
علی علیہ السلام ویرا مدح و ثنای گفت بچیزیکہ در وی نبود و از روی کذب و غنا امیر المومنین در جواب

گفت انی لست کما تقول و انا فوق ما فی نفسک من در آن وجه نیستم که تو بر زبان میرانی و گفتی و زیاده از آن ام که در دل خود نهفتی فرمود جزاء المعصیة الوهن فی العبادة و الضیق فی المعیشة و النغص فی اللذة جزا گناه یعنی در دنیا ضعف و سستی کردن در عبادت ست و تنگی در معاش و نغص در لذت پرسیدند نغص در لذت چیست فرمود نغص در لذت آنست که مشتهی فی حلال نرسند مگر امری ظاهر گردد و آنرا منغص گرداند و از آن مشتهای مرطوب حلال باز دارد و نقل ست که یکی از اعدای امیر المومنین علی رض گفت ثبتک الله علی الارض در جواب فرمود علی صدرک بالغرض این عدو عاده الله و غضب علیه از اطلاق این لفظ با حقیقة دعای ثبات ست بحسب ظاهر نسبت بعلی رض و چون نزد وی رض محقق بود که آن شخص دشمن ویست و اینسخن بنابر فریب میگوید از آنجهت در جواب او گفت که خدا تعالی مرا به نسبت تو ثابت دارد تا انتقام از تو بکشم یا آنکه مراد او کنایت بوده ست از دعا بد نسبت بعلی رض زیرا که ثبات در لغت عرب بمعنی مرگ که عاجز سازد و از حس و حرکت آمده است چنانچه در قاموس آورده و ثبات بالضم معجز عن الحرکة و ثبت بکسر البار الذی لا یقال ثبت الفراش بنابرین امیر المومنین علی کرم الله وجهه این دعای بر وی رد کرد و گفت علی صدرک والله اعلم مرویست که چون ابن ملجم خذله الله وی را زخم شمشیر رسانید در آنوقت امام حسن رض گریه کنان بخدمت پدر خود شتافت امیر المومنین علی رض فرمود ای پسر چهار چیز از من یاد دار و چهار چیز دیگر امام حسن رض گفت آن چهار چیز اول کدام است گفت بهترین غنا عقل ست و بدترین فقر حمق ست و بدترین خصلتهای عجب ست و تکبر ست و نیکوترین صفتها حسن خلق ست باز امام حسن فرمود چهار چیز دیگر کدام ست فرمود به پرهیز از مصاحب احمق اگرچه خواهد که منفعتی بتو رساند و به پرهیز از دوستی و مصاحبت دروغگوی چرا که او نزدیک را از تو دور میگرداند و دور را بتو نزدیک میسازد و به پرهیز از دوستی و اختلاط بخیل زیرا که او منقطع میسازد از تو چیزیکه احتیاج باو زیاده از همه کس ست تو و همچنین بپرهیز از مصادقت فاجر زیرا که او ترا خواهد فروخت بچیزیکه حقیر و خسیس ست و از مصاحبت او ترا ندامت حاصل خواهد شد و مرویست که یهودی از حضرت امیر المومنین علی پرسید که پروردگار ما پیش از زمان بود و در کجا بود امیر المومنین متغیر شده گفت لم یکن فکان فهو کان و لا کینونة کان بلا کیف لیس له قبل و لا غایة انقطعت الغایات دونه فهو غایة کل غایة

او بود که کان فی وجوده فی کینونتی بی کیفیتی بی قبلیتی و غایتی او را ابتدا و انتها نیست غایات و نهایات
نزد او منقطع ست پس او نهایت هر نهایت ست و بدایت هر بدایت ست یهودی چون اتمام
کلام خیر انجام امیر المومنین علی ابن ابی طالب نمود فی الحال مسلمان شد نقل ست که درعی
زرهی از علی کرم الله وجهه گم شده بود و آنرا نزد یهودی یافت و محاکمه بجانب قاضی شریح
بردند و علی در محکمه پهلوی قاضی بنشست و گفت اگر خصم من یهودی نبودی برابر وی نشستمی
ولیکن از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود لا تسووا بینهم فی المجلس با یهود
برابر منشینید و در روایتی دیگر فرمود اصغروهم من حیث صغرهم الله تعالی ذلیل و خوار
سازید ایشانرا ازین جهت که خدای تعالی ایشانرا ذلیل و خوار گردانید راوی گوید بعد از آنکه امیر
دعوی قیام نمود یهودی منکر شد قاضی گواه طلبید امیر المومنین امام حسن و قنبر را بگواهی آورد
قاضی شریح گفت گواهی پسر برای پدر و گواهی بنده برای مولی جائز نیست آنگاه یهودی گفت
امیر المومنین مرا نزد قاضی خود آورده بر من دعوی کرد که قاضی برحق بود هرچه قاضی گوید
قبول کرد و قاضی بر وی حکم کرد اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده و
رسوله و اقرار نمود که زره مال امیر المومنین ست واقدی از ابن عباس روایت کرده
گفت چهار درم نزد امیر المومنین علی بود غیر ازین چیزی دیگر نداشت یکی درم در شب تصدق
نمود و یک درم در روز و یکی سرا و یکی در علانیه این آیت نازل شد که الذین ینفقون اموالهم
باللیل والنهار سرا و علانیة کسانیکه انفاق میکنند در راه خدای تعالی مالهای خود را در شب
و روز پنهان و آشکارا فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون مر ایشانراست
مزد انفاق ایشان نزدیک پروردگار ایشان یعنی ایشانرا بهشت باقی باشد نعمتها و بر
هیچ خوفی و اندوهی نباشد ایشانرا نقل ست که رسول صلی الله علیه وسلم از امیر المومنین علی را
پرسید که ترا برین چه چیز واداشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون
ازین چهار صورت ندیدم جمیع آنها را التزام کردم تمنای آنکه یکی از آنها شرف قبول یافته
بمواقع رضا رسد مرویست که معاویه ضرار بن حمزه را گفت که علی ابن ابی طالب را از برای من
وصف کن ضرار گفت از من درگذر و عفو فرما باز معاویه او را سوگند داد که علی را وصف
کن گفت والله علی المرتضی غایت عز و نهایت قوی داشت شدید القوی بود قول او فصل بود
و حکم او عدل بود و علم از اطراف وی منفجر میشد و بحکمت لسان وی ناطق میگشت و متوحش و متنفر بود

از دنیا و زینت آن و موانست و بلیات و وحشت آن اشک بسیار از چشمان مبارک میریخت و تفکر و تدبر
می نمود و بطعام و لباس خویش قناعت میفرمود و خود را یکے از امت‌ها میدانست اگر می پرسیدیم
جواب میداد و اگر میخواندیم اجابت میفرمود مثل ما و الله با وجود قربتی که بوی میداشتیم نزد وی
آن بود که از هیبت بوی تکلم نمیکردیم اهل دین را تعظیم میداشت و مساکین نزدیک مینشاند قوی
باطل گوی را طاعت نمیکرد و ضعیف از عدل او مایوس نمیگشت و من در بعضی از مواضع که
هیچکس حاضر نبودی در شبی تاریک ملاحظه کردمی که دست در محاسن مبارک خود میمالید
و گریه حزین میفرمود و میگفت ای دنیا من بتو مغرور نخواهم شد و فریب از تو نخواهم خورد
تو دیگرے غیر مرا مغرور گردان تو بمن شوق داری و من از تو بیزارم هیهات هیهات صحبت
تو از من دور است و ترا سه طلاق دادم بطلاق بائن که رجعی ندارد و عمر تو کوتاه است و خطر تو
بسیار آه آه از قلت زاد و دوری سفر و وحشت راه آنگاه معاویه را گریه دست داد و گفت
خدا تعالی رحمت کناد برابو الحسن رضی الله که او باین صفتها موصوف بود و آنچه گفتی بیان واقع است
آورده اند که علی رضی الله عنه برادر خود عقیل را هر روز مقداری جو که قوت عیال و اطفال
وی را وفا کند میداد اتفاقا اولاد او حرص طعامی داشت که ثرید و خرما بسیار آرزو مینمودند
بنابرین هر روز قلیلے از جو ذخیره کرد تا اینقدار جمع شد که خرما و روغن بآن خرید نموده آن طعام
مهیا کردند امیر المومنین را نیز طلب نمودند که از آن تناول فرماید چون طعام حاضر کردند علی رض
فرمود که این طعام از کجا بهم رسید گفتند از قوت خود هر روز مقداری ذخیره میکردیم تا قیمت این طعام
جمع شد علی رض فرمود که اینقدار که از قوت خود باز گرفتید بآن صبر توانستید نمود گفتند بلے
آنگاه اینقدار جو از آنچه هر روز میداد کم کرد و گفت شما چون باینقدار می توانید کرد حلال نیست که من زیاده
ازین بشما بدهم چندان هم زیادی کرده بود و در وقتی عقیل بخواب غفلت بود و پشیمانی لوبی ولیک
ساخت عقیل چون بیدار شد امیر المومنین علی رض گفت باینقدار چیزی جمع میکنی و حال آنکه
میخواهی که مرا باتش جهنم گرفتار سازی باینکه حق دیگران نیز بتو دهم عقیل گفت اگر تو نمیدهی نزد
کسے میروم که مرا تبر طلا و نقره غیر مسکوک دهد و مرا خوار ندارد اینه بگفت و بمعاویه ملحق شد نقل
است که روزی معاویه رض گفت اگر عقیل عالم نبودی با اینکه من از برادر او بهترم نمیگذاشت امیر المومنین
علی رض که نزد من آید عقیل گفت برادر من در دین بهتر بود از برے من و تو در دنیا بهتر
از برادر من و الحال من اختیار کرده ام پروردگار خود جلشانه عم نواله نصیب میدارم که ختم

عقیل

واقعه

کار من بخیر میگردانند مرویست بروایت ابن عساکر که عقیل با علی رض گفت من فقیرم و محتاجم از بیت
المال مرا چیزی عطا کن علی رض گفت صبر کن تا وقتیکه عطای مسلمانان از بیت المال برون
آید همراه ایشان ترا نیز عطا کنم عقیل صبر نکرد و الحاح نمود امیر المومنین علی رض مردی را
فرمود که عقیل را به بازار ببر تا قفل دکانهای بازار بشکند و آنچه در دکانهای نهاده باشد
بگیرد عقیل گفت میخواهی که مرا بدزدی بگیرند علی رض فرمود همچنین ست اگر مال مسلمانان نابود
برم و بایشان ندهم عقیل گفت من نزد معاویه رض خواهم رفت علی رض گفت تو میدانی آنگاه نزد
معاویه رض آمد و از وی طلب عطا نمود معاویه صد هزار درهم عطا کرد و گفت بالای منبر برو
و طریقی که علی رض با تو سلوک نمود و آنچه من نسبت تو بفضل آوردم هر دو بیان کن عقیل چون منبر
برآمد بعد از حمد و ثنای خدای تعالی گفت ایها الناس بدانید که من خواستم که علی مرا بر دین خود
اختیار کند او مرا گذاشت و خواستم که معاویه مرا بر دین خود اختیار کند او مرا اختیار کرد بر دین
خود نقل ست که معاویه خالد بن معمر را گفت سبب محبت تو با علی کرم الله وجهه چیست گفت
بواسطه سه خصلت علی او دوست میدارم حلم او در وقت غضب و تصدق او در تنگی و بذل
او در وقت حکم مرویست وقتی معاویه بر علی کرم الله وجهه تفاخر کرده بود و چون این خبر
بعلی کرم الله وجهه رسید بغلام خود گفت که جواب بنویس و بعد از نوشتن این ابیات انشا فرمود
و در آن کتاب مندرج نمود شعر محمد النبی اخی و صهری + وحمزة سید الشهداء عمی +
وجعفر الذی یمسی ویضحی + یطیر مع الملائکة ابن امی + وبنت محمد سکنی و عرسی + منوط
لحمها بدمی و لحمی + وسبطا احمد ابنای منها + فایکم له سهم کسهمی + سبقتکم الی
الاسلام طرا + غلاما ما بلغت اوان حلمی + یعنی ترا میرسد که تفاخر کنی اگر من فخر کنم بر تو
مرا میرسد و جای آن دارد چرا که بهترین خلق خدا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم برادر دینی
و پدر زن من ست و حمزه بن عبد المطلب که سید شهدا است عم من ست و جعفر بن ابی طالب
چون شهید شد خدای تعالی عوض دو دست او که کفار قطع نموده بودند جناح عطا فرمود تا با ملائکه پرواز میکند
و از این جهت بجعفر طیار موسوم و مشهور ست و فاطمه بنت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم حلیله من
ست و حسن و حسین رضی الله عنهما که سبطین رسول الله اند هر دو پسران من اند از فاطمه الزهرا
پس انصاف دهید که نسبت کدام کس را از شما ست چون مثل نسبت من که بر من فخر میکنی انکه
من گفتم از همه نسبت بوده ما از رهگذر حسب با وجود کثرت فضائل سبقت اسلام بر تمام

الا ... فلیوم من بغنا + والا فلیمت کمدا بغیه + انا البطل الذی لم تکروه + بیوم کریهة ویوم سلم

دارم و اسلام من قبل از دادان بلوغ بود که هنوز طفل معصوم بودم و هرگز بذلت عبادت وثنا
مبتلا نگشتم حقیقی گویند که حفظ این اشعار واجب ست بر هر کسی که در اعتقاد او قصور و فتور نسبت
علی کرم الله وجهه باشد تا مفاخر و مآثر او را در اسلام بداند و اعتقادش در حق وے قوی گردد
انتهی فضائل و مناقب علی زیاده از انست که عدد و احصاء آن توانکرد و امام شافعی رحمه الله
در مناقب امیر المومنین علی کرم الله وجهه سخنان بسیار آورده این ابیات از آنجمله است للشعر
اذا نحن فضلنا علیا فاننا + روافض بالتفضیل عند ذوی الجهل + و فضل ابی بکر اذا ما
ذکرته + رمیت بنصب عند ذکر المفضل - فلا زلت ذا رفض و نصب کلاهما +
بحبیهما او سدا الرمل + یعنی هرگاه که بیان فضل و مفاخر امیر المومنین علی کرم الله وجهه میکنیم
جهال مرا رافضی میخوانند و هرگاه که مآثر و فضائل امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه را تعداد
مینمایم مرا ناصبی مے نامند پس من بسبب دوستی امیر المومنین علی و ابو بکر همیشه برفض متهوم و
خلاص ندارم تا وقتیکه از عالم رحلت کنم و رمل تکیه گاه من گردد چراکه دوستی ایشان هرگز از
دل من بیرون نخواهد رفت ایضاً از کلام شافعی رحمة الله علیه آنکه گفت شعر قالوا ترفضت قلت کلا +
ما الرفض دینی ولا اعتقادی + فانی ارفض العبادی + یعنی مردم مرا میگویند که تو رافضی شدے
من در جواب ایشان گفتم معاذ الله که من رافضی نیستم بلکه بتحقیق رفض من از بندگان خدا از باده
ترست و در قصیده دیگر گفته است شعر ان کان حب آل محمد رفضا + فلیشهد الثقلان
انی رافضی + اگر رفض دوستی آل محمد ست صلی الله علیه وسلم باید که جن و انس بر رفض من گواهی دهند
گویند شافعی رح انشاد این ابیات در وقتی نمود که خوارج از روے حسد و بغی نسبت رفض با و دادند
و مروی ست که او گفت که محبت اهلبیت داری اگر درین باب چند بیت گوی خوب خواهد بود بعد از آن
انشاد این شعر نمود شعر و ما زال کتمانیک حتی کاننی + برد جواب السائلین لاعجم
واکتم ودی مع صفاء مودتی + لتسلم من قول الوشاة و اسلم + همیشه سخنان خود را در باب
فضائل اهلبیت و دوستی ایشان از تو پنهان داشتم با آنکه کمال محبت و اخلاص با اهلبیت داشتم
و این کتمان من از آنجهت بود که من هم توبه و از زبان بدگویان سالم مانیم **فصل** در وفات
امیر المومنین علی اسد الله الغالب و سبب آن بود که چون نزاع میان وی کرم الله وجهه و معاویه بطول
انجامید سه کس از خوارج عبد الرحمن بن ملجم و مبارک و عمر و تمیمی در مکه مجتمع شدند و با یکدیگر عهد
نمودند که امیر المومنین علی و معاویه و عمرو بن العاص را بقتل رسانیم و مقرر داشتند ابن ملجم گفت

اگر دوستی این نوع کسی رفض است

من امیر المومنین علی را بقتل میرسانم و عمرو گفت من عمرو بن العاص را بقتل میرسانم و مبارک گفت من معاویه
را بقتل میرسانم و مقرر داشتند که قضیه بیست و یکم یا هفدهم ماه مبارک رمضان بفعل آوریم و آن
دو کس متوجه شام و بصره شدند و ابن ملجم لعنه الله بجانب کوفه توجه نمود و با اصحاب خود خوارج
ملاقات کرد و این داعیه در خاطر سیاه خود نگاه میداشت و از همه کس پنهان می نمود مگر از شبیب
بن بجره اشجعی که او را مصاحب خود گردانید و با خود موافق ساخت و چون شب جمعه هفدهم
رمضان سنه اربعین از هجرت نبوی سید علی کرم الله وجهه در وقت سحر از خواب بیدار شد
و با پسر خود حسن گفت امشب رسول صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم و از آنچه از امت بار رسیده
بود گفتم فرمود بر ایشان دعا کن اللهم ابدلنی خیرا لی منهم وابدلهم شرا لهم منی بار خدایا
بدل ایشان چیزی بمن ده که از ایشان بهتر باشد و بدل من کسی بر ایشان گماشته گردان که
از من بدتر باشد بنسبت ایشان و در آنوقت بطها بروی صیحه زدند فرمود که بگذارید ایشانرا که بر من
نوحه میکنند و مؤذن ابن النباح اخبار بوقت صلوة نمود چون از خانه بیرون آمد در خانه منادی کرد
ایها الناس الصلوة الصلوة درین اثنا شبیب خارجی شمشیر بر وی انداخت شمشیر او بدروازه خانه خورد
آنگاه ابن ملجم خذله الله شمشیر بر پیشانی و سر مبارک آنحضرت زد چنانچه بمغز رسید چون این
قضیه واقع شد شبیب خارجی لعنه الله گریخته بمنزل رفت و یکی از بنی امیه از پی او رفته
او را بقتل رسانید و ابن ملجم را مردم او را در میان گرفتند و مردی از همدان قطیفه بروی او انداخت
و او را بر زمین زد و شمشیر از دست او گرفت او را نزد علی المرتضی آورد و امیر المومنین چون او را
دید فرمود ان النفس بالنفس اگر من فوت شوم او را مقتول سازید و اگر حیات من باقی
ماند آنچه رای من تقاضا کند در باب وی عمل خواهم نمود و در روایتی است که فرمود و
الجروح قصاص و مرویست که امیر المومنین علی روز جمعه و شنبه حیات بود و در شب یکشنبه
از عالم رحلت فرمود و حسن و حسین رضی الله عنهما و عبد الله بن جعفر بامر غسل قیام نمودند و محمد
بن الحنفیه آب میریخت و در سه ثواب که با آن قمیص نبود و ویرا کفن کردند و امام حسن بر وی نماز
گذارد و هفت تکبیر گفت و بشب در دار الاماره یا در قریه جو شنعی که بالجبال مردم زیارت میکنند
و یا در مابین نجف و جامع اعظم علی اختلاف الاقوال مدفون گشت بعد از آن اطراف ابن ملجم را
مقطوع ساخته او را در قوصره کرده سوختند و بعضی گفته اند امر فرمود تا گردن او زدند
و ام الهیثم بنت الاسود لاشه مردار او بسوخت نقل است که امیر المومنین علی کرم الله وجهه

در ماه رمضان المبارک که شهید شد یک شب نزد امام حسن رض افطار فرمود و شبی نزد عبدالله بن
جعفر رضی الله عنهما و زیاده از سه لقمه تناول نمی نمود و میگفت دوست میدارم که بخدای تعالی
واصل شوم در حالت جوع و در شبی که صبح آن شب زخم بوی رسیده و خون بسیار بیرون
آمد نظر بجانب آسمان میکرد و میگفت والله ما کذبت ولا کذّبت وانها اللیلة التی
وُعِدتُّ یعنی بخدای سوگند که دروغ نگفتم و با من دروغ نگفته اند امشب شبی ست که وعده قتل من
ست و چون قریب بصبح شد ابن ملجم زخم موعود رسانید چنانچه گذشت در بیان احادیث
فضائل و قبر وی در ظاهر نساختند از خوف آنکه مبادا خوارج وی را از قبر بیرون آورند و از
شتر یک منقول ست که امام حسن رضی الله عنه پدر خود را کرم الله وجهه بمدینه طیبه نقل فرمود
و مرویست از ابن عساکر که چون علی رض شهید شد و برا بر اشتری بار کردند که بمدینه آورده
نزدیک رسول صلی الله علیه وسلم داخل نمایند و در اثنای راه شتر غائب شد و ندانستند که بکدام
طرف رفت و هیچکس بر آن شتر قدرت نیافت بنابر این ست که اهل عراق میگویند که او در سحاب
ست و بعضی دیگر میگویند که آن شتر ببلاد طی رفت و در آن بلاد وی را رضی الله عنه مدفون
ساختند و در سن شصت و سه سالگی بود که شربت شهادة چشید و بعضی گفته اند که در وقت
شصت و چهار سال داشت بعضی گفته اند شصت و پنجسال بود و بعضی پنجاه و هفت و هشت
نیز گفته اند مرویست که در وقتیکه بر منبر کوفه بود از آیة من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله
علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا از وی سوال کردند
در جواب فرمود که بار خدایا این آیت را بیامرز این آیت نازل شده است در شان من و در شان
عم من حمزه و ابن عم من عبیده بن الحارث بن عبد المطلب اما عبیده مدتها و بسر آمد و شهید شد و وفا
کرد روزیکه شهید شد روز احد و من منتظر اشقی الآخرین یعنی ابن ملجم لعنه الله که سر و محاسن
مرا بخون تر خواهد کرد چنانچه حبیب من و سید من ابو القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا
از همین خبر داده است نقل است که چون ابو الحسن رض از زخم رسید پسران خود حسن و حسین سیدی شباب اهل
الجنة را طلب کرده گفت وصیت میکنم شما را بتقوی و طاعت خدای تعالی و آنکه دنیا را طلب
نکنید اگر چه دنیا شما را طلب کند و گریه و زاری مکنید بچیزی که باز گرفته و قبض نموده اند از شما و سخن حق گوئید و بر
یتیمان رحم کنید و مدد حال ضعیفان نمائید و کار آخرت را بسازید و بر ظالم خصومت نمائید و
مظلوم را یاری دهید و آنچه کنید خالصا لوجه الله کنید و در راه خدای تعالی از هیچ ملامت کننده نترسید

باز بجانب محمد بن الحنفیه التفات نموده فرمود که وصیتی بر برادران تو وصیت کردم و آنکه تعظیم و توقیر برادران خود نمایی بواسطه آنکه حقوق ایشان بر تو دارند و آنکه اعتمادی نکنی برای کسی که غیر ایشان باشد باز بجانب حسن و حسین رضی الله عنهما التفات نموده گفت وصیت میکنم شما را بوی زیرا که او برادر و پسر پدر شماست و میدانید که پدر شما او را دوست میداشت و بعد ازین وصیت تکلم نکرد مگر بلا اله الا الله تا وقتیکه رحلت نمود کرم الله تعالی وجهه و علی جسده انا لله و انا الیه راجعون مرویست که ابن ملجم رحمه نزد ابو الحسن رضی آمد و مرکبی طلبید که بر آن حمل احتیاج خود نماید ابو الحسن کرم الله وجهه حاجت وی برآورد و بعد از آن این بیت انشا فرمود

شعر اریدحیاته و یرید قتلی .. عذیرک من خلیلک من مرادی + من حیات او را میخواهم و او قتل من میخواهد عذر خواه من ببین و گفت این شخص قاتل من خواهد بود شخصی از موالیان نزد ابو الحسن علی کرم الله وجهه بود گفت ای امیر المومنین چرا قتل او نمیفرمایی تا او را بقتل آورد گفت کیست که بقتل آورد و قرا او در مستدرک از شعبی منقولست که گفت ابن ملجم لعنة الله علیه شخصی از خوارج که نام او قطام بود لعنة الله علیها عاشق بود و او را نکاح کرد بمهر سه هزار درم و قتل ابو تراب علی کرم الله وجهه در این باب فرزدق چند بیتی گفته است

شعر فلم ار مهراساقه ذو سماحة + کمهر قطام بین عرب و اعجم + ثلاثة آلاف و عبد و قینة + و ضرب علی بالحسام المسمم + فلا مهر اغلی .. من علی و ان غلا + و لا فتک الا دون فتک ابن ملجم + یعنی ندیدم هیچکس مثل مهر قطام در میان عرب و عجم که سه هزار درهم و غلامی و کنیزک خوانده بود و قتل علی ابو الحسن بشمشیر برنده یا شمشیر زهر آلوده چرا که در یک روایت بالسیف المسمم بالسین المهملة وارد شده پس هیچ مهر گرانتر از علی کرم الله وجهه نیست هر چند که گران بها باشد و هیچ گناهی بزرگتر از گناه ابن ملجم نیست باب نهم در خلافت امیر المومنین امام الجن و الانس امام حسن و فضائل و مآثر و کرامات وی و درین باب چند فصل است

فصل اول در خلافت امام حسن که آخر خلفاء الراشدین است نفس جد و رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از شهادت پدرش بمبایعت اهل کوفه والی امر خلافت گشت و مدت شش ماه و چند روز بآن امر قیام نموده خلیفه برحق و امام اصدق و اعدل بود تحقیقا بدلیل قول جد وی رسول صلی الله علیه و سلم هو الصادق المصدق الخلافة من بعدی ثلثون سنة خلافت حق بعد از من سی سال خواهد بود و بهمین خلافت متمم و مکمل سی سال بود منصوص علیه و اجماع مذکور

نیز بر آن قایم شده و در حقیقت آن هیچ شک نیست بنابرین معاویه رض تا نبودن وی معاوضه
با همین اقرار نموده بود چنانچه بعد ازین خواهی دانست در خطبه حضرت امام حسن رضی الله
عنه فرمود معاویه بنزاع میکند با من در حقی که از من است و برادران و فی نیست معاویه رض
درین امر ساکت شد و نیز در صلح نامه نوشت و از خلافت تارک گشت و معاویه سپرد
معلوم نو خواهد شد بعد از آن که شش ماه در امر خلافت قیام نمود با جمله چون امام حسن بجانب معاویه
توجه نمود و معاویه نیز با لشکری تمام از شام بیرون آمد و چون تلاقی فریقین دست داد
امام حسن رضی الله عنه دانست که ازین دو فرقه یکے غالب نمیشود مگر آنکه اکثر آن فرقه دیگر بقتل
آیند و فتنه عظیم در میان واقع شود بنابرین بمعاویه رضی الله عنه نوشت و وی را خبر داد از آنکه
امر خلافت و امارت بمعاویه باز گذارد و لیکن شروطیکه بعد ازین خواهد آمد در صلحنامه شرط
دیگر آنکه دیون وی را ادا کند و از اهل عراق و حجاز مطالبه هیچ چه نماید معاویه در جواب نوشت
که مطالبه هیچ یکی از ایشان نکنم و امام حسن رض تکرار بدعا خود میکرد تا وقتیکه معاویه رضی
شد و ورقی سفید نیز نزد امام حسن فرستاد که هر چه مدعای داری در صلحنامه بنویس که من قبول دارم
و التزام آن بنمایم این روایت که بیان کردیم در کتب معتبره سنت و آثار وارد است که در صحیح
بخاری از حسن بصری رضی الله عنه ایراد کرده شده است که گفت امام حسن با لشکری تمام انبوه
مثل کوه در مقابله معاویه در آمد آنگاه عمرو بن العاص بمعاویه گفت لشکرے می بینم که پشت نخواهد
داد تا وقتیکه امثال و اقران خود را بقتل آرند معاویه با او گفت و او بهتر عمرو والله که خیر
الرجلین بود اگر این دو گروه یکدیگر را بقتل آرند کسی نخواهد ماند که با مر مسلمانان قیام نماید و محافظت
و ضیاع ایشان کند بنابرین دو کس از قریش از قبیله بنی عبد الشمس یکی عبد الرحمن بن سمره و دیگرے
عبد الرحمن بن عامر نزد امام حسن رض فرستاد و گفت و آنچه من میگویم برین مرد عرض کنید و مر او را
سخنان نیکو گوئید و طلب حاجت من ازوی نمائید و او را رغبت دهید در صلح چون هر دو شخص
آمدند و از هر باب سخنان گفتند و عرض داشت نمودند امام حسن رض در جواب ایشان گفت که ما
بنو عبد المطلب ازین مال فرا گرفته ایم و درمیان این امت خونها و فساد با واقع شده
ازین نوع سخنان عذر آمیز گفت آن دو شخص گفتند معاویه چنین و چنین بر شما عرض میکند
و حاجت خود بشما التفاتے مینماید و از شما سوال میکند آنچه گوئید قبول نماید امام حسن رض
گفت کیست که از عهده این اختلاط و شروط بیرون آید یا از عهده آنچه گوئیم بیرون آئیم و

امر خلافت بمعاویه تفویض نمود

اختلاط

ز قبول قرار یم و از عہد لہ پیشیر برون خواہیم رفت و بر بن نہج مصالح قرار یافت انتہی و ممکن ست جمع میان
روایت کتب سیر و روایت بخاری باینطریق کنیم کہ معاویہ در اول حال رسولان خود را
نزد حضرت امام حسن فرستادہ باشد بعد از ان حضرت شاہزادہ حسن رضی صلحنامہ نوشتند بعبارت
بسم اللہ الرحمن الرحیم ھذا ما صالح علیہ الحسن بن علی رضی اللہ عنہما معاویۃ بن
ابی سفیان صالحہ علی ان یسلم الیہ ولایۃ المسلمین علی ان یعمل فیہم بکتاب اللہ و سنۃ
رسول اللہ و سیرۃ الخلفاء الراشدین المہدیین ولیس لمعاویۃ بن ابی سفیان ان یعہد
الی احد من بعدہ عہدا بل یکون الامر شوری بین المسلمین و علی ان الناس امنوا
حیث کانوا من ارض اللہ تعالی فی شامہم و عراقہم و حجازہم و یمنہم و علی ان اصحاب علی
و شیعتہ امنوا علی انفسہم و اموالہم و نساءہم و اولادہم حیث کانوا و علی معاویۃ
بن ابی سفیان بذلک عہد اللہ و میثاقہ و ان لا یبغی للحسن بن علی ولا لاخیہ
الحسین رضی اللہ عنہما ولا لاحد من اہل بیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غائلۃ سرا ولا
جہرا ولا یخیف احدا منہم فی افق من الآفاق اشہد علیہ فلان بن فلان و کفی باللہ
شہیدا یعنی این صلحنامہ ایست میان حسن بن علی و معاویہ بن ابی سفیان مصالحت نمودند بر آنکہ ولایت امر
مسلمانان بمعاویہ تسلیم کند بشرط آنکہ عمل نماید در میان ایشان بکتاب اللہ و سنت رسول اللہ و سیرت
خلفاء الراشدین و شرط دیگر آنکہ معاویہ را نمیرسد کہ بعد از وے کسی را ولی عہد خود سازد
بلکہ امارت مفوض برائے مشورت مسلمانان بودہ ہر کس را کہ خواہند بر خود امیر گردانند و شرط دیگر آنکہ
ایمن باشند از وی مردم در ہر مکانی کہ باشند از ارض اللہ تعالی در شام و عراق و حجاز و یمن و اصحاب
و شیعہ علی در ہر جا کہ باشند بر نفس و مال و اولاد خود ایمن باشند و بر معاویہ بن ابی سفیان عہد و میثاق
خدا تعالی برین نہج کہ نسبت بحسن بن علی رضی اللہ عنہ و برادر وے حسین بن علی رضی اللہ عنہما و ہیچ
کس از اہلبیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غائلہ و کید ہیچ نہ در سر و نہ در جہر روا داشتہ باشد و نہ
رسانند احدی از ایشان در ہر ناحیہ و نواحی کہ بودہ باشند بشہادۃ فلان بن فلان و کافی ست
بشہادت حق سبحانہ و تعالی و درود بر محمد رسول صلی اللہ علیہ وسلم گفت ایہا الناس بدانید کہ عاقل ترین
مردم کسی ست کہ تقوی و پرہیزگاری دارد و احمق ترین مردم کسی ست کہ فجور و معاصی میکند
و بسیاری از مواعظ و حکم بیان فرمود تا سخن باینمقام رسانید کہ گفت میدانید کہ خدا تعالی شما را
ہدایت داد و از گمراہی و جہالت آزاد گردانید بسبب جد من محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ

وسلم بعد از وفات خواری شما را عزیز گردانید و بعد از قلت شما را کثرت گردانید بدانید که معاویه نزاع کرد با من در چیزی که حق من بود و من در صلاح امت نظر کردم و فتنه را منقطع ساختم و حال آنکه شما با من بیعت کرده بودید که صلح کنید با کسی که من با او صلح نمایم و حرب نمائید با کسی که من حرب نمایم با او و حالیا رای من بر این قرار یافته است که با معاویه صلح کنم و جنگی که میان من و او واقع است برطرف نمایم زیرا که مردم از کشتن خلاص یابند و محافظت خون ایشان نمودن بهتر است از ریختن خون ایشان . . . . و اراده نکردم با این صلح مگر صلاح و بقای شما و ان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین و نمیدانم که شاید که از این صلح آزمایشی باشد شما را و شاید که برخورداری باشد شما را تا هنگام اجل موعود و بباید دانست که انشراح صدر امام حسن رضی الله عنه بصلح بسبب آن بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که ان ابنی هذا سید و سیصلح الله به بین فئتین عظیمتین من المسلمین بتحقیق این پسر من سید است و نزدیک باشد که خدای تعالی بسبب او صلح میان دو لشکر عظیم از مسلمانان خواهد نمود مترجم گوید در نهایه جزری آورده که بعضی از علما گفته اند که سید درین حدیث بمعنی حلیم است بقرینه تتمه حدیث که اصلاح بین المسلمین است که نشان آن حلم و وقار امام حسن بود رضی الله عنه و فیه بعد من حیث اللفظ والله اعلم و دولابی روایت کرده از امام حسن رضی الله عنه که فرمود جماجم العرب بیدی یسالمون من سالمت و یحاربون من حاربت فترکتها ابتغاء وجه الله تعالی و حقن دماء المسلمین یعنی سادات و اشراف عرب در حکم من بودند صلح میکردند با کسی که من صلح کنم و حرب می نمودند با کسی که من حرب نمایم لیکن ترک امارت کردم از برای رضای حقتعالی و از جهت نگاهداشت خون مسلمانان و نزول امام حسن رضی الله عنه از خلافت در سال چهل و یکم از هجرت بود در ماه ربیع الاول نیز گفته اند و اصحاب وی رضی الله عنه گاهی میگفتند یا عار المسلمین حضرت امام حسن در جواب ایشان میفرمود العار خیر من النار عار بهتر است از آتش دوزخ مرویست که مردی از امام حسن رضی الله عنه را گفت السلام علیک یا مذل المؤمنین در جواب او فرمود که مذل مومنان نیستم ولیکن مکروه داشتم که برسر ملک شما را قتل آوردم و بعد از وقوع صلح از کوفه رحلت فرموده بمدینه رفت و در آنجا اقامت فرمود

فصل دوم

در فضائل امام حسن رضی الله عنه و درین فصل دوازده حدیث مذکور خواهد شد حدیث اول مرویست در بخاری و مسلم از براء بن عازب که گفت رسول صلی الله علیه وسلم را دیدم در حالتیکه حسن رضی الله عنه بر کتف مبارک آنحضرت بود و فرمود اللهم انی احبه فاحبه بار خدایا من حسن را دوست میدارم

پس تو وی را دوست دار حدیث دوم مرویست بروایت بخاری از ابوبکره رض که گفت
شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم درحالتیکه بر منبر بود و امام حسن رض به پهلوی آنحضرت نشسته بود
یکبار بوی نظر میکرد و یکبار بمردم و میگفت ان یصلح به بین فئتین من المسلمین ترجمه این حدیث
گذشت حدیث سیوم مرویست بروایت بخاری از ابن عمر رض که گفت رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود هما ریحانتای من الدنیا یعنی حسن و حسین مثل دو گل خوشبوی من اند از دنیا و
ریحان بمعنی رزق نیز آمده است یقال سبحان الله و ریحانه ای استرزقه حدیث
چهارم بروایت ترمذی و حاکم از ابوسعید خدری رض مرویست که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة حسن و حسین بزرگ و شریف جوانان اهل بهشت
خواهند بود حدیث پنجم روایت اسامه بن زید کرد که گفت رسول صلی الله علیه وسلم را دیدم
که حسن و حسین بر رکبتین آنحضرت بودند و فرمود هذان ابنای و ابنا ابنتی اللهم انی احبهما
فاحبهما و احب من یحبهما این هر دو پسران من اند و پسران دختر من اند بار خدایا دوست
میدارم ایشانرا پس تو ایشانرا دوست دار و دوست دار کسی را که ایشانرا دوست دارد حدیث
ششم روایت کرد ترمذی از انس رض که گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند که کدام
یک را از اهلبیت خود دوست میداری فرمود حسن و حسین رض را دوست میدارم حدیث هفتم
روایت کرد حاکم از ابن عباس که گفت رسول صلی الله علیه وسلم می آمد درحالتیکه حسن را بر گردن
خود سوار کرده بود در بین اثنای مردی ملاقی آنحضرت شد گفت نیکو مرکبی است ای غلام که بر آن
سواری میکنی پس رسول صلی الله علیه وسلم فرمود و نعم الراکب هو ای این پسر نیز نیکو سواری است
حدیث هشتم روایت کرد ابن سعد از عبدالله ابن زبیر که گفت شبیه ترین اهلبیت برسالت
پناه صلی الله علیه وسلم حسن رض بود و دیدم که در آمد درحالتیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در سجده بود
و بر گردن مبارک آنحضرت یا بر پشت آنحضرت سوار شد و آنحضرت او را پائین نیاورد تا
وقتیکه خود پائین آمد و به تحقیق رسول الله صلی الله علیه وسلم در رکوع پایهای مبارک کشاده گردانید
تا حسن رض از میان آنحضرت بیرون رفت حدیث نهم مرویست بروایت ابن سعد از ابی
سلمه بن عبدالرحمن که گفت رسول صلی الله علیه وسلم زبان مبارک خود را بحسن بن علی مینمود و چون
آن کودک سرخی زبان را مشاهده میکرد نشاطی و خوشحالی میکرد حدیث دهم روایت کرد
حاکم از زید بن ارقم که گفت حسن بن علی رضی الله عنهما برخاست که خطبه بخواند در بین اثنای برخاست

مردے از آزد خنوعة

وگفت رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که حسن رض را بر دوش نهاده بود در حالتیکه میگفت من احبنی
فلیحبه ولیبلغ الشاهد الغائب هر کس که مرا دوست دارد باید که حسن را دوست دارد و باید
که این خبر حاضر بغائب برساند راوی میگوید اگر نه کرامت پیغامبر بودی این حدیث را بر هیچکس
نقل نمیکردم حدیث یازدهم روایت کرد ابو نعیم در حلیه از ابو بکره رضی الله عنه که گفت رسول
صلی الله علیه وسلم با ما نماز میگذارد و وقتیکه بسجده رفت حسن رض چون طفل بود آمد و بر پشت آنحضرت
نشست و یکبار بگردن آنحضرت صلعم نشست آنگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ویرا برفق و آهستگی بر داشت
و چون از نماز فارغ شد اصحاب گفتند یا رسول الله سلوک با این کودک که میکنی با هیچکس نمیکنی
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان هذا ریحانتی و ان ابنی هذا سید و عسی ان یصلح الله تعالی به بین
فئتین من المسلمین تحقیق این کودک مثل ریحان من است که او را می بویم و این پسر من سید است و
نزدیک شده است که آشتی دهد خدای تعالی بسبب وی میان لشکر عظیم اهل اسلام حدیث دوازدهم
مرویست بروایت بخاری و مسلم از ابو هریره رض که گفت که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم
انی احبه و احب من یحبه یعنی حسن را دوست میدارم بار خدایا تو دوست دار و ابو هریره
گوید بعد از آنکه این سخن را از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم هیچکس نزد من دوست تر از حسن نبود و در
حدیث ابو هریره ایضا بروایت حافظ ثقفی وارد است که گفت هرگز حسن بن علی را ندیدم
مگر آنکه در چشم من اشک ریخت و سببش آن بود که روزی رسول صلی الله علیه وسلم قدم مبارک رنجه فرمود
و من در مسجد بودم آنگاه دست مرا بگرفت و تکیه بر من نمود تا رفتیم در بازار قینقاع و در آن
بازار نظر فرمود و بازگشت و در مسجد نشست و گفت پسر مرا طلب کن آنگاه حسن بن علی رضی الله
عنهما دویده آمد و در کنار آنحضرت صلعم نشست و رسول صلی الله علیه وسلم دهان ویرا بکشود و بعد
از آن دهان مبارک خود را در دهان وی کرد و گفت اللهم انی احبه و احب من یحبه و احب
من احبه ثلاث مرات یعنی سه نوبت فرمود بار خدایا من او را دوست میدارم تو او را دوست
دار و امام احمد روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من احبنی و احب هذین و
اباهما و امهما کان معی فی درجتی یوم القیامة هر کس که مرا دوست میدارد و دوست دارد حسن
و حسین را و پدر و مادر ایشانرا در درجه من خواهد بود روز قیامت و ترمذی باین لفظ روایت
کرد کان معی فی الجنة و گفتند که این حدیث غریبست و مراد ازین معیت من حیث المقام نیست
بلکه معیت از جهت رفع حجاب است میان ایشان نظیر قول خدای تعالی و من یطع الله و رسوله

فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء وحسن اولئک
رفیقا حاصل این آیت آنکه هر که امروز کسی را دوست دارد فردا با او خواهد بود المرء مع من احب
فصل سیوم در بعضی از مآثر و مناقب امام حسن رضی الله عنه بدانکه امام حسن رضی الله عنه سید
و حلیم و کریم و زاهد و با سکینه و وقار و صاحب حشمت و جودت و ممدوح خلائق بود چنانچه بسط
این خواهد آمد مرویست بروایت ابو نعیم که حسن رضی الله عنه فرمود که مرا شرم می آید از آنکه
پروردگار خود را به بینم و پیاده بخانه او نرفته باشم پس بیست بار پیاده حج گزارد و حاکم از عبدالله بن
عمران روایت کرد که حسن رض بیست و پنج حج پیاده گذارد و جنیبها با او همراه میکشیدند و ابو نعیم روایت
حسن رض دو بار از مال خود بیرون رفت و تصدق فرمود و سه نوبت مال خود را قسمت نمود
براه خدا تعالی چنانچه از دو نعلین نیز یکی بفقیر میداد و دیگری نگاه میداشت و اگر دو موزه بود
یکی میداد و یکی نگاه میداشت نقل است که حسن رض شنید که مردی از خدا تعالی ده هزار درهم طلب
نماید فی الحال این مبلغ بجهت وی فرستاد و مردی دیگر نزد وی آمد و از حال خود و فقر
و فاقه چیزے شکوه کرد و بعد از آن که صاحب سوال بود حسن رض در جواب گفت ای فلان حق
سوال تو عظیم گردانید نزد من معرفت بآنچه ترا واجب است از نفقات و دست من عاجز است
از رسانیدن چیزے که تو اهل آنی و کثیر در ذات حق سبحانه و تعالی قلیل است و من مالک آن قدر
نیستم که بشکر گذاری تو وفا کنم اگر آنچه میسر باشد قبول میکنی و مؤنت اهتمام و تکلف از من دور میکنی
احضر می خواهم رسانید آن مرد گفت ای پسر دختر رسول صلی الله علیه وسلم من قلیل را قبول دارم
و عطا را شکر گذارم و بر منع عطا عذر میگویم آنگاه حسن رض وکیل خود را طلب نمود و حساب از او
کرد و بعد از حساب پنجاه هزار درم فاضل شد گفت این فاضل را حاضر ساز و وکیل چون پنجاه
هزار درم نقره حاضر گردانید و حسن رض گفت آن پانصد دینار طلا که نزد تو بود کجاست گفت
نزد من هست آنگاه باحضار آن امر فرمود چون بحضور آورد با پنجاه هزار درهم منضم ساخته
بآن مرد داد نقل است که عجوزی مهمانی کرد حسن و حسین و عبدالله بن جعفر طیار را رضی الله
عنهم حسن هزار دینار طلا و هزار گوسفند نیز بآن عجوزه داد و امام حسین مثل همین عطا فرمود
و عبدالله بن جعفر طیار دو هزار دینار و گوسفند عطای نمود و مرویست برادر عیز او که چون امام
حسن رض بامر خلافت قیام نمود در اثنای ادای صلوة وقتیکه بسجده رفت مردی زخم خنجر
بوی زد و بعد از آن برخاست خطبه خوانده گفت ای اهل عراق بترسید از خدا تعالی در حق ما

کیا امراد ضیغما تنهائیم دما از اهل بیتیم که خدا تعالی در حق ایشان فرموده انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و امثال این سخنان میگفت تا هیچکس از اهل مسجد
نماند مگر آنکه گریه افتاد و ابن سعد از عمر بن اسحاق روایت کرد که گفت هرگز فحش از امام حسن رض
نشنیده ام مگر یکنوبت که میان وی و عمرو ابن عثمان بن عفان بواسطه زمینی خصومت واقع شد گفت
لیس له عندنا الا ما رغم انفه یعنی عمرو را چیزی نزد ما نیست مگر ذلت و خواری و اینکلمه سخت
ترین فحش بود نزد وی که مثل این هرگز از وی نشنیده بودم و وقتیکه مروان عامل مدینه بود
رسولی نزد وی فرستاد که در آن سب کرده بود جمیع امیر المؤمنین شیر پروردگار علی کرم الله
وجهه را بر منبر سب میکرد و حسن رض گفت که ای رسول مروان بگو که من ترا نیز سب نمیکنم که گناهی
را از تو محو کنم ولیکن وعده ما و تو روز قیامت ست نزد خدا تعالی اگر آنچه میگوئی راست خواهد
بود ترا صدق تو جزا خواهد داد و اگر دروغ گفته عذاب خدا تعالی سخت ترست از همه چیز روزی
مروان بینی خود را بدست راست خود پاک کرد حسن رض او را سرزنش کرد و گفت وای بر تو
اینقدر نمیدانی که دست راست از برای وجه است و دست چپ از برای فرج ست بعد مروان
را جوابی نبود و ساکت شد نقل ست که حسن رض زنان را بسیار طلاق میداد و هیچ زن را مفارقت
نمود مگر آنکه حسن رض دوست داشتی و نود زن رسیده بود و ابن سعد از علی کرم الله وجهه روایت
کرده که گفت که ای اهل کوفه عقد و مزاوجت با حسن رض مکنید که او کثیر الطلاق ست انگاه مردی
از اهل همدان حاضر بود گفت ما دختران را بوی تزویج میکنیم اگر آن راضی ست نگاه میدارد و اگر
مکروه طبع ست طلاق میدهد نقل ست که مروان بعد از فوت حسن رض میگریست وقتیکه در جنازه
او برفت حسین رض گفت ای مروان بروی گریه میکنی و حال آنکه در ایام حیات چه مقدار آزار
وی میکردی و چندان بجرع غصص میفرمود از تو مروان گفت اینها که من میکردم بکسی میکردم که
حلیم تر از کوه بود و ابن عساکر روایت کرده که حسن رض را گفتند که ابوذر رحمة الله علیه میگوید فقر
نزدیک من دوست ترست از غنا و مرض نزد من دوست ترست از صحت حسن رض گفت رحم الله
اباذر من میگویم هر کس که توکل کند بر حسن اختیار خدا تعالی برای او تمنا نمیکند بدستیکه او در غیر حالتی
که خدا تعالی برای او اختیار فرموده نقل ست که ... عطائی که از بیت المال بحسن رض میرسید
هر سال صد هزار درهم بود و در بعضی سالها معاویه آنرا منع نمود و حسن رض از این جهت سختی و تنگی
میکشید و میگفت وقتی قلم و دوات طلبیدم که رقعه در باب معاویه بنویسم باز خود را انگاه

داشتیم وآن داعیه برطرف کردم چون خوابم در ربود رسول الله ......
صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم که مرا گفت ای حسن چه حال داری گفتم بخیر پدر حال من بحسرت
وشکوه تاخیر مال بآنحضرت کردم فرمود آیا دوات طلبیدی تا بوی کی که بمخلوقی در بیاب تو نویسی
گفتم بلی یا رسول الله من چه کار کنم فرمود که این دعای بخوان اللهم اقذف فی قلبی رجاءك
واقطع رجائی عمن سواك حتی لا ارجو احدا غیرك ... اللهم وما ضعفت عنه قوتی وقصر
عنه عملی ولم تنته الیه رغبتی ولم تبلغه مسألتی ولم یجر علی لسانی مما اعطیت احدا
من الاولین والاخرین من الیقین فخصنی به یا ارحم الراحمین حسن رض گوید والله که هفته
روز که این دعای الحاح ورد من شده بود معاویه رض پانصد هزار درم جهت من فرستاد من گفتم
الحمد لله الذی لا ینسی من ذکره ولا یخیب من دعاه حمد وثنای مر خدای را که فراموش نکند کسی
که یاد میکند او را ونومید نکند کسی را که او را بخواند ودر همان شب رسول الله صلی الله علیه وسلم
را در خواب دیدم فرمود ای حسن چونی گفتم بخیرت مقرون یا رسول الله وحکایت فرستادن
معاویه بآنحضرت صلی الله علیه وسلم گفتم آنحضرت فرمود یا بنی هکذا من رجی الخالق ولم یرج
المخلوق ای پسر همچنین است کار کسیکه امید از خالق دارد واز مخلوق تمنا نمیکند آورده اند که چون
حسن رض بحالت نزع رسید برادر خود حسین را گفت ای برادر پدر تو بامر خلافت مشرف شد وخدای
تعالی از وی صرف نمود .... وابوبکر والی آن
امر شده ومشرف بآن گشت وصرف شد از وی بسوی عمر رض وبعد از عمر رض وقتی که شوری شد متهم دیدم
تجاوز نخواهد کرد آخر از وی درگذشته بعثمان رضی الله عنه رسید وبعد از قتل عثمان رض
با پدر تو بیعت کردند وبعد از بیعت مردم نزاع کردند ومنجر آن شد که شمشیر از غلاف بیرون
آوردند چندانکه سعی فرمود از کدورت صاف نگشتند تا آنکه شربت شهادت چشید ومن والله
که گمان ندارم که خدای تعالی جمع کند در ما نبوت وخلافت وهر آینه میدانم که سفهای کوفه استخفاف تو خواهند نمود
وترا بیرون خواهند برد ودیگر آنکه قبل از این از عائشه صدیقه رضی الله عنها طلب کرده بودم که
یا رسول الله فون شوم قبول آن کرده بود باید که بعد فوت من با زاز آن اعاده کنی چرا که
گمان اینست که قوم ترا منع خواهند کرد واز این امر اگر منع کنند مبالغه در این امر مکن وچون رحلت
فرمود حسین رض نزد عائشه رض آمد عائشه رض گفت نعم وامر کرد بیارید ویرا و لیکن
مروان منع کرد حسین رضی الله عنه باکسانیکه اتباع وی بودند سلاح پوشیدند که با مروان قتال

نماید آنکه ابوهریره رضی الله عنه درمیان افتاد و بنابر صلاح وقت وی برادر در بقیع بجانب مادرش
دفن کردند رضی الله عنهما و سبب وفات حسن رضی الله عنه آن بود که یزید پلید بی رحم و بی حیا با زوجهٔ
وی جعده بنت اشعث بن قیس کندی قرار داد که حسن را مسموم سازد که من ترا برای خود خواهم کرد
و صد هزار درهم بتو خواهم داد و چون زهر در طعام وی کرد حسن رض چهل روز بر بستر [illegible] بعد از چهل
روز بعالم بقا رحلت نمود و آن زن کسی نزد یزید فرستاد که بشرط خود وفا کند یزید گفت
من ترا از جهت آزمایش گفته بودم ورنه بقتل حسن که بزهر مقتول سازی — دارد بسیاری از متقدمین
منقول است مثل قتاده و ابوبکر بن حفص از متاخرین مثل زین.. العراقی که در مقدمهٔ شرح
تقریب آورده که وفات وی رضی الله عنه در سنه احدی و خمسین بود و اکثر بقول ثانی رفته
اند چنانچه جمعی بمعنی قائل شده اند غلط کرده است واقدی اورا قول اول را ترجیح داده و تصحیح
کسیکه بست و خمسین و کسیکه بسبع و خمسین قائل شده باشد نقل است که برادرش حسین رض جد و سعی
بسیار نمود که ویرا اخبار کند که چه کس است که ویرا زهر داده است حسن رض قبول نمیکرد و ویرا
خبر نکرد و گفت اگر آن شخص است که ظن من در حق ویست عقاب خدای تعالی سخت تر است از
عقاب شما او را بخدای تعالی گذاشتم و اگر آن شخص نباشد بسبب من کسی بیگناه است چرا کشته
شود و در دیگر روایت قول اینست که فرموده ای برادر من ایام وفات من رسیده است که از تو
مفارقت نمایم و به پروردگار خود وصال شوم و می یابم که جگر من بریده شده و بتحقیق میدانم
که از کجا آمده است لیکن بزینهار تکلم مکن چون رحلت کنم غسل و تکفین من بکن و بر سریر مرا
حمل کرده بقبر جدم رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدیک گردانی آنگاه مرا بقبرستان جده خود
فاطمه بنت اسد نقل کن و در همین مقام مدفون سازد و سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که در امر من یک قطره
خون نریزی و در دیگر روایت از عبد البر آنکه ای برادر سه نوبت زهر بمن داده اند و این نوبت
از همه سخت تر است حسین رض گفت کیست آنکه ترا زهر داده است گفت اگر میخواهی که با ایشان
مقاتله کنی من ایشان را بخدای تعالی باز گذاشتم و بروایتی دیگر گفت چند دفعه مرا زهر داده اند مگر
مثل این دفعه نداده اند گویا که زهر جگر مرا انداخته اند چنانچه بخاطرم میرسد که بچوب وی را بگردانم
حسین رض گفت ای برادر کیست که ترا زهر داده است گفت اگر میخواهی که او را بقتل آری گفت
بلی حسن رض گفت اگر آنکس است که گمان من در حق اوست بخدای گذاشتم که عذاب خدای تعالی سخت
است و اگر غیر او باشد بیگناهی را بسبب من قتل مساز نقل است که حسن رض در خواب دید

که در حیات وی او قتل بود اینها نوشته اند با جوانان اهل البیت خوشحال شدند و مردم را بشارت دادند
چون نزد ابن مسیب این نقل کردند وی گفت اگر تو یا صاحب وقت از اجل علیل مانده است و
بعد از چند روز دیگر از جنابت از عالم رحلت فرمود و سعید بن العاص که در آن وقت از جانب
معاویه والی مدینه بود بر وی نماز گذارد و نزدیک فاطمه بنت اسد در بقیع که مشهور است مدفون گشت
و عمر وی چهل و هفت سال بود و سی سال با پدرش علی کرم الله تعالی وجهه بود و شش ماه خلیفه بود و ده
سال و نیم دیگر در مدینه طیبه اوقات گذرانیده رضی الله عنه والله اعلم بالصواب **باب دوم**
در فضائل و مآثر اهل بیت نبوی صلی الله علیه وسلم و در آن چند فصل است **فصل اول** در آیات
قرآنی که در شان ایشان است **آیت اول** انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و
یطهرکم تطهیرا جز این نیست که میخواهد خدا تعالی تا ببرد از گناه را ای اهل بیت و پاک گرداند خدا تعالی
شما را از معاصی پاک گردانیدنی اکثر مفسرین برین رفته اند که این آیت نازل شد در شان امیر المومنین
علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم و بعضی گفته اند که این آیت نازل شد در شان ازواج مطهرات
پیغامبر صلی الله علیه وسلم بدلیل قوله تعالی واذکرن ما یتلی فی بیوتکن و از جهت بود که مولای
ابن عباس عکرمه رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است و بعضی گفته اند مراد رسول الله صلی الله علیه
وسلم است تنها و جمعی دیگر گفته اند که در شان زنان پیغامبر است زیرا که در بیت سکنای رسول الله صلی
الله علیه وسلم بودند بدلیل خطاب واذکرن ما یتلی فی بیوتکن و در شان اهل بیت است آنحضرت و آن
کسی که صدقه بر وی حرام است بعضی مفسرین برین قول اعتماد کرده اند ترجیح این مذهب داده اند و ابن
کثیر تقویت این قول کرده است که ایشان سبب نزول و ازواج رسول صلی الله علیه وسلم یکی است تنها تنها
او است بلکه قول اول قبول اصح و احادیث بسیار درین قول آمده بعضی صلاحیت آن دارد که دلیل
قول اول و بعضی صلاحیت دلیل ثانی دارد و این اکثر بنابرین معتمد علیه است چنانچه مقرر شد و باید که
بعضی ازین احادیث مذکور سازیم **حدیث اول** مروی است بروایت احمد از ابو سعید خدری که این
آیت در شان پنج کس نازل شد پیغامبر صلی الله علیه وسلم و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم و ابن جریر
مرفوعا باین لفظ روایت کرده است نزلت هذه الآیة فی خمسة فی النبی صلی الله علیه
وسلم و فاطمه و فی علی و حسن و حسین و طبرانی نیز روایت کرده و مسلم با منطوق روایت کرده
رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را در زیر کسائی یعنی عبائی که بر وی بود در آورد و این آیت بر خواند
و بصحت رسیده که رسول صلی الله علیه وسلم عبا را برین چهار کس پوشانید و فرمود اللهم هؤلاء

اهل بیتی و خاصتی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا بار خدایا اینجماعت اهلبیت من اند پس از ایشان گناه را پاک گردان پاک گردانیدنی آنگاه ام سلمه رضی الله عنها گفت من نیز با ایشان ام رسول صلی الله علیه و سلم فرمود انک علی خیر یعنی تو نیز بر جای خود نیکو هستی و در روایتی دیگر آنکه انا حرب لمن حاربهم و صلح لمن صالحهم و سالم لمن سالمهم و عدو لمن عاداهم یعنی من جنگ میکنم با کسیکه با ایشان جنگ کند و صلح میکنم با کسیکه با ایشان صلح میکند و دشمن خواهم شد با کسیکه با ایشان دشمنی میکند و در روایت دیگر عبا بر ایشان انداخت و دست خود بر آن نهاد و گفت اللهم ان هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتک و برکاتک علی آل محمد انک حمید مجید و در روایت دیگر آنکه این آیت در خانه ام سلمه رضی الله عنها نازل شده و در روایتی آنست که سه نوبت فرموده اللهم هؤلاء اهلبیتی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا آنگاه ام سلمه رضی الله عنها گفت یا رسول الله آیا من اهلبیت تو نیستم فرمود بلی و او را در عبا داخل کرد و بعد از آنکه دعای بر ایشان کرده بود و در روایتی صحیحه وارد شده که واثله گفت من نیز داخل در اهلبیت توام یا رسول الله فرمود صلی الله علیه و سلم انت من اهلی تو از اهل منی واثله میگوید امید با حدیث از همه چیز زیاده دارم که بیهقی گوید که واثله را در حکم اهل گردانید بنا بر تشبیه بمستحق این اسم نه سبب این اطلاق نه از روی تحقیق فرمود و در روایتی مقدم دیگر آنکه چون ایشان را جمع کرد دعای طولانی تر از آنچه گذشت در حق ایشان فرمود و واثله گفت و علی یا رسول الله پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود و علیک یعنی بر تو نیز و محب طبری اشارت کرده که این فعل از رسول صلی الله علیه و سلم مکرر واقع شده در خانه ام سلمه رضی الله عنها و در خانه فاطمه الزهرا رضی الله عنها و غیر این دو موضع نیست با بقول جمع در میان روایات مختلفه در هیئه اجتماع ایشان و جواب ایشان واین جمله و ام سلمه میتواند کرد و موید نیست روایت دیگر که رسول صلی الله علیه و سلم در خانه حضرت بی بی فاطمة الزهرا مثل همین دعائی از برای اینجماعت تکلم فرمود و در روایتی صحیح آنکه بقیه دختران و اقارب و ازواج خود را با اینچهار کس منتظم ساخته و بصحت پیوسته از ام سلمه رضی الله عنها که از رسول صلی الله علیه و سلم پرسیدم که من از جمله اهل بیتم فرمود بلی ان شاء الله تعالی و ثعلبی برین رفته که مراد از اهلبیت درین آیت جمیع بنی هاشم است و موید رویست حدیث حسن رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و سلم عباس و پسران او را توپی پوشانید و گفت ای پروردگار من این عم من است و این فرزندان او و از اهل بیت من اند پس ایشانرا

این آیت نازل شده پس این دو روایت هر دو صحیح باشد محمول برین شد که دو بار این آیت نازل شده است

ایشان را از آتش دوزخ همچنانکه مسطور و نوشته ام ایشان را این ثواب آنگاه چوبهای کستانه
و دو ابای فانه آیین گفتند سببه نوبت و در روایتی که از جمله رواة او کسی است که ابن
معین او را ثقه دانسته و غیر او را ضعیف دانسته است که ثم جعل القبائل بیوتا فجعلنی
خیرهم بیتا فذلک قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله الی آخره باز قبائل را بیوت ساخت
و گردانید مرا بهترین بیوت ایشان و اینست قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا و حاصل کلام آنکه اهل بیت سکنی داخل اند در آیت زیرا که ایشان محل
و چون مخفی بود ارادهٔ اهل البیت نسب از آیت بنابرین رسول صلی الله علیه وسلم مبین ساخت
آن را بفعل و قول خود با آنکه قولی که گذشت که مراد با اهل بیت درینجا مقام استمساک اهل سکنی
مثل ازواج و میان اهل البیت نسب جمیع بنی هاشم و بنی مطلب اند از حسن منه از جمله طریق سنا و که
بعضی از آنها حسن است وارد شده که فرمود انا من اهل البیت الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم
تطهیرا و من از جمله اهل بیتم که خدا تعالی برده است از ایشان گناه را و پاک گردانیده است ایشان را
پاک کردنی پس اهل البیت نسب مراد است درین آیت همچون اهل سکنی و مسلم از زید بن ارقم روایت
کرده که چون از وی پرسیدند که آیا ازواج پیغامبر صلی الله علیه وسلم اهل البیت وی اند گفت اهل بیت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم اهل البیت برو حرام است پس اشارت کرد بآنکه نساء آنحضرت از اهل بیت
نیستند و اهل بیت نیستند مگر کسی که صدقه بر وی حرام است بدانکه این آیت منبع فضائل اهل البیت نبوی است بواسطه آنکه مشتمل
است بر غرر مآثر اهل بیت و اعتناء بشان ایشان ازین حیثیت که ابتدا کرد آنها که مفید حصر اراده
اوست تعالی شانه در امر ایشان بر اذهاب رجس که آن اثم است یا شک در چیزی که ایمان به آن واجب است از ایشان
و تطهیر ایشان از سائر اخلاق و احوال مذمومه خواهد آمد و در بعضی طرق تحریم اهل البیت بر آتش و این فائده
و غایت تطهیر است زیرا که الهام انابت بجناب سبحانه و تعالی و ادامت اعمال صالحه از جمله تطهیر است و
انجب بود که چون خلافت ظاهره از دست اهل البیت رفت بواسطه آنکه ملک انتقال یافت لهذا
حسن رضی الله عنه رسانید عوض آن خلافت باطنه ایشان چنانچه قومی برین رفته اند که قطب الاولیا در زمانه
نباشد مگر از اهل بیت و بعضی رفته اند که قطب الاولیا را از غیر ایشان بودن ممکن باشد چنانکه استاد ابو العباس
مرسی است چنانچه شاگرد وی تاج بن عطا نقل از وی کرده از جمله اهل تطهیر اهل البیت تحریم صدقه
فرض است بلکه صدقه نفل نیز نزدیک مالک بر ایشان زیرا که صدقه چرکهای مردم است و
گرفتن سجال ایشان لائق نیست ما آنکه دال است بر ذلت کسیکه آن را گیرد و بر عزت کسیکه دهد

عوض صدقه خمس و غنیمت که دال است بر عزت گیرنده و بر ذلت دهنده بایشان عطا کردند
و از همین جهت معتمد در دخول اهل البیت نسبت است و بنابرین اختصاص یافته اند بمشارکت رسول صلی الله علیه
وسلم در تحریم صدقه فرض زکوة و کفارت و غیر اینها و بعضی از متاخرین مخالف گفته اند که نذر را حکم
نفل دارد ولیکن همچنین نیست که ایشان گفته اند بلکه حکمش حکم فرض است و رسول صلی الله علیه وسلم ممتاز است
تحریم صدقه نفل ایضاً اگرچه بر وجه عام باشد یا غیر مقدم بر مذهب اصح و ما در وی کرده است
حلیت صلوة آن حضرت صلوات الله علیه و علیه السلام در مساجد و شرب از سقایه زمزم و بئر رومه
و استدلال کرده است شافعی رح بحلیت نفل از برای اهل البیت بقول امام باقر رض وقتیکه معاتب شد
در شراب از سقایائی که در میان مکه و مدینه طیبه واقع است گفت حرام نشده بر ما مگر صدقه مفروضه
و شافعی رح بقول وی استدلال نمود وجهش آنکه مثل امام محمد باقر رضی الله عنه نمیتوان گفت که از
قبل از خود این مسئله را بیان کرده زیرا که این مسئله بخصائص تعلق دارد پس حدیث
مرسل خواهد بود چرا که امام محمد باقر رض از کبائر تابعین بوده با آنکه مرسل بقول اکثر علما از اهل علم نیز
قوت یافته است و این تحریم عام است میان بنی هاشم و بنی مطلب و موالی ایشان و بعضی گفته اند
و ازواج پیغامبر و آن ضعیف است اگرچه ابن عبد البر حکایت برین کرده و لزوم نفقه ازواج مطهرات بعد از
وفات آنحضرت حرام نسازد. اخذ صدقه که از جهت فقر و مسکنت بخلاف اخذ از جهتهای دیگر مثل
و اسیری همچنانکه مقرر است در فقه و در حدیث آمده که صدقه حلال است که بنی هاشم از یکدیگر گرفته
باشند لیکن آن حدیث ضعیف و مرسل است پس در حدیث حجتی نباشد و اما شرب رسول صلی الله علیه وسلم
از سقایه زمزم احتمال دارد که آبی که در آن بوده رسول صلی الله علیه وسلم بیرون آورده باشد پس
متحقق نیست که از صدقه عباس بوده و حکمت در ختم آیت بتطهیرا مبالغه است در رسیدن اهل بیت
بمرتبه اعلی از تطهیر در فرع ... بتجویز و تنوین تطهیرا از برای تعظیم و تکثیر و اعجاب است فائده اینمعنی میکند
که این تطهیر از جنس متعارف و مولف میان مردم نیست باز رسول صلی الله علیه وسلم تاکید در آیت
ست تمام آن و مکرر ساخت بقول خود اللهم هؤلاء اهل بیتی تا آخر حدیث و نفس خود را در تحت
عبارت در عدد داخل ساخت تا برکت اندراج آنحضرت بایشان عائد گردد بانکه در روایتی دیگر چنین
وارد شده که جبرائیل و میکائیل علیهما السلام را با اهل بیت مندرج ساخت تا اشارت باشد بعلو قدر
ایشان و ایضاً موکد ساخت بطلب صلوة بر ایشان بقول خود فاجعل تا آخر حدیث و بقول خود
انا حرب لمن حاربهم تا آخر حدیث و دیگر وارد شده که بعد از آن فرمود الا من اذی قرابتی

در روایتی

فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله تعالی آگاه باشید هر که رنجانید قرابت مرا تحقیق مرا رنجانید
وهر کس که مرا رنجانید خدا تعالی را رنجانید و در روایتی فرمود والذی نفسی بیده لا یؤمن احد حتی
یحبنی ولا یحبنی حتی یحب ... یعنی بخدای که نفس من بید قدرت اوست مومن نمیباشد هیچ بنده تا آنکه مرا دوست
دارد و دوست ندارد ذوی القربی و اهلبیت مرا پس ایشانرا قائمقام نفس خود ساخت و از مجمع
که بصحت رسیده از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود انی تارک فیکم ان تمسکتم لن تضلوا کتاب
الله وعترتی اهل بیتی و در روایتی که من میگذارم در میان شما چیزی که اگر دست بآن زنید گمراه نخواهید
و آنچیز قرآن مجید است و اهل بیت من و در قضیه مباهله بنقل تعالوا ندع ابنائنا وابناءکم الی آخره
که رسول صلی الله علیه وسلم حسین را در بر گرفته و دست حسن گرفته و فاطمه از عقب فاطمه رضی الله عنهم
آمد مراد از جماعت اند از اهلبیت چنانچه از جمله کسانیکه فرود آیت انما یرید الله الی آخره پس مراد
از اهلبیت درین آیت و هر جا که ذکر و فضل ایشان و تعظیم ذوی القربی شده باشد جمیع آل پیغامبر است که
آن مومنان بنی هاشم و بنی المطلب اند و احادیث آل کل مومن تقی ضعیف است و اگر بصحت رسیده
شود قول کسی است که جمع میان احادیث کرده بانطریق که در دعای مثل صلوة شامل هر مومن تقی
است و در تحریم صدقه بر ایشان مخصوص است بمیان بنی هاشم و بنی المطلب و تائید داده اند آن
شمول را بحدیثی که بخاری روایت کرده که فرمود ما شبع آل محمد من خبز مادوم ثلثا
اللهم ارزق آل محمد قوتا یعنی سد رمق و در قول است که مراد بآل ازواج و ذریت است فقط والله
اعلم آیت دوم از آیات فضائل اهل بیت ان الله وملائکته یصلون علی النبی
یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدرستیکه خدا تعالی درود میگوید و فرشتگان او نیز
درود میفرستند بر پیغامبر ای آنکسانیکه بخدا و رسول او صلی الله علیه وسلم ایمان آورده اید صلوة
فرستید بروی و سلام گوئید باانقیاد و کنید امر او را انقیاد کردنی صلوة از حقتعالی رحمت است و از غیر
او طلب رحمت بصحت رسیده از کعب بن عجره که گفت چون این آیت نازل شد گفتیم یا رسول الله کیفیت
سلام بر تو میدانیم اما نمیدانیم که صلوة چگونه بر تو فرستیم کیفیت آن بیان فرما رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود اللهم صل علی محمد و علی آل محمد الی آخره و در روایت حاکم است که گفتیم
یا رسول الله صلوة بر شما و اهل بیت تو چگونه بگوئیم گفت بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
الی آخره و دلیل ظاهر است بر آنکه امر بصلوة باهل بیت و بقیه آل رسول الله صلی الله علیه وسلم مراد است
درین آیت سوال از صلوة بر اهل بیت و آل منکر و دیگر رسول صلی الله علیه وسلم نیز جواب بآن داده

مردل آیة بوده و جواب ایشان اللهم صل علی محمد الی آخره و بقیه آل رسول الله مراد است درین آیة و از سوال

آنچه مذکور شد پس جواب ایشان از جانب رسول الله صلی الله علیه و سلم برین نهج دلیل ست بر آنکه صلوة بر اهلبیت از
جمله مامور بهست و آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم ایشانرا در نیابت قائم مقام نفس خود ساخته
هست زیرا که غرض از صلوة بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم مزید تعظیم آنحضرت ست و تعظیم اهلبیت
نیز از جمله تعظیم آنحضرت ست و از همین جهت وقتی که ایشانرا در عبا آورد گفت اللهم هؤلاء منی
وانا منهم فاجعل صلواتك ورحمتك ومغفرتك ورضوانك علی وعلیهم بار خدایا این
جماعت از من و من از ایشان ام و قضیه استجابت این دعای آن بود که حقتعالی صلوة فرستاد
بر ایشان با رسول صلی الله علیه و سلم و این هنگام از مومنان طلب صلوة بر رسول صلی الله علیه
و سلم با ایشان میکنند بقول خود یا ایها الذین آمنوا الآیة مرویست که فرمود لا تصلوا علی صلوة
البتیرا صلوة بتیرا بر من نه فرستید گفتند صلوة بتیرا کدام ست گفت آنست که میگویند که اللهم صل
علی محمد و علی آل محمد و اثبات آل در حدیث صلوة منافات ندارد با حذف چنانچه در
حدیث صحیحین مقرر شد که گفتند یا رسول الله چگونه بر تو صلوة فرستیم گفت بگویید اللهم صل علی
محمد و علی آل محمد و علی ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم الی آخره زیرا که ذکر آل در روایت
دیگر ثابت شده و از صحیحین و غیر آن معلوم شده که رسول صلی الله علیه و سلم ذکر جمیع این کلمات مثل
ازواج و ذریته و غیر ذلك کرده لیکن هر یکی از حفاظ چیزی حفظ کرده اند که دیگری آنرا حفظ
نکرده یا عطف ازواج و ذریت بر آل نباشند و این در ازواج واضح ست بنا بر مذهب اصح در
اول که ایشان بنو هاشم و بنو مطلب اند و اما ذریت از جمله آل ست بر سائر اقوال پس ذکر ذریت بعد از
آل اشارتست بتعظیم و شرف ایشان و بروایت ابو داود درست که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود من سره
ان یکتال بالمکیال الاوفی اذا صلی علینا اهل البیت فلیقل اللهم صل علی محمد النبی وازواجه
وامهات المومنین وذریته واهل بیته کما صلیت علی ابراهیم انك حمید مجید
یعنی کسیکه او را بخشیدن ثواب بسیار باشد وقتیکه بر ما و اهل بیت نبوت را صلوة فرستد باید که باین
طریق صلوة فرستد اللهم صل علی محمد الی آخره و اما آنچه اصحاب گفته اند که کیفیت سلام بر تو میدانیم اشاره
کرده اند بآن سلام که در تشهد بر وی پیغمبر میفرستند چنانچه بیهقی و غیر او گفته اند و دلالت برین معنی
میکند خبر مسلم که روایت کرده که صحابه گفتند یا رسول الله مامور شده ایم که صلوة بر تو فرستیم
کیفیت آن بیان فرما آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم ساکت شد تا آنکه آرزو کردیم که کاشکی سوال نکرده
بودیم بعد از آن فرمود قولوا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد الخ و زیاده در آخر حدیث آنکه گفت

وقد علمتم یعنی کیفیت سلام بر من همچنان است که تعلیم شما کردم و این روایت نیز وارد
شده است زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم تشهد را تعلیم اصحاب میکرد همچنانکه سورت قرآن را تعلیم
میکرد و بصحت رسیده که مردی گفت یا رسول الله ما بر تو سلام میدهیم لیکن بیان فرما که صلوة بر
تو چگونه فرستیم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم سکوت اختیار فرمود چنانچه صحابه گفتند کاشکی سوال
نکرده بودی بعد از آن فرمود اذا انتم صليتم علي فقولوا هرگاه که شما بر من صلوة فرستید گویید
اللهم صل على محمد النبي الامي وعلى آل محمد الحديث کسی نگوید که ابن اسحاق در این حدیث
منفرد است و مسلم حدیث او را روایت نکرده مگر متابعة زیرا که میگوییم ائمه حدیث او را
ثقه دانسته اند و او نبود مگر مدلس فقط و علت تدلیس نیز از وی زائل شده بتصریح او بتحدیث
پس با آنچه مذکور ساختیم واضح شد که ورود این حدیث در محل بیان بود چرا که در آیت امر بصلوة وارد
شده چون صیغه امر است و امر از برای وجوب است موافق امر در آیه و موافق ایضا بود آنچه که از
ابن مسعود رضی الله عنه آمده يتشهد الرجل في الصلوة ثم يصلي على النبي صلى الله عليه وسلم
ثم يدعو لنفسه یعنی باید که در نماز یعنی در وقت نشستن اول کلمه شهادتین بگوید باز صلوة بر
پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرستد باز از برای نفس خود دعا کند و چون این ترتیب از ابن مسعود رض
از جانب رای خودش نیست در حکم حدیث مرفوع است و ایضا بصحت رسید که رسول صلی الله علیه وسلم
شنید که مردی در نماز دعا کرد و حمد و ثنای خدا تعالی نگفت و صلوة بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم
نفرستاد آنگاه فرمود عجل هذا این مرد شتاب کرده بعد از آن آن مرد را طلب کرد و بغیر او گفت اذا
صلى احدكم فليبدأ بالتحميد والثناء على الله ثم يصلي على نبيه ثم يدعو بعد بما شاء
هرگاه که یکی از شما نماز کند باید که ابتدا بحمد و ثنای خدا تعالی کند یعنی در وقت جلوس در تشهد بعد از آن
صلوة بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرستد باز دعا کند با آنچه خواهد مصنف گوید با آنچه ما در این مقام ذکر
کردیم واضح شد قول شافعی رح بوجوب صلوة بر پیغامبر فرموده است الصلوة وی در تشهد ابن مسعود
نیز بیان آن نموده پس قول شافعی رح در وجوب صلوة بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم حق است موافق
صریح سنت و قواعد اصولیین رح در شرح ارشاد و در شرح عباب تبیان ادله و احادیث صحیحه در این باب ذکر
کردیم با بیان آنکه تشنیع بر شافعی رح کرده و ایضا بیان نموده ایم که شافعی رح باین قول منفرد
نیست بلکه قبل از وی جماعتی از صحابه امثال ابن مسعود رض و ابن عمر و جابر و ابی مسعود البدری
و غیر ایشان مثل اسحاق بن راهویه امام احمد حنبل بوجوب صلوة و یک قول امام مالک موافق قول شافعی

وجمعی از اصحاب مالک ترجیح این قول کرده اند بالک شیخ الاعظم خاتمة الحفاظ شیخ ابن حجر عسقلانی
گفته که ندیدم کسی از اصحاب و تابعین که تصریح بعدم وجوب صلوٰة کرده باشد مگر نقلی که از ابراهیم
نخعی کرده اند آنکه اشعار باین معنی کرده که غیر او قائل است بوجوب انتهی و ظاهر شد که قول شافعی رح
موافق قول صحابه و تابعین و علماء سلف است زعم آنکه شافعی رح در ین قول منفرد است و مخالف فقهای
امصار زعم باطل و دعوی فاسد است ملتفت الیه و معتمد علیه نیست و از همینجا ابن قیم گفته که اجماع
بر مشروعیت صلوٰة بر محمد الرسول صلی الله علیه وسلم در تشهد ثابت است مگر در وجوب و استحباب اختلاف است
واجب نمیدانند بعمل سلف تمسک میشود و درین مسلک نظر است زیرا که سلف در نماز صلوٰة بر رسول
صلی الله علیه وسلم میفرستادند و اگر اراده کرده شود بعمل سلف اعتقاد ایشان که ترک آن کرده باشند از ایشان آن نقل هرگز
یافته نخواهد شد و اما آنچه قاضی عیاض گفته که مردم دریناب یعنی درین مسئله بر امام شافعی تشنیع کرده اند
این گفتن معنی ندارد چرا که امام شافعی رح درین مخالف نصی یا اجماعی یا قیاسی یا مصلحت راجحی نکرده
که موجب تشنیع بوده باشد بلکه این قول از محاسن مذهب او ست چه نیکو گفته است شاعر درین باب
شعر واذا محاسنی اللاتی ادل بها + صارت ذنوبا فقل لی کیف اعتذر + یعنی زمانی که
نیکیهائی من که بآن استدلال میکردم گناه شد با من بگو که چگونه عذرخواهی کنم از گناهان خود و
بدانکه امام نووی رحمة الله علیه از علماء نقل کرده که مکروه است جدا ساختن صلوٰة از سلام و بر عکس و
یکی از حفاظ حدیث گفته که کتابت حدیث میکردم و چون در نوشتن بر نام رسول الله صلی الله علیه وسلم میرسیدم
صلوٰة فقط می نوشتم و سلام نمی نوشتم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم گفت ای فلان
چرا صلوٰة بر من تمام نمیکنی بعد از آن هرگز صلوٰة را بی سلام ننوشتم و اما آنکه سابقا ذکر نموده شد که
کیفیت صلوٰة تعلیم اصحاب فرمود و بغیر از سلام آن صحبت نمیشود و ابتداء آنکه چون کیفیت سلام
در تشهد بیان فرمود پس افراد صلوٰة را تحدیث صحبت نباشد و ذکر صلوٰة مقرون بسلام در بسیار
از مواضع آمده و از انجمله در وقت سوار شدن بر دابه چنانچه طبرانی مرفوعا روایت کرده
در دعا و غیر دعا و در بعضی مواضع بنابر اختصار حذف کرده همچنین حذف آل بنابر اختصار است
و دیلمی روایت کرده آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که دعای محجوب است تا در فرستاده شود
به پیغامبر و اهل بیت او و فرستد اللهم صل علی محمد و آله و ظاهر احادیث سابقه الخ
در تشهد آخر میکنند چنانکه قول شافعی رح است بخلاف کلام روضه و اصل آن بعضی
این قول را ترجیح داده اند و بیهقی مائل این قول شده لیکن دعوی اجماع بر عدم

سهوا ازو واقع شده لیکن بقیه اصحاب شافعی چون دیدند که اختلاف این روایات ازین جهت است که در تعدد
متعدد است بنا برین جمع ایجب نه نشستند مگر از آنچه طرق روایتش متفق است آن اصل صلوة بر پیغامبر
است صلی الله علیه وسلم و زائد بر آن از قبیل اکمل شمرده اند و بنابرین استدلال کرده بر عدم وجوب
کما صلیت علی ابراهیم با آنکه بعضی طرق ثابت شده و امام شافعی را درین مقام قطعه ایست شعر
یا اهل بیت رسول الله حبکم + فرض من الله فی القرآن انزله + کفاکم من عظیم القدر انکم +
من لم یصل علیکم لا صلوة له + یعنی ای اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم دوستی شما فرض شده
است از جانب خدا تعالی و در قرآن مجید نازل شده است از حق جل و علا و بزرگی قدر شما این
قدر بس است که هر کسیکه بر شما صلوة نفرستد نماز او صحیح نیست و این معنی موافق یک قول اوست در وجوب
صلوة بر آل و معنی دیگر آنکه نماز او کامل نیست و این کلام موافق است با قول اظهر او که عدم
وجوبست آیت سیوم سلام علی آل یٰسین جمعی از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند
که مراد از آل یٰسین سلام بر آل محمد است همچنین کلبی و جمعی دیگر برین رفته اند پس رسول صلی الله علیه
وسلم در سلام با آل و اهل بیت بطریق اولی ابنعض همچنانکه در اللهم صل علی آل ابی اوفی لیکن اکثر
مفسرین برین رفته اند که مراد از آل یٰسین الیاس است بحکم سیاق کلام تنبیه مراد آنکه لفظ سلام در قرآن
جمله خبریست و مراد انشاء طلبیست بر مذهب صحیح و مستدعی مطلوب منه است و طلب خدا تعالی از
خود محالست پس مراد از سلام او بر عباد بشارتست ایشان را بسلامتی و یا حقیقت طلب است لیکن از
نفس خود بر سانیدن سلامتی کامل بمسلم علیه باشد زیرا که آن طلب نفسی تقاضا را آن میکند که اراده
او متعلق شود و حاصل کلام آنکه خدا تعالی از نفس خود طلب سلامتی کامله از جهت عباد میکند و آن
سلامتی با ایشان متعلق میشود و در وقتیکه خدا تعالی اراده تخصیص آن با ایشان کند همچنانکه اوامر
و نواهی تعالی شانه با ستعلق میگردد تا که تدبیر اند امام فخر الدین رازی آورده که اهل بیت رسول
الله صلی الله علیه وسلم در پنج چیز مساوی اند اول در سلام خدا تعالی که در حق رسول فرموده السلام
علیک ایها النبی و در حق اهل بیت فرموده سلام علی آل یٰسین دوم در صلوة بر آنحضرت و بر اهل بیت
سیوم در طهارت در حق رسول صلی الله علیه وسلم فرموده طٰهٰ یعنی طاهر و در باب اهل بیت فرموده و یطهرکم
تطهیرا چهارم در تحریم صدقه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بر اهل بیت وی پنجم در محبت قال الله
تعالی فاتبعونی یحببکم الله و قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی آیت
چهارم از آیات فضائل اهل بیت وقفوهم انهم مسئولون چون اهل دوزخ را بدوزخ آرند

گویند باز دارید ایشانرا در موقف یا در سوی پل که ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی عقاید و اعمال از ایشان خواهند پرسید برای یاد و توبیخ و سرزنش ایشان آزا بو سعید خدری روایت کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقفوهم انهم مسئولون یعنی از ولایت علی رضی و اهلبیت سوال کرده شده خواهند بود زیرا که خدا تعالی پیغمبر را فرمود که خلایق را بگو که بر تبلیغ رسالت . . . . اجری مزدی از شما نمیخواهم مگر مودت و دوستی خویشان من بنابرین از ایشان خواهند پرسید که آیا حق مودت و دوستی چنانچه پیغامبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا وصیت کرده بود بجا آوردند تا بصواب آن برسند یا آنرا او را ضایع کردند و در آن اهمال نمودند تا عقاب و وبال آن تضییع بایشان عاید شود و انتهی و در قول واحدی یعنی و در آنچه گفت چنانچه پیغامبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا وصیت کرده اشارت است باحادیث که در بیان آن وارد شده و در فصل تالی خواهد آمد از آنجمله حدیث مسلم است که از زید بن ارقم روایت کرده که گفت رسول صلی الله علیه وسلم برخاست و شروع خطبه کرد و بعد از حمد و ثنای باری تبارک و تعالی گفت اما بعد ای مردمان جزین نیست که من مثل شما بشر آدم و نزدیک آن شده که رسول پروردگار بطلب من می آید و من اجابت کنم بتحقیق که من در میان شما میگذارم ثقلین یعنی دو چیز نفیس عظیم در میان شما میگذارم یعنی کتاب الله که نور و هدایت در وست باید که بآن تمسک جوئید و قرار گیرید و دیگرے اهلبیت من اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی یعنی میترسانم شما را بامید رحمت تعالی بالاخلاص و رابا اهل بیت من و این کلمه سه نوبت تکرار فرمود و نقل است که زید رضی الله عنه را گفتند که اهلبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کیست آیا ازواج آنحضرت اهلبیت نیستند گفت بلی یعنی زنان اهلبیت هستند لیکن اهلبیت اوکسی است که صدقه بر وی حرام است گفتند آن کیست گفت آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس رضی الله عنهم گفتند صدقه بر جمیع ایشان حرام است گفت بلی روایت کرد ترمذی و گفت حسن غریب است آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود تحقیق میگذارم در میان شما دو چیز که بآن متمسک شوید بعد از من گمراه نخواهید شد یکے از آن دو عظیم است از دیگرے و آن کتاب الله عز و جل که حبلی است از آسمان بزمین کشیده و دیگری عترت و اهل بیت من اند حکم ایشان از یکدیگر جدا نخواهد بود تا وقتیکه وارد شوند بر حوض من پس نظر کنید بعد از من در تعظیم و تکریم ایشان چگونه عمل میکنید و امام احمد در مسند خود بهمین معنے روایت کرده و لفظ آن اینست انی اوشک ان ادعی فاجیب انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله عز و جل حبل ممدود من السماء الی الارض

وعترتی اهل بیتی وان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا بم
تخلفونی فیهما و در سند این حدیث قصوری نیست و دیگر روایت آنست که این حدیث
در حجة الوداع از مشکوة نبوت صادر شد و در روایت ابوذر است که فرمود مثل اهل بیتی کمثل
سفینه نوح هر کس که بر آن سوار شد نجات یافت و مثل اهل بیتی مثل باب حطه است هر کس که در آن
باب داخل شد گناه وی آمرزیده گشت و ابن جوزی در علل متناهیه کرده هم غفلت از استحضار بقیه
طرق این حدیث کرده و لکن مسلم از زید بن ارقم روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم این حدیث
در غدیر خم که موضعی است در جحفه در بین مکه و مدینه گذشته و رسول صلی الله علیه وسلم اذکرکم الله فی
اهل بیتی و آنکه زید را گفتند که اهل بیت رسول صلی الله علیه وسلم کیست آیا زنان آنحضرت اهل بیت
نیستند گفت بلی زنان اهل بیت هستند زن تا مدتی از زمان همراه مرد می باشد بعد از آن او را
طلاق میدهد و بقوم خود ملحق میشود اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسانی اند که صدقه بر ایشان حرام
است بعد از وی و دیگر صحیحه روایت شده که فرمود در میان شما دو امر میگذارم اگر متابعت آن
دو امر کنید گمراه نخواهید شد و آن دو امر یکی کتاب الله عز و جل است و دیگر اهل بیت عترت من
و طبرانی زیاده کرده آنکه گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که بتحقیق من سوال کردم این را
از برای ایشان پس باید که سبقت نگیرید بر احکام قرآن و بر علما اهل بیت و ترک نکنید ایشان را
که در هلاکت میافتید و تعلیم ایشان مکنید چرا که ایشان عالم اند از شما بکتاب و سنت و دیگر در حدیث
آنست که فرمود میگذارم در میان شما کتاب الله و سنت خود و مراد از سنت وقتیکه اطلاق میکنند
در مصرح احادیث که در آن عزیزان ناطق شده از اوامر و نواهی قولا و فعلا از رسول صلی الله
علیه وسلم صدور یافته چرا که اگر مطلق سنت بگیرم چون سنت مبین کتاب الله است ذکر کتاب از آن مستغنی
است حاصل کلام آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم ترغیب فرموده است امت خود را بقرآن و سنت و
کسانیکه عالم اند بکتاب و سنت از اهل بیت متمسک شوند و از مجموع این حدیث بقا این امور تا روز قیامت
معلوم می شود تا زمانی که حدیث [illegible] طرق اسناد [illegible] وارد شده از بیست و دو یا بیست
و سه صحابی و طرق بسوط آن در کتب احادیث مذکور شده و در بعضی از طرق دیگر وارد شده که
این حدیث در حجة الوداع در عرفه صدور یافته و طریقه دیگر آنکه در مدینه بود در وقت مرض
که حجره رسول صلی الله علیه وسلم از اصحاب مملو بود و طریقه دیگر آنکه در وقتیکه از طائف برگشت
خطبه خوانده و در اثنا خطبه این حدیث فرموده و هیچ منافاتی میان این طرق روایات نیست

جز الهی تواند که بواسطهٔ اهتمام ایشان کتاب عزیز و عترت طاهره نبویه تنها از رسول صلی الله علیه وسلم در
مواطن کثیره مکرر واقع شده و در روایتی نزد طبرانی از ابن عمر رضی وارد شده که آخر چیزی که
رسول صلی الله علیه وسلم بآن تکلم کرد این بود که فرمود محافظت و رعایت جانب من کنید در باب
اهل بیت من و در روایتی نزد طبرانی و ابن شیخ آنکه فرمود خدای تعالی عز وجل را سه حرمت است هر کس
محافظت این حرمات کند محافظت دین و دنیای خود کرده باشد و هر که نگاه ندارد آن حرمات را [illegible] گفت حرمت اسلام
و حرمت من و حرمت [illegible] از قول [illegible] که گفت ای مردمان مراقبت
کنید محمد صلی الله علیه وسلم را در اهل بیت آنحضرت و ایشان را محافظت نمائید از ابن سعد و ملا در سیرت او
ست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود [illegible] وصیت کنید با اهل بیت من بتحقیق که فردا من از
جانب اهل بیت با شما خصومت خواهم کرد و هر کس که من خصم او شدم و با او خصومت کردم
بدوزخ خواهد رفت و هر کس که نگاه ندارد حق اهل بیت مرا بتحقیق فرا گرفته است عهدی از
خدای تعالی و ابن سعد روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انا واهل بیتی شجرة فی الجنة
اغصانها فی الدنیا فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا یعنی من و اهل بیت من مانند یک شجره ایم و شاخهای
آن شجره در دنیاست پس هر کس که خواهد فرا گیرد بقرب آفریدگار خود راهی بخیر و طاعت او فرا گیرد
و ملا در سیرت روایت کرد آنکه فرمود صلی الله علیه وسلم فی کل خلف من امتی
عدول من اهل بیتی ینفون عن هذا الدین تحریف الضالین وانتحال المبطلین
وتاویل الجاهلین الا وان ائمتکم وفدکم الی الله عز وجل فانظروا من توفدون یعنی در هر
از امت من عدول از اهل بیت من خواهند بود که دور کنند از این دین تحریف و تبدیل گمراهان و
بخود دادن مبطلان و مفسدان و تاویل جاهلان و بدانید که امامان شما اند کشیدن شما بسوی
خدای عز و جل پس باید که در حال وفد خود نظر کنید و تعظیم و تکریم ایشان بجا آورید و با ایشان تمسک
جوئید امام احمد روایت کرد این حدیث که الحمد لله الذی جعل فینا الحکمة اهل البیت ثنا و
ستایش مر خدای راست که علم و حکمت ما که اهل البیت نبوی ایم عطا فرمود و در حدیثی که حسن [illegible]
شده الا ان عیبتی وکرشی اهل بیتی والانصار فاقبلوا من محسنهم وتجاوزوا عن مسیئهم
بدانید که موضع سر و چشم خواص من اهل بیت اند و انصار من پس باید که افعال و اقوال نیکان
ایشان قبول کنید و از بدان ایشان در گذرانید تنبیه بدانید که رسول صلی الله علیه وسلم قرآن و
عترت خود را که بمعنی اهل و نسل و رهط است ثقلین خوانده زیرا که ثقل هر چیزی نفیس عظیم الشان

تخصیص و بعترت تا بپیروی تحصیل کمال از حد زیرا که هر اهل ایشان معدن علوم دینیه و
اسرار حکمت علی و احکام شرعیه اند بنا برین ترغیب در اقتدا و تمسک بایشان و تعلم از ایشان
گفت الحمد لله الذی جعل فینا الحکمة اهل البیت و بعضی گفته اند که ایشانرا ثقلین خواند که
وجوب رعایت حقوق ایشان ازو موکد است و نیز ترغیب بر اقتدا و تمسک بایشان واقع شده
از اهل بیت ایشان کسانی اند که عالم و عارف اند بکتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و این
جماعت مخصوص اند که تا وقت ورود بر حوض از کتاب الله مفارقت نمیکنند و حدیث سابق
که فرمود و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم موید این قول است و باین صفت از بقیه علما ممتاز اند زیرا که
خدای تعالی رجس و گناه از ایشان برداشته و پاکیزه ساخته ایشانرا تشریف داده بکرامات باهره و مزایای
متکاثره چنانچه بعضی از آنها مذکور شد و بعد از ان بحدیث در شان قریش که پیغامبر صلی الله علیه
وسلم فرمود و تعلموا منهم فانهم اعلم منکم از قریش علم فرا گیرید که ایشان اعلم اند از شما و هرگاه که این حکم
برای عامه قریش ثابت شد پس اهل بیت از ایشان اولی اند چون که اهل بیت بخصوصیات کثیره ممتاز اند از بقیه قریش که
هیچیک از ایشان در آن با اهل بیت شریک نیست و در احادیث ترغیب تمسک باهل بیت اشارت است
بسوی که اهلیت آن دارد که باهم تمسک شود از اهل بیت و منقطع نمیشود تا روز قیامت همچنانکه قرآن
انقطاع نمی پذیرد که اهل بیت امان اهل زمین اند چنانچه خواهد آمد و حدیث سابق که فی کل خلف من
امتی عدول من اهل بیتی الخ بر همین شاهد است باز از آن اهل بیت سزاوارترین کسیکه بدو تمسک نمود
امام و عالم ایشان علی ابن ابیطالب است بواسطه مزید علم و دقائق استنباط وی چنانچه گذشت از این
جهت است که ابوبکر گفت رضی الله عنه که علی رضی الله عنه عترت رسول صلی الله علیه وسلم آنکسی است
که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است که بآن متمسک شوید پس تخصیص و اهل بیت علی را چنانچه رسول
صلی الله علیه وسلم در روز غدیر خم و بر المخصوص ساخته و مراد بعیبه و کرش در حدیث سابق آنست
که ایشان موضع سر و امانت و معدن نفائس معارف آنحضرت اند زیرا که هر یک از عیبه و کرش
موضع چیزیست که قوام و صلاح آنست اول موضع حرز متاعی نفیس است و ثانی مستقر غذایست
که نشو و قوام بدن بآن است و بعضی گفته اند که عیبه و کرش مثلی است برای اختصاص اهل بیت با امور
ظاهره و باطنه آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که مظروف کرش باطن است و مظروف عیبه ظاهر
و بر هر تقدیر این حدیث بغایت تعطف و مهربانی اهل بیت ظاهر میشود و معنی تجاوز زواجر بسیر تنبیه
در غیر حدود و حقوق مردم و در روایتی الا الحدود وارد شده و این محمل حدیث صحیحین که فرموده

اقیلوا ذوی الهیات عثراتهم قبول کنید از ذوی الهیات عثرات ایشانرا و مراد بذوی الهیات کسانی اند که هیئت و حالت حسنه از ایشان لازم ایشان است و حالت دیگر انتقال نمی یابد و دائم بیکطریق اند کذا فی التجرید و شافعی رحمة الله علیه تفسیر کرده است ایشانرا بکسانیکه شر ازیشان پیدا نشده و قریبا بمنقولست آنچه دیگران گفته اند که ذوالهیات اصحاب صغائر اند نه کبائر و بعضی گفته اند که چون گناه کرد و توبه کند والله اعلم آیت پنجم از آیات فضائل اهلبیت قوله تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعا چنگ در زنید ای مهاجر و انصار تمام شما بدین خدا تعالی یا بعهد خدا تعالی یا بقرآن یا بمتابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یا باهل بیت چنانچه ثعلبی در تفسیر خود از امام الجن والانس امام جعفر الصادق رض نقل کرده و قتیکه آیت یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین بر سبیل دعای طولانی که مشتمل بود بر طلب لحوق بدرجه صادقین بخواند و ذکر افعال و اقوال و اعمال اهل بدعت که مفارقت ائمه دین و شجره نبویه نمودند کرد آنگاه گفت دیگران نیز تقصیر کردند در امر ما و متشابهات قرآن را حجت خود ساختند و برای خود تاویل کردند و اخبار ماثوره متهم ساختند تا سخن باینجا رسید که گفت پس نیست برای من که این امت بعد از بین با و متفرع شوند و حال آنکه اعلام مندرس شدند و تفرقه و اختلاف در میان است افتاد و یکدیگر را تکفیر کردند با آنکه حق سبحانه و تعالی میفرماید ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءتهم البینات و مباشید ای مسلمانان مانند آنکه متفرق شدند بعد از دیگر چون یهود و نصاری که در هر یکی فرقهای پیدا شد چون عنانیه و سامریه و موشکانیه از یهود و ملکانیه و نسطوریه و یعقوبیه از نصاری و دشمن یکدیگر شدند و اختلفوا و اختلاف کردند در دین یهود بعد از یانصد سال از موسی علیه السلام و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام من بعد ما جاءتهم البینات بعد از آنکه حجتهای روشن بایشان در کتابهای ایشان آمده بود و گفت پس کیست که مخوف تر باشد بر ابلاغ حجت تاویل حکمت الا اهل قرآن و ابنا ائمه هدی و مصابیح دجی که خدا تعالی ایشانرا بر بندگان حجت ساخته و خلق را مهمل و بی حجت نگذاشته و نمیشناسید مگر از فروع شجره مبارکه و خلاصه صفوت اهلبیت که خدا تعالی برده است از ایشان جنس گناه و پاکیزه گردانیده است ایشانرا و مبرا ساخته است از آفت عذاب و فرض گردانیده دوستی و مودت ایشانرا در کتاب آیت ششم از آیات فضائل اهل بیت قوله تعالی ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله بلکه حسد میبرند یهودان بر مردمان یعنی بر جمیع قبائل عرب بدانچه خدا تعالی داده است ایشانرا

عنانیه

ششم آیات

در دل او مقدار حبه از خیر یا ایمان باشد نگذارد و همه قبض کند و هم در مسلم هست که باقی ماند بعضی
شرار ناس در منازل طیور و مساکن سباع که ایشان امر معروف نکنند و نهی منکر ننمایند
و احتمال دیگر که اظهر است که مراد سائر اہل بیت باشند و چون حق سبحانه و تعالی دنیا را بطفیل حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آفرید دوام دنیا را بدوام آنحضرت و اہلبیت آنحضرت قرار داد
زیرا که اہلبیت در چند چیز که از آن امر دنیا بعضی از آن روایت کردیم مساوی آنحضرت اند و دلیل
دیگر در حق ایشان فرموده اللهم انهم منی و انا منهم بار خدایا اہل بیت از من اند و من از ایشانم
و دیگر آنکه چون فاطمه رضی الله عنها که مادر ایشان است بضعة منی یعنی چیزی از رسول صلی الله علیه
وسلم است ایشان نیز چیزی از رسول الله صلی الله علیه وسلم اند بنابرین قائم مقام آنحضرت اند در
انتهی و اما وجه تشبیه اہلبیت بکشتی نوح آنست که هر کس که اہلبیت پیغامبر را دوست دارد و تعظیم
ایشان کند و پیروی علمای ایشان نماید و شکر نعمت خدا و رسول او بجا آرد از ظلمت مخالفت
نجات خواهد یافت و هر کس که از ایشان تخلف کند در بحر کفران نعمت غرق خواهد شد و در بیابان
طغیان هلاک خواهد گشت بدلیل حدیثی که قبل ازین مذکور شد هر کس که محافظت حرمت اسلام و حرمت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم و حرمت رحم آنحضرت کند خدا تعالی در دین و دنیا او را
و دیگر که وارد است که اہلبیت و دوستان ایشان بر حوض کوثر وارد خواهند شد مثل این و اما وجه
تشبیه اہلبیت بباب حطه آنست که خدا تعالی دخول باب اریحا یا بیت المقدس با تواضع و استغفار
سبب مغفرت بنی اسرائیل ساخت همچنانکه درین امت دوستی ایشان سبب مغفرت ایشان
گردانید چنانچه عنقریب خواهد آمد آیت هشتم از آیات فضائل اہلبیت وانی لغفار لمن تاب
و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی و بدرستیکه هر آینه نیک آمرزنده ام مر کسی را که توبه کرد و ایمان آورد
و عمل نیک کرد یعنی فریضهای او سبحانه و تعالی ادا نمود ثم اهتدی پس راه راست یافت و در
تفسیر حسینی آورده است که بسنت پیغامبر صلی الله علیه وسلم مواظبت نمود یا طریق سنت و جماعت
گرفت رباعی راه سنت گیر گر خواهی صراط مستقیم + کز سنن راهی بود سوی رضای ذوالمنن +
هر مژه در چشم وی همچون سنان نیزه باد + زندگی هر کسکه خواهد یک ملی بی سنن + بیت
بثنائی گفته یعنی هدایت بولایت اہلبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یافت و از ابوجعفر باقر
روایت وارد شده و دیلمی مرفوعا روایت کرده که فرمود جز این نیست که نام دختر من فاطمه واقع
شده است بواسطه آنکه خدا تعالی او را و دوستان او را از آتش منقطع و جدا ساخته و فطم بمعنی قطع

ست در لغت میگویند فطم الصبی یعنی او را از سر باز گرفتند و شیر وی منقطع ساختند و احمد هم
روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم دست امام حسن و امام حسین را گرفته فرمود که هر کس که مرا
دوست دارد و این دو فرزند مرا و پدر و مادر ایشان را دوست دارد او با من در درجه من خواهد
بود در روز قیامت و ترمذی باین لفظ روایت کرده و کان معی فی الجنة و گفت حدیث حسن
غریب ست و معنی معیت فی الجنة بهود ست نه معیت مکان و منزل والله اعلم و ابن سعد از علی کرم الله
وجهه روایت کرده که گفت رسول صلی الله علیه وسلم مرا خبر داده است که اول کسیکه در بهشت داخل
شود من خواهم بود و بعد فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم آنگاه گفتند پس دوستان ما من در بهشت
خواهند رفت و قبل ازین در فضائل ابوبکر رضی مذکور شد که اول کسی ست که در بهشت داخل خواهد شد
و در حدیث عمر رضی همین مذکور شد پس طریق جمع میان این احادیث همان ست که قبل ازین در اتفاق
فضائل عمر رضی گفتیم یعنی اولیت نسبتی ست والله اعلم و روافض و شیعه لوهم نکنند از حدیث که
ایشان از محبان اهل بیت اند زیرا که ایشان افراط کرده اند در محبت بمرتبه که منجر شده اند بتکفیر
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و تضلیل امت و اهل بیت نبوت از ین محبت با افراط بیزار اند و بیزار
ایشان ست چنانچه علی کرم الله وجهه فرمود که هلاک خواهند شد در باب من کسی که دوستی
و محبت با افراط با من داشته باشد و وصف کند مرا بچیزی که در من نباشد ایضاً فرمود که جمع نمیشود
محبت من با بغض ابوبکر رضی در دل هیچ مومن و الفاظ این حدیث قبل ازین مذکور شد و طبرانی بسندی
ضعیف روایت کرده که در روز جنگ صبره زرهی چند نزد علی رضی حاضر ساختند علی رضی آن
زر خضاب کرده گفت ای سرخ و دینار سرخ و سفید فریفته شو و در لنظر توال شام ایشان را مغرور
ساز چرا که من بتو مغرور نشوم چون اصحاب او این سخنان شنیدند تلبیه گفت بدرستیکه خلیل من
صلوات الله علیه وعلیه السلام مرا گفت که ای علی زود باشد که نزد خدا تعالی خواهی آمد با شیعه خود
در حالیکه راضی و مرضی باشید و دشمنان تو مغضوب باشند و ممتنع سرهای ایشان در هوا
مانده و چشمهای فرو بسته باشند از تنگی قلل و علی رضی دستهای خود را بر گردن خود جمع آورد و نا
اقماح با صحاب خود نماید و شیعه علی اهل سنت و جماعت اند زیرا که ایشان علی را دوست میدارند
و محبت الله وی دارند چنانچه خدا تعالی و رسول وی آن امر کرده و اما غیر اهل سنت و جماعت
که خود را محب علی گویند در حقیقت دشمن وی اند زیرا که محبتی که خارج سنت از شرع و داخل
در سنت هدی و طرق القیاد او در کتاب سنت در حقیقت آن عداوت اکبر ست لهذا این محبت

بافراط سبب هلاک ایشان است چنانچه حدیث پیغامبر صلی الله علیه وسلم در بیان آن مذکور شد
و قبل ازین علی نیز بمعنی اشارت فرموده که دو کس در باب من هلاک خواهند شد یکی دوست
مفرط که در حق من گوید چیزی که در من نباشد و یکی دشمن که عداوت من او را برین دارد که بر من
بهتان بندد و ایضا قبل ازین مذکور شد از امام زین العابدین ابن الحسین رض که فرمود ایها الناس
دوست دارید ما را بمحبت اسلام و این دوستی بافراط از شما بمرتبه رسید که بر ما عار است و سبب نقص ما
شد یعنی بواسطه کذب و بهتان که بر ما می بستند در باره اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و اعدای
ایشان خوارج ... اند و امثال ایشان از اهل شام نه معاویه و امثال او از صحابه زیرا که ایشان را تاویلی است
بود و چون در اجتهاد از ایشان خطا واقع شد بر ایشان یک اجر است اما علی کرم الله وجهه اتباع او را واجب است زیرا که
در اجتهاد مصیب بودند که حق بجانب وی بود و موید آنچه مذکور شد که روافض و امثال ایشان
از شیعه علی و ذریت وی نیستند بلکه اعدای ایشان اند حدیثی است که صاحب مطالب عالیه
از علی رض روایت کرده از آنجمله این است که علی رضی الله عنه وقتیکه از جنازه با من قوم مسجد
توجه میفرمود و حبیب بن نفیر و ربیعه بن خثیم و برادرزاده وی همام ابن عباد بن خثیم که از اصحاب
بن انس مقید بودند همراه علی بر قومی گذشت و ایشان چون واقف شدند برخاسته بخدمت وی
شتافتند و آن قوم بهم آمده السلام علیکم کردند علی کرم الله وجهه بعد از رد سلام سوال کرد که این
قوم چه کسانند گفتند ما از شیعه شما ایم ای امیر المومنین آنگاه با ایشان تواضع کرد و مراحمت فرمود
و بنواخت و بعد از آن فرمود ای قوم چه حالت است که علامت محبان و حلیه شیعیان خود در شما
نمی بینم آن قوم ساکت شدند و حیا مانع ایشان شد که در جواب چیزی بگویند پس گفت
ای امیر المومنین علامات شیعه چیست علی سکوت اختیار کرد و بعد از آن همام که از جمله عابدان و
مجتهدان و محبان بود گفت بآنخدائی که شما را اهلبیت نبوت و بکرامت داشته مخصوص گردانید
خبر ده ما را از علامات شیعه و موالیان خود بعد از آن دست مبارک بر همام نهاد و از برای تاکید
فرمود که شیعه ما عارفان اند بخدای و مطیعان اند او را عز و جل اهل فضائل و کمالات بلا ارتیاب
صفت ایشان است نطق بصواب گفتن اکول ایشان قوتی است حلال و ملبوس ایشان بشرع
اعتدال و مشی ایشان بتواضع و ابتهال و خشوع و متابعت پیغامبر علیه الصلوة والسلام میکنند از برای
خدا تسلیم و طاعت و خضوع و تذلیل می نمایند از برای او در عبادت و چشم می پوشند از محرمات
خداوند آمرزگار و گوش میدارند بر علم پروردگار نازل شده است از آن نغمهای دربلا

همچنانکه نازل شده در بلا که رضا داده‌اند بقضای حق جل و علا و اگر نه اجل ایشان مقرر بودی یک
لحظه ارواح در اجساد قرار نمییافت بنابر شوق لقای حق و ثواب بنابر خوف و بیم از الم عذاب که
عذاب خالق نزد ایشان عظیم است و ما سوای او در نظر ایشان صغیر و حقیر است و ایشان در جنت
مثل چنان کسیکه آنرا دیده باشد و ایشان در عذاب داده شوند صبر کرده‌اند در محنت ایامی قلیل پس
متعاقب خواهد رسید ایشانرا راحتی طویل دنیا ایشانرا خواست و ایشان وی را نخواستند و آن را
عجوزه انگاشتند شبانگاهی در مقام عبودیت استاده تلاوت قرآن بترتیل میکنند و نفس خود را
بآیات قرآن پند داده شفای درد از آن میجویند و گاه پیشانی و دست خود را فراش ساخته
اشک از چشمها میریزند و تمجید جبار عظیم کرده باوی می‌نالند و برای فک رقاب خود و نفس خود
زاری کنند که از خوف بارتعالی ضعیف و نحیف شده‌اند چنانچه مریض بیند ایشانرا و حال آنکه
مرض ندارند و گمان میبرد که در عقل ایشان اختلاطی پدید آمده و حال آنکه چنین نیست بلکه عظمت
پروردگار و شدت سلطان او جل و علا ایشانرا بیهوش ساخته و بنابر خوف حق تعالی مبادرت
کرده‌اند باعمال زاکیه و از آن راضی نمیشوند بقلیل و جزیل آنرا امید ندانند کثیر بلکه نفسهای خود متهم
میسازند و از اعمال خود همیشه خائفند می‌بینی که هر یک از ایشان راست قوة در دین و حزم
در لین و ایمان در یقین و حرص در علم و فهم در فقه و علم در حلم و کیاست در عمل و اقتصاد در غنا و تحمل در
فاقه و صبر در شدة و خشوع در عبادت و رحمت بر ناتوان و بخشش در راه یزدان و رفق در کسب
و طلب حلال و نشاط در هدایت و اعتصام در شهوت استغفار میکند نفس خود در عمل نیک چرا که از اعمال
خود اندیشه میدارد در صبح شغل او در ذکر است و در شام همت او شکر شب در بیم است از خواب غفلت
در صبح خوشحال بآنکه باو رسیده است از فضل و رحمت رغبت او در دار بقا است و زهادت او
در دار فنا است مقرون ساخته است علم را بعمل و علم را با حلم دایم است نشاط او و بعید است کسل او و دوری
امل او و قلیل است زلل او و متوقع اجل او و خاشع است قلب او و ذاکر پروردگار است و شکر میکند و نفس
خود را منع میکند و دین خود را محفوظ میدارد و خشم و غیظ خود فرو برد و همسایه او از او ایمن است
و تکبر و عجب از او معدوم ظاهر است صبر او بسیار است ذکر او چیزی را از اعمال و افعال خیر بریا
نمیکند و ترک خیر از روی حیا نماید که شیعه و دوستان ما که از ما باشند این نوع کسانند که
شوق و مدار ایشان ما را حیران ساخته آنگاه همام بن عباده ابن خثیم که از جمله متعبدان بود
صیحه زد و بر زمین بیهوش افتاد چون او را متحرک ساختند از دنیا رحلت کرده بود و او را

غسل کردند آنگاه امیر المومنین با اصحاب خود بر وی نماز گذارد پس تامل کن وفقک الله تعالی
بطاعته دراین اوصاف جلیله رفیعه که ملا باقر مجلسی یافته میشود مگر در اکابرین عارفین و ائمه
وارثین و ایشانند که شیعه علی و اهلبیت وی اند رضی الله عنهم واما روافض و شیعه و امثال
ایشان که اخوان شیاطین اند و اعدای دین و سفهای عقول و مخالفان فروع و
اصول و مستحقان ضلال و مستحقان عظیم عذاب و نکال اند شیعه اهلبیت که مبرا از جبن و مطهر از نوع
نقص و دنس اند نیستند زیرا که ایشان افراط و تفریط کرده اند در امر خدا تعالی و بنابرین مستحق
آن شده اند که در مهالک ضلال و اشتباه متحیر و سرگردان باشند بلکه شیعه ابلیس لعین و خلفا و اولاد
و اعوان منکر دین وی اند چگونه دعوی محبت کسانی میکنند که هرگز بخلقی از اخلاق ایشان متخلق
نشده اند و در جمیع عمر خود بقولی از اقوال ایشان عمل نکرده اند و متابعت فعلی از افعال ایشان
ننموده اند و نخواسته اند که فهم چیزی از حالات ایشان کنند و دعوی این محبتی که
دارند در حقیقت محبت نیست بلکه عداوت است نزد ائمه شریعت و طریقت زیرا که حقیقت محبت
اطاعت محبوب است و ایثار محاب و مرضیات بر محاب و مرضیات خود و تادیب بآداب و اخلاق
او و در قوم هیچکدام از ینها نیست و از ینجهت است که علی المرتضی رض فرموده که محبت من با عداوت
ابوبکر و عمر رض نقیضین یکدیگر اند و اجتماع نقیضین محال است آیت تاهم از آیات فضائل اهلبیت قوله
تعالی فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابناءکم و نساءنا
و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین یعنی پس هر که خصومت و مجادله
نماید با تو ای محمد صلی الله علیه وسلم در حق عیسی علیه السلام بعد از آنکه معلوم تو شده که عیسی علیه السلام
رسول و بنده است پس بگو ایشان را بیائید از مباهله بخوانیم پسران ما و پسران شما و زنان ما
و زنان شما را و نزدیکان ما را و نزدیکان شما را پس گوئیم لعنت خدا را بر دروغگویان یعنی نفرین
بر اهل کذب کنیم مترجم گوید در تفسیر جامع البیان آورده که مراد با نفسنا رسول الله است صلی الله علیه وسلم
و علی بن ابیطالب زیرا که عرب ابن عم خود را نفس میگویند و مراد با بنائنا حسن و حسین و مراد از نسائنا
فاطمه رض و سبب نزول این آیت آن بود که وفد نجران در باب عیسی ع مجادله کردند بعضی گفتند که
او خدا تعالی است و بعضی گفتند که پسر خدا تعالی است و بعضی گفتند قوم نصاری که ثالث ثلاثه است
آنگاه حقتعالی صدر این سورت تا هشتاد و چند آیت نازل ساخته و رسول صلی الله علیه وسلم بیرون
آمد و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم با آنحضرت بودند و نصاری را بمباهله خواندند و ایشان

اما مهلت ده تا مشورت کنیم و چون با بزرگ قوم مشورت کردند او گفت هیچ قوم با پیغامبرے
مباهله نکردند مگر آنکه هلاک شد و من بعد ازین اگر از خدا تعالی درخواهید که شما از مواضع خود زائل
گردانند آنگاه صلاح کار خود در صلح دیدند بجدّ بست آمده جزیه قبول کردند که در هر سال دو هزار
جامه بدهند و سی زره تسلیم مسلمانان کنند صاحب کشاف گوید هیچ دلیلی قوی‌تر ازین دلیل نیست بر فضل
اصحاب عبا زیرا که چون این آیت نازل شد رسول صلی الله علیه وسلم این چهار کس را طلب فرمود
وحسین را در بر گرفت و دست حسن را بگرفت و فاطمه از عقب آنحضرت می آمد و علی رض از عقب فاطمه
مباهله آمدند پس اینجا معلوم شد که ایشان مراد اند ازین آیت و اینجا معلوم شد که اولاد فاطمه و ذریت
ایشان فرزندان پیغامبر اند بآنحضرت منسوب اند بنسبت تامه صحیحه نافعه در دنیا و آخرت و از جهت
تتمیم فایده حدیثی چند مذکور خواهم ساخت متعلقان آنحضرت اول الصحیح حدیث که رسول صلی الله
علیه وسلم بر منبر فرمود چیست حال قومی که میگویند رحم و قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم سود
نمیدهد بلی والله که رحم و قرابت من متصل و موصول است در دنیا و آخرت یا ایها الناس
پیش شما خواهم بود بر حوض و در روایتی ضعیف اگرچه صحیح کرده است حاکم آمده که با آنحضرت
صلی الله علیه وسلم رسانیدند که شخصی بریده گفت که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم مستغنی نیست از
رستا چیزی را از حکم خدا تعالی بنابران آنحضرت خطبه خواند و بعد از حمد و ثنا بر خدا تعالی گفت چیست
حال قومی میگویند که رحم و قرابت من نفع نمیدهد بدانید که قرابت من نفع میرساند . بقبیله حا و
حکم و قبیله ازین نفع میرسد از قبیله بقبیله برستیکه مردم مرا شفیع خواهند ساخت پس شفاعت
ایشان خواهم کرد حتی آن کسے که من از برے او شفاعت کنم او را شفیع خواهند ساخت و نیز
خواهد بود حتی ابلیس علیه اللعنة که او نیز طمع شفاعت خواهد داشت و دارقطنی روایت کرد که علی
رض در روز شوری حجت با اهل شوری گرفته گفت که شما را سوگند میدهم بخدا تعالی
که هیچکدام از شما برسول صلی الله علیه وسلم در نسبت نزدیکتر از من هست و غیر از من کسے دیگر
در شما هست که اولاد او را اولاد رسول الله نام کرده گفتند که هیچکدام از ما این منزلت ندارد
طبرانی روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خدا تعالی ذریت هر پیغامبرے را در صلب
وی نهاده و ذریت مرا در صلب علی ابن ابی طالب نهاده و ابوالخیر حاکمی و صاحب کنوز المطالب
ذکر پسران ابوطالب آورده که علی بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم داخل شد در زمانی که عباس رض نزد آنحضرت بود
و چون سلام کرد رسول صلی الله علیه وسلم جواب سلام داده برخاست و علی رض معانقه کرد .

وپیشانی وی را بوسه داد و بر دست بن عمر رض از وی همان شنید آنگاه عباس رض از رسول صلی الله
علیه وسلم پرسید که علی را دوست میداری آنحضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای عم بزرگوار قسم بخدا
که محبت خدا تعالی با او بیشتر از محبت من است و بدرستیکه خدا تعالی ذریت هر پیغامبری را در
صلب وی نهاده و ذریت من در صلب این مرد نهاده یعنی علی رض راوی ثانی در روایت خود
زیادت کرد آنکه گفت در روز قیامت هر کس خوانده میشود بنام مادر ایشان یعنی بنسبت
هر کس بمادر میرسد تا اولاد الزنا که فضیحت و رسوا نشوند مگر علی رض و ذریت وی که ایشانرا بنام آبا
خود خوانند بنا بر صحت ولادت ایشان و بروایت ابو یعلی و طبرانی وارد شده که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که هر کس از اولاد آدم بعصبه پدر خود منسوب میشوند مگر اولاد فاطمه رض که من ولی و
عصبه ایشانم و عصبه بقرابت پدر و مطلق قرابت اطلاق میکنند و در فرائض کسی را میگویند که در کتاب
الله سهم او معین ندارد و اگر بعد از فرائض اصحاب چیزی باقی ماند میگیرد کذا فی القاموس و اینحدیث را
چند طریق اسناد هست که بعضی از آن تقویت بعضی میکنند و اما آنچه ابن جوزی
گفته که اینحدیث صحیح نیست بعد از آنکه در علل متناهیه ایراد کرده نیکو نیست زیرا که کثرت طرق
اینحدیث او را بدرجه حسن رسانیده بلکه بصحت رسیده از عمر رض وقتیکه ام کلثوم بنت علی بن
ابیطالب را خواستگاری کرد و علی رضی الله عنه در اول حال جواب داد که دختر من صغیره است
از برای پسر برادر خود جعفر گذاشته ام عمر گفت غرض من حظ نفس نیست و لیکن از رسول الله
صلی الله علیه وسلم شنیدم که هر سببی و نسبی در روز قیامت انقطاع می یابد بغیر سبب و نسب من
... و هر بنی و بنت را عصبیت به پدر خود میدهند غیر ولد فاطمه رضی الله عنها که من پدر و عصبه
ایشانم و در روایتی که بیهقی و دارقطنی مرویست ببندی که رجال آن اکابر اهلبیت اند که
علی رض بنات خود را از جهت اولاد برادر خود جعفر گذاشته بود عمر با وی ملاقات نمود و گفت
ای ابوالحسن انکاح کن بمن دختر خود ام کلثوم را از فاطمه بنت رسول صلی الله علیه وسلم
علی رض گفت دختران خود را از برای اولاد جعفر طیار رض نگهداشته ام عمر گفت والله در روی
زمین هیچکس اینقدر انتظار حسن صحبت ایشان نکشیده که من کشیده ام و ایشانرا گفت زوجنی
یعنی جهت تزویج من بگوئید بالرفاء والبنین و عادت عرب این بود که چون یکی از ایشان
تزویج میکرد بالرفاء والبنین یعنی صاحب جمعیت خاطر و ذکور اولاد باش گفتند ای عمر رض
کرا خواسته گفت ام کلثوم بنت علی را رض آنگاه بیان اینحدیث نمود که از رسول صلی الله علیه

تاریک قوم مشورت

وسلم شنیده ام که فرمود کل نسب و سبب منقطع یوم القیامة الا نسبی و سببی
و بنسبی هر سبب و نسب و صهر منقطع و انقطاع خواهد یافت در روز قیامت مگر سبب و نسب و صهر
من و اگرچه من شرف صحبت رسول صلی الله علیه و سلم یافته ام لیکن دوست میدارم که مرا این صحبت
نیز بوده باشد مصنف گوید باین حدیث که از اکابر اهل بیت که روایت زیاده البیت
انکار تزویج عمر رض با ام کلثوم رض میکنند و لیکن صحیح نیست از ایشان چرا که اجماع علما نیز اقرار
کرده اند و مع ذلک جمله واقفین بسفول استیلا یافته در بعض ادوار امیر انکار کرده اند و شیاطین مذکور
این تزویج دروغ است هر کس که با علمای مجاورت کرده باشد و مطالعه کتب احادیث
و سنن کرده باشد بالضرورت میداند که علی رض تزویج ام کلثوم با عمر کرد و انکار این تزویج جهل
و عناد است و انکار چنین نقصان عقل و فساد در دین نعوذ بالله منها روایت بیهقی چنین آورده
شد که چون عمر رض گفت که و تمیداریم سببی و نسبی از رسول صلی الله علیه و سلم بوده باشد علی با
حسین رضی الله عنهما گفت او زنی است از زنان جهت خود هر کس را که خواهد اختیار کند آنگاه
علی رض غضب نمود از پیش حسنین برخاست حسن رض پدر خود را ملاحظه دامنش گرفت و
گفت ای بابا طاقت هجران شما نیست آنچه فرمایی آن عمل کنم آنگاه عقد تزویج بوقوع انجامید
و در روایتی دیگر آنکه عمر رض بر منبر برآمد و گفت یا ایها الناس والله که الحاح بر علی ابن ابیطالب
جهت خواستگاری دختری وی نمیکنم مگر جهت آنکه از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود هر سبب و
نسب و صهریت من روز قیامت خواهد آمد از برای صاحب خود شفاعت خواهد کرد
روایتی دیگر آنکه چون تردد عمر بعلی رضی الله عنهما در بنیاب بسیار شد حیدر کرار اسد الله
الغالب علی رض عذرخواهی بسیار کرد و فرمود که این دختر صغیره است عمر جواب داد که کثرت تردد
من درین باب نیست مگر آنکه از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ام که میگفت هر سبب و نسب
و مصاهرت منقطع میشود در روز قیامت مگر حسب و نسب و صهریت من آنگاه علی رض فرمود تا دختر او
ام کلثوم زینت کرده نزد عمر رض فرستادند چون عمر رض او را دید برخاست و تعظیم بجا آورد و او را
در کنار گرفت نشانیده بوسه داد و دعای برکت کرد چون برخاست که بخانه خود متوجه شود
با و گفت که پدر خود را بگو قد رضیت قد رضیت یعنی عمر رض گفت من راضی و خوشنود شدم از
تزویج با آنکه صغیره است چون ام کلثوم بخانه خود رفت علی رضی الله عنه پرسید که عمر با تو چه
گفت ام کلثوم بیان کرد آنچه عمر کرده بود از تعظیم و تکریم و آنچه گفته بود تمامه نزد پدر خود تقریر کرد

بعد از آن نکاح کردند و زید ابن عمر رض از وی متولد شد و بعد از آنکه مردی بزرگ شده
بود وفات یافت دیگر آنکه عمر رض چون ام کلثوم را از علی رض خواستگاری کرد علی اسد الله گفت
تا مشورت با اولاد فاطمه کنم بعد از آن با ایشان نکاح کرد و در روایتی آنکه چون از حسن و حسین
طلب اذن نمود حسین رض سکوت اختیار فرمود و حسن تکلم نموده بعد از حمد و ثنای خدای عز و جل
گفت یا ابتاه من بعد عمر صحب رسول الله و توفی وهو عنه راض ثم ولی الخلافة
فعدل ای پدر من کیست بعد از عمر که در تمام صحبت رسول صلی الله علیه وسلم کرد و آنحضرت علیه السلام
از عالم فنا رحلت نمود حال آنکه وی از عمر رض راضی بود و باز والی امر خلافت شد و شرط
عدل بجا آورد آنگاه علی رض گفت صدقت و لکن کرهت ان اقطع امرا دونکما آنچه
گفتی صدق و راست گفتی و لکن مکروه داشتم که بی خبر شما همچه فیصل نمایم بی رضای شما بعد از آن
با ام کلثوم گفت که نزد عمر رض رو و بگو که پدر من شما را سلام میرساند و میگوید که آنچه از ما طلب کرده بودید
قضای حاجت شما کرده ام و چون ام کلثوم آمد و پیغام رسانید عمر رض او را بجو و منضم ساخت و اعلام
حضار مجلس کرد که او را تزویج میکنم ایشان گفتند که این صبیه صغیره است چگونه تزویج میکنی
عمر رض حدیث سابق بیان نمود که غرض من اینست که برسول صلی الله علیه وسلم سبب صهریت باشد
و بدانکه بوسه دادن و منضم ساختن بجهت اکرام بود زیرا که بواسطه صغر سن بحد
شهوت نرسیده بود که حرام باشد و اگر نه صغیر بودی پدرش علی کرم الله وجهه او را باینطرف
نفرستادی باز بدانکه اینحدیث که از عمر رض روایت کرده ایم از جمعی دیگر از اصحاب مثل
منذر و ابن عباس و ابن زبیر و ابن عمر رض وارد شده ذهبی گوید که سند این حدیث صالح است تنبیه بدانکه ازین
احادیث مذکوره عظم منفعت انتساب برسول الله معلوم شد و هیچ منافاتی نیست میان این احادیث
مذکوره و احادیث دیگر که پیغامبر صلی الله علیه وسلم ترغیب اهل بیت کرده بخشیت خدا تعالی و اطاعت
او عز و جل و آنکه قربت حضرت حقتعالی حاصل نمیشود مگر بتقوی و از آنجمله است حدیث صحیح که
چون آیت و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد رسول صلی الله علیه وسلم قریش را طلب
فرمود چون نزد آنحضرت مجتمع شدند بر سبیل عموم و خصوص با ایشان گفت که نفسهای خود را
از آتش دوزخ دور سازید و ایشان را پند داد و نصایح فرمود تا سخن باینجا رسانید که گفت
یا فاطمة بنت محمد یا صفیة بنت عبد المطلب لا املک لکم من الله شیئا غیر ان لکم رحما
سابلها ببلالها ای فلان بن فلان من مالک نمیشوم برای شما یعنی منع نمیکنم از حکم خدا تعالی

جیم برای غیر آنکه مرا رست قرابتی با من هست و رد زنیا صله رحم نگاه میدارم و قطع آن نمیکنم و بلال جمع
بلل ست و عرب اطلاق میکنند بلل و نداوت که تریست بر وصله و یبس که خشکی ست بر قطع بجهت آنچه
[illegible] بعضی اشیا با هم و تفرق میشود بسبب یبوست کذا فی النهایة الجزریه و روایت کرد ابو یعلی
و ابن حبان که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود یا بنی هاشم لا یأتین الناس یوم القیامة بالآخرة
تحملونها علی ظهورکم لا أغنی عنکم من الله شیئا ای بنو هاشم هر آینه مردم بیایند روز قیامت که
عمل آخرت را کرده باشند بر پشتهای شما آمده این خبر نیست بمعنی نهی یعنی در روز قیامت [illegible]
در موقف حساب حاضر نشوند که مردم اعمال خود را وسیله نجات خود میساخته باشند و شما خواهید
نیست واتقی که در دنیا ست آنرا وسیله خلاصی خود سازید بی آنکه در دنیا عمل آخرت کرده باشید
و حال آنکه من منع میکنم از شما چیزی را از حکم خدای تعالی را و بخاری در ادب مفرد روایت کرد وان
اولیائی یوم القیامة المتقون وان کان نسب اقرب من نسب لا یأتینی الناس بالاعمال
و تأتون بالدنیا و تحملونها علی رقابکم فتقولون یا محمد فاقول هکذا و هکذا و اعرض فی کلا
عطفیه بدرستیکه اولیای خدا در روز قیامت پرهیزگارانند اگرچه نسبتی نزدیکتر از نسبتی دیگر بوده باشد
چنین باشد که مردم آن ایمان عملها خود کنند و شما اتیان دنیا کنید و بر گردنها خود بار کرده
[illegible] یا محمد من چنین و چنین خواهم گفت آنحضرت اعراض نمود و در هر جانب خود گردانید
روایت کرد که فرمود ان اهل بیتی هؤلاء یرون انهم اولی الناس بی ولیس کذلک ان اولیائی
منکم المتقون من کانوا وحیث کانوا بدرستیکه گمان اهل بیت من اینست که اقرب و الحق شدند
بمن از دیگران و حال آنکه اینچنین نیست بتحقیق که اولیا من پرهیزگارانند هر کسی باشند و هر جا که
باشند بخاری و مسلم روایت کردند از عمرو بن العاص که گفت از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم آشکارا
نه پنهان که گفت ان آل بنی فلان لیسوا باولیائی انما ولیی الله و صالح المؤمنین بدرستیکه
آل بنی فلان که دعوی قرابتی من کنند ولی من نیستند جز این نیست که ولی من خدای تعالی ست و مؤمنان
صالح و بخاری زیادت کرد آنکه لکن لهم رحم ساُبلّها ببلالها یعنی لیکن ایشان را نسب
خویشی و قرابتی با من و من صله رحم و قرابتی را نگاه خواهم داشت و قطع نخواهم کرد و وجه مناسبت
احادیث که دال است بر آنکه نسبت برسول صلی الله علیه و سلم نفع میدهد با احادیث که دال بر عدم
نفع بطریق [illegible] او از علما گفته اند نیست که رسول صلی الله علیه و سلم مالک نیست چیزی
از نفع و ضرر که بکسی رساند لکن خدای عز و جل مالک گردانید او را بر نفع اقارب بلکه بر جمیع امت

بشفاعت عامه و خاصه پس آنحضرت مالک نمیشود مگر باذن خدا تعالی چنانچه اشارت کرد بقول
خود غیر ان لکم رحما سابلّها ببلالها و همچنین است قول رسول الله صلی الله علیه و سلم لا اغنی عنکم من الله شیئا
یعنی مجرد نفس خود مغنی نمیسازم از شما از حکم خدا تعالی چیزی را غیر از شفاعت و مغفرت مر آن را
گرامی داشته است و اقارب خود را در اول این حدیث مخاطب ساخته بنا بر عادت مقام تخویف و
ترغیب بر حمل و حرص بر آنکه ایشان بتقوی و ترس از خدا تعالی از باقی امت اولی اند و الیق اند
و رثا فی الحال وصیت فرمود بحقوق رحم و نفع انتساب با ایشان را نوعی از اطمینان قلب حاصل
گردد و از علماء گفته اند که صدور احادیث تخویف و عدم نفع از رسول صلی الله علیه و سلم
قبل از علم به نفع انتساب بود و قبل از علم باینکه قومی از امت بی حساب بشفاعت آنحضرت داخل
بهشت میشوند در بهشت و قومی دیگر درجات و مراتب ایشان بلند میشود و قومی دیگر را از دوزخ بیرون
خواهند آورد و بعد از آن که عالم شد بامور مذکوره نفع انتساب بیان فرمود و بطریق جمع بین
الاحادیث مذکور شد و بعضی از علماء بنابرین حمل حدیث کل سبب و نسب … بر این کرده اند که مراد اینست
که امت پیغامبر صلی الله علیه و سلم در روز قیامت منسوب بآنحضرت خواهد بود بخلاف امت باقی انبیاء که
منسوب بایشان نمیشود و آن حمل بعید است اگر چه در روضه وجهی ایراد کرده که بر این معنی دلالت میکند
زیرا که حرص عمر بر تزویج ام کلثوم بسبب سماع این حدیث و اقرار علی رض و جمیع مهاجر و انصار باین حدیث
و قبول ایشان و ذکر صهر و حسب یا سبب و نسب و عصبه رسول صلی الله علیه و سلم صحیح کرده بر اینکه گفته بود
که قرابت آنحضرت نفع میدهد جمیع این مذکور است و قول بعضی میکنند با آنکه در حدیث بخاری و غیر آن
وارد شده که نوح علیه السلام با امت خواهد آمد در روز قیامت آنگاه حقسبحانه نوح علیه السلام
را گوید هل بلغت یعنی رسالت کردی نوح علیه السلام گوید یا رب بلّغتُ ای پروردگار آری ادای
رسالت کردم باز امت وی را سوال نماید هل بلّغکم الی آخر الحدیث و این معنی مقتضی آنست که بقیه
امم نیز را با انبیاء خود نسبت خواهند پس توجیه آن بعضی بعید باشد بدانکه از حدیث پیغامبر صلی الله علیه
و سلم که سابقا مذکور شده اولیائی من متقیان اند جز این نیست که ولی من خدا تعالی و صلحاء مومنان
اند مستفاد میشود که نفع رحم و قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم و شفاعت آنحضرت از بعضی اهل بیت
بسبب عصیان ایشان و کفران نعمت قرب نسبت بارتکاب فعلی که رسول الله صلی الله علیه و سلم
اعراض خواهد کرد از کسی که در روز قیامت خواهد گفت از اقربای آنحضرت صلعم که یا محمد چنانچه
در حدیث سابق مذکور شد نقل است که حسن ابن حسن سبط رضی الله عنهما بعضی از غلاة

ثم گفت ویحکم احبونا لله فان اطعنا الله فاحبونا وان عصینا الله فابغضونا
ویحکم لو کان الله نافعا بقرابة من رسول الله بغیر عمل وطاعة لنفع ذلک من هو
اقرب الیه منا والله انی اخاف ان یضاعف للعاصی منا العذاب ضعفین وان
یؤتی المحسن منا اجره مرتین وهیچ کلمه ترحم سنانکه میگوئید که در مهلکه افتاده شده باشد و
مستحق آن نیست یعنی ای مردمان شما طریق محبت اهل بیت مشید اید جای نیست که ترحم کنند خدا بر
حال شما دوست دارید مایان را خالصا لله پس اگر ما طاعت خدا تعالی کنیم با ما دوستی کنید و اگر عصیان
ورزیم خدا تعالی با ما دشمنی کنید اگر خدا تعالی نفع میرساند بقرابتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بغیر
عمل و اطاعت هر آینه کسی را میرساند که نزدیکتر بود با آنحضرت صلعم از ما والله که ما می ترسم از آنکه از ما هر
و بدکرداری که از ما بوده باشد عذاب آن دو برابر دیگران باشد و نیکوکاری که از ما باشد اجر او دو بار
خواهد بود گویا که این معنی را از آیت یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها
العذاب ضعفین .... فراگرفته است خاتمه در انکار از احادیث سابقه معلوم
شد که آنچه صاحب تلخیص از اصحاب گفته که از جمله خصائص پیغامبر آنست که اولاد بنات آنحضرت صلعم
منسوب به اند در کفارة وغیر آن با اولاد بنات دیگران با جداد مادری منسوب میشوند در کفارة
وغیر ذلک قول او موجه است وقفال رحمة الله علیه انکار این معنی کرده میگوید که هیچ خصوصیتی درین
مقام نیست بلکه اولاد بنات هر کسی منتسب بجد مادری میشود ولیکن حدیث سابق که فرمود هر بنی
آدم منسوب بعصبه خود میشود مگر اولاد فاطمه رضی الله عنها که من پدر و عصبه ایشانم رد قول قفال میکند
و معنی انتساب برسول الله صلی الله علیه وسلم که از خصوصیات آنحضرت صلعم است آنست که میتوان گفت
که آنحضرت پدر ایشان است و ایشان پسران آنحضرت اند تا در کفارة معتبر باشد چنانچه شریفه
هاشمیه کفو مردی غیر شریف نیست واما آنچه گفته که هاشمی و مطلبی کفو یکدیگر اند محل آن غیر این بیوت است
چنانچه بیان او بنظری که در آن است در فتاوی مسطور است و فائده دیگر ازین انتساب بنوت
و ابوت آنحضرت صلعم آنست که در اولاد بنات غیر این احکام در ایشان نسبت بجد مادری نیست بل
جد مادری و پدری در انتساب به رهگذر مطلق ذریت و نسل و عصب مساوی اند پس مراد صاحب
تلخیص بخصوصیت احکام سابقه است و مراد قفال بعدم خصوصیت این حکم مطلق است چنانچه
حقیقة خلافی میان ایشان نیست و از جمله فوائد این انتساب آنست که می توان گفت که حسن
و حسین پسران رسول الله اند صلی الله علیه وسلم و آنحضرت صلعم پدر ایشان است اتفاقا و جاری

در وقف بر اولاد آنحضرت صلعم و در وصیت

ودرینجا قول ضعیفی که گفته اند جایز نیست آنکه گویند رسول الله صلی الله علیه وسلم پدر مومنان است
وهیچ اعتباری نیست بسخن بعضی از بنی امیه که منع این اطلاق کرده اند حتی در باب حسن رض فرمود
که این پسر من سید است واما معاویه اگرچه این نقل عدم جواز اطلاق از وی کرده لیکن نقل دیگر
هست از وی که مقتضی آنست که او رجوع ازین قول کرده واما آیة ما کان محمد الآیة اصح قولها آنست که سوق این آیت جهة انقطاع حکم تبنی
در زمان جاهلیت پسر خوانده را حکم پسر صلی میدادند در احکام شرع خدا تعالی باین آیت
آن حکم را منقطع ساخته نه آنکه سوق آیت جهة منع این اطلاق است زیرا که مراد ازین اطلاق
نیست که توان گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم پدر مومنان است ودر اضرام آیت
وهم از آیات فضائل اهلبیت قوله تعالی ولسوف یعطیك ربك فترضی زود باشد که
عطا کند ترا آفریدگار تو ای محمد شفاعت در باره گنهگاران امت فترضی پس تو خوشنود شوی یعنی
چندان بتو بخشد که گویی بس است وراضی شدم وازابن عباس رض بروایت ابی جریر وابن ابی
حاتم مرویست که خدا تعالی هزار قصر در بهشت بآنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عطا
فرمود که در هر یکی ازین قصور ازواج وخدم باشد چندان که باید کذا فی التفسیر جامع البیان
وقرطبی از ابن عباس رض روایت کرده که از رضای محمد صلی الله علیه وسلم آنست که هیچکس از
او در دوزخ نرود وسدی نیز همین نقل کرده وحاکم روایت کرده بصحت حدیث
پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود وعده کرده است مرا پروردگار من که هر کس که از اهلبیت من
اقرار کند بوحدانیت خدا تعالی وباداء رسالت من ویرا عذاب نکند وتمام روایت کرده که
پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت درخواستم از پروردگار خود که هیچکس از اهلبیت من در دوزخ
نرود پس درخواست مرا قبول فرمود واحمد بن حنبل رحمة الله علیه در مناقب آورده که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود ای معشر بنی هاشم بآن خدای که مرا بحق بخلق فرستاده است که حلقه
در بهشت گیرم ابتدا نکنم مگر بشما وطبرانی از علی مرتضی روایت کرده که گفت رسول
صلی الله علیه وسلم شنیدم که میگفت اول کسی که وارد میشود بر حوض اهلبیت من خواهند بود
وکسیکه دوستدار ایشان باشد از امت من اما این حدیث ضعیف است وآنچه بصحت رسیده آنست
که اول کسیکه بر حوض وارد شود فقراء مهاجر خواهند بود واگر حدیث اول بصحت رسد حمل بر
آن کنیم که بعد از فقراء مهاجر ایشان اول کسی خواهند بود که بر حوض وارد شوند ومخلص و
طبرانی روایت کرده اند که اول کسی که شفاعت او خواهم کرد از اهل بیت خواهند بود باز

امت من

خبر دیگ منسوبک قریش باز انصار باز کسی که ایمان بمن آورده وتلو مشتی از اهل یمن بعد از اهل عجم
وهر کس که من اول شفاعت او کنم رواه فضل سنت ویروابت بزار وطبرانی آنکه اول کسیکه
شفیع او خواهم شد از اهل مدینه خواهند بود وبعد از ایشان اهل طائف وجمع میان این حدیث
باین طریق است که ترتیب در اول رحیثیت قبائل است ودر ثانی آن حیثیت بلدان
پس احتمال دارد که مراد با ابتدا در قریش ابتدا باهل مدینه باز مکه باز طائف وهمین
قیاس است وکسانیکه بعد از ایشانند واحتمال دارد که مراد آن باشد که ابتدا از اهل مدینه بقریش
کند باز انصار باز کسانیکه بعد از ایشانند واز اهل مکه همچنین بهمین ترتیب واز اهل طائف
کذلک فی روایت تمام وبزار وطبرانی وابونعیم مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار بوسطه پاکدامنی حضرت فاطمه رضی الله عنها
حرام ساخت خدا تعالی ذریت او را بر آتش ودر دیگر روایت آنکه فرمود حرام ساخت او را وذریت
او را بر آتش وحافظ ابو القاسم دمشقی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای فاطمه
میدانی که چرا نام تو فاطمه کردم علی گفت یا رسول الله بیان کن فرمود ان الله فطمها و
ذریتها من النار برای آنکه خدا تعالی دور ساخته است او را وذریت او را از آتش ودوزخ ودیگرانی
...... روایت کرده که فرمود ابنتی فاطمه حوراء آدمیة لم تحض ولم تطمث انما سماها فاطمة
لان الله تعالی فطمها ومحبیها عن النار فاطمه رضی الله عنها سفید رو بیست مائل برنگ گندم گون
مبرا از حیض وخون ووجه تسمیه او بفاطمه که خدا تعالی او را ودوستان او را از آتش ودوزخ
دور ساخته است طبرانی روایت کرده که رجال او ثقاة اند که رسول صلی الله علیه وسلم فاطمه
را گفت که خدا تعالی هیچکس را از اولاد تو عذاب نخواهد کرد ودر روایت دیگر آنکه عباس را گفت
تحقیق خدا تعالی ترا وهیچکس را از اولاد ترا عذاب نخواهد کرد وبصحت رسیده که فرمود ای بنی مطلب
ودر روایتی ای بنی هاشم بدرستیکه از خدا تعالی درخواست نمودم که شما را مهربان ومشفق سازد
وفاضل وسخی گرداند ودرخواستم که گمراه شما را هدایت دهد وخائف شما را ایمن گرداند وگرسنه
شما را سیر گرداند ودیلمی وغیر او روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که
سادات اهل بهشت خواهیم بود من وحمزه وعلی وجعفر ابن ابیطالب وحسن وحسین ومهدی ودر
حدیث ضعیف از علی رضی الله عنه مرویست که گفت شکوه کردم نزد رسول صلی الله علیه وسلم
آیا راضی نیستی که رابع اربعة باشی یکی از چهار کس که در آیند در بهشت من خواهم بود وتو وحسن

وحسین و ذریات ما از عقب ایشان و ازواج ما با ما باشند و احمد رحمة الله علیه در مناقب آورده که پیغامبر صلی
الله علیه وسلم علی را گفت آیا راضی نیستی که با من باشی در بهشت و حسن و حسین و ازواج ما از عقب
ذریات ما با ما باشند و بیان صفات این شیعه در آیت هشتم از سیزدهم علی رض روایت کردیم باید که
رجوع کنی بآنکه امری مهم ضروری ست و باین حدیث ظاهر شد که فرقه امر و رجوع در اشیعه می نامند
نیستند مگر شیعه بر عقول ایشان حجتی یا فتنه ایشان را گمراه ساخته اعوذ من شرها و طبرانی
روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم علی رضی الله عنه را گفت که اول چهار کس که در بهشت
در آیند منم و تو و حسن و حسین رضی الله عنهم و ذریات ما و شیعه از یمین ما باشند و سند این حدیث ضعیف
لیکن شناهد این حدیث ست که از ابن عباس بصحت رسیده که خدا تعالی بلند میسازد درجه و رتبه مومن
را اگرچه کمتر از وی در عمل باشند آنگاه برخواند والذین امنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا
بهم ذریتهم الایة و دیلمی روایت کرده با سناد ضعیف که فرمود که ای علی بدرستیکه خدا تعالی
ترا و ذریت ترا و اهل اولاد ترا و محبان ترا آمرزیده است بشارت باد ترا بدرستیکه تو انزع البطین
کسی را میگویند که مقدم راس او ساقط شده باشد و بطین کسی ست که شکم او اندک بزرگ باشد
و بعضی علما گفته اند که این کلام اشارت است که تو از شرک و بطن تو مملو ست از علم و ایمان کذا
فی نهایة الجزری و همچنین ضعیف ست چیزی که روایت کرده اند که گفت ای علی تو و شیعه تو بر حوض
کوثر وارد خواهید شد بحالتی که سیراب باشید و روهای شما سفید باشد و اعدای شما وارد
خواهند شد بحالتی که تشنه باشند و غلهای در گردن ایشان باشد و بر تقدیر صحت این حدیث
قبل ازین بیان صفات شیعه کردیم پس باید که حذر کنی از غرور اهل ضلال و جحود اهل انکار از
روافض و شیعه و امثال ایشان آیت یازدهم از آیات فضائل اهلبیت قوله تعالی ان الذین
امنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة بدرستی کسانیکه گرویدند و اعمال صالحه پسندیده
کردند آن گروه ایشان بهترین آفریدگان اند مروی است بروایت حافظ جمال الدین زرندی
از ابن عباس رض که چون آیت نازل شد رسول صلی الله علیه وسلم علی رض را گفت تو و گروه تو خواهند
آمد در روز قیامت راضین مرضیین و بیاید عدو تو غضبان مقمحین ای رانده شده
خشنود کنندگان و خشنود شدگان و اعدای تو خواهند آمد خشمناک با قیحا م
کننده پس علی گفت اعدای من چه کسانند فرمود اعدا کسی است
که تبرا کنند از تو و لعن کنند ترا خذلهم الله تعالی فی الدنیا والاخرة

...... و حدیث دیگر مرویست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود تو و سابقان اہل من
در روز قیامت خوشحال شوند ایشان گفتند آنان چه کسانند فرمود آنان شیعه و دوستان
تو اند ای علی لیکن در سند این کذابی ہست باید که بصفات شیعه وی رضی الله عنه که سابقاً مذکور
ساختم در ہمین باب متحضر باشی تا معرفت ایشان از ان حاصل گردد وایضاً باید که
اخبار سابقه در اول کتاب در باب رافضی ذکر نمائی تا فریقین بر تو آسان گردد فریق فی الجنة
و فریق فی السعیر و دارقطنی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم گفت یا ابا الحسن اما تو با شیعه
خواہی بود و تحقیق قومی خواہند بود که زعم ایشان ہست که ترا دوست میدارند و حال آنکه
ایشان اسلام را خوار داشته بیندازند آنرا و بیرون روند از اسلام ہمچنانکه تیر از صید بیرون
میرود و لقب آن قوم روافض ہست اگر ادراک نمائی ایشان را قبل آنکه ایشان مشرکان اند
دارقطنی گوید این حدیث نزد ما طرق بسیار دارد و از ام سلمه روایت کرده در شبی که نوبت من
بود و رسول صلی الله علیه وسلم نزد من بود در آن وقت فاطمه رضی بحجره من آمد و علی رضی از عقب
وی آمد آنگاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ای علی تو با اصحاب خود در بہشت خواہید بود دیگر
قومی خواہند بود که زعم دوستی تو داشته باشند ایشان اسلام را خوار و حقیر شمرده اند و بیندازند
آنرا و قرآن خوانند الا دستہای ایشان تجاوز نمیکنند یعنی بآن عمل نکنند لقب ایشان رافضه
ہست اگر ادراک ایشان کنی مقاتله کن با ایشان که ایشان مشرکان اند گفت یا رسول الله
علامت ایشان چیست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که نماز جمعه و جماعت حاضر
نمیشوند و طعن سلف میکنند بنا بر آنکه اینقوم شیعه علی نیستند موسی بن علی بن الحسین رضی الله
عنهم که نہایت فضل و کمالات داشت از پدر خود و از جد خود روایت کرد که فرمود انما
شیعتنا من اطاع الله وعمل مثل اعمالنا جز این نیست که شیعه ما کسی ہست که اطاعت خدا تعالی
کند و عمل وے مثل عمل ما باشد آیت دوازدہم از آیات فضائل اہل بیت قوله تعالی وانه
لعلم الساعة فلا تمترن بها واتبعون هذا صراط مستقیم در شان عیسی ع م نازل شده
ساعت یعنی بوده اند که قیامت نزدیک ہست چرا که نزول عیسی ع م علامت قیامت ہست
که بعد از تسلط دجال بر روی زمین آنحضرت از آسمان فرود آید نزدیک مناره سفید در طرف
شرقی دمشق و جامه رنگین پوشیده باشد و کف دستہای خود را بر بالہای دو فرشته نہاده
رخساره مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افگند قطرات از روی ایشان ریزان شود

وچون سر بالا کند آن قطرات بر روی وی چون مروارید روان شود و نفس وی بهر کافر که میرسد بمیرد و بهر جا که چشم وی میرسد نفس بطلب دجال روان گردد و در باب لُدّ که موضعی از ولایت شام بدو رسد و او را بکشد آنگه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسیٰ م مومنان را بکوه طور برد و آنجا متحصن گردد الی آخر الحدیث رواه مسلم بطوله وچون معلوم شد که عیسیٰ م علامت آخر الزمان ست فلا تمترن بها پس شک مکنید وجدل منمائید بآمدن قیامت واتبعون و پیروی میکنید مرا شرع رسول مرا هذا صراط مستقیم اینست راه راست مرا که کسی گمراه نمیشود و مقاتل بن سلیمان و اتباع او از مفسرین گفته اند که این آیت در شان مهدی نازل شده و بعد ازین احادیث مصرح خواهد آمد که مهدی از اهلبیت نبوی خواهد بود و این هنگام این آیت ولسیت بر برکت و کثرة در نسل فاطمه و علی رضی الله عنهما و دلست برآنکه نسل ایشان مفتاح حکمت و معدن رحمت ست و سِرّ این معنی آنست که رسول صلی الله علیه وسلم فاطمه و ذریت او را در پناه خدا تعالیٰ داشته است از شر شیطان رجیم و از جهت علی رض مثل این دعا کرده است چنانچه شرح این از سیاق احادیث آینده معلوم خواهد شد و لسیت بروایة نسائی بسند صحیح که جمعی از انصار علی رض را گفتند که اگر فاطمه نزد تو باشد یا نیکه ویرا نکاح کنی خوب خواهد بود آنگاه علی رض نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد تا خواستگاری کند چون سلام کرد رسول صلی الله علیه وسلم بعد از رد سلام فرمود مرحبا و اهلا چون از خدمت رسول صلی الله علیه وسلم بیرون آمد انصار که در بیرون انتظار میکشیدند پرسیدند که رسول صلی الله علیه وسلم در جواب چه گفت علی گفت ندانستم که چه گفت الا همین قدر فرمود مرحبا و اهلا انصار گفتند این قدر کافی ست ترا از رسول الله صلی الله علیه وسلم که عطا کرد ترا و داد ترا چه بفراخی بعد از آنکه تزویج کردند فرمود ای علی در عرس ناچار ست که ولیمه باشد سعد رض حاضر بود گفت نزد من گوسپندی ست و بعضی انصار چند صاع ارزن آوردند و از آن ولیمه نمودند و در شب عروسی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای علی شتاب مکن تا وقتیکه من ملاقات کنم بعد از آن رسول صلی الله علیه وسلم نزد ایشان رفت و آب طلب نموده وضو ساخت و آب وضو بر علی و فاطمه پاشید و گفت اللهم بارک فیهما و بارک لهما فی نسلهما و در دیگر روایت فی شبلهما وارد شده و شبل بتحریک بمعنی جماعت ست و در دیگر روایة بشبلیهما آمده و بعضی گفته اند که این روایت تصحیف ست اگر بصحت رسد بشبلیهما ولدان شده ست و بنا برین از جمله مکاشفات و اطلاعات آنحضرت بوده باشد

که از علی رض حسنین متولد خواهند شد و حال آنکه ایشان ثقلین بودند ابو علی حسن بن شاذان الجید
کرده که جبرائیل عم نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت که خدای تعالی امر ساخته است تا که
فاطمه را با علی عم تزویج کنی آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم جمعی از اصحاب را طلب فرمود خطبه
مشهوره را خواند بعد از آن تزویج علی رض کرد و او رض غائب بود چون حاضر شد آنحضرت
تبسم فرمود و گفت خدای تعالی امر ساخته مرا که تزویج کنم فاطمه را بتو بمهر چهار صد مثقال نقره آیا
علی رض گفت راضی شدم باین یا رسول الله بعد از آن سر مبارک بر زمین نهاده سجده شکر بتقدیم
رسانید چون سر از سجده برداشت رسول گفت بارک الله لکما و بارک فیکما و در روایتی و اخرج
منکما الکثیر الطیب انس رض میگوید والله که اخراج کثیر از نسل ایشان نمود حدیث ابو الخیر قزوینی روایت
کرده و عقد نکاح با آنکه علی کرم الله وجهه غائب بود احتمال دارد که وکیلی از و کرده باشد یا بعد تجدید
که خواهد کرد قول علی رض رضیت یعنی راضی شدم احتمال دارد که خبر داده باشد از آنکه وی
راضی است بعقد سابق که وکیل او کرده بود و ابو داود سجستانی روایت کرد که ابو بکر خواستگاری
فاطمه کرده بود رسول صلی الله علیه وسلم از وی اعراض کرد باز عمر رض خواستگاری نمود همچنین
اعراض نمود آنگاه ابو بکر و عمر رضی الله عنهما هر دو نزد علی کرم الله وجهه آمدند و وی را تنبیه نمودند
که خواستگاری فاطمه رض کند بعد از آن علی رض نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمده وی را خواستگاری
نمود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که با تو چیزی هست گفت اسپ و زره من با من است گفت
اسپ برای تو ضروریست و لیکن زره خود را بفروش و قیمت آن نزد من آر و آنگاه زره بچهار صد
و هشتاد درهم بفروخت و در پیش رسول صلی الله علیه وسلم ریخت آنحضرت صلعم مشتی از آن به بلال
داد تا خوشبوئی خرید نماید و امر فرمود که جهاز فاطمه رض مهیا کنند بعد از آن سریری و وساده
از پوست که حشو او از لیف بود و از جهت وی راست کردند و خانه را ترتیب داده ام ایمن را فرمود
که بجهت فاطمه رضی الله عنها و علی را گفت تعجیل مکن تا وقتیکه من نزد تو آیم چون نزد ایشان
رفت ام ایمن را گفت برادر من اینجا هست ام ایمن گفت برادر شما است و حال آنکه دختر خود
بوی داده اید رسول صلی الله علیه وسلم فرمود آنگاه نزد فاطمه رض آمد و گفت اللهم انی
اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم بعد از آن علی رض را گفت آب بیار علی رض گوید
دانستم که مراد آنحضرت صلعم چیست آن قدح را پر آب کردم و نزد آنحضرت صلعم آوردم و آنحضرت
از آن آب بر سر و میان کتفین من پاشید و گفت اللهم انی اعیذه بک من الشیطان الرجیم
از آن آب آورد رسول صلعم آب دهن مبارک را در آن انداخت و از آن آب بر سر او کرد و میان ثدیین فاطمه رض پاشید

جهاز فاطمه

بعد از آن فرمود این زمان نزد اہل خود رو بنام خدا تعالیٰ که به برکت دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان برکت ظاهر شد از آنها که گذشتند و آنها که بعد ازین خواهند بود و اگرچه از آیندگان کسی دیگر نباشد مگر امام محمد مهدی که در فصل ثانی بعضی از احادیث که در آنها اشارتی باین معنی باشد از آنجمله حدیثی ہست که مسلم و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و بیهقی و غیر ایشان روایت کرده اند که مهدی از عترت من خواهد بود از ولد فاطمه رضی الله عنها و روایت کرده اند احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه که فرمود اگر باقی نماند از دهر مگر یکروز هر آینه برانگیزاند خدای تعالی مردی را از عترت من و در دیگر روایت آنکه فرمود مردی از اهلبیت من دنیا را از عدل مملو سازد همچنانکه از ظلم و جور مملو شده باشد و در دیگر روایت از احمد و ابوداود و ترمذی آنست که دنیا نخواهد رفت و منقطع نخواهد شد تا زمانیکه مالک نیاشود مردی از اهل بیت من که اسم او موافق اسم من باشد و در دیگر روایت از ابوداود و ترمذی آنست که دنیا نخواهد رفت و منقضی نخواهد شد تا زمانیکه مالک شود دنیا را مردی از اهلبیت من که اسم او موافق اسم من باشد و در روایتی از ابوداود و ترمذی آنکه فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز دراز گرداند و برانگیزاند در آن روز مردی را از اهلبیت من که اسم او موافق اسم من باشد و اسم پدر او موافق اسم پدر من باشد و احمد و غیر او روایت کرده اند که فرمود مهدی از اهلبیت هست خدا تعالی اصلاح او کند در یک شب و طبرانی روایت کرده که مهدی از ما خواهد بود و ختم دین بما شود همچنانکه فتح دین بما باشد و در صحیح حاکم آورده که فرمود بر امت من فرود خواهد آمد در آخر الزمان بلای سخت از سلطان ایشان که سخت تر از بلائی نباشد چنانچه هیچکس را ملجای نباشد آنگاه حق تعالی برانگیزاند مردی را از اهلبیت من که روی زمین را مملو سازد از عدل و انصاف همچنانکه مملو باشد از ظلم و جور دوست دارند او را ساکنان ارض و ساکنان آسمان و در زمان او آسمان باران ببارد و زمین گیاه برویاند و هیچ چیز در نفس خود نگه ندارد و این مرد هفت سال یا هشت سال یا نه سال در میان ایشان زیست نماید بنوعی که زندگان مردگان را تمنا کنند بسبب خیر یکه باهل زمین رساند و طبرانی و بزار روایت کرده اند نه سال و در دیگر روایت از ابوداود و حاکم آنست که هفت سال خواهد بود و در دیگر روایت ترمذی آنکه در امت من مهدی خروج خواهد کرد و هفت سال یا نه سال زنده خواهد ماند و در آن ایام عدل و فراخی و وسعت چنان باشد که مردی آید و گوید ای مهدی مرا اعطا بخش مهدی آنمقدار که تواند بر داشتن زر

و مال بدامن او ریزد و در دیگر روایت آنکه درنگ کند در دنیا شش سال یا هفت سال یا هشت سال یا نه سال
از زمین خواهد آمد که آنچه احادیث بر آن متفق ست هفت سال ست بلا شک و در روایت احمد و
مسلم آمده است که آخر الزمان کسی خلیفه خواهد بود که مال نزد مردم بی مشقت میریخته باشد بی آنکه
بشمارد و راوی ابن ماجه مرفوعاً روایت کرده که بعضی مردم از جانب مشرق خروج خواهند
نمود پس مهدی را سلطان خواهند ساخت و بصحت رسیده که اسم مهدی موافق اسم نبی ست
صلی الله علیه وسلم و اسم پدرش موافق اسم پدر آنحضرت ست و ابن ماجه روایت کرده که وقتی
اصحاب نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند درین اثنای بعضی از جوانان بنی هاشم آمدند
چون رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشان را دید اشک از چشمان مبارک میریخت و رنگ آنحضرت
تغیر یافت راوی گوید گفتند یا رسول الله که بر روی مبارک تو چیزی می بینیم که آنرا کروه میداریم
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ما اهل بیتیم اختیار کرده ست خدا تعالی برای ما آخرت را بر
دنیا و بدرستیکه اهلبیت من در بلای سخت و پراگندگی خواهند افتاد تا آنکه قومی از جانب مشرق
بیایند و با ایشان علمهای سیاه باشند آنگاه طلب خیر کنند و کسی ایشان را چیزی نه دهد پس ازان
مقاتله کنند و نصرت یابند آنگاه داده شوند آنچه سوال کرده بودند و ایشان قبول نکنند تا آنکه
امر خلافت بمردی از اهلبیت من بسپارند که زمین را پر سازد از عدل و انصاف همچنانکه پر شده
باشد از جور و ظلم پس هر که از شما آن زمان دریابد باید که نزد ایشان بیاید اگر چه بر سر برف و زانو
بنشیند بر برف و در سند این حدیث سوء الحفظی ست تا آنکه در آخر عمر عقل او مختلط شده بود
و احمد از ثوبان مرفوعاً روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود زمانیکه علمهای سیاه
ببینید که از جانب خراسان بیرون آمده باشند نزد ایشان روید اگر چه ایشان خود بر روی برف
سیر رفته باشند بدرستیکه خلیفة الله مهدی در میان ایشان خواهد بود و در سند این حدیث ضعیفی و
مناکیری ست و بر فرض صحت درین حدیث و حدیثی که قبل ازو رفت حجت کسانیکه زعم کرده اند
که مهدی سوم خلفای عباسی ست نیست و دلالتی بر آن ندارد و نعیم ابن حماد روایت کرده مرفوعاً
که مهدی مردی از اهلبیت من خواهد بود که مقاتله کند بر سنت من همچنانکه مقاتله کرده ام بر وحی
و ابو نعیم روایت کرده که فرمود که خدا تعالی برانگیزاند مردی را که از عترت من اقرب الثنایا
و اجلی الجبهة باشد یعنی دندانهای پیشین او متقارن و مساوی یکدیگر باشند و موی پیشانی
وسط او خفیف و تنک باشند کذا فی النهایه و مملو سازد زمین را از عدل و مال را بسیار گرداند

اجلی

و در رویانی و طبرانی و غیر ایشان روایت کرده اند که فرمود مهدی از ولد من خواهد بود و روی
او مثل کوکب درخشنده باشد و رنگ او رنگ عربی باشد و جسم او جسم اسرائیلی پر سازد زمین را
از عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم راضی باشند از خلافت او اهل زمین و
اهل آسمان و مرغان در هوا بیست سال مالک شود بر روی زمین و طبرانی مرفوعا روایت
کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که مهدی نظر کند و عیسی ع م را بیند که نازل شده از
آسمان باین وضع که عرق از روی و موی او می چکید آنگاه مهدی عیسی علیه السلام را
گوید که پیش شوید تا نماز بگذاریم عیسی ع م گوید شما پیش شوید که اقامت صلوة از برای شما گفته
اند پس عیسی علیه السلام پس مردی از اولاد من نماز گذارد و در روایت ابن حبان ع در امامت مهدی
باشد اینحدیث مرفوعا روایت کرد که عیسی علیه السلام بن مریم علیها السلام نازل شود آنگاه
امیر ایشان مهدی گوید امامت نماز کن تا اقتدای کنیم عیسی ع گوید که من امامت نکنم که خدا تعالی
این امت را گرامی داشته است که بعضی از ایشان امامت بعضی دیگر میکنند و اما آنچه ابن ماجه و حاکم
روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که زیاده نمیشود در دنیا مگر ادبار و در مردم
زیاده نمیشود مگر بخل و قیامت قائم نمیشود مگر بر شرار ناس و هیچ مهدی نیست بجز عیسی علیه السلام
زیرا که آنحضرت وضع جزیه خواهد کرد و مخالفین ملت مرا هلاک خواهد نمود و چنانچه احادیث صحیحه
وارد است بر همین معنی با آنکه تاویل باین طریق میکنیم که مهدی معصوم نیست مگر عیسی علیه السلام و روایت کرد
ابراهیم ابن میسره طاوس را گفت که عمر ابن عبد العزیز مهدی است طاوس گفت نه او مهدی نیست
زیرا که او کامل نکرده همه عدل را پس او مهدی آخر الزمان که موعود است نیست بلی از جمله مهدیان است
چنانچه احمد و غیر او تصریح کرده اند با آنکه عمر عبد العزیز از مذکورین است در قول رسول الله صلی الله علیه
وسلم علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین من بعدی یعنی بر شما باد که بسنت من و سنت خلفاء
الراشدین مهدیین که بعد از من اند عمل کنید باز بدانکه تاویل حدیث لا مهدی الا عیسی میکنیم اگر بر
تقدیر ثبوت آنحدیث و الا حاکم چنین گفته که اینحدیث مجهول است و در اسناد او مختلف عنه است و
بنا بر تعجب اینحدیث آورده ام نه از برای حجت و بیهقی گفت که محمد بن خالد باینحدیث منفرد است
و نسائی تصریح کرده با آنکه منکر است و غیر ایشان از حفاظ حدیث جزم کردند با آنکه احادیث منصوص
علیه بدانکه مهدی از ولد فاطمه است اصح اسنادا اند از اینحدیث و ابن عساکر از علی کرم الله وجهه
روایت کرده که وقتیکه سربا شوند قائم آل محمد صلی الله علیه وسلم بر خیزاند خدا تعالی اهل مشرق و مغرب را

جمع کند اما رفقا از اہل کوفہ باشند و اما ابدال از اہل شام یعنی جماعتی از اہل کوفہ از زہاد و عباد
اہل شام با وی بیعت کنند چنانچہ بصحت رسیدہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در وقتیکہ خلیفہ
از خلفا بمیرد اختلافی در مردم پیدا آید آنگاہ مردی از مدینہ بیرون آید بجانب مکہ گریزد
پس جمعی از اہل مکہ او را بیرون آرند در میان مقام با وی بیعت کنند و آن مرد بیعت را کارہ بود
بعد از آن از جانب شام لشکری بر سر او روانہ کنند و چون آن لشکر بموضع بیدا کہ در میان مکہ و مدینہ
واقع است برسند خدا تعالی جبرئیل علیہ السلام را بفرستد و ایشان را ہلاک گرداند و چون مردم
این معنی را مشاہدہ کنند ابدال اہل شام و عصائب اہل عراق یعنی جماعتی از زہاد و عباد
از اہل شام و عراق و عرب با وی بیعت کنند باز مردی از قریش کہ حشم و اتباع او از قبیلہ بنی کلب
باشند ظاہر شود و لشکری از آن قبیلہ بروی فرستد آن مرد را کہ عبارت از مہدی بودہ
باشد برین قبیلہ غالب شود و غنیمت بسیار بدست آید پس نصرت باد آنکس کہ در غنیمت بنی کلب
حاضر شود و آنگاہ اموال را قسمت کند در میان ایشان عمل کند بسنت رسول صلی اللہ علیہ
وسلم و در آن وقت اسلام بر روی زمین قرار گیرد طبرانی روایت کردہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم
با فاطمہ رضی اللہ عنہا گفت کہ پیغمبر ما بہترین پیغامبران است و آن پدر تو است و بہترین شہدا
شہید ما است و آن عم پدر تو است حمزہ و از ما است آنکس کہ دو جناح دارد و در بہشت پرواز
میکند بہر جا کہ خواہد و آن ابن عم پدر تو است جعفر طیار رض و از ما است سبطین رضی اللہ عنہما
و آن دو پسران تو اند و از ما است آنکہ در شان او لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
و آن برادر پدر تو است و شوہر تست و از ما است مہدی رض و ابن ماجہ روایت کردہ کہ رسول صلی اللہ
گفت کہ از دنیا باقی نماند مگر یک روز ہر آئینہ خدا تعالی آن را دراز سازد تا مردی از اہل بیت من خلیفہ
شود و مالک جبل دیلم و قسطنطنیہ گردد و نزد حاکم بصحت رسیدہ از ابن عباس رض کہ گفت از ما
یعنے از اہل بیت چہار کس خواہند بود سفاح از ما خواہد بود و مہدی از ما خواہد بود پس اگر ارادہ
کردہ است معین کہ شامل جمیع بنو ہاشم و سہ کس از نسل عباس اند و چہارمی از نسل فاطمہ است رض
درین صورت ہیچ اشکالی نیست و اگر ارادہ آن کردہ کہ این چہار کس ہم از نسل عباس رض خواہند
شد ممکن است کہ حمل کنیم مہدی را بر کلام او بخلیفہ سوم از خلفاء بنی عباس زیرا کہ او در مثل عمر
ابن عبد العزیز است در بنی امیہ بواسطہ عدل تام و سیرت خوب و اخلاق نیکو کہ داشت از براے
آنکہ در حدیث صحیح بر وارد است کہ اسم مہدی اسم من است و اسم پدرش موافق اسم پدر من است

و این تعریف مهدی عباسی صادق ست زیرا که اسم او محمد بن عبد الله بن منصور خبر ابن عدی المهدی من ولد العباس عمی مؤید و مقوی این قول ست لیکن قبیحی گفته که این حدیث محمد بن ولید مولی بنی هاشم منفرد است و او وضع حدیث می نمود و منافی این حمل نیست کلام ابن عباس رض در وصف مهدی که زمین را مملو سازد از عدل همچنانکه از جور مملو شده باشد و سباع در زمان او امین شوند و زمین گنجهائی خود را امثال ستونهائی طلا و نقره بیرون اندازد زیرا که این اوصاف ممکن ست که تطبیق دهیم بر مهدی عباسی چون ممکن ست حمل کلام ابن عباس رض بر آنچه مذکور ساختیم منافاتی ندارد این حدیث مهدی آخر الزمان ست که عیسیٰ م بوی اقتدا خواهد کرد مهدی عباسی و آثار روایت کرده اند که بعد از مهدی دوازده کس امیر خلافت خواهند شد شش کس از اولاد حسن رض و پنج کس از اولاد حسین رض و یکی دیگر از غیر ایشان و آن روایت واهی ست چنانچه شیخ الاسلام حافظ مثل شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله تعالیٰ گفته یعنی با آنکه مخالف احادیث صحیحه ست که ور آخر الزمان خواهد بود و عیسیٰ م بوی اقتدا خواهد نمود دلیل حدیثی که طبرانی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که زود باشد که بعد از من خلفاء خواهند بود و بعد از آن ملوک خواهند بود و بعد از آن ملوک جبابره خواهند بود باز مردے از اهل بیت من خروج خواهد نمود که روی زمین را از عدل سازد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم الی آخر الحدیث و ثانی کلام ابن عباس بر آن حمل کنیم که مراد از آن مهدی عباسی ست بنا برین ممکن ست که حدیثی که از پیغامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که هلاک نخواهد شد امتی که .... من اول آن و عیسی ابن مریم آخر آن باشد و مهدی در وسط آن باشد حمل کنیم بر آنکه مراد ازین مهدی عباسی ست زیرا که موعود آخر الزمان ست نه در وسط و بعضی از علما گفته اند که مراد از وسط درین حدیث ما قبل آخر ست مترجم میگوید از احادیث سابقه چنین ظاهر شد که اول مهدی خروج خواهد کرد و نزول عیسیٰ م بعد از خروج مهدی خواهد بود و مصنف نیز در تنبیه آینده تصریح این معنی کرده که ظاهر ست و چون چنین باشد احتیاج نیست که حدیث را تاویل نمائیم یا حمل بر مهدی عباسی کنیم زیرا که صحیح آنکه گوییم خروج مهدی در وسط بعثت پیغامبر صلی الله علیه وسلم و نزول عیسیٰ علیه السلام و حدیث بر ظاهر خود ست بلا تکلیف احمد و غیره روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بشارت باد شما را بمهدی که مردی باشد از قریش از عترت من خروج خواهد کرد در اختلاف

زیاده ... (hand-written margin notes, largely illegible)

ونزول پس مملو سازد روی زمین را از عدل و انصاف چنانچه از ظلم و ستم مملو شده باشد راضی خشنود
باشد از وی اهل آسمان و زمین و مال را قسمت نماید بسویه و وی لباس است محمد را صلی الله علیه وسلم
اعتنا سازد و عدل او همه ایشان را فراگیرد چنانچه منادی امر فرماید تا ندا کند که هر که احتیاجی بمن دارد
نزدیک آید هیچکس را احتیاجی نباشد و نیاید نزد او مگر یک مردم آید و سوال کند مهدی گوید
برو نزد خادم خازن و آنچه خواهی بگیر چون نزد خادم آید بگوید که مرا مهدی نزد تو فرستاده است که مال بدهی
بود خادم گوید بگیر و چندان در دامن او ریزد که نتواند برداشت بواسطهٔ ثقل بعضی از آن بریزد
و باقی را برداشته بیرون آید آنگاه پشیمان شده بگوید خشوع من از باقی امت محمد رسول الله صلی
الله علیه وسلم زیاده است و تمام آن مال را باز خواند هیچکس قبول نکرد غیر من بعد از آن آن مال را
رد کرده برسد و مهدی گوید ما چیزی را که عطا کردیم باز نمیگیریم پس مهدی شش سال یا هفت سال
نماید بعد از آن فوت شود و بعد از وی هیچ چیز را خوشی در زندگانی نباشد تنبیه بدانکه اظهر آنست
که خروج مهدی پیش از عیسی هم خواهد بود و بعضی از علماء گفته اند که خروج مهدی بعد از نزول عیسی
است و ابو الحسن ابدی گوید که اخبار متواتر رسیده از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که مهدی خروج
خواهد کرد و بر قتل دجال و امامت این امت خواهد کرد و وی احادیث صحیحه بمعنی و دلالت میکند بر
والنسی و اما آنچه علامه تفتازانی رح تصحیح کرده که عیسی علیه السلام افضل است از وی امامت افضل
اولی است هیچ شاهدی بر معنی ندارد زیرا که قصد با امامت مهدی از جهت عیسی هم نیست مگر از جهت
آنکه ظاهر شود که نزول او بسبیل تبعیت پیغامبر است صلی الله علیه وسلم و حکم شریعت پیغامبر میکند و
چیزی از شریعت خود منتقل نیست اقتدا بآنحضرت بمعنی ازین است تا آنکه افضل است امام
میکند از جهت اتباع و اظهار است که مخفی نیست با آنکه ممکن است که جمع کنیم قولین را باینطور که عیسی
هم در اول حال از جهت اظهار این غرض اقتدا کند بمهدی بعد ازان مهدی بآنحضرت اقتدا کند
بنا بر قاعده اقتدار مفضول بفاضل و ابو داود در سنن خود روایت کرده که مهدی از اولاد حسن
رضی الله عنه خواهد بود و سر این معنی آنست که حسن رضی ترک خلافت لله کرد بنابر شفقت بر این امت
پس از جهت خدا تعالی در وقت حاجت قائمقام بامر خلافت حقه با ولاد وی بگرداند که از عدل
او روی زمین مملو شود و آنچه روایت کرده اند که از اولاد حسین رضی الله عنه خواهد بود و آن روایت
واهی است و هیچ نزد از زعم روافض است که مهدی امام ابو القاسم محمد حجت بن حسن عسکری است
در [illegible] مخفی شود و چرا که بعثت سید از رسول صلی الله علیه وسلم که اسم پدر مهدی هم موافق است با اسم

پدر محمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم و حال آنکہ اسم پدر محمد حجت موافق اسم پدر رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نیست ایضاً قول امیر المومنین علیہ مولد المھدی بالمدینۃ یعنی ولادت مہدی در مدینہ خواہد بود رد زعم ایشان میکند زیرانکہ مولد محمد حجت بنود و گرد سر من رای در سنہ خمس و خمسین و مائتین از زعم ایشان کہ وی مہدی خواہد بود فاسد باشد و از جملہ جہالات بعضی از روافض ست کہ زعم کردہ اند کہ ہر روایتی کہ مہدی از اولاد حسن خواہد بود و روایتی کہ اسم پدر مہدی موافق اسم پدر رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم باشد ہر دو وہم ست ایضاً زعم کردہ اند کہ اجماع امت شد برآنکہ مہدی از اولاد حسین خواہد بود و حال آنکہ محض کذب بہتان ست و از کجا ایشان از امیر سید کہ توہم رد آن میکنند و نقل اجماع بمجرد گمان و تخمین مینمایند اعاذنا اللہ منہا و جمعی از روافض کہ گمان کردہ اند کہ محمد حجت ابن حسن عسکرے رض مہدی خواہد بود و میگویند کہ از پدر او غیر این پسر نماندہ و در وقتیکہ پدر او فوت شد عمر او پنج سالہ بود و خدا تعالی او را فہم و حکمت ارزانی داشت چنانکہ یحیی علیہ السلام را فہم و حکمت ارزانی فرمود و در حالت طفولیت و یرا امام ساخت در صغر سن چنانکہ عیسی علیہ السلام را امام و نبی ساخت در سن صغر و پدرش در سنہ ۲۶۰ من رای وفات یافت و خود در مدینہ پنہان شد و او را دو غیبت ست یکی صغری کہ از زمان ولادتش تا انقطاع سفارت میان او و میان شیعہ او و دیگری کبرے کہ در آخر آن خواہد برخاست و غائب شدن او در روز جمعہ سنہ ستین و مائتین بود کہ بر نفس خود ترسید در ہمان روز غائب شد و کس ندانستہ کہ کجا رفت و ابن خلکان گفتہ کہ شیعہ ہمچنین محمد حجت را امام منتظر مہدی میدانند و نزد ایشان او صاحب سرداب ست و سخنان ایشان در ینباب بسیارست انتظار خروج او میکنند در آخر الزمان از سردابی کہ در سر من رای ست میگویند در خانہ پدرش سرداب بیرون نماند و در آنوقت چہار سالہ بود و بعضے دیگر گفتہ اند کہ پنج سال داشت و بعضی گفتہ اند ہفدہ سال داشت انتہی ملخصاً و بسیاری از شیعہ برین رفتہ اند کہ عسکری ولد نداشت زیرانکہ جعفر الثانی برادر وی طلب میراث از ترکہ وی کرد و این طلب او دلیل ست بر عدم ولد اگر ولد میداشت میراث باو نمیرسید و سبکی حکایت کردہ از جمہور روافض کہ ایشان قائلند بآنکہ عسکری را فرزند نماندہ و از نسل وی کسی نیست و معہذا قومی دیگر از ایشان از روی تعصب اثبات فرزند از برے او میکنند قائل اند بآنکہ جعفر میراث او گرفتہ و فرقہ از شیعہ تضلیل جعفر کنند و نسبت کذب بوی میدہند در دعوی میراث برادر خود بایں سبب در اصحاب ما فتنہ شد و فرقہ دیگر تابع او شدہ اثبات امامت از برے او میکنند حاصل سخن آنکہ شیعہ بعد از وفات عسکرے

اسم موضع

و دران سرداب رفتہ ...

مدرش وی را امید دارا ان

به بیست فرقه متفرق گشته با یکدیگر نزاع دارند و در امام منتظر و جمهور غیر امامیه برین رفته اند که مهدی
غیر محمد حجت است زیرا که مستبعد است که عمر شخصی بوده باشد خرق عادت است و دیگر آنکه اگر او مهدی
بودی پیغامبر صلی الله علیه وسلم او را باین صفت که طول مدت است وصف میکرد زیرا که وصف
او باین صفت اظهر بود از وصف او بصفات دیگر که قبل ازین مذکور شد و در صفت مهدی آنکه
در شریعت مطهره مقرر است که ولایت صغیر صحیح نیست پس چگونه این جماعت قائل بتجویز امامت کسی
کرده اند که بخیال بوده باشد و آنکه او را اعطای حکمت کردند در حالت کودکی آنکه نبی صلی الله علیه
وسلم از بعضی خبر داده است سد در این اقوال و افعال ایشان غیر خرافات و جرات بر شریعت غرا
چیزی دیگر نیست بعضی از اهلبیت نبوت گفته اند کاشکی میدانستم که مخبر باین خبر کیست و از کجا این خبر
با ایشان رسید و مثنا این چیست بدرستیکه ایشان باین خبر و بایستادن ایشان پاسبان
برین سرداب و بانگ زدن ایشان برا او که بیرون آید خود را مضحکه عقلا ساخته اند و چه نیکو گفته است
شاعر درین باب شعر ما آن للسرداب ان یلد الذی + کلمتموه بجهلکم ما آنا + فعلی عقولکم
العفاء فانکم + ثلثتم العنقاء والغیلانا یعنی مر این سرداب را که بزاید آنکس را که شما میگوئید و امیات آن
میکنید بسبب جهل و عنادی که دارید پس بدانید که عقلهای شما محو و مندرس گشته است که در اثبات
این نوع مهدی که اصلا الوجود نیست پیدا کرده آید والله اعلم و فرقه دیگر از شیعه زعم کرده اند که مهدی
ابو القاسم محمد بن حسین سبط است معتصم که یکی از سایر خلفای عباسیه بود او را محبوس ساخته بود
و شیعه و اتباع او نقب زده او را از حبس خلاص کردند و او را بردند و معلوم نشد که کجا بردند و کجا رفت
و فرقه دیگر زعم کرده اند که امام مهدی محمد ابن حنفیه است و بعضی میگویند بعد از برادر خود حسن و حسین
رضی الله عنهما و بعضی دیگر میگویند قبل از ایشان و میگویند که او زنده است در جبال رضوی و فرقه
زید علی بن الحسین که امامی جلیل بود از طبقه سیوم از تابعین از ائمه اهلبیت بود از جمله تمنی آنکه
دعوی امامت کرد و پنج هزار کس از اهل کوفه با او بیعت کردند و در وقت بیعت بعضی از بنی عباس با او
گفتند که ای پسر عم مغرور نشوی باین جماعت که ایشان با تو وفاداری نخواهند کرد باید که عبرت
گیری از آنچه که ایشان با پدران و با اهلبیت شما کردند و ترک نصرت ایشان کردند همان ترا کافی است
که با تو نیز همچنین خواهند کرد و زید از آن سخن اباء و امتناع نمود و خروج کرد و درین اثنای رافضه
با او گفتند که تو از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما تبرا کن تا ترا نصرت دهیم زید در جواب گفت من از ابوبکر و عمر
رضی الله عنهما تبرا نخواهم کرد بلکه ایشان را دوست میدارم و بدوستی فرا گرفته ام رد و رافض گفتند

اذا لم ترفضهما پس چون تو ترک این هر دو نمیکنی دفضنا ای ترک تو خواهیم کرد زید گفت اذهبوا
فانتم الروافض برو ید که شما رافضه خواهید بود و از آن روز ایشانرا رافضه میگویند و رفض
بمعنی ترک است پس چون ایشان ترک دین و ایمان خود کردند ایشانرا رافضه خوانند بعد از آن
جمعی دیگر که بیعت کرده بودند ایشان نیز از خدمت وی تقاعد جستند و گفتند جعفر الصادق که برادر
زاده او است امام است با وی هیچکس نماند مگر دویست و بیست کس انگاه حجاج بن یوسف با لشکری در
مقابل وی آمد و چون زید رضی الله عنه قوت مقاومت نداشت منهزم شد و در اثنای جنگ
تیر بر پیشانی مبارک وی زدند بهمان تیر شربت شهادت چشید انا لله وانا الیه راجعون و در زیر
نهروان ویرا دفن کردند و آب بر قبر آن جاری کردند که علامت قبر زائل شود و انگاه حجاج از این
معنی خبر یافت و آن قبر را پیدا کرده او را بیرون آورد و سر او را بریده بدار آویخت در سنه
احدی یا اثنین وعشرین ومائة همچنین مدتی مدید آویخته بود تا زمانیکه هشام بن عبد الملک و ولید بن
یزید بن عبد الملک بجای وی نشست چنانکه زید الشهید را دفن کرد و بعضی گفته اند که ولید بن یزید
خود نوشت عمد الی فاقصده واذهب الی عجل اهل العراق فحرقه ثم انسفه فی الیم نسفا
دشمن ست مرا این قصد بسوی وکن و برو بجانب گوساله اهل کوفه وبسوزان
و در دریای پراگنده ساز انگاه آن عامل همین عمل کرد و نقل ست که در زمانیکه زید را رفع
آویخته بودند رسول صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدند که بر ساق نخلی که ویرا آویخته بودند تکیه
زده نشسته بود با مردم میگفت هکذا یفعلون بولدی یعنی اینچنین میکنید بفرزند من و جمعی از ثقات
روایت کرده اند که زید را برهنه ساخته آویخته بودند و در همان روز عنکبوت بر عورت او پرده تنید
تا نظر مردم در آن نیفتد و روافض ایضا اسحاق بن امام جعفر الصادق را امام نمیدانند با
آنکه جلالت قدر و رفعت مرتبه او بود که سفیان بن عیینه و فقهای از وی روایت میکرد و میگفت حدثنی
الثقة الرضی و فرقه از شیعه بامامت وی قائل شده اند و از عجائبات تناقض روافض آنست
که میگویند که هر کس که از اهل البیت دعوی امامت کند و خوارق عادات از وی سر زند بر صدق او دلالت
میکند امامت از برای وی ثابت است و این مسئله از قواعد ایشان است و مع هذا زید و اسحاق را
امام نمیدانند با آنکه زید دعوی امامت کرد و محمد بن حسن را امام منتظر میدانند با آنکه او دعوی نکرد و بزعم
ایشان بسبب غیبت او از پدر خود در صغر یا بسبب مختفی شدن در سرداب که ندیدند او را مگر برادرش
کردند و دیگر او را تکذیب کردند ایشانرا غیر ایشان دیدند و گفتند که اصلا وجود ندارد و همچنانکه بیان کردیم

پس تامل کن که بجبر و امکان وجود چگونه او را امام میدانند و عاقل را همین مقدار در باب عقائد کافی ست باز بر تقدیر یکه موجود باید که تصور نمایی که فائده در اثبات امامت از برای کسیکه غائب باشد از اقامت با آن چه چیز ست و باین طریق ثمره چیست اگر امامت بمعنے ولایت خلق ست که هر یک از ائمه مذکورین دعوی اہلبیت آن نداشتند و اظہار خوارق مینمودند برین آنکه کلمات متواتره ایشان دال ست بر آنکه ایشان ازان دوری میجستند و دعوی آن منکر و مذبیان بمعنے که کردیم بعضے از اہلبیت نبوی کرده اند که خدا تعالی قلوب ایشانرا از سفاہت و نفاق و تنگدستی ست و زبان ایشانرا از کذب و بہتان فعلیہم الرحمة و الغفران آیت سیزدہم از آیات فضائل اہلبیت قوله تعالی و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم و بر اعراف که حجابیست مثل حصار شہر میان اہل بہشت و دوزخ و بقول امام زاهدی ابتدا از مشک سفید رجال یعرفون کلا بسیماهم مردان باشند مشرف به بہشت و دوزخ که بشناسند اہل جنت و دوزخ را بعلامتهای ایشان چه بہشتیان سفید روی و دوزخیان سیاه روی و آن موضع را اعراف میگویند بواسطه آنکه ساکنان او عارف اند بحوال فریقین و آن رجال انبیا باشند یا شہدا یا افاضل مومنان یا ملائکه بصورت مردان و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد از آنجا منازل خود در بہشت می بینند و از آن متلذذ میشوند و عذاب دوزخ را مشاہده میکنند و بخلاصی از آن مسرور می باشند یا طائفه از موحدان باشند که در عمل تقصیر کرده بنابرین محبوس شده اند در میان بہشت و دوزخ تا خدا تعالی درباره ایشان هرچه خواهد حکم فرماید کذا فی تفسیر البیضاوی و در تفسیر جامع البیان آورده که اصح بلکه صحیح آنست که آن رجال قومی باشند که حسنات و سیآت ایشان مساوی بود باشند و در تفسیر ثعلبی از ابن عباس رض نقل کرده که اعراف موضع بلندیست از صراط که در آنجا حمزه و عباس و علی ابن ابیطالب و جعفر طیار رضی الله عنهم باشند و دوستان خود را بتازگی و سفید روئی میشناسند و دشمنان خود را بتیرگی و سیاه روئی میدانند و دیلمی و بصری... آورده اند لیکن بے اسنادی که علی کرم الله وجهه گفت که رسول صلے الله علیه وسلم فرمود اللهم ارزق باعدائی و اعداء اهلبیتی کثرة المال و العیال کفاهم بذالک ان یکثر مالهم فیطول حسابهم و ان یکثر عیالهم فیکثر شیاطینهم بار خدایا روزی گردان مر دشمنان مرا و دشمنان اہلبیت مرا بسیاری مال و عیال که کفایت ست باین عداوت با آنکه مال ایشان بسیار گردد تا روز قیامت حساب ایشان بطول انجامد و اولاد بسیار گردد تا شیاطین ایشان بسیار شوند و حکمت در

دعای بر ایشان بکثرت مال و عیال آنست که اعدای پیغامبر صلے الله علیه وسلم و اعدای اهل بیت
آنحضرت را ایشان باعث بر عداوت نیست غیر محبت مال و اولاد و عیال و میل دنیا که مجبول شده اند
بر آن پس از آنجهت آنحضرت باین کثرت مال و عیال بر ایشان دعای فرمود لیکن با نظر آنکه
که این مال و عیال از برای ایشان نعمت نباشد بلکه وبال باشد بواسطه کفران نعمت کسیکه
بدست ایشان یافته از یعنی رسول صلے الله علیه وسلم بخلاف کسیکه آنحضرت از برای او دعا
کرد بکثرت مال و عیال مثل انس رضی الله عنه چه قصد آنحضرت آن بود که این مال و عیال وسیلت
امور اخرویه و امور دینیه نافع سازد آیت چهار دهم از آیات فضائل اهلبیت قل لا
اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا الی قوله
تعالی وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفوا عن السیات و یعلم ما تفعلون در تبیان
از ابن عباس رض نقل کرده که چون رسول صلے الله علیه وسلم بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت آمده گفتند
شما بسر خواهر ماید و در راه دین رهبر ماید اخراجات شما بسیار است و مداخل کم است اگر فرمائی
قدری از اموال طیب نفس جمع کرده بیاریم تا خدام تو در ضروریات خرج کنند آنگاه این آیت
نازل شد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بگو ای محمد من نمیطلبم از شما بر رسانیدن پیغام
اجر یعنی مزدوری مگر آنکه دوست دارید مرا در حق خویشی من با شما با آنکه دوست دارید قرابت و خویشان
مرا و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا و هر کس که کسب کند نیکی را یعنی طاعتی را زیاده کنیم
مر او را در آن نیکی یعنی نیکوئی تضاعف سازیم ثواب آن نیکی را ان الله غفور شکور بدرستیکه خدای
تعالی آمرزنده است مر گناهگاران را و شکر پذیرنده است اطاعت فرمان برداری تعلبے در تفسیر
خود آورده از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
نازل شد در شان قومی که در دل آن قومی فتاده شد که آنحضرت اراده نکرده است از این آیة
مگر آنکه ترغیب کند ما را بدوستی خویشان خود بعد از آن جبرائیل ع پیغامبر صلے الله علیه وسلم را
خبر داد که مر ایشان را متهم داشتند بعد از آن این آیت نازل شد ام یقولون افترے علی الله کذبا
بلکه میگویند کافران دروغ را بر خدا تعالے در دعوی نبوت با نزول قرآن فان یشا الله یختم علی قلبک
پس اگر خواهد خدا تعالے مهر نهد بر دل تو اگر افترا میکنی و قرآن بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد
بر دل تو صبر و شکیبائی دهد تا از ایذای و جفای کفار متفکر نگردی و یمحوا الله الباطل
و محو کند خدا تعالے کجی و ناراستی را و یحق الحق بکلماته و آشکارا کند حق سبحان حق را یعنی

با بحکم قضا کہ ہیچکس دفع آن نتواند کرد وانہ علیم بذات الصدور پس بدرستیکہ خدا تعالی داناست
بہر چیز کہ در دلہاست و ضمیر نور ضمیر ایشان رسیداند و بعد نزول آیت ام یقولون الی آخرہ قوم
توبہ کردند آنگاہ این آیت نازل شد وھو الذی یقبل التوبۃ عن عبادہ و اوست آنکس کہ بمحض
کرم قبول میکند توبہ را از بندگان خود یعنی وقتیکہ باو بازمیگردند آن بازگشت را در پذیرد
ویعفوا عن السیئات و فرو گذارد بدیہای ایشان ویعلم ما تفعلون و میداند آنچہ شما میکنید از
گناہ و توبہ این آیت قل لا اسئلکم علیہ اجرا تا آخر آیت مشتمل است بر چند مقصد چند تابع مقصد
اول در تفسیر این آیت مرویست بروایۃ امام احمد و طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم از ابن عباس
رض کہ چون این آیت نازل شد اصحاب گفتند یا رسول اللہ خویشان تو کہ واجبست بر ما دوستی
ایشان چہ کسانند رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ علی و فاطمہ و ہر دو پسران ایشان یعنی حسن
و حسین رضی اللہ عنہم در سند این حدیث شیعہ غالی ہست لیکن بے تکلف است و ابو الشیخ وغیرہ از علی
رض روایت کردہ اند کہ فرمود در شان آل حم آیتی نازل شدہ و حفظ مودت ما نکند مگر مومن بعد
از آن این آیت خواند قل لا اسئلکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربی و نیز طبرانی از حسن رض
روایت کرد از چند طرق اسناد و بعضی از آن اسناد حسن است کہ وی رضی اللہ عنہ خطبہ
خواند و از آنجملہ این بود کہ گفت من عرفنی ومن لم یعرفنی فانا الحسن بن محمد صلی اللہ علیہ
وسلم ہر کس کہ مرا میشناسد و ہر کس کہ نمیشناسد پس من حسن بن محمدام صلی اللہ علیہ وسلم بعد این
آیت را خواند واتبعت ملۃ آبائی ابراھیم الایۃ و گفت انا ابن البشیر وانا ابن النذیر یعنی پسر
آنکسم کہ بشارت دہندہ و بیم کنندہ بود و من از آن اہل بیتم کہ خدا تعالی فرض ساختہ است مودت
و موالات ایشان را زیرا کہ بر محمد نازل شدہ قل لا اسئلکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربی و در یک روایت
آنکہ گفت من از آن اہل بیتم کہ خدای عز وجل فرض ساختہ است مودت ایشان بر ہر مسلمانی در شان
ایشان نازل گردانیدہ است قل لا اسئلکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربی ومن یقترف حسنۃ نزد لہ
فیہا حسنا و اقتراف حسنات دوستی اہلبیت است و نیز طبرانی از امام سجادہ سادات امام
زین العابدین رض روایت کردہ کہ چون بعد از واقعہ پدرش حسین رض ویرا اسیر کردہ بجانب شام
بردند شخصے از اجلاف شام در شہر باوی ملاقات کردہ گفت الحمد للہ کہ خدا تعالی شما را مقتول
و مستاصل گردانید و قطع فتنہ شد امام زین العابدین مر آن شخص را گفت آیا نخواندہ قل لا
اسئلکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربی آن شخص گفت قربی در این آیت شما اید گفت بلی

مقصد اول

مراد ازین قربی ما ایم و ثعلبی از ابن عباس رض روایت کرده از تفسیر و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا گفت الکتاب حسنه درین آیه مودت آل محمد است صلی الله علیه وسلم و قرطبی وغیر او از سدی و ابن عباس رض قربی را در آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا حمل بر عموم کرده چنانچه در بخاری وغیر آن مرویست که سعد بن جبیر چون تفسیر قربی را با آل محمد کرد ابن عباس رض دیرا گفت که شتاب کردی زیرا که هیچ بطنی از بطون قریش نیست آنکه رسول صلی الله علیه وسلم را با ایشان قرابتی و خویشی نیست پس ابن عباس رض تفسیر چنین کرد که آنچه شمارا دعوت میکنم اجری و مزدی نمیخواهم مگر آنکه صله رحم که میان ما و شما است بجا آرید و در روایتی آمده که ای محمد صلی الله علیه وسلم مگر قوم خود را با آنچه شمارا میخوانم مزدوری نمیخواهم مگر آنکه دوست دارید بسبب خویشی که میان ما و شما است و محافظت من کنید درین خویشی و در روایتی دیگر از ابن عباس رض آنکه گفت چون قریش ابا و امتناع نمودند از آنکه با رسول صلی الله علیه وسلم بیعت کنند خدا تعالی عز و جل این آیت نازل گردانید آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ای قوم اگر ابا و امتناع نمایید از آنکه با من بیعت کنید باید که حفظ خویشی کرده مرا مرنجانید و عکرمه درین تفسیر متابعت ابن عباس کرده گفت قریش در زمان جاهلیت قطعا محافظت صله رحم نمیکردند و چون رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را امور ساخت بصله رحمی که میان آنحضرت و ایشان بود اگر در آنچه شمارا دعوت میکنم محافظت من نمیکنید بسبب قرابتی که مرا با شما است محافظت من کنید و در تفسیر قتاده و سدی و عبد الرحمن بن زید بن اسلم و غیر ایشان نیز برین نهج جاری شده و مؤید این قول آنکه این آیت مکیه است که نازل شده و آثار روایت نزول این آیت در مدینه در وقتیکه انصار مفاخرت بر عباس و بر پسرش میکردند آثار روایت ضعیف است و بر فرض صحت میتواند بود که دو نوبت این آیت نازل شده و مع ذلک جمع این روایت منافاتی ندارد و با تخصیص قربی چنانچه ابن جبیر بآن رفته زیرا که او اقتصار بر احض افراد قربی کرده و بیان اتم معنی نموده که تاکید در حفظ آل و اهلبیت مستفاد میشود که حفظ مودت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق اولی است چرا که حفظ مودت اهلبیت بجهت آنحضرت است پس آنحضرت باین حفظ اولی و احری باشد از ایشان و ازینجهت تفسیر ابن جبیر با ابن عباس رضی الله عنهما منافاتی ندارد و بنابرین مودت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اولا بالذات اهم است از مودت اهلبیت و مؤید این آنکه میان تفسیر ابن عباس رض یکنوبت تفسیر باینطریق کرده و نوبتی دیگر بآنطریق تفسیر کرده و ازین فهم میشود که هر دو تفسیر صحیح

ست و در روایتی دیگر موافق تفسیر ابن جبیر است که قبل ازین مذکور شد در حدیثی که گفتیم تندید
آن تمه غالی سیت ایضاً جمیع این تفاسیر منافاتی ندارد با آنچه از ابن عباس رض جمعی از
رواة روایت کرده اند مرفوعاً که تفسیر چنین نکرده که بگو ای محمد من بر تبلیغ رسالت و در دم از بینات
و هدی مزدی نمیخواهم مگر آنکه خدا تعالی را دوست دارند بطاعت و قرب با وجوئید و در عدم
منافات نست که از جمله مودت رسول صلی الله علیه وسلم و اهل بیت وی است و ذکر بعضی از
معانی لفظی نفی چیزی که ضد او نباشد از آن معنی میکند خصوصاً و در آن بعضی اشارتی و ایمائی
به بقیه معانی بوده باشد و بعضی گفته اند که این آیت منسوخ است زیرا که آیه در مکه نازل شد
و در آن وقت مشرکان ایذای رسول صلی الله علیه وسلم میکردند بنا برین خدا تعالی فرمود ایشان را
به دوستی آنحضرت و حفظ صله رحم و چون بمدینه هجرت نمود و انصار آنحضرت را جای دادند و نصرت
نمودند خدا تعالی او را باخوان خود انبیا ملحق ساخته این آیت فرستاد قل ما اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی یعنی هیچ مزدی نمیخواهم از شما نیست مزد و دوست من مگر بر خدای عز و جل و بغوی قول
قائلین به نسخ رد کرده است باین طریق که مودت آنحضرت صلعم و باز داشتن آزار و انبرا از آن
حضرت و مودت اقارب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قرب خدا تعالی بطاعت و عمل صالح از فرائض
دین است و باقی است ابداً پس جائز نیست نسخ آیتی که دال است بر معنی الا المودة فی القربی استثنا
منقطع است یعنی لیکن یاد میدهم شما را که دوست دارید قرابتی که میان من و شما است پس این
مزدی نشد که در مقابله وی رسالت باشد این آیت منافاتی باشد با آیت مذکوره که با آن استدلال
بر نسخ کرده اند و ثعلبی مبالغه کرده است در رد قائلین به نسخ و گفته که در قبیح قول ایشان کافی
است که میگویند که تقرب بخدا تعالی باطاعت و مودة پیغامبر صلی الله علیه وسلم و اهل بیت پیغامبر
صلعم منسوخ است انتهی و صحیح است آنکه گویند الا المودة فی القربی استثنا متصل است بدلیل حدیثی
که ملا در سیرت آورده که پیغامبر فرمود بتحقیق که خدا تعالی گردانید اجر مرا بر ایشان یعنی بر امت
مودت در قربی و من خواهم پرسید احوال شما را از اهل بیت و اقارب من و سلوکی که با ایشان کرده اند
از ایشان در روز قیامت و تکملة این مودت با اجر برین تقدیر مجاز است **مقصد دوم** این
آیت متضمن است بر طلب محبت اهل بیت نبوت و آنکه این محبت از کمال ایمان است و باید که افتتاح
این مقصد بآیتی دیگر کنیم و بعد ذلک احادیثی که در این باب وارد است ایراد نمایم قال الله تعالی
ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمان ودا در تکمیلهٔ ایمان آوردند و عمل

پسندیده کردانند دوست که پدید آرد از برای ایشان خدا تعالی دوستی در دل خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و وسائط چنانچه در صحیح مسلم آورده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را گوید که من فلان را دوست میدارم تو نیز او را دوست دار پس جبرئیل علیه السلام او را دوست دارد و آنگاه محبت او را وضع کند در اهل زمین تا اهل زمین نیز او را دوست دارند و نیز کرد حافظ سلفی از محمد بن حنفیه رض که او در تفسیر این آیت گفته که باقی نماند مومنی یعنی هیچ مومن نیست مگر آنکه در دل او دوستی علی و اهلبیت وی رضی الله عنهم هست و بصحت رسیده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود دوست دارید خدا تعالی را بشکرانه نعمتی که شما را داده است مرا دوست دارید برای دوستی خدا عز و جل و دوست دارید اهلبیت مرا برای دوستی من و آورد ابن جوزی این حدیث در علل متناهیه و هم است بیهقی و ابو الشیخ و دیلمی روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت مومن نیست هیچ بنده تا آنکه من دوست تر باشم نزد او از نفس وی و عترت من دوست تر باشد نزد وی از عترت وی و اهل بیت من دوست تر باشد نزد وی از اهل بیت وی و دیلمی روایت کرده که آنحضرت فرمود ادب کنید اولاد خود را بر خصلت اول دوستی پیغمبر خود و دوم دوستی اهلبیت آن حضرت صلعم سوم قرات قرآن بصحت رسیده که عباس رض شکوه کرد از قریش در وقتیکه ملاقی ایشان میشود روی از وی در هم میکشند و چون سخن میگویند وقتیکه او رسد ترک سخن میکنند رسول صلی الله علیه وسلم از استماع این سخن غضب فرمود غضبی شدید چنانچه رنگ آنحضرت صلعم سرخ شد و رگ پیشانی آنحضرت صلعم بر آمد گشت و گفت بدان خدای که جان من بید قدرت اوست که داخل نمیشود ایمان در دل هیچ مومنی .... تا زمانی که دوست دارد شما را جهت خدا و رسول وی و در روایتی دیگر که آن نیز بصحت رسیده وارد شده که فرمود چیست حال قومی که سخن میکنند و چون شخصی از اهلبیت من رسد قطع سخن مینمایند که ایمان در دل هیچ مومن داخل نشود تا وقتیکه دوست دارد خویشان مرا از جهت خدا تعالی خویشی و قرابتی که با من دارند و در روایت دیگر نیست که فرمود بآن خدائیکه جان من بید قدرت اوست در بهشت در نیاید یعنی امت تا تا وقتی که دوست دارند شما را یعنی اهلبیت را جهت خدا و رسول و آیا امید شفاعت من دارید که بنو عبد المطلب امید آن ندارند و در روایت دیگر آنکه فرمود که ایشان بخیری نخواهند رسید تا وقتیکه دوست دارند شما را برای خویشی من و در روایت دیگر آنکه فرمود مومن نیست احدی از ایشان تا وقتیکه دوست دارند شما را جهت دوستی من آیا شما امید دخول بهشت دارید بشفاعت

در حاشیه: دوست دارد ... و دوست دارد از ایشان ... در شماره ... وقتی که ایمان داخل در دل ...

من که بنو عبد المطلب امید دارند وطرق این حدیث بسیار است تمام آنها را بیان کردیم نقل است که دختر ابو اللهب هجرت کرده بمدینه آمد بعضی از مردم ویرا گفتند که این هجرت تو فائده ندارد زیرا که تو بنت حطب النار هستی آنگاه دختر این سخن بعرض سیدنا آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسانید آنحضرت از استماع این سخن غضبناک شد و زمانی بر منبر بود گفت چه قصه واقع شده است قومی را که مرا رنجانیده اند در باب خویشان و قرابتان من بدانید که هر کس که خویشان و قرابتان مرا رنجانیده است گویا که مرا رنجانیده است و هر کس که مرا رنجانید خدا تعالی را رنجانیده روایت این حدیث ابن ابی عاصم و طبرانی و ابن منده و بیهقی بالفاظ متقاربه کرده اند و نام این دختر در یکروایت دره وارد شده و در روایت دیگر سبیعه پیدا است که هر دو اسم یک شخص است یا آنکه یکی از این دو لقب است و دیگری اسم یا یک اسم دو زنان باشد که این قضیه متعدده باشد و مرویست بروایت احمد و ابن عبد البر که عمرو اسلمی که از اصحاب حدیبیه بود برفاقت علی رضی الله عنه بجانب یمن رفت و از وی ملالی دیده چون بمدینه آمد شکوه او فاش کرد نزد مردم آنگاه پیغمبر با وی گفت که والله تو مرا رنجانیدی عمرو اسلمی گفت پناه بخدا میکنم از آنکه ترا ای رسول الله رنجانم فرمود بلی هر کس که علی را دوستدار دوی مرا دوست داشته است و هر کس که علی را رنجانیده است مرا رنجانیده است و هر کس که مرا رنجانید پس مر خدا تعالی را رنجانیده است و همچنین بریده را این قضیه واقع شد که در یمن همراه علی رضی الله عنه بود و چون بمدینه آمد بر علی رضی الله عنه غضبناک بود و صحیح است که شکوه او را پسا ز دبسبب کنیزکی که از خمس گرفته بود و بعضی دیگر گفتند این حکایت رسول الله صلی الله علیه وسلم را خبر کن و غرض ایشان بود که علی از رسول صلی الله علیه وسلم بیفتد اتفاقاً رسول الله از ورای باب این حکایت شنید و غضبناک بیرون آمد و گفت چه حالت است قومی را که تنقیص علی میکنند هر کس که تنقیص علی کرده است و هر کس که مفارقت علی کند مفارقت من کرده است که بدرستی علی از من است و من از علی ام و علی رضی الله عنه از من مخلوق شده است و من از طینت ابراهیم مخلوق شده ام و من افضلم از ابراهیم قوله تعالی ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یعنی برگزیده اولاد پیغامبران را از آبا برگزیده ایشان بعضی از بعضی و خدای شنوا است باقوال ایشان و داناست باعمال ایشان ای بریده نمیدانی که مرا علی بیشتر از کنیزک بود که گرفته است الی آخر الحدیث الذی رواه الطبرانی و در سند این حدیث حسین اشقر است قبل ازین گذشته است که وی شیعی است و در تشیع غلو دارد و در حدیث ضعیف وارد شده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت که لازم دانید بر خود مودت ما اهلبیت بودن ما بیم هر آینکه هر کس که بخدای و اهل

شود حال کسی که در دوستی ما بوده باشد در بهشت داخل خواهد شد بشفاعت ما بآن خدای که
جان من بید قدرت اوست که عمل بنده و برا سود نمیدهد مگر آنکه معرفت حق ما و موافق حدیث ست
آنچه گفت کعب الاحبار و عمر بن عبد العزیز گفته اند که هیچ یک از اهلبیت نیست مگر آنکه او را شفاعتی
هست و ابو الشیخ دیلمی روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هر کس که حق عشیرت من و
حق انصار و عرب نداند پس او یکی از سه چیز است یا منافق یا ولد الزنا یا مردیست که مادرش بغیر
طهر بوی حامله شده است و دیلمی روایت کرده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که هر کس
که خدای تعالی را دوست دارد و هر کس که قرآن را دوست دارد مرا دوست دارد و در آیت
هشتم بسیاری از احادیثی که تعلق بما نحن فیه دارد گذشته باید که رجوع کنی بآن آیت و ابو بکر خوارزمی
روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم روزی بیرون آمد و روی مبارک آنحضرت نورانی
بود مثل دایره قمر یعنی مستبشر و خوشحال بود انگاه عبد الرحمان بن عوف رض از سبب آن پرسید
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بشارتی بمن رسیده است از جانب پروردگار من در باب برادرم
و ابن عمم و در باب دختر من که خدای تعالی عز و جل تزویج فرمود علی را بفاطمه رضی الله عنهما و رضوان
خازن الجنان را امر فرمود تا درخت طوبی را بجنبانید انگاه درخت طوبی چندین بار آورد بعدد دوستان
اهلبیت و در زیر آن درخت فرشتهایی از نور آفریده و بدست هر فرشته یکی از آن نوشتهای
داد پس چون قیامت قائم شود آن فرشتها در میان خلایق منادی کنند و هیچ کس از دوستان
اهلبیت نماند مگر آنکه آن نامه آزادی از آتش دوزخ بدست او بدهند پس برادر و ابن عم
من و دختر من باعث خلاصی بسیار از خلایق مردان و زنان امت من خواهند بود از آتش دوزخ
و روایت کرد ملا که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که دوست ندارد مرا و اهلبیت مرا مگر مومن
متقی و دشمن ندارد مرا مگر منافق شقی و حدیث احمد و ترمذی قبل ازین مذکور شد که فرمود هر کس که
مرا دوست دارد و این دو کس را یعنی حسن و حسین و پدر و مادر ایشانرا دوست دارد با من خواهد
بود در بهشت و در دیگر روایت در درجه من خواهد بود و زیاده کرده ابو داود آنکه فرمود تابع
سنت من باشد انگه ازین روایت معلوم میشود که مجرد محبت اهلبیت بی آنکه تابع سنت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم باشد و اجتناب از معاصی نماید این نوع محبتی است که فایده بران مترتب نمی
شود بلکه موجب عذاب و وبال و نکال الیم است در دنیا و آخرت و در آیت هشتم از آیات
فضائل اهلبیت در صفات شیعه آمده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم و اهلبیت ایشانرا اسود

میباید بیان کردیم باید که رجوع بآن اوصاف کنی تا حکم کنے بآنکه این جماعت که دوستی اهل بیت
را بخود نسبت میدهند و مخالف سیرت ایشان مینمایند بنهایت غباوت و شقاوت و جهالت
و حماقت دارند رزقنا الله تعالی دوام محبتهم و اتباع هدیهم آمین یا رب العالمین
اما این حدیث که نقل کرده اند از علی رضی الله عنه اهل شیعتنا یخرجون من قبورهم یوم القیامة
علی ما فیهم من الذنوب و العیوب وجوههم کالقمر لیلة البدر حدیثی موضوع است و بسیاری
از امثال این حدیث را ابن جوزی در موضوعات شمرده و ثعلبی در تفسیر قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی حدیثی طویل باین طریق بیان کرده و شیخ الاسلام ابن حجر میگوید که آثار وضع
بر این حدیث ظاهر و هویداست و باز دارد از آن حدیث دیگر روایت کرده اند که آنحضرت فرمود
هر کس که بدل ما را دوست دارد و بلسان و دست اعانت ما میکند او با من در علیین خواهد بود و هر کس که دوست
دارد ما را بدل و اعانت کند بزبان و دست خود را باز دارد در درجه که نزدیک علیین خواهد بود و هر کس که دوست دارد
ما را بدل و بلسان و دست خود را باز دارد از ما آن کس در درجه که نزدیک آن درجه است خواهد
بود و در سند این حدیث شیعی رافضی است که در رفض غلو دارد مقصد سیوم آنچه درین آیت اشارت است
بآن از تحذیر و تخویف دشمنی اهل بیت چنانچه بصحت رسیده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود بخدای
که نفس من بید قدرت اوست که دشمن ندارد ما را اهل بیت ما را هیچکس مگر آنکه خدای تعالی او را
در دوزخ درآورد و امام احمد مرفوعا روایت کرده که منافقان را نمی‌شناختیم مگر بدشمنی ایشان با علی
و حدیث من ابغض احدا من اهل بیتی فقد حرم علیه شفاعتی موضوع است و همچنین
حدیث من ابغض اهل البیت حشره الله یوم القیامة یهودیا و ان شهد ان لا اله الا الله
موضوع است چنانچه ابن جوزی و عقیلی گفته و احادیثی که قبل ازین گذشته و بعد ازین خواهد آمد کفایت
میباشد ما را ازین دو حدیث موضوع و طبرانی بسند ضعیف از حسن مرفوعا روایت کرده که دشمن
ندارد ما را و حسد نبرد با ما هیچکس مگر آنکه روز قیامت او را منع کنند از حوض کوثر با تازیانه ها
که از آتش دوزخ باشند و در روایت ضعیفه از جمله قصه طویله آنکه شخصی را گفت که تو علی را دشمن میداری
و الله اگر بر حوض وارد شوی و امید این ندارم که وارد شوی علی را بیابی که دامن میان
زده باشد و بدستهای بالای برده منع کفار و منافقین میکرده باشد از حوض رسول صلی الله علیه
و سلم و این قول صادق و مصدوق محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و طبرانی روایت کرده که
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود یا علی روز قیامت با تو عصائی از عصاهای بهشت بود

باشد و با آن عصا منافقان را از حوض منع میکرده باشی و امام احمد بن حنبل روایت کرده که آن حضرت فرمود عطا کرده شدم درباب علی رضه پنج چیز که نزد من دوست ترست از دنیا و ما فیها یکی آنکه او نزد خدا تعالی باشد در روز قیامت تا وقتیکه از حساب فارغ شود یعنی در موقف حساب از اول تا آخر حاضر خواهد بود دوم آنکه لوای حمد در دست او باشد آدم و اولاد او همه در زیر او باشند سیوم آنکه نزد حوض خواهد ایستاد که هر کس که از امت مرا بشناسد ویرا آب دهد الحدیث و حاکم نقل کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت اعدای ترا که بر حوض وارد شوند حال آنکه تشنه باشند و غلی در گردن و دستهای ایشان باشد قبل ازین مذکور شدند . . . . .

. . . و دیلمی مرفوعاً روایت کرده که فرمود بغض بنی هاشم و انصار کفرست و بغض عرب نفاق است و بصحت رسیده نزد حاکم که رسول صلی الله علیه وسلم گفت ای بنی هاشم درخواستم از خدا تعالی از برای شما سه چیز یکی آنکه قائم شما را ثابت دارد دوم گمراه شما را هدایت دهد سیوم جاهل شما را عالم گرداند و درخواستم از خدا تعالی که بخیل شما را جواد کند و دیگر روایت آنکه شجاع و شدید الباس و نجیب و رحیم گرداند پس اگر مردی قدمین خود را جمع سازد در میان رکن و مقام و صلوات و صیام بجا آورد آنگاه بخدا تعالی واصل شود حال کوئی که اهلبیت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را دشمن دارد در دوزخ خواهد رفت و بصحت رسیده ایضاً که رسول صلی الله علیه وسلم گفت شش کس اند که ایشانرا لعنت کردم و خدا تعالی ایشانرا لعنت کرد و پیغامبران آمین گفتند اول کسیکه زیاده کند در کتاب الله تعالی چیزیرا دوم کسیکه اعتقاد در قدر نداشته باشد و تکذیب آن کند سیوم آنکه تسلیط یابد بر امت من بجبروت تا ذلیل گرداند کسی را که خدا تعالی او را عزیز ساخته است و عزیز سازد کسی را که خدا تعالی او را ذلیل گردانیده چهارم کسیکه حلال داند چیزیرا که خدا تعالی او را حرام ساخته است و در دیگر روایت و المستحل حرام الله پنجم کسیکه حلال داند از عترت من آنچه خدا تعالی ویرا حرام ساخته است ششم کسیکه ترک سنت من میکند و در دیگر روایت هفتم آنکه در غنیمت کسی را منفرد سازد و بتسویه تقسیم نکند و امام احمد از ابو دجانه نقل کرده که او میگفت که امیر و مان سب علی رضی الله عنه و اهلبیت میکند ناگاه مردی از همسایهای او کوفه آمد و گفت آیا ندیده ای این فاسق ابن فاسق را که خدا تعالی او را کشته و مراد وی حسین بن علی رضه بود در اثنای حدیث خدا تعالی دو کوکب را بر چشمهای وی انداخت و بصر او را محو و مندرس ساخت تنبیه قاضی عیاض رحمه الله تعالی در شفا عبارتی ایراد فرموده و حاصل آن عبارت آنست که هر کسیکه

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستة لعنتهم لعنهم الله وكل نبي مجاب الزائد في كتاب الله والمكذب بقدر الله والمستحل لحرم الله والمتسلط بالجبروت ليعز من اذل الله ويذل من اعزه الله والمستحل من عترتي ما حرم الله والتارك لسنتي وهذا عليهم نقص الاعين

نسبت بر یکے از ذریت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم کند و قرینہ بر آن نصب نکند که رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم از آن بیرون رود حکم آن قتل ست و از احادیث سابقہ وجوب محبت اہل بیت و
تحریم بغض و عداوت ایشان معلوم شد و بیہقی و بغوی تصریح بلزوم محبت کرده اند چنانچہ قبل
ازین مذکور شد که محبت ایشان از فرائض دین ست و شافعی رضی اللہ عنہ بعض تصریح کرده ست در
شعری شعر یا اهل بیت رسول الله حبکم + فرض من الله فی القرآن انزله + و در شعب
الایمان للبیهقی منقول از حلیمی کلامی نقل کرده که حاصل آن کلام این ست که خواص علما ر در دل خود تعظیم
از جهت محبت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم می یابند باز از جهت محبت ذریت آنحضرت بواسطہ علم
ایشان چیا کیز گے و برگزیدگی نطفه کریمہ آنحضرت باز از جهت اولاد عشره مبشره باز اولاد
بقیه اصحاب رضی اللہ عنہم و امروز ایشان را چنان مے بینند که قبل ازین پدران ایشان می دیدند
و سزاوار نیست که چشم بپوشند از افعال ایشان و اگر یکے از اہل بیت بواسطہ بدعتی یا غیر آن
فاسق بوده باشد افعال او را دشمن دارند نه ذات او را زیرا که بضعه رسول اللہ ست صلی اللہ
علیہ وسلم اگر چند واسطہ بوده باشد و ابوسعید در شرف النبوت ابن مثنی روایت کرده اند که
رسول صلی اللہ علیہ وسلم گفت ای فاطمه بدرستیکه خدا تعالی غضب مے فرماید برای غضب تو و خشنود
میشود برای خشنودی تو پس اگر ایذای یکے از اولاد فاطمه رضی اللہ عنہا کند متعرض خطری عظیم که
سبب غضب او شده باشد و هر کس که دوست دارد ایشان را متعرض رضای او شده باشد هر گاه که
علما ر تصریح کرده اند که سزاوار نیست که اکرام ساکنان بلده رسول صلی اللہ علیہ وسلم کنند اگر چه
از ایشان بدعتی یا مثل آن چیزے صادر شد بنا بر رعایت حرمت جوار شریف آنحضرت پس اکرام
و محبت ذریت آنحضرت که جگر گوشه آنحضرت اند بطریق اولی خواہد بود و مروی ست که در قوله تعالی
و کان ابوهما صالحا میان غلامین یتیمین و میان پدر صالح ایشان که محافظت آن کرده
هفت پدر یا نه پدر بوده و از جهت جعفر الصادق رضی اللہ عنہ فرمود احفظوا فینا ما حفظ العبد
الصالح فی الیتیمین و ما انتقد ذریة محمد صلی اللہ علیہ وسلم مقصد چهارم در آنچه آیه بنا
ست بآن از ترغیب بصلة اہل بیت و منع در ساختن و دیلمی مرفوعا روایت کرده که رسول صلی
اللہ علیہ وسلم فرمود هر کس که میخواہد که بمن متوسل شود و ویرا نعمتے نزد من باشد که بسبب آن روز
قیامت از برای او شفاعت کنم باید که با اہل بیت من پیوندد و ایشان را خوشحال سازد و از
عمر رضی اللہ عنہ از چند طریق اسناد وارد شده که زبیر رضی اللہ عنہ با تا باتفاق یکدیگر بعیادت حسن رضی اللہ عنہ بر کرم

و زبیر را کشتی در آمدن و اقعشد آنگاه عمر رض گفت آیا نمیدانی که عبادت بنی هاشم فرض ست
و زیارت ایشان نافله یعنی تاکید اینمعنی در ایشان زیاده است از غیر ایشان و حقیقت فرضیت اراده
نکرده است پس بقول او زوی بر حد   قول رسول صلی الله علیه وسلم ست که فرمود غسل جمعه
واجبست خطیب مرفوعا روایت کرده که مردم از برای مردم بر میخیزند مگر بنی هاشم که ایشان
بر نمیخیزند از برای کس و طبرانی مرفوعا روایت کرده که هر کس که وی نعمتی و عطایی بر یکی از اولاد
عبد المطلب کرده باشد و در دنیا جزاء او مکافات نیافته است بر من ست که فردا قیامت ویرا
مکافات دهم زمانیکه بمن رسد و ثعلبی نیز اورده گفت که حرام ست بهشت بر کسیکه ظلم کرد بر من در باب
اهلبیت من و رنجانید مرا در باب عترت من لیکن در سند آنچه ثعلبی روایت کرده کذابی هست
و در حدیثی ضعیف ـــــ وارد شده که گفت صلعم چهار کس اند که روز قیامت من شفیع ایشان
خواهم بود اول کسیکه ذریت مرا گرامی دارد دوم کسیکه حاجت ایشان بر آورد سیوم کسیکه سعی
در امور ایشان کند وقتیکه مضطر باشند چهارم کسیکه بدل و زبان محب ایشان باشد و ملا روایت
کرده که رسول صلی الله علیه وسلم ابوذر را فرستاد بطلب علی رض چون بخانه وی آمد دید که آسیا
میگردد و با آن هیچکس نی چون بیرون آمد رسول صلی الله علیه وسلم را ازین معنی آگاه کرد آنگاه
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا نمیدانی ای ابوذر که خدا تعالی را فرشتگان اند که سیاحت میکنند
در روی زمین و موکل اند بر معونت آل محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و ابو الشیخ روایت کرده
از جمله حدیثی طویل که ایها الناس بدرستیکه شرف و منزلت و ولایت مر رسول الله است و ذریه
آنحضرت را صلعم پس شما بسخنان باطل از راه نروید مقصد پنجم در آنچه اشارت است بآن از مزید توقیر
تعظیم و ثنای اهلبیت و ازینجهت است که سلف تعظیم و توقیر اهلبیت بسیار میکردند بنابر اقتدای
برسول الله صلی الله علیه وسلم که بنو هاشم را بسیار اکرام مینمود چنانچه گذشت و خلفای راشدین که بعد از ایشان
بوده اند برین نهج عمل نموده اند چنانچه بخاری در صحیح خود آورده و از ابوبکر رضی الله عنه روایت
که گفت بآنخدای که جان من بید قدرت اوست که خویشان رسول الله صلی الله علیه وسلم دوست تر اند
نزد من از آنکه خویشان خود پیوند نمایم و در دیگر روایت دوستر اند نزد من از قرابتان خود و دیگر او است
که گفت والله که اگر بر شما پیوند نمایم احسان در حق شما کنم چرا که قرابت و اهلبیت رسول صلی الله علیه وسلم
اید و از جهت آنکه حقی عظیم که خدا تعالی ثابت و لازم گردانیده است از برای آنحضرت صلعم بر مسلمانان
و اینکلام از ابوبکر رض وقتی صادر شده که فاطمه رض را میجوست که از ترکه آنحضرت صلعم منع کند یعنی

بنابر حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة چنانچه در ذکر تهمات
مبسوط سخن درین باب گذشت و بخاری ایضاً از ابوبکر رض روایت کرده که محافظت کنید
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را در باب اهل بیت آنحضرت یعنی تعظیم کنید و روایت بخاری از
ابوبکر رضی الله عنه کرده در دست حسن بر گردن خود جست بابی شبیه بالنبی لیس شبیها بعلی و علی یضحک
یعنی پدرم فدای تو باد که مطلقا مشابهت برسول داری مشابهت به پدر خود داری و علی تبسم
کرد و موافق این حدیث قول انس رض چنانچه در بخاری از وی روایت کرده که گفت هیچ کس
شبیه تر از حسن برسول نبود لیکن منقول از انس در باب حسین چنانچه ترمذی و ابن حبان
از وی روایت کرده اند که گفت حسن از جانب سر تا سینه اشبه بسرور انبیاست و در جانب پائین
که اسفل از سینه باشد حسین و ایضاً وارد شده در باب جماعتی از بنی هاشم که ایشان برسول مشابه
بودند و در شرح شمائل ترمذی که از مصنفات او است حسب تعداد جماعت و دار قطنی روایت کرده
در وقتیکه ابوبکر رض بر منبر رسول بود حسن رض آمد و گفت فرود آی از جای پدر من ابوبکر گفت
راست گفتی والله که این جای پدر تو است آنگاه امام حسین رض آمد آنچنین سخن او را فرمود
هر دو برادران ابوبکر را از منبر پائین آوردند و صحبت ثابت کردند ابوبکر عذر و حیله پیش آورد
تا آنکه ابوالحسن آمد و گفت والله که صدور این سخن بامر من و قرار من نبود بلکه بخاطر ایشان چنین
رسیده نه من گفته بودم او را ابوبکر گفت ای ابوالحسن والله که من متهم نساختم ترا درین امر لیکن
اجماع مسلمانان چنین پسندیده اند با معنی پس نظر کن در محبت ابوبکر و تعظیم و توقیر وی حسن را
و حسین را در کنار خود نشانید و گریه کرد و حسین را همین واقعه با عمر واقع شده وقتیکه بر منبر بود و عمر
نیز وی را گفت والله که این جا پدر تست لیکن چنانچه گذشته بود از راه تادیب لعرض میرسانید درین
اثنا علی رض آمد و فرمود امر نکرده بودم باین سخن لیکن بخاطرش چنین رسید عمر گفت والله که
شما را متهم این نداشتیم و در روایت ابن سعد آمده است که عمر حسین را گرفت به پهلوی خود نشانید
و گفت آیا موی بر سر ما رسته است مگر بسبب پدر شما یعنی رفعت نیافتیم مگر بسبب آنحضرت صلی
الله علیه وسلم و عسکری از انس رض روایت کرده که گفت زمانی با رسول الله در مسجد بودم
و درین اثنا علی رض آمد چون سلام کرد ایستاده تا جای دیده بنشیند رسول صلی الله علیه وسلم
در وجوه اصحاب نظر میفرمود تا ببیند که کدام کس از ایشان جای وسیع میدهد آنگاه ابوبکر رض
که از دست راست آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشسته بود از جای خود دور شده گفت

یا ابا الحسن بیا اینجا بنشین آنگاه علی رض میان آنحضرت و میان ابوبکر نشست و رسول الله صلی الله علیه وسلم از تمیمه مسرور و مبتهج گشته گفت ای ابوبکر فضیلت اهل فضل نمیداند مگر اهل فضل و ابن شاذان روایت کرد از عائشه صدیقه رض که ابوبکر رض مثل همین از برای عباس بفضل آورد در بین بیری آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرد چنانچه بغوی از عائشه رض نقل کرده که گفت امر عجیب از آنحضرت دیدم بتعظیم عمش عباس رض مشاهده کردم و دار قطنی روایت کرده که رسول الله زمانیکه می‌نشست ابوبکر جانب یمین آنحضرت می‌نشست و عمر رض از جانب یسار و عثمان رض در کاتب آنحضرت می‌بود و جانب مقابل آنحضرت می‌نشست زمانیکه عباس بن عبد المطلب می‌آمد ابوبکر رض بجای خود عباس را می‌نشاند و ابن عبد البر روایت کرد که اصحاب رضی الله عنهم فضل عباس می‌شناختند و علی رض بسیار نیکی می‌کرد و وقتیکه عائشه از سبب این سوال کرد ابوبکر رض گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که میگفت نظر بروی علی کردن عبادت است و قبل ازین این حدیث گذشت و مذکور شد که حدیث حسن است و بروایت ابن سمان مرویست که چون ابوبکر و عمر رض لشکر نیز بعد از وفات آنحضرت بجهت زیارت قبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمدند علی گفت ای خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم پیش شو ابوبکر رض گفت تقدم نمیکنم بر مردی که شنیده‌ام از رسول الله صلی الله علیه وسلم که در حق وی گفت منزلت علی منزلت او از من همچو منزلت من ست نزد پروردگار من و دار قطنی از شعبی روایت کرد که گفت در اثنای که ابوبکر نشسته بود و علی رض از دور پیدا شد چون ابوبکر و یرا دید گفت ای مردمان هر کس که خوشحال میشود از آنکه کسی را که منزلت او از همه عمر و مر زیاده باشد باید که نظر کند باین شخص که می آید و ایضا دار قطنی روایت کرد که عمر رض مرد برا دید که مذمت علی رض می‌نمود آنگاه باوی گفت ویحک العرف علیا هذا ابن عمه واشار الی قبره صلی الله علیه وسلم والله ما اذیت الا هذا فی قبره چه شده است ترا که دوری بالکل افتاده آیا علی را نمی‌شناسی و اشارت بقبر آنحضرت صلعم کرد که این پسر عم ویست والله که باین مذمت می‌رنجانی مگر پیغامبری را که درین قبرست و در دیگر روایت آنکه گفت اگر علی رض را دشمن میداری ایذا پیغامبر صلی الله علیه وسلم کرده باشی در قبر وسند این روایت ضعیف است و ابن عبنیه روایت کرده که عمر گفت باید که محبت و مودت اشراف و شفقة باشید و بپرهیزید از صحابت سفلها و از ایشان اعراض کنید و بدانید که شرف تمام نمیشود مگر بولایت و محبت علی رض و در بخاری آورده که عمر در وقتیکه قحط و کم بارانی میشد بعباس توجه مینمود و میگفت

فضیلت علی رضی الله عنه

اللهم انا کنا نتوسل الیک بنبینا محمد اذا قحطنا و الان انا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا

بار خدایا قبل ازین با پیغامبر محمد رسول الله متوسل میشدیم در ایام قحط بسبب شفاعت آنحضرت باران

عطا میفرمودی با و الحال عم پیغامبر خود عباس رض وسیله میسازیم و امید عطای باران بدرگاه

تو داریم بعد از آن حق تعالی رحمت بی نهایت میفرمود و در تاریخ دمشقی آورده که در سال هفدهم از هجرت

در مدینه طیبه قحط و کم بارانی واقع شد و مردم مکرر بدعا و استغفار خواهش نمودند که خدا تعالی دعا

او را قبول فرماید و باران رحمت بفرستد چون وقت صبح شد عمر بخانه عباس رض رفت و گفت

التماس آنست که همراه ما بنماز استسقا بیرون آئی عباس رض گفت بنشین و کسے را نزد بنی هاشم فرستاد

که طهارت کرده جامهای نیکو پوشند و بیایند چون آمدند عباس رض خوشبوی طلب فرمود و خود را معطر کرد

و بیرون آمد و علی رض پیش پیش می رفت و حسن از جانب راست و حسین از جانب چپ و باقی بنو هاشم از عقب

وی میبودند و گفت ای عمر دیگر از ما مخلوط مساز چون بنماز آمد بایستاد و حمد و ثنای خدا تعالی

بجا آورد و این دعا برخواند اللهم انک خلقتنا ولم تؤامرنا وعلمت ما نحن عاملون

قبل ان تخلقنا فلم یمنع علمک فینا رزقنا اللهم فکما تفضلت علینا فی اوله فتفضل

علینا فی آخره بار خدایا ما را از کتم عدم بوجود آوردی بے آنکه ما را تصرفی و قدرتے بوده باشد و تو

باعمال ما عالم بودی پیش از آنکه ما را بیافریدی و این علم تو باعمال ما منع رزق ما نکرد بار خدایا چنانچه

در بدو خلقت ما بر ما تفضل فرمودی در آخر نیز بر ما تفضل فرما جابر گفت هنوز نرفته بودیم که باران با

بریخت چنانچه بمنازل خود در میان آب میرفتیم آنگاه عباس رض گفت انا ابن المستسقی ابن المستسقی

ابن المستسقی ابن المستسقی خمس مرات یعنی من خود دعای باران کردم خدا تعالی

دعای مرا قبول فرموده باران فرو فرستاد و پسر آنکس ام که وی را همین صفت بود و درین کلام

اشارتست بآنکه مرویست که عبد المطلب پنج نوبت دعای استسقا کرد و باجابت مقرون شد

و حاکم روایت کرد که چون عمر بعباس رض استسقا نمود خطبه خواند و گفت یا ایها الناس بدانید که

رسول صلی الله علیه وسلم عباس رض چنان میدید که والد خود را می بیند و تعظیم و توقیر می نمود و سوگند

او راست میداشت ای مردمان باید که شما اقتدا کنید برسول صلی الله علیه وسلم در شان عم آنحضرت

عباس و وی را وسیله خود سازید درین بلیتی که بشما نازل شده است و ابن عبد البر چند وجه از عمر

رض روایت کرد که چون عباس استسقا نمود گفت بار خدایا ما بسبب عم پیغمبر تو بتو تقرب میجوییم و

وی را شفیع خود میسازیم پس محافظت وی فرما بسبب پیغمبر خود همچنانکه حفظ غلامین یتیمین فرمودی

بسبب صلاح پدران ایشان بار وی بدرگاه تو آورده ایم طلب آمرزش میکنیم بیامرز بار او و ورد آن
ابن قتیبه که گفت ای بار خدایا تقرب بتو میخواهیم و میجوییم بوسیله عم پیغمبر تو و بقیه پدران وی و کثرت
رجال وی چراکه تو در قرآن مجید فرموده و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی
المدینة وکان تحته کنز لهما وکان ابوهما صالحا پس چنانچه حفظ غلامین بسبب صلاح پدر ایشان فرمودی
محافظت فرمای عم پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم و ابن سعد روایت کرد که کعب الاحبار عمر رض را
گفت بنی اسرائیل وقتیکه در میان ایشان قحط می افتاد بقرابت پیغامبری از برای خود را
دعا باستسقا میکردند عمر رض گفت عباس رض حاضر است بیایید تا نزد وی رویم آنگاه عمر رض نزد
عباس رض آمد و گفت ای ابو الفضل میبینی که مردم بچه بلیتی گرفتار شده اند و دست عباس رض گرفته
او را بپهلوی خود بر منبر نشانید و گفت بار خدایا بسوی تو متوجه شده ایم بوسیله عم پیغامبر تو
باز عباس رض دعا کرد و مرویست بروایت ابن عبد البر که عباس رض نمیگذشت بر عمر و عثمان رض وقتیکه سوار
میبودند مگر آنکه فرود می آمدند تا زمانیکه عباس از پیش ایشان میگذشت بعد از آن سوار میشدند
بنابر آنکه مکروه میدانستند که عم رسول پیاده باشد و ایشان سوار روند و زبیر از ابن شهاب
روایت کرده که ابو بکر و عمر رض در زمان خلافت هیچکدام از ایشان سوار در راه ملاقی عباس رض نشدند
مگر فرود می آمدند و مرکوب خود را بکسی داده که میکشند اسپ را و خود همراه عباس می آمدند تا منزل
وی یا مجلس وی بعد از آن مفارقت مینمودند و ابن ابی دینار روایت کرده که وقتیکه عمر رض را
اراده تقسیم غنایم و تعینات مردم میکرد گفتند که ابتدا بنفس خود کن عمر ابا و امتناع نمود و ابتدا
پس اقرب رسول میفرمود و ایثار بقبیله خود نمیکرد و بعد از پنجاه قبیله و از برای بدریان پنجهزار
مقرر داشت برای کسانی که در اسلام مساوی ایشان بودند در جنگ بدر حاضر نبودند پنجهزار درم
مقرر داشت و از برای عباس دوازده هزار قرار داد و از برای حسنین همان مقرر نمود که از جهت پدر
ایشان مقرر و تعین کرده بود و از نجهت است که ابن عباس رض گفته که عمر رضی الله عنه
حسنین رض را دوست میداشت زیرا که در تعیین عطای اموال ایشان را برابر اولاد خود تفضیل داد و ابن
ضعیف در ذکر احادیث فضائل عمر رض بیان این معنی کرده و دار قطنی روایت کرده که عمر فاطمه
رض را گفت که از خلایق کسی را دوست تر از پدر تو نمیداشتم و بعد از پدر تو نزد ما دوست تر نیست
الا تو و ایضا دار قطنی روایت کرده که روزی عمر رض پرسید که علی رض کجاست گفتند بجانب
صحرا رفته است بزمینی که ملک وی است عمر گفت بیائید که ما بجانب او توجه نمائیم چون رفتند

دیدند که علی در آن زمین کار میکند ایشان نیز موافقت نمودند بساعتی آنکار کرده بودند باز
نشستند از هر جایی سخنان میگفتند علی گفت ای امیر المومنین اگر قومی از بنی اسرائیل نزد شما
آیند و یکی از ایشان گوید که من پسر موسی ام آیا او را بر باقی اصحاب اختیار کنید و تعظیم و
تکریم او از جمیع ایشان بیشتر نمائید عمر گفت بلی علی گفت پس من والله که برادر رسول و پسر عم
آنحضرت ام راوی گوید آنگاه عمر ردای خود از دوش برداشته بگسترانید و تکلیف نمود
علی را بر ردا نشانید و گفت والله که درین مقام خواهی نشست تا وقتیکه از یکدیگر جدا
شویم و علی بر بالای ردا نشسته بود تا وقتیکه متفرق شدند و بدانکه علی رض ذکر این کلام از جهت
کرد که بر حضار مجلس ظاهر گرداند که این آمدن عمر نزد وی و کار کردن در زمین باتفاق علی از آنکه خلیفه
و امیر مومنان بود جمیع اینها بواسطه قرابتی است که با رسول دارد و لهذا عمر رض چون این سخن از
علی رض شنید در تعظیم و تکریم وی مبالغه نمود و او را بر ردای خود نشانید ایضاً دارقطنی روایت کرده
که وقتی عمر رض از علی رض سوال کرد و وی جواب داد آنگاه گفت پناه بخدا میگیرم از آنکه
زنده باشم در میان قومی که ابوالحسن در میان نباشد ایضاً دارقطنی روایت کرده که عمر را
گفتند که تو با علی رض سلوک میکنی و با باقی اصحاب این نوع سلوک نمی نمائی عمر گفت بدرستیکه علی
رض مولای من است چنانچه قبل ازین گذشت ایضاً دارقطنی روایت کرده که روزی امام حسن رض
نزد عمر رفت اذن دخول خواست و هنوز اذن حاصل نشده بود که عبدالله بن عمر رسید و اذن
خواست و آن اذن وی حاصل نشد آنگاه امام حسن باز رفت و بعد از آنکه عمر باخبر و واقف شد که امام
حسن میخواست که اندرون در آید و چون عبدالله را اذن دخول نشد از جهت آن باز رفت که
اذن بر پسر نیست دیگری را که اذن خواهد باشد عمر امام حسن را طلبید چون آمد عمر از سبب باز
رفتن پرسید حسن گفت ای امیر المومنین چون دیدم که عبدالله را اذن حاصل نشد با خود گفتم که مرا
نیز اذن نخواهد شد از جهت رفتم عمر گفت تو سزاوارتری باذن از عبدالله که پسر من است آیا
رویانید موی در سر ما بعد از خدا یکی دیگر غیر از شما و در روایت دیگر دارقطنی آمده که گفت
ای حسن وقتیکه می آئید اذن میخواهید که شما را احتیاج باذن نیست ایضاً دارقطنی روایت کرده
که دو اعرابی با یکدیگر منازعت میکردند و مرافعه آن نزد عمر رض کردند عمر علی را اذن داد که
میان ایشان حکم کن چون حکم کرد یکی از آن دو کس گفت این مرد میان ما حکم میکند با حکم وی
معمول نداریم آنگاه عمر از جای خود برجست و ردای از سر وی طرف او در گردن او بکشید و گفت

و هیچک نمیدانی که این کیست این مولای من و مولای هر مومنی است و هر کس که او مولای وی نباشد مومن
نیست و امام احمد روایت کرده که مردی از معاویه رض مسئله پرسید معاویه رض گفت از امیر المومنین علی
بپرس که اعلم است از من آن مرد گفت ای امیر جواب تو دوست ترمیدارم از جواب علی رض معاویه رض گفت
بد گفتی آیا مکروه میداری مردیرا که رسول صلی الله علیه وسلم عزیز گردانیده او را بالعلم و در شان او
گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و عمر رض هرگاه که بروی
مشکل میشد از علی فرا میگرفت و غیر از امام احمد دیگران نیز مثل همین روایت کرده اند لیکن بعضی
از رواة زیاده کرده اند که معاویه با آنمرد گفت برخیز ازین مجلس لا اقام الله رجلیک و اسم او
از دیوان محو کرد و گفت عمر از وی سوال میکرد و مسائل فرا گرفت از وی و من حاضر بودم
وقتیکه مسئله بر عمر مشکل شده بودی می پرسید که آیا علی در اینجا حاضر است یا نی نقل است که زید بن
ثابت رض نماز میگذارد بر جنازه مادر خود چنانکه ابن عبد البر روایت کرده بعد از نماز استر وی را
نزدیک آوردند که سوار شود و ابن عباس رض حاضر بود رکاب وی میگرفت زید گفت بگذار
ای پسر عم رسول صلعم ابن عباس گفت .... اینچنین امر کرده اند ما را
که نسبت باهل العلم بفعل آریم و ابن عباس از زید بن ثابت علم میگرفت آنگاه زید بن ثابت
دست ویرا بوسه داد و گفت ما نیز اینچنین مامور شده ایم که نسبت با اهلبیت پیغمبر خود صلی الله
علیه وسلم باین طریق عمل نمائیم و بصحت رسیده از ابن عباس که وی از برای اخذ حدیث بخانه از بعضی صحابه رفتی
و چون مشاهده نمودی که او شغلی دارد یا با وی کسی سخنی میگوید بر در خانه او انداخته تکیه بر آن
کردی چنانچه بواسطه کثرت ریاح گرد و خاک بسیار بر روی نشسته بودی و چون آن صحابی بیرون
آمدی ویرا دیده گفتی ای پسر عم رسول صلی الله علیه وسلم بچه مهم تشریف ارزانی داشته اید چرا کسی
نفرستادید که من بخدمت آیم ابن عباس گفتی من بآمدن بنزد شما سزاوار ترم یعنی بواسطه آنکه
میخواهم که علم از شما فرا گیرم نقل است که ابن عباس رض با معاویه رض بسفر حج میرفت و معاویه را کوکبه و
جماعت خود جدا بود و ابن عباس رض را جماعت خود نیز از طلبه علم جدا بود و مرویست که چون عمر بن عبد العزیز
بمدینه والی بود و عبد الله بن حسن را رض گفت که اگر شما را حاجتی بوده باشد رقعه بمن بنویسید
بواسطه آنکه شرم می آید از خدا تعالی که شما را بر در خانه من ببینم و چون فاطمه بنت علی رض نزد وی رفتی
هر کس که در خانه وی بودی بیرون کردی و گفتی که بر روی زمین دوست تر نزد من از شما
نیست و شما نزد من دوست تر از اهلبیت من و در شفا از ابو بکر بن عیاش نقلکرده

که وی گفت اگر ابوبکر و عمر و علی رضی الله عنهم بحاجتی نزد من آیند ابتدا بقضاء حاجت علی
میکنم قبل از حاجت ابوبکر و عمر بواسطه خویشی وی برسول الله صلی الله علیه وسلم و اگر از آسمان بر زمین
می افتم هر آینه دوست تر است نزد من از آنکه مقدم سازم علی را بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهم نقل است
که جعفر بن سلیمان عباسی آنکه والی مدینه بود از جانب ابوجعفر منصور عباسی مالک رضی الله عنه
را چند تازیانه زد چنانچه مدهوش شد و او را برداشتند از مجلس چون از بیهوشی آمد گفت شما را گواه ساختم
که زننده خود را حلال کردم بعد از آن از وی سوال کردند سبب چه بود که جعفر را حلال کردی
با آنکه آزار بسیار از وی بتو رسید مالک رضی الله عنه گفت ترسیدم که بمیرم و مرا شرم می آید که بحضرت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم بایستم بطریقی که بعضی از اهل بیت آنحضرت صلعم بسبب من بدوزخ روند چون منصور
خلیفه بمدینه آمد با وی گفت که قصاص خود را از جعفر بگیر مالک گفت پناه بخدا میگیرم از آنکه
از وی قصاص طلبم هیچ تازیانه بر من بلند نساخت مگر آنکه حلال کرده ام او را از جهة قرابت وی
برسول صلی الله علیه وسلم و مرویست که عبدالله بن حسن مثنی ابن حسن سبط رضی الله عنهم که در عهد صغر سن بود و او را
وفره بود یعنی موی وی تا بناگوش رسیده بود نزد عمر ابن عبدالعزیز آمد عمر چون وی را دید مجلس خود را
برخیزیده استقبال وی نمود انگاه قوم وی را ملامت کردند بسبب صدور یعنی این فعل از وی
عمر ابن عبدالعزیز در جواب قوم گفت یکی از ثقات روات بمن خبر داده چنانچه گویا از زبان رسول الله
صلی الله علیه وسلم شنیدم که انما فاطمة بضعة منی یسرنی ما یسرها جز این نیست که فاطمه جزویست
از من خوشحال میسازد مرا آنچه وی را شاد سازد و تعظیم و تکریم که نسبت به پسر وی بجا آوردم
و خطیب روایت کرده که امام احمد حنبل گفت هرگاه که پیری یا جوانی از قریش یا از اشراف سادات
بر وی می آمد امام ابوحنیفه رضی الله عنه تعظیم و توقیر سادات بسیار مینمود و انفاق بسیار
بآنانی که مختفی بودند و ظاهر بودند میکرد چنانکه مرویست که یکنوبت دوازده هزار درهم
جهة یکی از اهل بیت که مختفی بود فرستاد و اصحاب خود را بدین امر ترغیب و تحریص مینمود امام
شافعی را رضی الله عنه بنابر مبالغه در تعظیم و توقیر و دوستی اهل بیت مردم نسبت رفض و تشیع
بوی کردند بنابرین در جواب ایشان این اشعار را انشاد کرده که قبل ازین مذکور ساختیم در فضائل
علی کرم الله وجهه ابن ابیطالب این شعر نیز از شافعی است در مدح اهل بیت رضی الله عنهم آل النبی
ذریعتی و هم الیه وسیلتی ارجو بهم اعطی غدا بید الیمین صحیفتی یعنی اهل بیت پیغامبر صلی الله
علیه وسلم باعث و وسیله من خواهند بود نزد وی صلی الله علیه وسلم و امید آن دارم که بسبب ایشان فردا

ازمن بدورانکه

قیامت نامه اعمال مرا بدست راستم دهند و حساب من آسان بگذرد نقل است که زهری رحمة الله علیه از وی گناهی صادر شد باین واسطه ترک اهل و مال خود کرده حیران میگشت آنگاه زین العابدین ویرا گفت که نا امید شدن تو از رحمت واسعه الهی که بزرگتر است از گناه تو خوف نداری و زهری گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته خدای داناترست آنجا می نهد پیغامهای خویش را بعد از آن رجوع باهل و مال خود نمود و خاتمه و آنچه پیغامبر صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده است هر که با آل و اهل البیت من بدی کند در دنیا و آخرت بسزای خود خواهد رسید و در آداب چند غیر آن قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سیلقون بعدی من امتی قتلا و تشریدا وان اشد قومنا لنا بغضا بنو امیة و بنو المغیرة و بنو مخزوم پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود بدرستیکه اهل بیت من خواهد رسید از امت من قتلی و نا فرمان برداری بتحقیق که دشمن ترین قوم ما برای ما از روی بغض بنو امیه و بنو مغیره و بنو مخزوم اند و حاکم گوید این حدیث صحیح است لیکن ذهبی گوید در سند این حدیث یعنی یکی از راویان این حدیث اسمعیل است کذاب و جمهور بر آنند که روایت وی ضعیف است زیرا که قوت حافظه نداشت نقل کرده است که اسمعیل ثقه و مقارب الحدیث است و حدیثی دیگر قبل ازین در احادیث مهدی ایراد کرده ایم که رسول صلی الله علیه وسلم بعضی از جوانان بنی هاشم را دید اشک از چشمان مبارکش ریخت و متغیر شده بود و بعد از آن گفت ما که اهل بیتیم که خدا تعالی اختیار کرده است آخرت برای ما بر دنیا بدرستیکه اهل بیت من بعد از من بلا و تفرقه خواهند رسید و ابن عساکر روایت کرده که فرمود اول کسیکه از مردم بهلاکت افتد اهل بیت من خواهند بود و طبرانی و ابو یعلی مانند این حدیث روایت کرده اند که تاکید وارد است در حق اهل بیت بسبیل خصوص که رعایت چند امر نمایند اول آنکه اهتمام بتحصیل علوم شرعیه نمایند زیرا که نسبت بمن که بغیر علم بوده باشد فضل نمیدهد و لازم اعتقاد باهتمام ایشان بعلوم و ترغیب بر آن و آداب آن و آداب عالمان و متعلمان و جمیع تفصیل آن در کتب ائمه معروف و مشهور است بتطویل نمینمائیم بذکر آن دوم ترک افتخار بپدران و عدم اعتداد بآن نسب از غیر اکتساب خود بعلوم دینیه و اعمال محمدیه صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم و در بخاری و غیر آن از کتب حدیث مذکور است که پرسیدند از رسول صلی الله علیه وسلم که اکرم الناس کیست فرمود که اکرم الناس نزد خدا تعالی کسی است که اتقی باشد و ابن جریر و غیر آن روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بدرستیکه خدا تعالی نمی پرسد شما را از حسبها و نسبهای شما در روز قیامت لیکن از اعمال شما پرسد ان اکرمکم عند الله اتقیکم

و امام احمد رحمة الله علیه روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انظر فانک لست بخیر من احمر و
لا اسود الا ان تفضله بتقوی در حال خود نظر کن و ببین که تو بهتر نیستی مگر آنکه به پرهیزگاری بر
دیگران تفضیل نمائی ایضاً امام احمد روایت کرده است که از جمله خطبهٔ آنحضرت که در منا خواند این بود
که فرمود یا ایها الناس ان ربکم واحد وان اباکم واحد لا فضل لعربی علی عجمی ولا لاحمر علی اسود
الا بالتقوی خیرکم عند الله اتقیکم بدرستیکه پروردگار شما یکیست و پدر شما یکیست یعنی از نسل آدم اید عربی را
با عجمی هیچ زیادتی ندارد مگر بتقوی و پرهیزگاری بهترین شما نزد خدا تعالی پرهیزگارترین شما است
و طبری و قضاعی و غیر آن روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من ابطأ به عمله لم
فلم ینفعه به نسبه کسیکه پس انداخت او را عمل سیئه یا آنکه تاخیر کرد وی عمل نیک در روز قیامت شرافت
نسب نفعی باو نخواهد رسانید و او را پیش نخواهد انداخت و در مسلم آنچه مشابه از جملهٔ حدیثیست
طولانی ایراد کرده و در همین قبل ازین مذکور ساختیم که پیغامبر صلی الله علیه وسلم تخصیص داد اهل بیت
خود را بترغیب بتقوی و خشیت خدا تعالی و تحذیر فرمود ایشان را که هیچ یک از ایشان در روز قیامت
بآنحضرت نفع نخواهد بود مگر بتقوی و آنکه اختیار نکنند دنیا را برای آخرت مغرور بنسب و آنکه اولیای
آنحضرت متقیانند هر کس که باشند و در کتب تاریخ مسطور است که زید بن حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه که یکی
از خلفای بنی عباس بود خروج کرد و مامون بر وی ظفر یافته او را گرفته نزد برادرش علی بن
موسی الرضا فرستاد و علی بن موسی وی را توبیخ و سرزنش کرد که از آنجمله این بود که گفت که آیا اگر
تو خون مردم بریزی و راهها را مخوف سازی و مال مردم بناحق گیری فردا قیامت چه جواب
خواهی داد مگر احمقان اهل کوفه ترا مغرور ساختند دیگر آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فاطمه را گفت
ان فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار یعنی بواسطهٔ عصمت و پاکدامنی فاطمه خدای
تعالی حرام گردانید ذریت وی را بآتش و این در باب حضرت این شریفین طیبین حسن و حسین است
که از بطن مبارک وی بیرون آمده اند و مخصوص بایشان تنها است نه از برای من و تو بجهت آنکه
سهو کنند که ایشان مرتبه یافتند مگر بطاعت خدا تعالی و اگر تو چنان خواهی که بمعصیت حاصل کنی
آنچه ایشان بطاعت حاصل کردند پس قوم کجا ام نزد خدا تعالی از ایشان گرامی تر باشد انتهی
پس تامل کن درین کلام عظیم الموقع که از بندگان اهلبیت مگر صادر شده تا مغرور نشوی بنسب و باز
گردی بخدا تعالی از آنچه پدران و بزرگان اهلبیت بر آن بوده اند در زهد و تقوی و عبادت و
تحصیل علوم سنیه و تزکیه نفس و احوال و خوارق جلیه اقتدا بایشان کن تا نجات یابی اللهم احشرنا

فی زمرة المتعلقین باجلادهم والمنادین باذاهم امین یا رب العالمین و ابونعیم از محمد بن
موسی علی الرضا رضی الله عنهما روایت کرده اند که وی را سوال کردند از حدیث ان فاطمة احصنت
فرجها الخ که حالا مذکور شد گفت از پدر خود شنیدم که گفت این حدیث مخصوص بحضرت امام حسن
و حسین رضی الله عنهما است و مرویست که زید بن علی بن الحسین ابن باقی که اراده خروج داشت به پدر خود
علی زین العابدین مشورت کرد و پدر وی را نهی کرده گفت میترسم که کشته شوی و در ظهر کوفه ترا
بدار زنند که هیچ یک از ولد فاطمه خروج نکند بر یکی از سلاطین قبل از خروج سفیانی مگر آنکه کشته
شود آخر الامر چنان شد که پدرش گفته بود چنانچه در همین باب قصه او بیان کردیم و امام احمد و غیر آن روایت
کرده اند حدیثی که حاصل آن حدیث اینست که پیغامبر صلی الله علیه وسلم وقتیکه از سفر می آمد بخانه حضرت
فاطمه رض تشریف می برد و مکثی تمام نزد وی مینمود و نوبتی فاطمه رض دو دست برنجن از نقره و گردن بند
و دو گوشواره ساخته بود و پرده بر در خانه آویخته بود چون رسول صلی الله علیه وسلم از سفر آمد نزد
فاطمه رفت باز بیرون آمد و آثار غضب بر ناصیه مبارکش مشاهده شد تا وقتیکه بر منبر نشست آنگاه
فاطمه رض یافت که غضب آنحضرت بواسطه حلیه است بنا برین جمیع آنها نزد آنحضرت رض فرستاد
که در راه خدا جل و علا صرف کند آنحضرت صلعم فرمود کرد آنچه می بایست کرد پدر و مادر فدای او باد
و سه مرتبه این لفظ را مکرر ساخته گفت دنیا از محمد و آل محمد نیست اگر دنیا در خیر برابر می بال جناح پشه
میکرد نزد خدا تعالی شربتی از آب کافری را نچشانیدی پس آنگاه برخاست و نزد فاطمه رض آمد و ایضا امام
احمد در روایت خود یاد کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم ثوبان را امر فرمود که این حلیه بدست
بعضی از اصحاب بدهد و قلاده از عصب و دو دست برنجن از عاج جهت فاطمه رض خرید نماید و فرمود که
این جماعت اهل بیت من اند نمیخواهم که ایشان طیبات خود را در حیات دنیا بخورند مترجم گوید که در لفظ عصب
که درین حدیث واقع شده چند قول است و در نهایه جزری نقل آنها کرده میگوید که خطابی در معالم
آورده که اگر عصب برد یمانی نباشد دیگر نمیدانم که چه خواهد بود و گمان آن ندارم که قلاده از
برد یمانی کرده باشند و ابو موسی گفته که نزد من است که روایت عصب است بفتح صاد و آن اطناب
مفاصل حیوانات است احتمال دارد که عصب از بعضی حیوانات طاهره قطع کرده متشابه بجواهر ساخته
باشند بعد از آنکه خشک شده قلاده از آن میکرده باشند و هرگاه که جایز میدارند که از استخوان
سلحفاة که دابه ایست اسوده میساخته باشند ممکن است که از عصب امثال آن قلاده ساخته باشند
ابو موسی گفته که بعضی از اهل یمن گفتند که عصب از دابه بحری است که آنرا فرس فرعون میگویند

آراسته به جواهر ساخته و رقلاده میکنند و دسته کارد و غیر از آن میسازند و رنگ آن سفید است
والله تعالی اعلم بحقیقته لیس الحال لکن در حدیث مذکور ظاهر روشن گردد که این کمالات و حالات
را میسر نمیشود مگر آنکه متحلی گردد بزهد و ورع و تقوی و تعب و مشقت در طاعت و عبادت و متخلی
شود از سائر ضلالات و زلات و در جمیع احوال محبت دنیا و نفع بدان فایده نیست که ریشه
منابع نقائص و لهذا قبل ازین روایت کرده ایم که وی دنیا را سه طلاق داده بود بی آنکه
وی را رجعت نماید چنانچه از وی رضی الله عنه مرویست که گفت این ردای که پوشیده ام رفعه بر رفعه
چندان دوخته ام که مرا از آن خیاطی که میدوزد شرم آید که دیگر امر بدوختن آن نمایم سلوم
تعظیم و توقیر صحابه پیغامبر صلی الله علیه و سلم است زیرا که آنحضرت بهترین امم سابقه اند بشهادت قوله
تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس و این امت اند بشهادت قول خیر القرون قرنی و در اول
این کتاب احادیث داله بر فضل و کمال و وجوب محبت ایشان و برائت ایشان از جمیع نقائص و جهالات
مذکور شد و اگر خدا تعالی اراده توفیق هدایت کسی دارد مطالعه احادیث چشمهای او را روشن ساخته
اعتقاد فاسده او را در باب اصحاب کبار بصحت و سداد مبدل میگردانند و متابعت سواد اعظم
ازین امت که اهلسنت و جماعت اند نماید و مخالفت اهل بدع و اهوای و حمق و جهالت بر خود
لازم و واجب میداند چهارم آنکه آنچه در روز عاشورا بحسین بن علی رضی الله عنه رسید چنانچه تفصیل
آن بعد ازین خواهد آمد نبود مگر شهادتی که دال است بر مزید رتبت و رفع درجه آنحضرت نزد
پروردگار و الحاق وی بدرجه آبا از اهلبیت مطهر خود پس باید که اگر کسی آن روز مصیبت دریابد
سزاوار است که در آن روز مشغول نشود مگر بصوم و طاعت و عبادت و استرجاع بنا بر امتثال امر و نهی
الهی تا مستحق شود بآن مغفرت و رحمت نامتناهی کما قال الله تعالی و بشر الصابرین الذین اذا
اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و
اولئک هم المهتدون و بشارت ده صبر کنندگان را آنانکه چون برسد ایشان را حادثه و بلیتی از
جوع و خوف و نقص اموال و انفس قالوا انا لله و انا الیه راجعون صابران وقت وقوع مصیبت گویند
ما بنده از آن خداوند جهانیم و بالسوی حق گروندگانیم و این اقرار است بانقیاد حکم و قضا
و اعتراف است بعبودیت و ذریعه از اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة آن گروه که در
مصیبتها رجوع بکلمه استرجاع نمایند بر ایشان است مغفرتها از پروردگار ایشان و رحمتهای که
بهشت و سیم بهشت است و اولئک هم المهتدون و آنکسان ایشانند نه غیر ایشان راه یافتگان

برضا و تسلیم تا که استرجاع موجب ثواب عظیم است از عمر رض که در وقت خواندن این آیت نعم العدلان و نعم العلاوة یعنی صلوات و رحمت نیکو و هم شکیبایی نیکو یاری است و این آیت نازل نهی شده که حذر نماید و پرهیز داز آنکه در روز عاشورا مشغول شود بنیاحت و حزن و اندوه که بدعت روافض و امثال ایشان است زیرا که این شیوه اخلاص مومنان نیست و الا روز وفات پیغامبر صلے الله علیه وسلم اولی و انسب بودی باین اعمال و باید که پرهیزد و حذر کند از آنکه در آن روز مشغول شود به بدعت نواصب و متعصب بر اهل بیت و جهال که مقابله کنند فاسد را بفاسد و بدعت را به بدعت و اظهار فرحت و سرور مینمایند و آن روز عید خود میسازند و اظهار زینت می نمایند و جامهای نو میپوشند و سرمه میکشند و توسع در نفقات و طبخ اطعمه و حبوب که خارج از عادات یومیه ایشان است نصب مینمایند و اعتقاد ایشان اینست که سنت عمل مینمایند و حالانکه سنت ترک جمیع اینها است زیرا که در ینباب چند معتمد علیه حدیثی صحیح اصلا وارد نشده چنانچه سوال کرد از بعضے ائمه حدیث و فقه که در باب کحل و غسل و حنا و طبخ حبوب و لبس حریر و اظهار سرور در روز عاشورا چه میگوئید جواب داوند که در ینباب اصلا حدیثی وارد نشده از رسول صلے الله علیه وسلم و از هیچ یک اصحاب آنحضرت صلعم نیز چیزی بنظر رسیده و هیچ یک از ائمه مسلمین و نه از ائمه اربعه و نه از غیر ایشان این اعمال را مستحب داشتند و در کتب معتبر نیز حدیثی صحیح و نه ضعیف اصلا ایراد نکرده اند و آنچه گفته اند که هر که روز عاشورا سرمه کند تا سال آینده رمد نخواهد دید و اگر غسل کند مریض نخواهد شد تا تمام سال و خدا تعالی بروی توسع فرماید و امثال این مثل فضل نماز درین روز و آنکه توبه آدم علیه السلام درین روز بود و استوای کشتی نوح علیه السلام بر جودی و نجات ابراهیم از آتش و فدای اسماعیل ع بگوسپند و رد یوسف بر یعقوب علیهما السلام و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی نبینا محمد و آله و اصحابه اجمعین درین روز بود و جمیع اینها اکاذیب ساختهٔ موضوع است مگر توسع بر عیال لیکن در سند این حدیث کسی است که علما در باب وی سخن دارند پس جماعت نواصب بواسطه جهل و تعصب این روز را عید گرفته و سنی السنه اند و جماعت روافض بسبب رفض و مکابره و عناد این روز را ماتم عید اند و حال آنکه هر دو فرقه مخطی اند و مخالف سنت اند کذا ذکره بعض الحفاظ و حاکم تصریح کرده است که سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعت است با آنکه حدیث من اکتحل بالاثمد یوم عاشوراء لم یرمد عینه ابدا روایت کرده لیکن گفته که این حدیث منکر است و لهذا ابن جوزی از غیر این طریق در موضوعات شمرده مجد الدین ....

طریق حاکم

بغوی و حاکم روایت کرده است که سائر احادیث در فضل عاشورا مثل فضل صلوة در آن روز
و انفاق و حنا نهادن و روغن مالیدن و سرمه کشیدن و طبخ حبوب و غیر ذلک تمام موضوع است
و مفتری است غیر حدیث فضل صوم ایضاً ابن قیم تصریح کرده است با آنکه حدیث سرمه کشیدن و خضاب
بستن و خوشبوی بکار بردن در روز عاشورا از وضع کذابین است و کلام در باب کسی است
که آن روز را مخصوص سازد به سرمه کشیدن و غیر ذلک و آنچه ابن قیم گفته که حدیث توسع در روز عاشورا
اصلی ندارد واقعی است زیرا که شیخ الاسلام زین الدین عراقی در امالی از طریق بیهقی روایت
کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هر کس که توسع بر اهل و عیال خود کند در روز عاشورا خدا تعالی در تمام
سال او را توسعه و فراخی در رزق کرامت فرماید و عراقی بعد از روایت حدیث گفته این حدیث است
که در اسناد آن لین است لیکن در صحیح ابن حبان این حدیث از طریق دیگر هست که ابو الفضل محمد بن
ناصر آنرا تصحیح کرده لیکن در روایت او زیادة منکر هست و ظاهر کلام بیهقی در السنن بر آنکه توسع حسن
است برای غیر ابن حبان نیز زیرا که از چند طریق از جماعتی از اصحاب
مرفوعاً روایت کرده بعد از آن گفته که این اسانید اگر چه ضعیف اند لیکن هرگاه بعضی ازین اسانید
با بعضی دیگر منضم سازیم احداث قوتی میکند اما انکار ابن قیم . . . که در باب توسعه روز
عاشورا خبر از پیغامبر صلی الله علیه وسلم وارد نشده و هم سنت چنانکه و آنچه امام احمد گفت که این حدیث
ضعیف است یعنی لذاته صحیح نیست پس نفی این معنی نمیکند لغیره حسن باشد و صلاحیت دارد که حجت
باشد چنانکه در علم حدیث مبین شده است سزاوار است که هر کس را بر نسبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
غیرتی بوده باشد بقدر وسع و طاقت ضبط آن نماید تا مردم بغیر حق خود را با آنحضرت منسوب
نسازند اگر چه انساب اهل بیت نبوی علیه السلام همیشه محفوظ بوده است مثل اوائل ایام انساب ایشان که
با آن متمیز بودند از عوام الناس محفوظ بوده است از آنکه دعوی کنند جهال و لئام و خدا تعالی در هر زمانی
کسی را ملهم ساخته است از ایشان که بار تصحیح انساب و تفاصیل آن بقیام نماید خصوصاً انساب طالبین و
مطلبین و لهذا اصطلاح چنین واقع شده است که مخصوص سازند ذریة فاطمه طاهره را از میان اشراف
مثل عباسین و جعافره با آنکه لباس سبزی پوشیده باشند از جهت اظهار مزید شرف ایشان و
سبب این چنانچه بعضی علما گفته اند که مامون عباسی چون خواست که امر خلافت را در بنی فاطمه مقرر دارد
چنانکه بعد ازین در ذکر علی خواهد آمد که مامون اراده آن داشت که علی جواد را ولی عهد خود سازد
بنا برین علامت سبز از برای ایشان قرار داد و لباسی سبز از برای ایشان قرار داد و لباسی

برایشان پوشانید زیرا که لباس سیاه شعار بنی عباس بود ولباس سفید شعار دیگر مسلمانان بود
که در ایام جاهلیت ترجمبات ومانند آن می پوشیدند ولباس سرخ در تحریم آن اختلاف بود
در اواخر لباس زرد شعار یهود شده بود وباز مامون ازین عزیمت خود را برطرف ساخته و
خلافت بر بنی عباس کرد وعلامات سادات فاطمیه بحال خود باقی ماند لیکن اختصار کردند از
پوشیدن لقطعه از لوجامه سبز که بر عمامه خود می بستند باز آن برطرف شد تا اواخر قرن ششم ودر سنه
ثلاث وسبعین وسبعمائة سلطان اشرف شعبان بن حسن بن ناصر بن محمد بن قلاوون باز امر کرد که سادات
ممتاز باشند از مردم بآنکه عصائب سبز بندند بر عمامه چابر ایند ولیسی در بنیاب شعر گفته شعر
جعلوا لابناء الرسول علامة + ان العلامة شان من لم یشهر + نور النبوة فی کریم
وجوههم + یغنی الشریف عن الطراز الاخضر + یعنی قرار نشانه وعلامتی جهت فرزندان
پیغامبر نهاده اند که بآن از سائر ناس ممتاز باشند وحال آنکه علامت از برای کسی ضروریست که مشهور
نبوده باشد واولاد پیغامبر را هیچ علامتی احتیاج نیست وبااین علامتی سبز بتوسط نور نبوت که در
روی ایشان هست از همه کس منفرد وممتاز اند همین علامت ایشانرا کافی هست باز بدانکه در حدیث
نبوی صلی الله علیه وسلم تحذیر عظیم از انتساب بغیر آبا واجداد خود وارد شده اگر کسی این عمل
کند کافر وملعون هست چنانچه در صحیح بخاری مذکور است از ابن عباس رض که رسول صلی الله علیه وسلم
فرموده من انتسب الی غیر ابیه او تولی غیر موالیه فعلیه لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین هر کس که خود را نسبت دهد بغیر پدر خود یا آنکه بنده فرا گیرد مولای غیر مولای خود پس
بر وی است لعنت خدا تعالی وملائکه وجمیع مردم ودر بنیاب احادیث بسیار ومشهور هستند واگر ذکر آنها
کنم سخن بطول انجامد خدا تعالی همه را در پناه خود نگهدارد واز کذب بر خدا تعالی وبر جمیع انبیاء
واولیاء ومحشور سازد ما را از زمره این اهلبیت معظم ومکرم زیرا که ما دوستان آن هستیم وهر کس
که قومی را دوست دارد امید آن هست که حشر او با ایشان باشد بنص صحیح اللهم اجعلنا منهم
بحق محمد وآله الکرام واصحابه العظام کما انعمت علینا بمزید الانعام **فصل دوم** در ذکر
احادیثی که در فضل اهلبیت وارد شده واکثر این احادیث در فصل اول بتقریب آیات مذکور شده
لیکن مصنف میخواهد که احادیث فضائل اهلبیت یکجا بیابی ایراد نماید تا حفظ واستحضار آن آسان
گردد بنا برین بر سبیل تتابع وتوالی درین فصل ایراد واعادت نماید **حدیث اول** روایت
نموده است دیلمی از ابو سعید رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اشتد غضب الله سبحانه وتعالی

من آذانی فی عترتی سخت تر خواهد شد عذاب خدای تعالی بر کسیکه مرا برنجاند در باب اهل بیت و اقارب من
و ایضاً وارد شده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس که دوست دارد درازی عمر را و خواهد
که برخورداری یابد از نعمتی که خدای تعالی بوی عطا فرموده باید که بعد از من در باب اهل بیت من سلوک
نیکو کند و ایشان را دوست دارد چنانچه من ایشان را دوست میدارم و اگر در باب ایشان بعد از
من سلوک نیکو نکند سخن من نشنود عمر او کوتاه گردد و از عقب او هیچ نماند و در روز قیامت محشور
شود بر من حال گوئی که روی او سیاه باشد حدیث دوم مرویست بروایت حاکم از ابوذر
رضی الله عنهما که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها
نجا و من تخلف عنها هلك مثل و شان اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام که هر که بران کشتی سوار شد نجات یافت و هر کس که تخلف ورزید و تقاعد جست
از آن هلاک شد و در روایت حاکم از ابوذر نیز وارد شده باین طریق که مثل اهل بیت مثل کشتی نوح
است هر که بران سوار شد نجات یافت و هر که تخلف ورزید غرق شد حدیث سیوم طبرانی
از ابن عمر رضی روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود اول من اشفع له اهل بیتی ثم الاقرب
فالاقرب من قریش ثم الانصار ثم من آمن بی و اتبعنی من اهل الیمن ثم من سائر العرب ثم
الاعاجم و من اشفع له اولا افضل اول کسیکه شفاعت ایشان کنم اهل بیت من اند پس
کسانیکه نزدیک تر اند بمن از قریش باز انصار باز کسانیکه ایمان بمن آورده اند و تابع من شده اند از
اهل یمن باز سائر عرب باز اهل عجم و هر کس که اول شفاعت از برای وی کنم او افضل است حدیث
چهارم روایت کرده از ابو هریره رضی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود خیرکم خیرکم لاهلی من بعدی
بهترین شما کسی است که بهترین باشد با اهل من بعد از من حدیث پنجم از عبد الله بن ابی اوفی روایت کرده
اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود سألت ربی ان لا ازوج الی احد من امتی ولا یتزوج الی احد من
امتی الا کان معی فی الجنة فاعطانی ذلك طلب کردم از پروردگار خود که جفت نشوم
با کسی از امت خود و جفت نشود کسی از امت من مگر آنکه با من در بهشت باشد پس خدای تعالی
آنرا عطا فرمود یعنی دعای من با اجابت مقرون گشت حدیث ششم مرویست بروایه شیرازی
در القاب از ابن عباس رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود سألت ربی ان لا ازوج
احدا من اهل الجنة ولا اتزوج الا ..... من اهل الجنة و درخواستم از
پروردگار خود که جفت نکنم کسی را مگر آنکه از اهل بهشت باشد و با کسی جفت نشوم مگر کسیکه اهل

بهشت باشد حدیث هفتم مرویست بروایة ابو القاسم بن بشران و دار الخوئی از عمران بن حصین که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود سألت ربی ان لا یدخل احدا من اهل بیتی النار فاعطانی
درخواستم از پروردگار خود که هیچکس از اهل بیت من در آتش دوزخ نرود پس عطای من
فرمود و داد مرا آنچه درخواسته بودم حدیث هشتم مرویست بروایت ترمذی و حاکم از ابن عباس که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود احبوا الله لما یغذوکم به من نعمته واحبونی لحب الله و
احبوا اهل بیتی لحبی دوست دارید خدا را از جهت نعمتی که بر شما ارزانی فرمود و دوست دارید مرا
از جهت دوستی خدای تعالی و دوست دارید اهل بیت مرا بدوستی من حدیث نهم بروایة ترمذی
و حاکم از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من صنع الی اهل بیتی یدا کافأته
علیها یوم القیامة هر کس که بنسبت اهل بیت من احسان و عطای کند در روز قیامت من جزای
آن بآن کس خواهم رسانید حدیث دهم مرویست بروایة خطیب از عثمان رضی الله عنه که
گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من صنع صنیعة الی احد من خلف عبد المطلب فی الدنیا فعلی مکافأته
اذا لقینی هر کس که عطای و احسان بسوی یکی از اولاد عبد المطلب کند پس بر منست که جزای احسان
او رسانم وقتیکه ملاقی من شود در روز قیامت حدیث یازدهم مرویست که روایت کرد ابن عساکر
از علی رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من آذی شعرة من اهل بیتی فقد آذانی فقد
آذی الله هر کس که برنجاند کسی را که بمن نسبت دارد حتی که سر موی من بدو پیوسته باشد بتحقیق مرا
رنجانیده است و هر کس که مرا رنجانیده است خدا را رنجانیده است حدیث دوازدهم روایت کرد
ابو یعلی بن الاکوع که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود النجوم امان لاهل السماء واهل بیتی امان
لامتی ستارها امان و حافظ اهل آسمان اند و اهل بیت من حافظ و امان امت من اند حدیث سیزدهم
روایت کرد حاکم از انس رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود وعدنی ربی فی اهل بیتی
من اقر منهم بالتوحید ولی بالبلاغ ان لا یعذبهم وعده کرد پروردگار من مرا
در باب اهل بیت من که هر کس که از ایشان اقرار بوحدانیت الهی و برسالت من نماید ویرا عذاب
نفرماید حدیث چهاردهم ابن عدی و دیلمی روایت کرد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود اثبتکم
علی الصراط اشدکم حبا لاهل بیتی ولاصحابی ثابت ترین شما بر صراط کسی است که اهل
بیت و اصحاب مرا دوست تر دارد حدیث پانزدهم مرویست بروایة ترمذی از حذیفه رضی الله عنه
که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان هذا ملک لم ینزل الارض قبل هذه اللیلة استاذن

ربه ان یسلم علی و یبشرنی بان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة وان الحسن والحسین سیدا
شباب اهل الجنة این فرشته ایست که پیش ازین گاهی از آسمان بر روی زمین نازل نشده از
پروردگار خود اذن حاصل کرده آمد که سلام کند بر من و بشارت دهد مرا بآنکه فاطمه رض سیده
زنان اهل بهشت است و حسن و حسین هر دو سید جوانان اهل بهشت اند حدیث شانزدهم
مرویست بروایة ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انا حرب
لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم من جنگ خواهم کرد با کسیکه با اهلبیت من جنگ کنند و صلح خواهم
کرد با کسیکه با اهلبیت من صلح کنند حدیث هفدهم ابن ماجه از ابن عباس بن عبد المطلب روایت
کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما بال اقوام اذا جلس الیهم احد من اهل بیتی قطعوا
حدیثهم والذی نفسی بیده لا یدخل فی قلب امرء الایمان حتی یحبهم لله ولقرابتی چیست
قومی را که چون یکی از اهلبیت من با ایشان می نشیند قطع حدیث خود میکنند بآن خدای که جان من
در قدرت اوست که ایمان در دل هیچ مومن داخل نشود تا وقتیکه اهلبیت مرا دوست دارد از جهت
خدای و از جهت قرابتی من حدیث هژدهم احمد و ترمذی از علی رض روایت کرده اند که پیغامبر
صلی الله علیه وسلم فرمود من احبنی واحب هذین واباهما وامهما کان معی فی درجتی یوم
القیامة هر کس که مرا دوست دارد و دو کس را یعنی حسن و حسین را دوست دارد و پدر و مادر ایشان را
دوست دارد باشد با من در درجه من در روز قیامت حدیث نوزدهم ابن ماجه از انس رض
روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود نحن ولد عبد المطلب سادات اهل الجنة انا و حمزة
و علی و جعفر والحسن والحسین والمهدی حدیث بیستم طبرانی از فاطمه رض روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه
وسلم فرمود لکل بنی انثی عصبة ینتمون الیه الا ولد فاطمة فانی انا ولیهم وانا عصبتهم هر کس را از پیغامبران
عصبه است که نسبت بوی درست میکند مگر اولاد فاطمه که ولی ایشان و عصبه ایشانم حدیث بیست و یکم
ایضا طبرانی روایت کرده از ابن عمر رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لکل نبی لبنی ان عصبتهم لابیهم
ما خلا ولد فاطمة فانی انا عصبتهم وانا ابوهم حدیث بیست و دوم مرویست بروایة احمد و حاکم از مسور
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود فاطمة بضعة منی یقبضنی ما یقبضها ویبسطنی ما یبسطها و
ان الانساب تنقطع یوم القیمة غیر نسبی و سببی و صهری فاطمه عضوی است از بدن من هر که دشمن داشته
است او را دشمن داشته مرا و هر کس او را خوشحال ساخته است مرا خوشحال ساخته و جمیع نسب و سبب انقطاع
می یابد در روز قیامت مگر نسب و سبب من حدیث بیست و سوم بروایة ابو یعلی و طبرانی و حاکم از

ابن مسعود روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرموده ان فاطمة احصنت فرجها فحرمها الله و
ذریتها علی النار یعنی بتحقیق که فاطمه پرهیزگار و پاکدامن است پس حرام گردانید خدا تعالی او را و ذریت او را بر
آتش دوزخ و اما احادیثی که در باب قریش وارد شده شامل اهل بیت و جمیع خلفاء اربعه است که ذکر
ایشان گذشت زیرا که تمام ایشان از اولاد نضر بن کنانه اند و آنچه از برای اعم ثابت است از برای
اخص نیز ثابت است بنا برین آن احادیث را مؤخر داشته درین مقام ذکر کردیم بنا بر آن برین تعداد نیز آنها
گفتیم حدیث اهل بیت و چهارم مرویست بروایة شافعی و احمد از عبد الله بن حنطب رضی الله عنهم که
گفت روز جمعه رسول صلی الله علیه وسلم خطبه خواند و گفت یا ایها الناس قدموا قریشا ولا تقدموها
وتعلموا منها ولا تعلموها ای مردمان مقدم دارید قریش را و بر ایشان تقدیم مکنید و تعلیم از ایشان بگیرید
و ایشان را تعلیم مکنید حدیث اهل بیت و پنجم بیهقی از جبیر بن مطعم روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
فرمود یا ایها الناس لا تقدموا قریشا فتهلکوا ولا تخلفوا عنها فتضلوا ولا تعلموها فانهم اعلم
منکم لولا ان تبطر قریش لاخبرتها بالذی لها عند الله تعالی ای مردمان تقدیم بر قریش مکنید که هلاک
خواهید شد باین سبب و مخالفت با ایشان مکنید که باین سبب گمراه شوید و تعلیم ایشان مکنید بلکه از ایشان
تعلیم گیرید چرا که ایشان اعلم اند از شما و اگر خوف این نبودی که قریش تکبر و تفاخر کنند هر آینه خبر میدادم
از آن مرتبه که ایشان را نزد خدا تعالی است حدیث اهل بیت و ششم بخاری و مسلم از جابر رض روایت
کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود الناس تبع لقریش فی هذا الشأن مسلمهم تبع لمسلمهم و
کافرهم تبع لکافرهم والناس معادن خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام اذا فقهوا
مردمان تابع قریش اند در دین مسلمانان تابع مسلمانان قریش اند زیرا که قریش در اسلام بر همه کس
مقدم اند و کفار تابع کفار قریش اند زیرا که قریش اول کسی است که بر دعوت کرده و حقیقة
وجود انسانی مثل کانهای طلا و نقره است چنانچه کانها اگرچه بحسب ظاهر همه یکسان نمایند اما از یکی
یاقوت و از یکی لعل و از یکی آهن بیرون آید اشخاص افراد نیز همچنین صندوقهای سر به مهر اند لیکن
هر چه جسمی است مطلع سر سینها و هر شخص مظهر حکمتی است که در وعای عدل نگنجد و نه میزان عقل آن را
بر سنجد یعنی بنده نفس و اسیر هوا و بعضی در بند دام و دانه دنیا و بعضی فریفته شیء عجیبی بلکه بقید
خذلان مقید و یکی در مسند عرفان موید امید که بیمن اقبال این حقیر را ببارگاه عز و جل لسان [illegible] وجوه
حدیث اهل بیت و هفتم بخاری روایت کرده از معاویه که پیغامبر فرموده ان هذا الامر فی قریش
لا یعادیهم احد الا کبه الله علی وجهه فی النار یعنی این امر خلافت در میان قریش است عداوت [illegible]

کمند هیچکس کر آنکه خدا تعالی او را برزدی در دوزخ اندازد حدیث بیست و هشتم طبرانی از ابن عباس روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود امان لاهل الارض من الغرق القوس وامان لاهل الارض من الاختلاف الموالات لقریش فاذا خالفها قبیلة من العرب صار واحزب ابلیس .
امانی برای اهل زمین از غرق قوس ست وامانی دیگر برای زمین از اختلاف موالات دوستی قریش ست وقریش اهل دین را پس هر گاه مخالفت کند ایشان را قبیله از عرب آن قبیله لشکر شیطان خواهد بود وقوس مشهور بقوس قزح ست ووجه تسمیه بقوس قزح آنست که اول چیزی بود در جاهلیت بر قزح ارتفاع جبلی بمزدلفه دیده شد یا آنکه قزح مشتق از تقزیح بمعنی تحسین وقزح اسمیست از اسماء شیطان زیرا که شیطان معاصی را تحسین وتزئین میدهد در نظر مردم واز عجیبست که علماء گفته اند قوس قزح مگوئید زیرا که قزح شیطان است ولیکن گوئید قوس الله واین قوس علامتی است میان خدا تعالی ومیان نوح علیه السلام وامان اهل زمین است حدیث بیست ونهم ابن عزوه العبید روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود احبوا قریشا فان من احبهم احبه الله دوست دارید قریش را بدرستیکه هر که ایشان را دوست دارد خدا تعالی او را دوست دارد حدیث سی ام روایت کرده مسلم وترمذی وغیر ایشان از واثله که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله اصطفی کنانة من بنی اسماعیل واصطفی کنانة قریشا واصطفی من قریش بنی هاشم بدرستیکه خدا تعالی برگزید کنانه را از اولاد اسماعیل وبرگزید قریش را از کنانه وبرگزید بنی هاشم را از قریش وبرگزید مرا از بنی هاشم ودر روایت دیگر آنکه فرمود بدرستیکه خدا تعالی برگزید از اولاد آدم ابراهیم را وخلیل خود ساخت وبرگزید از اولاد ابراهیم اسماعیل را باز از اولاد اسماعیل برگزید نزار را باز از قبیله نزار برگزید مضر را باز از مضر کنانه برگزید باز از کنانه قریش را برگزید باز از قریش بنی هاشم را برگزید باز از بنی هاشم عبد المطلب را برگزید باز برگزید مرا از عبد المطلب حدیث سی ویکم روایت کرد احمد بسند جید از عباس رضی الله عنه که گفت پیغمبر شریف صلی الله علیه وسلم فرمود منم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیر خلقه وجعلهم فرقتین فجعلنی فی خیر فرقة وخلق القبائل فجعلنی فی خیر قبیلة وجعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا فانا خیرکم بیتا وانا خیرکم نسبا بدرستیکه خدا تعالی آفرید خلق را ومرا بهترین خلق خود ساخت وگردانید ایشان را دو فرقه ومرا در نیک فرقه گردانید وایشان را ساخت قبیله ها ومرا در نیک قبیله گردانید وگردانید ایشان را خانهای ومرا در نیک خانه بیافرید پس من بهترین شما هستم از روی خانه واز روی نسب حدیث سی ودوم احمد ومحاملی

ومخلص فرمبی و غیر ایشان از عایشه صدیقه رضی روایت کرده اند که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که جبرئیل گفت قلبت مشارق الارض ومغاربها فلم اجد رجلا افضل من محمد صلعم و قلبت الارض مشارقها ومغاربها فلم اجد بنی اب افضل من بنی هاشم مشرق و مغرب عالم را بگردیدم و تفحص نمودم پس نیافتم در روی زمین مردی افضل از محمد صلی الله علیه وسلم وهمچنین مشرق و مغرب را تقلیب کردم نیافتم اولاد هیچ پدری افضل از بنی هاشم در روی زمین حدیث سیوم احمد و ترمذی و حاکم از سعد روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ومن یرد اهانة قریش اهانه الله سبحانه وتعالی هر کس که اهانت و خواری قریش خواهد خدا تعالی او را اهانت فرماید حدیث سی و چهارم احمد و مسلم از جابر رضی روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود والناس تبع لقریش فی الخیر والشر مردمان تابع قریش اند در خیر و شر حدیث سی و پنجم احمد از ابن مسعود روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود یا معشر قریش فانکم اهل هذا الامر مالم تعصوا الله فاذا عصیتموه بعث الله علیکم من یلحیکم کما یلحی القضیب من هذه الشجرة ای گروه قریش شما اهل امر خلافت و ریاست باید تا دام که عصیان نورزید و هر گاه که عصیان ورزید پس برانگیزد خدا تعالی بر شما کسی که پوست از اعضای شما جدا کند چنانچه پوست از این شاخ جدا شد یعنی مخاصمه و مجادله کند با شما و ملک انتزاع نماید از دست شما حدیث سی و ششم احمد و مسلم روایت کردند از معاویه که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان هذا الامر فی قریش لا یعادیهم احد الا اکبه الله فی النار ما اقاموا الدین بدرستیکه این امر خلافت درمیان قریش خواهد بود هیچکس با ایشان عداوت نورزد مگر آنکه خدا تعالی او را بر رو در دوزخ اندازد تا وقتیکه قریش دین خود را بر پای دارند حدیث سی و هفتم احمد و نسائی و ضیا از انس رضی روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود الائمة من قریش ولهم علیکم حق ولکم مثل ذلک ما ان استرحموا رحموا وان استحکموا عدلوا وان عاهدوا وفوا فمن لم یفعل ذلک منهم فعلیه لعنة الله والملئکة والناس اجمعین لا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا امامان از قریش اند و ایشان راست بر شما حقی و شما راست بر ایشان مثل آن تا وقتیکه طلب رحم از ایشان کنند رحم آرند و اگر حکم از ایشان طلب کنید عدل نمایند و اگر عهد کنند بعهد خود وفا کنند پس اگر کسی از ایشان باین مذکورات عمل نکند بر وی لعنت خدا تعالی و فرشتگان و آدمیان جمیعا و خدا تعالی از وی فریضه و نافله قبول نخواهد کرد حدیث سی و هشتم مرویست بروایت طبرانی از جابر بن سمره که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود یکون من بعدی اثنا عشر امیرا کلهم من قریش بعد از من دوازده

امیر خواہند بود کہ ہمہ ایشان از قریش باشند حدیث سی و نہم مرویست بروایت حسن بن سفیان کہ پیغامبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم اعطیت قریش ما لم یعط الناس اعطوا ما امطرت به السماء وما جرت به الانهار وما سالت به السیول این حدیث مجملست تفصیل و ترجمہ این در حدیث چہل و چہارم بعد ازین خواہد آمد انشاء اللہ تعالی حدیث چہلم خطیب و ابن عساکر از ابو ہریرہ رض روایت کردہ اند کہ پیغامبر صلے اللہ علیہ وسلم فرمود اللهم اهد قریشا فان عالمها یملأ طباق الارض علما اللهم کما اذقتهم عذابا فاذقهم نوالا خدایا ہدایت دہ قریش را بدرستیکہ عالم قریش پر سازد روی زمین را از علم بار خدایا ہمچنانکہ عذاب خود چشانیدی ایشانرا نعمتہای خود با ایشان بچشان و این عالم شافعیست چنانچہ احمد و غیر او از علمای گفتہ اند زیرا کہ کسی را نمیدانند کہ علم دیگری از قریش مثل علم شافعی در آفاق منتشر شدہ حدیث چہل و یکم مرویست بروایت بیہقی و حاکم کہ پیغامبر صلے اللہ علیہ وسلم فرمود الائمة من قریش ابرارها امراء ابرارها وفجارها امراء فجارها وان امرت علیکم قریش عبدا حبشیا مجدعا فاسمعوا له واطیعوا ما لم یخیر احدکم بین ..... اسلامه وضرب عنقه فان خیر بین اسلامه ای ترکه وضرب عنقه فلیقدم عنقه امامان از قریش اند نیکان قریش امیران اند بر نیکان و بدان قریش امیران اند بر بدان و اگر امیر سازند بر شما عبدے حبشی مقطوع الاطراف را باید کہ سخن او بشنوید و اطاعت او نمائید با و امیکہ مخیر نسازد کسی را از شما در میان ترک اسلام و گردن زدن خود پس باید کہ پیش آرد گردن خود را حدیث چہل و دوم مرویست بروایت احمد و غیر او کہ نبی صلے اللہ علیہ وسلم فرمود انظروا قریشا فخذوا من قولهم وذروا من فعلهم یعنی بنگرید بجانب قریش پس فرا گیرید قول ایشانرا و بگذارید فعل ایشانرا یعنی اگر موافق شرع نباشد حدیث چہل و سیوم مرویست بروایت بخاری و حاکم و بیہقی از ام ہانی رض کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود فضل الله تعالی قریشا بسبع خصال لم یعطها احد قبلهم ولا یعطها احد بعدهم فضل الله قریشا انی منهم وان النبوة فیهم وان الحجابة فیهم وان السقایة فیهم ونصرهم علی الفیل وعبدوا الله عشر سنین لا یعبده غیرهم وانزل ..... فیهم سورة من القرآن لم یذکر فیها احد غیرهم لایلاف قریش تفضیل داد خدا تعالے قریش را بر دیگران بہفت خصلت کہ ہیچکس را پیش از ایشان و بعد از ایشان نداد تفضیل قریش باین داد کہ من از ایشانم و نبوت در میان ایشانست و حجابت حرم و سقایہ چاہ زمزم در میان ایشانست و نصرت داد ایشانرا بر اصحاب فیل و بندگی خدا تعالے کردند و در شان ایشان سورتے از قرآن مجید نازل ساخت کہ ذکر کسے

دیگر در آن سورت نفرمود یعنی سورهٔ لایلاف قریش و در روایت طبرانی آنست که خدا تعالی تفضیل قریش را بر دیگران بهفت خصلت داد آنکه ده سال عبادهٔ خدا تعالی کردند و غیر ایشان درین سال کسی دیگر عبادت نکرده و آنکه نصرت ایشان داد روز فیل در حالتیکه مشرکان بودند و آنکه سورهٔ از قرآن مجید در شان ایشان نازل ساخت که هیچکس از عالمیان و اهل نبود در آن و آن سورهٔ لایلاف قریش و آنکه نبوت و خلافت و حجابت و سقایه در میان ایشان است

فصل سیوم در احادیثی که وارد شده اند در شان بعضی از اهلبیت مثل فاطمه و اولاد وی رضوان الله علیهم چون اکثر احادیث مذکوره درین فصل قبل ازین مذکور شد اکتفا بترجمه نمود

حدیث اول روایت کرد ابوبکر از غیلانیات از ابو ایوب که پیغمبر فرمود که زمانیکه قیامت قائم شود منادی ندا کند از بطنان عرش یعنی اهل قیامت تمام و جمیع سرهای خود را پیش اندازید و چشمها بهم بندید تا که فاطمه بنت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بر پل صراط گذر کند انگاه با و هفتاد هزار جاریه از حور العین بگذرند مثل گذشتن برق

حدیث دوم ایضاً از ابو هریره رض روایت کرد که پیغامبر فرمود که در روز قیامت منادی ندا کند از وسط عرش که ایها الناس چشم بهم کنید تا فاطمه بنت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بگذرد و سوی بهشت رود

حدیث سیوم مرویست بروایت احمد و بخاری و مسلم و ابوداود از مسور بن مخرمه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنی هاشم بن مغیره اذن از من طلبیدند که دختر خود را بعلی بن ابیطالب نکاح کنند و حالانکه من اذن نمیدهم مگر آنکه ابن ابیطالب اراده آن کند که دختر مرا طلاق دهد و نکاح دختر ایشان کند بدرستیکه فاطمه بضعه از من است و پارهٔ ذات من و می رنجاند مرا آنچه او را می رنجاند

حدیث چهارم مرویست بروایت بخاری و مسلم از فاطمه رض که رسول صلی الله علیه وسلم مرا فرمود که جبرائیل علیه السلام هر سال یکبار معارضه و مقابله قرآن با من میکرد و درین سال دو بار مقابله قرآن با من کرد گمان ندارم مگر آنکه اجل من رسیده است و بدرستیکه تو اول کسی از اهلبیت من بمن ملحق خواهی شد پس بپرهیز و جانب خدا را نگهدار و صبر کن که من نیکو سلف خواهم بود برای تو

حدیث پنجم احمد و ترمذی و حاکم از ابن زبیر رض روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که فاطمه بضعه است از من ایذای میرساند مرا آنچه او را ایذا میرساند و در تعب می اندازد مرا آنچه او را در تعب می اندازد

حدیث ششم بخاری و مسلم روایت کردند از فاطمه رض که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم دوست ترین من بسوی من از اهل من فاطمه است

حدیث هفتم مرویست بروایت حاکم از ابو سعید که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم فاطمه سیده نساء جنت است الا مریم بنت عمران

حدیث نهم

بر دوستی نگہ کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود علی را رض کہ فاطمہ دوست ترست نزد من از تو و تو عزیزی
بر من از وی حدیث نہم مرویست بروایۃ احمد و ترمذی از ابو سعید و بروایت طبرانی از عمر و از
علی و از جابر و از ابو ہریرہ و از اسامہ بن زید و از براء بن عازب و بروایۃ ابن عدی از ابن مسعود
رضوان اللہ عنہم کہ پیغامبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ حسن و حسین سیدان جوانان اہل جنت اند
و خواہند بود حدیث یازدہم مرویست بروایۃ ابن ماجہ و حاکم از ابن مسعود کہ پیغامبر فرمود
صلی اللہ علیہ وسلم کہ این دو پسر حسن و حسین سیدان جوانان اہل جنت اند و پدر ایشان بہتر از ایشان
ہست حدیث دوازدہم مرویست بروایۃ احمد و ترمذی و نسائی و ابن حبان از حذیفہ
رض کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود آیا ندیدی آن شخص را کہ قبل ازین عارض من شد فرشتہ بود
از فرشتگان کہ قبل ازین ہرگز بر زمین نیامدہ بود اذن از پروردگار خود
خواستہ بود کہ سلام کند بر من و بشارت دہد مرا باینکہ حسن و حسین سید جوانان
اہل بہشت اند و آنکہ فاطمہ پوشیدہ زنان اہل بہشت است حدیث سیزدہم طبرانی از فاطمہ رض
روایت کرد کہ پیغامبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ اما حسن مرا و رست ہیبت و سروری من حدیث
چہاردہم ترمذی از ابن عمر رض روایت کرد کہ نبی محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ حسن
و حسین دو ریحان من اند در دنیا حدیث شانزدہم مرویست بروایۃ ترمذی و طبرانی از اسامہ
بن زید کہ فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہذان یعنی حسن و حسین پسران من اند و پسران دختر من اند بار خدایا
من ایشان را دوست دارم پس دوست دار ایشان را و دوست دار کسی را کہ ایشان را دوست دارد حدیث
ہفدہم مرویست بروایۃ احمد و اصحاب سنن اربعہ و ابن حبان و حاکم از بریدہ کہ پیغامبر فرمود صلی اللہ
علیہ وسلم صدق اللہ و صدق رسول اللہ انما اموالکم و اولادکم فتنۃ خدا تعالی و رسول او راست
گفتہ اند کہ جز این نیست کہ اموال و اولاد شما فتنہ است من نظر کردم باین دو میان یعنی حسن و حسین کہ
می آیند پای ایشان می لغزد پس نتوانستم کہ دیگر حدیث خود را قطع نمودہ بر داشتم ایشان را حدیث
ہژدہم ابو داود از مقدام بن معدیکرب روایۃ کرد کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ہذا منی
والحسین من علی یعنی حسن از منست و حسین از علی حدیث نوزدہم مرویست بروایۃ بخاری و ابو یعلی
و ابن حبان و طبرانی و حاکم از ابو سعید کہ پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ حسن و حسین سید شباب اہل جنت
اند مگر دو کس کہ پسران خالہ یکدیگر اند عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا علیہما السلام و فاطمہ سیدہ
النساء اہل جنت ہست الا مریم حدیث بیستم احمد و ابن عساکر از مقدام بن معدیکرب روایۃ کرد

این دو پسر من دو ریحان اند از دنیا

اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که حسن از منست و حسین از علی حدیث بیست و یکم
مرویست بروایة طبرانی از عقبه بن عامر که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم حسن و حسین دو گوشوارهٔ
عرش اند و معلق نیستند حدیث بیست و دوم مرویست بروایت احمد و بخاری و ابو داود و
نسائی از ابی بکره که پیغامبر گفت صلعم بدرستیکه این پسر من حسن سید است و امید آنست که خدا تعالی
بسبب وی صلح اندازد میان دو لشکر عظیم از مسلمانان حدیث بیست و سیوم مرویست بروایت
بخاری در ادب مفرد و ترمذی و ابن ماجه از ابو یعلی ابن مره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که حسین از من است و من از وی ام خدا او را دوست داشته است هر کس که حسین را دوست داشته است
حسن و حسین دو سبط اند از اسباط قال فی النهایة سبط من الاسباط ای امة من الامم است و در خبر
و در حدیثی دیگر حسن و حسین دو سبط رسول الله صلی الله علیه وسلم اند یعنی دو طائفه اند و دو قطعه اند
از آنحضرت صلی و بعضی گفته اند که اولاد بنات است حدیث بیست و چهارم ترمذی از ابن عمر روایت
کرد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود دوست ترین اهل بیت نزد من حسن و حسین است حدیث بیست و
پنجم مرویست بروایة احمد و حاکم و ابن ماجه از ابو هریره که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم که هر کس که حسن
و حسین را دوست دارد مرا دوست داشته است هر کس که ایشان را دشمن دارد مرا دشمن داشته است
حدیث بیست و ششم روایت کرد ابو یعلی از جابر که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس که خوش
میسازد او را که نظر کند بسید جوانان اهل جنت باید که نظر کند بحسن حدیث بیست و هفتم مرویست
بروایة بغوی و عبد الغنی در ایضاح از سلمان رض که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم هارون علیه السلام
دو پسران خود را شبر و شبیر نام کرد و من پسران خود را حسن و حسین نام کردم چنانچه هارون پسران خود را
نام کرد و ابن سعد از عمران بن سلیمان روایة کرد که حسن و حسین دو اسم اند از اسمای اهل بهشت
و عرب در زمان جاهلیت کسی را باین دو اسم مسمی نساختند حدیث بیست و هشتم ابن سعد و طبرانی
از عائشه رض روایت کردند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که جبرائیل ع خبر داد مرا که پسر من حسین کشته
خواهد شد و بعد از ان ... خاک آن زمین نزد من آورد و خبر داد مرا که در آن زمین خوابگاه او خواهد
گشت حدیث بیست و نهم مرویست بروایت ابو داود و حاکم از ام فضل بنت حارث که پیغامبر فرمود صلی
الله علیه وسلم جبرائیل نزد من آمد و خبر داد مرا که امت من پسر من حسین را خواهند کشت و خاک سرخ
از ان زمین که مقتل حسین است نزد من آورد و احمد روایت کرد که پیغامبر فرمود فرشته نزد
من آمد که قبل ازین نزد من نیامده بود و گفت که این پسر تو حسین کشته خواهد شد اگر خواهی

کہ خاک آن زمین کہ مقتل وی است بتو نمایم تا وی گوید بعد از آن خاک سرخ بیرون آورد و حدیث
سی ام بغوی در معجم بحدیث انس روایت کرده که فرشته که موکل باران است از خدای تعالی اذن
خواست که بزیارت پیغمبر بیاید پس بیامد و در آن روز نوبت ام سلمه بود و آنحضرت ع گفته بود که
در دروازه خانه را من نگاهداری تا کسی درنیاید که هیچکس در نیاید ناگاه ام سلمه بر در دروازه بود که حسین ع آمد و خود را
الله علیه و سلم انداخت و آنحضرت او را نشانیده بر ورقبه او را بوسه داد آنگاه فرشته گفت ای رسول
الله دوست داری حسین را آنحضرت ع فرمود بلی او را دوست میدارم آن فرشته موکل گفت که
زود است که امت تو او را خواهند کشت اگر میخواهی ترا مکان مقتل او بنمایم و بعد از آن آن
مکان را بنمود و مشتی از آن خاک سرخ آورد و ام سلمه آن را در جامه خود بست ثابت گوید ما که در آن وقت
میگفتیم که آن زمین کربلاست ایضا ابو حاتم حدیث در صحیح خود روایت کرده و احمد مانند این نیز
روایت کرده و عبدالله بن احمد نیز حدیث را روایت کرده اند لیکن درین روایت مذکور است که آن
فرشته جبرائیل ع بود پس اگر بصحت رسید محتمل است که در واقعه بوده باشد که آن فرشته بود و یک
مشت خاک آورده بآنحضرت ع داد و در روایتی ایضا مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن خاک
را بوسید و گفت بوی کربلا ازین خاک می آید و در روایت ملا و ابن احمد در زیادات المسند آورده که
ام سلمه گفت پیغمبر کفی از تراب احمر بمن داد و گفت این خاک آن زمین است که در آن کشته خواهد شد و هر گاه که
مشت این خاک بخون منقلب شود بدانکه او کشته شده است ام سلمه رض گوید آن خاک را در قاروره کردم
و نزد خود نگاه داشتم و با خود گفتم روزی که این خاک منقلب بخون میشود روز عظیم خواهد بود و در
یک روایت آنکه ام سلمه گفت روز قتل حسین آن را یافتم که بخون منقلب شده بود و در روایت دیگر آنکه جبرائیل علیه
السلام گفت خاک مقتل حسین را بنمایم تو گفتم بلی آنگاه سنگریزه چند آورد و او را در قاروره کرد
چون شب قتل حسین در رسید شنیدم که قائلی میگفت شعر ایها القاتلون جهلا حسینا +
ابشروا بالعذاب والتذلیل قد لعنتم علی لسان ابن داود + و موسی و حامل الانجیل +
یعنی آنکسانیکه از روی جهل و عناد حسین را مقتول ساختید بشارت باد شمارا بعذاب و عقاب
الیم و ملعون گشتید بر لسان ابن داود یعنی سلیمان و موسی و عیسی ع آنگاه کردم و آن قاروره
را گشادم ناگاه دیدم که سنگریزه خون شده بود و ابن سعد از شعبی روایت کرده که حضرت علی وقتی که بسفر صفین
میرفت بزمین کربلا در گذشت و چون محاذی نینوی که دهی است بلب فرات رسید ایستاد و از نام
زمین پرسید گفتند این کربلاست آنگاه گریه بسیار کرد چنانچه زمین از اشک چشمان آنحضرت تر شد

و بعد از آن گفت وقتی که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتم دیدم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گریه
میکرد گفتم گریه چیست یا رسول الله فرمود که جبرائیل حالا نزد من آمده خبر داد مرا که ولد من حسین
در حوالی فرات در موضع که آنرا کربلا گویند کشته خواهد شد و جبرائیل قبضه خاک از آن زمین گرفته
بمن داد که بوئیدم بعد آنکه او را بوئیدم بے اختیار اشک از چشم من بریخت و احمد مختصر از علی آورده
روایت کرد که علی بموضع قبر حسین گذشت و گفت لشکری از آل محمد درین عرصه کشته خواهند
شد که آسمان و زمین بر ایشان گریه کنند و اصحاب خود را نمود که اینموضع جائے خوابیدن
شتران ایشان خواهد بود و اینمقام رحال ایشان است و اینمقام جای ریختن خون ایشان است
وایضا ملا روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حجره عائشه غرفه داشت که وقت ملاقات
جبرائیل با آن غرفه تشریف میفرمود چون بآن غرفه تشریف برد عائشه را امر فرمود که هیچکس را
نگذارد که نزد آنحضرت رود ناگاه حسین بے آنکه کسی را خبر دار سازد بآنموضع رفت جبرائیل
گفت این شخص کیست آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که این پسر من است او را گرفته بر
ران نشاند جبرائیل گفت زود که امت تو این را بقتل آرند آنحضرت فرمود امت من جبرئیل
گفت بلے و اگر خواهی آن زمین که قتل وے بنمایم ترا پس جبرائیل اشارت بزمین طف کرد یعنی کربلا
در کوفه واقع است دست دراز کرده مشتی خاک سرخ از آن زمین گرفت و با آنحضرت نموده
گفت این خاک آن زمین است که مکان قتل وے خواهد بود و ترمذی روایت کرده که ام سلمه
در خواب دید که میگرید پیغمبر و لحیه مبارک خاک آلوده است پرسید که سبب گریه چیست آنحضرت فرمود
که الحال حسین را کشتند و همچنین ابن عباس آنحضرت را در نیم روز در خواب دید که سر و روی
آنحضرت خاک آلوده است و قاروره در دست دارد که پر از خون است آنگاه ابن عباس سوال
کرد که درین قاروره چیست فرمود که خون حسین و اصحاب وے است راوی گوید بعد از آن تفحص کردند
در همان روز شهید شده بود و احمد روایت کرد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که ملکی بخانه
من آمد که قبل ازین نیامده بود و نزد من گفت پسر تو حسین کشته خواهد شد و اگر میخواهی خاک زمین مقتل
وی بنمایم ترا و قبضه خاک سرخ بیرون آورد و بنمود پس حسین همچنانکه از آن پیغامبر صلی الله
علیه وسلم خبر داده بود در کربلا از زمین عراق در نواحی کوفه که بطف نیز مشهور است شهید شد
بدست سنان ابن انس نخعی خذله الله تعالی و بعضی گفته اند که قاتل وی غیر سنان ابن انس لعنة الله علیه
بود در روز دهم محرم احدی و ستین از هجرت پیغمبر صلعم در آنوقت سن مبارکش به پنجاه و شش
جمعه

عائشه را گذار نشود

ابن کثیر … سنان

سال سیّد بود چون رضی الله عنه را شهید کردند سر مبارکش نزد یزید فرستادند مرویست
بروایت منصور بن عمار که در راه شام جمعی که سر حسین را می بردند در مرحله اول که نزول کردند از
دیوار دستی بیرون آمد و قلمی از آهن در آن دست بود آنگاه بخون سطری نوشت که اترجوا امة
قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب یعنی آیا امتی که حسین را مقتول ساختند در روز قیامت
شفاعت جدوی پیغامبر امید دارید چون مشاهده این حال نمودند سر را گذاشته روی بگریز نهادند
مرویست که این بیت سیصد سال قبل از بعثت حضرت رسالت پناه در زمین روم در کنیسه
بر سنگی نوشته شده بود و کاتب آنرا کسی ندانسته که کیست و ابونعیم حافظ در کتاب دلائل النبوة
از نضره ازدیه روایت کرده که گفت در وقت شهادت امام حسین رضی الله عنه از آسمان خون بارید
و چون وقت صبح شد دیدیم که جامهای و سبوهای و کوزهای ما پر از خون بود و محب در احادیث
و دیگر غیر ابن حجر و از جمله علامات که در روز شهادت حسین اظهار شد آنکه در آسمان سیاهی عظیم پدید
چنانچه در روز ستارها دیدند و هیچ سنگی را برنداشتند که در زیر آن سنگ خون تازه پدید آمد
و ابوالشیخ روایت کرده که قافله از یمن در آن وقت بجانب عراق میرفت و چون لشکر یزید بجانب
میرفت بایشان مرافقت نمود بمجرد این رفاقت بعضی از شتران اهل قافله که ورس بار داشتند
همه آنها خاکستر گشت و ابن عیینه از جد خود روایت کرده که بعضی از شترداران که ورس
ایشان در آن قافله خاکستر شد بود ویرا از همین خبر دادند و در آن لشکر شتری کشتند گوشت آن تغیر یافته
بود و بعد از آنکه بپختند تلخ بود مثل علقم که گیاهیست در غایت تلخی و آسمان در آن روز سرخ شده بود و آفتاب
منکسف شده چنانچه در روز ستارها دیدند و مردم ظن آن کردند که قیامت قائم شده و در شام هیچ
سنگی برنداشتند مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود و عثمان بن ابی شیبه روایت کرده که بعد از قتل حسین
هفت روز آسمان گریه کرد و گرد باد سرخ بود بمرتبه که از شدت سرخی آسمان دیوارها و عمارتها در
زمین شبیه ملحفهای معصفر شده بود و اشهب کواکب آسمان چندان نازل میشد که بیکدیگر می افتادند
و ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرده که گفت دنیا سه روز تاریک بود بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر
شد و ابوسعید گفت که در دنیا هیچ سنگی برنداشتند در ایام قتل حسین مگر آنکه در زیر آن سنگ خون
تازه بود و در آن روز آسمان خون بارید و اثر آن خون در جامها باقی ماند مدتی تا انقطاع
یافت و ثعلبی و ابونعیم قبل از این مذکور ساختیم که خون بارید و ابونعیم زیاده کرد آنکه گفت چون
وقت صبح بیدار شدیم دیدیم که جامها و ظروف تمام پر خون بود و در روایتی آنکه گفت باران ..

بار بد بر خانهای و دیوارهای خراسان و شام و کوفه از خانهای مانند خون روان وایضاً ثعلبی
گوید آسمان گریست و گریه او سرخ بود و آن غیر او مر ولیست که بعد از قتل حسین رضی الله عنه افق آسمان
شش ماه سرخ بود و همان سرخی است که الحال اثرش باقیست بر طرف نمیشود و ابن سیرین میگوید
که خبر ما چنین رسید که سرخی شفق قبل ازین نبود تا وقتیکه حسین را شهید کردند بعد از آن ظاهر شد و ابن
سعد مذکور ساخته که این سرخی قبل از قتل حسین رضی الله عنه نبود و ابن جوزی میگوید حکمت درین
نیست که اثر غضب با سرخی وجه ظاهر میشود و چون خدا تعالی منزه است از جسمیت اثر غضب
خود بر قاتلان حسین و سرخی افق ظاهر ساخت از جهت اظهار کردن اینکه ارتکاب این امر خباثتی عظیم
و گناهی بزرگ است و گفت از اینجا که قیاس کنید که روزی عباس رض اسیر کرده بردند در جنگ بدر
ناله او منع خواب پیغامبر کرد پس چگونه باشد حال آنحضرت صلعم بناله حسین و دیگر آنکه وحشی که قاتل حمزه
بود رض چون مسلمان شد با آنکه اسلام قطع ذنوب ایام کفر میکند پیغامبر صلعم وی را گفت که مقابل من میا
که دیدن قاتلان دوستان را دوست نمیدارم پس چگونه باشد دل آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ببیند
کسی را که ذبح حسین رضی الله عنه کرده باشد و کسی را که امر بقتل وی کرده باشد و اهلبیت او را خوار
کرده باشد و باسیری برده باشد نعوذ بالله من هذه الافعال بدانکه قبل ازین روایت کردیم که
در شام سنگی نبرداشتند مگر در زیر آن سنگ خون تازه بود در روز قتل علی رض کی واقع شده بود
چنانچه بیهقی از زهری روایت کرده که چون بجانب شام رفت باراده آنکه بغزا رود نزد عبدالملک رفت گفت
که در روز قتل علی رض هیچ حجری برنکردند مگر آنکه خون در زیر آن یافتند بعد از آن گفت کسی باقی
نماند که این معنی را داند غیر از من و تو باید که این خبر بکسی نگوئی زهری گوید کسی را از آن خبر ندادم مگر بعد
از موت عبدالملک و ایضاً از زهری روایت کردند که غیر عبدالملک مرا خبر داده بود و از همین بیهقی
گوید آنچه از وی بصحت رسیده نیست که وقوع این امر در حین قتل حسین ع بوده و شاید که نزد قتل ایشان
هر دو این امر واقع شده باشد انتهی کلامه و ابو الشیخ روایت کرده که جمعی با یکدیگر گفتند که هیچ کس
قتل امام حسین رض اعانت نکرده مگر آنکه خدا تعالی او را ابتلای مبتلای ساخت قبل از موت اتفاقاً
پیری در میان آنجا نشسته بود و گفت من اعانت بر قتل او کردم هیچ بلا بمن نرسیده درین اثنا
برخاست که اصلاح چراغ کند در حال آتش در وی افتاد هر چند فریاد میکرد و میسوخت تا آنگاه خود را
در آب فرات انداخت و مع ذلک از آن خلاصی نیافت تا وقتیکه مرد و منصور بن عمار روایت کرده
که بعضی از معاونان قتل حسین رض بودند بمرض تشنگی گرفتار شدند بمرتبه که هر چند که آب میخوردند سیر نمیشدند

شدند و تعبنی که ذکر ایشان دراز شد بطریقی که در وقت سواری مثل پیمان بر گردن می بستند ابن الجوزی از سدی نقل کرده که مردی در کربلا مرا ضیافت کرد جمعی دیگر حاضر بودند میگفتند که هیچکس در خون حسین شریک نشد مگر آنکه با قبح وجهی مرد آن شخص مهمان دار انکار این معنی کرده جماعت تکذیب نمود و گفت من از آنجمله در آن لشکر حاضر بودم آنگاه آخر شب بر خاست که اصلاح چراغ کند فی الحال آتش در جسد او افتاد و سوخت سدی رحمة الله علیه گوید و الله که جسد او را دیدم مثل فحم شده بود و آن زهری مرویست که گفت از قاتلان حسین هیچکس باقی نماند مگر آنکه در دنیا حدا تعالی ایشان را عقاب کرده قبل از عقاب آخرت بقتل یا بنابینائی یا سیاه روئی یا بزوال ملک در اندک روز چنانچه سبط ابن الجوزی از واقدی روایت کرده که مردی پیر در قتل حسین حاضر بود بی آنکه معاونت بر قتل وی کند یا دخلی در آن داشته باشد بمجرد همین حضور در همین ایام نابینا شد آنگاه مردم از سبب آن پرسیدند گفت پیغامبر را در خواب دیدم که دستهای مبارک خود را بالا برده بود و شمشیر در دست داشت و نزدیک وی نطعی افتاده بود و ده کس از قاتلان حسین مقتول ساخته که نزد آنحضرت افتاده بود چون نظرش بر من افتاد مرا سب و لعن کرد بواسطه آنکه حاضر قاتلان حسین شده بودم و میل از خون حسین در چشم من کشید چون روز شد اعمی گشته از خواب قائم شد و ایضا روایت کرده اند که شخصی از قتله حسین سر مبارک او را در یالان اسب خود آویخته بود بعد از چند روزی روی او سیاه شد مثل قیر اوی گفتند تو در میان عرب نیکو روی و تازه منظر بودی تراچه واقع شد گفت از آن روز که سر حسین را برداشتم هیچ شبی بر من نگذشت مگر آنکه بعذاب و آتش آن شخص بقبیح وجهی مرد و ایضا روایت است که مردی نیز پیغامبر را در خواب دید که طشتی پر از خون نزد آنحضرت نهاده بود و مردان را بر آن عرض میکردند و ایشان را با خون آلوده میساخت تا وقتیکه نوبت من رسید گفتم یا رسول الله من در قتل حسین نبودم قبل از این مذکور شد بروایت احمد که شخصی گفته بود که فاسق بن فاسق حسین را کشت آنگاه خدا تعالی از آسمان دو کوکب انداخته بر چشم وی زد تا او را نابینا ساخت و بازری از منصور روایت کرده که در شام مردی را دیدم که روی او مثل خنزیر بود آنگاه از سبب مسخ او سوال کرد گفت عادت من این بود که هزار بار هر روز بر علی لعنت میکردم و در روز جمعه چهار هزار بار آنگاه پیغامبر را در خواب دیدم و خواب طولانی مذکور ساخت از آنجمله این بود که حسن از وی شکوه کرد نزد پیغامبر صلی الله علیه وسلم و آنحضرت لعنت کرد و آب مبارک خود بر روی من انداخت و آنجا که آب دهن آنحضرت رسید خنزیر شد

علامت بر وی ماند تا وقت موت و ملا از ام سلمه رضی الله عنها نقل کرده که وی شنید که جنیان بر
حسین نوحه میکردند و ابن سعد آورده که ام سلمه بر حسین رض چندان گریه کرد که بیهوش شد و بخاری
در صحیح آورده و ترمذی از ابن عمر رض که مردی [illegible] گفت که تو از کجائی گفت از کوفه و عراق گفت
ببینید که اینمرد از خون پشه سوال میکند و حالانکه ایشان پسر پیغمبر را کشته اند و من از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم شنیدم که حسن و حسین ریحانتین من اند در دنیا و سبب خروج حسین رض آن بود که یزید
پلید چون بمسند حکومت نشست رسول خود نزد عامل خود که در مدینه بود فرستاد که بیعت وی
از حسین بگیرد و حسین رض بر این معنی اطلاع یافته بنفس خود [illegible] بجانب مکه توجه نمود و اهل کوفه چون
از قدوم حسین خبر یافتند کسی نزد وی فرستادند و التماس نمودند که بجانب ما قدم رنجه فرمائید تا با امر
بیعت وی قیام نمائیم و جور و خوفی که با ایشان شده همه را تلافی کنیم چون ابن عباس از عزیمت امام
حسین رض واقف شد او را نهی کرد و بیان غدر اهل کوفه و قتل پدرش علی رض و ترک نصرة برادرش
حسن رض نمود و چون امام حسین رض از نصیحت وی ابا کرد ابن عباس گفت پس اهل بیت خود را همراه مبر از آن نیز ابا نمود آنگاه
ابن عباس رض بگریست و گفت واحسیناه و ابن عمر نیز امثال این سخنان گفت و گریه و زاری
نمود و بر روی او بوسه داد و گفت شما را بخدای سپردم و ابن زبیر نیز از این معنی وی را نهی کرد و در جواب
وی گفت پدرم خبر داده که در مکه کبشی خواهد بود که بسبب او حلال دانند حرمت [illegible] دوست
نمیدارم که من آن کبش باشم و قول حسن رض که وی را گفته نترس از سفهای کوفه که ناگاه ترا خواهی کنند
بر خروج و بقول خود وفا نکنند و موجب خفت و پریشانی تو گردد از آن پیشتر قبل از این مذکور
ساختیم چنانچه حسین رض در شب قتل خود این سخن را تکرار نموده گفت رحمت خدای بر برادرم حسن رض را یاد که
آنچه او گفته بود رسید و برادرش محمد بن حنفیه چون خبر توجه حسین رض بجانب کوفه شنید چندان گریه کرد
که طشتی که جهت وضو ساختن پیش وی نهاده بود از آب چشم پر ساخت و در مکه هیچکس نبود که بر
رفتن حسین رض محزون و غمناک نشد و بالجمله مسلم بن عقیل را قبل از خود روان کرد که از مردم بیعت بگیرد
او چون آنجا رسید دوازده هزار کس از اهل کوفه بقبول بیعت [illegible] بیعت کردند و یزید چون بر این حال واقف شد امارت
کوفه با بن زیاد داد و او با لشکر خود بکوفه در آمده مسلم بن عقیل را بدرجه شهادت رسانید و سر او را
نزد یزید فرستاد و او را از حسین رض تحذیر نمود چون حسین رض از مکه بداعیه کوفه بیرون آمد در اثنای راه
ملاقی فرزدق شده که از جانب کوفه می آمد و با وی گفت خبر مردم چیست فرزدق گفت القلوب معک و السیوف
علیک [illegible] یا ابن رسول الله دلهای مردم با شما است و شمشیر های ایشان با بنی امیه و قضا از آسمان نازل میشود

رز آسمانها والله لفعل ابشار و چون بقادسیه نزدیک شد هنوز خبر مسلم باو نرسیده بود که در
اسار حر بن یزید تمیمی بملاقی وی رسید گفت یا ابن رسول الله بازگرد و امید خیر از جمعی که من ایشان را
گذاشته ام مدار و خبر آمدن ابن زیاد بکوفه و استعداد وی و قتل مسلم بن عقیل باو رسانید حسین رض
چون ازین خبر آگاهی یافت متوجه شد که بازگردد و لا والله که باز نمیگردم تا آنکه خون برادران خود طلب
نکنیم یا کشته خواهیم شد حسین گفت خیری بعد از ایشان در حیات نخواهد بود و روان شد عبیدالله بن زیاد
چون شنید که حسین بنواحی کوفه رسیده است بیست هزار کس که اکثر مردم کتابت بحسین رض نوشته
بودند و با وی بیعت کرده بودند لیکن دنیا را بر آخرت اختیار کرده به بیعت ابن زیاد و یزید
آمده بودند ایشان را جهت محاربه باستقبال وی فرستاد و حسین رض چون بملاقی اول لشکر ابن زیاد شد بجانب
کربلا عدول نمود و در تیم محرم سنه احدی و ستین آن جماعت تعاقب نمودند چون تلاقی فریقین
دست داد آن جماعت از حسین رض التماس کردند که بحکم ابن زیاد رود و متابعت یزید پلید علیه ما یستحقه
راضی شو حسین رض امتناع نمود و آنکه زیاده از هشتاد و دو تنه کس از اهل بیت و برادران خود
همراه وی نبود با آن لشکر کثیر محاربه نمودند در آن موقف ثبات قدم ورزید و از کثرت سهام
و رماح ایشان اصلا اندیشه بخاطر مبارک راه نداد و حمله بر ایشان نمود و بسیاری از آن جماعت را
بدوزخ فرستاد و در اثنای محاربه این شعر میخواند شعر انا ابن علی الحبر من آل هاشم + کفانی
بهذا مفخرا حین افخر + وجدی رسول الله اکرم من مشی + ونحن سراج الله فی الناس تزهر
وفاطمه امی سلالة احمد + وعمی یدعی ذو الجناحین جعفر + وفینا کتاب الله انزل
صادقا + وفینا الهدی والوحی والخیر یذکر + یعنی من پسر علی ابن ابیطالب بهترین آل هاشم
بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم و در وقت مفاخرت کافیست مرا این فخر و شرف که جد من
رسول الله صلی الله علیه وسلم که بهترین خلق خداست و ما همه چراغ نورانی داریم در میان مردم و مادرم
فاطمه است خلاصه و زبده آل محمد صلی الله علیه وسلم و عم من جعفر طیار که ملقب بذو الجناحین است و ما
همه کس را هدایت داده ایم و براه راست نموده ایم بسبب آنکه قرآن و وحی بر ما نازل شده از آسمان
گویند اگر نه این بودی که آن ظلمه میان حسین رض و آب حائل شده بودند و منع آشامیدن آب از وی
میکردند هرگز بر وی قدرت نمی یافتند بواسطه کثرت شجاعت و مردانگی که داشت نقل است
که چون روز منع آب از حسین رض و اصحابش کردند در آن ایام شخصی از لشکر اعدا در الف
که خود را چنان مینمود که گویا جگر گوشه آسمان است و قطره آب از آسمان نمی چشید تا بتشنگی

خواهد مر حسین گفت اللهم اقتله عطشا بار خدایا اورا بتشنگی بکش بعد از آن آن شخص هر چند آب میخورد از آب سیر نشد تا وقتیکه بمرد وایضاً مرویست که حسین رض آب طلب می کرد بیاشامد آنگاه مردی حائل شد میان او و خوردن آب و تیر انداخت بر حنک وی و حسین رض اثر در او دعا بد کرد بار خدایا اورا بمرض تشنگی گرفتار ساز تا هرگز از آب سیر نشود آنگاه حرارت در شکم او پدید آمد و برودت به پشت او بمرتبه برف و یخ نهادندی همیشه اورا چندان که میسر شدی که از گفت شنود زاید الوصف بود لیکن حرارت او را همیشه در تن اندرون و بیرون می افزود و از عقب اقبال چون تنور آتش بود و فریاد العطش العطش میزد و سویق و آب و شیر چند مقدار نزد او می آوردندی که اگر پنجکس میخوردند ایشان را کافی بودی آن شخص تمام آن میخورد و فریاد العطش میزد تا وقتیکه شکمش منشق شد و بمرد القصه آن قوم غدار نابکار آتش جنگ افروختند و اهل بیت حسین را یکی بعد از یکی شهید میکردند تا وقتیکه زیاده از پنجاه کس از ایشان بدرجه شهادت رسیدند بعد از آن حسین رض صیحه زد و گفت در میان شما کسی هست که منع شر اشرار از حرم رسول الله میکند چون یزید بن حارث ریاحی این سخن شنید از لشکر اعدا اسپ بجانب حسین برتاخت و گفت یا ابن رسول الله من اول کسی بودم که بجنگ تو آمده بودم و الحال از جمله معاونان توام بامید شفاعت جد تو رسول الله صلی الله علیه وسلم پس شاید که حال من گردد این بگفت و شروع در محاربه نمود و بسیاری از لشکر اعدا را بکشت تا آنکه بدرجه شهادت رسید و تمامی اصحاب حسین رض شهید شدند و خود تنها ماند حمله برانگیخت آورد و بسیاری از ایشان که بشجاعت مشهور بودند بقتل آورد بعد از آن جمعی کثیر میکدفعه حمله آوردند و میان وی و حرم محترم وی حائل شدند امام حسین رض باز صیحه زد و گفت سفها خود را منع کنید و از اطفال و زنان من دور شوید چون منع آن کردند باز شروع در مقاتله فرمود تا زمانیکه از هر طرف زخم بسیار رسانیدند و از اسپ بروی زمین افتاد و سر مبارکش از تن جدا کردند انا لله وانا الیه راجعون در روز عاشورا در ماه محرم سنه احدی و ستین و چون سر مبارکش را نزد عبید الله زیاد بردند کسیکه مرتکب این فعل شنیعه شده بود این شعر انشا کرده نزد عبید الله خواند

شعر املا رکابی فضة و ذهبا + فقد قتلت الملک المحجبا + و من یصلی القبلتین فی الصبا و خیرهم اذ یذکرون النسبا + قتلت خیر الناس اما و ابا +

یعنی طشت من پر از طلا و نقره بساز که من ملک معظم و مکرم را کشته ام کسی را که نماز میگذاردی بدو قبله در حالت کودکی بهترین مردمان است از روی نسب و حسب و از روی مادر و پدر آنگاه ابن زیاد از این سخن غضب کرد و گفت اگر

کرده بود و مردم از این رهگذر لشکر مختار را بی عبیده بسیار کردند لیکن آخر الامر عمل قبیح از وی سرزد که
دعوی کرد که وحی بوی نازل میشود و آنکه محمد بن حنفیه مهدی است و ابن زیاد که با سی هزار
کس در موصل نزول کرده بود لشکر عظیم از جانب مختار بر سر او رفته او را با جمیع اصحاب او در روز عاشورا
بر کنار فرات بقتل آوردند و سرهای ایشان را نزد مختار فرستادند و مختار همان محل که ابن زیاد
سر مبارک حسین رض را نصب کرده بود سر ابن زیاد نصب کرد و بعد از آن از آنجا نقل کردند بجای
که قبل ازین گذشت و از آنجا در بیت مدینه داخل شد و از جمله اتفاقات عجیبه است که بدار الاماره
کوفه رفتم نزد ابن زیاد و مردم نزد او صف زده بودند و سر حسین بر سپر نهاده بود
از دست راست او و بعد از ایامی نزد مختار رفتم در همان موضع دیدم که سر ابن زیاد نزد وی نهاده
و مردم بهمان طریق صف زده اند باز بر مصعب ابن زبیر داخل شدم دیدم که سر مختار در همان
موضع نهاده باز نزد عبد الملک بن مروان بر رفتم سر مصعب همچنان دیدم آنگاه عبد الملک بن
مروان را ازینجا خبردار کردم گفت خدا تعالی نوبت پنجم ترا ننماید و امر کرد که آنجا را اخراب کنند
بالجمله چون سر مبارک حسین را نزد ابن زیاد آوردند آنرا با سبایای آل حسین جمیعاً نزد یزید
فرستاد و بعضی گفته اند که یزید منکر ابن زیاد شد ازین عمل قبیح که او بفعل آورده و دعای رحمت
و مغفرت کرد در حق حسین و سر مبارک او را با بقیه اولاد بمدینه فرستاد و سبط ابن جوزی و غیر
او گفته اند که مشهور است که یزید اهل شام را جمع نموده خبر کرد و سر حسین رض را در میان مجلس نهاده
عصا را از چوب خیزران که در دست داشت دران میکوفت و جمع میان این دو قول باین طریق
کرده اند که احتمال دارد که یزید بحسب ظاهر انکار بر ابن زیاد و ترحم بر حسین کرده و اما در خلوت عمل
از وی صادر شده بقرینه آنکه مبالغه تمام در تعظیم و ترفیع ابن زیاد کرد حتی آنکه وی را باندرون
خانه خود که زنان میبودند طلب نمود و ابن جوزی گوید که هیچ تعجب نیست از قتال ابن زیاد و جرأت
زدن یزید ثنایا را بقضیب و بستن آل نبی صلی الله علیه وسلم مثل سبایا بر شتران و سرهای برهنه
ایشان برهنه و ظاهر ساختن و غیر ذلک از افعال قبیحه او ...... سر مبارک حسین در
خزینه یزید بود زیرا که سلیمان بن عبد الملک که یکی از ملوک بنی امیه بود پیغامبر را در خواب
دید که ملاطفت و ملائمت بوی مینمود و تعبیر آن خواب از حسن بصری رح پرسیدند حسن گفت شاید که احسانی
در حق اهلبیت آنحضرت کرده باشی عبد الملک گفت بلی سر حسین را در خزینه یزید یافتم آنگاه
آنرا در پنج جامه پیچیده با جماعتی از اصحاب خود بروی نماز گزاردم و دفن کردم حسن بصری رحمه

الله علیه این فعل تو بسبب رضای پیغامبر است از تو بعد از آن سلیمان بن عبد الملک جایزه نیکو جهت حسن
بصری فرستاد نقل است در زمانیکه یزید نسبت بسر مبارک حسین این نوع بی ادبی مذکوره
بفعل می آورد اتفاقاً شخصی از جانب قیصر رسالت نزدیک یزید آمده بود از این حال تعجب نمود
گفت در بعضی از جزایر جاه فر حمار عیسی علیه السلام در دیری مدفون است و ما هر سال از راههای
دور بزیارت آن بجهت تبرک میرویم و نذر و وظایف میبریم و تعظیم آن میکنیم بطریقی که شما تعظیم کعبه
کنید و شما بفرزندان پیغامبر خود این نوع سلوک مینمائید گواهی میدهم که شما بر باطل اید و یهودی
مردی دیگر گفت که من از نسل داود علیه السلام و میان من و او هفتاد پشت است و یهود بغایت
تعظیم و حرمت من بجای می آورند و شما پسر پیغامبر خود را مقتول میسازید و ایضاً مرویست
است که جماعتی که در راه محافظت سر حسین رضی میکردند چون در منزلی نزول میکردند سر را بر سر نیزه
میکردند اسیران میداشتند و در بعضی از منازل راهبی از دیر خود این معنی مشاهده نمود و پرسید که این
سر کیست گفتند که سر حسین ابن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه است راهب گفت شما بد قوم اید اگر
مسیح علیه السلام را فرزندی بودی هر آینه او را در چشم خود جا میدادیم شما بد مردمانید که فرزند پیغامبر
خود را مقتول میسازید ده هزار دینار از من بگیرید و امشب بگذارید که این سر نزد من باشد آنجماعت قبول
این معنی کردند راهب آن سر مبارک را گرفته غسل داد و خوشبوئی مالید و در کنار خود نهاده میل بجانب
آسمان داشت و تا دم صبح نشسته گریه میکرد و آنگاه مسلمان شد باین سبب که نوری دید از آن
سر بیرون آمد و بجانب آسمان ساطع شد و بعد از اسلام از دیر بیرون آمد و بقیه عمر خود بخدمت
اهلبیت رسول الله مشغول شد نقل است که آنجماعت سر حسین رضی را برداشتند دیناری چند از آن لشکر
که غارت کرده بودند بدست ایشان افتاد و در اثنای راه میخواستند که زرها قسمت نمایند
چون سر کیسها کشادند تمام خزف و سفال شده بود و در یکطرف آن نوشته بود و لا تحسبن الله
عما یعمل الظالمون و بر جانب دیگر و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در خاتمه کتاب
خواهد آمد که لعن یزید جائز است یا ممتنع است آورده اند که چون حرم حسین رضی را می بردند
بنوعی که اسیران را می برند باین وضع بکوفه رسیدند اهل کوفه بر حال ایشان ترحم نموده گریه
میکردند آنگاه زین العابدین بن الحسین گفت این جماعت بر حال ما میگریند پس کی کشته پدر و
آبا و اجداد و اهلبیت ما را بقتل آورده اند و حاکم از طرق متعدده روایت کرده که پیغامبر صلی
الله علیه و سلم فرمود که جبرائیل علیه السلام گفت که حق سبحانه و تعالی میفرماید که بعوض خون یحیی

بن زکریا ہفتاد ہزار کس را کشتم وبعوض خون حسین بن علی ہفتاد ہزار کس ... ...
ہفتاد ہزار کس را خواہم کشت و ابن جوزی کہ حکم بوضع این حدیث کردہ در موضوعات
در نیحکم مصیب نیست وقتل ابن عد و بسبب حسین مستلزم این نیست کہ بقدر عدد قاتلان
وی باشند زیرا کہ فتنۂ قتل وی منجر شد بعصبیات ومقاتلاتی کہ وفا بابن عدد میگردد امام
زین العابدین بن الحسین رضی اللہ عنہ کہ خلف صدق آباء واجداد خود بود از روی حلم و زہد و علم
وعبادت چنانکہ وقتی وضو میساخت از برای ادای صلوۃ رنگ روی مبارک وی زرد میشد
ازو از سبب این سوال کردند گفت آیا میدانید کہ من نزدیک خدا تعالی خواہم ایستاد
نقل ست کہ در شبا روزی ہزار رکعت نماز میگذارد ... ابن احمد از زہری روایت کردہ
گفت عبد الملک قید آہنین در پای زین العابدین علی بن الحسین نہاد ومغلول گردانید
واز مدینہ بیرون آوردہ چند کس موکل او ساخت ومن نزد او رفتم از جہت وداع وچون
احوال ویرا مشاہدہ کردم مرا گریہ دست داد وگفتم کاشکی من بجای شما می بودم علی بن حسین
گفت ای زہری آیا گمان شما اینست کہ مرا ازین تفاوتی میکند اگر خواہم حالا ہمہ برطرف
شود ولیکن امری کہ واقع شدہ عذاب خدای تعالی بیاد من می آورد آنگاہ پاہا خود از قید ودستہا
از غل بیرون آورد باز گفت تا دو روز از مدینہ ہمراہ ایشان خواہم بود وچون روز دوم شد
موکلان او با آنکہ کمال محافظت میکردند در وقت طلوع صبح ویرا نیافتند وندانستند کہ کجا
رفت زہری گوید بعد ازان من نزد عبد الملک رفتم از حال وی مرا سوال کرد واورا از ہمہ
خبر کردم گفت روزی کہ حفظ او را لازم کردہ بودند نزد من آمد گفت ما انا وانت گفت
نزد من اقامت فرما گفت لا احب ودوست نمیدارم اقامت کردن نزد تو این بگفت و
بیرون رفت واللہ کہ مملو شد دل من از ترس وخوف او یعنی بنا برین بود کہ عبد الملک
بحجاج کہ از جانب وی والی وحاکم بود نوشت کہ از خون بنی عبد المطلب ... اجتناب
کن وویرا امر فرمود کہ مضمون این کتاب را مخفی دار ودکسی را ازین سخن خبردار مکن لیکن این معنی
بر زین العابدین علی بن الحسین کشف شد وکتابتی بعبد الملک نوشت کہ در فلان روز
مخفیانہ کتابتی در حق حجاج عامل خود نوشتہ بودی بایں مضمون کہ خدای تعالی ترا جزای خیر دہاد
چون کتابت نزد عبد الملک رسید دید کہ تاریخ کتابتی است کہ بحجاج نوشتہ بود وہمان وقتی
کہ او رسول خود را بحجاج روانہ کردہ بود وغلام امام نیز بیرون آمدہ بود بہ بین صدق وی ظاہر

یعنی امام زین العابدین رض

شد که زین العابدین بن علی الحسین صاحب کشف است یعنی بر تو کشف شده آنگاه وی لوحی با
دست داده و او یکبار دیگر پهلو از لباس و زر همراه غلام امام کرده جهت وی فرستاده التماس نمود
که از دعا خیر او را فراموش نکنند ابو نعیم و بیهقی روایت کرده که هشام بن عبد الملک در زمان حیات
پدرش یا در زمان ولید با راده گزاردن حج بمکه آمد از غایت ازدحام نمیتوانست که تقبیل حجر
الاسود کند در جانب منبری از جهت او نصب کردند و در آنجا نشسته تا شاید حجر بگردند و
حوالی او جمعی از اکابر و اعیان شام نشسته بودند در این اثنا زین العابدین بن علی الحسین آمد
چون نزدیک حجره رسید مردم دور شدند تا او استیلام حجر کرد اعیان شام از مشاهده این حال تعجب
نموده از هشام پرسیدند که این شخص کیست هشام از خوف آنکه مبادا اهل شام بوی رغبت کنند
گفت این شخص را نمیشناسم فرزدق در آن مجلس حاضر بود گفت من ویرا میشناسم و تقریبی
انشاد کرد بعضی از آن قصیده اینست شعر هذا الذی یعرف البطحاء وطأته والبیت یعرفه والحل
والحرم هذا ابن خیر عباد الله کلهم + هذا التقی النقی الطاهر العلم + اذا رأته قریش
قال قائلها + الی مکارم هذا ینتهی الکرم + له الی ذروة العزة التی قصرت + عن نیلها
عرب الاسلام والعجم + یعنی این کسی است که اگر بر زمین بطحا قدم نهد زمین قدم نهادن او را
می شناسد و خانه کعبه و حل و حرم جمیع او را میشناسند و میدانند که این فرزند بهترین بندگان خدا
است این صاحب تقوی و طهارت و احسان و مروت است و در میان قریش معروف بمکارم
اخلاق است و گاهی که ویرا می بینند قائل اند بآنکه کرم منتهی بمکارم او میشود و عزت و بزرگی او در
درجه ایست که نه عرب و نه عجم هیچکدام باین درجه نمیرسد و قاصر اند از ادراک آن و از جمله همین قصیده
است آنکه گفت شعر هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله + بجده انبیاء الله قد ختموا
فلیس قولک من هذا بضائره + العرب تعرف من انکرت والعجم + من معشر حبهم دین و
بغضهم کفر و قربهم منجی و معتصم + لا یستطیع جواد بعد غایتهم ولا یدانیهم
قوم وان کرموا + بدانکه او کسی است که ختم پیغامبران بجد او شده است و اگر در معرفت او تجاهل
نمایی در شان او کسری نخواهد شد جمیع عرب و عجم ویرا میدانند و او گروهی است که دوستی ایشان
دین است و دشمنی ایشان کفر است و قرب ایشان سبب نجات است و کرم ایشان بنهایتی
چنانچه در هیچ باب هیچ قومی مثل ایشان نیست آورده اند که چون هشام این قصیده شنید امر کرد
تا فرزدق را محبوس ساختند در عسفان یعنی در مکان عسفان و امام زین العابدین وارد

هزار درم جایزه بفرزدق داد و عذر خواهی نمود که در این وقت چیزی حاضر نبود الا زیاده از این میدادم
فرزدق در بدو حال قبول نکرد و گفت من مدح شما از برای خدای کرده ام نه از برای عطا
امام گفت ما اهل بیتیم که آنچه بخشیدیم باز نمی ستانیم آنگاه فرزدق آن عطا قبول کرد و در ایام
حبس هشام را هجو کرد هشام چون واقف باین معنی گشت کسی فرستاد تا او را بیرون کرد
و امام زین العابدین عفو بسیار میفرمود از کسانیکه با وی خصومت و بی ادبی میکردند چنانچه
مرویست که شخصی وی را سب کرد امام تغافل نموده او را بروی خود نیاورد و از وی اعراض نمود
آن شخص بنابر آزار وی گفت ترا سب کردم امام فرمود من هم از آن اعراض نمودم و این اشاره
است بقول خدا تعالی خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین و از سخنان اوست که
گفت اگر ذلت و خواری بیابم از کسی شادی و مسرت من بیشتر است از آنکه شرح صدری بیابم وفات
وی رضی الله عنه . . . . بود وقتیکه پنجاه و هفت سال از سنین عمر شریف وی گذشته
بود از آنجمله دو سال با جد خود علی ابن ابی طالب و ده سال با عم خود حسن و یازده با پدر خود
حسین و چنین گفته اند که ولید بن عبد الملک لعنة الله علیه وی را زهر داد و در بقیع بعد فوت مدفون گشت در
جنب عم خود ... چهار دختر و یازده پسر از وی ماند از جمله پسران ابو جعفر محمد باقر دارنده علم و عبادت
و زهد از امامان اثنی عشر بود و باقر در لغت از بقر الارض گرفته اند یعنی شکافت زمین را و مخفیات
آنرا بیرون آورد و ظاهر ساخت و او را باقر از آنجهت میگویند که اظهار خفیات کنوز معارف
و حقایق احکام و لطایف حکم فرمود چنانچه مخفی نیست مگر کسیکه بصیرت وی منطمس و سریرت وی
فاسد گشته باشد و از آنجهت در شان وی میگفته اند که وی باقر و جامع و مشاهیر و رافع علم و صفا قلب
و ذکا و حلم و طهارت نفس و شرافت خلقت و وقت خود را در اطاعت خدا تعالی صرف نموده و در
مقامات عارفین چندان رسوخ داشت که السنه واصفین از وصف آن گنگ و لال است و در سلوک
و معارف سخنان بسیار دارد که این مجاله تاب بیان ندارد و همین شرف وی را کافی است
جابر روایت که ابو جعفر باقر را گفت در وقتیکه صغیر بود که پیغامبر ترا سلام میرساند حضار مجلس
گفتند ای جابر کیفیت از برای ما واضح کن جابر گفت نزد رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بودم
و حسین در کنار آنحضرت بود مرا گفت ای جابر حسین را پسری خواهد شد که نام او علی باشد
و چون روز قیامت در آید منادی ندا کند باید که سید عابدین برخیزد پس پسر حسین که نام او
علی است برخیزد باز فرمود که این علی را پسری خواهد شد نام او محمد خواهد بود و اگر زمان او را

ای محمد باقر ۱۲

ودر باب السلام من بلاد بغداد وفات وی در سنه سبع عشر ومایه از هجرت وسن شریفش پنجاه و
هشت سال بود وی را از زهر دادند مثل پدرش موسی علوی بود از جانب پدر و مادر بهرود در بقیع
حسن وعباس در بقیع است مدفون شد و شش فرزند از وی ماند افضل الکل ایشان امام جعفر بود
وی را خلیفه و ولیعهد خود ساخت در علوم ظاهر و باطن تمسک بعلم او در جمیع علما وامثال آیت
واکابر علما مثل یحیی بن سعید وابن جریج ومالک وسفیان ثوری وابو حنیفه وشعبه وایوب سجستانی
رحمهم الله تمام ایشان نقل علم از امام جعفر صادق رضی الله عنه کردند تا در شرح فرزه نسبت قاسم
بن محمد بن ابوبکر قبل ازین بیان کردم نقل است که چون منصور عباسی که یکی از خلفای عباسیه
بود بزیارت بیت الله آمد شخصی بدگویی و نمامی صادق رضی نزد منصور کرد چون صادق آن
شخص بدید در مجلس حاضر شد صادق گفت که سوگند کن که آنچه گفتی راست است چون آن
در سوگند خوردن کرد والله العظیم صادق گفت ای امیرالمؤمنین بطریقی که من میگویم وی را
سوگند ده منصور گفت بهر نوعی که خواهی بیان کن صادق با آن شخص گفت بگو برئت من حول
الله وقوته والتجأت الی حولی وقوتی لقد فعل جعفر کذا وکذا وقال کذا وکذا یعنی بیزار
شدم از حول وقوت حق والتجا بحول وقوت خود آوردم که جعفر چنین وچنین کرد وچنین چنین گفت
آن شخص برای او ابا کرد و باید ثانی حال .... بهمین طریق قسم یاد کرد
وهنوز تمام نکرده بود که در جای خود بیفتاد و بمرد آنگاه منصور خلیفه امام جعفر الصادق را گفت تو
مبرا ومنزهی از آنچه در حق تو گفته اند و وی را عذرخواهی تمام کرد و در وقت رفتن ربیع که خادم
خلیفه بود خلعتی فاخره وجایزه نیکو در دست همراه امام جعفر الصادق آمد وسالما وغانما بمنزل خود
تشریف آورد واین حکایت آمده است بنابر تطویل نیاوردم ونظیر این حکایت ثم یحیی بن عبد
المحض ابن حسن المثنی ابن حسن سبط را واقع شد چنانچه مرویست که شخصی زبیری سعایت وبدگویی
یحیی نزد هارون الرشید کرد وآنرا نوشته بداد ویحیی خود متولی آن امر شد و وی را قسم داد
راوی گوید که هنوز قسم تمام نکرده بود که مضطرب شد وبیک پهلو افتاد وچون پای او کشیده
بیرون آوردند مرده بود هارون الرشید سر این یعنی از یحیی پرسید یحیی گفت تمجید وتعظیم
خدا تعالی در قسم منع تعجیل عقوبت میکند ودر صورت چون قال از تعظیم است تعجیل عقوبت
مسعودی روایت کرده که این قصه برادر یحیی که ملقب بنفس الزکیه بود واقع شد که زبیری
سعایت وی نزد هارون رشید کرد وسخن میان ایشان بطول انجامید بعد از آن موسی گفت

الله اکبر خبر داد مرا پدرم از جدم واز پدر خود واز جد خود علی رض که پیغمبر فرمود که هیچکس قسم
یاد نمیکند باین صیغه یعنی از حول و قوت خدا تعالی در عقوبت او تعجیل فرماید بیشتر از سه روز الله
که دروغ نمیگویم و دروغ با من نگفته اند درین نقل است امیر المومنین کسی را بر من موکل ساز اگر
سه روز بگذرد و حادثه پیش نیاید خون من بر تو حلال است انگه هارون کسی را بروی
گماشت و هنوز وقت عصر همان روز نگذشته بود که زبیر بن حزام گرفتار شد و اعضای او ورم
کرد مثل مشکی که پر از باد کرده باشد و در اندک وقتی فوت شد چون او را در قبر نهادند قبر او
فرو رفت و رایحه مفرط دالنتن از آن بیرون می آمد انگاه چند خروار از خس و خاشاک آورده
در آن قبر انداختند از در مرتبه ثانی فرو رفت چون این خبر بهارون رشید رسید تعجب زیاده
شد ده هزار دینار طلا جهت موسی فرستاد و از سر آن سوگند پرسید موسی بن عبدالله حدیثی از جد
خود از پیغمبر صلی الله علیه نقل کرد که فرمود ما من احد یحلف بیمین مجد الله فیها الا استحی من عقوبته
و ما من احد یحلف بیمین کاذبة نازع الله فیها بحوله وقوته الا عجل الله له العقوبة
قبل ثلاث نیست کسیکه سوگند یاد میکند و در آن سوگند تمجید و تعظیم خدا تعالی نماید مگر آنکه شرم
دارد که وی را عذاب نماید و هیچکس نیست که سوگندی دروغ بخند و نزاع کند در ان سوگند در حول
و قوت خدا تعالی او را عقاب فرماید قبل از سه روز نقل است که یکی از طاغیان مولای امام
جعفر را بقتل رسانید امام رض تمام آنشب نماز گزارده در وقت سحر بروی دعا کرد و همان
لحظه فریاد برآوردند که آن شخص وفات یافت و حکم بن عباس کلبی در شان عم وی زید بن
علی رض این شعر گفته بود شعر صلبنا لکم زیدا علی جذع نخلة + ولم نر مهدیا علی الجذع یصلب
چون امام جعفر الصادق شنید گفت اللهم سلط علیه کلبا من کلابک بار خدایا سگی را از
سگان خود بروی مسلط گردان بعد از آن در همان روز شیری او را دو پاره کرد و از جمله مکاشفات
امام جعفر الصادق آنکه ابن عم وی عبدالله که شیخ بنی هاشم بود پسری داشت محمد نام ملقب بنفس زکیه
در اواخر دولت بنی امیه و ضعف ایشان بنو هاشم میخواستند که بمحمد و برادر وی بیعت کنند و از
جعفر الصادق التماس بیعت کردند او از بیعت ایشان ابا کرد و مردم تهمت بوی کردند که از روی
حسد بیعت نمیکند امام جعفر الصادق گفت والله که خلافت نه بمن خواهد رسید و نه بایشان بلکه
خلافت بآن صاحب قبای زرد خواهد بود که صبیان و غلامان ایشان بآن بازی میکردند و شنیدند
و منصور عباسی در آن روز حاضر بود و قبای زرد پوشیده بود چون این سخن از امام جعفر الصادق

بری شود و در حول و قوت خود در آید و در انچه کاذب است مگر آنکه خدا تعالی

١٩ ... ١٥٩

شنیدم همیشه این سخن در خاطرش بود تا وقتیکه خلافت بایشان رسید و والد امام جعفر امام محمد باقر رضی الله
عنهما نیز قبل از وی از همین خبر داده بود که منصور عباسی مالک شرق و غرب روی زمین خواهد شد و مدت
بطول خواهد انجامید منصور گفت قبل از شما مالک خواهیم شد گفت بلی باز منصور گفت که کسی از
اولاد ما مالک خواهد شد گفت بلی باز پرسید که مدت بنی امیه زیاده خواهد بود یا مدت شما گفت مدت شما و صبیان شما ملک خواهند
بازید همچنانکه کره می بازند و این سخن عهدیست که از پدر خود یاد دارم راوی گوید چون نوبت
خلافت بمنصور عباسی رسید از قول محمد باقر تعجب کرد و ابو القاسم طبرانی از طریق ابن وهب روایت
کرده از لیث بن سعد شنیدم که گفت در سنه ثلاث عشر و مائة از هجرت باراده گزاردن حج بمکه معظمه
رفتم روزی نماز عصر در مسجد گزارده بکوه ابوقبیس بالا رفتم دیدم که شخصی نشسته بدعا مشغول گشت
دیارب یارب چندان گفت که نفس وی منقطع گشت یا حی یا حی یا حی یا قیوم چندان گفت
که نفس وی انقطاع یافت باز گفت الهی مشتهای انگور دارم بخشان مرا و این دو برد که پوشیده
ام هر دو کهنه شده بپوشان مرا لیث گوید که هنوز کلام وی تمام نشده بود که سبدی پر انگور پیش شد
با آنکه در روی زمین در آن روز انگور نبود و دو برد دیگر دیدم که مثل آن در دنیا ندیده بودم بعد
از آن شروع در خوردن انگور کرد گفتم من نیز شریک توام گفت بچه جهت گفتم بسبب آنکه
تو دعا کردی من آمین کردم گفت پیش آی و تناول نمای چون پیش رفتم انگوری بی دانه دیدم که هرگز
بلذت آن انگور نخورده بودم من و او هر دو سیر شدیم هنوز سبد بجای خود بود باین گفت هیچ
ازین ذخیره مکن و پنهان مساز آنگاه آن یک برد را گرفت یکی از آنها بمن داد گفتم احتیاجی باو
ندارم بعد از آن یکی را ازار خود ساخت و دیگر ردا وار آن دو کهنه که بر او پوشیده بود
برداشت و از آن کوه فرود آمد آنجا چون بمسعی رسید مردی ملاقی وی شده گفت بپوشان مرا
یا ابن رسول الله از آنچه خدای تعالی ترا پوشانید چرا که برهنه و عریانم آنگاه هر دو را بوی داد من سوال
کردم از آن مرد که این چه کس است گفت امام جعفر الصادق است باز چون تفحص وی نمودم که چیزی
بشنوم قدرت بر وی نیافتم وفات وی هم در سن اربع و ثمانین و مائة بود و او رضی الله عنه
نیز مسموم ساختند مثل پدر و جدش چنانچه از آن حکایت کرده اند و سنه مبارکش شصت و ا
سال بود و در بقیه مذکور نزد آبای خود مدفون گشت از وی دختر و پسرش پسر ماند از آنجمله امام
موسی الکاظم بود که وارث علم و فضل و کمالات پدر خود گشته و ویرا کاظم از آنجهت خواندند که
حلم بسیار داشت و خشم فرو میبرد و از مردم تجاوز و عفو می نمود و نزد اهل عراق مشهور بود

و در باب قضا دعوی هیچ نزد خدا ایست لیے واعتبر و اعلم اهل زمان خود بود و سخاوت
بیش از همه ایشان زیاده بود نقل است که هارون الرشید وی را گفت چگونه شما میگوئید که ما ذریت محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم ایم و حال آنکه شما اولاد علی ابن ابیطالب اید امام موسی الکاظم این آیت خواند
ومن ذریته داود وسلیمان الی قوله تعالی وعیسی چون بنام عیسی رسید گفت عیسی علیه
السلام را پدر نبود و حال آنکه خدا تعالی او را ذریه ابراهیم خواند خدا تعالی فرمود فمن حاجک فیه
من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم الایه یعنی
در وقتیکه خدا تعالی امر کرد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم با نصاری مباهله کند آنحضرت صلعم علی و فاطمه
و حسن و حسین رضی الله عنهم را بر خود خواند پس حسن و حسین بفرزندی پسران رسول الله صلی الله علیه وسلم اند باین حجت گفتیم
و ما از اولاد حسینیم و از جمله کرامات ظاهره امام موسی الکاظم آنست که ابن جوزی و زهری و غیرهما
از شقیق بلخی روایت کرده اند که گفت در تاریخ تسع و اربعین و مائه از هجرت بداعیه گذاردن
حج بیرون آمدم چون بقادسیه رسیدم او را دیدم که از مردم جدا شده گوشه گرفته است با خود
گفتم که این شخص یکی از صوفیه خواهد بود میخواستم که وبال مردم شود درین راه بروم و او را
سرزنش نمایم تا باز گردد چون نزد وی رفتم قبل ازینکه من اینحکایتی گویم با من گفت ای شقیق
اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم یعنی پرهیزید و بگذارید بسیاری از گمانها را که در بعضی
از گمان بزه گاریست و گناهی بر آن مترتب شود شقیق گفت چون این آیت از وی شنیدم
و برا شناختم میخواستم که عذر خواهی کنم و حالت از وی طلبم فی الحال از نظر من غائب شد و وی را
ندیدم بروز منزل دیگر که او را فقیه گویند در حالتیکه نماز میگذارد و اعضای او مضطرب بود و
اشک از چشمان مبارک میریخت چون یافت که باعتذار آمده ام تخفیف صلوة نموده این آیت خواند
وانی لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحا ثم اهتدی یعنی من بسیار آمرزنده ام کسی را که توبه کرد و ایمان آورد
و عمل ستوده کرد و در راه راست مستقیم و ثابت ماند شقیق گوید باز در منزل دیگر که آنرا زباله میگویند
وی را بر سر چاهی دیدم که رکوه او در چاه افتاده بود آنگاه دعای کرد تا آب بالا بر آمد رکوه
خود را بر داشت و وضو ساخت و چهار رکعت نماز کرد آنگاه بجانب توده از رمل میل نمود
و قدری از آن گرفته در رکوه انداخت و آشامید من گفتم از رزقی که خدا تعالی ترا داده مرا نیز نصیبه
ده امام موسی کاظم رض فرمود ای شقیق همیشه خدا تعالی نعمتهای ظاهری و باطنی بر ما ارزانی فرموده
باید که ظن تو به پروردگار خود نیکو باشد بعد از آن رکوه بدست من داد در آن شربتی

از سویق وشکر بود که بلذت وخوشبوی آن شربت هرگز نیاشامیده بودم چنانچه از آن سیر شدم
و چند روز دیگر میل طعام وشراب نکردم و در آن راه دیگر او را ندیدم مگر در مکه با بعضی
خدم ولازم وغلامان همراه بودند بخلاف وضعی که در راه دیدم نقل است که چون هارون
رشید بحج آمد بعضی از مردم بسعایت وبدگویی امام موسی کاظم نزد وی کردند وگفتند که از جمیع
اموال از جهت وی می آورند چنانچه کالا سی هزار دینار طلا خرید نموده بنا برین هارون
رشید او را با امیر خود عیسی بن جعفر بن منصور که والی البصره بود فرستاد و مدت یکسال
او را حبس نمود آنگاه هارون رشید در باب قتل کتابتی بوالی البصره نوشت او از کشتن ابا کرد و
گفت او خطایی ندارد و مجال خود است و بهارون رشید اعلام نمود که کسی را بفرستد تا امام
موسی الکاظم را تسلیم وی کنم واگر کسی را نفرستد او را خواهم گذاشت هر جا که خواهد برود
هارون رشید چون کتابت وی بدید به سندی بن شاهک نوشت تا امام موسی کاظم را تسلیم نماید
وسفارش او کرده بود که با وی چه کنید بعد از آن سم در طعام وی کردند وبعضی بر آنند که سم
در رطب کرده دادند بعد از سه روز وفات یافت مدت عمرش شصت وپنج سال بود و مسعودی
آورده که هارون رشید علی مرتضی را در خواب دید که در دست او حربه بود وگفت اگر کاظم را بگذاری
با این حربه ترا خواهم کشت هارون فزع ناک از خواب خاست یحیی را از عنوان خود فرستاد و سی
هزار درم جهت وی فرستاد وگفت او را مخیر سازید اگر خواهد درینجا مقام کند تا تعظیم و تکریم
او کرده باشم واگر خواهد بمدینه رود چون امام موسی الکاظم نزد هارون رشید آمد با وی گفت
چیزی عجیب امشب دیدم سر بعضی را با من بگو حضرت موسی کاظم فرمود پیغمبر را در خواب دیدم
این چند کلمه تعلیم کرد هنوز از خواندن این کلمات فارغ نشده بود که خلاص شد وبعضی گفته اند
که موسی بن مهدی که ملقب بهادی بود در اول حال حضرت امام را محبوس ساخت آنگاه جعفر
علی مرتضی را در خواب دید که این آیت بر وی خواند فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض
وتقطعوا ارحامکم یعنی آیا امید توقع هست از شما اگر بجز دیگر بد امور مردمان یعنی حاکم خلق
وآنکه فساد کنید در زمین از روی تجبر وتعظیم وقطع رحم نمائید بنا بر تجبر وظلم با وی چون از
خواب بیدار شد دانست که مراد حبس امام موسی کاظم است پس در اراکرد باز
هارون رشید پیغمبر را دید که نزد کعبه نشسته با او گفت که تو ای که ربع از مردم همین میگیری گفت
تا امام جستجوی من امام قلوبهم وچون در مدینه مقابل وجه شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم

برد و حاضر شدند هارون رشید بآواز بلند گفت ای پسر عم من کاظم رضی الله عنه گفت السلام
علیک یا پدر من هارون از همین معنی در هم شد و بهمین سبب او را همراه خود به بغداد برد و در آنجا
محبوس ساخت و بیرون نیاوردند تا وقتیکه وفات یافت در همان قید که بود و او را در جانب
غربی بغداد مدفون ساختند بدانکه ظاهر این حکایت با یکدیگر منافات دارد مگر آنکه بر تقدیر
حبس حمل کنیم و اولاد ذکور و اناث او سی و هفت بودند از آنجمله امام ابوالحسن علی الرضا
اعلم و اکمل و اجل قدر بود از باقی اولاد و ازینجهت بود که مامون خلیفه تعظیم و اجلال او بسیار
نمود و او را دوست میداشت و دختر خود را در نکاح وی آورده در مملکت خود شریک ساخت
و تفویض امر خلافت بوی کرد چنانچه در سنه احدی و مائتین بدست خود عهدنامه نوشت که علی الرضا
ولی عهد من است و شهادت جمعی کثیر بر آن نوشت لیکن قبل از مامون وفات یافت و
مامون تاسف بسیار خورد از بعضی نقل است که قبل از فوت خود خبر داد که انگور و انار زهرآلوده
خواهند خورد و بهمان فوت شود و ایضاً خبر داد که مامون میخواهد که او را در عقب هارون رشید
دفن کند لیکن استطاعت آن نداشت آخر از جمیع آنچه خبر داده بود آنچنان شد و معروف کرخی
استاد سری سقطی است بدست او مسلمان شد و از جمله موالی او بود حاکم روایت کرد که با مردی
گفت ای بنده راضی شو بآنچه اراده خدای است و مستعد شو که از آن ناچار است و بعد از سه
روز از آن وفات یافت ایضاً حاکم روایت کرده از محمد بن عیسی از ابی حبیب که گفت
پیغامبر را در خواب دیدم در منزلی در بلده که حجاج در آنجا فرود میکردند آنگاه بآنحضرت سلام کردم
طبقی دیدم که از برگ نخل مدینه ساخته بودند پیش آنحضرت نهاده خرمای صیحانی در آن بودند آنحضرت صلعم مشتی خرما
از آن بمن داد و من آنرا تاویل کردم که بعدد این خرما زنده خواهم ماند چون بیست روز از آن
حکایت گذشت ابوالحسن علی الرضا از مدینه آمد و در همان منزل نزول فرمود و مردم
بشتاب روی بسلام وی می آمدند چون بخدمت وی رفتم دیدم که در همان موضع که رسول صلی الله
علیه و سلم را در خواب دیده بودم نشسته و آن طبق مذکور همان نوع از خرما نزد وی نهاده
چون سلام کردم مشتی از آن خرما بمن داد شمار کردم همان قدر بود که رسول صلی الله علیه
و سلم در خواب بمن داده بود گفتم زیاده کن امام علی الرضا گفت اگر رسول زیاده کرده
بودی من نیز زیاده میکردم در تاریخ نیشاپوری آورده که حضرت امام علی بن موسی الرضا
چون به نیشاپور آمد جمیع خلایق بزیارت وی بیرون آمدند و امام جهت رفع آفتاب پرده

مسجد

سرگشته که هیچکس ندیده بود از جمله که علما و محدثین بلفظ ابو زرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی
در آن شهر بودند با خلقی بی نهایت از طلبه علم و اهل حدیث بحضرت شتافته التماس نمودند که روی
مبارک خود را بایشان نماید و حدیثی از آبا و اجداد خود جهت ایشان روایت کند بعد از
تضرع بسیار امام قبول یعنی فرمود استری که بآن سوار بود باز داشت و غلامان را امر فرمود
تا پرده از روی مبارکش برداشتند و چشم خلایق را به برکت طلعت مبارک خود روشن ساخت
و نظر مردم چون بدو گیسوی افتاد که بدو شانه خود انداخته بود بتضرع و زاری در آمدند بعضی
گریه و فریاد مینمودند و بعضی خود را در خاک انداخته بودند و بعضی سم استرش را بوسه میدادند آنگاه
علما آواز بر آورده گفتند ای معاشر ناس زمانی ساکت باشید چون ساکت شدند شیخ ابو زرعه
و محمد بن اسلم بار دیگر التماس نمودند امام گفت خبر داد مرا پدر خود موسی الکاظم رضی الله عنه از پدرش جعفر
الصادق از پدر خود محمد باقر از پدر خود زین العابدین علی بن حسین و او از پدر خود حسین و او از پدر خود علی ابن ابی طالب
که رسول صلی الله علیه و علی جمیع آله گفت خبر داد مرا جبرائیل علیه السلام که گفت از رب العزت
جل جلاله شنیدم که میگفت لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی ومن دخل حصنی
أمن من عذابی لا اله الا الله کلمه توحید است بمنزله حصار است از جانب من هر کس که این کلمه را بگوید حقا
لله گفت در حصار من داخل شد و هر کس که در حصار من داخل شد محفوظ ماند از عذاب من بعد
از آن امر فرمود تا پرده بروی انداختند و روان شد و روایت است که عدد جمعی که قلم و دوات
آورده این حدیث را نوشتند زیاده از بیست هزار شد و در روایتی آنکه حدیثی که در آنوقت روایت
کرد این حدیث بود الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان و احتمال دارد که هر دو
واقع بوده باشد و از احمد حنبل منقول است که گفت اگر این اسناد بر مجنونی میخواندم هر آینه از
مرض خلاص می شد در آن ساعت و بعضی از حفاظ حدیث روایت کرده اند که زنی در ایام
متوکل عباسی دعوی کرد که من سیده ام متوکل گفت میخواهم که کسی تحقیق این سخن از وی کند
آنگاه که او را دلالت کردند بر امام رضا رضی الله عنه چون وی را در مجلس خلیفه حاضر کردند
بر تخت نشانید به پهلوی خود التماس نمود که از آن زن سوال کند امام فرمود که حق تعالی حرام
ساخته است گوشت اولاد حسین را بر سباع اگر راست میگوید ملاقات سبع کند چون این سخن
با آن زن عرض کردند فی الحال بکذب خود اعتراف نمود و بعد از آن چند روز با خلیفه
گفتند که تجربه این امر باید نمود و خلیفه امر کرد تا سه سبع آورده در صحن قصر وی

را کرده‌اند و کسی بطلب امام رضا فرستاد و چون امام تشریف آورد و در آن قصر داخل شد دروازه
قصر را بستند و این سباع قبل از آمدن امام فریاد می‌زدند گوش مردم را کر ساخته بودند و چون امام
نزدیک وی رفتند و خود را در وی مالیدند از آن نعره و فریاد ساکت شدند و حضرت امام
باستین خود ایشان را مسح نمود و بالا رفته ساعتی نزد متوکل خلیفه نشست و سخنی عجیب گفت و چون
پائین آمد بهمان طریق اول سباع عمل نمود تا بیرون رفت و متوکل جایزه نیکو از بهبت وی فرستاد
آنگاه بعضی از حضار مجلس با متوکل گفتند که همچنانکه ابن عم تو نسبت باین سباع بعمل آورد باید
تو نیز بعمل آوری متوکل بر آن امر جرأت ننمود و گفت مگر میخواهید که مرا بقتل آرید و امر کرد که
این راز را با کس نگویید و مسعودی نقل کرده که صاحب این قصه پسر علی رضا بود که علی عسکری
باشد و علما قول او را صواب دانسته‌اند چرا که علی رضا در ایام خلافت مامون فوت شده بود
و زمان متوکل را در نیافت و سن امام بارکش پنجاه و پنج سال شد و پنج پسر و دختر از وی ماند و افضل اولاد
او محمد جواد بود و لیکن حیات او بطول نینجامید آورده‌اند بعد از یک سال از فوت پدرش در
سن نه سالگی در بعضی از کوچهای بغداد ایستاده بود و اطفال بازی میکردند در این اثنا مامون
خلیفه بآن کوچه گذشت جمیع اطفال چون شوکت او دیدند گریختند و جواد در جای خود ایستاد
خدا تعالی محبت او در دل مامون انداخته بوی نزدیک شد و گفت ای پسر باعث چه چیز بود که
همراه کودکان نرفتی جواد فی الحال بی تامل گفت ای امیرالمومنین راه رفتن شما تنگ نبود که من
از راه بیرون روم تا گشاده گردد و گناهی نداشتم که بترسم و خود را بکناره کشم و ظن شما نیکو
میداشتم که بیگناه کسی را ضرری نمیرسانید مامون از حسن کلام و حسن صورت او تعجب نمود و گفت
نام تو چیست و نام پدر تو چیست گفت نام من محمد است و نام پدر من علی الرضا مامون گفت
رحمت خدای بر پدرت باد و سوار شده از شهر بیرون رفت و بازی چند از جهت شکار همراه او بود
اتفاقاً بازی را بر دراجه انداخت و از نظر غائب شد چون باز آمد ماهی کوچک که حیاتش باقی بود
در منقار داشت مامون از دیدن ماهی تعجب تمام کرد و باز گشت چون بهمان موضع باز رسید
کودکان را بحال خود دید که می‌بازند و محمد جواد نزد ایشان ایستاده چون مامون را دیدند گریختند
مگر جواد که بجای خود بود مامون نزد وی آمد گفت ای محمد این چیست که در دست من است گفت
ای امیرالمؤمنین خدا تعالی در بحر بقدرت خود ماهیان کوچک آفریده که بازان پادشاهان و ملوک و خلفا صید میکرده باشند و
آل مصطفی را بآن امتحان مینموده باشند مامون گفت که تو پسر علی الرضا حقا و یقینا و او را همراه

خود بخانه خود برد و در تعظیم و تکریم او مبالغه بسیار نمود تا وجود صغر سن هر روز مزید علم و فضل و کیاست
و عقل او بر مامون ظاهر میشد و در اشفاق می افزود تا آنکه عزیمت که دختر خود ام الفضل را در
نکاح وی در آورد ولیکن عباسیان او را منع میکردند از ترس آنکه شاید که او را ولی عهد خود ساخته
باشد مامون هر چند میگفت که من او را باین واسطه اختیار کردم که علم و حلم و معرفت الله زیاده از جمیع اهل
فضائل زیاده تر است ایشان قبول نمیکردند آخر مقرر برین شد که محفلی از علما آراسته و بحث کنند و
امتحان وی نمایند و عباسیان یحیی بن اکثم را پیدا کرده اموال بسیار نمودند که او را ملزم سازد و بعد
از آن جمیع اکابر و اعیان در مجلس حاضر شدند و خلیفه امر فرمود تا فرشتها نیکو از جهت محمد جواد
رض افکندند و او را بتعظیم نشانید و در آغاز بحث یحیی بن اکثم چند مسئله از جواد پرسید جواد
مسائل جیّد و اصح جواب جمیع مسائل داد خلیفه از شنیدن بسی خوشحال شد گفت احسنت احسنت
یا ابا جعفر اگر تو نیز سوال از یحیی کنی اگرچه یک مسئله باشد بسی خوب خواهد بود امام محمد جواد
گفت ای یحیی چه میگوئی در حق مردی که نظر کرد در زنی نامحرم در اول روز باز این زن
در وقت ارتفاع آفتاب بروی حلال شود باز هنگام ظهر همان زن بروی حرام شود باز در وقت
عصر حلال شود باز هنگام مغرب بروی حرام گردد باز در محل عشا بروی حرام گردد باز در نصف
شب حرام شود باز در وقت صبح حلال گردد بروی یحیی بن اکثم گفت نمیدانم آنگاه محمد جواد
گفت تصویر این مسئله چنان است که مردی اجنبیه نظر بکنیزکی کند بشهوت این نظر بروی حرام است باز
در وقت ارتفاع آفتاب او را خرید و در وقت ظهر او را آزاد کرد و تزویج با او نمود و در وقت عصر و در
وقت مغرب ظهار کرد با او و در عشا کفارت داد و در نصف شب او را طلاق رجعی داد باز در وقت
صبح او را رجعت نمود مامون خلیفه را ازین تقریر وی اعتقاد زیاده شد با عباسیان گفت یا
دانستید آنچه انکار آن میکردید در همان مجلس دختر خود ام الفضل را در نکاح وی آورد و هر دو را
بمدینه فرستاد و بعد از چندی زوجه وی خطی نزد پدر خود فرستاد و شکوه کرد از جواد که او کنیزکی پیدا کرده
بر سر من پدرش در جواب گفت که تزویج تو با وی از برای آن نکرده ام که حلال را بر وی حرام سازم
باید که دیگر امثال این سخنان نگوئی باز جواد در سنه عشرین و مائتین در بیست و ششم محرم در زمان
معتصم به بغداد آمد و از وی مطالبه نمود و در آخر ذی القعده در آنجا وفات یافت و در مقابر
قریش عقب جد خود موسی کاظم مدفون گشت سن مبارکش بیست و پنج سال بود و بعضی گفته اند او را
نیز زهر داده اند و از وی دو پسر و دو دختر ماندند و اجل اولاد وی علی عسکری بود که وارث علم او

سخاوت پدر شد وجه تسمیه بعسکری آنست که او را از مدینه منوره بسر من رای بردند بامر متوکل
عباسی و در آنجا ساکن شد و آن شهر بعسکر معروف بود نقل است که عربی از اعراب کوفه نزد وی
آمد و گفت من از جمله کسانی ام که متمسک بولای جد تو جسته اند و دینی بر گردن من نشسته گفت
دین تو چندست جواب داد که ده هزار درم علی عسکری رضی الله عنه گفت اندیشه مکن و نفس خود
خوش دار که قاضی دین تو خدا خواهد شد انشاء الله تعالی بعد از آن تمسکی نوشته بدست
اعرابی داد که این مبلغ از مال اعرابی در ذمه وی است و اعرابی را گفت که در مجلس من بیا و این
مبلغ از من طلب نما و غلظت و شدت من میکرده باش اعرابی اینچنین کرد و عسکری ضرب روز
از وی مهلت خواست چون این خبر بمتوکل رسید سی هزار درم از جهت او فرستاد و عسکری تمام
آن زر را باعرابی داد اعرابی گفت یا ابن رسول الله دین من زیاده از ده هزار درم نیست باقی
در سر کار خود صرف نمای علی عسکری رض اباکرد از سی هزار درم چیزی از وی بستاند انگاه
مجموع آن زر گرفته میرفت و میگفت الله اعلم حیث یجعل رسالته و قبل ازین بیان کردیم در قضیه
سباع که صواب آنست که علی عسکری بود که متوکل او را امتحان کرد نه علی موسی الرضا و ایضا
صواب آنست که سباع نزدیک وی رفتند بلکه چون او را دیدند خشوع و خضوع نمودند و ساکن شدند از فریاد
که میکردند و موافق این و اینست آنچه مسعودی و غیر او روایت کرده اند که یحیی بن عبد الله بن حسن
الحسن المثنی السبط چون فرار نمود بجانب دیلم هارون رشید آورده و امر بقتل او کرد و اعوان وی یحیی
را زنده در برکه که سباع و جانوران گرسنه در آنجا گرد آمده بودند انداختند و آن جانوران اصلا او را
نخوردند و متعرض او نشدند و ترسیدند از آنکه نزدیک وی روند بعد از آن بنای از گچ و سنگ
بر وی بستند همچنانکه زنده بود و وفات وی رضی الله عنه در جمادی الآخر در سنه اربع و خمسین و
مائتین بود در سر من رای و در خانه خود مدفون گشت و عمرش چهل سال بود و دو دختر و چهار
پسر از وی بماند و افضل و اعلی و اعلم و اجل ایشان ابو محمد حسن خالص و ابن خلکان آورده عسکری
گفتندی ولادت در سنه اثنین و ثلاثین و مائتین بود و مرویست که در سن طفولیت روزی گذر بهلول
و بعضی دیگر از اطفال بازی میکردند و درین اثناء بهلول رسید و گمانش این بود که حسن عسکری
خالص رض گریه از جهت چیزی که در دست باقی اطفال است میکند با او گفت اگر خواهی
مثل این از برای تو خرید نمایم تا آنرا ملعبه خود سازی حسن عسکری رض گفت یا قلیل
العقل ما للعب خلقنا ای کم عقل ما را از جهت علم و عبادت آفریده اند بهلول گفت از کجا ...

معنے میگوئی ودلیل قول تو چیست گفت قال الله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم
الینا لا ترجعون آیا می پنداشتید شما از فرط غفلت که آفریدیم شما را ببازی یا از برای از بهر گمان
شما این بود که سوی ما بازگردید بجزای اعمال یعنی شما را از برای عبادت آفریده ایم ومکلف
شما را مقرر کرده ام بهلول گفت مرا پندی ده حسن عسکری بیت چند موعظه امیر خواند تا وقتی که
از پا در افتاد و بیهوش شد چون بهوش باز آمد بهلول گفت تو در صغر سنی و هنوز گناهی از تو
صادر نشده باعث این بیهوشی چیست گفت ای بهلول دست از من بدار که مادر خود را دیدم
که آتش می افروخت هیزم بزرگ نیک افروخته نمیشد مگر بهیزم کوچک من میترسم از هیزم
کوچک جهنم باشم نقل است که سالی در سر من رای قحط افتاد بواسطه کم بارانی و معتمد ابن متوکل
که خلیفه بود امر کرد که مردم جهت دعای استسقا بیرون روند اتفاقا سه روز مصاحب بیرون
رفتند و راهبی همراه ایشان بود که چون بجانب آسمان دست برداشتی باران فرو ریختی
تا در روز دوم همین عمل نمود بنابرین شکی در دل بعضی جهلا افتاد و بعضی از دین مرتد شدند
واین امر بر خلیفه دشوار شد و کسی بطلب حسن خالص فرستاد و گفت امت جد خود را دریاب
پیش از آنکه هلاک شوند حسن گفت انشاء الله تعالی صباح بیرون خواهم رفت و ازاله این شک از
مردم خواهد شد و خلیفه را گفت که اصحاب مرا از حبس بیرون آر و خلیفه تمام ایشان را از حبس آزاد
کرد واز جهة استسقا بیرون رفت چون راهب بها الطریق معهود دست بجانب آسمان برداشت
ابری در آسمان پدید آمد ودرین اثنا حسن خالص گفت تا دست راهب بگیرند و آنچه در دست
دارد از وی بستانند بیارند چون او را آوردند و دیدند که استخوان آدمی ست آنگاه راهب را
گفتند دعا کن چون دست برداشت ابر از آسمان بر طرف شد و آفتاب طالع شد مردم را از این
حال تعجب تمام دست داد خلیفه از حسن خالص پرسید که کیفیت این قصه چیست حسن فرمود این
استخوان پیغمبری است که بدست این راهب افتاده مقرر است که هرگاه استخوان یکی از پیغمبران
در زیر آسمان بدارند باران می بارد چون امتحان آن استخوان کردند چنان شد که وی گفته بود و
شبهه مردم زایل شد وحسن خالص معزز و محترم بخانه خود تشریف آورد واز آن تاریخ ملوا
عطایای خلیفه در هر وقت بوی میرسید تا زمانیکه در همان شهر سر من رای وفات یافت و
در پهلوی پدر خود مدفون گشت عمرش بیست وهشت سال بود وهیچ فرزند نداشت بغیر ابو القاسم
[illegible] پنجساله بود ولیکن در آن سن خدای تعالی حکمت ارزانی داشت

داو را قائم منتظر نیز میگویند بعضی گویند بواسطه آنکه در آن شهر غائب شد و کسی نمیداند که کجا رفت
و قول شیعه که درین باب گفته اند که مهدی بیت و رد قول روافض و جواب ایشان مبسوط در آیه
دوازدهم از آیات داله بر فضائل اهلبیت مذکور ساختیم باید که رجوع نمایند بآنکه امری مهم ضرور
ست خاتمه در اعتقاد اهل سنت و جماعت در شان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و در
قتال معاویه با امیر المومنین حضرت علی رض و در حقیقت خلافت معاویه رض بعد از آنکه امام حسن
تفویض امر خلافت بوی نموده با او صلح کرد و در بیان اختلاف در کفر یزید و اختلاف
در جواز لعن و در تتمه که متعلق است بآن و ابتدای این کتاب و ختم این کتاب به بیان اصحاب
رضی الله عنهم کردیم تا اشارت باشد بآنکه مقصود بالذات از این تالیف تنزیه و تبریه اصحاب نبی
مفتریانی که اهل عناد و شقاوت که از دین بیرون رفته تابع ملاحده شده اند و بنا برین مستحق
عذاب عظیم و نکال عقاب الیم گشته در چاه وبال و ضلال افتاده اند و اماتنا الله علی محبة الاسلام
والاصحاب و حشرنا فی زمرتهم آمین یا رب العلمین بدانکه اجماع اهل سنت برینست که بر هر کس
از اهل ملت واجب است که تزکیه جمیع صحابه کنند باثبات عدالت ایشان و ثنای بر ایشان
کرد خدا تعالی در چند آیه از آیات کتاب خود گفته از انجمله اینست قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت
للناس که اثبات خیریت ایشان بر سائر کرده و درین آیه و هیچ چیز برابری نتواند کرد با شهادت خدای
تعالی نمیکند زیرا که او جل جلاله اعلم است بحال بندگان خود ایشان بخیریت و غیر آن بلکه
خدا تعالی گواهی داد بآنکه اصحاب کرام بهترین امم اند بر هر کس واجب است که این اعتقاد نماید
و ایمان بآن آرد و اگر این اعتقاد نکند و ایمان برین نیارد تکذیب خدا تعالی کرده است در اخبار او
و هیچ شک نیست که هر کس که ریب کند در خبری از اخبار خدا تعالی یا رسول و تکذیب ایشان نماید باجماع
جمیع اهل اسلام کافر است از انجمله اینست که قوله تعالی وکذلک جعلناکم امة وسطا
لتکونوا شهداء علی الناس که صحابه درین آیه و آیتی که قبل ازین گذشت مشافهه مخاطب شده اند
بر لسان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الحقیقة و ایشان را عدل و خیار امت خواند تا بر بقیه امم گواهی دهند در
روز قیامت و اگر عدل نبودندی چنانچه زعم روافض است خذلهم الله تعالی و قبحهم الله تعالی که میگویند
ایشان بعد از وفات پیغامبر صلی الله علیه وسلم مرتد شدند بغیر شش کس چگونه خدا تعالی
در روز قیامت ایشان را گواه میساخت بر باقی امم و حکم بعدالت و خیریت ایشان میفرمود
از انجمله اینست قوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم

در اشتمال

میکنند بر تو ظاهر خواهد شد بعد ذلک اگر ترک عناد و تعصب نمائی و از راه انصاف درآئی و
اصحاب پیغمبر خود را بنظر تعظیم و اجلال ببینی چنانچه خدای و رسول وی بآن امر کرده اند از عقاب
و نکال که اهل بدعت و ضلال آن موعود اند نجات خواهی یافت جعلنا الله من خدام محبی
الاصحاب و تابعهم بفضله و منّه و جوده و از جمله آیاتی که مشتمل بر ثنای اصحاب است
قوله تعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا
یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی
التوریة و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه
یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة
و اجرا عظیما درین آیه ثنای عظیم است اولا بر رسول بقول محمد رسول الله که مبین آیت سابق
است و ثانیا بر اصحاب آنحضرت بقوله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا
سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا که ایشان را وصف فرموده بشدت و غلظت بر کفار
و برحمت و نیکوئی و مهربانی بر مومنان و خضوع و خشوع ایشان و بکثرت اعمال صالحه و بسعت
رجا در فضل و رحمت خدا تعالی از جهت طلب فضل و رضوان وی جل و علا باز بقول خود سیماهم
فی وجوههم من اثر السجود اظهار نمود یعنی که آثار اخلاص و غیر آن از اعمال صالحه در روی ایشان
ظاهر و لایح است چنانکه هر کس که نظر بایشان کرد حسن سیرت و طریقت ایشان را دانست بمجرد
دیدن بی آنکه مجالست و مصاحبتی بایشان کند و تفحص حال ایشان نماید چنانچه امام مالک رح
گفت که بما چنین رسید زمانیکه اصحاب اراده فتح شام کردند نصاری چون ایشان را میدیدند گفتند
که والله اینجماعت که ما میبینیم بهتر اند از حواریین عیسی ع م در آنچه بما رسید و بتحقیق که سخن ایشان
در بیشان راست و درست است زیرا که همیشه نام اصحاب محمد رسول صلی الله علیه وسلم در کتب سابقه
بلند بوده چنانچه خدا تعالی درین آیت میفرماید ذلک مثلهم فی التوریة یعنی این صفت که مذکور
شد وصف ایشان است در کتاب موسی ع م یعنی همین صفت در توریت مذکور است و مثلهم فی الانجیل
و وصف ایشان است در کتاب عیسی ع م یعنی در انجیل همین وصف مذکور است کزرع اخرج شطأه
یعنی وصف ایشان درین دو کتاب همچون زراعتی است که شاخها بیرون کند فآزره پس
قوی گرداند شاخ را فاستغلظ پس سطبر و بلند شود فاستوی علی سوقه پس بایستد خود یعجب
الزراع بعجب آرد آن قوت و راستی و درستی و سطبری و حسن منظر آن زراعت مزارعان را

پس همین اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم آنحضرت را تقویت و تائید و نصرت او نموده ایشان
مارسول الله مثل شطأه بودند بازرع که اول وقت اسلام ضعیف بود هر چند برآمد قوت گرفت
سبحانه وتعالی این مثل فرمود لیغیظ بهم الکفار تا خشم گیرند با اصحاب کافران و امام مالک رحمه الله
حکم کرده بکفر رافضی که بعض اعزات صحابه دارند از این آیت گرفته است و دلیل این طریق گفته که
هر کس که بغض صحابه دارد و صحابه غیظ با وخواهند گرفت و او غیظ بروی گیرد کافر است و این
مأخذ نیکوست و ظاهر آیت شاهد است و ازین جهت است که امام شافعی رح در یک قول موافق امام مالک
رح شده بکفر مبغض و مغیظ اصحاب رفته والیضاً جماعتی از ائمه موافق او بادی و رسیله میرحم
میگوید ظاهر آیة مشعر است بر آنکه هر کس که بر اصحاب خشم گیرد کافر است نه آنکه اصحاب بروی خشم
گیرند مگر آنکه گوئی خشم احدهما مستلزم خشم دیگریست دیگر آنکه جمیع صحابه بعض ایشان را وعده فرموده
بمغفرت اجر عظیم لقبول خود در همین آیت وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات منهم
مغفرة واجراً عظیما من در منهم بیانیه است بیان جنس میکند نه از برای تبعیض و وعده خدای تعالی
حق و صدق است و از آن تخلف نمیکند لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم و احادیث نیز
در فضل صحابه رضی الله عنهم بسیار اند و معظم آن در اول این کتاب یاد کردیم و همین شرف ایشان را
کافیست که خدای تعالی تا ذکر کرده است بر ایشان درین آیت چنانکه یاد کردیم و در غیر این آیات و
خشنود از ایشان علیهم الرحمة والرضوان والغفران پس از جمیع آیات مذکوره در مقام واحادیث
کثیره مشهوره که در مقدمه ایراد کردیم معلوم شد قطعا تعدیل و تزکیه صحابه و هیچکس از ایشان محتاج
نیست بتعدیل یکی از مخلوقات با وجود تعدیل خدای تعالی و رسول وی با آنکه اگر بتقدیر گیریم که از
خدای و رسول خدا چیزی وارد نشده باشد بر تعدیل ایشان لا لت کند از حالیکه ایشان بران
بودند از هجرت و جهاد و نصرت اسلام و بذل مال و قتل آبا و اولاد و مناصحت در دین و قوت ایمان و یقین
واجب میسازد و قطع و جزم بتعدیل ایشان و اعتقاد و نزاهت و پاکیزگی ایشان و افضل اند
از جمیع کسانیکه از بعد ایشان آمدند و خواهند آمد و مذهب کافه علماء و کسیکه اعتمادی بر قول
او هست اینست که بیان کردیم و اما کسیکه مخالف شد مبتدع ضال و مضل معتمد علیه و ملتفت الیه
نیست امام عصر خود ابو زرعه رازی که از اجل شیوخ مسلمانان است گفت اگر کسی را بینی که تنقیص
یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم گوید بدانکه او زندیق است زیرا که رسول حق است و
قرآن حق است و اهلبیت رسول حق است و مبغض اهلبیت زندیق است و آنچه پیغامبران جهان آن

کرده حق ست و تمام اینها از صحابه بما رسیده و غیر صحابه خاصه اهل‌بیت سوای چند از کسی دیگر راوی
قرآن و حدیث نیست پس اگر کسی جرح اهل‌بیت و صحابه کند و حکم بعدم عدالت ایشان نماید
ابطال قرآن و حدیث کرده باشد و کسیکه ابطال قرآن و حدیث کند و جرح عدم عدالت باز او
الصق و الیق ست و حکم بر وی بزندقه و ضلالت و کذب و عنا و اقوم و احق ست و ابن [illegible]
گوید که جمیع صحابه از اهل بهشت اند قطعا قال الله تعالی لا یستوی منکم مساوی نیست از شما مومنان
من انفق من قبل الفتح وقاتل کسیکه نفقه کرد پیش از فتح مکه و کارزار نمود با کسانیکه بعد از فتح مکه
انفاق و کارزار کنند اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا آن
گروه منفق و مقاتل پیش از فتح مکه بزرگتر اند از روی مرتبه از آنکه نفقه و مقاتله بعد از فتح مکه کردند و کلا
وعد الله الحسنی و نفقه میکنند و قتال می نمایند پیش از فتح مکه و بعد وعده کرده است خدا تعالی
همه را به بهشت اما درجات ایشان متفاوت ست و قال الله تعالی ان الذین سبقت لهم منا
الحسنی اولئک عنها مبعدون بدرستیکه آن گروه پیش گرفته اند مر ایشان را از ما سابقه نیکو
که سعادت و توفیق طاعت ست یا بشارت به بهشت آن گروه مخصوص از دوزخ دور شدگانند
پس چون باشد او مخاطب جمیع اصحاب اند و حسنی که مراد از آن بهشت ست از برای هر یک
از ایشان خواهد بود باین دلیل ثابت که جمیع اصحاب بهشتی خواهند بود و هیچ یک از ایشان بدوزخ
نخواهد رفت و توهم نکند که تقیید انفاق و قتال که درین آیت ست و تقیید احسان که در آیت
والذین اتبعوهم باحسان ست بیرون می برد بعضی از اصحاب را که متصف باین صفت نیستند
ازین حکم زیرا که میگوییم که این قیود غالبیست در ایشان پس مفهوم مخالفی ندارد که بعضی از
تحت این حکم خارج باشند [illegible] بالعزم مأثوری مخصوص ساخته ست حکم بعدالت بکسانیکه ملازم
آنحضرت صلی الله علیه وسلم گردیده و قتال کسیکه یک روز بخدمت رسیده باشد یا از جهت غرضی
آمده باشد مقید اند اما این زعم او موافق قول جمهور نیست بلکه جمعی از فضلای اعراض کرده اند
چنانچه شیخ الاسلام علائی گفته که این قول غریب ست که بسیاری از مشهوری بصحبت و روایت
[illegible] از حکم بعدالت بیرون می برد مثل وائل بن حجر و مالک بن حویرث و عثمان بن
ابی العاص [illegible] ایشان که نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمدند و اقامت نکردند مگر قلیل باز
[illegible] تصریح کرده اند [illegible] و این قول معتبر نیست انتهی کلامه و از جمله آنچه در زعم
[illegible] تعظیم صحابه اگرچه بخدمت آنحضرت رسیده باشند امری متعین مقرر بود

نزد خلفاء الراشدین و غیر ایشان چنانچه بصحت رسیده از ابوسعید خدری که مردی در حضور معاویه راست کرد در آنوقت ابوسعید تکیه کرده بود آنگاه نشست گفت من و ابوبکر رضی الله عنه و مردی از اهل بادیه در سفر در خانه فرود آمدیم و در آنخانه زنی حامله بود آنمرد بدوی با آن زن گفت بشارتی دهم ترا آن زن گفت بلی بدوی گفت اگر گوسفندی بمن دهی پسری خواهی شد و آن زن گوسفند بوی داد و آنرا قبح نموده پخت و خوردیم و ابوبکر رضی الله عنه در خوردن با شریک بود اما ازین قصه خالی الذهن بود بعد از آنکه این قصه شنید برخاست و قی کرد و آنچه خورده بود از معده خود بیرون آورد و بعد از مدتی دیدیم که همان مرد بدوی از و کرد [illegible] آورده و مرکه هیچ [illegible] انصار کرده عمر رضی گفت این بوقتی بصحبت آنحضرت رسیده [illegible] داشتم که در صحبت چه گفت و شنید اگر نه او را این صحبت رسول الله بودی شر و ضرر او را از شما کفایت میکردم پس نظر کن در توقف عمر رضی الله عنه از معاتبت آن صحابی خصوص از معاقبت او تا ظاهر شود بر تو که این قصه دلیلی واضح و ظاهر است بر آنکه نزد خلفاء الراشدین با ایشان رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچ چیز برابری نمیکرد چنانچه در صحیح بخاری و مسلم ثابت شده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اگر کسی مثل کوه احد ذهب انفاق کند در راه خدا تعالی بثواب آن نمیرسد که یکی از اصحاب من یک مد یا نصف مدی انفاق کند و بتواتر رسیده است از آنحضرت که فرمود بهترین ناس اهل قرن من اند بعد از آن کسانیکه نزدیک ایشان باشند و بصحت رسیده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که خدا تعالی اختیار کرد اصحاب مرا بر ثقلین سوای نبیین و مرسلین و در روایتی آنکه فرمود تمام خواهید کرد شما هفتاد امت که شما بهترین ایشانید و گرامی ترین ایشان نزد خدا تعالی و بدانکه خلاف واقع است میان علماء در تفضیل صحابه و کسانیکه بعد از ایشان آیند از صلحاء این امت ابوعمر بن عبدالبر برین رفته است که یافته میشود بعد از اصحاب کسانیکه افضل از بعضی صحابه باشند و حجت ساخته است حدیث طوبی لمن رآنی و آمن بی و طوبی سبع مرة لمن لم یرنی و آمن بی یعنی خوش لذت یا جنت باد مر کسی را که مرا دیده است و ایمان آورده است بمن و خوشی باد هفتاد مرتبه مر کسی را که مرا ندیده است و ایمان آورده است و حدیث دیگر که عمر رضی روایت کرد که نزد رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بودم آنحضرت فرمود با عمید آیا کدام یک از خلائق افضل اند از روی ایمان گفتم ملائکه اند آنحضرت فرمود افضلیت حق است مر ایشانرا ملک غیر ایشان مراد من است گفتم انبیاء جواب همین داد و بعد از آن فرمود افضل

خلائق از روی ایمان قومی باشند که در صلاب رجال اند و ایمان بمن خواهند آورد و پس ایشان افضل خلائق اند از روی ایمان یعنی بواسطه آنکه مرا ندیده اند و ایمان بمن آورده اند و حدیثی دیگر فرمود مثل امت من مثل مطر است معلوم نیست که اول آن بهتر است یا آخر و حدیثی دیگر فرمود خود هر آینه بیابند عیسی علیه السلام را قومی که مثل شما باشند یا بهتر سه مرتبه و خوار نخواهد شد امتی که من اول آن باشم و مسیح آخر ایشان باشد و حدیثی دیگر فرمود میآیند روزها در عاملی که درین ایام اجر پنجاه کس باید گفتند یا رسول الله از ایشان یا از ما فرمود از شما و ابو عمر و ابن عبد البر ایضاً صحبت خود ساخته است آنچه مرویست از عمر بن عبد العزیز رض که چون والی امر خلافت شد بسالم ابن عبد الله کتابی نوشت که سیرت عمر رض بنویس تا از جهت من بفرستد تا بآن عمل کرده باشم سالم باو نوشت که اگر تو بسیرت عمر رض چنانکه نوشته ام عمل نمائی افضل از عمر رض خواهی بود زیرا که زمان تو بزمان عمر نیست و مردم این زمان مثل مردم آن زمان نیست و بفقهای عصر خود نیز همینها نوشته و جواب مثل قول سالم نوشتند ابو عمر گوید پس این احادیث یعنی احادیثی که با آن استدلال بافضلیت عموم صحابه کرده اند با عدم تواتر طرق و حسن آن مقتضی تسویه است میان اول این امت و آخر آن در فضلیت و عمل الا اهل بدر و حدیبیه و حدیث خیر الناس قرنی بر عموم خود نیست زیرا که اگر بر عموم حمل کنیم شاهدی بر فضلیت منافقین و اهل کبائر میشود شاهدی بر افضلیت کسی بر اصحاب نیست و حدیث ثانی ضعیف است حجت نمیشود و لیکن حدیثی نزد حاکم بصحت رسیده و نزد غیر او بدرجه حدیث حسن رسیده که اصحاب گفتند یا رسول الله آیا از ما کسی بهتر خواهد بود باسلام در آمدیم و در خدمت تو جهاد کردیم با تو آنحضرت فرمود قومی خواهند بود بعد از شما که ایمان آورند بمن و مرا نه بینند و جواب از این حدیث و از حدیث سیوم که حدیثی حسن است طرق بسیار دارد که بدرجه صحت میرسد و از حدیث چهارم که آن نیز حسن است و از پنجم که ابو داؤد و ترمذی روایت کرده اند آنست که مفضول گاه است که حالتی و مزیتی در آن یافته میشود که در فاضل آن مزیت نیست و ایضاً مجرد زیادتی آخر مستلزم افضلیت مطلق نیست و ایضاً خیریت ایشان باعتبار خیر نیست که ممکن باشد که در هر دو طائفه جمع شود مثل عموم طاعات مشترک است میان جمیع مسلمانان و باین اعتبار دور نیست که کسانیکه بعد از اصحاب اند بعضی از ایشان افضل از بعضی صحابه باشند اما آنچه مخصوص است بصحابه که از مشاهده طلعت و رویت کثیر البرکت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بآن فائز شده اند از مرتبه اش

آورده حدیث اول در آن

که مثل بکنند آن نمیرسد و هیچکس نمیتواند که بمقدار عمل صالح کند که بآن مرتبه خود را شریک سازد و خصوصاً
مثل ایشان شود و ازین جهت بود که چون از عبد الله بن مبارک که در جلالت و کثرت علم او بین
علما مخفی نیست پرسیدند که معاویه افضل است یا عمر بن عبد العزیز عبد الله گفت غباری که در بینی
اسپ معاویه رفته است در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم بهتر است از عمر عبد العزیز بصد بار یعنی
باین لفظ اشارتست بآن گروه که فضیلت صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچ چیزی با آن
مقاومت و برابری نمیتوانند کرد و همین جواب معلوم شد جواب از استدلال ابو عمر و تفضیله عمر عبد
العزیز زیرا که علماء زمان عدل و رعیت و امثال آن و آنها از رتبه صحبت آنحضرت و تحیه
عمر رضی بان فایز گشته از حقایق قرب و مزایای فضل و علم و دین که آنحضرت بآن گواهی داده از برای
وی عمر عبد العزیز و غیر او پس صواب قول جمهور علماء سلف و خلف است بدلیلی که بعد ازین خواهد
آمد و معلوم شد از قول ابو عمر که اهل بدر و حدیبیه را مستثنی ساخته اند کلام او در غیر اکابر صحابه است
از آن کسانیکه بغیر رویة آنحضرت صلی الله علیه وسلم بچیزی دیگر فایز نشده اند و مع ذلک
کسانیکه بعد از ایشان باشند هرچند که در عمل کوشش نمایند ممکن نیست که نزدیک شی بدین نسبت
بجستن که فایز نشده است مگر برویة فقط پس ظن تو چه خواهد بود و کسانیکه ظن کرده باشند
در زمان آنحضرت مقاتله کرده باشند یا نقل چیزی از شریعت بکسانیکه بعد از آن حضرت بوده
اند نموده باشند یا مال خود را بسبب آنحضرت انفاق کرده باشند پس درین هیچکس را خلافی نیست
کسانیکه بعد از اصحاب اند هیچکس بمرتبه اصحاب نمیرسد که حق سبحانه و تعالی تفاوت میان ایشان
در کتاب مجید میفرماید لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من
الذین انفقوا من بعد و قاتلوا چنانچه ترجمه این قبل ازین گذشت و دلیل قول جمهور علماء سلف
و خلف که برین رفته اند که اصحاب پیغامبر صلی الله علیه وسلم بهترین خلق اند و افضل انسان
بعد از انبیاء و خواص ملائک احادیثی که در فضل فضائل و آثار اصحاب در مقدمه کتاب ایراد
کردیم و دیگر احادیثی در مناقب بسیار است از آنجمله حدیث صحیحین است که فرمود لا تسبوا اصحابی
فلو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه و در دیگر روایت از بخاری و مسلم
فان احدکم بکاف خطاب واقع شده و در دیگر روایة از ترمذی لو انفق احدکم مثل احد ذهبا و نصیفه
بفتح نون لغتیست در نصف و بروایت دارمی و ابن عدی مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و از آنجمله ایضاً حدیثی که اتفاق بر صحت آن

این حدیث صحیح نیست باتفاق محدثین ۱۲

کرده اند که فرموده خیر القرون او الناس او امتی قرنی ثم الذین یلونهم ترجمه این حدیث و در
احادیث مکرر درین کتاب مذکور شده مع لفظ قرون اهل زمانی واحد است که متقارب و مشترک
باشند در وصفی مقصود و اطلاق بر زمانی مخصوص میکنند و اختلاف بسیار در قرن کرده اند
از ده سال تا صد و بیست سال چنانچه در اول کتاب مذکور شد و اعدل اقوال صاحب حکم
که گفته قدری متوسط است از اعمار اهل زمانی و مراد بقرن پیغمبر درین حدیث صحابه آنحضرت اند
و کسیکه آخر همه ایشان فوت شده علی الاطلاق بالاتفاق ابو الطفیل عامر بن واثله لیثی بوده و وفات او
در سن مائه بوده از هجرت بقول صحیح و بعضی گفته اند در سبع و مائة و بعضی در سن عشر و مائة
گفته اند و ذهبی تصحیح این قول کرده بواسطه مقابله او با حدیث صحیح که مرویست از آنحضرت ثم
که یکماه قبل از آنکه از عالم رحلت کنند فرموده که بر سر صد سال دیگر از کسانیکه امروز بر روی زمین
اند هیچ احدی نخواهد ماند و در یک روایت مسلم آنست که فرموده ارایتکم لیلتکم هذه فانه لیس من
نفس منفوسة یأتی علیها مائة سنة از بیشتر که شما می بینید هیچ نفسی نخواهد بود که صد سال بر وی بگذرد
از این عبارت مراد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنست که قرن متغیر خواهد شد بعد از صد سال از
وقت تکلم آنحضرت باین حدیث و آنچه گفته اند که عکراش بن ذویب بعد از واقعه جمل صد سال
زیست صحیح نیست و بر تقدیر تنزل شاید که معنی این قول آن باشد که استکمال صد سال کرده است
بعد از واقعه جمل نه آنکه صد سال بعد از آن ماند چنانکه ائمه گفته اند و اما جماعتی در شان رتن هندی
و معمر مغربی زعم کرده اند ائمه حدیث مبالغه کرده اند در تضعیف و بطلان آن و گفته اند هر کسیکه عقل اندک دارد
قبول این معنی نمیکند و قبل ازین مذکور شد که افضلیت قرن آنحضرت بر نزدیکان باشد که تابعین باشند
نسبت بهر فرد فرد است مجموع بخلاف قول ابن عبد البر و همچنین گفته اند در تابعین تا زید انکه
صحابه چند صنف اند مهاجر و انصار و خلفاء ایشان و کسانیکه در روز فتح مکه مسلمان شده اند
و کسیکه بعد از آن شده اند پس افضل علی سبیل الاجمال مهاجرین اند باز آنانکه بعد از ایشان بر
ترتیب مذکور اما علی سبیل التفضیل مهاجرین سابقان انصار افضل اند از جماعت متاخرین مهاجرین و سابقان
مهاجر افضل اند از سابقان انصار باز ایشان متفاوت اند در تفضیل این سبب متاخرین
مثل عمر که افضل باشد از مقدم افضل مثل بلال رضی الله عنه و ابو منصور بغدادی که از ائمه اکابر است
گفت که اجماع اهل سنت و جماعت برین شده اند که افضل صحابه ابو بکر است رضی الله عنه باز عمر باز عثمان
باز علی رضوان الله علیهم اجمعین باز بقیه عشره مبشره بجنت باز اهل بدر باز باقی اهل بیعت الرضوان

احدیه باقی اهل

تحدیه بعد از آن بقیه صحابه رض جمیعاً تمام شد کلام ابو منصور لیکن قبل ازین اشارتی شد بآنکه
اجماع جمیع اهل سنت نشده باین ترتیب که او نقل کرده میان علی و عثمان مگر آنکه مراد او اجماع
اکثر اهل سنت باشد و برین تقدیر قول او رض اجماع صحیح ست و از جمله احادیث دال بر فضائل
اصحاب حدیثی ست که انصاری از انس رض روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای
ابوبکر من برادران خود را میدیدم ابوبکر گفت ما برادران شمائیم یا رسول الله آنحضرت فرمود شما
اصحاب منید برادران من کسانی خواهند بود که مرا نه بینند و تصدیق من نمایند و دوست
دارند مرا چنانکه دوست ترا باشم من نزدیک ایشان از ولد و والد باز گفتند یا رسول ما برادران
شما ایم فرمود شما اصحاب منید آیا دوست نمیدارید یا ابابکر قومی که دوست دارند ترا بسبب
آنکه من شما را دوست دارم پس دوست دار ایشان را اما بکه ترا بسبب دوستی من دوست دارند
دیلمی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس که خدا را دوست دارد دوست دارد
قرآن را و هر کس که قرآن را دوست دارد دوست دارد مرا و هر کس که مرا دوست دارد دوست دارد
اصحاب مرا و قرابت مرا دوست دارد دیلمی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا ایها الناس
محافظت کنید در باب حیات اصهار و اصحاب من و اصحاب مرا مظلمه نگیرید که خدا تعالی از شما مظالم
ایشان نگیرد چراکه اگر مرتکب مظلمه یکی از ایشان شدید خدا تعالی شما را نخواهد بخشید و از آن گناهان
بزرگتر نیست بلکه کفری باید گر از آن درگذرید و مخلص فی روایت کرده که رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود بپرهیزید و بترسید از خدا تعالی در باب اصحاب و ایشان را هدف تیر ملامت مسازید بعد از من
کسیکه ایشان را برنجاند مرا رنجانده و هر کس که مرا رنجانید پس خدا تعالی را رنجانیده نزدیک ست که او را
عقاب خواهد کرد پس ا تجدیث مثل این حدیث که بمنزله وصیت ست که آنحضرت در باب
اصحاب خود فرموده بسبیل تاکید و ترغیب در محبت ایشان و اجتناب از عداوت ایشان کثیر
ست مثل حدیثی که فرمود لن یومن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه مومن نخواهد بود
یکی از شما تا وقتی که دوست دارد مرا از نفس خود و کمال قرب اصحاب بآن حضرت منزل خود
ساخته چنانکه ایشان را جزو خود واقع گردانید و ایضاً در تجدیث ثابت ست که محبت کسیکه رسول
الله را دوست دارد مثل اصحاب وی رضی الله عنهم نشانی محبت رسول است چنانکه
محبت آنحضرت علامت محبت خدا تعالی ست همچنین که عداوت و بغض ایشان جا رود که سبب
ایشان میکند نشانی عداوت و بغض و سب آنحضرت علامت عداوت و بغض و سب خداست

چرا که دوست او را دوست دارد و دشمن او را دشمن دارد چنانچه خدای تعالی میفرماید قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله یعنی نیابی قومی را که خلاف خدا و رسول او میکنند پس محبت آل و ازواج و ذریت و اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جمله واجبات است و بغض و عداوت ایشان از جمله مهلکات است و از جمله محبت ایشان است که توقیر و تعظیم ایشان کنند و احسان و قیام بحقوق ایشان نمایند و اقتدا بایشان کنند در سنن و آداب و اخلاق و اعمال و اقوال و در حمد و ثنا ایشان کوشند بر قصد تعظیم و تبجیل زیرا که حق سبحانه و تعالی در بسیار از آیات قرآنی ایشان را ثنای گفته و واجب است بر هر کس که ثنای ایشان گوید و از آنجمله است استغفار از برای ایشان چنانچه مرویست بروایت مسلم که عائشه رض فرمود که مامور شده اند باید که طلب مغفرت از برای اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجود آنکه فایده استغفار بیشتر باستغفار کننده میرسد و برا زیادتی ثواب سنت و سهیل بن عبد الله تستری گوید که مومن نیست که تصدیق رسول الله ص نکرده است و کسیکه تعظیم و توقیر آن حضرت صلی الله علیه وسلم نکند از جمله چیزی که واجب است آنست که زبان خود را نگهدارد و از اختلافات و محاربات که میان اصحاب واقع و عراض کنند از اخبار و روایات اهل تواریخ خصوص از روایات جهال و گمراهان رفضه و شیعه و مبتدعین که مذمت اصحاب مینمایند و قدح ایشان میکنند برا که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اذا ذکر اصحابی فامسکو هرگاه که یاد کرده میشوند اصحاب من باید که نگاه دارید خود را از آنکه چیزی که مناسب ذات اشرف ایشان نباشد بر زبان آرید بلکه واجب است که اگر چیزی در باره ایشان بشنوند یا در کتابی بینند مجرد دیدن در کتاب و شنیدن از شخصی بنسبت آن چیز با صحاب رضی الله عنهم نکنند بلکه تفتیش و تحقیق آن نمایند و در آن بحث کنند و بر تقدیری که مدعای بر ایشان ثابت شود واجب است که آنرا نیکوترین تاویلی کنند برا که ایشان اهلیت و استحقاق آن دارند چنانچه در مناقب و مفاخر ایشان معروف و مشهور است منازعات و محاربات که میان ایشان واقع شده تاویلاتی و احتمالات میدارد و اما سب و طعن در ایشان اگر مخالف دلیل قطعی است مثل قذف عایشه صدیقه رض یا انکار صحابیت ابو بکر صدیق کفر است و اگر مخالف دلیل قطعی نیست فسق و بدعتی است و وعید شدید که در میان اهل بدعت وارد شده است در اول کتاب مذکور ساختم و اما محاربات و منازعاتی که میان علی کرم الله وجهه و معاویه رض واقع شده اعتقاد اهل سنت و جماعت آنست که میان ...

خلافت ثابت نشد زیرا که اجماع شد بر حقیقت خلافت علی کرم الله وجهه چنانچه قبل ازین بیان
کردیم که این امر نزاعی نیست بلکه همچنان رفته و نزاع ازین جهت شد که معاویه و اتباع او طلب
تسلیم قاتلان عثمان رض میکردند زیرا که معاویه ابن عم عثمان بود و علی از تسلیم قاتلان امتناع
مینمود بنابر ادعای آنکه اگر فی الفور قاتلان را با کثرت اقارب تسلیم معاویه میکنیم خللی عظیم در
لشکر اسلام پیدا و واقع خواهد شد بواسطه اختلاط و امتزاج ایشان بعسکر علی رض و منجر با ضطراب
و تزلزل در امر خلافت میشود و کلمه اسلام از انتظام می افتد خصوصاً در ابتدای امر خلافت که
هنوز استحکام نیافته پس سبب همین اجتهاد کرم الله وجهه باین قرار گرفته که تاخیر تسلیم قاتل
عثمان رض بوارثان وی اصوب است تا امر خلافت ثابت قدم گردد و بعد از استقلال و
تحقیق تمکن در امور اتفاق اهل اسلام در انتظام امر مسلمانان قاتل را فرداً فرداً گرفته تسلیم ایشان
نماید و از تدبیر و دلیل بر معقول آنکه در روز حرب جون علی رض امر فرمود تا منادی کند که قاتل
عثمان رض از لشکر وی بیرون روند بعضی از ایشان عزیمت نمودند که بر امیر المؤمنین خروج
کنند و با وی قتال نمایند و ایضاً کسانیکه عزیمت ترغیب قتل عثمان نمودند و اتفاق
در آن امر کردند جماعه کثیر بود چنانچه قبل ازین در قصه محاصره وی بیان کردیم که اهل مصر جماعه
بودند بعضی گفته اند هفتصد کس از اهل مصر بودند و بعضی گفته اند که هزار کس بودند و جمعی دیگر
از بصره و دیگران نیز از غیر این بلاد مذکور بودند که جمیعاً بمدینه آمدند فتنه ساختند چنانچه
شده که آن جماعت با قوم و عشیره خود قریب ده هزار کس بودند با این کثرت ایشان بود که تسلیم
ایشان بر علی رض دشوار و متعذر شد و احتمال دارد که علی رض اجتهاد کرده باشد که قاتلان
عثمان رض اهل بغی اند که تاویل فاسد ایشان را برین داشته که خون وی را مباح دانسته اند مثل آنکه
میگفتند که مروان که ابن عم وی بود و پیغامبر صلی الله علیه وسلم وی را از مدینه اخراج کرده بود
عثمان وی را باز پس آورده کاتب خود ساخت و دیگر اقارب خود بر ولایت نایل گردانید
بر دیگران تقدیم داد و دیگر قضیه مصحف ابی بکر مفصل سابقاً بیان کرده ایم در بحث خلافت وی
و این جماعت بنابر جهل و خطا گمان کردند که بواسطه امور قتل وی مباح گشت لیکن امام زمان
شدند و باغی نامیکه اطاعت امام عادل و آنچه حرب تلف کردند مواخذه نیست زیرا که از وی تاویل
کرده خواه خون باشد خواه مال چنانچه قول مرجح شافعی و جماعتی دیگر است از علمای
احتمال اگرچه ممکن است لیکن قول اول باعتبار اولیست و آنچه کثیری از علما برین رفته

نیست که قاتلان عثمان باغی نبودند بلکه اهل ظلم و فساد بودند زیرا که اعتمادی بر شبه ایشان نبود
دیگر آنکه اصرار کردند بر باطل بعد از آنکه کشف شبه ایشان شد و حق بر ایشان ظاهر گشت
و چنین نیست که هر کس که شبهه و تاویلی بجوید و نسبت دهد بآن شبهه و تاویل فاسد مجتهد شود زیرا که
شبه عارض میشود بر آنکه قاصر اند از درجه اجتهاد و منقول منافاتی ندارد با آنچه و رجال
قتال نبود بلکه وی نهی کرده از قتال چنانچه ابن عبدالبر روایت کرده از ابو هریره رض که چون وی
اراده قتال عثمان رض کرد گفت از روی جد میگویم ترا شمشیر از دست بینداز ای ابو هریره
تو نفس مرا میخواهی و حال آنکه من نفس خود را فدای مسلمانان میکنم و نمیخواهم که کسی از ایشان
کشته شود و ایضا اعتقاد اهل سنت و جماعت نیست که معاویه بایام خلافت امیر المومنین علی
خلیفه نبود بلکه از جمله ملوک بود و غایة اجتهادش آن بود که یک اجر داشت باآنکه با امام زمان
خصومت گرفت در آن اجتهاد و اما علی و اثر دو اجر بود یک اجر اجتهاد و اجر دیگر آنکه اجتهادش
صواب بود بلکه ده اجر داشت بدلیل حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا اجتهد المجتهد فاصاب
فله عشرة اجور یعنی هرگاه که مجتهد در اجتهاد صواب کند مراو راست ده مزد و علما را اختلاف
هست در امامت معاویه بعد از وفات علی بعضے گفته اند امام و خلیفه بود چرا که بیعت او تمام
شد و بعضی گفته اند که امام نشد بدلیل حدیثی که ابو داود و ترمذی و نسائی و غیر آنها روایت کرده اند
الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر ملکا . . . . . یعنے خلافت حق بعد از من سی سال
هست باز بملک انتقال خواهد یافت و سی سال بوفات و شهادت امیر المومنین علی کرم الله وجهه تمام شد
و اما قبل ازین مذکور ساختم که سی سال تمام نشده بود که بشهادت رسید امیر المومنین علی و بیان
این سخن نیست که شهادت علی رض در ماه رمضان سنه اربعین از هجرت بود و اکثر بر آنند که در هفدهم
آنماه بود و وفات پیغامبر صلی الله علیه وسلم در دوازدهم ماه ربیع الاول آنماه بود و پس ایشان
نزدیک سی سال بقدر شش ماه . . . بود و بمدت خلافت امام حسن بن علی سی سال تمام شد چون این
معنے قرار یافت پس مراد از نیست چنانچه بسیاری از محققین گفته اند که حمل کنند قول کسیکه
بامامت معاویه قائل ست در وقت شهادت امیر المومنین علی بقدر نصف سال بود از
وفات وی در وقتیکه حسن رض خلافت بوی تسلیم کرد و اما جمعی که منع امامت معاویه میکنند که حسن رض
امر خلافت را بوی تسلیم نکرد مگر بنا بر ضرورت وقت بواسطه آنکه میدانست که او امر خلافة را
بحسن رض تسلیم نمیکند و قصد مقاتله و خونریزی کند جهت خلافت یا امارت چند روزه

---

۲ مقرر ست در مذهب شافعی رض که کسانیکه شوکتی دارند بدون تاویل ضامن نمیشوند آنچه تلف کردند در حالت قتل مثل اهل بغی زیرا که قتل عثمان رض ۲

اما حسن رض پس اعتبار و اعتداد به تسلیم او نیست زیرا که حسن رض ترک خلافت کرد مگر از جهت محافظت
اهل اسلام و خون ریزی مسلمانان و در گذشتن او از خلافت اضطراری نبود بلکه اختیاری بود پس معاویه
بنابرین قول خلیفه نبوده باشد و تیز امیر سد که منع قول اجماعت کنی باینطریق که امام حسن
امام حق و حق با او و خلیفه صدق بود و شوکت و عدد لشکر وی بمقدار بود که با معاویه مقاومت
کند پس نزول وی از امر خلافت و تسلیم معاویه کردن از روی اضطرار نبود بلکه از روی اختیار
بود چنانچه بمعنی دلالت میکند قصه نزول از امر خلافت که قبل ازین درباب خلافت امام
حسن رض بیان کردیم که شروط بسیار بمعاویه کرد وی جمیع آنرا التزام نمود و بآن وفا کرد که

. . . .

ایضاً قبل ازین از صحیح بخاری نقل کردیم که معاویه
طلب صلح از امام حسن رض و تسلیم امر خلافت کرد با و اختیاری بود بر این معنی دلالت میکند حدیث
بخاری که قبل ازین از ابوبکره روایت کردیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر منبر بود و امام حسن رض
پهلوی آنحضرت صلعم نشسته بود و آنحضرت صلعم یک نوبت بوی نگاه کرد و نوبتی بمردم میگفت که این
پسر من سید است و امید است که خدا تعالی بسبب وی میان دو لشکر عظیم از مسلمانان صلح اندازد
پس نظر کن در ترفع و رجای آنحضرت در این صلح بسبب حسن که اگر این صلح موافق حق نبودی
آنحضرت رجای آن نمی داشت و دلیل بر صحت نزول امام حسن از خلافت جهت معاویه اگر
امام حسن بعد از نزول از خلافت بر آن امر باقی بودی آنحضرت رجای صلح نمیداشت و حسن
با آن صلح منبقر نمود   چرا که جهت امر خلافت غیر اهلبیت رسول صلی الله علیه وسلم مسلمانان
کی روا داشتند و ایضاً اگر فائده شرعی که آن استقلال معاویه و صحت خلافت و نفاذ تصرف
و وجوب طاعت و لیت بر کافه مسلمانان و قیام وی بامر مسلمانان بر این صلح مترتب نگشتی
آنحضرت رجای آن نمی داشت بمجرد ترک خلافه حسن بی آنکه فائده بوده باشد پس درین رجای قوم
صلح میان   این دو لشکر عظیم از مسلمانان دلالتی است بر صحت آنچه امام حسن کرد بر آنکه
او درین امر مختار بود بر آنکه این فائده که مذکور شد از این صلح مترتب است پس حق است که خلافت
معاویه ثابت شد از آن وقت و بعد از آن خلیفه بحق و امام   صدق بود رضی الله عنه دچگونه
چنین نباشد و حال آنکه ترمذی بسند حسن از عبدالرحمن بن ابی عمیره صحابی روایت کرده از
پیغامبر صلعم در حق معاویه رض که فرمود اللهم اجعله هادیا مهدیا و امام احمد در مسند خود

ای بار خدایا کن او را راه نماینده و راه یافته شده

از عرباض بن سباریه که در حق معاویه روایت کرده که پیغامبر فرمود اللهم علّم معاویة الکتاب
والحساب وقه العذاب بار خدایا تعلیم کن معاویه را علم قرآن وعلم دین یا علم کتابت وحساب ونگهدار
او را از عذاب و ابن ابی شیبه در مصنف وطبرانی در کبیر از عبدالملک بن عمیر روایت کرده که معاویه رضی گفت
که همیشه طمع در امر خلافت میداشتم از آن روز که پیغامبر مرا گفت ای معاویه اذا ملکت
فاحسن و قتیکه مالک امر مسلمانان گردی نکوئی کن و طریق عدل و انصاف مرعی دار
. . . . پس تأمل کن در دعا
پیغامبر صلی الله علیه وسلم در حق او که خدا تعالی او را هادی و مهدی گرداند باین صفت که مذکور شد
چنانچه دانستی در حدیث اول که حدیث حسن است وصحیح است و فضل معاویه و بهیشه و هیچ مذ(مت)
و ملامتی بسبب این منازعت و حروب او باو لاحق نمیگردد چنانچه قبل ازین دانستی که صدور
این حروب از وی بواسطه اجتهاد او بود واگرچه از یک اجر زیاده ندارد زیرا که اگر مجتهد در
اجتهاد خطا کند مذمتی و ملامتی بسبب این خطا بر وعاید نمیشود و بواسطه آنکه معذور است از جهة اجتهاد
هست که یک اجر در نامه اعمال مجتهد مخطی مینویسند ایضاً حدیث دوم که آنحضرت دعای تعلیم
کتابت و حساب و وقایه عذاب در حق وی کرد دلالت بر فضل وی میکند و دعای آنحضرت بلا اشتباه
مستجاب پس معاویه عذابی از ین محاربه و منازعت نخواهد بود بلکه او را از رهگذر اجتهاد اجری
هست چنانچه مقرر است و دلیل بر بقای حرمت اسلام هر دو فرقه یعنی معاویه و فرقه امیر المؤمنین
علی آنکه ایشان از اسلام بیرون نیامده اند مجرد این است که پیغامبر صلی الله علیه وسلم لشکر معاویه
را در صفت اسلام با لشکر امیر المؤمنین علی مساوی ساخت در حدیثی که از صلح میان ایشان خبر
داد چنانچه گذشت پس فسق و فساد هیچ یک ازین دو فرقه لاحق نمیشود زیرا که هر یک از ایشان
را تاویلی بود که اصحاب او بآن نامعذور بودند ایضاً تامل کن در حدیث ثالث که معاویه رضی
از رسول صلی الله علیه وسلم نقل کرده که گفت چون مالک امر مردم شوی احسان کن تا بیابی که
در حدیث اشارتی است بصحت خلافت وی حقیقت آن بعد از آنکه امام حسن نازل شد از خلافة
و تعلیم وی بشود چرا که امر باحسان که مترتب است بر ملک دلالت بر حقیقت ملک و خلافت وی میکند
و صحت تصرف وی و نفوذ امر وی از حیثیت صحت خلافة بود نه از رهگذر تغلب زیرا که متغلب فاسق
است و فاسق مستحق آن نیست که او را بشارت دهند و امر باحسان کنند در چیزی که بر آن غالب
گشته بلکه مستحق زجر و تقبیح و اخبار از بد افعال او و فسادش و ظلمش است و اگر معاویه متغلب بودی رسول صلی الله علیه

وسلم اشارے باین معنے میفرمود یا التصریح بآن میشود پس چون اشارتی نکرد وگر بچیزی که دال بر
حقیقت خلافت وی بود بنابرین میدانیم که بعد از آنکه حسن رضی الله عنه امر خلافت بوی
کرد از روز خلیفه بحق بود و امام بصدق بود و کلام احمد حنبل مشیر است باین معنے چنانچه
بیهقی و ابن عساکر از ابراهیم سعید ارمنی روایت کرده اند که گفت از احمد حنبل پرسیدم که خلفای چه
کسان بوده اند گفت ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین گفتم پس معاویه خلیفه نبود گفت
در زمان علی هیچکس از علی احق بخلافت نبود و ازین کلام مفهوم میشود که بعد از زمان امام المتقین
علی و نزول امام حسن هیچکس از معاویه بخلافت احق نبود و اما آنچه ابن البر آورده است از ابن ابی
شیبه در مصنف از سعید بن جمهان روایت کرده که گفت سفینه را گفتم که بنی امیه زعم کرده که
امر خلافت درمیان ایشان است سفینه گفت کذبت بنو الزرقا بل هم ملوک من اشر الملوک المذکور
معاویه یعنی بنو امیه دروغ گفتند بلکه بدترین ملوک اند معاویه اول ایشان است ازین کلام توهم آن میشود که معاویه
خلیفه نبود زیرا که معنی اینسخن اینست که خلافت معاویه اگرچه صحیح بود ولیکن مشابهت ملک پیدا کرد
شد چرا که در بسیاری از امور خلفاء الراشدین بیرون رفت پس از حیثیت تفویض امر بوی از
جانب حسن و اجتماع اهل حل و عقد بروی آن خلافت حق صحیح بود و ازین رهگذر که اجتهاد او
غیر مطابق واقع از و صادر شد بآن آثم نمیشود ولیکن موخر میدارد او را از درجات اجتهادات
صحیحه مطابق واقع یعنی خلفاء الراشدین و حسن پس هر کس که اطلاق ملکیت بر معاویه میکند از
رهگذر این اجتهادات مذکوره است که در اثنای امارت از و صادر شد و هر کس که اطلاق خلافت
بروی میکند از رهگذر تفویض امر است از جانب امام حسن و اجتماع اهل حل و عقد بر آن و این اجتهاد
اطاعت و انقیاد او واجب بود و اگر کسی گوید که بقیه بنو امیه نیز چون ولیعهد معاویه بودند پس از
ایشان صادر شد از اعمال قبیحه از روی اجتهاد و خطا در اجتهاد ایشان را آثم نمیسازد و از خلافت
بیرون نمیبرد گوییم جمعی که بعد از معاویه بودند از بنی امیه ایشان از اهل اجتهاد نبودند بلکه فسقه
و عصاة بودند پس صحیح نیست که ایشان را از جمله خلفا شمارند و در سلک ایشان درآرند بلکه
ملوک بودند بلکه ایشان بدترین ملوک بودند مگر عمر بن عبد العزیز در میان بنی امیه که او ملحق است
بخلفاء الراشدین و همچنین عبد الله بن زبیر و اما بعضے از مبتدعه که سب و لعن معاویه میکنند و مباح
میدانند قول ایشان معتمد علیه و ملتفت الیه نیست زیرا که سب و لعن بر اکثر اصحاب و خلفا
میکنند مگر قومی احمق جاهل که حق سبحانه و تعالے از ایشان بیزار و بری است و پاک میدارد

ایشان در هر وادی که هلاک شوند خذلهم الله افضح الخذلان واقام علی رؤسهم من سیوف اهل
السنة والجماعة وحججهم المؤیدة باوضح البرهان ما یقمعهم عن الخوض فی تنقیص اولئک الائمة الاعیان
وکافیست از برای شرف صحبت رسول صلی الله علیه وسلم آنکه عمر وعثمان رض ویرا عامل ساختند
بر ولایة شام وبیان این سخن آنکه وقتی که ابوبکر رض لشکر بجانب شام فرستاد معاویه باتفاق
برادر خود یزید بن ابی سفیان بآنجانب رفت وچون برادرش یزید وفات یافت ویرا بر دمشق
خلیفه ساخته بود ودر ایام عمر امارت شهر چنانکه بود بروی مقرر داشت باز عثمان امارت نیز ویرا
بر جمیع بلاد شام امیر ساخت ودران بلاد ماند چنانچه مرویست که بیست سال در بلاد
امارت کرد وبیست سال خلافت کرد واز کعب الاحبار منقولست که گفت هیچکس مالک از این امة
نخواهد شد ایمقدار که معاویه مالک شود وذهبی گوید وفات کعب الاحبار قبل از آن بود که معاویه خلیفه
شود بود ودر اخبار از خلافت معاویه رض صادق بود زیرا که بیست سال خلافت کرد وهیچکس با وی
در امر خلافت منازعت نمود در روی زمین بخلاف کسانیکه بعد از وی بودند چراکه ایشانرا
مخالف ومنازع بود بجهت آنکه مبلغ بسیار جمع کردند برای اسراف وغیر آن منع میکردند
که همه کس نفس بر درست از نفس متقیان بیرون اند والقوم همه معلوم دارند وبعضی از ممالک
از تصرف ایشان بیرون رفت انتهی کلامه بدانکه در اخبار کعب از خلافت معاویه دلیلست
که خلافت او در بعضی کتب منزله بر انبیا علیهم السلام منصوص علیه است زیرا که کعب الاحبار از
علماء اهل کتاب بود احاطه واطلاع کلی او بر احکام آن کتب داشته ودیگری از احبار ایشان
نداشت واین دلالت بر تقویة وتعظیم شان معاویه وحقیت خلافت او میکند بعد از نزول حسن
رض از خلافة واستقرار معاویه دران واین در ربیع الآخر یا جمادی الاولی سنه احدی واربعین
واقع شد وآنسال بجماعت یعنی عام الجماعة موسوم گشت بواسطه آنکه اجتماع امت بر یک خلیفه در آنسال
باز بدانکه اهل سنت وجماعت اختلاف کرده اند در کفر یزید بن معاویه که ولیعهد او بود وبعد از
طائفه برین رفته اند که او کافر شد بدلیل آنکه سبط ابن جوزی وغیر او گفته اند که روایة مشهوره
آنست که چون سر مبارک امام حسین رضی الله عنه نزد او آوردند در میان نهاد واهل
شام را جمع کرد وبعصا از چوب خیزران که در دست داشت بر دندان آن میکوفت و
ابیات ابن زبعری تا آخر ابیات مشهوره برخواند ودو بیت دیگر بر آن افزود که مشتمل بود بر
صریح کفر وگفته ابن جوزی در آنکه حکایت کرد از وی سرا وتعجب نمیشد از کشتن ابن زیاد امام حسین را

معزول کردند و بروی خروج کردند چون یزید این سخن شنید در سنه ثلث وستین لشکر
عظیم متوجه گردانید و امر بقتال اهل مدینه کرد چون آن لشکر بمدینه آمد با ایشان مقاتله کردند
و نزدیک بآن شد که اهل مدینه هیچکس از دست آن ظلمه جان بدر نبرد و بسیاری از صحابه در آن واقعه
مقتول شدند در باب طیبه و از عبدالله بن حنظلة الغسیل روایت کرده که گفت والله که ما بر یزید
خروج نکردیم مگر آنکه ترسیدیم که از آسمان بر ما سنگ باران شود بواسطه شامت او چرا که او نکاح
جمع بین الامهات والبنات وجمع بین الاخوات می نمود و شراب خوار بود و تارک الصلوة
پس بعضی از ایشان تجویز لعن کرده اند از آن جمله ابن جوزی است که احمد وغیره تصریح بلعن او در کتاب
کرده که سائلی از من سوال کرد از حال یزید گفتم کافی است او را چیزی که با او هست یعنی از
شامت و قبایح اعمال گفت آیا لعن بروی جایز است گفتم علمای متورع تجویز کرده اند
از آنجمله احمد بن حنبل است که در حق یزید گفته که زیاده بر لعن است احمد بن حنبل میگوید از
پدر خود پرسیدم که قومی ما را نسبت میدهند بتولای یزید این کیفیت چیست پدرم گفت
ای پسر بتولای کسی مرا نسبت میکنی که بخدای ایمان بداشته باشد و چرا لعن نکنند بر کسیکه
خدا تعالی او را در کتاب خود لعنت کرد پرسیدم لعن بر یزید کجاست در کتاب الله گفت
در قول خدا تعالی فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک
الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم آیا شاید و توقع هست از شما اگر بحکومت رسید و امر مردمان را
حاکم خلق شوید آنکه فساد کنید در زمین از روی تکبر و تعظیم و قطع رحم نمائید بنا بر ظلم و جبرت
اولئک الذین لعنهم الله آنگروه کسانی اند که رانده است خدا تعالی ایشان را که کر گردانید تا سخن حق نشنوند
و کور ساخت دیدهای ایشان را تا دلایل قدرت و غیرت نبینند قاضی ابویعلی کتابی تصنیف
کرده و در آن کتاب آن حدیث روایت کرده است من اخاف اهل المدینة ظلما اخافه الله
وعلیه لعنة الله والملئکة والناس اجمعین هرکسیکه بترساند مردم مدینه طیبه را بقتل و تاراج از
روی ظلم بترساند او را خدا تعالی بر وبال و لعنت خدای و فرشتگان و جمیع مردمان باز گفتند
مخفی نیست که یزید بمدینه لشکر فرستاد و قتل و نهب و فساد عظیم واقع شد و اباحت مدینه
نمود چنانچه مشهور است که قریب بهفتصد دختر را بکارت بردند و همچنین بمقدار صحابه رسول
صلی الله علیه وسلم در آن جنگ کشته شدند و از قراء قرآن قریب هفتصد کس بقتل آوردند و چند روز
جماعت مسجد نبوی برطرف شد و از خوف آن جماعت اهل مدینه بقیة السقفی که مانده بودند

نتوانستند که اقامت جمعه و جماعت نمایند و در مسجد در آیند تا آنکه کار و بار مسجد در آمد و در مقام
رسول الله صلی الله علیه وسلم بول و شاشه کردند بنا بر تصدیق حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم
و امیران لشکر را نهی دیگر آنکه بیعت کنند با یزید باین طریق که غلام او باشد اگر خواهد بفروشد و اگر
خواهد آزاد کند و بعضی از اهل مدینه گفتند که ما بیعت میکنیم بکتاب الله و سنت رسول الله ایشان را
گردن زد و جمیع این قبائح در واقعه حره سابقه بوقوع انجامید باز همان لشکر متوجه مکه مشرفه
گشته شد بقتال عبدالله ابن الزبیر و منجنیق بکعبه انداختند و سوختند پس نظر کن که قباحت این
بزرگتر چه چیز است که در زمان او واقع شد و از وی صادر شد و این مصداق حدیث سابق است
یعنی لا یزال امر امتی قائما بالقسط حتی یثلمه ...... رجل من بنی امیة یقال له
یزید اما بدانکه مردم در باب یزید سه فرقه اند یکی او را دوست میدارند و فرقه دوم او را دوست
ندارند و لعن کنند و فرقه سیوم میانه دارند و بنا بر این او را دوست ندارند و او را لعن میکنند بلکه او را
از قبیل سائر ملوک و خلفاء غیر خلفاء الراشدین میدانند و این فرقه مصابند و مذهب ایشان لائق
است بحال آنکه کسانیکه عارفند بسیرت سلف و عالم اند بشریعت مطهره جعلنا الله من اخیار
اهلها امین تا اینجا کلام ابن صلاح لفظا باللفظ تمام شد و کلام او نص است در آنچه ذکر
ایراد کردیم و در انوار که یکی از کتب ائمه متاخرین از کتب شافعیه آورده که اهل لعن فاسق و کافر معین
نیستند لیکن جایز نیست لعن یزید و تکفیر او زیرا که او از جمله مومنان است و امر او بمشیت خداست
اگر میخواهد او را عذاب کند و اگر میخواهد عفو کند و این سخن از غزالی و متولی و غیر ایشان مرویست
ایضا بدانکه درین کتاب بیان حقی کردیم که واجبست آنرا اعتقاد مثل جلالت و فضیلت اصحاب
و برات و پاکی ایشان از جمیع عیوب و نقص بخلافت و آنچه واعظان جاهلان میکنند که اخبار کاذبه
موضوعه روایة میکنند و بیان محالات و تاویلات و بیان حقی که اعتقاد آن واجبست نمی
کنند از جهت عوام الناس در مهلکه بغض و تنقیص اصحاب رضی الله عنهم میافتند بدانکه القطب
عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه بواسطه فعل او بود و دعای پدر یزید معاویه در حق او مستجاب گشت زیرا که پدر وقتیکه معاویه یزید را
ولیعهد خود ساخت خطبه خواند و گفت بارخدایا اگر من یزید را ولی خود ساختم بواسطه فضلی
که من مشاهده کرده ام از وی پس او را برسان بامیدیکه من از وی دارم و اعانت وی کن و
اگر محبتی که پدر با پسر میدارد مرا برین داشت که او را ولیعهد خود سازم و در حقیقت ایشان اهل
یزید ندارد پس روح او را قبض کن قبل از آنکه بامید او واصل شود و آخر چنان شد که پدرش دعا کرده

بود که در سن ستین بحکومت نشست و در سن اربع وستین بمرد ولیکن از ولدی که اسم او معاویه
بود بماند داو جوانی صالح و متقی و منصف و محب اہلبیت بود ادرا یزید پلید ولیعہد خود ساخته بود
ہمیشه مریض بود ملاقات مردم نمود و نماز خواندبا وشان یعنی امامت مردم کرد و در ہیچ امر از امور ملکی
دخل ننمود تا وقتیکه مرد رحمه الله تعالی و مدت خلافت او چہل روز بود و بعضے گفته اند دو ماه
و بعضے گفته اند عمر او بیست و یکسال بود و بعضے بیست ...... نیز گفته اند و از جمله اخبار صلاح او
...... آن بود که چون والی امر خلافت شد بر منبر بر آمده گفت که امر خلافت عہدیست از جانب
خدا و رسول او و باختیار احدی نیست مگر خدا تعالی ہر که را لائق امر خلافت کرده است پس او
خلیفه میشود نه اینست که اختیار مردمان باشد ہر کس که میخواہند خلیفه نمایند و او را امام دین خوانند اما امت
و نبوت بید قدرت اوست ہر کرا خواہد قابلیت این امر بدوست چنانکه اہلبیت عہد داود
میخواست که بعد از تو ای داود فرزندم پیغمبر شود خدا تعالی فرمود که ای داود نبوت و امامت
اختیار من است نه بر تو و نه بر اہلبیت تو فردا دو مرد نزد تو خواہند رسید دعوی بر یکدیگر خواہند
کرد و آن مقدمه بر پسران خود داری ہر که در آن حکم کند نبوی است حکم حضرت سلیمان نمود
و بد بختیکه جد من معاویه نزاع کرد درین امر باکسیکه از خدا و رسول خدا خلیفه دین و دنیا و احق و اولی
بود از وی علی ابن ابیطالب و مرتکب امری چند شد که شما او را میدانید و وقتیکه وفات یافت
و در قبر رہین ذنوب گشت باز پدر من متقلد این امر گشت و لیاقت برای آن نداشت و با پسر دختر
رسول منازعه نمود پس شکست عمر خود را و قطع نمود او را ...... و امروز در قبر بوبال و
نکال گناہان خود گرفتار است بعد از آن گریه بسیار کرد و گفت و اعظم امور بر ما اینست که بعلم بد مصرع او
و بدست منقلب او بدبختیکه قتل کرد عترت رسول صلی الله علیه وسلم و اباحت مدینه نمود و کعبه را خراب کرد
و جلالت و امارت حکومت من نخشید پس متقلد امر امارت نمیشوم شما دانید علاج کار خود بکنید
و الله اگر دنیا خیر بود ما حظ از آن یافتیم آنچه بذریت سفیان رسید ایشان را کافی است الگاه
در منزل خود منزوی شد تا بعد از چہل روز وفات یافت چنانکه گذشت رحمة الله علیه
الصافی کرد و حق ظاہر کرد و مستحق خلافت از جانب خدا و رسول و اہل آن دانسته ہمچنانکه عمر بن عبد
العزیز بن مروان خلیفه گشت و ایمعنی را دانست و کمال عرفان و تقوی و عدل پیش آورد و کسیکه یزید را
امیر المومنین گفته بود بیست تازیانه بوی زد چنانکه گذشت بنا بر عدل و اخلاق حمیده و
خصال حمیده و احوال جمیله او بود که سفیان ثوری گفت بروایة داود از وی در سنن خود

که خلفاء الراشدین پنجکس بوده‌اند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبد العزیز رضوان الله
علیهم اجمعین اگر گوئی چرا حسن رضی الله عنه و عبد الله بن زبیر از خلفاء نشمردند با آنکه صلاحیت
آن داشتند که در شمار خلفاء باشند بلکه قبل از تعیین شد که امام حسن رض از خلفاء الراشدین بود
گوئیم بواسطه آنکه خلافت امام حسن و عبد الله قلیل بود و از اینرو حکم ایشان در جمیع بلاد و اجتماع جمیع
امت بر ایشان تمام نشد آنکه بر عمر بن عبد العزیز تمام شد و مرویست از سعید بن مسیب که
گفته حسن بن ثابت که ملها انذا ابوبکر و عمر و عمر پس حبیب گوید گفتم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
گفت عمر دوم که گفتی کیست گفتم اگر زنده باشی زمان او و یرا خواهی دید اگر مردی او بعد از تو
خواهد بود با آنکه سعید بن مسیب قبل از زمان عمر بن عبد العزیز وفات یافت فظاهر تر است
که این خبر از بعضی اخص صحابه مثل ابوهریره و حذیفه که پیغامبر ایشان را از بسیاری اخبار آینده
خبر داده بود با بن مسیب رسیده باشد و همچنین است بشارتی که عمر رض از عمر ابن عبد العزیز داده چنانچه
خواهد آمد و نادر روی بنت عاصم بن عمر بن الخطاب را بشارت داده گفته است که مردی از
اولاد من که در روی نشانی باشد روی زمین را از عدل بسازد چنانچه ترمذی در تاریخ خود
آورده که در روی عمر بن عبد العزیز زخمی بود که در حال طفولیت حیوانی زده بود و او را پدر
چون خون از روی وی پاک میکرد و میگفت اگر اشج بنی امیه تو باشی هر آینه از اهل سعادت خواهی
بود و ظن پدر در حق او درست بود و بروایت ابن سعد مرویست که عمر ابن الخطاب گفت کاشکی
میدانستم که از اولاد من چه کس خواهد بود که در روی علامتی باشد که روی زمین را از عدل مملو سازد
چنانچه از ظلم مملو شده باشد و ایضا از ...... ابن عمر روایت کرده که گفت همیشه میگفتم که دنیا
نمیگذرد تا زمانیکه از آل عمر مردی پیدا شود که عمل او مثل عمل عمر رضی الله عنه باشد و بو بلال بن عبد الله
بن عمر ...... که علامت در روی او باعتقاد کردند که موعود او ست تا زمانیکه خدا تعالی عمر بن عبد العزیز را
ظاهر ساخت نقل است از چند طریق اسناد که در ایام خلافت بن عبد العزیز گرگ با گوسفند در
در یک چراگاه میرفتند و گرگ بر گوسفند تعدی نمیکرد مگر در شبی که عمر بن عبد العزیز فوت شده
بود و بیهقی و غیر او از چند طریق اسناد از انس روایت کرده اند که گفت نماز نگذاردم بعد از رسول
صلی الله علیه و سلم از عقب امامی که بهتر باشد با فضل باشد از این جوان یعنی عمر بن عبد العزیز در وقتیکه
از جانب ولید بن عبد الملک بر مدینه امیر بود زیرا که ولید چون بعهد پدرش والی شد از تاریخ
سنه ثمانین ثلث و تسعین امارت مدینه را بعمر بن عبد العزیز تفویض نمود و ابن عساکر از ابراهیم

بن ابی علی روایة کرده اند که گفت در روز عید نزد عمر بن عبد العزیز رفتیم و مردم بر وی سلام کردند و
میگفتند یقبل الله منا ومنک یا امیر المومنین واو رد سلام میکرد وانکار بر ایشان نمینمود
و بعضی از فقهای متاخرین گفته اند که این اصل نکوست از برای تهنیت در عید و در ماه و
سال انتهی کلامه قال الشیخ فی الاصل آنچه فقهای مذکور بر این حقیقت امر حیان است که
عمر بن عبد العزیز از اوعیه علم و دین مبین واز جمله ائمه هدی وسالکین براه یقین سنت چنانچه میدانند این که
مناقب جلیله و مآثر علیه و احوال او را که سنیه اند و بدرستیکه تمام ذکر کرده شد بسیار جزوی
از آن ... ابو نعیم وابن عساکر وغیر ایشان روایت کرده اند واگر خوف اطالت نبودی ذکر بعضی
از این غیر مستکثر مینمودیم لیکن در آنچه اشاره بآن کردم کافیست ترا باید که تامل کنی و هر آینه باید
که این کتاب را ختم کنیم بحکایت جلیله نفیسه که در آن فوائد غریبه بدیعه حاصل گردد و آن حکایت اینست
که ابو نعیم بسند صحیح از رباح بن عبیده نقل کرده است که روزی عمر بن عبد العزیز بجهة نماز
بیرون آمد یعنی در وقت امارت مدینه و مردی پیر تکیه کرده بود بر دست وی با خود
گفتم که این پیر جافی غلیظ القلب خواهد بود و چون از نماز فارغ شد و بمنزل خود رفت همراه او رفتم
و گفتم اصلح الله الامیر این مرد پیر که بر دست تو تکیه کرده بود چه کس بود عمر بن عبد العزیز گفت
ای رباح تو او را دیدی گفتم بلی گفت نمی‌پندارم ترا مگر آنکه مردی صالح باشی ایمرد
پیر برادر خضر علیه السلام بود که نزد من آمده بود و مرا گفت که تو والی الامر این امت خواهی شد
ومن ترا مساعدت خواهم نمود در آن امر رحمه الله ورضی الله عنه وانا اسأل الله
المنان الوهاب ان یلحقنی بعباده الصالحین واولیاءه العارفین واحبابه المقربین
وان یمیتنی علی محبتهم ویحشرنی فی زمرتهم وان یدیم لی خدمة جناب آل نبیه وصحبه ویمن
علی برضاه وحبه ویجعلنی من الهادین المهدیین ائمة اهل السنة والجماعة العلماء
الحکماء السادة القادة العاملین انه اکرم کریم وارحم رحیم دعویهم فیها سبحانک اللهم
وتحیتهم فیها سلام وآخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین سبحان ربک رب العزة
عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین والحمد لله الذی هدانا لهذا وما
کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله والحمد لله اولا وآخرا ظاهرا وباطنا سرا و
علنا ربنا لک الحمد کما ینبغی لجلال وجهک وعظم سلطانک حمدا طیبا کثیرا
مبارکا فیه ملاء السموات وملاء الارض وملاء ما شئت من شیء بعد اهل

در رفته اند